



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



تفسیر

تفسیر الاحزاب

محمد علی ابراہیم

موسس و مدیر صاحب دارالافتاء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر احسن الکلام

نویسنده:

محمد علی ابراهیمی

ناشر چاپی:

موسسه صاحب الامر (عجل الله فرجه الشریف)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۸	تفسیر احسن الکلام
۲۸	مشخصات کتاب
۲۹	جلد ۱
۲۹	اشاره
۳۳	فهرست نگاشته ها
۵۱	پیشگفتار
۵۲	تفسیر احسن الکلام
۵۵	در آستانه تفسیر
۵۵	اشاره
۵۷	پيامبر و دستور جمع آوری قرآن
۶۰	لزوم تمسک به قرآن و تدبیر در آن
۶۳	قرآن و صراط مستقیم
۶۵	قرآن و رهایی از فتنه ها
۶۶	قرآن و درس عبرت
۶۷	قرآن و برتری بزرگ
۶۸	قرآن و مسئولیت همگانی
۶۹	قرآن و پرسش در روز رستاخیز
۷۰	قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) دو ثقل عظیم
۷۱	قرآن و اسامی چهل گانه
۸۴	انسان و نیاز شدید به دستورات نورانی قرآن
۹۰	تفسیر قرآن و معصومان (علیهم السلام)
۹۶	قرآن و تفسیر به رأی
۹۸	امیر مؤمنان علی (علیه السلام) قیم و سرپرست قرآن
۹۹	قرآن و مخاطبان اولی
۱۰۱	علم قرآن و هلاک شونندگان
۱۰۲	علم قرآن و معصومان (علیهم السلام)
۱۰۴	غیر معصوم و تفسیر قرآن
۱۰۶	تفسیر و انواع آن
۱۰۶	روایات و محکّمات و متشابهات قرآن
۱۰۷	مجتهد و ظواهر قرآن
۱۰۹	سلیقه شخصی و سخن در قرآن
۱۱۰	تفسیر سوره حمد و نگاهی به علم امیر مؤمنان علی (علیه السلام)
۱۱۲	تقسیم بندی آیات قرآن

۱۱۴	آیات قرآنی و تقسیم بندی دیگر
۱۱۵	ظهور و بطن قرآن
۱۱۸	قرآن و آیات محکم و متشابه
۱۲۱	قرآن و حدود آن
۱۲۷	آیات قرآنی و تقسیم بندی دیگر
۱۲۹	نیکان و بدان در قرآن
۱۳۰	پیامبر خدا، اهل بیت (علیهم السلام) و اسم اعظم الهی
۱۳۱	امیر مؤمنان (علیه السلام) ما قسم بهشت و دوزخ
۱۳۷	قرآن منبع همه علوم
۱۳۹	علوم قرآنی و اهل آن
۱۴۲	قرآن و ائمه (علیهم السلام)
۱۴۳	ماه مبارک رمضان و نزول قرآن
۱۴۵	شکل زیبای قرآن در روز قیامت
۱۵۴	اقسام وجود قرآن
۱۵۷	نسیان قرآن در دنیا و حسرت در روز قیامت
۱۵۸	تعداد درجات بهشت طبق شمار آیات قرآنی
۱۵۹	اهمیت بسیار گوش کردن به قرآن
۱۶۱	اهمیت خواندن، نوشتن و حفظ یک آیه قرآن
۱۶۱	قرآن و برترین اعمال
۱۶۳	درجات مختلف و قرآن خواندن در شب
۱۶۴	قرآن و قرانت آن در خانه ها
۱۶۵	ارزش نگاه به قرآن
۱۶۷	قرآن و معجزه ماندگار رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)
۱۶۸	ویژگی های قاری قرآن
۱۷۰	ترتیب نزول سوره ها و محل نزول آن ها
۱۷۸	تفسیر سوره حمد
۱۷۸	اشاره
۱۸۰	اسلمی سوره حمد
۱۸۰	ویژگی ها و امتیازات سوره حمد
۱۹۱	ویژگی ها و امتیازات «بسم الله الرحمن الرحیم» و آثار آن
۲۰۵	بسم الله الرحمن الرحیم
۲۰۵	تفسیر واژگان
۲۰۵	تفسیر حرف باء
۲۰۶	تفسیر کلمه اسم
۲۰۶	تفسیر کلمه مبارکه الله

۲۰۸	معنای کلمه «الله» از دیدگاه روایات
۲۱۳	اسماء ذات خدا
۲۱۵	تفسیر کلمات مبارکه الرحمان والرحیم
۲۲۰	الحمد لله رب العالمین (۲)
۲۲۰	حمد و ثنا
۲۲۰	مری و تربیت
۲۲۲	عالمین یعنی چه؟
۲۲۵	اثر اسم «رب» در مقام دعا
۲۲۶	الرحمن الرحیم (۳)
۲۲۸	مالک يوم الدين (۴)
۲۲۸	مالکیت و اقسام آن
۲۲۹	«يوم» یعنی چه؟
۲۳۱	منظور از «الدين» چیست؟
۲۳۴	ایاک نعبد و ایاک نستعین (۵)
۲۳۴	النفات از غیبت به خطاب
۲۳۶	حقیقت عبودیت
۲۳۹	حصر عبادت و استعانت
۲۴۱	بطلان جبر و تفویض
۲۴۳	شرایط و لوازم استعانت
۲۴۴	شدت نیاز بنده
۲۴۶	اهدنا الصراط المستقیم (۶)
۲۴۶	راه مستقیم کدام است؟
۲۴۷	هدایت و اقسام آن
۲۴۹	دو نوع صراط
۲۵۰	صراط در روایات
۲۵۲	چگونگی عبور مردم از صراط
۲۵۳	اهمیت طلب هدایت
۲۵۴	معرفت به روشن ترین هدایت
۲۵۷	مستقیم یعنی چه؟
۲۵۹	صراط الدین أنعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین (۷)
۲۶۰	اقسام نعمتهای الهی
۲۶۱	غضب شدگان و گمراهان
۲۶۲	غضب و ضلال یعنی چه؟
۲۶۶	تفسیر سوره بقره
۲۶۶	اشاره

- ۲۶۸ فضیلت سوره بقره
- ۲۷۰ الم (۱)
- ۲۷۰ حروف مقطعه قرآن
- ۲۷۲ روایتی در حروف مقطعه
- ۲۷۸ ذلک الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين (۲)
- ۲۷۸ منظور از کتاب چیست؟
- ۲۸۳ چهار گروه انسانی
- ۲۸۴ معنای تقوا
- ۲۸۵ مراتب ده گانه تقوا
- ۲۹۰ الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلاه و ما رزقناهم ینفقون (۳)
- ۲۹۰ معنای لغوی ایمان
- ۲۹۱ معنای ایمان در زبان اهل شرع
- ۲۹۶ ایمان به چه چیزی محقق می شود؟
- ۲۹۶ مراتب ایمان
- ۲۹۷ مراتب یقین
- ۲۹۹ مراتب ایمان به سخن دیگر
- ۳۰۰ حقیقت بحث
- ۳۰۱ ویژگی ها و صفات اهل ایمان
- ۳۰۲ حقیقت ایمان و ثمرات آن
- ۳۰۸ فرق بین اسلام و دین
- ۳۱۲ معنای غیب چیست؟
- ۳۱۲ ایمان به غیب در روایات
- ۳۱۵ مدح مؤمنان در زمان غیبت حضرت امام مهدی (علیه السلام)
- ۳۱۸ غیب و شهود
- ۳۲۱ منظور از اقامه نماز چیست؟
- ۳۲۶ صلاه چیست؟
- ۳۲۸ فضیلت و اهمیت نماز
- ۳۳۴ حقیقت نماز چیست؟
- ۳۳۵ حقیقت نماز در قرآن
- ۳۳۷ حقیقت نماز در روایات
- ۳۴۰ انفاق در راه خدا
- ۳۴۰ رزق عام
- ۳۴۴ و الذین یؤمنون بما أنزل الیک و ما أنزل من قبلک و بالآخره هم یوقنون (۴)
- ۳۴۴ نکاتی جالب

- ۳۴۵
- ۳۴۶-..... علم غیب در آیات و روایات -
- ۳۴۸-..... پرسشی درباره علم غیب و پاسخ آن -
- ۳۵۱-..... اقسام وحی -
- ۳۵۴-..... آن چه بر پیشینیان نازل شده -
- ۳۵۵-..... چه چیزهایی بر پیامبران پیشین نازل شده است؟ -
- ۳۵۷-..... بیان معاد -
- ۳۵۷-..... ویژگیهای یقین -
- ۳۶۰-..... پرهیزکاران در کلام امیر مؤمنان علی (علیه السلام) -
- ۳۷۲-..... اولنک علی هدی من رهیم و أولنک هم المفلحون (۵) -
- ۳۷۲-..... معانی هدایت -
- ۳۷۲-..... فلاح چیست؟ -
- ۳۷۵-..... بدترین گروه از انسانها -
- ۳۷۵-..... إن الذین کفروا سواء علیهم ، أنذرتهم أم لم تنذرهم لا یؤمنون (۶) -
- ۳۸۱-..... نگاهی به دیدگاه اشاعره -
- ۳۸۳-..... پاسخ عدلیه -
- ۳۸۴-..... دیدگاه معتزله -
- ۳۸۵-..... اشکالات جبری ها -
- ۳۸۹-..... اشکال های عقیده تفویضی ها -
- ۳۹۲-..... بیان امر بین الأمرین -
- ۳۹۴-..... ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی أبصارهم غشاوه و لهم عذاب عظیم (۷) -
- ۳۹۴-..... توضیح واژگان -
- ۳۹۷-..... منظور از سمع و بصر چیست؟ -
- ۳۹۸-..... اقسام قلب -
- ۳۹۹-..... استناد ختم به خدا -
- ۴۰۰-..... ختم قلب در احادیث -
- ۴۰۳-..... درمان ختم قلب -
- ۴۰۵-..... توضیح ادبی -
- ۴۰۷-..... عذاب و همیشگی بودن آن در قیامت -
- ۴۰۷-..... عذاب از دیدگاه قرآن -
- ۴۱۱-..... عذاب از دیدگاه روایات -
- ۴۱۷-..... عذاب از منظر عقل -
- ۴۱۸-..... عذاب از منظر اجماع -
- ۴۱۸-..... منکران عذاب و دلایلی آن ها -
- ۴۱۹-..... دلیل اول منکران -

۴۱۹	پاسخ از دلیل اول
۴۲۰	دلیل دوم منکران
۴۲۰	پاسخ از دلیل دوم
۴۲۱	دلیل سوم منکران
۴۲۱	پاسخ از دلیل سوم
۴۲۲	دلیل چهارم منکران
۴۲۲	پاسخ از دلیل چهارم
۴۲۳	معترفان به عذاب
۴۲۳	دلیل اول معترفان
۴۲۳	پاسخ از دلیل یکم
۴۲۴	دلیل دوم معترفان
۴۲۴	پاسخ از دلیل دوم
۴۲۵	دلیل سوم معترفان
۴۲۵	پاسخ از دلیل سوم
۴۲۶	دلیل چهارم معترفان
۴۲۶	پاسخ از دلیل چهارم
۴۲۶	دلیل پنجم معترفان
۴۲۷	پاسخ از دلیل پنجم
۴۲۸	منکران دوام عذاب
۴۲۹	دو پرسش مهم و پاسخ آنها
۴۳۱	ومن الناس من يقول آمنا بالله و بالیوم الآخر وما هم بمؤمنین (۸)
۴۳۱	نفاق و اقسام آن
۴۳۱	اشاره
۴۳۱	۱. نفاق در عقیده
۴۳۲	۲. نفاق در اخلاق
۴۳۳	۳. نفاق در اعمال
۴۳۳	نفاق و منافق از دیدگاه احادیث
۴۳۵	ادعای اهل سنت و بطلان آن
۴۳۸	کذب و نفاق
۴۴۰	اقسام کذب
۴۴۳	مبدأ و معاد مهم ترین مسئله عقیدتی
۴۴۳	سه دسته از مردم
۴۴۴	کلمه «ناس»
۴۴۶	فهرستها
۴۴۶	اشاره

۴۴۸	فهرست آیه ها
۴۶۵	فهرست روایت ها
۴۸۶	جلد ۲
۴۸۶	مشخصات کتاب
۴۸۷	اشاره
۱۰۰۶	جلد ۳
۱۰۰۶	مشخصات کتاب
۱۰۰۷	اشاره
۱۰۱۱	فهرست نگاهشده ها
۱۰۵۲	ادامه تفسیر سوره بقره
۱۰۵۲	اشاره
۱۰۵۴	آیه (۸۰)
۱۰۵۴	اشاره
۱۰۵۴	توضیح واژگان
۱۰۵۶	آیا عذاب دوزخ همیشگی است؟
۱۰۵۷	آیه (۸۱)
۱۰۵۷	آیه (۸۲)
۱۰۵۷	اشاره
۱۰۵۷	توضیح واژگان
۱۰۵۹	منظور از احاطه گناه چیست؟
۱۰۶۱	آیه (۸۳)
۱۰۶۱	اشاره
۱۰۶۱	منظور از پیمان چیست؟
۱۰۶۱	اشاره های ادبی
۱۰۶۲	استفاده های تفسیری
۱۰۶۲	اشاره
۱۰۶۲	توحید عبادی ۱
۱۰۶۲	۲. نیکی به پدر و مادر در جمله «وبالوالدین احسانا» کلمه «احسانا» مصدری است که از فعل محذوف نیابت دارد. بنابر این معنای آیه یا این گونه می شود: «و تحسنون بالوالدین» و یا این گونه می شود: «احسنوا بالوالدین». ۱۰۶۲
۱۰۶۳	نیکی به پدر و مادر در نگاه قرآن
۱۰۶۴	نیکی به پدر و مادر از نظر روایات
۱۰۶۴	اشاره
۱۰۶۶	۳. نیکی به خویشاوندان و نزدیکان
۱۰۶۷	تذکر
۱۰۶۷	حکم خویشاوندان کافر
۱۰۶۸	اگر احسان به خویشاوندی موجب ایذای دیگری بشود، چه باید کرد؟

۱۰۶۸ ۴. نیکی به یتیمان کلمه «لیتامی» بر «بالوالدین» عطف است؛ یعنی «وبالیتامی احسانا».

۱۰۶۸ جایگاه یتیم در قرآن

۱۰۷۰ جایگاه یتیم در روایات

۱۰۷۰ اشاره

۱۰۷۲ ۵. نیکی به مساکین

۱۰۷۳ ۶. سخن نیک با مردم

۱۰۷۵ ۷۸. اقامه نماز و پرداخت زکات

۱۰۷۶ مخالفان با پیمان های الهی

۱۰۷۷ آیه (۸۴)

۱۰۷۷ اشاره

۱۰۷۷ پیمان عدم خون ریزی

۱۰۷۷ قتل مؤمن از گناهان بزرگ

۱۰۸۰ راندن مؤمن

۱۰۸۱ پیمان شکنی بعد از اقرار

۱۰۸۲ آیه (۸۵)

۱۰۸۲ اشاره

۱۰۸۲ توضیح واژگان

۱۰۸۳ جنگهای بنی اسرائیل

۱۰۸۳ یاری به ستمگر در قرآن و روایات

۱۰۸۷ ایمان به برخی از کتاب و کفر به برخی دیگر

۱۰۹۰ آیا ایمان و کفر در یک فرد جمع می شود؟

۱۰۹۰ خزی یعنی چه؟

۱۰۹۱ آیا عذاب یهود از همه کفار سخت تر است؟

۱۰۹۲ آیه (۸۶)

۱۰۹۲ اشاره

۱۰۹۲ یهود و فروش آخرت به دنیا

۱۰۹۳ آیه (۸۷)

۱۰۹۳ اشاره

۱۰۹۴ سخنی در کتاب های آسمانی

۱۰۹۴ ارسال انبیای بنی اسرائیل

۱۰۹۵ چرا تخصیص عیسی (علیه السلام)؟!

۱۰۹۵ بینات یعنی چه؟

۱۰۹۵ روح القدس و تأیید او

۱۰۹۶ استکبار در برابر پیامبران الهی

۱۰۹۸ اشاره -

۱۰۹۹ دوری از رحمت، سزای کفر یهود

۱۰۹۹ سخنی در لعن

۱۱۰۱ مؤمنان اندکی از یهود

۱۱۰۲ آیه (۸۹) -

۱۱۰۲ اشاره -

۱۱۰۲ چگونه قرآن کتاب های پیشین را تصدیق می کند؟ -

۱۱۰۴ شناخت و اعتقاد یهود پیش از بعثت -

۱۱۰۵ کفر یهود پس از شناخت و اعتقاد -

۱۱۰۶ یهود و دلایل کفر آنها -

۱۱۰۷ آیه (۹۰) -

۱۱۰۷ اشاره -

۱۱۰۷ توضیح واژگان -

۱۱۱۰ مقام نبوت، موهبتی الهی -

۱۱۱۰ خشم روی خشم -

۱۱۱۱ مهین یعنی چه؟ -

۱۱۱۲ آیه (۹۱) -

۱۱۱۲ اشاره -

۱۱۱۲ دستور از چه کسی است؟ -

۱۱۱۳ ایمان مشروط یهود -

۱۱۱۵ چرا نکوهش یهود زمان پیامبر؟ -

۱۱۱۶ آیه (۹۲) -

۱۱۱۶ اشاره -

۱۱۱۶ ضعف ایمان بنی اسرائیل -

۱۱۱۷ آیه (۹۳) -

۱۱۱۷ اشاره -

۱۱۱۷ چرا تکرار؟ -

۱۱۱۸ یهود و گوساله پرستی -

۱۱۲۰ یهود و ایمان بد -

۱۱۲۱ آیه (۹۴) -

۱۱۲۱ اشاره -

۱۱۲۱ چرا فقط یهود این گونه مورد خطاب و عتاب قرار گرفته اند؟ -

۱۱۲۳ چرا آرزوی مرگ؟ -

۱۱۲۴ اگر اولیای خدا هستید آرزوی مرگ کنید؟ -

۱۱۲۶ اشاره

۱۱۲۶ توضیح واژگان

۱۱۲۸ آیه (۹۶)

۱۱۲۸ اشاره

۱۱۲۸ توضیح واژگان

۱۱۲۸ چرا حریص ترین مردم؟

۱۱۳۲ آیه (۹۷)

۱۱۳۲ اشاره

۱۱۳۲ یهود و دشمنی با جبرئیل

۱۱۳۵ منظور از قلب چیست؟

۱۱۳۶ قرآن، مؤید کتاب های آسمانی

۱۱۳۷ دو صفت دیگر برای قرآن

۱۱۳۷ آیه (۹۸)

۱۱۳۷ اشاره

۱۱۳۷ دشمنی با اولیای الهی، دشمنی با خدا

۱۱۳۹ دشمنی با فرشتگان، کفر آور

۱۱۴۰ خدا و دشمنی با کافران

۱۱۴۰ یهودیان بوقلمون صفت

۱۱۴۲ آیه (۹۹)

۱۱۴۲ اشاره

۱۱۴۲ توضیح واژگان

۱۱۴۲ منظور از آیات بینات چیست؟

۱۱۴۳ فسق یعنی چه؟

۱۱۴۴ آیه (۱۰۰)

۱۱۴۴ اشاره

۱۱۴۴ توضیح واژگان

۱۱۴۵ یهود و پیمان شکنی

۱۱۴۷ آیه (۱۰۱)

۱۱۴۷ اشاره

۱۱۴۷ توضیح واژگان

۱۱۴۷ علمای اهل کتاب و تفسیر به رأی

۱۱۴۸ آیه (۱۰۲)

۱۱۴۸ اشاره

۱۱۴۹ آیه ای مشکل

۱۱۵۰	قرآن و اثبات فرشتگان
۱۱۵۰	قرآن و اثبات شیطان و جن
۱۱۵۱	فرمانروایی سلیمان (علیه السلام) بر جنیان، شیاطین و ..
۱۱۵۲	اندیشه باطل یهود درباره سلیمان (علیه السلام)
۱۱۵۲	شیاطین و آموزش سحر به مردم
۱۱۵۴	حرمت سحر
۱۱۵۵	سخنی در حقیقت سحر
۱۱۵۶	اقسام سحر
۱۱۵۷	حرمت تعلیم سحر
۱۱۵۷	تأثیر سحر با استناد به مشیت الهی
۱۱۵۸	مفاد آیه
۱۱۶۰	تفسیر آیه با حدیثی زیبا
۱۱۶۱	اقسام علوم خفیه
۱۱۶۱	آیه (۱۰۳)
۱۱۶۱	اشاره
۱۱۶۱	تفسیر آیه
۱۱۶۳	آیه (۱۰۴)
۱۱۶۳	اشاره
۱۱۶۳	خطاب قرآنی به مؤمنان
۱۱۶۵	توضیح واژگان
۱۱۶۷	سه نکته جالب
۱۱۶۷	آیه کریمه و شش پیام عملی
۱۱۶۸	آیه (۱۰۵)
۱۱۶۸	اشاره
۱۱۶۸	حسادت اهل کتاب و مشرکان به پیامبر
۱۱۷۰	توضیح واژگان
۱۱۷۰	«خیر» همان قرآن و «رحمت» همان نبوت است
۱۱۷۱	منظور از «فضل» چیست؟
۱۱۷۲	آیه (۱۰۹)
۱۱۷۲	اشاره
۱۱۷۲	توضیح واژگان
۱۱۷۳	هدف از نسخ چیست؟
۱۱۷۴	توضیح واژگان
۱۱۷۴	دو شکل از نسخ
۱۱۷۶	آیه (۱۰۷)

- ۱۱۷۶ نکاتی قابل توجه
- ۱۱۷۶ خطاب به پیامبر
- ۱۱۷۷ پاسخ به دو اعتراض
- ۱۱۷۸ اقسام ولایت
- ۱۱۷۹ نصرت مطلقه الهی
- ۱۱۸۰ آیه (۱۰۸)
- ۱۱۸۰ اشاره
- ۱۱۸۰ معجزه چیست؟
- ۱۱۸۱ تقاضاهای بی مورد بنی اسرائیل از موسی (علیه السلام)
- ۱۱۸۲ نهی از تقاضاهای بی مورد
- ۱۱۸۴ آیه (۱۰۹)
- ۱۱۸۴ اشاره
- ۱۱۸۴ توضیح واژگان و تفسیر آیه
- ۱۱۸۵ علت حسد یهود
- ۱۱۸۶ توضیحی کوتاه درباره حسد
- ۱۱۸۷ آیا این آیه نسخ شده است؟
- ۱۱۸۹ آیه (۱۱۰)
- ۱۱۸۹ اشاره
- ۱۱۸۹ بیان دو فریضه بسیار مهم
- ۱۱۹۰ ماندگاری اعمال
- ۱۱۹۱ آیه (۱۱۱)
- ۱۱۹۱ اشاره
- ۱۱۹۱ توضیح و تفسیر آیه
- ۱۱۹۳ ادعای بی دلیل، آرزوی واهی
- ۱۱۹۴ آیه (۱۱۲)
- ۱۱۹۴ اشاره
- ۱۱۹۴ دو احتمال در کلمه «بلی»
- ۱۱۹۵ ملاک نجات و ورود به بهشت
- ۱۱۹۶ آثار ایمان و احسان
- ۱۱۹۸ آیه (۱۱۳)
- ۱۱۹۸ اشاره
- ۱۱۹۸ سخنان یهودیان و مسیحیان در مورد یکدیگر
- ۱۱۹۹ حدیثی از امام حسن (علیه السلام)
- ۱۲۰۲ سخن نادانان هر قوم

آیه (۱۱۶) ۱۲۰۳

اشاره ۱۲۰۳

نگاهی به شأن نزول آیه ۱۲۰۳

نگاهی به تفسیر آیه ۱۲۰۴

پیام های نورانی آیه ۱۲۰۷

اهمیت مسجد و آداب آن ۱۲۰۸

آیه (۱۱۵) ۱۲۱۰

اشاره ۱۲۱۰

شأن نزول آیه ۱۲۱۰

همه جهات برای خداست ۱۲۱۹

توجه به کعبه ۱۲۲۰

آیه (۱۱۶) ۱۲۲۲

اشاره ۱۲۲۲

سخنان واهی درباره خدا ۱۲۲۲

تمام موجودات، مخلوق پروردگازند ۱۲۲۴

مطیعان درگاه خدا ۱۲۲۴

آیه (۱۱۷) ۱۲۲۶

اشاره ۱۲۲۶

بدیع یعنی چه؟ ۱۲۲۶

معانی قضاء در قرآن ۱۲۲۷

چگونگی افعال الهی ۱۲۲۹

تفسیر آیه و چهار حدیث نورانی ۱۲۳۰

آیه (۱۱۸) ۱۲۳۳

اشاره ۱۲۳۳

پیامبر و نادانان عوام ۱۲۳۳

منظور از «آیه» در این جا چیست؟ ۱۲۳۵

تشابه دلهای نادانان از جهت قساوت، عناد و ۱۲۳۶

یقین چیست؟ ۱۲۳۷

آیه (۱۱۹) ۱۲۳۸

اشاره ۱۲۳۸

رسالت حق ۱۲۳۸

پیامبران الهی و بشارت و انذار ۱۲۳۸

تسلای پیامبر ۱۲۴۰

آیه (۱۲۰) ۱۲۴۱

۱۲۴۱	اشاره
۱۲۴۱	شأن نزول آیه
۱۲۴۴	منظور از هدایت چیست؟
۱۲۴۴	آیه (۱۲۱)
۱۲۴۴	اشاره
۱۲۴۵	به چه کسانی کتاب داده شده است؟
۱۲۴۵	منظور از کتاب کدام کتاب است؟
۱۲۴۶	چگونه باید قرآن را تلاوت کرد؟
۱۲۴۷	ایمان به قرآن، ایمان به همه عقاید
۱۲۴۸	کفر و روزان به قرآن
۱۲۴۸	آیه (۱۲۲)
۱۲۴۸	اشاره
۱۲۴۸	چگونگی برتری بنی اسرائیل بر جهانیان
۱۲۴۹	آیه (۱۲۳)
۱۲۴۹	اشاره
۱۲۴۹	آیه ای مشابه
۱۲۵۰	آیه (۱۲۴)
۱۲۵۰	اشاره
۱۲۵۰	منظور از کلمات چیست؟
۱۲۵۳	دو قسم از ابتلا
۱۲۵۴	معانی دیگری از کلمات
۱۲۵۸	حضرت ابراهیم (علیه السلام) و مقام دیگر
۱۲۵۹	دعای ابراهیم (علیه السلام) و پیامبر خدا و علی مرتضی (علیهما السلام)
۱۲۶۰	پیشوایان معصوم
۱۲۶۱	ابرهیم (علیه السلام) در مقام الگویی
۱۲۶۲	آیه (۱۲۵)
۱۲۶۲	اشاره
۱۲۶۲	توضیح واژگان
۱۲۶۵	بیمان از ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام)
۱۲۸۰	آیه (۱۲۶)
۱۲۸۰	اشاره
۱۲۸۰	بهترین حدیثها در تفسیر آیه
۱۲۸۴	آیه (۱۲۷)
۱۲۸۴	اشاره
۱۲۸۴	تفسیر روایی آیه

- ۱۲۹۳ اشاره -
- ۱۲۹۳ مسلم یعنی چه؟
- ۱۲۹۴ منظور از امت چیست؟
- ۱۲۹۵ مناسک یعنی چه؟
- ۱۲۹۶ چرا تقاضای توبه؟
- ۱۲۹۷ خدای توبه پذیر -
- ۱۲۹۸ آیه (۱۲۹) -
- ۱۲۹۸ اشاره -
- ۱۲۹۸ پیامبری از نسل ابراهیم (علیه السلام) -
- ۱۲۹۹ تلاوت کننده آیات قرآن -
- ۱۲۹۹ تعلیم چیست؟
- ۱۳۰۰ حکمت چیست؟
- ۱۳۰۰ تزکیه چیست؟
- ۱۳۰۰ طرح اشکال و پاسخ -
- ۱۳۰۲ امت به چه معناست؟
- ۱۳۰۳ عزیز به چه معنایی آمده؟
- ۱۳۰۳ آیه (۱۳۰) -
- ۱۳۰۳ اشاره -
- ۱۳۰۳ شأن نزول آیه -
- ۱۳۰۴ منظور از ملت ابراهیم (علیه السلام) چه کسانی هستند؟
- ۱۳۰۶ سفینه و اقسام آن -
- ۱۳۰۷ آیه (۱۳۱) -
- ۱۳۰۷ اشاره -
- ۱۳۰۷ چرا ابراهیم (علیه السلام) برگزیده شد؟
- ۱۳۰۹ آیه (۱۳۲) -
- ۱۳۰۹ اشاره -
- ۱۳۰۹ وصیت یعنی چه؟
- ۱۳۱۰ سفارش به دین حنیف -
- ۱۳۱۱ امر به موضوع اختیاری -
- ۱۳۱۲ آیه (۱۳۳) -
- ۱۳۱۲ اشاره -
- ۱۳۱۲ این آیه درباره چه کسانی نازل شده است؟
- ۱۳۱۹ توضیح واژگان -
- ۱۳۲۰ آیه (۱۳۴) -

- ۱۳۲۰ معانی مختلف امت اشاره
- ۱۳۲۰ یک اشکال و پاسخ آن اشاره
- ۱۳۲۳ آیه در پاسخ کیست؟ اشاره
- ۱۳۲۴ آیه (۱۳۵) اشاره
- ۱۳۲۴ اشاره اشاره
- ۱۳۲۴ شأن نزول آیه اشاره
- ۱۳۲۵ حنیف چیست؟ اشاره
- ۱۳۲۶ توضیح واژگان اشاره
- ۱۳۲۷ چرا یهودیان، یهود و هود نامیده شدند؟ اشاره
- ۱۳۲۸ ادعای بی دلیل اهل کتاب اشاره
- ۱۳۲۹ دین مستقیم یعنی چه؟ اشاره
- ۱۳۳۱ کلمه «حنیف» و دیدگاه های چهارگانه اشاره
- ۱۳۳۲ آیه (۱۳۶) اشاره
- ۱۳۳۲ اشاره اشاره
- ۱۳۳۲ منظور از ایمان به خدا چیست؟ اشاره
- ۱۳۳۴ منظور از اسباط چه کسانی هستند؟ اشاره
- ۱۳۳۵ آیه (۱۳۷) اشاره
- ۱۳۳۵ اشاره اشاره
- ۱۳۳۵ مکمل آیه پیشین اشاره
- ۱۳۳۵ وعده نصرت، معجزه قرآن اشاره
- ۱۳۳۶ آیه (۱۳۸) اشاره
- ۱۳۳۶ اشاره اشاره
- ۱۳۳۶ منظور از صیغه الهی چیست؟ اشاره
- ۱۳۳۷ آیه (۱۳۹) اشاره
- ۱۳۳۷ اشاره اشاره
- ۱۳۳۷ احتجاج یعنی چه؟ اشاره
- ۱۳۴۰ عبادت مخلصانه اشاره
- ۱۳۴۱ اخلاص و اهمیت آن در روایات اشاره
- ۱۳۴۱ حقیقت اخلاص چیست؟ اشاره
- ۱۳۴۳ أم تقولون إن إبراهيم وإسماعيل وإسحاق ويعقوب والأسباط اشاره
- ۱۳۴۳ توضیحی در قرائت آیه اشاره
- ۱۳۴۴ پاسخی به ادعاهای اهل کتاب اشاره
- ۱۳۴۵ کتمان شهادت بزرگترین ستم اشاره
- ۱۳۴۵ غفلت یعنی چه؟ اشاره

۱۳۴۶ اشاره

۱۳۴۶ چرا این آیه تکرار شده است؟

۱۳۴۷ آیه (۱۴۲)

۱۳۴۷ اشاره

۱۳۴۷ تفسیر روایی آیه

۱۳۵۷ آیه (۱۴۳)

۱۳۵۷ اشاره

۱۳۵۷ آیا این دو آیه یکی هستند؟

۱۳۵۸ منظور از امت وسط چه کسانی هستند؟

۱۳۵۹ انمه طاهرین (علیهم السلام) میانه روان حقیقی

۱۳۶۱ موهبتی به خاندان عصمت و طهارت

۱۳۶۱ چرا منظور از امت، جمیع امت نیست؟

۱۳۶۴ ادامه آیه

۱۳۶۴ آیه (۱۴۳)

۱۳۶۴ اشاره

۱۳۶۴ توضیح واژگان

۱۳۶۵ قبله کجاست؟

۱۳۶۶ علم ذاتی الهی

۱۳۶۷ چرا تحویل قبله برای برخی گران بود؟

۱۳۶۷ منظور از ایمان در این آیه چیست؟

۱۳۶۹ جعل احکام از روی رأفت

۱۳۷۰ آیه (۱۴۴)

۱۳۷۰ اشاره

۱۳۷۰ آیا این آیه جا به جا شده است؟

۱۳۷۱ تفسیر روایی آیه

۱۳۷۳ پیامبر در انتظار وحی الهی

۱۳۷۴ کعبه قبله مورد رضایت

۱۳۷۴ رو به سوی مسجد الحرام

۱۳۷۵ چگونگی توجه به کعبه از همه نقاط زمین

۱۳۷۵ انحراف از کعبه در نماز چه حکمی دارد؟

۱۳۷۶ چگونه می توان دانست که به کعبه رو شده است؟

۱۳۷۷ اهل کتاب و آگاهی آنها

۱۳۷۸ آیه (۱۴۵)

۱۳۷۸ اشاره

۱۳۷۹ تهديد به قطع اميد از اهل كتاب

۱۳۸۰ آيه (۱۴۶)

۱۳۸۰ اشاره

۱۳۸۰ شأن نزول آيه

۱۳۸۱ چرا از اهل كتاب به فريق تعبير شده است؟

۱۳۸۲ آيه (۱۴۷)

۱۳۸۲ اشاره

۱۳۸۲ ميزان حق و باطل چيست؟

۱۳۸۳ آيه (۱۴۸)

۱۳۸۳ اشاره

۱۳۸۳ سه محور بحث

۱۳۸۴ ديدگاه اكثر مفسران

۱۳۸۵ سبقت در خيرها

۱۳۸۵ تفسير روايي آيه

۱۳۸۶ ياران امام عصر (عليه السلام)

۱۴۰۳ آيه (۱۴۹)

۱۴۰۳ آيه (۱۵۰)

۱۴۰۳ اشاره

۱۴۰۴ شباهت دو آيه و تفاوت آنها

۱۴۰۵ ديدگاه آيت الله طيب (رحمه الله)

۱۴۰۶ وعده اكمال دين

۱۴۰۷ دليل ديگري براي تحويل قبله

۱۴۰۸ چرا ستمگران اهل كتاب استثناء شده اند؟

۱۴۰۸ اتمام نعمت و فايده ديگر

۱۴۰۹ هدايت و فايده ديگر

۱۴۰۹ كعبه و ولادت منحصر به فرداميرمؤمنان علي (عليه السلام)

۱۴۲۵ آيه (۱۵۱)

۱۴۲۵ اشاره

۱۴۲۵ آيا اين آيه تكميل كننده آيه قبلي است؟

۱۴۲۷ پيامبري از شما

۱۴۲۷ پيامبر و تزكيه و تعليم امت

۱۴۲۸ آيه (۱۵۲)

۱۴۲۸ اشاره

۱۴۲۸ حقيقت ذكر يعني چه؟

۱۴۲۸	حقیقت شکر چیست؟
۱۴۲۹	کفران نعمت چیست؟
۱۴۲۹	ذکر خدا از منظر روایات
۱۴۳۵	آیه (۱۵۳)
۱۴۳۵	اشاره
۱۴۳۵	خطاب آیه به چه کسانی است؟
۱۴۳۶	صبر و نماز در روایات
۱۴۳۸	منظور از «با خدا بودن» چیست؟
۱۴۳۹	آیه (۱۵۴)
۱۴۳۹	اشاره
۱۴۳۹	شهیدان در راه خدا و زندگی دیگر
۱۴۴۰	کشته شدگان در راه خدا چه کسانی هستند؟
۱۴۴۲	منظور از زندگی بعد از مرگ چیست؟
۱۴۴۳	انواع چهارگانه حیات و زندگی
۱۴۴۳	اشاره
۱۴۴۳	۱. حیات نباتی
۱۴۴۳	۲. حیات حیوانی
۱۴۴۳	۳. حیات انسانی
۱۴۴۴	۴. حیات ایمانی
۱۴۴۵	شعور چیست؟
۱۴۴۶	آیه (۱۵۵)
۱۴۴۶	اشاره
۱۴۴۶	بهترین تفسیر آیه
۱۴۵۱	موارد تفسیری آیه
۱۴۵۱	امتحان و آزمون الهی
۱۴۵۲	دو قسم از بلا
۱۴۵۲	فواید برخی بلاها
۱۴۵۴	خوف چیست؟
۱۴۵۵	منظور از نقص اموال چیست؟
۱۴۵۶	منظور از نقص انفس چیست؟
۱۴۵۶	منظور از نقص در ثمرات چیست؟
۱۴۵۷	مژده بر صابران
۱۴۶۲	اقسام صبر و اسامی آنها
۱۴۶۳	آیه (۱۵۶)
۱۴۶۳	آیه (۱۵۷)

۱۴۶۳	اشاره
۱۴۶۳	تفسیر روایی آیه
۱۴۶۸	منظور از مصیبت چیست؟
۱۴۶۹	کلمه استرجاع
۱۴۷۰	پادشاه صابران
۱۴۷۱	آیه (۱۵۸)
۱۴۷۱	اشاره
۱۴۷۱	تفسیر روایی آیه
۱۴۸۳	نگاهی به اعمال حج و عمره
۱۴۸۵	حکمت سعی بین صفا و مروه
۱۴۸۶	شعائر یعنی چه؟
۱۴۸۶	حکم سعی بین صفا و مروه
۱۴۸۸	معنای طواف
۱۴۸۸	تطوع یعنی چه؟
۱۴۸۹	چرا تعبیر به شاکر؟
۱۴۸۹	آیه (۱۵۹)
۱۴۸۹	اشاره
۱۴۸۹	تفسیر روایی آیه
۱۴۹۵	کتمان چیست؟
۱۴۹۵	کتمان در روایات
۱۴۹۷	منظور از بینات چیست؟
۱۴۹۸	آیه (۱۶۰)
۱۴۹۸	اشاره
۱۴۹۸	پذیرش توبه کتمان کنندگان
۱۴۹۹	آیه (۱۶۱)
۱۴۹۹	آیه (۱۶۲)
۱۴۹۹	اشاره
۱۴۹۹	مستحقان سه لعنت بزرگ
۱۵۰۴	آیه (۱۶۳)
۱۵۰۴	آیه (۱۶۴)
۱۵۰۴	اشاره
۱۵۰۴	توحید و دلایل آن
۱۵۰۵	شأن نزول
۱۵۰۵	تفسیر روایی آیه
۱۵۱۱	چکیده احادیث و بیان توحید

۱۵۱۶ آمد و شد شب و روز

۱۵۱۶ حرکت کشتیها

۱۵۱۷ منظور از «سما» چیست؟

۱۵۱۸ گردش بادها

۱۵۱۸ ابرهای تسخیر شده

۱۵۱۸ نشانه های خدائشناسی برای خردمندان

۱۵۲۰ آیه (۱۶۵)

۱۵۲۰ اشاره

۱۵۲۰ تفسیر روایی آیه

۱۵۲۴ آیه (۱۶۶)

۱۵۲۴ آیه (۱۶۷)

۱۵۲۴ اشاره

۱۵۲۴ تفسیر روایی آیه

۱۵۲۷ آیه (۱۶۸)

۱۵۲۷ آیه (۱۶۹)

۱۵۲۷ اشاره

۱۵۲۷ شأن نزول

۱۵۲۸ تفسیر روایی آیه

۱۵۳۲ توضیح واژگان

۱۵۳۴ منظور از خطوات شیطان چیست؟

۱۵۳۶ عداوت شیطان با انسان

۱۵۳۷ آیه (۱۶۹)

۱۵۳۷ اشاره

۱۵۳۷ منظور از امر شیطان چیست؟

۱۵۳۸ چگونگی ارتباط شیطان با انسان

۱۵۴۰ منظور از سوء و فحشا چیست؟

۱۵۴۱ افترا چیست؟

۱۵۴۱ حکم بدعت گذار

۱۵۴۳ آیه (۱۷۰)

۱۵۴۳ اشاره

۱۵۴۳ شأن نزول آیه

۱۵۴۴ گوینده این سخن چه کسانی هستند؟

۱۵۴۵ منظور از نازل شده ها چیست؟

۱۵۴۵ تقلید از روی عصبیت

آیه (۱۷۱) ۱۵۴۸

اشاره ۱۵۴۸

مثل کفروزان ۱۵۴۸

ارزش تعقل ۱۵۴۹

پنج صفت زشت بی تفاوتان در برابر حق ۱۵۵۰

آیه (۱۷۲) ۱۵۵۰

اشاره ۱۵۵۰

تفسیر آیه با حدیث قدسی ۱۵۵۰

خطاب به مؤمنان و عنایت الهی ۱۵۵۱

بهره برداری از پاکبها ۱۵۵۱

انواع شکر و سپاس گزاری ۱۵۵۳

اشاره ۱۵۵۳

۱. شکر قلبی ۱۵۵۳

۲. شکر عملی ۱۵۵۴

۳. شکر لسانی ۱۵۵۴

۴. شکر جوارحی ۱۵۵۴

ترغیب به شکرگزاری ۱۵۵۵

آیه و چند پیام نورانی ۱۵۵۶

آیه (۱۷۳) ۱۵۵۷

اشاره ۱۵۵۷

تفسیر روایی آیه ۱۵۵۷

چرا انحصار در محرمات؟ ۱۵۶۵

شرایط تذکبه ۱۵۶۶

حکم خون ۱۵۶۷

حرمت گوشت خوک ۱۵۶۷

اهلال یعنی چه؟ ۱۵۶۸

اضطرار و شرایط آن ۱۵۶۸

منظور از باغی و عادی کیست؟ ۱۵۶۹

غفران از روی تفضل ۱۵۶۹

آیه (۱۷۴) ۱۵۷۰

آیه (۱۷۵) ۱۵۷۰

آیه (۱۷۶) ۱۵۷۰

اشاره ۱۵۷۰

شان نزول آیه ۱۵۷۰

۱۵۷۱

۱۵۷۲ آیا منظور بیع ظاهری است؟

۱۵۷۳ حرام خواری همان آتش خواری است

۱۵۷۴ عدم تکلم خدا با آنان همان بی اعتنائی است

۱۵۷۵ منظور از ترکیه چیست؟

۱۵۷۶ آیا عذاب به این گروه اختصاص یافته؟

۱۵۷۷ خرید گمراهی به جای هدایت

۱۵۷۸ صبر بر آتش دوزخ!

۱۵۷۹ منظور از کتاب چیست؟

۱۵۸۰ اختلاف در چه مسیری؟

۱۵۸۱ شقاق یعنی چه؟

۱۵۸۲ (بعید) یعنی چه؟

۱۵۸۳ برخی آثار منتشر شده مؤسسه فرهنگی صاحب الامر (عج)

۱۵۸۴ درباره مرکز

سرشناسه: ابراهیمی، محمدعلی، ۱۳۲۶

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر احسن الکلام / تألیف محمد علی ابراهیمی

مشخصات نشر: قم: صاحب الامر، ۱۳۹۰

مشخصات ظاهری: ۳ ج

شابک (دوره): ۵-۳۶-۸۲۳۸-۹۶۴-۹۷۸ شابک ج ۱/ ۲-۳۷-۸۲۳۸-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: تفاسیر شیعه - قرن ۱۴

رده بندی کنگره: ۱۳۹۰ الف ۳ ت ۷/ ۹۸ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۱۱۵۳۵

تفسیر احسن الکلام ج ۱/

تألیف: استاد محمدعلی ابراهیمی

نشر: مؤسسه فرهنگی صاحب الامر (عج)

تاریخ و نوبت چاپ: پاییز ۱۳۹۰ - اول

شابک (دوره): ۵-۳۶-۸۲۳۸-۹۶۴-۹۷۸

شابک ج ۱/ ۲-۳۷-۸۲۳۸-۹۶۴-۹۷۸

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه (اجرا: دفتر فرهنگی دیبا/ ۵۷)

قم- خ معلم ك ۱۲ بن بست دوم - مؤسسه صاحب الامر(عج)

تلفن : ۵-۱۱۵۲-۷۷۴-۰۲۵۱ فاكس : ۷۷۴ ۰۱ ۵۴

موبایل : ۰۹۱۲ ۳۵۱ ۹۲۴۴

Email: saheb_al_amr_qom@yahoo.com

كليه حقوق برای نان محفوظ است)

ص: ۱

جلد ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٢

تفسير احسن الكلام

جلد اول

محمد على ابراهيمى

ص: ۳

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وصلى الله على محمد وآل محمد اللهم كن لوليك الحجة بن الحسن صلواتك عليه وعلى آبائه فى هذه الساعه وفى كل ساعه وليا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسكنه أرضك طوعا وتمتعه فيها طويلا

ص: ٤

فهرست نگاشته ها

پیش گفتار.... ۱۷

تفسیر احسن الکلام ۱۸

در آستانه تفسیر / ۲۱

پیامبر و دستور جمع آوری قرآن ۲۳

لزوم تمسک به قرآن و تدبر در آن ۲۶

قرآن و صراط مستقیم ۲۹

قرآن و رهایی از فتنه ها ۳۱

قرآن و درس عبرت ۳۲

قرآن و برتری بزرگ ۳۳

قرآن و مسئولیت همگانی ... ۳۴

ص: ۵

- قرآن و پرسش در روز رستاخیز..... ۳۵
- قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) دو ثقل عظیم ۳۶
- قرآن و اسامی چهل گانه..... ۳۷
- انسان و نیاز شدید به دستورات نورانی قرآن ۴۸
- تفسیر قرآن و معصومان (علیهم السلام)..... ۵۴
- قرآن و تفسیر به رأی ۶۰
- امیر مؤمنان علی (علیه السلام) قم و سرپرست قرآن ۶۲
- قرآن و مخاطبان اوّلی ۶۳
- علم قرآن و هلاک شوندگان ... ۶۵
- علم قرآن و معصومان (علیهم السلام) ۶۶
- غیر معصوم و تفسیر قرآن ۶۸
- تفسیر و انواع آن..... ۷۰
- روایات و محکّمات و متشابهات قرآن ۷۰
- مجتهد و ظواهر قرآن..... ۷۱
- سلیقه شخصی و سخن در قرآن ۷۳
- تفسیر سوره حمد و نگاهی به علم امیر مؤمنان علی (علیه السلام) ۷۴
- تقسیم بندی آیات قرآن ۷۶
- آیات قرآنی و تقسیم بندی دیگر..... ۷۸
- ظهر و بطن قرآن ۷۹
- قرآن و آیات محکم و متشابه ... ۸۲

- قرآن و حدود آن ۸۵
- آیات قرآنی و تقسیم بندی دیگر ۹۱
- نیکان و بدان در قرآن ۹۳
- پیامبر خدا، اهل بیت (علیهم السلام) و اسم اعظم الهی ۹۴
- امیر مؤمنان علی (علیه السلام) قسیم بهشت و دوزخ ۹۵
- قرآن منبع همه علوم ۱۰۱
- علوم قرآنی و اهل آن ۱۰۳
- قرآن و ائمه (علیهم السلام) ۱۰۶
- ماه مبارک رمضان و نزول قرآن ۱۰۷
- شکل زیبای قرآن در روز قیامت ۱۰۹
- اقسام وجود قرآن ۱۱۸
- نسیان قرآن در دنیا و حسرت در روز قیامت ۱۲۱
- تعداد درجات بهشت طبق شمار آیات قرآنی ۱۲۲
- اهمیت بسیار گوش کردن به قرآن ۱۲۳
- اهمیت خواندن، نوشتن و حفظ یک آیه قرآن ۱۲۵
- قرآن و برترین اعمال ۱۲۵
- درجات مختلف و قرآن خواندن در شب ۱۲۷
- قرآن و قرائت آن در خانه ها ۱۲۸
- ارزش نگاه به قرآن ۱۲۹
- قرآن و معجزه ماندگار رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) ۱۳۱

- ویژگی های قاری قرآن ۱۳۲
- ترتیب نزول سوره ها و محل نزول آنها ۱۳۴
- تفسیر سوره حمد / ۱۳۹
- اسامی سوره حمد..... ۱۴۱
- ویژگی ها و امتیازات سوره حمد..... ۱۴۱
- ویژگی ها و امتیازات «بسم الله الرحمن الرحيم» و آثار آن ... ۱۵۲
- بسم الله الرحمن الرحيم (۱) ... ۱۶۶
- تفسیر واژگان.... ۱۶۶
- تفسیر حرف باء..... ۱۶۶
- تفسیر کلمه اسم ۱۶۷
- تفسیر کلمه ۱ مبارکه الله ۱۶۷
- معنای کلمه «الله» از دیدگاه روایات..... ۱۶۹
- اسماء ذات خدا ۱۷۴
- تفسیر کلمات مبارکه الرحمان والرحيم ۱۷۶
- الحمد لله رب العالمين (۲) ۱۸۱
- حمد و ثنا ۱۸۱
- مربی و تربیت ۱۸۱
- عالمین یعنی چه؟ ۱۸۳

- ۱۸۶ اثر اسم «رب» در مقام دعا
- ۱۸۷ الرحمن الرحيم (۳).....
- ۱۸۹ مالک يوم الدين (۴).....
- ۱۸۹ مالکیت و اقسام آن
- ۱۹۰ «يوم» یعنی چه؟.....
- ۱۹۲ منظور از «الدين» چیست؟
- ۱۹۵ إياک نعبد و إياک نستعين (۵).....
- ۱۹۵ التفات از غیبت به خطاب
- ۱۹۷ حقیقت عبودیت
- ۲۰۰ حصر عبادت و استعانت
- ۲۰۲ بطلان جبر و تفویض
- ۲۰۴ شرایط و لوازم استعانت
- ۲۰۵ شدت نیاز بنده
- ۲۰۷ اهدنا الصراط المستقیم (۶)....
- ۲۰۷ راه مستقیم کدام است؟.....
- ۲۰۸ هدایت و اقسام آن
- ۲۱۰ دو نوع صراط.....
- ۲۱۱ صراط در روایات... ..
- ۲۱۳ چگونگی عبور مردم از صراط
- ۲۱۴ اهمیت طلب هدایت

- ۲۱۵ معرفت به روشن ترین هدایت
- ۲۱۸ مستقیم یعنی چه؟
- ۲۲۰ صراط الذین أنعمت علیهم (۷)
- ۲۲۱ اقسام نعمتهای الهی
- ۲۲۲ غضب شدگان و گمراهان
- ۲۲۳ غضب و ضلال یعنی چه؟
- ۲۲۷ / تفسیر سوره بقره
- ۲۲۹ ویژگی های سوره بقره
- ۲۲۹ فضیلت سوره بقره
- الم (۱) ۲۳۱
- ۲۳۱ حروف مقطعه قرآن
- ۲۳۳ روایتی در حروف مقطعه
- ۲۳۹ ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين (۲).....
- ۲۳۹ منظور از کتاب چیست؟
- ۲۴۴ چهار گروه انسانی
- ۲۴۵ معنای تقوا.....
- ۲۴۶ مراتب ده گانه تقوا
- الذین يؤمنون بالغیب و یقیمون الصلاه (۳) ۲۵۱

- معنای لغوی ایمان ۲۵۱
- معنای ایمان در زبان اهل شرع ... ۲۵۲
- ایمان به چه چیزی محقق می شود؟ ۲۵۷
- مراتب ایمان ۲۵۷
- مراتب یقین ۲۵۸
- مراتب ایمان به سخن دیگر ۲۶۰
- حقیقت بحث ۲۶۱
- ویژگی ها و صفات اهل ایمان ۲۶۲
- حقیقت ایمان و ثمرات آن ۲۶۳
- فرق بین اسلام و دین ۲۶۹
- معنای غیب چیست؟ ۲۷۴
- ایمان به غیب در روایات ۲۷۴
- مدح مؤمنان در زمان غیبت حضرت امام مهدی (علیه السلام) ۲۷۶
- غیب و شهود ۲۷۹
- منظور از اقامه نماز چیست؟ ۲۸۲
- صلاه چیست؟ ۲۸۷
- فضیلت و اهمیت نماز ۲۸۹
- حقیقت نماز چیست؟ ۲۹۵
- حقیقت نماز در قرآن ۲۹۶
- حقیقت نماز در روایات ۲۹۸

انفاق در راه خدا..... ۳۰۱

رزق عام ۳۰۱

و الذین یؤمنون بما أنزل إلیک (۴) ۳۰۵

نکاتی جالب ۳۰۵

موارد نازل شده بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ۳۰۶

علم غیب در آیات و روایات ۳۰۷

پرسشی درباره علم غیب و پاسخ آن ۳۰۹

اقسام وحی ۳۱۲

آن چه بر پیشینیان نازل شده ۳۱۵

چه چیزهایی بر پیامبران پیشین نازل شده است؟ ۳۱۶

بیان معاد ۳۱۸

ویژگی های یقین ۳۱۸

پرهیزکاران در کلام امیر مؤمنان (علیه السلام) ۳۲۱

أولئک علی هدی من ربهم و أولئک هم المفلحون (۵) ۳۳۳

معانی هدایت ۳۳۳

فلاح چیست؟ ۳۳۴

بدترین گروه از انسانها ۳۳۶

إن الذین کفروا سواء علیهم أنذرتهم (۶) ۳۳۶

نگاهی به دیدگاه اشاعره ۳۴۲

پاسخ عدلیه ۳۴۴

- دیدگاه معتزله ۳۴۵
- اشکالات جبریهها ۳۴۶
- اشکالهای عقیده تفویضیهها ۳۵۰
- بیان امر بین الأمرین ۳۵۳
- ختم الله علی قلوبهم (۷)..... ۳۵۵
- توضیح واژگان..... ۳۵۵
- منظور از سمع و بصر چیست؟ ۳۵۸
- اقسام قلب..... ۳۵۹
- استناد ختم به خدا ... ۳۶۰
- ختم قلب در احادیث... ۳۶۱
- درمان ختم قلب..... ۳۶۴
- توضیح ادبی ۳۶۶
- عذاب و همیشگی بودن آن در قیامت..... ۳۶۸
- عذاب از دیدگاه قرآن ... ۳۶۸
- عذاب از دیدگاه روایات ۳۷۲
- عذاب از منظر عقل ۳۷۸
- عذاب از منظر اجماع ۳۷۹
- منکران عذاب و دلیل های آنها ۳۷۹
- دلیل اول منکران ۳۸۰
- پاسخ از دلیل اول..... ۳۸۰

- دلیل دوم منکران ۳۸۱
- پاسخ از دلیل دوم..... ۳۸۱
- دلیل سوم منکران..... ۳۸۲
- پاسخ از دلیل سوم ۳۸۲
- دلیل چهارم منکران ۳۸۳
- پاسخ از دلیل چهارم ۳۸۳
- معترفان به عذاب ۳۸۴
- دلیل اول معترفان ۳۸۴
- پاسخ از دلیل یکم ۳۸۴
- دلیل دوم معترفان..... ۳۸۵
- پاسخ از دلیل دوم..... ۳۸۵
- دلیل سوم معترفان..... ۳۸۶
- پاسخ از دلیل سوم ۳۸۶
- دلیل چهارم معترفان..... ۳۸۷
- پاسخ از دلیل چهارم..... ۳۸۷
- دلیل پنجم معترفان..... ۳۸۷
- پاسخ از دلیل پنجم ۳۸۸
- منکران دوام عذاب..... ۳۸۹
- دو پرسش مهم و پاسخ آنها ۳۹۰

و من الناس من يقول آمنا بالله و باليوم الآخر (أ)..... ٣٩٢

نفاق و اقسام آن ٣٩٢

١. نفاق در عقیده ٣٩٢

٢. نفاق در اخلاق ٣٩٣

٣. نفاق در اعمال ٣٩٤

نفاق و منافق از دیدگاه احادیث ٣٩٤

ادعای اهل سنت و بطلان آن ٣٩٤

کذب و نفاق ٣٩٩

اقسام کذب ٤٠١

مبدأ و معاد مهم ترین مسئله عقیدتی ٤٠٤

سه دسته از مردم ٤٠٤

کلمه «ناس» ٤٠٥

فهرست ها / ٤٠٧

فهرست آیه ها ٤٠٩

فهرست روایت ها ٤٢٣

ص: ١٥

مؤسسه فرهنگی صاحب الأمر عجل الله تعالى فرجه الشريف در جوار حرم پاک حضرت فاطمه معصومه (علیها السلام) به اشاره و همت مرحوم علامه فقیه حضرت آیت الله آقای حاج شیخ حسن صافی اصفهانی (رحمه الله) تأسیس گردیده است. این مؤسسه در راستای وظیفه ای که به عهده گرفته، به نشر و ترویج فرهنگ و معارف اهل بیت (علیهم السلام) پرداخته و تاکنون کتاب های نفیسی را منتشر کرده است.

اکنون در راستای همان وظیفه و برای آشنا شدن و بهره بردن از معارف کتاب الهی، اقدام به نشر تفسیر احسن الکلام تألیف دانشمند محترم حضرت آیت الله

حاج شیخ محمد علی ابراهیمی دام ظلّه می کند. این تفسیر با تکیه بر روایات نورانی اهل بیت (علیهم السلام) از آیات الهی پرده برمی دارد و با قلمی روان، قرآن پژوهان را با آیات الهی آشنا می سازد.

شایسته است از پژوهشگرانی که در انجام مراحل شکل گیری این اثر نفیس ما را یاری نمودند، سپاسگزاری نماییم.

امید است این تلاش مورد رضایت و خشنودی حضرت ولی عصر (علیه السلام) قرار بگیرد و به زودی با ظهور آن حضرت، همگان از چشمه زلال معارف قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) سیراب گردند.

مؤسسه فرهنگی صاحب الامر (علیه السلام)

الحمد لله رب العالمين، الذي خلقني فهو يهدين، والذي هو يطعمني ويسقين، وإذا مرضت فهو يشفين، والصلاه والسلام على خير المرسلين محمد وآله الطاهرين، واللعن على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين.

پیشگفتار

کلام خداوند متعال بهترین کلامی است که انسان می تواند از آن نور بگیرد. از این رو هر چه انسان خود را بیشتر آماده کند، نور بیشتری از قرآن می گیرد و هرچه در عمل کردن به دستورات نورانی آن بیشتر دقت نماید، آرامش او بیشتر می شود؛ چرا که هیچ کتابی همانند قرآن به انسان آرامش و هیچ پناهگاهی همانند آن به او پناه نمی دهد.

وقتی انسان قرآن می خواند، در واقع شخص خداوند عالم با او سخن می گوید. به راستی چه چیزی بهتر از این که انسان با آفریدگار خود سخن بگوید که با خواندن قرآن نور به انسان منتقل می شود. ولی هر چه انسان در آیات آن بیشتر تدبر و تأمل نماید، نور آن بیشتر به انسان می رسد.

بنابر این، لازم است که همیشه قرآن را با تأمل و توجه به این که خدا با ما سخن می گوید بخوانیم و در تلاوت شتاب نداشته باشیم و تصمیم بگیریم به طور جدی به همه دستورات نورانی آن عمل کنیم و از خدا بخواهیم که این توفیق را به ما مرحمت فرماید که به جد از خط عمل به دستورات نورانی قرآن جدا نشویم که این تمام سعادت بشریت است.

بدیهی است تفسیر قرآن از غیر معصومان (علیهم السلام) درست نیست؛ چرا که آنان خاندان وحی و أهل البیت ادری بما فی البیت « هستند؛ یعنی اهل هر خانه ای

بهتر از دیگران می دانند که در خانه چیست.

بنابر این، هر چه در این تفسیر مطالعه کنید جز سخن اهل بیت (علیهم السلام) چیز دیگری نخواهید دید؛ جز ترجمه کلمات آن بزرگواران. این تفسیر به رأی نیست. فقط سلیقه تنظیم کلمات اهل بیت (علیهم السلام) و ترجمه آنها با نگارنده است. به امید آن که مورد قبول درگاه خداوند عالم قرار گیرد.

در این تفسیر بعضی از کلمات علما و صاحبان تفسیر نیز ذکر شده که عهده کلمات آنها با خود آن بزرگواران است؛ چرا که همه آنها با مأخذ سخن گفته اند و چیزی جدای از کلمات معصومان (علیهم السلام) نیست.

تفسیر احسن الکلام

ما نام این تفسیر را «احسن الکلام» برگزیدیم و این اسم به طور کامل با مسمی است، زیرا کلامی نیکوتر و نورانی تر از کلام خدا نیست. امیدواریم همه بتوانیم از حسن کامل و زیبای قرآن بهره کامل ببریم و عمل ما به طور کامل بر طبق این کلام حسن باشد.

ما در این تفسیر برای آگاهی خوانندگان گرامی، مؤمنان و معتقدان به آیات

قرآن کریم، مختصری از فضایل قرآن و قطره ای از بزرگی دریای بیکران کلام وحی را ضمن بیان آن، با توضیح وظایف و مسئولیت های مسلمانان و شیعیان در قبال این کتاب بزرگ هدایت و منشور عظیم اخلاق و حکمت می آوریم.

از خدای سبحان توفیق تلاوت قرآن کریم، تدبر در آیات حکمت آمیز آن و عمل به اوامر و دستورات آن را برای همگان؛ به خصوص نسل جوان خواهانیم.

لازم به یادآوری است که آن چه از بزرگی ها در قرآن کریم وجود دارد در تالی قرآن و مفسر و مفصل واقعی آن؛ یعنی عترت و خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) نیز وجود دارد که این سخن بگذار تا وقت دگر.

ما در این تفسیر شریف، به بیان آیات ولایت و امامت، پرداخته ایم و در حد توان، از کلام آن بزرگواران برای بیان عظمتشان استفاده کرده ایم.

از همه عزیزانی که این تفسیر را مطالعه می کنند، تقاضای عاجزانه داریم که اگر اشکالاتی به نظرشان رسید حتما ما را مطلع کنند تا اصلاح شود و از اطلاع دادن شما بسیار تشکر می کنیم.

امید است کتاب ناطق حق، تالی و ترجمان قرآن، آقا و سرور انس و جان، کهف امان، منجی ستمدیدگان و امام ملک پاسبان حضرت بقیه الله مولانا صاحب العصر والزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف خدمات همه خدام مکتب اسلام و طرفداران نور و منتظران ظهور را قبول فرمایند و این خدمت نیز به امضای آن حضرت برسد، ان شاء الله تعالی.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

عید سعید غدیر خم ۱۴۲۸ ه.ق

اصفهان - مدرسه صدر بازار

محمد علی ابراهیمی

ص: ۱۹

در آستانه تفسیر

اشاره

ص: ۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم

برای آگاهی بیشتر با قرآن کریم لازم و ضروری است مقدماتی ذکر شود. اگر این مطالب خوب مطالعه شود، با بصیرت کامل از تفسیر استفاده خواهد شد.

بنابر این، ما توصیه می نمایم که خواننده گرامی همه مقدمات را مطالعه نماید تا بصیرت بیشتر برای اصل تفسیر حاصل شود.

البته همه این مقدمات از روایات اهل بیت (علیهم السلام) انتخاب و با سند کامل ذکر شده است.

پیامبر و دستور جمع آوری قرآن

به دستور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نخستین کسی که قرآن را جمع آوری کرد، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بودند.

در تفسیر علی ابن ابراهیم قمی چنین آمده است:

عن علی بن الحسین، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن علی بن الحکم، عن سیف، عن أبي بكر الحضرمی، عن أبي عبد الله (علیه السلام) قال:

ص: ۲۳

إن رسول الله (صلى الله عليه و آله) قال لعلی (عليه السلام) :

ياعلی! القرآن خلف فراشی فی الصحف والحریر والقراطیس فخذوه وأجمعوه ولا تضيعوه كما ضیع اليهود التوراه.

فانطلق علی (عليه السلام) فجمعه فی ثوب أصفر، ثم ختم علیه فی بيته وقال: لا ارتدی حتی أجمعه.

وإنه كان الرجل لياتیه فيخرج إليه بغير رداء حتى جمعه.

قال: وقال رسول الله (صلى الله عليه و آله): لو أن الناس قرأوا القرآن كما أنزل الله ما اختلف إثنان؛(۱)

ابوبکر حضرمی می گوید: امام صادق (عليه السلام) فرمود: پیامبر اکرم (صلى الله عليه و آله) به امیر مؤمنان علی (عليه السلام) فرمودند:

یا علی! قرآن یادگار باقی است. پس همه آیات آن را متصلاً در صفحات حریر و کاغذ جمع آوری کن و آن را بگیرد و جمع کنی و نگذارید ضایع شود؛ آن طوری که یهودیها، تورات را ضایع کردند. از این رو امیر مؤمنان علی (عليه السلام) قرآن را جمع نمودند و در پارچه زردی نهادند و روی آن مهر زدند و فرمودند: مشغول کار دیگری نمی شوم تا این که قرآن را به طور کامل منظم نمایم.

اگر کسی درب خانه می آمد و با حضرتشان کاری داشت بدون عبا می رفتند، پاسخ او را می دادند.

ص: ۲۴

۱- تفسیر القمی: ۲ / ۴۵۱؛ البرهان فی تفسیر القرآن: ۴ / ۵۵۰، حدیث ۳۱؛ جامع الاخبار والاثار: ۴۲/۱؛ بحار الانوار: ۴۸/۸۹.

کنایه از این که از خانه خارج نشوند تا دستور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را کاملاً جامه عمل بپوشاند.

بعد حضرت فرمود: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

اگر مردم قرآن را همان طوری که از جانب خدا نازل شده بخوانند، دو نفر نیز با هم اختلاف پیدا نمی کنند.

در کتاب «ینایع الموده» به نقل از کتاب «الدرالمنظم» آمده: امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه ای چنین فرمودند:

أنا جامع القرآن. (۱)

من قرآن را جمع کردم.

در کتاب «حلیه الأولیاء» آمده: علی (علیه السلام) فرمود:

لما قبض رسول الله (صلی الله علیه و آله) أقسمت (أو حلفت) أن لا أضع ردائی عن ظهري حتى أجمع ما بين اللوحين، فما وضعت ردائی عن ظهري حتى جمعت القرآن. (۲)

هنگامی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از دنیا رفتند، سوگند یاد کردم که عبای خود را زمین نگذارم تا این که آن چه بین دو لوح موجود بود، جمع کنم. پس عبای خود را از دوش خود برداشتم تا این که قرآن را جمع کردم.

ص: ۲۵

۱- ینایع الموده: ۴۰۶.

۲- بحار الانوار: ۱۵۵/۴۰ و ص ۱۸۰؛ حلیه الأولیاء: ۶۷/۱.

تمسک به قرآن و تدبر در آن لازم است؛ چرا که همه انسانها به هدایت قرآن نیاز شدید دارند.

محمد بن یعقوب کلینی طاب ثراه در کتاب شریف «الکافی» و محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود از امام صادق (علیه السلام) از پدر بزرگوارش از پدراناش (علیهم السلام) نقل می کند که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

أيها الناس! إنکم فی دار هدنه وأنتم علی ظهر سفر و السیر بکم سریع، وقد رأیتم اللیل والنهار والشمس والقمر یبلیان کل جدید ویقتربان کل بعید، ویأتیان بکل موعود، فأعدوا الجهاز لبعده المجاز.

قال: فقام المقداد بن الأسود فقال: یا رسول الله! وما دار أهدنه؟

فقال: دار بلاغ وإنقطاع، فإذا التبت علیکم الفتن كقطع اللیل المظلم، فعلیکم بالقرآن، فإنه شافع مشفع، وماحل مصدق، ومن جعله أمامه قاده إلى الجنة، ومن جعله خلفه ساقه إلى النار وهو الدلیل يدل علی خیر سبیل.

وهو کتاب فیہ تفصیل و بیان و تحصیل، وهو الفصل و لیس بالهزل، وله ظهر و بطن، فظاهره حکم، وباطنه علم، ظاهره أنیق، وباطنه عمیق، له تخوم وعلی تخومه تخوم، لا تحصی عجائبه، ولا تبلی غرائب. فیہ مصابیح الهدی، و منار الحکمه، و دلیل علی المعرفه لمن عرف الصفه.

فلیجل جال بصره، ولیبغ الصفه نظره ینجح من عطب، ویخلص من نشب، فإن التفکر حیاة قلب البصیر، کما یمشی المستنیر فی الظلمات بالنور، فعلیکم بحسن التخلص وقله التربص. (۱)

ای مردم! به طور حتم شما در خانه هدنه و در پشت سفر هستید. شما را با سرعت می برند و می بینید که شب و روز و خورشید و ماه، هر تازه ای را کهنه می کنند، هر دوری را نزدیک می نمایند و وعده های داده شده را می آورند. پس آماده حرکت شوید، چون که راه دور است.

در این هنگام مقدار برخاست و گفت: ای رسول خدا! خانه هدنه چیست؟

حضرت فرمودند: خانه بلاغ و انقطاع است (یعنی خانه ای که باید در آن به کمالات انسانی برسی و از آن بیرون بروی).

بنابر این، هنگامی که فتنه ها مثل تاریکی شب، دامن گیر شما شد بر شما باد به قرآن که همان، به طور حتم شافع مشق است (یعنی هم شفاعت می کند و هم شفاعت آن مورد پذیرش است).

قران تصدیق کننده ای است که تصدیق او مورد پذیرش خداوند است. کسی که قرآن را در پیش روی خود قرار دهد (یعنی به آن عمل کند و به دنبال آن برود) او را به بهشت می برد.

ص: ۲۷

و کسی که قرآن را پشت سر خود قرار دهد (یعنی به آن عمل نکند) او را به طرف آتش جهنم می برد.

قرآن دلیلی است که انسان را بر بهترین راه ها دلالت می کند و کتابی است که در آن تفصیل همه خوبی ها و بیان آنها وجود دارد و تحصیل همه سعادت‌ها از قرآن می شود.

هرگز قرآن چیز بیهوده ندارد؛ هم ظاهر دارد و هم باطن. ظاهر آن حکم و باطن آن علم است. ظاهر آن شگفت انگیز و باطن آن عمیق و ژرف است (یعنی دریای مواج علم است).

قرآن حدود معین دارد و برای هر حتی از آن باز حد دیگری است. عجایب قرآن به شمار نیاید و غرایب آن، کهنه شدنی نیست.

در قرآن چراغ های هدایت و مناره های حکمت موجود است. قرآن دلیل معرفت است برای کسی که صفت او را بداند.

این حدیث نورانی در کتاب «الکافی» چند جمله اضافه دارد که آن حضرت می فرماید:

پس انسان بصیر چشم خود را با قرآن جلا دهد تا به آن بینایی کامل برسد و از مشکلات نجات یابد و از زحمتهای خلاص شود؛ چون تفکر، حیات دل انسان بیناست؛ همان طوری که انسان با نور و چراغ در دل تاریکی ها حرکت می کند. پس بر شما باد که به واسطه قرآن خود را از تاریکی های دنیا نجات دهید و نگذارید در تاریکی ها بمانید.

صراط مستقیمی که انسان را با اطمینان کامل به بهشت می برد، قرآن است.

عیاشی در این باره روایتی را از حارث اعور نقل می کند. او می گوید:

دخلت علی أمير المؤمنين (عليه السلام) فقلت: يا أمير المؤمنين! إذا كنا عندك سمعنا الذي نسد (نشدد) به ديننا، وإذا خرجنا من عندك سمعنا أشياء مختلفه مغموسه ولا ندرى ما هي.

قال: أو قد فعلوها؟

قال: قلت: نعم.

قال: سمعت رسول الله (صلى الله عليه و آله)، يقول: أتانى جبرئيل فقال: يا محمد!

ستكون في أمتك فتنه.

قلت: فما المخرج منها؟

فقال: كتاب الله، فيه بيان ما قبلكم من خبر وخبر ما بعدكم وحكم ما بينكم، وهو الفصل ليس بالهزل، من وليه من جبار فعمل بغيره قصمه الله، ومن التمس الهدى في غيره أضله الله، وهو حبل الله المتين وهو الذكر الحكيم، وهو الصراط المستقيم لا تزيغه الأهويه ولا تلبسه الألسنه، ولا يخلق على الرد، ولا ينقضى عجائبه، ولا يشبع منه العلماء.

هو الذي لم تلبث الجن إذ سمعته أن قالوا: «إلنا سمعنا قرانا

من قال به صدق، ومن عمل به أجر، ومن اعتصم به فقد هدی إلی صراط مستقیم، هو الكتاب العزیز الذی لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید. (۲)

روزی خدمت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) شرفیاب شدم و گفتم: آقا! ما وقتی خدمت شما هستیم چیزی را می شنویم که دین ما را محکم می کند، ولی وقتی از خدمت شما بیرون می رویم چیزهایی غیر از صحبت های شما می شنویم که بوی ضلالت می دهد و ما نمی دانیم اینها چیستند.

حضرت فرمودند: آیا این سخنها را گفته اند؟

گفتم: بلی

فرمودند: از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمودند: روزی جبرئیل نزد من آمد و گفت: یا محمد! به زودی در امت شما فتنه خواهد شد. گفتم: چگونه از فتنه ها باید خارج شد؟

گفت: به واسطه کتاب خدا که در آن بیان خبرهای گذشته، خبرهای آینده و حکم چیزهایی که در بین شماست، وجود دارد. قرآن حرف بیهوده ندارد، بلکه قول فصل و حرف حق است.

پس هر جباری که به قرآن پشت بکند و به غیر آن عمل بکند، خداوند او را می شکند. و هر کس از غیر قرآن طلب هدایت کند

ص: ۳۰

۱- سوره جن، آیه ۱ و ۲.

۲- تفسیر الصافی: ۱/ ۱۶.

گمراه شود.

قرآن ریسمان محکم خداست. قرآن ذکری مملو از حکمت است. قرآن راه مستقیم است که هواهای نفسانی نمی تواند آن را کج کند و زبان ها نمی توانند آن را بپوشانند و نمی توانند آن را رد کنند.

عجایب قرآن تمام شدنی نیست. علما از آن سیر نمیشوند، بلکه همیشه از آن نور می گیرند.

قرآن کتابی است که وقتی جتیان آن را شنیدند گفتند: «ما چیز عجیبی شنیدیم که به رشد و خوبی هدایت می کند».

هر کس کلام قرآن را بگوید همه او را تصدیق می کنند و هر کس به قرآن عمل نماید، به او اجر و پاداش داده می شود، هر کس به قرآن تمشک بکند، او به راه مستقیم هدایت شده است.

قرآن کتاب عزیزی است که باطل در آن راه ندارد که از جانب خداوند حکیم و بسیار ستوده شده، نازل شده است.

قرآن و رهایی از فتنه ها

بیان فتنه ها و نجات از آنها و رسیدن به جهان آخرت با سعادت، شعار قرآن است. در این باره به نقل یک روایت بسنده می نمایم. در روایتی امام صادق (علیه السلام) می فرماید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

القرآن هدی من الضلاله، وتبیان من العمی، واستقاله من العثره، ونور من الظلمه، وضياء من الأحداث، وعصمه من الهلكه،
ورشد من الغوايه، وبيان من الفتن، وبلاغ من الدنيا إلى الآخرة، وفيه كمال

ص: ۳۱

دینکم، وما عدل أحد من القرآن إلا إلى النار. (۱)

قرآن هدایت از گمراهی ها و مرکز بیان هر چیزی است که مردم نسبت به آن نابینا هستند و به آن نیاز دارند. قرآن لغزشها را برطرف می کند. قرآن نوری از تاریکی هاست که مانع وقوع حادثه ها می شود. قرآن عصمت از هلاکت است و راه رشد از گمراهی است. قرآن فتنه ها را بیان می کند و رسیدن از دنیا به جهان آخرت است. در آن کمال دین است و کسی از آن عدول نمی کند مگر این که در آتش واقع می شود.

قرآن و درس عبرت

قرآن باید برای همه درس عبرت باشد که خوبان با آن به سعادت برسند و بدان با مخالفت با آن، هلاک شوند.

عیاشی روایتی را چنین نقل می کند: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

عليكم بالقرآن فما وجدتم آية نجى بها من كان قبلكم فاعملوا به، وما وجدتموه مما هلك بها من كان قبلكم فاجتنبوه؛ (۲)

شما را به قرآن سفارش می کنم، هر گاه آیه ای را خواندید که انسان های پیش از شما به آن عمل کرده اند و نجات پیدا کرده اند، پس شما هم به آن عمل کنید که اهل نجات باشید و هر گاه آیه ای را

ص: ۳۲

۱- همان.

۲- تفسیر العیاشی: ۱ / ۵، بحار الانوار: ۹۴/۸۶ و ج ۴۳.

خواندید که انسان های پیش به وسیله آن به هلاکت رسیده اند، پس شما از آن اجتناب کنید که هلاک نشوید.

قرآن و برتری بزرگ

فضیلت کبری و سعادت عظمی برای کسی است که با نور قرآن نورانی شود. در تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام) چنین آمده است: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

إن هذا القرآن هو النور المبین والحبل المتین والعروه الوثقی والدرجه العلیا والشفاء الأشفی والفضیله الکبری والسعاده العظمی.
من استضاء به نوره الله، ومن عقد به أموره عصمه الله، ومن تمسك به أنقذه الله، ومن لم يفارق أحكامه رفعه الله، ومن استشفی به شفاه الله، ومن أثره علی ما سواه هداه الله.

ومن طلب الهدی فی غیره أضله الله، ومن جعله شعاره ودثاره أسعده الله، ومن جعله إمامه الذی یقتدی به ومعوله الذی ینتهی إلیه أداه الله إلی جنات النعیم والعیش السلیم،^(۱)

این قرآن، نور مبین، ریسمان محکم و دستگیره با اطمینانی است. قرآن درجه بسیار بلند و شفایی که از همه شفاها بالاتر است.
قرآن

ص: ۳۳

۱- تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام): ص ۲۰۳؛ تفسیر الصافی: ۱ / ۱۷؛ بحار الانوار: ۳۱ / ۸۹

فضیلت بزرگ و سعادت با عظمت است.

کسی که از آن طلب نور و روشنایی کند خداوند او را نورانی می کند. کسی که امور خود را به آن وصل کند خدا او را در همه امور حفظ میکند. کسی که به آن تمسک بکند خداوند او را نجات می دهد. کسی که از احکام قرآن جدا نشود، خداوند او را بلند مرتبه قرار می دهد. کسی که از قرآن طلب شفا کند، خداوند او را شفا می دهد و کسی که قرآن را برای هدایت انتخاب کند، خداوند او را هدایت می کند.

کسی که از غیر قرآن طلب هدایت کند، گمراه می شود. کسی که شعار خود را قرآن قرار دهد و به آن عمل کند خداوند او را سعادتمند، قرار می دهد. کسی که قرآن را مقتدای خود قرار دهد و اعتماد او در عمل، به قرآن باشد، حتما خداوند او را به بهشت‌های پر نعمت می برد و به زندگانی سلیم می رساند.

قرآن و مسئولیت همگانی

همه مسلمانان مسئولیت دارند که در عمل کردن به دستورات قرآن دقت کنند. در کتاب شریف «الکافی» چنین می خوانیم:
امام باقر (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

یا معاشر قراء القرآن! اتقوا الله فیما حملکم من کتابه، فیانی مسئول وإنکم مسئولون. إنی مسئول عن تبلیغ الرساله وأما أنتم فتسألون عما

ص: ۳۴

ای کسانی که قرآن را قرائت می کنید! از خدا بترسید و تقوای الهی را پیشه کنید. درباره قرآن من مسئول هستم و شما نیز مسئول هستید. من مسئولیت تبلیغ رسالت خود را دارم و شما مسئول هستید که چگونه کتاب خدا و سنت مرا آن طوری که هست و من بیان کرده ام، عمل کنید و تغییر ندهید.

قرآن و پرسش در روز رستاخیز

روز قیامت از شما سؤال می شود که با قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) چگونه رفتار کردید؟

در روایتی امام باقر (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

أنا أول من وافد علی العزیز الجبار یوم القیامه و کتابه و اهل بیته ثم امتی ثم أسألهم ما فعلتهم بکتاب الله و اهل بیته (۲)

من نخستین کسی هستم که در روز قیامت با کتاب خدا و اهل بیت بر خداوند عزیز جبار وارد می شوم. بعد امت من وارد می شوند. پس از آنها می پرسم که با کتاب خدا و اهل بیت من چگونه رفتار کردید؟

ص: ۳۵

۱- الکافی: ۶۰۶/۲ حدیث ، تفسیر الصافی: ۱۷/۱ .

۲- همان.

قرآن و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) دو ثقل عظیم در اسلام هستند.

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که آن حضرت در سخنی فرمود:

.. ألا وأنی سائلکم عن الثقلین.

قالوا: یا رسول الله! وما الثقلین؟

قال: کتاب الله الثقل الأكبر طرف بید الله وطرف بأیدیکم، فتمسکوا به لن تضلوا ولن تزلوا.

والثقل الأصغر عترتی أهل بیتی، فإنه قد نبأنی اللطیف الخبیر إنهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض کإصبعی هاتین - وجمع بین سبا بتیه - ولا أقول: کهاتین - وجمع بین سبابته والوسطی - فتفضل هذه علی هذه؛(۱)

آگاه باشید من از شما از دو ثقل سؤال خواهم کرد.

گفتند: ای رسول خدا! دو ثقل چیست؟

فرمودند: کتاب خدا ثقل بزرگ است که یک طرف آن به دست خدا و طرف دیگر آن به دست شماست. پس به آن تمسک کنید. (یعنی به آن عمل نمایید.) که هرگز گمراه نمی شوید و هرگز لغزش پیدا نمیکنید.

ص: ۳۶

۱- تفسیر القمی: ۳/۱، بحار الانوار: ج ۲۳، ص ۱۲۹، حدیث ۶۱، باب فضائل اهل البیت (علیهم السلام).

و نقل دوم ثقل اصغر عترت و اهل بیت من هستند. به راستی که خداوند لطیف خبیر به من خیر داد که این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا این که کنار حوض کوثر به من وارد شوند و این دو مثل دو انگشت سیابه من هستند، نه مثل سیابه و انگشت وسطی؛ یعنی هر دو هم وزن و قدر هر دو با عظمت است.

قرآن و اسامی چهل گانه

یگانه کتابی آسمانی که به جهت محتویات فراوان، چهل اسم دارد، قرآن کریم است. اینک اسامی چهل گانه قرآن کریم را می آوریم:

۱. قرآن

خدای تعالی می فرماید:

(و أوحی الی هذا القرآن لانذرکم به و من بلغ) (۱)

این قرآن بر من وحی شده تا شما و کسانی را که این قرآن به آنها می رسد با آن انداز کنم.

۲. فرقان (یعنی جدا کننده حق از باطل)

خدای تعالی می فرماید:

(تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده)؛ (۲)

با عظمت و برکت است آن خداوندی که فرقان را بر عبد خود نازل فرموده .

ص: ۳۷

۱- سوره انعام، آیه ۱۹.

۲- سوره فرقان، آیه ۱.

۳. التذکره

خدای تعالی می فرماید:

(و إنه لتذکره للمتقین) (۱)

این قرآن تذکره و تذکر است برای پرهیزگاران.

۴. الذکری

خدای تعالی می فرماید:

(و ذکر فإن الذکری تنفع المؤمنین) (۲)

و پیوسته تذکر ده، زیرا تذکر مؤمنان را سود می بخشد.

در آیه دیگری می فرماید:

(فذكر بالقرآن من يخاف وعيد) (۳)

به وسیله قرآن، کسانی را که از عذاب من می ترسند متذکر ساز.

در آیه دیگری می خوانیم:

(وإنه لذكر لك ولقومك) (۴)

و این مایه یاد آوری (و عظمت تو و قوم توست).

در تفاسیر چنین تفسیر شده است: این ذکر از خداوند سبحان است که خداوند بندگان خود را به آن مفتخر کرده و به آنها شرافت بخشیده است.

ص: ۳۸

۱- سوره الحاقه، آیه ۴۸

۲- سوره ذاریات، آیه ۵۵.

۳- سوره ق، آیه ۴۵.

۴- سوره زخرف، آیه ۴۴

۵. التنزیل

خدای تعالی می فرماید:

(و إنه لتنزیل رب العالمین) (۱)

مسلمانان این (قرآن) از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است. این آیه دلالت دارد که از آن مقام بالا به این دار فانی نازل شده است.

۶. احسن الحدیث

خدای سبحان می فرماید:

(الله نزل احسن الحدیث) (۲)

خدا احسن الحدیث (بهترین سخن) را نازل فرموده.

۷. الموعظه

خدای تعالی می فرماید:

(قد جاء تکم موعظه من ربکم وشفاء لما فی الصدور) (۳)

به تحقیق شما را موعظه ای از پروردگارتان آمد و شفا برای آن چه در دل هاست (که مراد قرآن عظیم است).

۸. الحکم

خدای تعالی می فرماید:

(و کذلک أنزلناه حکما عربیا) (۴)

ص: ۳۹

۱- سوره شعراء، آیه ۱۹۲.

۲- سوره زمر، آیه ۲۳.

۳- سوره یونس، آیه ۵۷.

۴- سوره رعد، آیه ۳۷.

همان گونه که به پیامبران پیشین کتاب آسمانی دادیم، بر تو نیز این (قرآن) را به عنوان فرمان روشن و صریحی نازل کردیم.

۹. الحکمه

خدای تعالی می فرماید:

(حکمه بالغه) (۱)

این آیات، حکمت بالغه الهی است.

۱۰. الحکیم

خدای تعالی می فرماید:

(و القرآن الحکیم)؛ (۲)

سو گند به قرآن حکیم

۱۱. الشفاء

خدای تعالی می فرماید:

(و تنزل من القرآن ما هو شفاءه) (۳)

و از قرآن، آن چه شفاست، نازل می کنیم.

۱۲. الرحمه

خدای تعالی می فرماید:

(و تنزل من القرآن ما هو شفاء ورحمه للمؤمنین) (۴)

و از قرآن، آن چه شفا و رحمت است برای مؤمنان، نازل می کنیم.

ص: ۴۰

۱- سور قمر، آیه ۵.

۲- سوره یس، آیه ۲.

۳- سوره اسراء، آیه ۸۲.

۴- همان.

۱۳. الهدی

خدای تعالی می فرماید:

(هدی للمتقین) (۱)

و مایه هدایت پرهیزکاران است.

۱۴. الهادی

خدای تعالی می فرماید:

(إن هذا القرآن یهدی للتی هی أقوم) (۲)

به راستی این قرآن، به راهی که استوارترین راه هاست، هدایت می کند.

۱۵. الصراط المستقیم

خدای تعالی می فرماید:

(و أن هذا صراطی مستقیما) (۳)

این راه مستقیم من است.

۱۶. جبل الله

خدای تعالی می فرماید:

(و اعتصموا بحبل الله جمیعا) (۴)

و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید.

ص: ۴۱

۱- سوره بقره، آیه ۲.

۲- سوره اسراء، آیه ۹.

۳- سوره انعام، آیه ۱۵۳.

۴- سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۱۷. الروح خدای

تعالی می فرماید:

(و كذلك أوحينا إليك روحا من أمرنا) (۱)

همان گونه که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم) بر تو نیز روحی را بفرمان خود وحی کردیم. شاید به جهت این است که قرآن، سبب حیات روح است، همین طوری که روح، سبب حیات بدن است.

۱۸. القصص

خدای تعالی می فرماید:

(إن هذا لهو القصص الحق) (۲)

به راستی این همان سرگذشت واقعی است.

۱۹. البیان

خدای تعالی می فرماید:

(هذا بیان للناس) (۳)

این، بیانی است برای عموم مردم

۲۰. التبیان

خدای تعالی می فرماید:

(تبیانا لكل شیء) (۴)

ص: ۴۲

۱- سوره شورا، آیه ۵۲.

۲- سوره آل عمران، آیه ۶۲

۳- همان، آیه ۱۳۸.

۴- سوره نحل، آیه ۸۹

بیانی برای هر چیزی است.

۲۱. المبین

خدای تعالی می فرماید:

(تلك آیات الكتاب المبین) (۱)

این آیات کتاب روشنگر است.

۲۲. البصائر

خدای تعالی می فرماید:

(هذا بصائر من ربكم) (۲)

این وسیله بینایی از طرف پروردگارتان است.

۲۳. الفصل

خدای تعالی می فرماید:

(إنه لقول فصل) (۳)

همانا این (قرآن) سخنی است که حق را از باطل جدا می کند.

۲۴. النجوم

خدای تعالی می فرماید:

(فلا أقسم بمواقع النجوم) (۴)

سوگند به جایگاه ستارگان!

ص: ۴۳

۱- سورۃ یوسف، آیه ۱، سورۃ شعراء، آیه ۲ و سورۃ قصص، آیه ۲.

۲- سورۃ اعراف، آیه ۲۰۳.

۳- سوره طارق، آیه ۱۳.

۴- سوره واقعہ، آیه ۷۵.

شاید قرآن کریم نجمه نجمه نازل شده است.

۲۵. المثنی

خدای تعالی می فرماید:

(مثنی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم) (۱)

آیاتی مکرر دارد که از شنیدن آیاتش لرزه بر اندام کسانی که از پروردگارشان می ترسند می افتد.

شاید این نام به جهت قصص و اخباری است که در قرآن کریم وجود دارد.

۲۶. النعمه

خدای تعالی می فرماید:

(وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ) (۲)

و نعمت های پروردگارت را بازگو کن!

این نام طبق مطالبی است که از تفسیر ابن عباس نقل شده است.

۲۷. البرهان

خدای تعالی می فرماید:

(قَدْ جَاءَكُمْ بَرهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ) (۳)

دلیل روشن از طرف پروردگارتان برای شما آمد.

ص: ۴۴

۱- سوره زمر، آیه ۲۳.

۲- سوره ضحی، آیه ۱۱.

۳- سوره نساء، آیه ۱۷۴.

۲۸. البشیر

خدای تعالی می فرماید:

(قرآنا عربیا لقوم یعلمون * بشیرا) (۱)

کتابی که آیاتش فصیح و گویاست برای جمعیتی که آگاهند! قرآنی که بشارت دهنده است.

۲۹. النذیر

خدای تعالی می فرماید:

(قرآنا عربیا لقوم یعلمون * بشیرا و نذیرا)؛ (۲)

کتابی که آیاتش فصیح و گویاست برای جمعیتی که آگاهند! قرآنی که بشارت دهنده و بیم دهنده است.

۳۰. القیم

خدای تعالی می فرماید:

(قیما لینذر باسا شدیدا) (۳)

در حالی که ثابت و مستقیم و نگاهبان کتاب های آسمانی دیگر است.

ص: ۴۵

۱- سوره فصلت، آیه ۳ و ۴.

۲- همان.

۳- سوره کهف، آیه ۲.

۳۱. المهیمن

خدای تعالی می فرماید:

(... مصدقا لما بین یدیه من الکتاب و مهیمنا علیه)؛ (۱)

و این کتاب ... را نازل کردیم؛ در حالی که کتاب های پیشین را تصدیق می کند، و حافظ و نگاهبان آنهاست.

۳۲. النور

خدای تعالی می فرماید:

(و اتبعوا النور الذی أنزل معه) (۲)

و از نوری که با او نازل شده پیروی کنید.

۳۳. الحق

خدای تعالی می فرماید:

(و إنه لحق الیقین) (۳)

و آن یقین خالص است.

۳۴. العزیز

خدای تعالی می فرماید:

(و إنه لکتاب عزیز) (۴)

و این کتابی است قطع شکست ناپذیر ...

ص: ۴۶

۱- سوره مائده، آیه ۴۸.

۲- سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۳- سوره الحاقه، آیه ۵۱.

۴- سوره فصلت، آیه ۴۱

۳۵. الکریم

خدای تعالی می فرماید:

(إنه لقرآن کریم) (۱)

که آن، قرآنی کریم و ارجمندی است.

۳۶. العظیم

خدای تعالی می فرماید:

(و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم) (۲)

ما به تو سوره حمد و قرآن عظیم دادیم!

۳۷. المبارک

خدای تعالی می فرماید:

(کتاب أنزلناه إليك مبارک) (۳)

این کتابی است پربرکت که بر تو نازل کرده ایم.

۳۸. الذکر

خدای تعالی می فرماید:

(و إنه لذکر لک و لقومک) (۴)

و این مایه یاد آوری تو و قوم توست.

ص: ۴۷

۱- سوره واقعه، آیه ۷۷.

۲- سوره حجر، آیه ۸۷

۳- سوره ص، آیه ۲۹.

۴- سور زخرف، آیه ۴۴.

خدای تعالی می فرماید:

(کتاب أحکمت آیاته) (۱)

کتابی که آیاتش استحکام یافته است.

۴۰. القاص

خدای تعالی می فرماید:

(إن هذا القرآن یقصد علی بنی اسرائیل)؛ (۲)

این قرآن مطالب مورد نیاز بنی اسرائیل را برای آنان بیان می کند.

انسان و نیاز شدید به دستورات نورانی قرآن

بعد از این که اسماء مبارکه قرآن معلوم شد، باید دقت کرد که این صفات مبارکه قول امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را خوب بر انسان روشن می کند که فرمودند:

لیس علی أحد بعد القرآن من فاقه ولا لأحد من قبله من غنی. (۳)

بعد از نزول قرآن هیچ کس فقیر نیست و پیش از نزول آن، همه فقیر بودند.

این سخن زیبا اشاره به این است که قرآن می تواند همه نیازهای بشریت را تأمین کند؛ اگر همه انسانها به قرآن عمل کنند.

ص: ۴۸

۱- سوره هود، آیه ۱.

۲- سوره نمل، آیه ۷۶.

۳- نهج البلاغه: خطبه ۱۷۶، ص ۲۵۲

و تو ای انسان! به یقین بدان:

۱. به فرقان بین حق و باطل در تاریکی های این خانه دنیا احتیاج داری که می خواهی زاد و توشه برای جهان آخرت خود جمع کنی.

۲. به کسی نیاز داری که مدگر تو باشد، پروردگارت، نعمت ها و عهدهایی او را که فراموش کرده ای به یاد تو آورد و پرده های غفلت و نسیانهای تو را برطرف کند. این همان معنای «الذکر والتذکره» است.

۳. به آن چه که در عالم والا هست احتیاج داری تا با آن ارتباط پیدا کنی و از این دنیا خلاص بشوی. خدا قرآن را - که تنزیل است - به سوی تو برای همین جهت نازل فرموده است.

۴. به حدیث نافعی نیاز داری که آن را بشنوی و آن، قرآن احسن الحدیث است.

۵. به موعظه نیاز داری که در تو تحول و دگرگونی ایجاد کند و قرآن بهترین موعظه است.

۶. به حکم و حکمت بالغه نیاز داری که موصوف به حکمت «محکم الآیات» است و آن حکم عربی و حکمه بالغه قرآن است که محکم الآیات از حکیم است.

۷. به شفا نیاز داری که بیماری های جسمی و روحی خود را از جهل، کفر، اخلاق رذیله و عادات بد - که تو را برای همیشه می میراند، درمان کند. قرآن «شفا لما فی الصدور» است و شفاء مطلق است؛ یعنی همه بیماری های جسمی و روحی

۸. در همه حالات به رحمت نیاز داری که قرآن «رحمه للمؤمنین» است..

۹. در این ظلمت ها به هدایت نیاز داری تا به مصالح خود بررسی و قرآن هادی به صراط مستقیم است که اگر از آن پیروی کنی به مقصد اصلی خواهی رسید و نجات خواهی یافت.

۱۰. به ریسمانی نیاز داری که تو را به عالم قدس مربوط کند و روح تو جذب آن بشود و به آن بسته باشد که در شأن خواص چنین آمده است:

إنهم صحبوا الدنيا بأبدان أرواحها معلقة بالملاء الأعلى؛(۱)

اهل تقوا در دنیا با بدنهایی هستند که روح آنها به ملاء اعلی چسبیده است.

آری، پرهیزکاران از هواهای نفسانی و امواج فتنه های عالم محفوظ هستند و نام آن ریسمان «جبل الله المتین» است.

۱۱. به روحی نیاز داری تا به آن زنده بشوی به «حیاه طیبه» ای که در حقیقت با آن باقی بمانی، چون تو در معنا مرده هستی، گرچه در ظاهر زنده ای که «الناس موتی وأهل العلم أحياء»(۲) و آن روحی است که از عالم اعلی آمده است.

۱۲. به قصه گویی نیاز داری که برای تو قصه بگویند و قرآن احسن القصص است.

۱۳. به بیان و تبیان نیاز داری تا برای تو چیزهایی روشن شود که نمی دانی و عدد آنها زیاد است، کسی غیر از خدا عدد آنها را نمی داند و قرآن برای مردم

ص: ۵۰

۱- نهج البلاغه: خطبه همام.

۲- شرح الاسماء الحسنی: ۲۰۷/۱.

بیان گر همه چیز است. پس باید به آن تمکک کنی تا همه چیز برای تو به علم واقعی معلوم شود.

۱۴. به بصائر نیاز داری که به وسیله آن، هر چه را چشم تو بدون آن بصائر نمی تواند ببیند بینی و آن بصائر، قرآن است.

۱۵. به قول فصل نیاز داری، یعنی چیزی که آن سخن پایانی را بتواند بگوید تا حق از باطل تمیز داده شود و آن قائل به قول فصل، به قرآن منحصر است.

۱۶. به نجوم معنوی نیاز داری که این نجوم و ستارگان شما را از تاریکی های عالم دنیا نجات دهند و آیات قرآن ستارگانی هستند که به شما در تاریکی های دنیا نور می دهند و نجات می بخشند.

۱۷. به تکرار سخنان حق نیاز داری و قرآن با تکرارهای خود این معنا را ایجاد می کند، چون که قرآن مثانی است؛ یعنی تکرارهای لازم را دارد.

۱۸. به مطالبی نیاز داری که رگهای بدن تو را به حرکت درآورد و گوش تو را به کلام عظیمی پر کند تا از این دنیا وحشت کنی و تو را با ذکر خدا انس دهد و دل قساوت دار را نرم کند و آن قرآن است که می فرماید:

(الله نزل أحسن الحديث كتابا متشابها مثالي تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم ثم تلين جلودهم و قلوبهم إلی ذکر الله (۱))

خداوند بهترین سخن را نازل کرده، کتابی که آیاتش همانند یکدیگر است؛ آیاتی مکرر دارد که از شنیدن آیاتش لرزه بر اندام کسانی که از پروردگارشان می ترسند می افتد؛ سپس برون و دل هایشان نرم و متوجه ذکر خدا می شود.

ص: ۵۱

۱۹. به نعمت روحانی نیاز داری که روح با آن اشراب شود و آن نعمت، نعمت قرآن از جانب خدای عزیز است.

۲۰. به دلیل و برهان نیاز داری تا در معارف و علوم، شبهات شیاطین جن و انس را دفع بکنی و بر کسی که سخن ناحق می گوید مسلط شوی و این قرآن برکات کاملی از جانب پروردگار است.

۲۱. به مبشر نیاز داری که تو را به ثواب های الهی و کارهای خوب مژده دهد.

۲۲. به منذر نیاز داری که تو را از موبقات بترساند؛ چرا که تو در انسجام اعمال آخرت همانند کودکی هستی که همواره به ترغیب و ترهیب نیاز داری تا در کسب کارهای خوب بکوشی و از کارهای بد پرهیزی و این قرآن هم بشیر است و هم نذیر.

۲۳. به کتاب قیمی نیاز داری که هیچ کجی در آن نباشد، تا بشود مطالب دیگر را با آن مقایسه کرد. در بعضی روایات آمده است:

اخبار را بر قرآن عرضه کنید هر کدام مطابق قرآن بود بگیرید و به آن عمل کنید و اگر مخالف بود آن را رد نمایید.

۲۴. به مهیمن بر کتاب های پیشین نیاز داری به این که یا بر صحت آن شهادت بدهد تا به آن ایمان بیاوری و بدانی صحیح است و یا تو را مطمئن کند! که چیز باطلی در آن نیست که به آن اکتفا کنی و یگانه کتابی که می تواند این کار را در انجام دهد، قرآن کریم است.

۲۵. برای همه تاریکی ها به نور نیاز داری و قرآن نور است.

۲۶. به عزیزی نیاز داری که نادر الوجود باشد و قرآن عزیز نادر الوجودی است که مثل و مانند ندارد که شکها را برطرف و باطل ها را دفع می کند و کسی که به سوی آن منقطع شد از هر آفت و سوء، مصون و محفوظ است و صاحب عزتی است که هر کس به آن تمکک کند، عزیز می شود و آن کتاب عزیز، قرآن است.

۲۷. به کریمی نیاز داری که هر احتیاجی داشته باشی آن را برطرف می کند، به شما روزی های مادی و معنوی و مواهب جسمانی و روحانی می دهد و آن کتاب کریم از خداوند کریم است.

۲۸. به عظیمی نیاز داری که پستی و ذلت های تو را در دین و دنیا و جهان آخرت برطرف می کند و آن کتاب عظیم، قرآن است.

۲۹. به برکات کثیره نیاز داری؛ برکات ظاهری، باطنی، ارضی و سماوی که درهای آن برکات را به روی شما باز کند، آن سان که خدای تعالی می فرماید:

(لفتحنا علیهم برکات من السماء) (۱)

برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم

و همه آنها در کتاب مبارک، قرآن کریم است.

شاید کسی پرسد: آیا همه این خواص بر قرآن هست و همه می توانند از آن استفاده کنند؟

در پاسخ می گوئیم: همه افراد نمی توانند این همه خواص را از قرآن استفاده بکنند؛ بلکه باید خود را آماده نمایند هر مقدار معرفتشان به قرآن بیشتر

ص: ۵۳

باشد، بهتر می توانند استفاده کنند، ولی برای همه افراد راه باز است، اما قرآن مثل نور خورشید است که نابینا حتما آن را نمی بیند.

تفسیر قرآن و معصومان (علیهم السلام)

تفسیر قرآن حتما باید از ناحیه معصومان (علیهم السلام) باشد. در روایات معتبری آمده که حضرتش می فرماید:

همه علم قرآن نزد اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) است.

قرآن نیز از اهل بیت (علیهم السلام) به «راسخون» تعبیر کرده که مراد معصومان (علیهم السلام) هستند. خدای سبحان در آیه ای می فرماید:

(هن أم الكتاب و آخر متشابهات فأما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله وما یعلم تأویله إلا الله و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا) (۱)

قسمتی از آن، آیات «محکم» (صریح و روشن است؛ که اساس این کتاب است؛ و قسمتی از آن، «متشابه» است. اما آنها که در قلوبشان انحراف است، در پی متشابهاتند، تا فتنه انگیزی کنند و تفسیر (نادرستی برای آن می طلبند؛ در حالی که تفسیر آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی دانند. می گویند: «ما به همه آن ایمان آوردیم؛ همه از طرف پروردگار ماست.»

ص: ۵۴

اکنون در این زمینه روایت هایی را نقل می نمایم. در روایتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

(من فسر القرآن برأيه فأصاب الحق فقد أخطأ).^(۱)

هر کس قرآن را با رأی خود تفسیر کند، گرچه حق را بفهمد او در روش خود خطا کرده است.

چون قرآن باید با بیان اهل بیت (علیهم السلام) بیان بشود که آن مهر اطمینان دارد.

روایت دیگر در «الکافی» آمده: امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

ما ضرب (رجل) القرآن بعضه ببعض الا كفر؛^(۲)

مردی برخی از آیه های قرآن را به برخی دیگر نمی زند مگر این که کافر می شود.

یعنی تفسیر به رأی موجب کفر می شود.

روایت سوم را از اهل سنت نقل می کنیم. ابن عباس می گوید: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

من قال فی القرآن بغير علم فليتبوء مقعده من النار؛^(۳)

کسی که در قرآن بدون علم صحبت کند نشیمنگاه او از آتش پر شود.

روایت چهارم را از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و از ائمه معصومان (علیهم السلام) که جانشینان

ص: ۵۵

۱- بحارالانوار: ۱۱۱/۹۲، باب تفسیر القرآن بالرأی، حدیث ۲۰

۲- الکافی: ۶۳۲/۲، باب النوادر من کتاب فضل القرآن، حدیث ۱۷.

۳- سنن ترمذی: ۲۶۸/۴، باب ۱ من ابواب تفسیر القرآن، بحارالانوار: ۱۱۱/۹۲، حدیث ۲۰

آن بزرگوارند، نقل می نمایم که حضرتش می فرماید:

إن تفسیر القرآن لا يجوز إلا بالأثر الصحيح والنص الصريح (۱)

تفسیر قرآن برای کسی جایز نیست مگر این که روایت صحیحی در مورد آن باشد، یا نص صریح از معصومان (علیهم السلام) داشته باشد.

روایت پنجم را از شیخ طوسی به نقل می کنیم. عبیده سلمانی می گوید: از حضرت علی (علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

یا أيها الناس! اتقوا الله ولا تفتوا الناس بما لا تعلمون، فإن رسول الله (صلی الله علیه و آله) قد قال قولاً آله منه إلى غیره وقد قال قولاً من وضعه غیر موضعه کذب علیه.

فقام عبیده وعلقمه والاسود واناس معهم فقالوا: یا أمیر المؤمنین! فما نضع بما تخبرنا به فی المصحف؟

فقال: یسئل عن ذلك علماء آل محمد (صلی الله علیه و آله). (۲)

ای مردم! تقوای الهی داشته باشید و چیزی را که نمیدانید برای مردم به عنوان دانسته های خود نگوئید. به راستی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حکم و مطلبی را فرموده اند و بعد از آن، آن حکم تغییر کرده و چیز دیگری شده و حکم اول نسخ شد، یا حکمی را در مورد خاصی فرموده اند که اگر آن خصوصیت نباشد، آن حکم نیست، کسی که موضع حکمی را عوض کند به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت دروغ

ص: ۵۶

۱- تفسیر الصافی: ۲۱/۱، مقدمه الخامسة.

۲- تهذیب الاحکام: ۲۹۵/۴، حدیث ۸۲۳ باب الزیادات فی القضا یا والاحکام، وسائل الشیعه: ۱۸ / ۱۳.

داده است.

در این هنگام عیید، علقمه، اسود و گروهی از مردم برخاستند و گفتند: ای امیر مؤمنان! پس ما درباره خبرهایی را که درباره قرآن به ما می دهند چه وظیفه ای داریم؟

حضرت فرمودند: از علمای آل محمد (صلی الله علیه و آله) (که مراد معصومان (علیهم السلام) هستند.) پرسید.

روایت ششم را از تفسیر منسوب به امام عسکری نقل می نمایم. آن بزرگوار از اجداد گرامش از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در حدیثی چنین نقل می کند: حضرتش فرمود:

أتدرون متی یوقر (یتوفر) علی المستمع والقاری هذه المثوبات العظیمه؟ إذا لم یقل فی القرآن برأیه ولم یجف عنه ولم یستأکل به ولم یراء به.

وقال: علیکم بالقرآن، فإنه الشفاء النافع والدواء المبارک عصمه لمن تمسک به ونجاه لمن اتبعه.

ثم قال: أتدرون من المتمسک به الذی یتمسکه ینال هذا الشرف العظیم؟ هو الذی یأخذ القرآن و تأویله عنا أهل البيت وعن وسائطنا السفراء عنا إلى شیعتنا، لا عن آراء المجادلین.

وأما من قال فی القرآن برأیه، فإن اتفق له مصادفه صواب فقد جهل فی أخذه من غیر أهله، وإن أخطاء القائل فی القرآن برأیه فقد تبوء مقعده من النار؛(۱)

ص: ۵۷

آیا می دانید چه وقت این ثواب های بزرگ به خواننده قرآن و مستمع داده می شود؟ وقتی که در قرآن حرفی با رأی خود نگوید، آن چه را می داند از قول معصومان در گفتن آن کوتاهی نکند و قرآن را وسیله معاش خود قرار ندهد و با آن خودنمایی و ریا ننماید.

حضرت فرمود: بر شما باد به قرآن که شفای نافع و دوی مبارک است. حفظ کننده است برای کسی که به آن تمشک کند و نجات دهنده است برای کسی که از آن پیروی نماید.

بعد فرمود: آیا می دانید تمشک کننده به قرآن کیست که با آن تمشک به این شرف عظیم می رسد؟ او کسی است که معنای قرآن و تأویل آن را از ما اهل بیت (علیهم السلام) یا از سفرای ما به سوی شیعیان ما بگیرد، نه از آرای مجادله کنندگان و اما کسی که با رأی خود در قرآن سخن بگوید، اگر چه از روی اتفاق مطابق با واقع باشد، ولی جهل به خرج داده که قرآن را از اهل قرآن نگرفته و اگر خطا باشد و مطابق با واقع نباشد، خداوند نشیمنگاه او را از آتش پر خواهد کرد.

روایت هفتم را شیخ صدوق (رحمه الله) نقل می کند که امام صادق (علیه السلام) به ابو حنیفه فرمود:

أنت فقیه أهل العراق؟

قال: نعم.

قال: فبم تفتیهم؟

ص: ۵۸

قال: بكتاب الله وسنه نبيه (صلى الله عليه و آله).

قال: يا أبا حنيفة! تعرف كتاب الله حق معرفته؟ تعرف الناسخ من المنسوخ؟

قال: نعم.

قال: يا أبا حنيفة! لقد أدعيت علما، ويلك ما جعل الله ذلك إلا عند أهل الكتاب الذين أنزل عليهم. ويلك ولا هو إلا عند الخاص من ذرية نبينا محمد (صلى الله عليه و آله) وما ورثك من كتابه حرفا.

تو فقيه اهل عراق هستی؟

گفت: بلی.

فرمود: با چه چیز فتوا می دهی؟

گفت: به کتاب خدا و سنت پیامبر او (صلى الله عليه و آله).

فرمودند: ای ابی حنيفة! کتاب خدا را می شناسی؟ حق شناسایی آن را میدانی؟ ناسخ و منسوخش را میشناسی؟

گفت: بلی.

فرمود: ای ابو حنيفة! ادعای علم کردی وای به حال تو، خداوند علم کتاب را مگر نزد اهل قرآن قرار نداده، آنهایی که قرآن بر آنها نازل شده است وای به حال تو و آن علم نیست مگر نزد خواص از ذریه پیامبر (صلى الله عليه و آله) و خداوند یک حرف نیز از کتاب به تو نداده است یعنی تو اصلا قرآن را نمی دانی).

ص: ۵۹

تفسیر قرآن به رأی، از هر کسی غیر از معصومان (علیهم السلام) باشد، موجب کفر است. در این باره روایت گوناگونی رسیده است. روایتی را عیاشی نقل می کند. عمار بن موسی می گوید: از امام صادق (علیه السلام) درباره حکومت سؤال شد، فرمود:

من حکم برأیه بین اثنین فقد کفر، ومن فسر برأیه من کتاب الله فقد کفر. (۱)

کسی که به رأی خود بین دو نفر حکم کند کافر است و کسی که قرآن

را به رأی خود (حتی یک آیه) تفسیر کند، کافر است.

حدیث دیگری در کتاب شریف «الکافی» آمده است که امام صادق (علیه السلام) در نامه‌های طولانی به اصحاب خود چنین نگاشتند:

إن الله أتم لكم ما أتاكم من الخير. اعلّموا إنه ليس من علم الله ولا من أمره أن يأخذ أحد من خلق الله في دينه بهوى ولا رأى ولا مقائيس. قد أنزل الله القرآن وجعل فيه تبيان كل شيء وجعل للقرآن وتعلم القرآن أهلا لا يسع أهل علم القرآن الذين آتاهم الله علمه أن يأخذوا في دينهم بهوى، ولا رأى ولا مقائيس وهم أهل الذكر الذين أمر الله الأمة بسؤالهم؛ (۲)

ص: ۶۰

۱- تفسیر العیاشی: ۱/ ۱۸، حدیث ۶ و البرهان: ج ۱، باب النهی عن تفسیر القرآن بالرأى و ج ۱۳، ص ۱۹.

۲- الکافی: ۵/۸، حدیث ۱.

به راستی که خداوند به شما خیر و خوبی را تمام کرد. بدانید که از علم خداوند و از امر او نیست که انسانها در دین او به هوای نفس و رأی خود و قیاس عمل کنند.

خداوند قرآن را نازل فرموده و در آن تبیان همه چیز را قرار داد، و برای قرآن و تعلم آن افراد مخصوصی را قرار داد که علم آنها الهی است و با رأی و قیاس و هوای نفس سخن نمی گویند؛ بلکه با آن علم الهی که دارند سخن می گویند و آنها اهل ذکر هستند که خداوند به امت امر فرموده که از آنها سؤال کنید.

از طرفی کسی که با رأی خود قرآن را تفسیر کند، ایمان ندارد. در این زمینه شیخ صدوق (رحمه الله) روایتی را از امام هشتم علی بن موسی الرضا (علیه السلام) از پدر بزرگوارشان از نیاکانشان (علیهم السلام) نقل می کند که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

قال الله جل جلاله: ما آمن بی من فسر برأیه کلامی، وما عرفنی من شبهنی بخلقی، وما علی دینی من استعمل القیاس فی دینی؛^(۱)

خداوند جل جلاله می فرماید: به من ایمان نیاورده کسی که با رأی خودش کلام مرا تفسیر کند و مرا نشناخته کسی که مرا به چیزی از مخلوقات من تشبیه بنماید و بر دین من نیست کسی که در دین من قیاس کند.

ص: ۶۱

۱- التوحید صدوق: ۶۸ حدیث ۲۳، باب التوحید ونفی التشبیه، عیون اخبار الرضا (علیه السلام): ۹۵/۱، باب ما جاء عن الرضا علی فی التوحید: ۹۵، حدیث ۴، بحار الانوار: ۲/۲۹۷، باب البدع والرأی و المقائیس.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) قیم و سرپرست قرآن کریم هستند. در این باره کلینی (رحمه الله) روایتی را از منصور بن حازم این گونه نقل می کند:

فیما حکاه للصادق (علیه السلام) من مکالمته للناس، قلت لهم: فحین مضی رسول الله (صلی الله علیه و آله) من کان الحجه لله علی خلقه؟

قالوا: القرآن.

فنظرت فی القرآن.

فإذا هو یخاصم المرجئی والعدوی والزندیق الذی لا یؤمن به حتی یغلب الرجال بخصومته، فعرفت إن القرآن لا یكون حجه إلا بقیم فما قال فیہ من شیء کان حقاً....

إلی أن قال: فأشهد أن علیاً (علیه السلام) کان قیم القرآن وکانت طاعته مفترضه وکان الحجه علی الناس بعد رسول الله (صلی الله علیه و آله)، وأن ما قال فی القرآن فهو حق.

فقال یعنی الصادق (علیه السلام): رحمک الله (۱)

منصور بن حازم برای امام صادق (علیه السلام) گفت و گوهای خود با مردم را نقل کرده، او می گوید: به مردم گفتم: وقتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از دنیا رفتند چه کسی حجت خدا بر مردم اوست؟ گفتند: قرآن حجت است.

ص: ۶۲

پس در قرآن نظر کردم، دیدم سه فرقه به نام مرجئه، قدریه (یا عدویه) و زنادقه که ایمان ندارند، درباره قرآن سخن می گویند و بر مردم غالب می شوند. پس فهمیدم که قرآن حجت نیست مگر با بیان قیم قرآن که معصومان (علیهم السلام) هستند، که هر چه آنها فرمودند حق است ... تا این که به آنها گفتم: علی (علیه السلام) قم قرآن هستند و اطاعت از آن حضرت بر همه واجب است و او حجت خدا بعد از رسول الله (صلی الله علیه و آله) هستند و هر چه ایشان درباره قرآن بگویند، حق است.

امام صادق (علیه السلام) به او فرمودند: خدا تو را رحمت کند.

قرآن و مخاطبان اولی

قرآن را فقط کسانی می دانند که خطاب اولیه قرآن با آنهاست. در این مورد در کتاب «الکافی» روایتی نقل شده: زید شام می گوید:

دخل قتاده بن دعامة على أبي جعفر (عليه السلام) فقال: يا قتاده! أنت فقيه أهل البصرة؟

فقال: هكذا يزعمون.

فقال أبو جعفر (عليه السلام): بلغني إنك تفسر القرآن؟

فقال له قتاده: نعم!

فقال له أبو جعفر (عليه السلام): فإن كنت تفسره بعلم فأنت أنت و أنا أسئلك إلى أن قال أبو جعفر (عليه السلام): ويحك يا قتاده! إن كنت إنما فسرت القرآن من تلقاء نفسك فقد هلكت وأهلك، وإن كنت قد فسرت من

ص: ۶۳

الرجال فقد هلك وأهلك... ..

إلى أن قال: ويحك يا قتاده! إنما يعرف القرآن من خوطب به (۱)

روزی قتاده بن دعامه خدمت حضرت ابی جعفر (علیه السلام) وارد شد، حضرت فرمودند: ای قتاده! تو فقیه اهل بصره هستی؟

گفت: این طور گمان می کنند.

حضرت فرمودند: به من رسیده است که تو تفسیر قرآن می کنی؟

گفت: بلی!

حضرت فرمودند: اگر به علم تفسیر می کنی که من از تو الآن سؤال می کنم ...

...تا این که حضرت فرمودند: وای به حال تو ای قتاده! اگر از علم خود قرآن را تفسیر می کنی هم خودت هلاک شده ای و هم دیگران را هلاک کرده ای و اگر از دیگران که معصوم نیستند، نقل می کنی باز، هم خودت هلاک شده ای و هم دیگران را هلاک کرده ای.

حضرت در ادامه فرمودند: وای به تو ای قتاده! منحصر قرآن را کسانی می دانند که قرآن به آنها خطاب شده (که مراد فقط معصومان (علیهم السلام) هستند).

در روایت دیگر امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه ای فرمود:

إن علم القرآن ليس يعلم ما هو إلا من ذاق طعمه، فعلم بالعلم جهله وبضر به عماه و سمع به صممه وأدرک به ما قد فات وحیی به بعد إذ مات...

ص: ۶۴

۱- الکافی: ۳۱۱/۸، حدیث ۴۸۵، تفسیر الصافی: ۱۲/۱، المقدمه الثانيه .

فأطلبوا ذلك عند أهله خاصة، فإنهم خاصة نور يستضاء به وأئمة يقتدى بهم. وهم عيش العلم وموت الجهل، هم الذين يخبركم حكمهم عن علمهم وصمتهم عن منطقتهم و ظاهرهم عن باطنهم لا يخالفون الدين ولا يختلفون فيه (۱)

علم قرآن را کسی نمی داند که چیست، مگر کسی که طعم آن را چشیده باشد. پس با علم، جهل و نابینایی خود را با قرآن برطرف کرده باشد، ناشنوایی خود را با قرآن به شنوایی تبدیل و مافات را درک کرده باشد و بعد از مرگ زنده شده باشد.

پس علم قرآن را از اهل قرآن و خاصان طلب کنید، آنها نوری دارند که دیگران می توانند از آن نور، نورانی شوند و آنها امامانی هستند که باید به آنها اقتدا شود. آنها حیات علم و مرگ جهل هستند. حلم آنها از علمشان، سکوتشان از منطقتشان و ظاهرشان از باطنشان خبر می دهد، نه با حق مخالفند و نه با هم اختلافی دارند.

علم قرآن و هلاک شوندگان

طبق روایات اگر کسی که علم قرآن را از غیر امیرالمؤمنین و فرزندان آن بزرگوار (علیهم السلام) بگیرد، هلاک می شود.

در روایتی آمده که ابن عباس می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در خطبه ای به برخی از فضایل علی (علیه السلام) و مراتب آن حضرت اشاره کرد و فرمود:

ص: ۶۵

إن الله أنزل القرآن وهو الذي من خالفه ضل ومن يبتغي علمه عند غير علي (عليه السلام) هلك (۱)

خداوند قرآن را نازل کرد و کسی که با آن مخالفت بکند گمراه است

و کسی که علم قرآن از غیر علی (علیه السلام) بگیرد، هلاک می شود.

شیخ طبرسی (رحمه الله) در «الاحتجاج» خطبه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در روز غدیر را نقل می کند که علی (علیه السلام) مفسر کتاب خدا و فراخوان به اوست.. تا آن جا که فرمود:

معاشر الناس! تدبروا القرآن وافهموا آیاته وانظروا فی محکماته ولا تتبعوا متشابهه. فوالله لن یبین لکم زواجره، ولا یوضح لکم عن تفسیره إلا الذی أنا آخذ بیده (۲) ای مردم! در قرآن تدبر بکنید و آیات آن را بفهمید و در محکمات آن نظر کنید و از متشابهات آن پیروی نکنید. به خدا سوگند، نهی های آن برای شما بیان نشده است و نمی تواند آن متشابهات را بیان کند، مگر کسی که من دست او را گرفته ام.

علم قرآن و معصومان (علیهم السلام)

معصومان (علیهم السلام) همان «حزب الله الغالبون» هستند، علم به قرآن دارند و می توانند مقرر آن باشند. در روایتی آمده که موسی بن عقبه می گوید:

ص: ۶۶

۱- امالی شیخ صدوق: المجلس الخامس عشر: ص ۶۴، حدیث ۱۱.

۲- الاحتجاج: ۱ / ۷۵؛ وسائل الشیعه: ۱۸ / ۱۴۲، باب ۱۳ من ابواب صفات القاضی، حدیث ۴۳

أن معاوية أمر الحسين (عليه السلام) أن يصعد المنبر فيخطب. فحمد الله وأثنى عليه. ثم قال:

نحن حزب الله الغالبون و عتره نبيه الأقربون وأحد الثقلين الذين جعلنا رسول الله (صلى الله عليه و آله) ثانی کتاب الله، فيه تفصيل لكل شيء لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه والمعول علينا في تفسيره لا نتظني تأويله، بل نتبع حقائقه.

فأطيعونا، فأنا طاعتنا مفروضة إذ كانت بظانه الله ورسوله مقرونة، قال الله عزوجل: (أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أولى الأمر منكم فإن تنازعتم في شئ فردود إلى الله و الرسول) (١).

وقال: ولو ردوه إلى الرسول وإلى أولى الأمر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم: (٢).

معاوية به امام حسين (عليه السلام) (٣) گفت که بر فراز منبر برود و خطبه‌های بخواند.

حضرت امام حسين (عليه السلام) بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند:

ما حزب الله غالبون، عترت اقربون پیامبر و یکی از دو ثقل هستیم که پیامبر خدا (صلى الله عليه و آله) را ثانی کتاب الله قرار داده است. که در کتاب خدا تفصیل همه چیز هست و هرگز در آن باطل راه ندارد و ما با علم، در

ص: ٦٧

١- سوره نساء، آیه ٥٩.

٢- وسائل الشیعه: ١٨ / ١٤٤، حدیث ٤٥. این روایت در بشاره المصطفی از امام حسن بن علی ××× نقل شده است.

٣- گفتمنی است که این روایت هم از امام حسن (عليه السلام) و هم از امام حسين (عليه السلام) نقل شده است.

تفسیر قرآن سخن می‌گوییم، نه با گمان و حقایق قرآن نزد ماست. پس از ما اطاعت کنید که اطاعت ما بر شما واجب است، زیرا با اطاعت خدا و رسول در قرآن ذکر شده و قرآن می‌فرماید: «اگر در چیزی نزاع کردید برای حل آن به خدا و رسول و اولی الامر رجوع کنید که فقط آنها علمش را دارند...».

غیر معصوم و تفسیر قرآن

اگر کسی که غیر معصوم است قرآن کریم را تفسیر کند، در صورتی که تفسیر او مطابق واقع باشد پاداش ندارد و اگر مخالف با آن باشد، موجب سقوط مفسر خواهد شد. ابوبصیر می‌گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

من فسر القرآن برأيه إن أصاب لم يوجر، وإن أخطأ خر أبعد من السماء؛^(۱)

کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند، اگر واقع را هم بفهمد اجر ندارد و اگر خطا کند و واقع را نفهمد از فاصله ای بیشتر مابین آسمان و زمین سقوط می‌کند. در حدیث دیگری ابوجارود می‌گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود:

ما علمتم فقولوا وما لم تعلموا فقولوا: الله أعلم. فإن الرجل ينزل بالآية فيخر بها أبعد ما بين السماء والأرض؛^(۲)

ص: ۶۸

۱- تفسیر العیاشی: ۱۷/۱، حدیث ۴ و بحار الانوار: ۱۱۰/۹۲، باب تفسیر قرآن به رأی حدیث ۱۲.

۲- تفسیر العیاشی: ۱۷/۱، حدیث ۳.

آن چه را می دانید بگویید و آن چه را نمی دانید بگویید: خدا میداند، چون وقتی انسان آیه ای را معنا می کند و او به واسطه این عمل از خدا دور می شود، دورتر از ما بین آسمان و زمین.

در سخن دیگری امام باقر (علیه السلام) فرمود:

لیس شیء أبعد من عقول الرجال من تفسير القرآن، أن الآیه ينزل أولها فی شیء وأوسطها فی شیء و آخرها فی شیء؛^(۱)

چیزی دورتر از عقول مردم از تفسیر قرآن نیست؛ چرا که آغاز آیه ای درباره چیزی نازل شده، وسط آن در چیز دیگر و پایان آن در چیز دیگر.

در روایت دیگر امام صادق (علیه السلام) به جابر فرمود:

یا جابر! إن للقرآن بطن وللبطن ظهره وليس شیء أبعد من عقول الرجال من تفسير القرآن. إن الآیه ينزل أولها فی شیء وأوسطها فی شیء و آخرها فی شیء وهو كلام متصرف علی وجوه؛^(۲)

ای جابر! قرآن بطنی دارد و بطن آن ظهری دارد و چیزی دورتر از عقول مردم از تفسیر قرآن نیست؛ چون اول آیه ای درباره چیزی است، وسط آن درباره چیز دیگری و آخرش در چیزی غیر آن دو. قرآن کلامی است که بر جوهی حمل می گردد.

ص: ۶۹

۱- همان: حدیث ۱

۲- تفسیر العیاشی: ۱۱/۱، حدیث ۲، وسائل الشیعه: ۱۸ / ۱۴۹ و ۱۵۰، باب ۱۳ از ابواب صفات قاضی، حدیث ۶۸ و ۷۱.

مفسر گاهی ظاهر قرآن را معنا می کند و گاهی اشارات و دقایق آن را. ظاهر قرآن را کسی معنا می کند که به علم عربی عالم باشد، او می تواند معانی آن را بفهمد و بیان کند. این نوع از تفسیر اشکالی ندارد. در واقع این نوع، تفسیر نیست، بلکه ترجمه است.

اما اگر آیه ای در معنایی ظهور داشته باشد، ولی مراد از آن، غیر ظاهر باشد، این جا مورد تفسیر است که غیر معصوم نمی تواند آن را بفهمد، بلکه به یقین باید در فهم آن به معصومان (علیهم السلام) رجوع کرد.

البته روایاتی که رجوع به تقلین را بیان می کنند، مراد همین نوع تفسیر است که ظواهر کتاب بر اهل لسان حجت است. هم چنین است روایاتی که عرض اخبار بر قرآن را بیان می کند که منظور از آن همین نوع تفسیر است.

روایات و محکمت و متشابهات قرآن

در روایات بسیاری معصومان (علیهم السلام) دستور داده اند که انسان به آیات محکم قرآن عمل کند، اما به متشابهات آن عمل نکند، بلکه علم آن را به اهلش که معصومان (علیهم السلام) هستند واگذارد، یا متشابه را به محکمت رد کند. برای نمونه ابو حییون می گوید: امام رضا (علیه السلام) فرمود:

من رد متشابه القرآن إلى محکمه فقد هدی إلى صراط مستقیم.

ثم قال: إن فی أخبارنا محکمه کمحکم القرآن ومتشابهها کمتشابه

القرآن، فردوا متشابهما إلى محكمها ولا تتبعوا متشابهما دون محكمها فتضلوا: (۱)

کسی که متشابهات قرآن را به محکمت آن برگرداند، او به راه راست هدایت شده است.

آن گاه حضرتش فرمود: در اخبار ما نیز محکماتی مثل محکمت قرآن و متشابهاتی مثل متشابهات قرآن وجود دارد. پس متشابهات آن را به محکمت آن برگردانید و از متشابهات بدون برگرداندن آن به محکمت پیروی نکنید که گمراه می شوید.

این روایت صراحت دارد که جایز نیست متشابهات، چه در قرآن و چه در روایات اخذ شود، بلکه تا معنای متشابهات به وسیله محکمت، یا به وسیله معصومان (علیهم السلام) واضح نشود، جایز نیست به آنها عمل شود.

مجتهد و ظواهر قرآن

البته مجتهد در احکام شرعی می تواند به ظواهر آیات قرآن عمل کند. در روایتی آمده که زراره و محمد ابن مسلم می گویند:

قلنا لأبي جعفر (عليه السلام): رجل صلى في السفر أربعة أعياد أم لا؟

قال: إن كان قرأت عليه آية التقصير وفسرت له فصلى أربعة أعاد، وإن لم يكن قرأت عليه ولم يعلمها فلا إعادة عليه: (۲)

ص: ۷۱

۱- عيون اخبار الرضا (عليه السلام): ۱ / ۲۲۶، باب ۲۸، حدیث ۳۹، وسائل الشیعه: ۱۸ / ۸۲، حدیث ۲۲.

۲- وسائل الشیعه: ۳ / ۵۳۱، حدیث ۴.

به امام باقر (علیه السلام) عرض کردیم: مردی در سفر نماز را چهار رکعت خوانده آیا اعاده کند یا نه؟

فرمودند: اگر آیه نماز شکسته خواندن برای او خوانده و تفسیر شده و با علم به این حکم، نماز را تمام خوانده، باید نماز را به صورت قصر اعاده کند، ولی اگر این مسأله و حکم آن را نمی دانسته و نماز را تمام خوانده، نمازش اعاده ندارد.

هم چنین معصوم (علیها السلام) درباره کسی که زمین خورده و ناخن او قطع شده فرمود:

إنه يعرف هذا وأشباهه من كتاب الله (ما جعل عليكم في الدين من حرج): (۱)

این مسأله و اشباه آن از قرآن استفاده می شود. (۲)

و نیز روایت شده که معصوم (علیه السلام) فرمود:

أن الله لا يخاطب الخلق بما لا يعلمون.... (۳)

خداوند مردم را به چیزی که نمی دانند خطاب نمیکند..

البته اگر کسی در آیاتی که در شأن قرآن آمده، طریق و سیره مسلمانان و اخبار وارده تأمل کند، می فهمد که حرف اخباریون که می گویند: «نمی شود از آیات قرآن استنباط کرد» سخن صحیحی نیست، بلکه کفران این نعمت بزرگ الهی است که خود خداوند به تدبیر در آیات آن امر فرموده و فرموده است که

ص: ۷۲

۱- سوره حج، آیه ۷۸.

۲- وسائل الشیعه: ۱/ ۳۲۷ حدیث ۵.

۳- همان: ۲۷/ ۲۰۵.

آیات بینات در قرآن وجود دارد که شکی در آنها نیست.

گفتنی است که تفصیل این مسائل در علم اصول بیان شده است.

سلیقه شخصی و سخن در قرآن

روشن است که فهم این معانی از قرآن به علم عربی، معانی بیان و علوم لازمه دیگری نیاز دارد تا بتوان قرآن را فهمید. ولی با سلیقه شخصی و عدم اطلاع از این علوم نمی توان قرآن را فهمید و بی تردید تفسیر به رأی و سلیقه حرام است.

بنابر این، تفسیر افرادی هم چون ابو حنیفه، قتاده و تفسیر به رأی است و باطل و هر کس از آنان پیروی کند گمراه است.

شاید کسی بگوید: وقتی ما به مقداری از قواعد لفظی با شرایط متقدمه اکتفا بکنیم، بهره ما از قرآن کم خواهد شد و اکثر حرف های مفسران باطل می شود، با این که قرآن، تبیان هر چیزی است و چشمه های علم در قرآن است.

در پاسخ او می گوییم: مدلول قرآن به آن مقدار اندک که شما گفتید منحصر نیست، بلکه مدلول قرآن ذو مراتب است و افراد حسب رتبه ای که در فهم و درک دارند در استفاده از قرآن مختلف هستند. همین طوری که در زمان معصومان (علیهم السلام) افراد مختلف بودند و آن بزرگواران برای هر طبقه از آنها، بخشی از معانی قرآن را که ظرفیت آن را داشتند، بیان می کردند.

اینک به نمونه ای از علم امیر مؤمنان علی (علیه السلام) درباره تفسیر حمد اشاره می کنیم. شاهد این مطلب روایتی است که سید بحرانی (رحمه الله) در کتاب «غایه المرام» از سید بن طاووس (رحمه الله) نقل می کند. محمد بن عبدالواحد در کتاب خود با اسنادش چنین روایت می نماید: حضرت علی بن ابی طالب ××× به ابن عباس فرمود:

یا بن عباس! إذا صلیت عشاء الآخرة فالحقنی إلى الجبانه.

قال: فصلیت ولحقته وکانت لیلہ مقمره.

قال: فقال لی: ما تفسیر الألف من الحمد.

فقال: فما علمت حرفاً أجبیه فتکلم فی تفسیرها ساعه واحده تامه.

قال: فما تفسیر الحاء من الحمد؟

فقلت: لا أعلم.

فتکلم فیها ساعه تامه.

قال: قال (علیه السلام): فما تفسیر المیم؟

قال: قلت: لا أدری.

قال: فتکلم فیها ساعه تامه.

قال: ثم قال: فما تفسیر الدال من الحمد؟

قال: قلت: لا أدری.

قال: فتکلم فیہ إلى برق عمود الفجر.

قال: فقال لی: قم یا بن عباس! إلى منزلك وتأهب لفرضک.

قال أبو العباس عبد الله بن العباس: فقلت وقد وعيت كلما قال، ثم تفكرت فإذا علمي بالقرآن في علم علي (عليه السلام) كالقراره في المتعجب: (۱).

ای فرزند عباس! وقتی نماز عشا را خواندی به صحرای بیرون شهر بیا.

ابن عباس می گوید: نماز را خواندم و در مکانی که حضرت فرموده بودند به ایشان ملحق شدم و شب، شب مهتابی بود. حضرت فرمودند: تفسیر «الف» از کلمه الحمد چیست؟

من چیزی نمی دانستم که بگویم.

حضرت یک ساعت درباره «الف» کلمه الحمد سخن گفتند، آن گاه فرمودند: تفسیر «حاء» کلمه الحمد را می دانی؟
گفتم: نمی دانم.

حضرت یک ساعت درباره «حاء» وازه الحمد سخن گفتند، سپس فرمودند: تفسیر «میم» را می دانی؟
گفتم: نمی دانم.

باز حضرتش یک ساعت درباره «میم» سخن گفتند. بعد فرمودند: تفسیر «دال» کلمه الحمد را می دانی؟
گفتم: نمی دانم.

حضرت تا عمود فجر درباره آن سخن گفتند. بعد فرمودند: برخی ای ابن عباس! به منزل برو و آماده نماز صبح بشو.

ص: ۷۵

ابن عباس می گوید: من آن چه را که حضرت فرمودند فرا گرفتم، بعد فکر کردم که علم من در مقابل علم امیرالمؤمنین (علیه السلام) همانند آب اندکی در مقابل دریا است.

شاهد دیگر در کتاب «سعد السعود» است که از طریق عامه از ابی حامد غزالی نقل شده است. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمودند:

لما حکى عهد موسى (عليه السلام) أن شرح كتابه كان أربعين جملا: لو أذن الله تعالى ورسوله لى لأشرح فى شرح معانى ألف الفاتحه حتى يبلغ مثل ذلك؛ يعنى أربعين وقرا أو جملا، وهذه الكثره فى السعه والافتتاح فى العلم لا يكون إلا لدنيا سماويا إليها؛ (۱)

وقتی که حکایت عهد موسی را می کردند، اگر بنا بود شرح آن را بنویسند به اندازه چهل بار شتر می شد، اگر خدا و رسولش اذن میدادند که در شرح معانی «الف» فاتحه الکتاب شروع کنم به چهل بار شتر اندازه آن و این وسعت در علم، مربوط به دنیا است.

تقسیم بندی آیات قرآن

طبق روایتی می توان آیات قرآن را در برداشت و فهم از آنها به سه قسم، تقسیم کرد. در روایتی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در احتجاج بر زندقی که از آیات متشابه پرسید، فرمودند:

ثم إن الله قسم كلامه ثلاثة أقسام:

فجعل قسما منه يعرفه العالم والجاهل

ص: ۷۶

وقسما لا يعرفه إلا من صفا ذهنه ولطف حسه وضح تمیزه ممن شرح الله صدره للإسلام.

وقسما لا يعلمه إلا الله وملائكته والراسخون في العلم،

و إنما فعل ذلك لأن لا يدعى أهل الباطل المستولين على ميراث رسول الله (صلى الله عليه و آله) من علم الكتاب ما لم يجعله الله لهم وليقودهم الاضطرار إلى الائتمام بمن ولى أمرهم فاستكبروا عن طاعته(۱)

خداوند کلام خود را به سه قسم تقسیم فرموده است:

قسم اول کلامی است که عالم و جاهل می فهمند.

قسم دوم را نمی فهمد مگر کسی که ذهن او با صفا شده باشد و حش او لطیف و تمیز اور صحیح باشد و از کسانی باشد که خداوند به او برای اسلام شرح صدر داده باشد.

قسم سوم را نمی داند مگر خدا، فرشتگان و راسخان در علم (که مراد معصومان (علیهم السلام) هستند).

این تقسیم را خداوند قرار داده تا اهل باطل که میراث پیامبر خدا (صلى الله عليه و آله) غصب نموده اند نتوانند ادعا کنند که علم قرآن را دارا هستند. خداوند علمی را به آنها نداده تا ناچار باشند به ائمه معصومان (علیهم السلام) رجوع کنند، ولی آنها استکبار می ورزند و از اهل بیت اطاعت نمی کنند.

ص: ۷۷

در تقسیم بندی دیگری طبق روایتی می توان آیات قرآنی را به چهار قسم تقسیم کرد. در روایتی نورانی امام صادق (علیه السلام) فرمود:

كتاب الله على أربعة أشياء: على العبارة والإشارة واللطائف والحقائق.

والعبارة للعوام، والإشارة للخواص، واللطائف للأولياء، والحقائق للأنبياء: (۱)

کتاب خدا قرآن بر چهار قسم است:

عبارات قرآن،

اشارات قرآن،

لطایف قرآن،

و حقایق قرآن

عبارات آن به عوام مربوط است، اشارات آن به خواص ما مربوط است، لطایف آن به اولیای خدا مربوط است و حقایق آن به انبیا مربوط است.

شاید مراد از اولیا، خواص شیعه باشد؛ زیرا ائمه (علیهم السلام) از سایر انبیا اعلم هستند. پس طبق احادیث، مراد از اولیا همان خواص شیعه هم چون سلمان، مقداد و بعضی دیگر از خواص هستند.

ص: ۷۸

روایات بسیاری نقل شده که قرآن، دارای ظهر و بطن است. طبق روایتی که عیاشی و برقی در «المحاسن» نقل می کنند، جابر می گوید:

سألت أبا جعفر (عليه السلام) عن شيء من تفسير القرآن.

فأجابني.

ثم سألته ثانية، فأجابني بجواب آخر.

فقلت: جعلت فداك، كنت أجت في هذه المسئلة بجواب غير هذا قبل اليوم.

فقال لي: يا جابر! إن للقرآن بطناً وللبطن بطناً وظهره وللظهر ظهراً يا جابر! وليس شيء أبعد من عقول الرجال من تفسير القرآن أن الآية ليكون أولها في شيء وآخرها في شيء وهو كلام متصل يتصرف على وجوه (1).

از امام باقر (علیه السلام) درباره چیزی از تفسیر قرآن پرسیدم.

حضرت پاسخ دادند.

مرتبہ دوم همان آیه را سؤال کردم، حضرت پاسخی دیگری غیر پاسخ اول دادند.

عرض کردم: فدایت شوم! همین پرسش را پیش تر کردم، جواب دیگری فرمودید و الآن این طور جواب می فرمایید؟

ص: ۷۹

۱- تفسیر العیاشی: ۱۲/۱، حدیث ۸، المحاسن: ۲/۳۰۰، کتاب الملل، حدیث ۵.

حضرت فرمودند: ای جابر! قرآن بطنی دارد و بطن آن، بطن دیگری دارد و ظهری دارد و ظهر آن نیز ظهر دیگری دارد.

ای جابر! چیزی دورتر از عقول مردم از تفسیر قرآن نیست، چون که اول آیه ای در چیزی و آخر آن در چیز دیگری است و قرآن کلام متصلی است که بر وجوه مختلفی حمل می شود.

روایت دیگری را در این زمینه اهل سنت از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند که آن حضرت فرمود:

إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَيَّ سَبْعَةَ أَحْرَفٍ لِكُلِّ آيَةٍ مِنْهَا ظَهْرٌ وَبَطْنٌ، وَلِكُلِّ حَرْفٍ حَدٌّ وَمَطْلَعٌ (۱)

به راستی قرآن بر هفت حرف نازل شده است و برای هر آیه ای از آن، ظهر و بطنی و برای هر حرفی از آن حد و مطلعی هست.

و در روایت دیگری آمده است:

إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَبَطْنًا وَبَطْنًا وَبَطْنًا إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ (۲)

به راستی که برای قرآن ظهر و بطنی است و برای هر بطنی، بطن دیگری است تا به هفت برسد.

روایت دیگری را عیاشی از حرمان بن اعین نقل می کند که امام باقر (علیه السلام) فرمود:

ص: ۸۰

۱- تفسیر الصافی: ۳۱/۱ و ۵۹، مقدمه الثامنه، تفسیر المیزان: ۳/۷۴.

۲- همان.

ظهر القرآن الذين نزل فيهم، وبطنه الذين عملوا بمثل أعمالهم (۱).

ظهر قرآن آنهایی هستند که قرآن درباره آنها نازل شده و بطن قرآن، کسانی هستند که به مثل اعمال آنها عمل کرده اند.

در حدیث دیگری فضیل بن یسار می گوید:

سألت أبا جعفر (عليه السلام) عن هذه الرواية «ما في القرآن آية إلا ولها ظهر وبطن وما فيه حرف إلا وله حد ومطلع» ما يعني بقوله: لها ظهر وبطن؟

قال (عليه السلام): ظهره تنزيله، وبطنه تأويله منه ما مضى ومنه ما لم يكن بعد يجرى كما يجرى الشمس والقمر، كلما جاء منه شيء وقع، قال الله تعالى: (و ما يعلم تأويله إلا الله و الراسخون في العلم) (۲) نحن نعلمه؛ (۳).

از امام باقر (عليه السلام) از این روایت پرسیدم که می فرماید: «قرآن ظهر و بطن دارد و برای هر حرفی از آن حد و مطلعی است» معنای ظهر و بطن چیست؟

حضرت فرمودند: ظهر قرآن تنزیل آن و بطن قرآن تأویل آن است.

بعضی از آنها هنوز نیامده است. قرآن مثل جریان خورشید و ماه جاری است، هر چه از آن آمد وقوع پیدا می کند. خداوند در قرآن

ص: ۸۱

۱- تفسیر العیاشی: ۱۱/۱، بحار الانوار: ۹۴/۹۲، باب إن للقرآن ظهر وبطن .

۲- سوره آل عمران، آیه ۷

۳- تفسیر العیاشی: ۱۱/۱، بحار الانوار: ۹۴/۹۲، باب إن للقرآن ظهر وبطن

فرموده است: «تأویل قرآن را نمیدانند مگر خداوند و راسخان در علم» ما همان راسخان در علم هستیم که همه چیز قرآن را می دانیم.

قرآن و آیات محکم و متشابه

قرآن کریم دارای آیات محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، سنن و امثال، فصل و وصل و احرف و تصریف است. مسعده بن صدقه می گوید: امام صادق (علیه السلام) در حدیث احتجاج بر صوفیها که آیات قرآن را در ایثار و زهد دلیل بر صحت راه خودشان می دانستند فرمود:

ألكم علم بناسخ القرآن ومنسوخه ومحكمه ومتشابهه؟ الذی فی مثله ضل من ضل، وهلك من هلك من هذه الأمة.

قالوا له: أو بعضه فأما كله فلا

فقال لهم: فمن هنا اتيتم، وكذلك أحاديث رسول الله (صلى الله عليه وآله)...

... إلى أن قال: فبئس ما ذهبتم إليه وحملتكم الناس عليه من الجهل بكتاب الله وسنه نبيه (صلى الله عليه وآله) وأحاديثه التي يصدقها الكتاب المنزل وردكم إياها لجهالتكم وترككم النظر في غريب القرآن من التفسير والناسخ والمنسوخ والمحكم والمتشابهه والأمر والنهي .

... إلى أن قال: دعوا عنكم ما اشتبه عليكم مما لا علم لكم به، وردوا العلم إلى أهله توجروا وتعذروا عند الله، وكونوا في طلب ناسخ القرآن من منسوخه، ومحكمه من متشابهه، وما أحل الله فيه مما حرم، فإنه أقرب لكم من الله وأبعد لكم من الجهل. دعوا الجهاله

لأهلها، فإن أهل الجهل كثير وأهل العلم قليل، وقد قال الله: (فوق كل ذي علم عليم) (۱)(۲)

آیا شما به ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن علم دارید؟ آن آیاتی که هلاک شدگان این امت در اخذ به آنها بدون اطلاع از معنای آنها گمراه و هلاک شدند. عرض کردند: همه آنها را نمی دانیم!

حضرت به آنها فرمودند: از این جا درست آمدید.

بعد فرمودند: هم چنین است احادیث رسول الله (صلی الله علیه و آله).

... تا این که فرمودند: بد چیزی است آن چه را که شما به طرف آن رفتید و مردم را به سوی آن بردید از جهل به کتاب خدا و جهل به سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و احادیثی که قرآن آنها را تصدیق می کند و شما آنها را رد کردید، چون به آنها جاهل بودید و نظر در غرائب قرآن را - از تفسیر، ناسخ، منسوخ، محکم، متشابه، امر و نهی..... □ ترک کردید. .

...تا این که فرمودند: آن چه برای شما مشتبه است و به آن علم ندارید ترک کنید و علم آن را به اهلش رد کنید تا اجر داشته باشید و نزد خداوند معذور باشید و در طلب ناسخ و منسوخ قرآن، محکم و متشابه آن و از چیزهایی که حلال کرده در مقابل چیزهایی که حرام

ص: ۸۳

۱- سوره یوسف، آیه ۷۶.

۲- الکافی: ۵ / ۶۵، حدیث ۱.

کرده باشید که اینها شما را به خدا نزدیک و از جهل دور می می نمایند. جهالت را برای اهلش بگذارید، چون که اهل جهل زیاد و اهل علم اندک هستند که خدای تعالی می فرماید: «و ما فوق هر انسان عالمی، کسی است که علم زیادی دارد». (یعنی هر کسی علمی دارد اعلم از او هم وجود دارد).

روایت دیگری را برقی در «المحاسن» چنین نقل می کند: مردی به امام باقر (علیه السلام) عرض کرد:

أنت الذی تزعم لیس شیء من کتاب الله إلا معروف!؟

قال (علیه السلام): لیس هكذا قلت، إنما قلت: لیس شیء من کتاب الله إلا علیه دلیل ناطق عن الله فی کتابه مما لا یعلمه الناس.

.. إلى أن قال: إن للقرآن ظاهرا وباطنا ومعاینا وناسخا ومنسوخا ومحكما و متشابهها وستنا وأمثالا وفصلا ووصلا وأحرفا وتصريفا، فمن زعم إن الكتاب مبهم فقد هلك وأهلك..(۱)

شما هستید که می گوید همه چیز قرآن معروف است و چیز غیر معروف و معلوم در قرآن نیست!؟

حضرت فرمودند: من این طور نگفته ام. من گفته ام: چیزی از کتاب خدا نیست جز این که دلیلی ناطق از خدا در کتابش دارد؛ از چیزهایی که مردم نمی دانند. بعد حضرت مطالب دیگری ذکر کردند تا این که فرمودند:

ص: ۸۴

۱- المحاسن: ۱/ ۲۷۰، حدیث ۳۶۰، وسائل الشیعة: ۱۴۱/۱۸، باب ۱۳ از ابواب صفات قاضی، حدیث ۳۹.

قرآن ظاهر و باطن و معانی، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، سنن و امثال، فصل و فصل و احرف و تصریف دارد. پس کسی که گمان میکند قرآن مبهم است هلاک شده و دیگران را هلاک کرده است. منظور از سنن، مستحبات نیست؛ بلکه مراد طریقه و روش الهی نسبت به بندگان است. از این رو در سوره احزاب می فرماید:

(سنه الله فی الذین خلؤا من قبل) (۱)

و مراد از فصل و وصل، ربط و وصل کلام به سابق است و انقطاع از سابق به استیناف مطلب جدید است، مثل آیه تطهیر (۲) که در ظاهر بعد از خطاب به همسران پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ذکر شده، ولی در واقع خطاب به غیر همسران است. پس ذیل آیه جدای از صدر آن است.

و منظور از احرف، حروف مقطعه ای است که در آغاز برخی سوره ها آمده است. و مراد از تصریف بقیه آیات قرآنی است.

قرآن و حدود آن

قرآن کریم دارای حدود است. در این باره برقی روایتی را در «المحاسن» از عبد الحمید بن عواض طائی نقل می کند. او می گوید: من از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

إن للقرآن حدودا كحدود الدار (۳)

به راستی قرآن حدودی مثل حدود خانه دارد.

ص: ۸۵

۱- سوره احزاب، آیه ۳۸ و ۶۲.

۲- همان، آیه ۳۳.

۳- وسائل الشیعه: ۱۹۲/۲۷، حدیث ۴۰.

شاید مراد از حدود، معانی قرآن در تکوینیات و تشریعیات باشد؛ نظیر آن چه در روایات وارد شده که فرمودند:

لِلصَّلَاةِ أَرْبَعَةٌ أَلَا فِ حَدٍّ (۱)

برای نماز چهار هزار مسئله وجود دارد.

بنابر این، هر حکمی که در قرآن مذکور است حدود، شرایط و موانعی دارد، قیود زمانی و مکانی و حالی و غیر حالی دارد و برای افعال خداوند سبحان نیز حدود، ترتیب و نظام معینی است که تجاوز از آنها جایز نیست.

در روایتی دیگر که از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده هر آیه ای چهار معنا دارد.

آن حضرت می فرماید:

ما من آیه إلا ولها أربعة معان: ظاهر و باطن و حد و مطلع.

والظاهر التلاوة، والباطن الفهم، والحد هو أحكام الحلال والحرام، والمطلع هو مراد الله من العبد بها؛ (۲)

هیچ آیه ای در قرآن نیست مگر این که چهار معنا دارد:

۱. ظاهر،

۲. باطن،

۳. حد،

۴. مطلع.

ظاهر، تلاوت قرآن است. باطن، فهم معانی قرآن است. حد، احکام

ص: ۸۶

۱- الکافی: ۳/ ۲۷۲ حدیث ۶.

۲- تفسیر الصافی: ۱/ ۱۸، المقدمه الرابعه.

حلال و حرام و مطلع، آن چه مراد خداوند از آیات قرآن نسبت به بندگان است.

در این باره محمد بن ابراهیم نعمانی در تفسیر خود روایت مفصلی را از اسماعیل بن جابر نقل می کند و می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

إن الله تبارك وتعالى بعث محمد (صلى الله عليه و آله) فختم به الأنبياء فلا نبى بعده، وأنزل عليه كتابا فختم به الكتب فلا كتاب بعده؛ أحل فيه حلالا- وحرم حراما. فحلاله حلال إلى يوم القيامة، وحرامه حرام إلى يوم القيامة، فيه شرعكم وخبر من قبلكم وبعدكم.

وجعله النبى (صلى الله عليه و آله) علما باقيه فى أوصيائه، فتركهم الناس وهم الشهداء على أهل كل زمان و عدلوا عنهم، ثم قتلوهم واتبعوا غيرهم وأخلصوا لهم الطاعة حتى عاندوا من أظهر ولايه و لاه الأمر وطلب علومهم ...

وذلك أنهم ضربوا القرآن بعضه ببعض واحتجوا بالمنسوخ وهم يظنون إنه الناسخ، واحتجوا بالخاص وهم يقدرون أنه العام، واحتجوا بأول الآيه وتركوا السته فى تأويلها ولم ينظروا إلى ما يفتح الكلام وإلى ما يختمه ولم يعرفوا موارد ومصادره، إذ لم يأخذوه عن أهله فضلوا وأضلوا .

وأعلموا رحمكم الله! إنه من لم يعرف من كتاب الله عزوجل الناسخ من المنسوخ، والخاص من العام، والمحكم من المتشابه والرخص من العزائم، والمكى من المدنى، وأسباب التنزيل والمبهم من القرآن

وما فىه من علم القضاء والقدر والتقدم والتأخر والمبين والعميق والظاهر والباطن والابتداء من الانتهاء والسؤال والجواب والقطع والوصل والمستثنى منه و الجارى فىه، والصفه لما قبل مما يدل على ما بعد، والمؤكد منه والمفضل وعزائمه و رخصه ومواضع فرائضه وأحكامه ومعنى حلاله وحرامه الذى هلك فىه الملحدون والموصول من الألفاظ والمحمول على ما قبله وعلى ما بعده؛ فليس بعالم فى القرآن ولا هو من أهله.

ومتى ادعى معرفه هذه الأقسام مدع بغير دليل فهو كاذب مرتاب مفتر على الله الكذب ورسوله ومأواه جهنم وبئس المصير.

إلى أن قال: ثم سألوه عن تفسير المحكم من كتاب الله.

فقال: أما المحكم الذى لم ينسخه شىء، فقله عزوجل: (هو الذى أنزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن أم الكتاب و آخر متشابهات ... (١))

وإنما هلك الناس فى المتشابه، لأنهم لم يقفوا على معناه ولم يعرفوا حقيقته، فوضعوا له تأويلا من عند أنفسهم بآرائهم واستغنوا بذلك عن مسئله الأوصياء ونبذوا قول رسول الله (صلى الله عليه و آله) وراء ظهورهم. (٢)

ص: ٨٨

١- سورة آل عمران، آيه ٧.

٢- بحار الانوار: ٣/٩٣ و ٩٧، باب ما ورد فى أصناف آيات القرآن. كفتنى است كه اين حديث طولانى ترين حديث در بيان متشابهات قرآن است.

خداوند تبارک و تعالی حضرت محمد بن عبد الله (صلی الله علیه و آله) را مبعوث و پیامبری را به آن حضرت ختم کرد و بعد از آن حضرت پیامبری نیامد و بر آن حضرت کتاب (قرآن) را نازل نمود و به آن، کتب را ختم کرد که بعد از قرآن، کتابی نازل نشد که حلالی را حلال کرده یا حرامی را حرام کرده باشد. پس حلال قرآن تا روز قیامت حلال و حرام آن تا روز قیامت حرام است.

در قرآن دستورات شرع مقدس و اخبار گذشته و آینده وجود دارد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) قرآن را علم باقی در اوصیای خودشان قرار دادند. مردم اوصیا را ترک کردند با این که این اوصیا شهدای اهل هر زمان بودند. مردم از آنها روی گرداندند، آنها را کشتند و از غیر آنها پیروی کردند و اطاعت خالص خود را به آنها منحصر کردند که معصوم نبودند و با کسانی که ولایت ائمه (علیهم السلام) را اظهار می نمودند و طلب علوم ائمه (علیهم السلام) را می کردند دشمنی نمودند.

علت کار اشتباه آنها این بود که برخی از آیات قرآن را به بعض دیگر آن مربوط می دانستند و به منسوخ آن احتجاج می کردند و گمان می نمودند که ناسخ است. به خاص آن احتجاج می کردند و فرض می کردند که عام است. به اول آیه احتجاج می کردند و سنتی که در تأویل آیه آمده بود ترک می کردند و به شروع کلام و خستم نظر نمی کردند و موارد و مصادر آن را نمی دانستند، زیرا از اهلش نگرفته بودند. پس هم گمراه شدند و هم دیگران را گمراه کردند.

بدانید خداوند شما را رحمت کند! کسی که از کتاب خدا ناسخ و منسوخ، خاص و عام، محکم و متشابه، رخصتها و منعها را نمیداند، آیات مکی را از مدنی نمیشناسد، اسباب تنزیل را نمی داند، از مبهمات قرآن در الفاظ منقطعه و متصله آگاهی ندارد و آن چه در آنها از علم قضا و قدر است نمی داند، تقدم و تأخر آیات و مبین و عمیق آن، و ظاهر و باطن آن را نمی داند، ابتدا را از انتها نمی شناسد، سؤال و جواب، قطع و وصل و مستثنا و مستثنا مسنه را نمی داند و چیزی را که صفت برای ما قبل است و بعد ذکر شده نمی داند، مؤکدات، مفضلات، عزائم، رخصتها، جاهای فرائض و احکام و معنای حلال و حرام را نمی داند که ملحدان با آن هلاک شدند، الفاظی را که وصل شده ولی محمول بر ما قبل یا ما بعد است نمی داند؛ چنین فردی به قرآن و اهل علم آن عالم نیست.

و هر گاه ادعا کرد که این اقسام را می دانم، ادعای بدون دلیل است و او دروغ گوی مرتاب است که بر خدا و رسول افترا بسته و جای او دوزخ و بد جایی است تا این که از حضرتش درباره تفسیر محکم قرآن پرسیدند.

حضرت فرمودند:

اما محکم، چیزی است که نسخ نشده باشد. پس قول خداوند متعال که فرمود: «او خدایی است که بر تو کتاب را نازل کرد، بعضی از آن آیات محکومات است که آنها أم الكتاب و بعضی دیگر متشابهات

هستند.)

ص: ۹۰

مردم در متشابهات هلاک شدند، زیرا که معنای آن را ندانستند و حقیقت آن را نفهمیدند، پس آنها را با رأی خود تأویل کردند و خود را از سؤال از اوصیای پیامبر بی نیاز دانستند و قول پیامبر را پشت سر گذاشتند..

آیات قرآنی و تقسیم بندی دیگر

تقسیم بندی آیات قرآنی در ابعاد مختلف دیده می شود. در بعضی از روایات آیات قرآن را به چهار قسم، تقسیم کرده اند. برای نمونه در کتاب الکافی» و «تفسیر العیاشی» با سندهای معتبر از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده است که آن بزرگوار فرمود:

نزل القرآن علی أربعه أرباع؛ ربع فینا، وربع فی عدونا، وربع سنن وأمثال، وربع فرائض وأحكام.

وزاد العیاشی: ولنا کرائم القرآن(۱)

قرآن در چهار بخش نازل شده است:

یک چهارم آن درباره ما خاندان است،

یک چهارم آن درباره دشمنان ما است،

یک چهارم آن سنتهای الهی و امثال است،

و یک چهارم آن واجبات و احکام است.

در نقل «تفسیر العیاشی» اضافه ای دارد که می فرماید: و کرامت های قرآن برای ماست.

ص: ۹۱

۱- الکافی: ۶۲۸/۲، باب نوادر، حدیث ۴، بحار الانوار: ۱۱۴/۹۲، باب انواع آیات قرآن

چیزهای خوب و با اهمیت قرآن را کرائم می نامند، اینان در نزد خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) موجود است.

در برخی روایات دیگر قرآن را به سه قسم، تقسیم کرده اند. برای مثال در کتاب «الکافی» و «تفسیر العیاشی» چنین آمده است: ابن نباته می گوید: از امیر

مؤمنان علی (علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

نزل القرآن أثلاثه: ثلث فینا وفي عدونا، وثلث سنن وأمثال، وثلث فرائض وأحكام؛(۱)

نزول قرآن در سه بخش است:

یک ثلث قرآن درباره ما و دشمنان ماست،

یک ثلث آن سنن و امثال است،

و ثلث دیگر فرائض و احکام است.

عیاشی نیز از خیشمه نقل می کند که امام باقر (علیه السلام) فرمود:

القرآن نزل أثلاثا: ثلث فینا وفي أحبائنا، وثلث فی أعدائنا وعدو من كان قلبنا، وثلث سته ومثل.

ولو أن الآیه إذا نزلت فی قوم ثم مات اولئك القوم ماتت الآیه لما بقى من القرآن شیء، ولكن القرآن یجری أوله علی آخره مادامت السماوات والأرض، ولكل قوم آیه یتلونها هم فیها من خیر أو شر؛(۲)

ص: ۹۲

۱- الکافی: ۶۲۷/۲، حدیث ۲؛ بحارالانوار: ۱۱۴/۸۹، حدیث ۲؛ تفسیر العیاشی: ۱۹/۱ تفسیر الصافی: ۲۴/۱.

۲- تفسیر العیاشی: ۱۰/۱، حدیث ۷؛ بحارالانوار: ۱۱۵/۹۲، باب انواع آیات القرآن، حدیث ۴.

قرآن در سه بخش نازل شده است:

یک بخش درباره ما و دوستان ما،

یک بخش درباره دشمنان ما و دشمنان گذشتگان پیش از ما،

و یک بخش سنت ها و مثال هاست .

اگر آیه ای از قرآن به قومی مخصوص بود که درباره آنها نازل شده است، باید با هلاک شدن آن قوم آیات نازل شده درباره آنها هم تمام شود؛ ولی این طور نیست و قرآن برای همه اقوام است تا آسمانها و زمین برپاست و هر قوم آیات آن را تلاوت می کنند، چه خیر باشد چه شر، با خیر و شر آنها مطابقت دارد. البته این دو دسته از روایات با هم منافات ندارند، به دلیل این که در روایت چهار بخشی « دو عدد حساب کرده، ولی در روایت «سه بخشی» آن دو را یکی حساب کرده است. در واقع هر دو دسته از روایات یک چیز را مطرح می کنند.

نیکان و بدان در قرآن

طبق روایاتی هر چه نیکی و خوبی در قرآن وجود دارد منظور ائمه (علیهم السلام) هستند و هر چه بدی و شر است دشمنان آنها هستند. در «تفسیر العیاشی» چنین آمده: محمد بن مسلم می گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود:

یا محمد! إذا سمعت الله ذکر قوما من هذه الأمة بخیر فنحن هم، وإذا سمعت الله ذکر قوم بسوء ممن مضی فهم عدونا. (۱)

ص: ۹۳

۱- تفسیر العیاشی: ۱۳/۱، حدیث، تفسیر الصافی: ۱۴/۱، الکافی: ۶۲۸/۲

ای محمد! وقتی شنیدی که خدا قومی از این امت را به خوبی و خیر نام می برد، پس ما آن اهل خیر هستیم و وقتی شنیدی خداوند قومی از گذشتگان را به بدی نام می برد آنها دشمنان ما هستند.

پیامبر خدا، اهل بیت (علیهم السلام) و اسم اعظم الهی

طبق بعضی از روایات، اسم اعظم خداوند ۷۳ حرف است. خدای تعالی هفتاد و دو حرف آن را به پیامبر خود حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) مرحمت فرموده و حضرت آنها را به وصی خودش امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و دیگر معصومان (علیهم السلام) داده اند.

در این باره روایاتی داریم که از جمله آن، روایت صفار (رحمه الله) است. وی در بصائر الدرجات» چنین نقل می کند:

هارون بن جهم، عن رجل من أصحاب أبي عبد الله (عليه السلام) قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول:

إن عيسى بن مريم أعطى حرفين وكان يعمل بهما، وأعطى موسى بن عمران أربعة أحرف، وأعطى إبراهيم ثمانية أحرف، وأعطى نوح خمسة عشر حرفاً، وأعطى آدم خمسة وعشرون حرفاً، وإنه جمع الله ذلك لمحمد (صلی الله علیه و آله) وأهل بيته.

وأن اسم الله الأعظم ثلاثة وسبعون حرفاً أعطى الله محمد (صلی الله علیه و آله) اثنين وسبعين حرفاً وحجب عنه حرفاً واحداً (۱).

ص: ۹۴

۱- بصائر الدرجات: باب ۱۳ از جزء چهارم، ص ۲۰۸، حدیث ۲؛ بحار الانوار: ۲۵/۲۷، حدیث ۲.

یکی از اصحاب امام صادق (علیه السلام) می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمودند:

عیسی بن مریم (علیها السلام) دو حرف از اسم اعظم را داشت و با آن کارهایی همانند زنده کردن مرده و شفای بیماران را انجام می دادند، موسی بن عمران (علیه السلام) چهار حرف از اسم اعظم را داشت، ابراهیم خلیل الرحمان (علیه السلام) هشت حرف از اسم اعظم را داشت، نوح نبی الله (علیه السلام) پانزده حرف از آن را داشت، و حضرت آدم (علیه السلام) بیست و پنج حرف از اسم اعظم را داشت. خداوند همه آنها را جمع کرد و به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت معصومان (علیهم السلام) مرحمت فرمود.

به راستی اسم اعظم هفتاد و سه حرف است که خداوند ۷۲ حرف آن را به حضرت محمد بن عبد الله (صلی الله علیه و آله) (و اوصیای آن حضرت) مرحمت فرموده و یک حرف آن را از آنها محجوب کرده و آن، مخصوص خداوند متعال است.

امیر مؤمنان (علیه السلام) ما قسیم بهشت و دوزخ

از این روایت و روایات متعدد دیگری استفاده می شود که همه حروف اسم اعظم خداوند به استثنای یک حرف، از آن محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله) است. مؤید این مطلب روایتی است که علی بن ابی طالب (علیه السلام) را قسیم الجنة والنار معرفی می کند.

عالم جلیل القدر شیخ صدوق (رحمه الله) در «علل الشرایع» چنین نقل می کند:

مفضل بن عمر مى گوید:

قلت لأبى عبدالله (عليه السلام): بما صار على بن أبى طالب ××× قسيم الجنة والنار؟

قال: لأن حبه إيمان وبغضه كفر، وإنما خلقت الجنة لأهل الإيمان وخلقت النار لأهل الكفر، فهو (عليه السلام) قسيم الجنة والنار، لهذه العلة فالجنة لا يدخلها إلا أهل محبته والنار لا يدخلها إلا أهل بغضه.

قال المفضل: يا بن رسول الله! فالأنبياء والأوصياء هل كانوا يحبونه وأعدائهم يبغضونه؟

فقال: نعم.

قلت: فكيف ذلك؟

قال: أما علمت أن النبي (صلى الله عليه و آله) قال يوم خبير: لأعطين الرأيه غدا رجلا- يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله ما يرجع حتى يفتح الله على يديه؟

قلت: بلى.

قال: أما علمت أن النبي (صلى الله عليه و آله) لما أتى بالطائر المشوى قال: «اللهم إئتني بأحب خلقك إليك يأكل معي هذا الطير» وعتى به عليا(عليه السلام)؟

قلت: بلى.

قال: يجوز أن لا يحب أنبياء الله ورسله أوصيائهم رجلا يحبه الله ورسوله ويحب الله ورسوله؟

قلت: لا.

ص: ٩٦

قال: فقد ثبت أن جميع أنبياء الله ورسله وجميع المؤمنين كانوا العلى بن أبى طالب (عليه السلام) محيين، وثبت أن أعدائهم والمخالفين لهم كانوا له ولجميع أهل محبته مبغضين.

قلت: نعم.

قال: فلا يدخل الجنة إلا من أحبه من الأولين والآخرين، فهو إذن قسيم الجنة والنار.

قال المفضل بن عمر: فقلت له: يا بن رسول الله! فرجت عنى فرج الله

عنك، فزدنى مما علمك الله

فقال: سل يا مفضل!

فقلت: أسأل يا بن رسول الله! فعلى بن أبى طالب (عليه السلام) يدخل محبه الجنة ومبغضه النار، أو رضوان ومالك؟

فقال: يا مفضل! أما علمت أن الله تبارك وتعالى بعث رسوله وهو روح إلى الأنبياء وهم أرواح قبل خلق الخلق بألفى عام؟

قلت: بلى.

قال: أما علمت أنهم دعائهم إلى توحيد الله وطاعته واتباع أمره ووعدهم الجنة على ذلك وأوعد من خالف ما أجابوا إليه وأنكره النار؟

فقلت: بلى.

قال: أفليس النبى (صلى الله عليه و آله) ضامنا لما وعد وأوعد عن ربه عزوجل؟

قلت: بلى.

ص: ٩٧

قال: أو ليس علي بن أبي طالب (عليه السلام) خليفته وإمام أمته؟

قلت: بلى.

قال: أو ليس رضوان ومالك من جملة الملائكة والمستغفرين لشيئته الناجين بمحبته؟

قلت: بلى.

قال: فعلى بن أبي طالب ××× إذن قسيم الجنة والنار عن رسول الله (صلى الله عليه وآله) ورضوان ومالك صادران عن أمره بأمر الله تبارك وتعالى.

يا مفضل! لذ هذه، فإنه من مخزون العلم ومكنونه لا تخرجه إلا إلى أهله؛(۱)

به امام صادق (عليه السلام) گفتم: به چه جهت علی بن ابی طالب (علیه السلام) قسمت کننده بهشت و دوزخ هستند؟

فرمودند: به جهت این که حب علی (علیه السلام) ایمان است و بغض و دشمنی به او کفر و بهشت برای اهل ایمان خلق شده و آتش برای اهل کفر. پس امیر مؤمنان علی (علیه السلام) قسمت کننده بهشت و جهنم هستند، به این علت و داخل بهشت نمی شود مگر اهل محبت به علی (علیه السلام) و داخل دوزخ نمی شود مگر اهل بغض به آن حضرت .

مفضل گفت: یا بن رسول الله! آیا انبیا و اوصیا، علی (علیه السلام) را دوست دارند و دشمنان انبیا بغض علی (علیه السلام) را دارند؟

ص: ۹۸

۱- علل الشرایع: ۱ / ۱۶۱، باب ۱۳۰، حدیث ۱؛ بحار الانوار: ۳۹ / ۱۹۴، باب انه (علیه السلام) قسیم الجنة والنار، حدیث ۵.

فرمودند: بلی.

گفتم: این چگونه است؟

حضرت فرمودند: آیا نمی دانی که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در روز خیبر فرمودند: «فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسول او را دوست می دارند، او نیز خدا و رسول را دوست می دارد و او از میدان بر نمی گردد تا این که خداوند به دست او جنگ را فتح می کند؟»

گفتم: بلی.

فرمودند: آیا نمیدانی وقتی مرغ بریان را برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) آوردند،

عرض کرد: «خدایا! محبوب ترین خلق خود را برسان که با من هم غذا باشد» منظورش علی (علیه السلام) بود؟

گفتم: بلی.

فرمودند: میشود که انبیا و اوصیای آنها دوست نداشته باشند کسی را که خدا و پیامبر او، او را دوست می دارند؟

گفتم: نه.

فرمودند: آیا میشود که مؤمنان امت های پیشین حبیب خدا، حبیب رسول خدا و حبیب انبیا را دوست نداشته باشند؟

گفتم: نه.

فرمودند: پس ثابت شد که همه پیامبران و رسولان خدا و همه مؤمنان محبت علی بن ابی طالب (علیه السلام) هستند. و ثابت شد که دشمنان و مخالفان آنها دشمن همه پیامبران، رسولان و همه دوستان خدا و

دوستان علی بن ابی طالب (علیه السلام) هستند؟

گفتم: بلی.

فرمودند: پس داخل بهشت نمی شود مگر کسی از اولین و آخرین که علی (علیه السلام) را دوست داشته باشد. از این رو علی (علیه السلام) قسمت کننده بهشت و جهنم است.

مفضل بن عمر گفت: به حضرت عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! دلم را گشودی، خداوند برای شما گشایش قرار دهد، از علوم خودتان بیشتر به من عنایت کنید.

حضرت فرمودند: ای مفضل! هر چه می خواهی سؤال کن.

گفتم: می پرسم ای فرزند رسول خدا! آیا علی بن ابی طالب (علیه السلام) دوستان خود را به بهشت و دشمنان خود را به آتش می برد، یا رضوان، رئیس بهشت و مالک خازن جهنم این دو گروه را وارد بهشت و جهنم می کنند؟

حضرت فرمودند: ای مفضل! آیا می دانی که خداوند تبارک و تعالی رسول خود را به انبیا مبعوث کرد و او پیش از دو هزار سال از آفرینش مخلوقات، روح بود و انبیا نیز ارواح بودند؟

گفتم: بلی. فرمود: آیا میدانی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) انبیا را به توحید خدا و متابعت امر خدا دعوت کرد و به آنها بهشت را بر این اطاعت وعده داد و آنها را در صورت مخالفت از آتش ترسانید؟

ص: ۱۰۰

گفتم: بلی.

فرمود: آیا پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن چه را که وعده داده، یا ترسانیده از جانب پروردگار عزوجل ضامن نیست؟

گفتم: آری چنین است.

فرمود: آیا علی بن ابی طالب (علیه السلام) خلیفه پیامبر و پیشوای امت پیامبر نیست؟

گفتم: آری چنین است.

فرمود: آیا رضوان و مالک از فرشتگان و استغفار کنندگان برای شیعه نیستند که به محبت علی (علیه السلام) نجات پیدا کردند؟

گفتم: بلی چنین است.

فرمود: پس علی بن ابی طالب (علیه السلام) قسمت کننده بهشت و جهنم از جانب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است و رضوان و مالک هر چه بکنند از امر امیر مؤمنان علی (علیه السلام) است که به امر خداوند تبارک و تعالی است. ای مفضل! این علم را بگیر که از مخزون و مکنون علم است و آن را برای غیر اهلش مگو.

قرآن منبع همه علوم

قرآن کریم منبع همه علوم است که بشر به آنها نیاز دارد. در این مورد چند روایت نقل می کنیم. شیخ کلینی که در «الکافی» روایتی را از مرزم نقل می کند. مرزم می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

ص: ۱۰۱

إن الله تعالى أنزل في القرآن تبيان كل شيء حتى والله ما ترك الله شيئاً يحتاج إليه العباد حتى لا يستطيع عبد يقول: لو كان هذا في القرآن إلا وقد أنزل الله فيه: (١) خداوند تبارک و تعالی تبيان هر چیزی را در قرآن قرار داده و هیچ چیز را ترک نکرده که بندگان به آن نیاز داشته باشند تا کسی نتواند بگوید: اگر در این مورد مسئله ای بود خدا در قرآن نازل می کرد.

یعنی هرگز کسی نمی تواند چنین سخن بگوید، چون در قرآن هسمه احتیاجات بشر آمده است.

در حدیث دیگر عمرو بن قیس می گوید: از امام باقر (علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

إن الله تعالى لم يدع شيئاً يحتاج إليه الأُمّة إلا أنزله في كتابه وبينه الرسول، وجعل لكل شيء حداً وجعل عليه دليلاً يدل عليه وجعل على من تعدى ذلك الحد حداً؛ (٢)

خداوند تعالی هر چه امت به آن نیاز دارد در کتابش آورده و رسولش آن را بیان کرده و برای هر چیزی حد و اندازه ای معین نموده و دلیلی برای آن ذکر کرده است و هر کس از این حدود تجاوز کند برای او حتی قرار داده که آن، جریمه آن تعدی و تجاوز است.

ص: ١٠٢

١- الکافی: ١/ ٥٩، باب الرد إلى الكتاب والسنه، حدیث ١.

٢- همان، حدیث ٢.

بنابر روایات نورانی که از ائمه معصومان (علیهم السلام) رسیده علوم قرآنی را فقط اهل آن می دانند.

معلی بن خنیس می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

ما من أمر یختلف فیه إثنان إلا وله أصل فی کتاب الله، ولكن لا تبلغه عقول الرجال (۱)

حکم هر چیزی را که دو نفر در آن اختلاف داشته باشند در قرآن وجود دارد، ولی عقول مردم نمی توانند آن را بفهمند.

یعنی اهل قرآن که معصومان (علیهم السلام) و جانشینان آنها هستند، باید بیان کنند.

در سخنی دیگر آبی جارود می گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود:

إذ أحدثکم بشيء فأستلونی أين هو فی کتاب الله تعالی.

ثم قال فی بعض حدیثه: إن رسول الله (صلی الله علیه و آله) نهی عن القیل والقال، وفساد المال، وکثره السؤال.

فقیل له: یا بن رسول الله! أين هذا من کتاب الله؟

قال: إن الله یقول: (لا یأمر فی کثیر من نجواهم إلا من أمر بصدقه أو معروف أو إصلاح بین الناس) (۲)

ص: ۱۰۳

۱- همان: ۶۰ / ۱، باب الرد إلى الكتاب والسنه، حدیث ۶.

۲- سور نساء، آیه ۱۱۴.

وقال: (لا تؤتوا السفهاء أموالكم التي جعل الله لكم قياماً) (۱)

وقال: (لأستئلوا عن أشياء إن تبد لكم تسوكم) (۲)، (۳)

وقتی من حدیثی برای شما گفتم بگوئید در کجای قرآن است.

بعد فرمودند: به راستی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از سه چیز نهی فرمودند:

قیل و قال، فساد مال و زیاد سؤال کردن.

به حضرت گفتند: ای فرزند رسول خدا! این سه چیز در کجای قرآن است؟

حضرت فرمودند: درباره اولی خداوند می فرماید: «خیری در بیشتر از نجوهای آنها نیست مگر کسی که به صدقه یا معروف و چیز خوبی امر کند، یا بین مردم اصلاح نماید.»

درباره دومی خداوند می فرماید: «اموال خود را به دست سفها ندهید که خداوند آن اموال را جهت قوام زندگی قرار داده است.»

در مورد سومی خداوند می فرماید: «از بعضی چیزها نپرسید که اگر برای شما معلوم بشود ناراحت میشوید.»

در حدیثی جالب امام صادق (علیه السلام) در نامه ای که به اصحاب خود بعد از این که آنها را از این که در دین خدا به هوی و هوس و قیاس عمل کنند بر حذر داشتند، چنین نوشتند:

قد أنزل الله القرآن وجعل فيه تبيان كل شيء وجعل للقرآن ولتعلم

ص: ۱۰۴

۱- همان، آیه ۵.

۲- سوره مائده، آیه ۱۰۱.

۳- الکافی: ۱/ ۶۰، باب الرد إلى الكتاب والسنه، حدیث ۵.

خدا قرآن را نازل فرموده و آن را مخزن همه چیز قرار داده، و برای تعلم آن افراد خاصی را قرار داده است.....

یعنی معلم قرآن اهل بیت (علیهم السلام) هستند و کسی مثل آنها همه علوم قرآن را؛ آن طوری که هست نمی داند.

البته این حدیث با سندهای متعدد نقل شده است. حدیث دیگری را صقار در «بصائر الدرجات» نقل می کند. ابراهیم بن عمر می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

إن فی القرآن ما مضی وما یحدث وما هو کائن، وکانت فیہ أسماء الرجال فألقیت، وإنما الإسم الواحد فی وجوه لا تحصی
یعرف ذلک الوصاه: (۲)

به راستی که در قرآن هر چیزی که در زمانهای قبل بوده و هر چیزی که در زمان آینده رخ خواهد داد، آمده است، در آن نامهای مردان نیز آمده، ولی آنها برداشته شده و منحصر آ اسم واحد در وجوهی نامحدود معنا می شود که آن معناها را اوصیای پیامبر می دانند.

در «تفسیر العیاشی» نیز حدیثی نزدیک به همین مضمون از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است. (۲)

ص: ۱۰۵

۱- الکافی: ۵/۸، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۲۷ / ۲۷، باب ۶ از ابواب صفات قاضی، حدیث ۲.

۲- بصائر الدرجات: باب ۷ از جزء چهارم، ص ۱۹۵. ۳. تفسیر العیاشی: ۱۲/۱، حدیث ۱۰.

بنابر روایات، یگانه کسانی که در قرآن با یقین سخن می گویند ائمه (علیهم السلام) هستند. پیش تر روایتی را از موسی بن عقبه نقل کردیم. در آن روایت موسی بن عقبه می گوید: معاویه به حسین بن علی (علیه السلام) گفت که به منبر برو و سخنرانی کن. حضرت روی منبر قرار گرفت و حمد و ثنای الهی را به جا آورد، آن گاه فرمود:

نحن حزب الله الغالبون و عتره نبيه الأقریبون و أحد الثقلین الذین جعلنا رسول الله (صلی الله علیه و آله) ثانی کتاب الله، فیه تفصیل لكل شیء لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه والمعول علینا فی تفسیره لا نتظنی تأویله بل تتبع حقائقه..(۱)

ما حزب الله پیروز، عترت نزدیک پیامبر و یکی از ثقلین هستیم که خداوند ما را مقرون به کتاب خود قرار داده که در آن، تفصیل همه چیز وجود دارد و هرگز در آن باطل نبوده و نیست و کسی که باید به آن در تفسیر قرآن رجوع شود ما هستیم که از روی گمان در آیات قرآن سخن نمی گوئیم؛ بلکه هر چه می گوئیم درباره آیات قرآن از روی یقین است و آنها حقایق قرآن هستند...

ص: ۱۰۶

۱- در الاحتجاج طبرسی (رحمه الله): ۲/۲۲ و مسائل الشیعه: ۱۸ / ۱۴۴، باب ۱۳ از ابواب صفات قاضی، حدیث ۴۵.

قرآن کریم در ماه مبارک رمضان نازل شده است. این معنا هم از آیات قرآنی و هم از روایات استفاده می شود. خداوند متعال در آیه ای می فرماید:

(شهر رمضان الذی أنزل فیہ القرآن) (۱)

ماه رمضان ماهی که قرآن در آن نازل شده است.

در آیه دیگری می فرماید:

(إنا أنزلناه فی لیلۃ القدر) (۲)

ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم.

در آیه دیگری چنین می خوانیم:

(إنا أنزلناه فی لیلۃ مبارکه إنا كنا منذرین * فیها یفرق کل أمر حکیم * أمرا من عندنا إنا كنا مرسلین * رحمته من ربک) (۳)

ما قرآن را در شب مبارک نازل کردیم و ما بیم دهنده هستیم، در آن شب هر امر با حکمتی تنظیم می شود؛ امری که از جانب ماست که ما آن را فرستادیم و آن رحمت، از سوی پروردگار توست.

در کتاب شریف «الکافی» چند روایت در این باره آمده است. حفص بن غیاث می گوید:

ص: ۱۰۷

۱- سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۲- سور قدر، آیه ۱.

۳- سور دخان، آیه های ۳-۶

سألته عن قول الله عزوجل: (شهر رمضان الذي أنزل في القرآن) (١)

وإنما أنزل القرآن في عشرين سنة بين أوله وآخره.

فقال أبو عبد الله (عليه السلام): نزل القرآن جملة واحده في شهر رمضان إلى البيت المعمور، ثم نزل في طول عشرين سنة.

ثم قال: قال النبي (صلى الله عليه وآله): نزل صحف إبراهيم في أول ليله من شهر رمضان، وأنزلت التوراه لست مضين من شهر رمضان، وأنزل الإنجيل لثلاث عشره خلت من شهر رمضان، وأنزل الزبور لثمان عشر خلون من شهر رمضان، وأنزل القرآن في ليله ثلاث وعشرين من شهر رمضان، (٢)

از محضر امام صادق (عليه السلام) پرسیدم: خداوند می فرماید: «ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن نازل شده است.» ولی قرآن در طول بیست سال نازل شده است. حضرت فرمودند: همه قرآن یک جا در ماه مبارک رمضان به بیت المعمور نازل شده، بعد در طول بیست سال نازل شده است. بعد حضرت فرمودند: پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله) فرمودند:

صحف ابراهیم در شب اول ماه رمضان، تورات در شب ششم ماه رمضان، انجیل در شب سیزدهم رمضان، زبور در شب هجدهم ماه رمضان و قرآن در شب بیست و سوم ماه رمضان نازل شده است.

ص: ۱۰۸

۱- سوره بقره آیه ۱۸۵.

۲- الکافی: ۲/ ۶۲۸، باب نوادر از کتاب فضل القرآن، حدیث ۶.

در احادیث آمده است که قرآن در روز قیامت به شکل زیبا و بی نظیری می آید. بنابر روایت شیخ کلینی (رحمه الله) سعد خفاف می گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود:

یا سعد! تعلموا القرآن، فإن القرآن يأتي يوم القيامة في أحسن صورته نظر إليها الخلق والناس صفوف عشرون ومائة ألف صف ثمانون ألف صف أمه محمد (صلى الله عليه وآله) وأربعون ألف صف من سائر الأمم .

فیأتی علی صف المسلمین فی صورته رجل مسلم فينظرون إليه، ثم يقول: لا إله إلا الله الحليم الكريم، إن هذا الرجل من المسلمین نعرفه بنعته وصفته غير إنه كان أشد اجتهاده منا في القرآن، فمن هناك أعطى من البهاء والجمال والنور ما لم نعطه.

ثم يتجاوز حتى يأتي على صف الشهداء، فينظر إليه الشهداء، ثم يقولون: لا إله إلا الله الرب الرحيم، إن هذا الرجل من الشهداء نعرفه بسمته وصفته غير إنه من شهداء البحر، فمن هناك أعطى من البهاء والفضل ما لم نعطه.

قال: فيجاوز حتى يأتي على صف شهداء البحر في صورته شهيد، فينظروا إليه شهداء البحر، فيكثر تعجبهم ويقولون: إن هذا من شهداء البحر نعرفه بسمته وصفته غير إن الجزيره التي أصيب فيها كانت أعظم حولا من الجزيره التي أصبنا فيها، فمن هناك أعطى من البهاء والجمال والنور ما لم نعطه.

ثم يجاوز حتى يأتي صف النبيين والمرسلين في صورته نبي مرسل، فينظر النبيون والمرسلون إليه، فيشتد لذلك تعجبهم ويقولون: لا إله إلا الله الحليم الكريم، إن هذا النبي مرسل نعرفه بسمته وصفته غير إنه أعطى فضلا كبيرا.

قال: فيجتمعون فيأتون رسول الله (صلى الله عليه وآله) فيسألونه ويقولون: يا محمد! من هذا؟

فيقول لهم: وما تعرفونه؟

فيقولون: ما نعرفه، هذا ممن لا يغضب الله عزوجل عليه.

فيقول رسول الله (صلى الله عليه وآله): هذا حجه الله على خلقه.

فيسلم ثم يجاوز حتى يأتي على صف الملائكة في صورته ملك مقرب، فينظر إليه الملائكة فيشتد تعجبهم، ويكبر ذلك عليهم لما رأوا من فضله ويقولون: تعالي ربنا وتقدس إن هذا العبد من الملائكة نعرفه بسمته وصفته غير إنه كان أقرب الملائكة إلى الله عزوجل مقاما، فمن هناك ألبس من النور والجمال ما لم نلبس.

ثم يجاوز حتى يأتي رب العزه تبارك وتعالى، فيخر تحت العرش فيناديه تبارك وتعالى: يا حجتى فى الأرض وكلامى الصادق الناطق!

إرفع رأسك وسل تعط وأشفع تشفع.

فيرفع رأسه، فيقول الله تبارك وتعالى: كيف رأيت؟

فيقول: يا رب! منهم من صاننى وحافظ على ولم يضع شيئا.

ومنهم من ضيعنى واستخف بحقى وكذب بى وأنا حجتك على جميع خلقك.

فيقول الله تبارك وتعالى: وعزتي وجلالي وارتفاع مكاني؛ لأثيبن اليوم عليك أحسن التواب ولأعقبن عليك اليوم أشد العقاب.

قال: فيرفع القرآن رأسه في صورته أخرى.

قال: فقلت له: يا أبا جعفر! في أي صورته يرجع؟

قال: في صورته رجل شاحب متغير يبصره أهل الجمع، فيأتي الرجل من شيعتنا الذي يعرفه ويجادل به أهل الخلاف فيقوم بين يديه

فيقول: ما تعرفني.

فينظر إليه الرجل فيقول: ما أعرفك يا عبد الله!

قال: فيرجع في صورته التي كان في الخلق الأول فيقول: ما تعرفني؟

فيقول: نعم.

فيقول: أنا الذي أسهرت ليلتك وأنصبت عيشك وسمعت الأذى ورجمت بالقول في ألا وإن كل تاجر قد استوفى تجارته وأنا ولائتك اليوم..

قال: فينطلق به إلى رب العزه تبارك وتعالى فيقول: يارب! عبدك وأنت أعلم به كان نصبا بي مواظبا على يعادى بسببي ويحب في ويبغض في.

فيقول الله عزوجل: ادخلوا عبادي جنتي واكسوه حله من حلل الجنة وتوجوه بتاج.

فإذا فعل به ذلك عرض القرآن فيقال له: هل رضيت بما صنع بوليكم؟

فيقول: يارب! إنني استقل هذا له فزده مزيد الخير كله.

ص: ١١١

فيقول: وعزتي وجلالي وارتفاع مكاني! إلا نحل اليوم له خمسه أشياء مع المزيد له ولمن كان بمنزلته إلا أنهم شباب لا يهرمون وأصحاء لا يقسمون، وأغنياء لا يفتقرون، وفرحون لا يحزنون، وأحياء لا يموتون.

ثم تلا هذه الآية: (لا يذوقون فيها الموت إلا المؤتة الأولى) (١)

قال: قلت: يا أبا جعفر! وهل يتكلم القرآن؟

فتبسم ثم قال: رحم الله الضعفاء من شيعتنا، إنهم أهل التسليم.

ثم قال: نعم ياسعد! والصلاة تتكلم ولها صورة وخلق تأمر وتنهى.

قال سعد: فتغير لذلك لوني وقلت: هذا شيء لا أستطيع أن أتكلم به في الناس.

فقال أبو جعفر (عليه السلام): وهل الناس إلا شيعتنا، فمن لم يعرف بالصلاة فقد أنكر حقنا.

ثم قال: ياسعد. أسمعك كلام القرآن؟

قال سعد: قلت: بلى صلى الله عليك

فقال: (إن الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنكر ولذكر الله أكبر) (٢)

فالنهي كلام، والفحشاء والمنكر رجال، ونحن ذكر الله ونحن أكبر؛ (٣)

ص: ١١٢

١- سور □ دخان، آيه ٥٦.

٢- سور □ عنكبوت، آيه ٤٥.

٣- الكافي: ٥٩٦/٢، كتاب فضل القرآن، حديث ١؛ بحار الأنوار: ٣١٩/٧، باب تطائر الكتب وانطاق الجوارح، حديث ١٦.

ای سعد! قرآن را یاد بگیرید، زیرا قرآن در روز قیامت در بهترین قیافه و صورت می آید و مردم به آن نگاه می کنند. در آن روز مردم صد و بیست هزار صف هستند، هشتاد هزار صف آنها از امت محمد (صلی الله علیه و آله) و چهل هزار صف آنها از امت های دیگر پیامبران هستند.

قرآن به شکل یک مرد مسلمان در صف مسلمانان می آید و به آنها سلام میکند. مسلمان ها که او را می بیند می گویند: «لا إله إلا الله الحليم الكريم» این مرد از مسلمانان است، ما او را به خصوصیات و صفاتش می شناسیم، مگر این که او بیشتر از ما در قرآن کوشش داشته و خداوند به او بها، جمال و نوری داده است که ما از آن بها، جمال و نور محروم هستیم.

آن گاه حرکت می کند تا به صف شهدا می رسد. شهدا به او نگاه می کنند و میگویند: «لا إله إلا الله الرب الرحيم» این مرد از شهد است، ما او را اهل خیر می دانیم و از خوبی های او آگاهیم، ولی او از شهدای دریاست. از این رو بها و فضلی که به او داده شده ما نداریم.

سپس حرکت می کند تا به صف شهدای دریا در صورت شهید می رسد، شهدای دریا از قیافه او بسیار تعجب می کنند و میگویند: این از شهدای دریاست و ما او را به صفات و خصوصیاتش می شناسیم، مگر این که جزیره ای که او در آن شهید شده وحشت

آن، از جزیره ای که ما در آن بوده ایم، بیشتر بوده به این جهت بها، جمال و نوری که او دارد ما نداریم.

آن گاه حرکت می کند تا به صف پیامبران و رسولان در صورت پیامبری مرسل می رسد. پس انبیا و رسولان با تعجب شدید به او نگاه می کنند و می گویند: «لا إله إلا الله الحليم الكريم» حتما او با این قیافه و صفات خوب پیامبر مرسل است مگر این که او فضیلت بزرگی دارد.

در این هنگام همه پیامبران به محضر رسول خدا محمد بن عبد الله (علیه السلام) می آیند و می گویند: ای محمد! این کیست؟ حضرت به آنها می فرماید: او را نمی شناسید؟

می گویند: ما او را نمی شناسیم، او از کسانی است که خداوند عالم به او غضب نکرده است.

حضرت می فرماید: این حجت خدا بر خلق است.

پس او سلام می کند و به سوی صفوف فرشتگان به شکل فرشته مقاب حرکت می نماید. فرشتگان به او نگاه می کنند و بسیار تعجب می کنند و با دیدن فضل او، بزرگ به نظرشان می آید و می گویند:

تعالی ربنا و تقدس» این عبد از فرشتگان است، ما او را به قیافه و صفات می شناسیم مگر این که او اقرب فرشتگان به خدای متعال از حیث مقام است. از این رو به او از جمال و نور لباسی پوشیده شده که ما آن لباس و نور را نداریم.

سپس حرکت می کند و به محضر رب العالمین در تحت عرش خداوند می آید، به حال سجده می افتد.

خداوند تبارک و تعالی به او خطاب می کند: ای حجت من در زمین و کلام صادق و ناطق من! سر خود را از سجده بلند کن که به تو عطا می شود و شفاعت کن که شفاعت تو پذیرفته است.

قرآن سر از سجده بر می دارد. خداوند به او می گوید: چگونه دیدی؟

می گوید: پروردگارا! بعضی از مردم مرا حفظ کردند و از من محافظت نمودند و هیچ آیه ای از مرا ضایع نکردند و بعضی دیگر مرا ضایع کردند و حق مرا سبک شمردند و بر من دروغ بستند با این که من حجت تو بر همه خلق بودم.

خداوند تبارک و تعالی می فرماید: به عزت و جلال و ارتفاع مکانم سو گند، امروز به خاطر تو بهترین ثوابها را ثواب می دهم و به خاطر مخالفت با تو شدید ترین عقوبتها را عقوبت می کنم.

حضرت فرمودند: در آن هنگام قرآن به صورت دیگر تغییر صورت می دهد.

راوی می گوید: به امام گفتم: ای ابا جعفر! به چه صورتی بر می گردد؟

حضرت فرمودند: به صورت مردی که از پیری لاغر شده و صورت او متغیر گشته، همه اهل محشر او را می بینند. پس نزد مردی از شیعیان ما می آید که با اهل خلاف مجادله می کرده، مقابل او می ایستد و می گوید: مرا میشناسی؟

می گوید: شما را نمی شناسم ای بنده خدا!

حضرت فرمودند: پس تغییر صورت می دهد؛ به همان شکلی که قرآن در دنیا به آن شکل بوده و می گوید: مرا میشناسی؟
می گوید: بلی.

قرآن می گوید: من هستم کسی که تو شب را سحر کردی و مرا نصب العین خود قرار دادی و اذیتها از قول مردم درباره من شنیدی و هر تاجری با زحمت هایش نتیجه تجارت خود را می بیند و من امروز پشت سر تو هستم.

حضرت فرمودند: قرآن این شخص را به محضر رب العالمین می آورد و می گوید: خدایا! این بنده توست و تو اعلم به او هستی، او با سختیها مواظب من بوده و به خاطر من، با او دشمنی هایی شده و حب و بغض او درباره من و به خاطر من بوده است.

خداوند تبارک و تعالی می فرماید: بنده مرا به بهشت داخل کنید و حله های بهشتی به او بپوشانید و تاج بر سر او بگذارید.

وقتی این فایده به عامل قرآن می رسد، به قرآن گفته می شود: راضی شدی به این چیزی که به عامل تو داده شد؟

قرآن می گوید: خدایا! این را کم می دانم، به عامل من خیر تمام را زیاد کن.

خداوند می فرماید: به عزت و جلال و ارتفاع مکانم سو گنند، امروز پنج چیز را به او عطا میکنم؛ علاوه بر چیزهای قبلی که برای او و هر کس

ص: ۱۱۶

مثل او عامل به قرآن بود:

نخست این که اینها در بهشت همیشه جوان باشند و پیری نداشته باشند.

دوم این که همیشه سالم باشند و مریض نشوند.

سوم این که همیشه غنی باشند و فقیر نشوند.

چهارم این که همیشه خوشحال باشند و حزنی پیدا نکنند.

پنجم این که همیشه زنده باشند و مرگ سراغ آنها نیاید.

آن گاه حضرتش این آیه را تلاوت فرمود: «هرگز مرگی جز همان مرگ اول (که در دنیا چشیده اند) نخواهند چشید».

راوی می گوید: عرض کردم: ای ابا جعفر! آیا قرآن تکلم می کند؟

حضرت تبسم کردند و بعد فرمودند: خداوند رحمت کند ضعفای شیعیان ما را که آنها اهل تسلیم هستند.

آن گاه فرمودند: ای سعد! نماز نیز تکلم می کند و برای نماز صورتی است و خلقی که امر می کند و نهی می نماید.

سعد می گوید: در این حال رنگ صورت من تغییر کرد و عرض کردم: این چیزی است که من نمی توانم نزد مردم از آن سخن بگویم.

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: آیا مردم غیر از شیعیان ما هستند؟ پس کسی که نماز را نشناسد منکر حق ما شده است.

آن گاه حضرت فرمودند: ای سعد! کلام قرآن را به تو بشنوانم.

ص: ۱۱۷

عرض کردم: آری، درود خدا بر شما باد!

حضرت فرمودند: «نماز (انسان را از زشتیها و گناه باز می دارد، و یاد خدا بزرگ تر است).

نهی در آیه، کلام است، فحشا و منکر رجال هستند و ما ذکر الله هستیم و ما اکبر هستیم.

کوتاه سخن این که نماز، کلام دارد که مردم را از فحشا و منکر نهی می کند و ائمه (علیهم السلام) ذکر الله و اکبر هستند و آنها مبین قرآن کریم اند.

اقسام وجود قرآن

برای قرآن مجید چند وجود است.

۱. وجود کتبی که در اختیار عموم مردم است.

۲. وجود لفظی که جبرئیل (علیه السلام)، رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، ائمه هدا (علیهم السلام) و هر قاری قرآن با آن تلفظ نموده اند.

۳. وجود علمی که در لوح نفس است و از دو وجود قبلی پیدا شده است.

۴. وجود علمی که از القاء روح الامین به قلب مبارک پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به امر خداوند آمده که در آیه شریفه می فرماید:

(نزل به الروح الامین) (۱)

روح الامین آن را نازل کرده است.

و در آیه دیگر می فرماید:

ص: ۱۱۸

۱- سوره شعراء، آیه ۱۹۳.

(علی قلبک لتکون بین المنذرین) (۱)

بر قلب (پاک) تو، تا از انداز کنندگان باشی؟

۵. وجود علمی که از انتقاش الفاظ غیبی در لوح قلب آمده که در آیه شریفه می فرماید:

(بل هو آیات بینات فی صدور الذین أوتوا العلم) (۲)

ولی این آیات روشنی است که در سینه کسانی که علم به آنان داده شده، جای دارد.

۶ وجود غیبی کتبی که در لوح غیبی که مبدأ همه نقوش واقعه در لوح قلب است و با آن وجود قلبی، قلب قرآن می شود و شاید خداوند به همین قسم اشاره فرموده، آن جا که فرموده:

(إنه لقرآن کریم * فی کتاب مکنون * لا یمسه إلا المطهرون) (۳)

که آن، قرآن کریم و ارجمندی است، که در کتاب محفوظی جای دارد، و جز پاکان نمی توانند به آن دست زنند (دست یابند).

۷. وجود لفظی غیبی که آن، کلام خداوند است که آن را ایجاد کرده و به هر که بخواهد از فرشته یا پیامبر، شنونده است. شاید به این قسم اشاره دارد، آن جا که می فرماید:

(الله نزل أحسن الحدیث) (۴)

خداوند بهترین سخن را نازل کرده.

ص: ۱۱۹

۱- همان، آیه ۱۹۴

۲- سورۃ عنکبوت، آیه ۴۹.

۳- سوره واقعه، آیه های ۷۷ - ۷۹.

۴- سوره زمر، آیه ۲۳.

۸. به وجود اجمالی، برای قرآن قبل از تفصیل وجود اجمالی نیز وجود دارد که شاید به همین وجود اشاره دارد آیه شریفه ای که می فرماید:

(کتاب أحکمت آیاته ثم فصلت) (۱)

قسم هشتم از وجودهای قرآن اصل و بقیه اقسام هفتگانه فرع بر این اصل هستند که همانند ریشه درخت که اصل است نسبت به ساقه ها و شاخه ها. شاید به این مقامات اطلاق انزال و تنزیل بر قرآن در مواضع بسیاری اشاره دارد.

از طرفی برای قرآن، صعود و بالا رفتن نیز هست، زیرا قرآن لفظی که از ما صادر و تلاوت می شود متمثل به مثال می گردد و به شکل خاص خود در عالمی که فوق این عالم است در می آید.

به دلیل روایات بسیاری که در موارد زیادی ذکر شده که اعمال حسنه و اعمال سیئه در عالم برزخ با شخص میت تجسم پیدا می کنند و قرآن یکی از آن اعمال است؛ هر چه انسان بیشتر قرآن بخواند و هر چه بهتر و بیشتر به آن عمل کند، آن را با همان صورت های زیبا در عالم برزخ مشاهده خواهد کرد.

نوشتن قرآن نیز عملی است که در آن جا به شکل زیبا تجسم پیدا می کند.

بنابر این، قرآن در دو قوس تحقق پیدا می کند:

یکی قوس نزول که آن هشت قسم وجود بود.

دیگری قوس صعود و بالا رفتن که در عالم برزخ به وسیله عمل کردن به دستورات نورانی قرآن، تحقق پیدا می کند.

علاوه بر این دو قوس صعود و نزول، مدالیل کلمات قرآن در عالم معنا نیز

ص: ۱۲۰

یک مقام دیگری برای قرآن است که آن هم مراتب متعددی دارد که به حقیقت اسم الهی منتهی می شود که مبدأ قرآن است، نظیر حقیقت اسم هادی و نور که این دو اسم در مواضع زیادی بر قرآن اطلاق می شود.

نسیان قرآن در دنیا و حسرت در روز قیامت

کسی که در دنیا قرآن را حفظ می کند، آن گاه آن را فراموش می نماید در روز قیامت وقتی مقامات حافظان قرآن را می بیند حسرت فراوان دارد و این معنا در روایتی با سند صحیح در کتاب شریف «الکافی» از معصوم (علیه السلام) نقل شده است.

یعقوب احمر می گوید:

قلت لأبي عبدالله (عليه السلام): جعلت فداك، إنه أصابتني هموم وأشياء لم يبق شيء من الخير إلا وقد نفلت مني طائفه حتى القرآن لقد نفلت مني طائفه منه.

قال: ففزع عند ذلك حين ذكرت القرآن، ثم قال: إن الرجل لينسى السوره من القرآن، فتأتيه يوم القيامة حتى تشرف عليه من درجه من بعض الدرجات،

فتقول: السلام عليك.

فيقول: عليك السلام من أنت؟

فتقول: أنا سوره كذا وكذا ضيعتني وتركتني أما لو تمسكت بي البلغت بك هذه الدرجه...^(۱)

ص: ۱۲۱

۱- الکافی: ج ۲، کتاب فضل القرآن: باب فضل من حفظ القرآن ثم نسيه؛ وسائل الشيعه: ج ۴، باب ۱۲ من ابواب قرائه القرآن.

به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: فدای شما شوم، غم و اندوهی متوجه من شد که هیچ خیری در من نبود مگر این که مقداری از آنها از من زائل شد، حتی بخشی از قرآن را حفظ داشتم، آنها را فراموش کردم.

وقتی من این جمله را عرض کردم حضرت ناراحت شدند، آن گاه فرمودند: انسان سوره ای را حفظ می کند و بعد آن را فراموش می نماید، آن سوره فراموش شده در روز قیامت نزد او می آید و به او سلام می کند.

او جواب می دهد و می گوید: شما کیستی که به من سلام می کنی؟

می گوید: من همان سوره ای هستم که تو اول مرا حفظ کردی و بعد مرا ضایع نمودی و مرا ترک کردی، اگر مرا ترک نکرده بودی به این درجه می رسیدی...

تعداد درجات بهشت طبق شمار آیات قرآنی

از روایاتی استفاده می شود که درجات بهشت به مقدار آیات قرآنی است. یعنی انسان به هر مقداری که از آیات قرآن عمل کرده باشد به آن درجه می رسد. مراد از حفظ قرآن، عمل به دستورات آن است و اگر حافظ قرآن به آن عمل نکرده در واقع، حافظ قرآن نیست.

بنابر این، مراد از حافظ قرآن، کسی است که حفظ عملی به آن داشته باشد، گرچه لفظ قرآن را حفظ نداشته باشد و به عکس، اگر کسی حافظ الفاظ قرآن کریم باشد، ولی عمل او طبق دستورات قرآنی نباشد آن درجات را پیدا نمی کند.

شیخ صدوق (رحمه الله) در «امالی» خود چنین نقل می کند: مفضل بن عمر می گوید:

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

علیکم بتلاوه القرآن، فإن درجات الجنة علی عدد آیات القرآن، فإذا کان یوم القیامه یقال لقاریء القرآن: إقرأ وأرق!

فکلما قرأ آیه رقی درجه (۱)

بر شما باد به تلاوت قرآن، چون درجات بهشت بر عدد آیات قرآنی است. در روز قیامت به قاری قرآن گفته می شود: بخوان و بالا برو!

هر آیه ای که می خواند یک درجه بالا می رود.

به نظر می رسد مراد خواندن آیه هایی است که به آنها عمل کرده باشد، وگرنه حفظ به ظهر القلب بدون عمل به آنها موجب درجات نیست. همان گونه که بعضی از روایات به این معنا تصریح دارد.

اهمیت بسیار گوش کردن به قرآن

طبق روایاتی گوش کردن به قرآن کریم نیز اهمیت بسیاری دارد. در تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام) آمده: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

حمله القرآن المخصوصون برحمه الله، الملبسون نور الله، المعلنون کلام الله، المقربون من الله، من والاهم فقد والی الله، ومن عاداهم فقد عادی الله، یدفع الله عن مستمع القرآن بلوی الدنیا وعن قاریه بلوی الآخرة.

ص: ۱۲۳

۱- امالی شیخ صدوق (رحمه الله): ۴۴۱، مجلس ۵۷؛ بحارالانوار: ۱۹۷/۹۲، باب فضل قرائه القرآن عن ظهر القلب، حدیث ۴.

.. إلى أن قال: والذی نفس محمد بیده، لسامع آیه من کتاب الله وهو معتقد أعظم أجرا من ثبیر ذهباً يتصدق به... ولقارئ آیه من کتاب الله معتقدا أفضل مما دون العرش إلى أسفل التخوم... (۱)

حاملان قرآن :

۱. مخصوص به رحمت خدا هستند.

۲ - نور خدا را لباس خود قرار داده اند.

۳- معلم کلام خدا هستند.

۴ □ مقرب نزد خدا هستند.

۵- کسی که آنها را ولی خود قرار دهد خدا را ولی خود قرار داده (یا کسی که آنها را دوست داشته باشد، خدا را دوست داشته است و کسی که با آنها دشمنی کند با خدا دشمنی کرده است.

خداوند از مستمع قرآن بلوای دنیا را دفع می کند.

و از قاری قرآن، بلوای آخرت را دفع می کند ...

تا این که فرمودند: به خدایی که جان محمد به دست اوست، کسی که یک آیه از کتاب خدا را بشنود و به آن معتقد باشد، برای او اجر و پاداش از کوه طلا که آن را صدقه بدهد. بیشتر است و کسی که یک آیه از کتاب خدا را قرائت کند و به آن معتقد باشد از مادون عرش خدا تا قعر و آخر زمین افضل است.

ص: ۱۲۴

۱- تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام): المقدمه، ص ۴، بحارالانوار: ۱۸۲/۹۲، باب فضل حامل القرآن.

اهمیت خواندن، نوشتن و حفظ یک آیه قرآن

بنابر روایاتی خواندن، شنیدن و حفظ یک آیه از قرآن اهمیت بسیاری دارد.

شیخ کلینی (رحمه الله) در کتاب شریف «الکافی» به سند خود چنین نقل می کند: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

الحافظ للقرآن العامل به مع السفره الكرام البرهه؛^(۱)

حافظ قرآن که به آن عمل بکند با سفره کرام (رسولان گرامی) خواهد بود.

شیخ کلینی (رحمه الله) روایت دیگری را از معاویه بن عمار نقل می کند. او می گوید:

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

من قرء القرآن فهو غنی ولا فقر بعده وإلا ما به غنی؛^(۲)

کسی که قرآن را قرائت کند، او ثروتمندی است که هرگز فقیر نمی شود و ثروتی مثل قرآن نیست.

یعنی هیچ چیز دیگر نمی تواند انسان را این گونه غنی و ثروتمند کند.

قرآن و برترین اعمال

در روایاتی افضل اعمال شروع به قرآن و ختم به آن است. محدث عالی قدر شیخ کلینی که به سند خود روایتی را از زهری نقل می کند. زهری می گوید:

قلت لعلی بن الحسین علیا : أی الأعمال أفضل؟

ص: ۱۲۵

۱- الکافی: ج ۲، کتاب فضل القرآن، باب فضل حامل القرآن، ص ۶۰۳، حدیث ۲.

۲- همان: ۶۰۵/۲؛ بحار الانوار: ۱۸۸/۸۹، حدیث ۹.

قال: الحال المرتحل .

قلت: وما الحال المرتحل؟

قال: فتح القرآن وختمه؛ كلما جاء بأوله ارتحل في آخره. (۱)

به علی بن الحسین (علیه السلام) عرض کردم: چه عملی افضل است؟

حضرت فرمودند: حال مرتحل .

عرض کردم: حال مرتحل چیست؟

فرمودند: شروع به قرآن و ختم به آن؛ هر گاه شروع به قرآن کرد آن را تا آخر قرآن ختم کند.

در حدیث دیگری رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

من أعطاه الله القرآن فرأى أن رجلا أعطى أفضل مما أعطى فقد صغر عظیم وعظما صغیرا؛ (۲)

کسی که خداوند قرآن را به او داده و او چیزهای دیگر را که به دیگران داده شده افضل از قرآن بداند، چیز عظیمی را کوچک کرده است و چیز کوچکی را بزرگ کرده است.

یعنی هر چه غیر قرآن، کوچک است و قرآن بزرگ است.

حدیث دیگری را شیخ صدوق (رحمه الله) و شیخ کلینی (رحمه الله) نقل کرده اند. عبدالله بن سلیمان می گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود:

من قرء القرآن قائما فی صلاته كتب الله له بكل حرف مائه حسنه،

ص: ۱۲۶

۱- همان: ۶۰۵/۲، حدیث ۷؛ بحار الانوار: ۲۰۴/۸۹، حدیث ۲.

۲- الکافی: ج ۲، کتاب فضل القرآن، باب فضل حامل القرآن، ص ۶۰۵، حدیث ۷.

ومن قرء فی صلاته جالسا کتب الله له بكل حرف خمسين حسنه، ومن قرء فی غیر صلاه کتب الله له بكل حرف عشر حسنات؛(۱)

کسی که در نماز ایستاده قرآن بخواند به عدد هر حرفی از حروف قرآن صد حسنه برای او می نویسند. کسی که در نماز نشسته قرآن بخواند، خداوند به عدد هر حرفی از حروف آن پنجاه حسنه برای او می نویسد و کسی که در غیر نماز قرآن بخواند به عدد هر حرفی از حروف آن، ده حسنه برای او نوشته می شود.

درجات مختلف و قرآن خواندن در شب

در روایتی آمده که قرآن خواندن در شب درجات مختلف دارد. شیخ کلینی (رحمه الله) به سند خود از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل می کند: امام باقر (علیه السلام) فرمود: رسول

خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

من قرء عشر آیات فی ليله لم یکتب من الغافلین، ومن قرء خمسين آیه کتب من الذاکرین، ومن قرء مائه آیه کتب من القاتین، ومن قرء مأتی آیه کتب من الخاشعین، ومن قرء ثلاثمائه آیه کتب من الفائزین، ومن قرء خمسمائه آیه کتب من المجتهدین، ومن قرء ألف آیه کتب له قنطار: القنطار خمسہ عشر ألف مثقال من ذهب، المثقال أربعه وعشرون قیراط أصغرها مثل جبل أحد وأکبرها ما بین السماء والأرض (۲)

ص: ۱۲۷

-
- ۱- همان: ۶۱۱/۲، باب ثواب قرائه القرآن، حدیث ۱.
 - ۲- همان: ۶۱۲/۲؛ باب ثواب قرائه القرآن، حدیث ۵.

کسی که در یک شب ده آیه قرآن بخواند او از غافلان نمی شود.

کسی که در یک شب پنجاه آیه بخواند از ذاکران نوشته می شود.

کسی که در یک شب صد آیه بخواند از قانتان نوشته می شود.

کسی که در یک شب دویست آیه بخواند از خاشعان نوشته می شود.

کسی که در یک شب سیصد آیه بخواند از فائزان نوشته می شود.

کسی که در یک شب پانصد آیه بخواند از مجتهدان نوشته می شود.

و کسی که در یک شب هزار آیه بخواند برای او قنطار نوشته می شود، قنطار پانزده هزار متقال از طلاست و مثقال، بیست و چهار قیراط است که کوچکترین آن قیراط مثل کوه أحد است و بزرگی، بزرگ ترین آن به مقدار ما بین زمین تا آسمان است.

قرآن و قرائت آن در خانه ها

در روایتی آمده، خانه ای که قرآن در آن خوانده شود پربرکت و محل نزول فرشتگان است. ابن قدام می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود: امیر مؤمنان علی (علیه السلام)

فرمود:

البيت الذى يقرء فيه القرآن ويذكر الله عزوجل فيه تكثر برکته وتحضره الملائکه وتهجره الشياطين ويضىء لأهل السماء كما تضىء الكواكب لأهل الأرض.

وأن البيت الذى لا يقرء فيه القرآن ولا يذكر الله عزوجل فيه تقل برکته وتهجره الملائکته وتحضره الشيطان. (۱)

ص: ۱۲۸

۱- همان: ۶۱۰/۲، باب البيوت التى يقرء فيها القرآن، حدیث ۳؛ وسائل الشیعه: ۴/ ۸۵۰، باب ۱۶ از ابواب قرائت قرآن، حدیث

خانه ای که در آن قرآن خوانده شود و یاد خدا در آن خانه بشود:

۱- برکت در آن خانه زیاد میشود.

۲- فرشتگان در آن حاضر می شوند.

۳- شیاطین از آن دور می گردند.

۴- برای اهل آسمان نور می دهد؛ مثل نوری که ستارگان به زمین می دهند.

و خانه ای که قرآن در آن خوانده نشود و ذکر خدا در آن نباشد:

۱- برکت در آن کم می شود.

۲- فرشتگان از آن خانه دور می گردند.

۳- و شیاطین در آن خانه وارد می شوند.

ارزش نگاه به قرآن

نگاه به قرآن کریم نیز عبادت است. اسحاق بن عمار می گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم:

جعلت فداك، إني أحفظ القرآن على ظهر قلبي فأقرئه على ظهر قلبي أفضل أو أنظر في المصحف؟

قال: فقال (عليه السلام) لى: بل أقرئه وأنظر في المصحف فهو أفضل، أما عملت أن النظر في المصحف عبادة؛(۱)

ص: ۱۲۹

۱- همان: ۶۱۳/۲، باب قرائت قرآن در مصحف، حدیث ۵.

به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: فدایت شوم، من قرآن را حفظ می کنم آیا آن را از حفظ بخوانم بهتر است یا از روی قرآن؟

حضرت فرمودند: بلکه از روی قرآن بخوان که آن افضل است، مگر نمی دانی که نگاه به قرآن عبادت است.

روایت دیگری را کلینی (رحمه الله) از یعقوب بن یزید نقل می کند. یعقوب در روایت مرفوعه ای می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

من قرء القرآن فی المصحف متع ببصره وخفف علی والديه وإن كانا کافرین (۱)

کسی که قرآن را از روی مصحف بخواند چشم او بهره می گیرد و به پدر و مادر او تخفیف داده می شود، هر چند پدر و مادر او کافر باشند. در روایت دیگر چهار نگاه عبادت شمرده شده است. شیخ صدوق (رحمه الله) در امالی می نویسد: ابوذر می گوید: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود:

النظر إلى علی بن ابی طالب (علیه السلام) عباده، والنظر إلى الوالدين برأفه عباده، والنظر فی الصحیفه یعنی صحیفه القرآن عباده، والنظر إلى الکعبه عباده (۲)

نگاه به علی بن ابی طالب (علیه السلام) عبادت است.

نگاه به پدر و مادر از روی محبت عبادت است.

نگاه به صحیفه قرآن عبادت است.

نگاه به کعبه عبادت است.

ص: ۱۳۰

۱- همان: ۶۱۳/۲، باب قرائت قرآن در مصحف، حدیث ۶.

۲- امالی شیخ صدوق: ۷۰/۲، جزء شانزدهم

هیچ کس نمی تواند یک سوره یا یک آیه مثل قرآن بیاورد و خداوند به تمام بشر فرموده است که نمی توانید مثل آن را بیاورید. در سوره اسراء می فرماید:

(قل لئن اجتمعت الإنس و الجن علی أن یتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا) (۱)

پیامبرم) به مردم بگو: اگر جن و انس اجتماع کنند و تصمیم بگیرند که مثل این قرآن را بیاورند نمی توانند، گرچه همه در این جهت به یکدیگر کمک بکنند.

این، یک دلیل معجزه بودن قرآن است که بعد از هزار و چهارصد و اندی سال هنوز دشمنان قوی اسلام نتوانسته اند حتی یک آیه مثل آیات قرآن را بیاورند.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید:

ومحا بمعجز القرآن دعوه الشیطان ومکاترها وأرغم معاطیس غواه العرب وکافرها؛ (۲)

به معجزه قرآن دعوتهای شیطان و حيله های او منهدم شد و نقشه های گمراهان عرب و کفار اعراب، نقش بر آب شد.

ص: ۱۳۱

۱- سوره اسراء، آیه ۸۸

۲- ینابیع الموده: ص ۴۰۵

از روایتی استفاده می شود که قاری قرآن سه چیز باید داشته باشد. در کتاب مصباح الشریعه» و «بحار الانوار» حدیث مهمی نقل شده که امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

من قرء القرآن ولم یخضع له ولم یرق علیه ولم ینشأ حزنا ووجلا فی سره فقد استهان بعظم شأن الله وخسر خسرا مبینا، فقاریء القرآن یحتاج إلى ثلاثه أشياء: فإذا خشع لله قلبه فر منه الشیطان الرجیم،

وإذا تفرغ نفسه من الأسباب تجرد قلبه للقراءه فلا یعرضه عارض فیحرمه نور القرآن وفوائده.

وإذا اتخذ مجلسا خالیا واعتزل من الخلق بعد أن أتى بالخصلتین الأولین استأنس روحه وسره بالله ووجد حلاوه مخاطبات الله عباده الصالحین علم لطفه بهم ومقام اختصاصه لهم بقبول کراماته وبدائع إشارات.

فإذا شرب كأسا من هذا المشرب فحیث لا یختار علی ذلك الحال حالا ولا علی ذلك الوقت وقتا، بل یؤثره علی کل طاعه وعباده، لأن فیہ المناجات مع الرب بلا واسطه .

فانظر کیف تقرأ کتاب ربک ومنشور ولایتک، وکیف تجیب أوامره ونواهی، وکیف تمثّل حدوده. فإنه کتاب عزیز لا یأتیه الباطل من بین

بیدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید. فرتله ترتیلا وقف عند وعده و وعیده، وتفکر فی أمثاله ومواعظه، واحذر أن تقع فی إقامتک حروفه فی إضاعه حدوده: (۱) کسی که قرآن بخواند و خضوع نداشته باشد، رقت پیدا نکند، حزنی در او پیدا نشود و ترسی در باطن او نباشد، عظمت شأن خداوند عالم را کوچک شمرد و خسارت واضحی به او رسیده است. پس قاری قرآن حتما سه چیز لازم دارد:

۱- قلب خاشع

۲- بدن فارغ،

۳- مکان خالی از افراد.

وقتی که قلب او خاشع شد شیطان از او فرار می کند.

و وقتی که خود را از اسباب فارغ کرد، دل او برای قرائت قرآن آماده می شود پس بر او عارضه ای که او را از نور قرآن و فواید آن محروم کند عارض نمی شود.

و وقتی مجلس خلوتی داشت و از مردم دور بود با دو خصلت اول، روح و سر او با خدا انس پیدا می کند و شیرینی مخاطبات خدا با بنندگان صالح خودش را می چشد و لطف خدا به آنها را می فهمد و مقام اختصاص دادن خداوند آنها را به قبول کرامات خداوند و

ص: ۱۳۳

۱- مصباح الشریعه: باب ۱۴ء تفسیر الصافی ۱/ ۴۶، مقدمه ۱۱؛ بحار الانوار: ۴۳/ ۸۵، باب قرائت و آداب آن، حدیث ۳۰.

زیبایی های اشارات خدا را درک می کند.

وقتی کاسه ای از این شربت بی نظیر نوشید، هیچ چیز را بر این حالت ترجیح نمی دهد و هیچ وقتی را بهتر از این وقت نمی داند؛ بلکه این اطاعت و عبادت را بر همه عبادت ها و طاعتها انتخاب می کند، به جهت این که بلا واسطه با خود پروردگار سخن می گوید.

پس توجه کن که چگونه کتاب خدای خود و منشور ولایت خود را تلاوت می کنی، اوامر و نواهی آن را چگونه اجابت می کنی و چگونه حدود و دستورات آن را امثال مینمایی.

به راستی که آن کتاب عزیزی است که اصلاً چیز باطلی در آن نیست و از جانب خداوند حکیم و حمید نازل شده است.

پس آن را با ترتیل و تأمل کامل در آن، قرائت کن. به هر وعده و وعیدی که در آن برخورد می کنی در آن تأمل و توقف کن و در امثال و مواعظ آن تفکر داشته باش و بسترس از این که حروف و کلمات قرآن را بخوانی و حدود و دستورات آن را ضایع کنی.

ترتیب نزول سوره ها و محل نزول آن ها

بنابر مشهور، از صد و چهارده سوره قرآن، هشتاد و شش سوره در مکه مکرمه و بیست و هشت سوره در مدینه منوره نازل شده است. روایات در ترتیب نزول سوره ها مختلف است. شاید اثبات ترتیب صحیح آنها مشکل باشد.

ولی بنابر نقل از مصحف امام صادق (علیه السلام) در تفسیر «مجمع البیان» و تفاسیر

ص: ۱۳۴

مانند آن، ترتیب سوره ها با کمی تفاوت چنین نقل شده است.

در مکه ۸۶ سوره به این ترتیب نازل شده است:

۱- علق،

۲- قلم،

۳- مزمل،

۴- مدثر،

۵- فاتحه،

۶- مسید،

۷- تکویر،

۸- اعلیٰ

۹- لیل،

۱۰- فجر،

۱۱- الضحیٰ،

۱۲- انشراح،

۱۳- العصر،

۱۴- عادیات،

۱۵- کوثر،

۱۶- تکاثر،

۱۷- ماعون

۱۸- کافرون،

١٩ - فيل،

٢٠_ فلق

٢١ □، ناس،

٢٢ - توحيد،

٢٣ - نجم

٢٤ - عيس،

٢٥- قدر،

٢٦ - شمس،

٢٧ - بروج،

٢٨ - تين،

٢٩- قريش،

٣٠- قارعه،

٣١ - قيامه،

٣٢ - همزه،

٣٣ - مراسلات،

٣٤_ ق،

٣٥- بلد،

٣٦ - طارق،

٣٧- قمر،

٣٨ - ص،

۳۹- اعراف،

۴۰- جن،

۴۱- پس،

۴۲- فرقان،

۴۳- فاطر،

۴۴- مریم،

۴۵- طه،

۴۶- واقعه،

۴۷- شعراء،

ص: ۱۳۵

٤٨- نمل،

٤٩- قصص،

٥٠- اسراء،

٥١- يونس

٥٢- هود،

٥٣- يوسف،

٥٤- حجر،

٥٥- انعام،

٥٦- صافات،

٥٧- لقمان،

٥٨- سبأ،

٥٩- زمر،

٦٠- غافر،

٦١- فصلت،

٦٢- شورا،

٦٣- زخرف،

٦٤- دخان،

٦٥- جاثية،

٦٦- احقاف،

٦٧- ذاريات،

٦٨- غاشيه،

٦٩ - كهف،

٧٠ - نحل،

٧١- نوح،

٧٢ - ابراهيم

٧٣- انبياء،

٧٤- مؤمنون،

٧٥- سجده،

٧٦- طور،

٧٧ - ملك،

٧٨_ حقه ،

٧٩_ معارج،

٨٠_ نبأ ،

٨١- نازعات،

٨٢ - انفطار،

٨٣ - انشقاق،

٨٤- روم،

٨٥- عنكبوت،

٨٦ - مطفين،

ص: ١٣٦

سوره هایی که در مدینه نازل شده که ۲۸ سوره است، بنا بر نقل قرآن و مصطفیٰ نظیف به این ترتیب است: ۱

۱- بقره،

۲- انفال،

۳- آل عمران،

۴- احزاب،

۵- ممتحنه،

۶- نساء،

۷- زلزله،

۸- حدید،

۹- محمد (صلی الله علیه و آله)،

۱۰- رعد،

۱۱- رحمان،

۱۲- انسان،

۱۳- طلاق،

۱۴- بینه،

۱۵- حشر،

۱۶- نور،

۱۷- حج،

ص: ۱۳۷

۱۸ - منافقون،

۱۹ - مجادله،

۲۰ - حجرات،

۲۱ - تحریم،

۲۲ - تغابن،

۲۳ - صف،

۲۴ - جمعه،

۲۵ - فتح،

۲۶ - مائده،

۲۷ - توبه،

۲۸ - نصر (۱)

ص: ۱۳۸

۱- به نقل از تفسیر احسن الحدیث: ۱۱/۱ که از «قرآن نظیف» مصطفی، چاپ مصر نقل کرده که مرحوم عبد الله زنجانی عینا در «تاریخ قرآن» از مقدمه تفسیر شهرستانی موسوم به «مفاتیح الأسرار» از مصحف امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است.

تفسیر سوره حمد

اشاره

ص: ۱۳۹

در «تفسیر البصائر» برای سوره حمد ۱۷ اسم آمده و بعضی ۲۵ اسم ذکر کرده اند.

۱ - حمد، ۲ - فاتحه الكتاب، ۳ - ام الكتاب، ۴ - ام القرآن، ۵ - سبع المثانی، ۶ - کافی، ۷ - شکر، ۸ - کافی، ۹ - وافی، ۱۰ - شفاء، ۱۱ - صلوه، ۱۲ - کنز، ۱۳ - مناجاه، ۱۴ - دعاء، ۱۵ - تعلیم مسئلت، ۱۶ - رقیه، ۱۷ - تفویض.

ویژگی ها و امتیازات سوره حمد

سوره مبارکه حمد، توحید، معاد، نبوت، امامت، عبادت خداوند عالم و دعای هدایت به راه راست را - که راه انبیا و امامان، نه راه دیگران که مورد غضب خدا و گمراه هستند. در بر دارد.

این سوره ۷ آیه، ۳۲ کلمه و ۱۴۷ حرف دارد و در آن ۱۲ مرتبه نام خداوند با صراحت و ضمیر ذکر شده است.

بنابر این، در سوره حمد پنج موضوع مطرح شده است:

ص: ۱۴۱

۱. اصول دین، توحید و ستایش خداوند و معاد و عدل، آن جا که می فرماید:

(بسم الله الرحمن الرحيم * الحمد لله رب العالمين * الرحمن الرحيم * مالك يوم الدين).

۲. فروع دین که تعبیر به عبادت شده: (ایاک نعبد).

۳. دعا و طلب کمک و یاری و هدایت به راه راست: (ایاک تستعین * اهدنا الصراط المستقیم).

۴. اثبات صحیح بودن راه انبیا و ائمه هدا (علیهم السلام)، یعنی نبوت و امامت: (صراط الذین أنعمت علیهم....)

۵. باطل بودن راه پیشوایان کفر و انسانهای گمراه، هم چون یهود و انصاری: (غیر المغضوب علیهم ولا الضالین).

آری، این سوره شریفه که از برکت و شرافت موج می زند حاوی جمیع مطالب مندرج در قرآن است. این سوره به طور اشاره، امتیازات و خصوصیات دارد که در هیچ یک از سوره های دیگر قرآن نیست.

امتیاز یکم: در این سوره ۷ حرف از حروف الفبا نیست. ث ج خ ز ش ظ ف «که «ثاء» ثبور و هلاکت است، «جیم» جهیم است، «حاء» خبیث است، «زاء» زقوم است، «شین» شقاوت است، «ظاء» ظلمت است و «فاء» فراق یا آفت است.

سوره حمد یگانه سوره ای است که در آن، این هفت حرف وجود ندارد. حضرت امام هادی (علیه السلام) در جواب قیصر روم این سوره را فرستادند.

قیصر گفته بود: در تورات نوشته است: کسی که سوره ای را بخواند که این

هفت حرف را «ث ج خ ز ش ظف» نداشته باشد، خداوند جسدش را به جهنم حرام می کند و ما در تورات، انجیل و زیور تفحص کرده ایم و چنین سوره ای را پیدا نکرده ایم.

خلیفه عباسی علما را جمع کرد و این سؤال را مطرح نمود. آنها نتوانستند پاسخ دهند تا این که از حضرت امام هادی (علیه السلام) سؤال کردند.

حضرت فرمودند: آن، سوره حمد است.

هنگامی که پاسخ حضرت امام هادی (علیه السلام) را برای قیصر روم فرستادند، مسلمان شد و با اسلام از دنیا رفت. (۱)

امتیاز دوم: سوره حمد درمان هر دردی به جز مرگ است که در روایتی آمده:

شفاء من كل داء إلا السام یعنی الموت. (۲)

امتیاز سوم: بالاترین سوره ای که در قرآن نازل شده است، حضرتش می فرمایند:

ألا أعلمك أفضل سورة أنزلها الله؟ (۳)

امتیاز چهارم: اسم اعظم خدا در سوره حمد پراکنده است. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

اسم الأعظم مقطع في أم الكتاب. (۴)

ص: ۱۴۳

۱- تفسیر البصائر: ۱/ ۱۶، به نقل از الاحتجاج

۲- بحار الانوار: ۲۳۷/۹۲.

۳- همان.

۴- همان: ۲۳۴/۹۲

امتیاز پنجم: اشرف گنج‌هایی که در عرش الهی است. حضرتش در حدیثی فرمود:

وإن فاتحه الكتاب أشرف ما في كنوز العرش (۱)

امتیاز ششم: ام کتاب است. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

رن إبليس أربع رنات، أولهن يوم لعن، حين أهبط إلى الأرض، حين بعث محمد (صلى الله عليه و آله) على حين فتره من الرسل، وحين أنزلت أم الكتاب.. (۲)

امتیاز هفتم: سوره حمد ثواب يك ختم قرآن دارد؛ بلکه ثواب همه آیاتی که نازل شده است. رسول خدا (صلى الله عليه و آله) می فرماید:

من قرء فاتحه الكتاب أعطاه الله تعالى بعدد كل آیه نزلت من السماء. (۳)

امتیاز هشتم: اگر سوه حمد هفتاد بار به مرده خوانده شود و زنده شود نباید تعجب کرد. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

لو قرأت الحمد على ميت سبعين مره ثم ردت فيه الروح ما كان ذلك عجباً. (۴)

امتیاز نهم: به هر حرفی از آن حسنهای داده می شود که از دنیا و آن چه در آن است برتر و افضل است. حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: از رسول خدا (صلى الله عليه و آله)

ص: ۱۴۴

۱- همان: ۲۲۷/۹۲ .

۲- نورالثقلین: ۴/۱، به نقل از الخصال.

۳- همان: ۴/۱، به نقل از الکافی.

۴- همان: ۵/۱، به نقل از عیون اخبار الرضا (علیه السلام) .

شنیدم که در حدیثی فرمود:

وإن فاتحه الكتاب أشرف ما في كنوز العرش ... إلى أن قال: ألا فمن قرأها معتقدا لموالاه محمد وآله الطيبين منقادا لأمرهما، مؤمنا بظاهرهما وباطنهما أعطاه الله تعالى بكل حرف منها حسنه كل واحده منها أفضل له من الدنيا وما فيها من أصناف أموالها وخيراتها، ومن استمع إلى قارى يقرأها كان له قدر ما للقارئ فيستكثر أحدكم من هذا الخير المعرض لكم، فإنه غنيمه لا يذهب أوانه فيبقى في قلوبكم الحسره. (۱)

امتیاز دهم: یگانه چیزی است که اگر مریض با آن خوب نشد با چیز دیگر خوب نمی شود. سلمه بن محرز می گفت: از ابا جعفر (علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

من لم يبرئه الحمد لم يبرئه شيء. (۲)

امتیاز یازدهم: ثلث اول سوره مربوط به خداوند است. (۴ آیه)

ثلث دوم مشترک بین خداوند و بنده است (۱ آیه)

و ثلث آخر مربوط به بندگان است. (۲ آیه)

بسم الله الرحمن الرحيم * الحمد لله رب العالمين * الرحمن الرحيم * مالك يوم الدين * إياك نعبد و إياك نستعين * اهدنا الصراط المستقيم *

صراط الذين أنعمت عليهم * غير المغضوب عليهم ولا الضالين

امتیاز دوازدهم: اجمال و خلاصه همه قرآن است، زیرا قرآن یا اصول دین

ص: ۱۴۵

۱- نورالثقلین: ۱ / ۵، به نقل از عیون اخبار الرضا (علیه السلام). ۲

۲- همان: ۴ / ۱.

است یا فروع دین، یا قصص و حکایت صالحان و خوبان است یا قصص بدان و مغضوب علیهم و همه اینها به طور خلاصه و اشاره در این سوره شریفه موجود است.

بنابر آن چه گذشت سوره حمد ۲۱ حرف از حروف الفبا را دارد و هفت حرف آن را یعنی «ث ج خ ز ش ظف» ندارد و از هر کدام آن ۲۱ حرف را عدد خاصی به خود اختصاص داده است.

حرف

||

—

تون

عین

دال

سین

کاف

واو

صاد

ص: ۱۴۶

حرف

|

عدد

|

ابجد

۹

ذال

قاف

حروفی که در سوره حمد نیست ۷ عدد است که دو لفظ «تنزخ» و «شطح» را تشکیل می دهند.

ردیف حرف اشاره دارد به ابجد

ثبور و هلاکت ۵۰۰

خیبث زقوم

شقاوت ع | ظاء | ظلمت ۹۰۰

وفاء | فراقه یا آفه

۸۰ |

امتیاز سیزدهم: اول این سوره حمد و ستایش الهی، وسط آن اخلاص و آخرش دعاست.

در روایتی چنین آمده است:

عن أبي الحسن موسى بن جعفر عن أبيه (عليه السلام) قال: قال لأبي حنيفة: ما

ص: ۱۴۷

سوره اولها تحمید و اوسطها إخلاص و آخرها دعاء؟

فبقی متحیرا، ثم قال: لا أدری.

فقال أبو عبد الله (عليه السلام): السوره اولها تحمید و اوسطها إخلاص و آخرها دعاء سوره الحمد. (۱)

امتیاز چهاردهم: وقت نزول سوره حمد شیطان فریاد زد. در روایتی امام صادق (علیه السلام) فرمود:

إن إبليس رن أربع رنات (۲) أولهن يوم لعن، وحين هبط إلى الأرض، وحين بعث محمد (صلى الله عليه و آله) على فتره من الرسل، وحين أنزلت أم الكتاب الحمد لله رب العالمين. ونخرتين (۳) حين أكل آدم (عليه السلام) من الشجره، وحين أهبط آدم إلى الأرض

قال ولعن من فعل ذلك؛ (۴)

شیطان با ناراحتی چهار فریاد زد.

۱. وقتی مورد لعن واقع شد.

۲. وقتی او را از آسمان به سوی زمین راندند.

۳. وقتی حضرت محمد بن عبد الله (صلى الله عليه و آله) به پیامبری مبعوث شدند.

۴. هنگامی که سوره حمد نازل شد...

امتیاز پانزدهم: امیر مؤمنان علی (علیه السلام) با تلاوت سوره حمد دست قطع شده

ص: ۱۴۸

۱- تفسیر العیاشی: ۱۹ / ۱.

۲- الرنه: صوت المكروب أو العریض.

۳- نخر الإنسان أو الدابه: مد الصوت والنفس فی خیاشیمه.

۴- تفسیر العیاشی: ۲۰ / ۱، بحار الانوار: ۱۱ / ۱۴۵ حدیث ۱۴.

هشام بن عدی همدانی را چسباند. در روایتی از «مناقب آل ابی طالب لرغ» چنین آمده است:

أبین إحدى یدی هشام بن عدی الهمدانی فی حرب صفین، فأخذ علی (علیه السلام) یده وقرأ شیئا و ألقها.

فقال: یا أمیر المؤمنین! ما قرأت؟

قال: فاتحه الكتاب.

كأنه استقلها فانفصلت یده نصفین، فترکه علی (علیه السلام) ومضى. (۱)

امتیاز شانزدهم: حضرت خاتم الأنبياء محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) بر تمام انبیا به سوره فاتحه الكتاب فضیلت داده شده، در روایتی آمده است:

إن الله عزوجل قد فضل محمدا (صلی الله علیه و آله) بفاتحه الكتاب علی جميع النبین ما أعطاها أحد قبله إلا ما أعطی سليمان بن داود (علیه السلام) من «بسم الله الرحمن الرحيم» فرآها أشرف من جميع ممالکة التي أعطاها

فقال: یارب! ما أشرفها من کلمات أنها لأثر عندی من جميع ممالکی التي وهبتها لی؟

قال الله تعالی: یا سلیمان! وکیف لا یكون كذلك وما من عبد ولا أمه سمانی بها إلا أوجبت له من الثواب ألف ضعف ما أوجب لمن تصدق بألف ضعف ممالکک.

یا سلیمان! هذا سبع ما أهبه إلا لمحمد (صلی الله علیه و آله) سید المرسلین تمام

ص: ۱۴۹

۱- بحار الانوار: ۲۲۳/۹۲ حدیث ۱، به نقل از مناقب آل ابی طالب (علیهم السلام): ۲/۳۳۶.

امتیاز هفدهم: خواندن سوره حمد ثواب دو ثلث؛ بلکه همه قرآن و تصدق بر هر مرد و زن مؤمن را دارد.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

أیما مسلم قرأ فاتحه الكتاب أعطی من الأجر كأنما قرأ ثلثی القرآن وأعطی من الأجر كأنما تصدق علی کل مؤمن ومؤمنه.

وروی من طریق آخر هذا الخبر بعینه إلا أنه كانما قرء القرآن. (۲)

امتیاز هجدهم: سوره حمد اساس قرآن است. ابن عباس می گوید:

إن لكل شیء أساساً وأساس القرآن فاتحه الكتاب. (۳)

امتیاز نوزدهم: مانند سوره حمد در تورات، انجیل، زبور و قرآن نیامده است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

لم یکن مثل الحمد فی التوراه والإنجیل والزبور والقرآن. (۴)

امتیاز بیستم: قرائت سوره حمد ثواب همه آیاتی را دارد که از آسمان نازل شده است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

من قرء سوره فاتحه الكتاب أعطاه الله تعالی بعدد کل آیه نزلت من السماء، ثواب تلاوتها. (۵)

ص: ۱۵۰

۱- همان: ۲۵۷/۹۲.

۲- بحار الانوار: ۲۵۹/۹۲

۳- تفسیر مجمع البیان: ۴۷/۱.

۴- تفسیر نمونه: ۳/۱.

۵- الخصال: باب هفتم، ص ۳۵۵.

أقول: ما نزل من السماء مائه وأربعه كتاب.

امتیاز بیست و یکم: اگر معانی سوره حمد نوشته شود هفتاد بار شتر را اشغال می کند. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود:

لو كتبت معاني فاتحه الكتاب لصار حمل سبعين إبلا. (۱)

امتیاز بیست و دوم: کسی که این سوره را قرائت کند خداوند خیر دنیا و آخرت را به او می دهد. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

من قرأها - یعنی سوره الفاتحه - فتح الله عليه خير الدنيا والآخرة. (۲)

امتیاز بیست و سوم: با صد مرتبه خواندن سوره حمد، مرده زنده می شود.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

في الحمد سبع مرات شفاء من كل داء، فإن عوذ بها صاحبها مائه مره و كان الروح قد خرج من الجسد رد الله عليه الروح. (۳)

امتیاز بیست و چهارم: این سوره ۲ بار نازل شده است:

اول در مکه.

عن عطاء أنه سئل في أي وقت نزلت فاتحه الكتاب؟

قال: أنزلت بمكة يوم الجمعة كرامه أكرمه الله تعالى بها محمدا (صلی الله علیه و آله) و كان معه سبعة آلاف ملك حين نزول بها على محمد (صلی الله علیه و آله).

دوم در مدینه، وقتی که قبله تغییر کرد. (۴)

ص: ۱۵۱

۱- تفسیر اطبیب البیان: ۱/ ۸۴؛ به نقل از تاللی الأخبار: باب ۷، ص ۳۵۱.

۲- جامع الأخبار والآثار: ۲/ ۲۱، تألیف آیه الله سید محمد باقر موحد ابطحی مدظله العالی.

۳- تفسیر البصائر: ۱/ ۱۳، حدیث ۳، یعسوب الدین رستگاری جویباری، به نقل از مکه طبرسی (رحمه الله) در مکارم الاخلاق.

۴- تفسیر البصائر: ۱/ ۲۷ و ۲۵.

امتیاز بیست و پنجم: خداوند بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) منت نهاده است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

ان الله من علی بفاتحه الكتاب. (۱)

ویژگی ها و امتیازات «بسم الله الرحمن الرحيم» و آثار آن

بسم الله الرحمن الرحيم» نیز دارای ویژگی ها و امتیازاتی است و آثاری چند دارد از جمله:

امتیاز یکم: این آیه شریفه به اسم اعظم بودن از سفیدی چشم به سیاهی آن نزدیک تر است.

شیخ صدوق در «امالی» و «عیون اخبار الرضا (علیه السلام)» از امام رضا (علیه السلام) نقل می کند که حضرتش فرمود:

بسم الله الرحمن الرحيم أقرب إلى الإسم الأعظم من بياض العين إلى سوادها. (۲)

امتیاز دوم: اولین آیه ای است که بر حضرت آدم (علیه السلام) نازل شده، بعد بر حضرت ابراهیم (علیه السلام) که آتش بر او سرد و سلامت شد، بعد بر حضرت سلیمان (علیه السلام) و آن گاه بر پیامبر آخر الزمان که امت آن حضرت در روز قیامت وقتی این آیه را می خوانند، اعمال آنها در میزان قرار داده می شود و کفه حسنات بر سیئات ترجیح پیدا می کند.

ص: ۱۵۲

۱- تفسیر العیاشی: ۲۲/۱ .

۲- وسائل الشیعه: ۷۴۷/۴، باب ۱۱ از ابواب قرائت در نماز .

در روایت مرسلی آمده که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید:

لما نزلت بسم الله الرحمن الرحيم قال رسول الله (صلى الله عليه و آله): أول ما أنزلت هذه الآية على آدم قال: أمن ذريتي من العذاب ماداموا على قرائتها.

ثم رفعت فأنزلت على إبراهيم صلوات الله عليه، فتلاها فهو في كفه المنجنيق، فجعلها الله عليه النار بردا وسلاما.

ثم رفعت بعده فما أنزلت إلا على سليمان وعندها قالت الملائكة:

الآن ثم والله ملكك.

ثم رفعت فأنزلها الله تعالى على ثم تأتي أمتي يوم القيامة وهم يقولون: بسم الله الرحمن الرحيم، فإذا وضعت أعمالهم في الميزان ترجحت حسناتهم. (۱)

امتیاز سوم: «بسم الله الرحمن الرحيم» انسان را از زبانه های نوزده گانه آتش جهنم به عدد حروف خود نجات می دهد.

ابن مسعود می گوید: پیامبر اکرم (صلى الله عليه و آله) فرمود:

من أراد أن ينجيه الله تعالى من الزبانية التسعة عشر فيقرأ «بسم الله الرحمن الرحيم» فإنها تسعه عشر حرفه ليجعل الله كل حرف منها جئه من واحد منهم. (۲)

امتیاز چهارم: کسی که «بسم الله الرحمن الرحيم» را جهت ناراحتی که دارد بخواند، یا به حاجت خود می رسد و یا عوض آن در جهان آخرت به او داده

ص: ۱۵۳

۱- تفسیر مجد البیان: ۲۶۵ به نقل از تفسیر نیشابوری: ۲۶ / ۱.

۲- همان: ۲۶۷ به نقل از بحار الانوار: ۹۲ / ۲۵۷، باب فضائل سوره فاتحه و تفسیر آن.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

من حزنه أمر تعاطاه فقال: «بسم الله الرحمن الرحيم» وهو مخلص الله ويقبل بقلبه إليه لم ينفك من إحدى اثنتين: إما بلوغ حاجته في الدنيا، وإما يعدله عند ربه ويدخر لديه وما عند الله خير وأبقى للمؤمنين. (۱)

امتیاز پنجم: هر کتابی که از آسمان نازل شده اول آن «بسم الله الرحمن الرحيم» بوده است. برقی (رحمه الله) در «المحاسن» چنین نقل می کند: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

ما نزل کتاب من السماء إلا أوله بسم الله الرحمن الرحيم. (۲)

امتیاز ششم: گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» ثواب عبادت هفتصد سال دارد. در کتاب «للاکلی الأخبار» در ضمن حدیث طولانی از احادیث قدسی این گونه آمده:

قال الله تعالى: وعزتي وجلالي، من قال من امه محمد (صلی الله علیه و آله) «بسم الله الرحمن الرحيم» أكتب له في كتاب حسناته عبادته سبع مائه

ص: ۱۵۴

۱- همان: ۲۶۴ به نقل از التوحید باب معنی بسم الله الرحمن الرحيم، ص ۲۳۱، بحار الانوار: ۲۳۲/۹۲.

۲- همان: ص ۲۶۰ به نقل از المحاسن کتاب ثواب الأعمال باب ۳۷، ص ۴۰، بحار الانوار: ۲۳۴/۹۲.

امتیاز هفتم: میزان اعمال حسنا با «بسم الله الرحمن الرحيم» سنگین می شود. باز در کتاب «للآلی الأخبار» چنین آمده: امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در ضمن حدیثی فرمود:

ثم یأتی امتی یوم القیامه وهم یقولون: «بسم الله الرحمن الرحيم» فإذا وضعت أعمالهم فی المیزان ترجحت حسناتهم. (۲)

امتیاز هشتم: وضوی کسی که در ابتدای آن «بسم الله الرحمن الرحيم» بگوید موجب طهارت همه بدن می شود نه فقط اعضای وضو.

باز در کتاب «للآلی الأخبار» آمده:

من قاله أول وضوئه طهرت جمیع جسده ومن لم یسم لم یطهر إلا ما أصابه الماء. (۳)

امتیاز نهم: «بسم الله الرحمن الرحيم» شیطان را فراری می دهد، موجب برکت منزل می شود و فرشتگان با او انس می گیرند.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید:

إذا بلغ أحدکم باب حجرته فلیسم، فإنه یفر الشیطان، وإذا دخل بیده فلیسم، فإنه منزل البرکه وتؤنسه الملائکه. (۴)

امتیاز دهم: گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» به هنگام غذا خوردن موجب

ص: ۱۵۵

۱- تفسیر اطبیب البیان: ۱ / ۸۶ به نقل از باب ۷ به نقل از کتاب للآلی الأخبار: ص ۳۴۶.

۲- همان: ۱ / ۸۶ به نقل از باب ۷ به نقل از کتاب للآلی الأخبار: ص ۳۴۷.

۳- همان: ۱ / ۹۱ به نقل از باب ۷ از کتاب للآلی الأخبار: ص ۳۴۹

۴- همان: ۱ / ۹۱ به نقل از باب ۷ از کتاب للآلی الأخبار: ص ۳۴۹

برکت غذا و فرار شیطان ها می شود.

در کتاب شریف «الکافی» آمده:

إذ وضعت المائدة حقها أربعة آلاف ملك، فإذا قال العبد: «بسم الله الرحمن الرحيم» قالت الملائكة: بارك الله لكم في طعامكم.

ثم يقولون للشيطان: أخرج يافاسق؛ لا سلطان لك عليهم. (۱)

امتیاز یازدهم: گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» موجب دفع مضار طعام می شود. امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

ضمنت لمن سمى على طعام أن لا يشتكى منه. (۲)

امتیاز دوازدهم: گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» موجب دفع دشمن می شود. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

كان رسول الله (صلى الله عليه و آله): إذا دخل منزله وأجمعت عليه قریش يجهر بسم الله الرحمن الرحيم ويرفع بها صوته فتولى قریش فرارا. (۳)

امتیاز سیزدهم: گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» در شروع هر کار موجب اتمام و اکمال آن است. رسول خدا (صلى الله عليه و آله) می فرماید:

كل أمر ذي بال لم يبدء بسم الله فهو ابتر وفي رواية آخر بسم الله الرحمن الرحيم. (۴)

امتیاز چهاردهم: گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» مانع از شرکت شیطان در

ص: ۱۵۶

۱- همان: ۸۷/۱ به نقل از الآلی الأخبار، باب ۷، ص ۳۴۷ و همچنین روضه البهیه

۲- همان: ۸۷/۱ به نقل از الآلی الأخبار، باب ۷، ص ۳۴۷.

۳- همان: ۸۷/۱ به نقل از لآلی الأخبار، باب ۷، ص ۳۴۸.

۴- همان: ۸۹/۱ به نقل از لآلی الأخبار، باب ۷، ص ۳۴۹

نطفه می شود. در کتاب «لآلی الأخبار» در ضمن حدیثی آمده:

إن الرجل إذا دنی من المرثه وجلس مجلسه حضره الشیطان، فإن هو ذکر اسم الله تنحی الشیطان عنه، فإن فعل ولم یسم أدخل الشیطان ذكره، فكان العمل منهما جميعا والنطفه واحده. (۱)

امتیاز پانزدهم: نوشتن «بسم الله الرحمن الرحیم» بر درب خانه موجب دفع بلا از خانه می شود. در «لآلی الأخبار» می خوانیم:

إن فرعون قبل دعوته الألوهیه وکفره کتب فوق قصره: «بسم الله الرحمن الرحیم» و بعد کفره مع بقاء هذه الکلمات لم ينزل علیه البلاء. (۲)

امتیاز شانزدهم: گفتن «بسم الله الرحمن الرحیم» موقع کشف عورت موجب ستر آن از شیاطین می شود. امام باقر (علیه السلام) فرمود:

إذا کشف أحدکم لبول أو لغير ذلك فلیقل بسم الله، فإن الشیطان یغض بصره حتی یفرع. (۳)

امتیاز هفدهم: گفتن «بسم الله الرحمن الرحیم» موقع کندن لباس مانع از پوشیدن شیاطین می شود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

إذا خلع أحدکم ثیابه فلیسم لثلاثا تلبسها الجن. (۴)

امتیاز هجدهم: اگر در موقع انجام هر کار کوچک یا بزرگی «بسم الله

ص: ۱۵۷

۱- همان: ۱/ ۸۸ به نقل از لآلی الأخبار، باب ۷، ص ۳۴۸

۲- همان: ۱/ ۹۰، به نقل از لآلی الأخبار، باب ۷، ص ۳۴۹.

۳- همان: ۱/ ۹۰ به نقل از لآلی الأخبار، باب ۷، ص ۳۴۹.

۴- بحار الانوار: ۶۰/ ۷۴ حدیث ۲۳.

الرحمن الرحيم» گفته شود، آن کار با برکت می شود. امام باقر (علیه السلام) فرمود:

سرقوا أكرم آيه في كتاب الله «بسم الله الرحمن الرحيم» وينبغي الإتيان به عند افتتاح كل أمر عظيم أو صغير ليبارك فيه. (۱)

امتیاز نوزدهم: اول چیزی که جبرئیل در هر مرتبه با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) صحبت می کرد «بسم الله الرحمن الرحيم» بوده است. جلال الدین سیوطی در الدر المنثور و دار قطنی از این عمران نقل می کند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

كان جبرئيل إذا جائني بالوحي أول ما يلقي علي بسم الله الرحمن الرحيم. (۲)

امتیاز بیستم: برای هر حرفی از حروف «بسم الله الرحمن الرحيم» چهار هزار حسنه می دهند، چهار هزار گناه را پاک می کنند و چهار هزار درجه در بهشت می دهند. «بسم الله الرحمن الرحيم» ۲۳ حرف است، اگر این عدد در ۱۲ هزار ضرب شود. حاصل آن ۲۷۶۰۰۰ می شود. (۳)

ابن مسعود می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

من قرء «بسم الله الرحمن الرحيم» كتب الله له بكل حرف أربعة الألف حسنه، ومحى عنه أربعة الألف سيئه، ودفع له أربعة الألف درجه. (۴)

امتیاز بیست و یکم: گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» به هنگام خواب

ص: ۱۵۸

۱- تفسیر اطبیب البیان: ۱/ ۹۳، به نقل از لآلی الأخبار، باب ۷، ص ۳۴۹.

۲- جامع الأخبار والآثار: ۲/ ۵۰.

۳- در مجموع برای گوینده «بسم الله الرحمن الرحيم» ۹۲۰۰۰ حسنه می دهند، ۹۲۰۰۰ گناه و از او می بخشند و ۹۲۰۰۰ درجه در بهشت به او می دهند.

۴- جامع الأخبار والآثار: ۲/ ۷۳، به نقل از تفسیر ابی الفتوح رازی و لب الألباب.

موجب می شود که فرشتگان تا صبح برای او حسنات بنویسند.

در «جامع الأخبار» آمده: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

إذا قال العبد عند منامه: «بسم الله الرحمن الرحيم»، يقول الله:

ملائكتي! اكتبوا (بالحسنات) نفسه إلى الصباح. (۱)

امتیاز بیست و دوم: کسی که «بسم الله الرحمن الرحيم» را برای احترام به خداوند، با خط زیبا بنویسد، خداوند او را می آمرزد. انس می گوید: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

من كتب «بسم الله الرحمن الرحيم» فجوده تعظيما لله غفر الله له (۲)

امتیاز بیست و سوم: حضرت لقمان (علیه السلام) نوشته ای را که «بسم الله» بر آن نوشته شده بود خورد و خداوند به او حکمت داد. ابن مسعود می گوید: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

إن لقمان رأى رقعه فيها «بسم الله» فرجعها وأكلها فأكرمه بالحكمة. (۳)

امتیاز بیست و چهارم: کسی که «بسم الله الرحمن الرحيم» را که روی کاغذی نوشته شده و روی زمین افتاده، برای احترام خدا بردارد، نزد خدا از صدیقین نوشته می شود و در گناهان والدین او تخفیف داده می شود، گرچه هر دو کافر باشند.

أخرج الخطيب في تالی التلخيص عن أنس مرفوعا من دفع قرطاسا

ص: ۱۵۹

۱- همان: ۷۵/۲

۲- همان: ۸۹/۲ به نقل از منیه المرید.

۳- جامع الأخبار والآثار: ۸۹/۲ به نقل از لب الألباب مخطوط .

من الأرض فيه بسم الله الرحمن الرحيم اجلالاً له أن يداس كتب عند الله من الصديقين وخقف عن والديه وإن كانا كافرين (۱)

امتیاز بیست و پنجم: «بسم الله الرحمن الرحيم» نباید ترک شود؛ گرچه انسان بخواهد یک شعر بخواند.

در کتاب «الکافی» آمده است: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

لا يدعها ولو كان بعد شعر. (۲)

امتیاز بیست و ششم: اگر کسی در هر چیزی «بسم الله الرحمن الرحيم» نگفت شیطان در آن شرکت می کند و اگر این جمله را بگوید، شیطان فرار می کند.

در کتاب «المحاسن» آمده: امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

إذا توضأ أحدكم ولم يسم كان للشيطان في وضوئه شرك، وإن أكل أو شرب أو لبس أو كل شيء صنعته ينبغي له أن يسمي عليه، فإن لم يفعل كان الشيطان فيه شرك. (۳)

امتیاز بیست و هفتم: «بسم الله الرحمن الرحيم» موجب بنای قصرها در بهشت می شود. در روایتی آمده: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

من قرء «بسم الله الرحمن الرحيم» بنى الله له فى الجنة سبعين ألف قصر من ياقوته حمراء، فى كل قصر ألف بيت من لؤلؤ بيضاء فى كل بيت سبعون ألف سرير من زبرجده خضراء، فوق كل سرير سبعون

ص: ۱۶۰

۱- جامع الخبار والآثار: ۸۹/۲ به نقل از الدر: ۱۱/۱.

۲- تفسیر مجد البیان: ص ۲۶۳.

۳- تفسیر مجد البیان: ص ۲۶۴، وسائل الشیعه: ۱۱۹۴/۴، باب ۱۷ من ابواب الذکر، حدیث ۳

ألف فراش من سندس واستبرق، وعليه زوجه من حورالعين، ولها سبعون ألف ذؤابه مكلله بالدر والياقوت، مكتوب على خدها الأيمن محمد رسول الله، وعلى خدها الأيسر على ولي الله، وعلى جبينها الحسن، وعلى ذقنها الحسين (عليه السلام)، وعلى شفيتها «بسم الله الرحمن الرحيم».

قلت: يا رسول الله! لمن هذه الكرامه؟

قال: لمن يقول بالحرمة والتعظيم: «بسم الله الرحمن الرحيم».(١)

امتياز بيست و هشتم: «بسم الله الرحمن الرحيم» آتش جهنم را خاموش می کند و اجازه عبور از آن را می دهد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

إذا مر المؤمن على الصراط فيقول: «بسم الله الرحمن الرحيم» طفئت لهب النيران ويقول: جز يا مؤمن! فإن نورك قد أطفأ لهبى.(٢)

امتياز بيست و نهم: «بسم الله الرحمن الرحيم» معالجه هر مرضی است که اطباء از آن عاجز باشند. در روایتی آمده:

أن قيصر الروم ابتلى بالصرع، فعجز الأطباء عن معالجته، فكتب إلى أمير المؤمنين (عليه السلام).

فأرسل علي (عليه السلام) طاقيه وقال: لا بد أن تضع هذه على رأسه فيشفى.

فإذا وضعها القيصر على رأسه شفى.

فتعجب عن ذلك وأمر بشقها، فرأى فيه قرطاسه كتب فيها «بسم الله

ص: ١٦١

١- تفسير البرهان: ٤٣/١.

٢- همان: ٤٣/١، بحار الانوار: ٢٥٨/٨٩.

الرحمن الرحيم» فعلم إن الشفاء ببركه بسم الله. (۱)

امتیاز سی ام: اول هر دعاء که «بسم الله الرحمن الرحيم» گفته شود، آن دعا رد نمی شود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

لا ترد دعاء أوله «بسم الله الرحمن الرحيم». (۲)

امتیاز سی و یکم: «بسم الله الرحمن الرحيم» موجب سنگینی کفه میزان حسنات در روز قیامت می شود و از همه گناهان خلق سنگین تر است. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

لا یرد دعاء أوله «بسم الله الرحمن الرحيم» فإن امتی یأتون یوم القیامه وهم یقولون: «بسم الله الرحمن الرحيم» فتقل حسناتهم فی المیزان.

فیقول الأمم: ما أرجح موازین امه محمد (صلی الله علیه و آله)؟

فیقول الأنبیاء: إن ابتداء کلامهم ثلاثه أسماء من أسماء الله تعالی، لو وضعت فی کفه المیزان ووضعت سیئات الخلق فی کفه آخری لرجحت حسناتهم. (۳)

امتیاز سی و دوم: اگر کسی به هنگام وضو «بسم الله الرحمن الرحيم» بگوید فرشتگان برای او حسنات می نویسند تا از وضو فارغ شود. در روایتی آمده: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

ص: ۱۶۲

۱- تفسیر البصائر: ۱ / ۲۳۵.

۲- همان: ۱ / ۴۳.

۳- تفسیر البرهان: ۱ / ۴۳.

إذا توضأت فقل: «بسم الله»، فإن حفظتك تكتبون لك الحسنات حتى تفرغ (١)

امتیاز سی و سوم: اگر انسان در وقت جماع «بسم الله الرحمن الرحيم» بگوید تا وقتی که از جنابت پاک نشده فرشتگان برای او حسنات می نویسند. در روایتی آمده:

وإذا غشيت أهلك فقل: «بسم الله»، فإن حفظتك يكتبون لك الحسنات حتى تغتسل من الجنابة، فإن حصل في تلك الواقعة ولد كتب لك من الحسنات بعدد نفس ذلك الولد وبعدد نفس أعقابه إن كان له عقب حتى لا يبقى منهم أحد. (٢)

امتیاز سی و چهارم: اگر کسی وقت جماع «بسم الله» بگوید و اولاد دار شود به عدد نفس آن فرزند و اعقاب او برای چنین فردی حسنات می نویسند.

.. فإن حصل في تلك الواقعة ولد كتب لك من الحسنات بعدد نفس ذلك الولد وبعدد نفس أعقابه. (٣)

امتیاز سی و پنجم: اگر کسی به هنگام سوار شدن بر مرکب «بسم الله» بگوید به عدد قدم های آن مرکب برای او حسنات نوشته می شود. در روایتی آمده است:

وإذا ركبت دابة فقل: «بسم الله و الحمد لله» يكتب لك الحسنات

ص: ۱۶۳

۱- تفسیر البصائر: ۱/ ۲۳۴.

۲- همان.

۳- همان.

بعدد كل خطوه. (۱)

امتیاز سی و ششم: اگر در وقت سوار شدن بر کشتی «بسم الله» بگوید تا وقتی که سوار کشتی است برای او حسنات نوشته می شود. در روایتی آمده:

وإذا ركبت السفينه فقل: «بسم الله والحمد لله» يكتب لك الحسنات حتى تخرج منها. (۲)

امتیاز سی و هفتم: «بسم الله الرحمن الرحيم» کلید هر بسته شده ای است. در حدیثی می خوانیم: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

إن البسملة في كتاب الله تعالى كالمفتاح للأبواب فكما لا يمكن فتح القفل إلا بالمفتاح كذلك البسملة لا تدخل في قرائه كلام الله المجيد إلا بها.

ثم قال: بسم الله مفتتح الكلام وبسم الله شافيه السقام. (۳)

امتیاز سی و هشتم: «بسم الله الرحمن الرحيم» تاج همه زینت هاست. در کتاب «احقاق الحق» آمده: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

البسملة تيجان السور. (۴)

امتیاز سی و نهم: «بسم الله الرحمن الرحيم» باز کننده بسته شده است. در تفسیر «الکشاف» آمده: امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

ص: ۱۶۴

۱- همان: ۱/ ۲۳۴.

۲- همان: ۱/ ۲۳۴.

۳- همان: ۱/ ۲۲۵.

۴- همان.

بسم الله فاتقه للرتوق. (۱)

امتیاز چهل: آسان کننده مشکلات «بسم الله الرحمن الرحيم» است که در روایتی آمده:

مسهله للوعور. (۲)

امتیاز چهل و یکم: «بسم الله الرحمن الرحيم» مانع شرور است که در روایتی آمده:

مجتبه للشرور. (۳)

امتیاز چهل و دوم: «بسم الله الرحمن الرحيم» شفای دل هاست که در روایتی آمده:

شفاء لما فی الصدور. (۴)

امتیاز چهل و سوم: «بسم الله الرحمن الرحيم» اکرم و اعظم آیات قرآن است. امام باقر (علیه السلام) فرمود:

سرقوا أكرم آیه فی کتاب الله بسم الله الرحمن الرحيم. (۵)

ص: ۱۶۵

۱- همان: ۲۳۴/۱.

۲- همان.

۳- همان.

۴- همان.

۵- تفسیر افضل به نقل از مستدرک: ص ۵۵.

تفسیر واژگان

در این آیه شریفه که اعظم آیات قرآن است، سه اسم از اسماء پروردگار ذکر شده است. الله، رحمان و رحیم. باء و کلمه «اسم» دو کلمه مستقل هستند. پس در این آیه شریفه در چند مورد باید بحث کرد.

تفسیر حرف باء

این حرف از همه حروف اهمیت بیشتری دارد، چون همه قرآن در باء جمع شده و نقطه باء امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستند. در این باره روایتی بدین مضمون نقل شده است:

عبدالله بن عباس می گوید: امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

جميع علوم الأولين والآخريين في القرآن وجميع ما في القرآن في فاتحه الكتاب وجميع ما في فاتحه الكتاب في «بسم الله الرحمن الرحيم» وكل ما في «بسم الله الرحمن الرحيم» في باء «بسم الله»، وأنا نقطه باء «بسم الله». نقل بالمعنى. (١)

این باء معنای ابتدا دارد؛ یعنی ابتدا می کنم به نام الله که رحمان و رحیم است.

ص: ۱۶۶

یگانه چیزی که اشیاء به آن شناخته می شوند، اسم است و صفات. درباره پروردگار عالم که باید با اسم و صفات او را بشناسیم کلمه «الله» جامع جمیع اسماء است و با شناخت همه اسماء خداوند، معنای کلمه «الله» معلوم خواهد شد.

شروع هر کار و خوش فرجامی آن با نام خداوند است و توحید ایجاب می کند که آغازگر هر سخن، عمل و نوشته یک موخیر خداشناس با «بسم الله» باشد. مسلمان شروع کارها را با نام و یاد خدا قرار می دهد و این عمل رمز اتصال، وفاداری، پابندی، پناهندگی و استمداد گوینده و عمل کننده به ذات توانای الهی است.

تفسیر کلمه مبارکه الله

سفارش شده که هر کاری را با اسم خداوند و گفتن «بسم الله» آغاز کنید؛ کارهایی مانند غذا خوردن، ازدواج، سوار شدن بر مرکب، مسافرت و موارد دیگر. البته با این کار زندگی و جهت گیری ما توحیدی شده و رنگ الهی به خود می گیرد.

انسان کامل، آینه تمام نمای اسم «الله» است و اسم خداوند آینه تمام نمای انسان کامل است و همه چیز انسان کامل خدایی است؛ سخن، زبان، چشم، دست، پا، همه اعضا، اراده، علم و قدرت او الهی می شود که زیباترین این

انسان ها، معصومان (علیهم السلام) هستند و هر انسانی از نظر عمل بیشتر به این خاندان نزدیک باشد زیبایی بیشتری دارد.

کلمه مبارکه «الله» اعظم اسماء خداوند است و جایز نیست این اسم را بر دیگری وضع کنند و معنای آن به نقل از امام باقر (علیه السلام) چنین است:

الله معناه المعبود الذی أله الخلق عن درك ماهيته والإحاطه بکیفیه: (۱)

معنای الله معبودی است که خلق از درک ماهیت او عاجز و حیران هستند و به کیفیت او احاطه ندارند.

در نقل دیگر وقتی از موسی بن جعفر (علیه السلام) از معنای «الله» سؤال شد فرمود:

استولی علی ما دق وجل (۲)

الله کسی است که بر همه اشیاء از کوچک و بزرگ استیلا کامل دارد.

این اسم مبارک از همه اسماء بالاتر و مهم تر است؛ همان طور که باء از همه حروف مهم تر بود. این اسم مبارک را اسم اعظم می گویند و نقطه ندارد. شاعر در این باره شعر زیبایی سروده است:

بی نشان از نقطه می دانی چراست

تا بدانی بی نیاز از ما سواست

گر تو خواهی ره بسیابی سوی آن

بی نشان شو بی نشان شو بی نشان

اگر کلمه «الله» در هر صبح و عصر و آخر شب ۶۶ مرتبه خوانده شود،

ص: ۱۶۸

۱- تفسیر مجد البیان: ص ۲۲۹.

۲- همان.

جهت برآورده شدن حاجات مؤثر است و در قرآن از همه اسماء بیشتر ذکر شده، چون آن کلمه در قرآن ۲۸۱۱ بار آمده است.

ظاهره کلمه مبارکه «الله» جامد است و کسانی که می گویند: مشتق است، یا مشتق از «اله یا له» به معنایی عشق می دانستند؛ یعنی همه عالم هستی عاشق عبودیت اوست، مثل تعشق آهن به آهن ربا که ذات تکوین این عاشق بودن به عبودیت و بندگی تسبیح آنهاست که خداوند در قرآن می فرماید:

(وإن من شيء إلا يسبح بحمده و لكن لا تفقهون تسبيحهم). (۱)

و یا مشتق از «وله» به معنای تحیر می دانند. چون او خدایی است که عقل، در کنه ذات و عظمت او متحیر و سرگردان است.

و یا مشتق از «لام» است به معنای «احتجب». چون او از او هام ظاهری محجوب است.

و یا مشتق از «الهی» به معنای «فرعت» است. چون که حقیقتاً مفرع و مألوهی جز او کسی نیست.

معنای کلمه «الله» از دیدگاه روایات

شخصی از حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) پرسید: پس تفسیر «الله» چیست؟

حضرت ضمن یک روایت مفضل فرمودند:

الله همان کسی است که همه آفریدگان به هنگام شداید، نیازمندیها، ناامیدی و انقطاع از جمیع ما سوی الله و قطع رابطه از

ص: ۱۶۹

غیر خدا به سوی او واله و شیدا هستند و این بدان جهت است که هر ریاست طلب و بزرگ منشی در این دنیا اگر چه بی نیازی و طغیان وی عظیم و چشم گیر است، ولی هنگامی که حوائج زیر دستانش به او زیاد شود، سرانجام نیاز و حاجاتی به او رو آور میشود که این ریاست طلب و عظمت خواه به انجامش قادر نیست و خود این نیز با حاجات و نیازی رو به رو می گردد که در انجامش ناتوان است، در نتیجه به هنگام ناچاری و فقر و فاقه به سوی خدا انقطاع و بریدگی پیدا می کند و تا هم و غم او زایل شود دوباره به شرک خود باز می گردد. (۱)

در روایت دیگر از امام صادق (علیه السلام) درباره «بسم الله الرحمن الرحيم» سؤال شد. حضرت فرمود:

الباء بهاء الله، والسين سناء الله، والميم ملك الله.

قال. قالت: الله؟

قال: الألف آلاء الله على خلقه من النعيم بولايتنا، واللام إلام الله خلقه ولایتنا.

قلت: فالهاء؟

قال: هوا لمن خالف محمد وآل محمد صلوات الله عليهم.

قلت: الرحمن؟

ص: ۱۷۰

۱- تفسیر فاتحه الكتاب از علامه امینی، ص ۱۲۸ به نقل از تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام).

قال: بجمع العالم.

قلت: الرحيم؟

قال: بالمؤمنين خاصة(۱)

باء بهاء الله، سين سناء الله و ميم ملك الله است.

راوی می گوید: گفتم: الله به چه معناست؟

حضرت فرمودند: الف، آلاء و نعمتهای خداوند بر خلق خود است از نعمت ولایت ما و لام الزام خلق از جانب خدا به ولایت ماست. گفتم: پس معنای هاء چیست؟

فرمودند: خاری و ذلت است برای کسی که با محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله) مخالفت کند.

گفتم: رحمان چه؟

فرمودند: به جمیع عالم رحمان است.

گفتم: رحيم چه؟

فرمودند: فقط به مؤمنان رحيم است.

در حدیث دیگری مردی به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد:

يا بن رسول الله! دلني على الله ما هو فقد أكثر على المجادلون وحيروني.

فقال له: يا عبد الله! هل ركبت سفينة قط؟

ص: ۱۷۱

۱- تفسیر نورالثقلین: ۱۰/۱، حدیث ۴۷، به نقل از کتاب التوحید، بحارالانوار: ۲۳۱/۹۲، حدیث ۱۲.

قال: نعم.

قال: فهل كسر بك حيث لا سفينة تنجيك ولا سباحة تغنيك؟

قال: نعم.

قال: فهل تعلق قلبك هنا لك إن شيئا من الأشياء قادر على أن يخلصك من ورطتك؟

قال: نعم.

قال الصادق (عليه السلام): فذلك الشيء هو الله القادر على الإنجاء حيث لا منجى و على الإغاثة حيث لا مغيث: (١)

ای فرزند رسول خدا! مرا بر الله راهنمایی فرمایید که او کیست، اهل مجادله بر من هجوم زیاد می آورند و مرا متحیر کرده اند.

حضرت فرمودند: ای بنده خدا! آیا تا به حال کشتی سوار شده ای؟

گفت: بلی.

فرمودند: آیا اتفاق افتاده که کشتی تو خراب شده باشد و کشتی دیگر نبوده که تو را نجات دهد و شنا هم بلد نبودی که تو را

از کشتی بی نیاز کند؟

گفت: بلی.

فرمودند: آیا دل تو در آن وقت به چیزی از چیزها متوجه شده که او قادر است تو را از این مهلکه نجات دهد؟

گفت: بلی.

ص: ۱۷۲

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: همان چیزی که قلب تو متوجه او شد، همان الله قادر بر نجات است، وقتی که منجی دیگری نباشد و قادر بر فریاد رسی است، جایی که فریاد رسی نباشد.

در تفسیر «مجد البیان(۱)» در بیان کلمه مبارکه «الله» فرموده اند:

اصل کلمه «الله» إله بر وزن فعال به معنای مفعول است، مثل کتاب به معنای مکتوب از ماده «آله» به معنای «عبد» است و اصل عبودیت، خضوع و ذل است و غایه تذلل نیز معنا کرده اند.

شاید برای انصراف لفظ به فرد کامل است. پس معنای «اله» معبودی است که به خاطر او تذلل کامل واقع می شود.

و معبود دو قسم است:

گاهی معبود شخص خاص است.

و گاهی معبود مطلق است.

بتها معبود شخص خاص هستند و آنها به باطل گمان کرده اند که این بت استحقاق عبودیت را دارد.

و اما معبود مطلق آن خدایی است که اطلاق معبود بر او نسبت به همه موجودات حقیقت دارد و اطلاق نیز اطلاق صحیح و کامل است.

از طرفی تذلل و خضوع که معنای عبودیت است، گاهی از حیث استحقاق عابد ذاتا خضوع برای معبود، برای ذات معبود و صفات او محقق می شود. پس معبود مستحق خضوع است به ذات و صفات خود و عبد مستحق است برای اتصاف به خضوع ذات و این حقیقت عبادت است.

ص: ۱۷۳

پس وقتی عبد ذات خود را به خواص و نقایص امکان شناخت و فهمید که ذات اقدس احدیت مستجمع جمیع صفات کمالی است، برای او حالت خضوع قلبی پیدا می شود و حالت اطاعت جوارحی می یابد و به این جهت الله ذاتی است که مستجمع جمیع صفات کمالی است.

زیرا اگر یکی از صفات کمالی نباشد معبود به قول مطلق نمی تواند باشد، و از جمله صفات کمالی این که مرتفع از خلق باشد و از مدار فهم و درک آنها به طوری که محتجب از آنها باشد؛ بدون حجاب و مستور از درک چشم ها، محجوب از اوهام و خاطرها. پس خلق از ادراک حقیقت او عاجز هستند.

و علت عجز خلق این است که درک کننده چیزی را درک می کند که خودش در عالم آن باشد و با او در امکان شریک و چنین چیزی نمی تواند مستحق عبادت باشد.

و مستحق عبادت کسی است که خلق مدرک و مدرک، منزله از صفات آن دو و شباهت به آن دو است و از بودن در عوالم مدرک و مدرک منزله است. زیرا مستحق نیست عبادت کردن متمثلین یا متشابهین یا مستجانسین دیگری را و مستحق عبادت فقط قدوس مطلق است که منه از جمیع چیزهایی است که خلق به آن متصف هستند.

اسماء ذات خدا

اسماء ذات خداوند متعال سه اسم است:

۱- «هو» که بر مقام غیب الغیوب ذات حق دلالت دارد که محال است و ممکن به آن پی ببرد.

ص: ۱۷۴

۲- «حق» که بر وجوب وجود دلالت دارد؛ یعنی ذاتش واجب الوجود است و وجود صرف و صرف الوجود است و فرض عدم بر او محال است.

۳- «الله» که علم است بر ذاتی که مستجمع جمیع کمالات است و منزله از همه عیوب و نواقص باشد و از این رو این اسم به ذات مقدس او مختص است؛ زیرا غیر او نه جامع جمیع کمالات است، نه منزه از همه عیوب و نواقص و از این جهت این اسم بر جمیع اسماء الهی دلالت دارد و اسماء حق، توقیفی هستند؛ یعنی باید از طریق شرع رسیده باشد. (۱)

در کتاب «الکافی» آمده: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

کسی که ده مرتبه بگوید: «یا الله» به او گفته می شود: لیبیک! حاجت تو چیست؟ (۲)

روشن است که همه اسماء پروردگار از سه قسم خارج نیست:

یا اسم ذات است، مثل الله، هو و حق؛

یا اسم صفت است که بیانگر صفت کمالی در خداوند است؛

و یا سلب نقصی از اوست، مثل علیم و قدیر که از اسماء ذات الاضافه هستند و مانند حی، علی و قدیم که از اسماء غیر ذات الاضافه هستند و مثل سبوح و قدوس که بر تنزیه باری تعالی از صفات نقص و عیب دلالت دارند.

این صفات، صفات ذاتی و عین ذات هستند، نه زائد بر ذات که اشاعره توهم کرده اند، یا اسم فعل است که بر فعلی از افعال صادره از پروردگار مثل

ص: ۱۷۵

۱- تفسیر اطیب البیان: ۱ / ۹۵.

۲- همان: ۹۶

رحمان، رحیم، خالق، رازق و امثال اینها دلالت دارد.

گفتنی است که مجموع هزار و یک اسم پروردگار از این سه قسم خارج نیستند.

تفسیر کلمات مبارکه الرحمان والرحیم

در روایت توحید می فرماید:

«رحمان» یعنی کسی که رحم می کند به گسترش رزق بر ما.

هم چنین می فرماید: رحمان رحمت به جمیع خلق است؛ مؤمن و غیر مؤمن.

در روایت دیگر، رحمان رحمت به جمیع عالم است.

و در روایت دیگر، رحمان یعنی عطف بر خلق به رزق دادن، به آنها که مواد رزق را از آنها قطع نمی کند گرچه آنها اطاعت خدا را قطع کنند. (۱)

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که حضرتش فرمودند:

رحمان اسم خاص پروردگار است که نمی شود این اسم را بر دیگری بگذارند، ولی صفت عام خداوند را می رساند که نسبت به مؤمن و غیر مؤمن رحمت دارد.

رحیم یعنی به ما در دنیا و آخرت رحمت دارد. دین را برای ما آسان و سبک و سهل قرار داد و او رحم می کند به ما که ما را از اعدا و دشمنان خود جدا رد کرده است.

ص: ۱۷۶

البته هر دو کلمه رحمان و رحیم از ماده «رحم» مشتق هستند و به معنای عطف، رأفت، تعطف، شفقت و میل روحانی، نه جسمانی تفسیر شده اند.

بعضی رحمت را به ترک عقوبت کسی که استحقاق عقوبت دارد، یا اراده خیر برای اهل خیر دارد تفسیر کرده اند.

و بعضی دیگر گفته اند: در بنی آدم نزد عرب، به معنای رقه القلب است و عطوفت در خداوند همان عطوفت، احسان، نیکویی و رزق است.

بنابر این، حقیقت رحمت و رحم معنایی است که خداوند متعال به اعتبار آن به ممکنات رحم می کند و این رحمت، حقیقتاً اسمی از اسماء خداوند متعال است که مخلوق اوست.

شاهد این مطلب روایتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است که آن بزرگوار می فرماید:

إن الله عزوجل مائه رحمه أنزل واحده منها إلى الأرض فقسمها بين خلقه، فيها يتعاطفون ويتراحمون، وأخر تسعه وتسعين لنفسه يرحم بها عباده يوم القيامة: (۱)

به راستی که برای خداوند متعال صد رحمت است، یکی از آنها را به روی زمین فرستاده و بین مردم تقسیم کرده که مردم به یکدیگر رحم می کنند و عطوفت دارند و نود و نه عدد آنها را برای خودش قرار داده که در روز قیامت با آنها به مردم رحم می کند.

آری، شکستن دل انسان سبب ظهور این رحمت در قلب است. پس عطوفت خداوند شامل او می شود، مثل پدر و مادر که وقتی بچه گریه کرد محبت

ص: ۱۷۷

و عطوفت پدر و مادر را به خود جلب می کند.

از طرفی، هر چه قلب انسان بیشتر تصفیه شده و با صفا باشد، ظهور این رحمت نسبت به او کامل تر است. شاید همین مراد باشد که می گویند: «تخلقوا بأخلاق الله».

بنابر این، اطلاق رحمان و رحیم بر خداوند سبحان به این اعتبار است که او صاحب رحمت واسعه، ابتدا کننده رحمت، قرار دهنده آن و قیام آن به او، قیام صدور است، نه حلول.

اما در رحمت مردم این طور نیست، بلکه آنها محل رحمت هستند که رحمت به آنها نازل می گردد. پس معلوم می شود که صدور رحمت به خداوند منحصر است و رحم کننده حقیقی جز او کسی نیست و رحمت مطلقه از اوست نه غیر او و این معنای توحید در این صفت است.

در آیه شریفه ای می خوانیم:

(کتب ربکم علی نفسه الرحمه) (۱)

این آیه شریفه بر همین معنای تکوین رحمت دلالت دارد.

هم چنین در آیه شریفه دیگری می فرماید:

(ورحمتی وسعت کل شیء فساکتها للذین) (۲)

و در آیه شریفه دیگری می خوانیم:

(ربکم ورحمه واسعه) (۳)

ص: ۱۷۸

۱- سوره انعام، آیه ۵۴.

۲- سوره اعراف، آیه ۱۵۶.

۳- سوره انعام، آیه ۱۴۷.

حدیثی در کتاب های «عیون اخبار الرضا (علیه السلام)»، «علل الشرایع» و «تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام)» آمده که خدای سبحان به موسی (علیه السلام) فرمود:

إِن رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي (۱)

همانا رحمت من بر خشم من پیشی گرفته است.

کلمه «رحمان» اسم خاص پروردگار است؛ به معنای رحمت عام خداوند نسبت به مؤمن و کافر.

اما کلمه «رحیم» اسم عام است؛ یعنی می شود بر غیر خدا نیز اطلاق کنیم، ولی معنایش رحمت خاص است که در جهان آخرت فقط شامل مؤمنان می شود.

البته رحمت رحمانیت به افعال بندگان ارتباط ندارد، بلکه رحمت عام از جانب خداوند بر مؤمن و کافر، جماد و نبات و حیوان و غیره است که خداوند می فرماید:

(و رحمتی وسعت کل شیء) (۲)

و رحمت رحیمیت اکتسابی است و به عنوای جزای افراد معین شده که آیه شریفه می فرماید:

(وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنْ سَعِيهِ سَوْفَ يَرَى * ثُمَّ يَجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى) (۳)

ص: ۱۷۹

۱- تفسیر مجد البیان: ص ۲۴۹.

۲- سوره اعراف آیه ۱۵۶.

۳- سوره نجم، آیه ۳۹ - ۴۱.

و خداوند در رحمت رحمانیت فرموده است:

(فسأکتبها للذین یتقون). (۱)

این رحمت، مخصوص سعدا و نیک بختان از بشر است؛ با اختلاف درجاتی که دارند و این رحمت بر اشقیاء و بدبختان حرام است، با اختلاف درجاتی که دارند، با این که آنان به آن زیاد نیاز دارند.

خداوند در رحمت رحمانیت فرموده است:

(ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت) (۲)

خداوند طبق این آیه نسبت به این رحمت همه موجودات را مساوی فرموده و حق هر کدام را عطا فرموده است، اما رحمت رحیمیت را مخصوص اهل این رحمت قرار داده؛ با اختلاف درجات آنها و مجرمان را از این رحمت محروم ساخته است.

ممکن است گفته شود: کلمه رحمان یک حرف از کلمه رحیم اضافه دارد و اضافه حرف بر رحمت بیشتر دلالت دارد که شامل مؤمن و کافر می شود.

ص: ۱۸۰

۱- سوره اعراف آیه ۱۵۶.

۲- سوره ملک، آیه ۳

ستایش مخصوص خداوندی که پروردگار جهانیان است.

حمد و ثنا

حمد و ثنا به زبان بر خوبی های اختیاری است و مدح معنای وسیع تری دارد که عام است و معنای شکر نیز اعم از حمد است به عموم من وجه، چون شکر بر نعمت واصله به شاکر است فقط و اعم است که به زبان، یا قلب و یا جوارح باشد.

الف و لام کلمه «حمد» برای جنس است؛ یعنی جنس حمد به ذات مقدس واجب الوجود اختصاص دارد که مستجمع جمیع صفات کمال است.

مفاد این کلمه انحصار ماهیت حمد به جمیع افراد است و اختصاص حمد به الله سبحانه دارد و کسی جز او چنین استحقاقی ندارد و او مستحق جمیع افراد و انواع حمد است.

پس او محمود مطلق است و غیر او استحقاق چنین چیزی را ندارد و این معنای توحید، در مقام حمد است.

مربی و تربیت

«رب» یعنی مربی که پروردگار مربی جمیع موجودات است که هر چیزی را از مرتبه استعداد و قابلیت به مقام فعلیت رسانده و کمالات لایق به او بخشیده

است. این تربیت بر دو قسم است:

۱. تربیت تکوینی،

۲. تربیت تشریحی.

تربیت تکوینی، حق افاضه وجود به تمام ماهیات ممکنه از عالم مجردات تا مادیات دارد و آنها را به واسطه اسباب و مقدماتی که به آنها نیاز دارند از مرتبه قابلیت به مقام فعلیت رساندن است.

تربیت تشریحی، عبارت از تکمیل نفوس انسانی به واسطه معارف حق، ملکات حسنه و اعمال صالحه است که موجب سعادت و رستگاری و رسیدن به فیوضات اخروی و نعمتهای همیشگی خواهد بود.

در تربیت سه چیز لازم است:

۱. وجود مربی (تربیت کننده)،

۲. قابلیت مربی (تربیت شده)،

۳. مصادف نشدن با اموری که «مربی» را از قابلیت می اندازد، مثل هسته خرما که باید فاسد نشده باشد و گرنه نمی تواند نخله از آن به وجود بیاورد.

سخن دیگر این که اطلاق کلمه «رب» بر غیر پروردگار عالم به نوعی مجاز نیاز دارد و ذات اقدس احدیت در هر موجودی در این عالم استعداد و قابلیت تکامل و تربیت را به ودیعت نهاده است و اگر موجودی طریق تکامل را پیموده و استعداد خود را به فعلیت نرسانده به واسطه تصادف با موانعی است که قابلیت او را از بین برده و یا مانع پیشرفت او شده است.

برای مثال در هسته خرما قابلیت نخل شدن وجود دارد، ولی هر گاه در

زمین مناسب کاشته نشود، یا آب به آن نرسد، یا فاسد شود و یا آن را در هنگام رشد و نمو بکنند یا بسوزانند، نخله نمی شود.

کفار و معاندان نیز همین گونه هستند که راه هدایت را نمی روند با این که می توانند در آن راه گام بردارند، خداوند متعال نسبت به آنها در تربیت کوتاهی ننموده و ذات آنها بدون قابلیت نیست؛ بلکه آنها از هوای نفس پیروی کرده، خود را در شهوات غرق نموده و خود را از قابلیت انداخته اند.

هم چنین هستند مجانین، قاصرین و مستضعفین که به علل داخلی یا خارجی قابلیت ذاتی خود را از دست داده اند.

کوتاه سخن این که در هر نوع تربیتی تا سه امر فوق تحقق پیدا نکند، تربیت و تکامل محقق نخواهد شد. عالم جلیل القدر شیخ بهایی و در تفسیر تربیت چنین می فرماید:

تبلیغ الشیء کماله تدریجا؛

تربیت، رسیدن هر چیزی به کمال خود آن به تدریج است.

گفتنی است که کلمه «رب» صفت مشبیه به معنای اسم فاعل است. یعنی خداوند قائم به امر مربوب است؛ از خلقت، هدایت، رزق و اعطای چیزهایی که

به آن نیاز دارند و دفع چیزهایی که برای آنها ضرر دارد.

عالمین یعنی چه؟

واژه «عالم» اسم برای جمع است مثل کلمه آنام که مراد مردم است.

بعضی گفته اند: هر چه را خالق عالم می داند از جواهر و اعراض، معنای من عالم است.

ص: ۱۸۳

و مراد از اول همه ما یعقل است از فرشتگان و جن و انس و مراد از قول بعضی علامت و جمع است که هر جنسی را شامل می شود که منظور همه موجودات عالم است.

البته اخبار در شمار عوالم مختلف است. بعضی عوالم را سه، بعضی دیگر چهار عالم، هم چنین پنج، شش، هفت، هشت، نه، ده، بیست، سی، چهل، پنجاه،

شصت، هشتاد، نود، صد، هزار و یک میلیون عالم گفته اند.

شیخ صدوق (رحمه الله) در پایان کتاب «الخصال» از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده که آن حضرت در ذیل آیه شریفه: (بل هم فی لبس بین خلق جدید) (۱) فرمودند:

إن الله قد خلق ألف ألف عالم وألف ألف آدم ونحن فی آخر العوالم و آخر آدمیین، (۲)

به راستی که خداوند یک میلیون عالم و یک میلیون آدم آفرید و ما در آخر عالم ها و آدم ها هستیم.

هر فردی از افراد انسان نیز عالم صغیر است که نمونه ثانی از عالم کبیر دارد؛ از جواهر، اعراض، مجردات و مادیات فعلا أو قوه. از این رو در این مورد بیت شعری به امیرالمؤمنین (علیه السلام) نسبت داده شده که حضرتش فرمود:

أتزعم أنك جرم صغیر؟

وفیک انطوی العالم الأكبر

ای انسان! تو گمان می کنی چیز کوچکی هستی و حال آن که در تو عالم بزرگی خلاصه شده است.

ص: ۱۸۴

۱- سوره ق، آیه ۱۵

۲- الخصال: ۲/ ۶۲۵؛ بحار الانوار: ۳۲۱/۵۷، باب عوالم، حدیث ۳.

آری، اگر انسان در کلمه «رب العالمین» تأمل کند می بیند که همه اشیا با صفات مختلفه در این دو کلمه مندرج است و همه علوم شرح این کلمه هستند و هر کس به این کلمه عالم تر باشد نصیبش از علم بیشتر خواهد بود.

اما نمی شود در وصول به نهایت علم به این کلمه طمع کرد؛ به جهت این که همه در این کلمه مندرج است و خداوند می فرماید:

(وما أوتیتم من العلم إلا قلیلاً) (۱)

ولی تأمل در مجاری علم ما را به معرفت نسبی نایل می کند و موجب تعظیم در برابر عظمت خدا و انکسار و حیا و خشوع در برابر او و انقطاع از غیر و اطلاع بر حدود ربوبیت و شئون ربوبیت می شود که موجود است و کسی نمی تواند خود را شریک در چیزی از شئون ربوبی بداند.

زیرا همین طور که پروردگار عالم، رب مطلق از جمیع جهات است، بنده نیز عبد و مربوب مطلق از جمیع جهات است.

پس ای انسان! از سویی با عقل خود صفات مربوب مطلق را تصور کن و بین شأن او در مقابل رب مطلق چیست تا فاصله فراوان و ضعف کامل ما و قدرت بی پایان او روشن گردد.

از سوی دیگر، در تحصیل این شئونی که مربوط به عبد است کوشش کن تا حقیقت ربوبیت او معلوم شود و هر چه لایق آن هستی به شما برسد و از شما هر شری را که هست دفع کند و این از شئون ربوبیت است که بخل و منعی در او نیست.

ص: ۱۸۵

از سوی سوم، بر تو باد که شئون ربوبیت را کاملاً مراعات کنی و بدانی که او به حاجات تو آگاه است و جواد به عطیات است و ممکن نیست کسی تربیتی احسن از تربیت او داشته باشد و نمی شود کرمی فوق کرم او تصور کرد و تو را طوری تربیت می کند مثل این که فقط تو یک بنده را دارد با این که او «رب العالمین» است و همه مخلوقات را تربیت می کند و تربیت تو برای این نیست که بهره ای از تو ببرد، چرا که او غنی و بی نیاز از همه است؛ بلکه برای این است که آنها از او بهره ببرند که همه به سوی او فقیر هستند.

از سوی چهارم، تو به گونه ای خدمت می کنی گویی این که ارباب دیگری غیر او داشته باشی و حال آن که آقا و اربابی جز او نیست و پناهی برای تو و غیر تو جز به سوی او نیست. از خداوند عفو، مغفرت و سداد را می خواهیم که او ولی همه خوبی ها است. (۱)

اثر اسم «رب» در مقام دعا

اسم «رب» گاهی به یاء و گاهی به نا اضافه می شود و گفته می شود: «ری» و «ربنا»..

و گاهی به اسم ظاهر اضافه می شود گفته می شود: رب العالمین.

در قرآن کریم و دعاها کلمه «رب» نوع اضافه شده است. سر اضافه این است که رفع حاجات، عطای مسئلات و کفایت مهمات همه از شئون متعلق به ربوبیت است و توجه به پروردگار به اسم «رب» در این موارد خصوصیت دارد که باید به آن توجه کرد.

ص: ۱۸۶

۱- تفسیر مجد البیان: ص ۲۸۸، نقل به معنا.

معنای رحمان و رحيم در تفسير «بسم الله الرحمن الرحيم» بيان شد. اما در آن جا فقط وصف و اسم پروردگار بود، ولي در اين جا به حمد مربوط است و بيان علت بودن برای حمد است و همه سوره حمد يعنى (الحمد لله رب العالمين * الرحمن الرحيم *مالك يوم الدين) که به يکديگر مربوط هستند.

(الحمد لله) يعنى حمد مخصوص خداوند است، چون کلمه جلاله «الله» مستجمع جميع صفات کمال است. وقتى «رب العالمين» گفته شد؛ يعنى به عنوان اين که او منعم بر بنندگان، آفريدگان و ايجاد و تربيت و تکميل است، حمد به او اختصاص دارد و وقتى (الرحمن الرحيم) گفته شد؛ يعنى صفت رحمت رحمانيت و رحيميت اوست که مستلزم رغبت در او و حمد به او اختصاص دارد.

وقتى (مالك يوم الدين) گفته شد؛ يعنى علت اختصاص حمد به او اين است که همه امور به او منتهى مى شود، همه به سوى او خواهند رفت و عدل و فضل او در آن روز بر همه روشن خواهد بود. از اين رو مستحق حمد است.

يعنى همين طورى که الطاف او در دنيا - که همان خلق، هدايت و تربيت است به موجب اختصاص حمد به اوست؛ افعال او نيز در جهان آخرت . که غفران، ثواب و جزاء مطيعين و عتاب عاصين است موجب اختصاص حمد به ذات اقدس اوست.

پس این آیات به همدیگر مربوط هستند و «الرحمن الرحیم» تکرار نیست؛

بلکه تأکید به حمد و مربوط به علت حمد است. (۱)

البته وقوع این دو صفت بین کلمه «رب العالمین» و «مالک يوم الدين» اشاره به این است که تربیت خدا نسبت به عالمیان از جهت صفت رحمانیت اوست که سراسر موجودات را فرا گرفته و مالک روز جزا بودنش نیز از جهت صفت رحیمیت است که نسبت به مؤمنان در روز جزا ثابت و مستمر است. (۲)

ارتباط بین این آیات واضح و روشن است و به مقدار نیروی انسان در این معارف و حضور این ها در نفس او، عبودیت حاصل می شود و در قلب او آثار این معارف همانند خضوع و خشوع، انقطاع الی الله، اخلاص و رجا، خوف و حیا، محبت و انس و ایجاد می شود و بر اینها طاعت به جوارح بر وجه کامل مثل تفرع ثمره بر درخت متفرع می گردد؛ چون هر عملی مثل نبات است و هر نباتی از آب بی نیاز نیست و هر نباتی بهتر سیراب و کاشته شود، ثمره بهتری می دهد.

ص: ۱۸۸

۱- تفسیر مجد البیان: ص ۳۲۱، نقل به معنا.

۲- تفسیر اطیب البیان: ۱/۱۰۴.

او صاحب روز جزاست.

مالکیت و اقسام آن

مالکیت یعنی داشتن. مالکیت بر دو قسم است:

۱. مالکیت اعتباری،

۲. مالکیت حقیقی.

مالکیت اعتباری معتبر می خواهد و اگر بخواهد می تواند آن اعتبار را ساقط کند. مثل پولها، چکها و سفته های رایج در هر کشوری که به اعتبار دولت آن کشور است، هم چنین اسبابی را که شارع مقدس برای ملکیت اشیاء معتبر می داند.

مالکیت حقیقی، آن مالکیتی است که به حقیقت در خارج چیزی محقق باشد و این بر دو قسم است: ذاتی و جعلی.

مالکیت حقیقی ذاتی: مالکیت حق تعالی نسبت به همه چیز است که متصور باشد، مثل همه صفات پسندیده، هم چون علم و قدرت، حیات و عظمت و کبریایی و علو که همه این ها عین ذات مقدس او هستند و سلبش از ذات او محال است.

و مالکیت او نسبت به آن چه اراده کند و جمیع موجودات است که همه مخلوق او هستند که یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید.

مالکیت حقیقی جعلی عبارت از آن است که چیزی به کسی بدهند؛ به طوری که آن فرد واجد آن چیز شود، مانند اعطای کمالات به انبیا، اولیاء و صلحا.

بالا‌ترین درجه این نوع مالکیت، اعطای ولایت کلیه مطلقه به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و خاندان عصمت و طهارت است و پس از آن اعطای نبوت و ولایت و علوم و کمالات به دیگر پیامبران و اوصیاء و همین طور افاضه علوم، کمالات و ملکات حمیده به علما، صلحا، مؤمنان و پرهیزگاران با درجات مختلف است.

«یوم» یعنی چه؟

کلمه «یوم» به قطعه ای از زمان محدودی اطلاق می شود که از حرکت زمین به دور خود حاصل می گردد.

در روز قیامت همه کرات از حرکت می افتند. در آن روز زمانی نیست که آن را یوم، لیل، ماه و سال بنامند و اطلاق «یوم» بر روز قیامت بر فرض و تقدیر است که اگر حرکات زمین بود، پنجاه هزار سال می شد که قرآن کریم می فرماید:

(فی یوم کان مقداره لخمسین ألف سنه) (۱).

معنای یوم، وقت است. در کتاب شریف «الکافی» نقل شده که امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

إن للقیامه خمسین موقفا کل موقف مقداره ألف سنه؛ (۲)

به راستی که برای روز قیامت پنجاه ایستگاه است که مقدار هر ایستگاهی هزار سال است.

ص: ۱۹۰

۱- سوره معارج، آیه ۴.

۲- تفسیر اطیب البیان: ۱۰۵/۱

آن گاه حضرتش آیه فوق را تلاوت فرمودند .

برای روز قیامت اسامی بسیار زیادی از اخبار و آیات قرآن استفاده می شود که بر اهمیت آن روز دلالت دارد، هم چون یوم القیامه، یوم البعث، یوم الجمع، یوم الحساب، یوم التلاق، یوم التناد، یوم الآزفه، یوم الفصل، یوم الموعود، یوم المشهود، یوم الحسره و یوم الدین.

زهری در حدیثی می گوید:

کان علی بن الحسین (علیه السلام) إذا قرء (مالک یوم الدین) یکررها حتی کاد أن یموت(۱)

امام سجاد (علیه السلام) در هنگام نماز وقتی به عبارت (مالک یوم الدین) می رسید به قدری آن را تکرار می کرد که نزدیک بود جان از جسد مبارکش پرواز کند.

در روایت دیگر داوود بن فرقد می گوید:

سمعت أبا عبد الله (علیه السلام) یقرأ ما لا أحصى (مالک یوم الدین)،(۲)

از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که تعداد بیشماری (مالک یوم الدین) را تکرار می کردند.

ص: ۱۹۱

۱- الکافی: ۶۰۲ / ۲، کتاب فضل القرآن، حدیث ۱۳.

۲- بحار الانوار: ۱۸ / ۳۳۶، تفسیر الصافی: ۵۳ / ۱؛ تفسیر البرهان: ۵۱ / ۱.

الدین»: برای کلمه «دین» در آیات قرآنی چند معنا ذکر شده است:

۱- مجموعه آن چه بر پیامبران از جانب خدا نازل شده است، آن جا که قرآن می فرماید:

(إن الدین عند الله الإسلام) (۱)

به راستی که دین مورد قبول در نزد خدا، اسلام است.

۲- اطاعت و عمل به امور دینی، آن جا که می فرماید:

(ألا لله الدین الخالص) (۲)

آگاه باشید که اطاعت و عمل خالص برای خداست.

۳- حساب، آن جا که می فرماید:

(ذلک الدین القیم)، (۳)

این حساب راستی است.

۴- جزاء، آن جا که می فرماید:

(وإن الدین لواقع) (۴)

حتما جزا واقع شدنی است.

ص: ۱۹۲

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۹.

۲- سوره زمر، آیه ۳.

۳- سوره روم: آیه ۳۰.

۴- سوره ذاریات، آیه ۶.

بیشتر مفسران، دین را در آیه شریفه (مالک یوم الدین) به جزا تفسیر کرده اند. یعنی مالک روز جزا؛ روزی که مردم جزای ایمان و کفر، ملکات حسنه و سیئه و اعمال نیک و بد خود را می یابند؛ چرا که الناس مجزیون بأعمالهم إن خیرا فخیر، وإن شرا فشر.

البته اصل جعل روز قیامت برای جزای اعمال بندگان است، چون در دنیا ظرفیت جزای کامل نیست و جهت این که مالکیت خدا را نسبت به روز، جزا گفته اند، با این که خداوند مالک دنیا و آخرت است؛ شاید بدین جهت باشد که در دنیا مالکهای اعتباری فراوان هستند، ولی در جهان آخرت هیچ مالکی جز ذات اقدس احدیت نیست که هر کسی را به حسب عمل و قابلیت او جزا و پاداش خواهد داد. (۱)

کسی که در عبارت (مالک یوم الدین) زیاد تأمل، تفکر و تدبیر کند و در معنای آن غور نماید، در ترقیات معنوی او تأثیر فراوان و قوی دارد، به خصوص اگر کسی در عبارت «یوم الدین» غور کند، استشعار خوف و رجا و ارتفاع غرور دارد. به اعتبار این که روز جزا است، نه روز جزاف و عبث و همین موجب کنده شدن دل از دنیا به احضار نشأت آخرت در نفس و ارتفاع اخلاص إلى الأرض، ارتفاع مألوفات به عالم تاریکی، شکستن نفس و هوا و قلع ماده عجب و غرور می گردد، به ملاحظه این که انسان در معرض وقوع «یوم الدین» است با آن عظمتی که دارد و نمی داند چگونه با آن برخورد می شود.

ص: ۱۹۳

و انسان به ملاحظه عظمت «مالک یوم الدین» خودش را کوچک می بیند که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در صفات پرهیزگاران فرمودند:

عظم الخالق فی أنفسهم فصغر ما دونه فی أعینهم؛

خداوند در نظر آنان بزرگ است و همه چیز دیگر در نظرشان کوچک.

انسان با چنین تأملی ریشه ریا، شهرت طلبی و ظلم را از خود قطع می نماید.

البته همه این ها در افراد معمولی تحقق پیدا می کند. اما عارفان که انسانهای بلند مرتبه ای هستند، ترقیات بالاتری دارند، همانند ترقی از علم یقین و حق یقین و علم آنها به عیان و دیدن واقعیات تبدیل می شود و برای آنها حقیقت این اسم و اسامی دیگر به طور مجمل و مفصل به مراتب نامتناهی کشف می گردد.

بنابر این آنان در عالم آخرت با قلبشان در بستان های بهشت سیر می کنند و گنهکاران را در جهنم می بینند. (۱)

ص: ۱۹۴

فقط تو را عبادت میکنیم و فقط از تو یاری می خواهیم.

التفات از غیبت به خطاب

در تفسیر این آیه شریفه چند مطلب است که باید بیان شود:

مطلب یکم: در این آیه رجوع از غیبت به خطاب است که شاید این التفات اشاره به این باشد که قرائت سزاوار است که از قلب حاضر و توجه کامل باشد که هر وقت متکلم اسمی از اسماء پروردگار را به زبان جاری می نماید، انکشاف و روشنی خاصی را احساس می کند، قرب و اعتلای مخصوصی پیدا می نماید و به تدریج نزدیک می شود که خبرها برای او عیان می شود، غایب ها حاضر می گردد و برهان به شهود می رسد. از این رو به خطاب عدول باید بکند و «ایاک» بگوید.

از طرفی، علق رتبه این آیه شریفه روشن است، چون قاری به قرائت این آیات برای خطاب کردن به ذات اقدس احدیت اهلیت یافته و به سعادت حضور و قرب فائز شده است.

پس حال او چگونه است اگر به وظایف خود در اذکار و تلاوت آنها و تدبر در آنها در شبانه روز که زحمت انجام این عبادات با لذت حضور و مخاطبه با ذات اقدس احدیت برطرف می شود و نزد اکابر و بزرگان آوردن هدیه کوچک در حضور، اقرب به قبول است از فرستادن هدیه به واسطه و بدون مواجهه و این، نشانه این است که هدایای حضوری در محضر پروردگار عالم،

اقرب به قبول است. از این رو می فرماید: «أنا جلیس من ذکرنی» (۱).

پس بر انسان است که همت خود را برای تحصیل حضور در محضر کسی صرف کند که همیشه حاضر است و هرگز غایب نمی شود که قرآن کریم می فرماید:

(ونحن أقرب إلیه من حبل الوريد) (۲)

و ما از رگ گردن به او (انسان) نزدیک تر هستیم. (۳)

این آیه شریفه، اساس شرک را ابطال می نماید و با صدای رسا و بسیانی برهانی به تمام مشرکان گوشزد می کند که بت و آتش، شمس و کواکب، گاو و گوساله و هر چه و هر که غیر خداست چون نقص صرف و احتیاج محض و از هر گونه کمال ذاتی تهی است، لایق پرستش و قابل نیایش نیست.

از این جهت خداوند صیغه متکلم مع الغیر آورده؛ یعنی همه به اتفاق متوجه چنین معبودی هستیم و دست نیاز به درگاه بی نیاز او دراز نموده ایم، گویا از زبان همه ممکنات می گوید: (ایاک نعبد و ایاک نستعین)

و اگر زبان بعضی از آنها مانند کفار و مشرکان خلاف این را گویا باشد، زبان حال آنها قطعاً متکلم به این مقال خواهد بود. (۴)

ص: ۱۹۶

۱- این روایت را شیخ صدوق (رحمه الله) در عیون أخبار الرضا (علیه السلام): ۲/ ۴۶، حدیث ۱۷۵، از امام رضا (علیه السلام) از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است.

۲- سوره ق، آیه ۱۶.

۳- تفسیر مجد البیان: ص ۳۰۶.

۴- تفسیر اطیب البیان: ۱/ ۱۰۸.

حقیقت عبودیت و خضوع و مقامات آنها.

در بیان حقیقت عبودیت روایتی است از امام صادق (علیه السلام) که آن را عنوان بصری نقل می کند و می گوید:

.. قال: قلت: یا أبا عبد الله! ما حقیقه العبودیه؟

قال ثلاثة أشياء:

۱- ان لا یری العبد لنفسه فیما خوله الله ملکاً، لأن العبد لا یكون لهم ملک، بل یرون المال مال الله یضعونه حیث أمرهم الله ؛

به امام صادق (علیه السلام) گفتم: ای آقا! حقیقت عبودیت و بندگی چیست؟

فرمودند: سه چیز است:

نخست آن که بنده خودش را مالک هیچ چیز از داده های پروردگار نبیند، برای این که بنده مالک نیست؛ بلکه مال را از خدا می داند و هر جا که او امر کرده است مصرف می کند.

۲- ولا یدر العبد لنفسه تدبیراً؛

دوم این که بنده تدبیری برای خودش نداشته باشد و تسلیم خواسته های خدا باشد.

۳- وجمله اشتغاله فیما أمره الله تعالی ونهاه عنه،

سوم این که همه اشتغالات شبانه روزی او در اوامر الهی و ترک نواهی او باشد.

فإذا لم ير العبد فيما خوله الله ملكا هان عليه الإنفاق؛

در نتیجه وقتی بنده خودش را مالک ندانست، انفاق برای او آسان می شود.

وإذا فوض العبد تدبير نفسه إلى مدبرها هانت عليه مصائب الدنيا؛

و آن گاه که بنده تدبیر خودش را به مولا تفویض کرد، مصائب دنیا برای او آسان می شود.

وإذا اشتغل العبد فيما أمره الله ونهاه لا يتفرغ منهما إلى المراء والمباهات مع الناس؛

و هنگامی که بنده به اوامر و ترک نواهی خدا مشغول شد، فرصت مجادله و مباهات با مردم را ندارد.

فإذا أكرم الله بهذه الثلاثة هانت عليه الدنيا وإبليس والخلق ولا يطلب الدنيا تفاخره وتكاثره ولا يطلب عند الناس عزا وعلوا ولا يدع أيامه باطله، فهذا أول درجة المتقين (۱)وقتی که خداوند به بنده اش به این سه چیز اکرام کرد، برای او دنیا، شیطان، مردم آسان می شود و دنیا را برای تفاخر و زیادتی طلب نمی کند، در پی عزت بودن نزد مردم نیست و ایام عمر خود را به باطل طی نمی کند و این نخستین درجه تقوا است.

این مقداری از روایت نورانی امام صادق (علیه السلام) بود که صدر و ذیل آن را به جهت اختصار نیاوردیم.

ص: ۱۹۸

بنابر این، حقیقت عبودیت به این سه چیز فوق محقق می شود.

با این وصف مقامی به نام خضوع و خشوع در قلب انسان پیدا می شود و آثار آن در چشم او هویدا می گردد که چشمش به پایین می افتد و بر هم گذاشته می شود،

اثری در سر او می گذارد که به پایین می افتد،

در شانه ها اثر می گذارد، به طوری که حال خضوع پیدا می شود.

و در صورت انسان تأثیر می نهد به این که آرام می شود،

در پشت انسان اثر می گذارد به این که مثل حالت خمیدگی و رکوع می شود،

در پیشانی و بقیه اعضای او که در وقت سجده به زمین گذارده می شود اثر می گذارد و همه این خضوعها، تذللات ظاهری است و روحش همان امر قلبی است که حتما باید باشد.

چنین انسانی مقامی در مقام انقیاد و اطاعت دارد؛ در مقابل چیزهایی که از جانب خداوند به او می رسد. کسی که قلبش خاضع باشد احکام خدا را می پذیرد

و همان طور که مولا می خواهد، عمل می کند.

و مقامی در عمل دارد، وقتی با خدا سخن می گوید و در حضور اولیای خدا و هر چیزی که نسبتی با خداوند دارد؛ مثل خانه خدا خشوع دارد.

پس کسی که خاشع باشد، به هنگام تلاوت کلام خدا، استماع آن و نزد اولیای خدای سبحان برای خدا خاضع است.

و مقامی در صورت و ظاهر انسان پیدا می شود که خضوع و عبودیت است، مثل خواندن نماز و این عبادت به معنای اخص است.

این‌ها امور مخصوص و ماهیاتی قراردادی هستند که خداوند این‌طور باید عبادت شود و هر کدام از این مقامات فروع و شاخه‌هایی دارد که بعضی از آنها در حدیث عنوان بصری - که پیش‌تر بیان کردیم - آمده است.

حصر عبادت و استعانت

حصر عبادت و استعانت به خداوند تعالی است.

حصر استعانت به خداوند نتیجه توحید در اسم رب است که شامل ضار و نافع می‌شود. چون کسی که می‌داند که ضار و نفعی جز خداوند واحد قهار نیست، چگونه به غیر او استعانت می‌جوید و حال آن‌که معطی غیر او نیست و هیچ مغیث، مفرع و پناه و نجات‌دهنده‌ای جز او نیست.

این توحید غامض و مشکلی به حسب علم و صعب المنال است؛ هم حالا و هم عملاً و بدون آن حصر استعانت درست نیست. بنابر این، گوینده کاذب می‌شود، چون وقتی در نفس خود احتمال دهد یا معتقد باشد که به چیز دیگری می‌شود استعانت جست و دیگری قادر است که او را تأمین کند، اعتماد و انقطاعش به خداوند سبحان به توحید استعانت کامل نیست.

این توحید از جزئیات توحید در اسم منعم است که در اسم رب مندرج است. زیرا که اعانه و بذل معونه از اعظم انواع نعمت و انعام از شئون ربوبیت است. کلام شیخ بهایی به همین مطلب مشکل اشاره دارد، آن‌جا که می‌فرماید:

إن التخصیص بالعباده أول ما يحصل به الإسلام، وأما التخصیص

بالاستعانه فإنما يحصل بعد الرسوخ التام في الدين فهو أحق بالتأخير؛(۱)

تخصیص به عبادت نخستین چیزی است که اسلام به آن حاصل میشود و اما تخصیص به استعانت بعد از رسوخ کامل و تام در دین حاصل می شود. از این رو «نستعین» به تأخیر احق است.

شاید این که بعد از حصر در عبادت، حصر استعانت را ذکر کرده برای این است که قاری جب پیدا نکند و فکر ننماید که مستقل است؛ بلکه متوجه باشد که در این عبادتی که می گوید: «نعبد» به استعانت پروردگار نیاز دارد.

پس در جمله نخست حصر از جهت استحقاق عبودیت است که غیر ذات حق تعالی استحقاق عبودیت ندارد.

و در جمله دوم، از جهت منحصر بودن احتیاج بنده به اعانت پروردگار و عدم احتیاج او به غیر حق است؛ زیرا هر چه و هر که غیر حق باشد به حضرت او محتاج و نیازمند است و او برای بنده اش کافی است که می فرماید:

(أليس الله بكاف عبده) (۲)

آیا خدا برای بنده اش کافی نیست؟

از طرفی، هر کس دست احتیاج و امیدش را پیش غیر او دراز کند، خداوند امید او را قطع می کند؛ چنان چه در حدیث قدسی می فرماید:

وعزتي وجلالي، لأقطع أمل آمل غيري؛

به عزت و جلالم سوگند! البته امید هر کسی که به غیر من امیدوار باشد قطع می کنم.

ص: ۲۰۱

۱- تفسیر مجد البیان: ص ۳۱۱.

۲- سوره زمر، آیه ۳۶

این خود یکی از مراتب توحید؛ بلکه مرتبه اعلاهی آن است که از آن به توحید نظری تعبیر می شود. یعنی نظر انسان در همه کارها به خدا باشد و بس و امید، خوف و توکل و اعتماد او بر غیر خدا نباشد، جز او نبیند، جز او نخواهد و به جز او علاقه نداشته باشد که قرآن کریم می فرماید:

(ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه). (۱)

بطلان جبر و تفویض

آیه شریفه بر بطلان جبر و تفویض دلالت دارد.

درباره افعال بندگان خدا سه مذهب وجود دارد.

۱. جبر؛ یعنی بندگان خدا در همه اعمال مجبورند.

۲. تفویض؛ یعنی هر کس هر چه بخواهد می تواند انجام دهد و خدا همه اختیارات را به او داده و کنار رفته است.

۳. امر بین امرین؛ یعنی نه جبر است و نه تفویض؛ بلکه فعل عبادت و استعانت را به بنده نسبت می دهد و یاری و نیروی بر انجام فعل را از خدا می خواهد.

حق همین مذهب سوم است که آیه شریفه (ایاک نعبد) جبر را نفی می کند و آیه شریفه (و ایاک نستعین) تفویض را.

امر بین امرین این است که ما هم در افعال مختار هستیم و هم در همه چیز را به کمک و استعانت از پروردگار عالم نیاز داریم. برای آگاهی بیشتر و تفصیل این

ص: ۲۰۲

مطلب بایستی به کتاب های اصول عقاید مراجعه کرد.

پس این آیه شریفه، جبر و تفویض را باطل می داند و امر بین امرین را اثبات می کند.

برای توضیح بیشتر باید گفت: هم کسانی که قائل به جبرند و هم کسانی که قائل به تفویض هستند به این آیه تمسک کرده اند، چون جمله (ایاک نعبد) بر بطلان جبر و جمله (ایاک نستعین) بر بطلان تفویض دلالت دارد و تمسک هر دو به این آیه درست است و در نتیجه هر دو قول طبق همین آیه شریفه باطل است.

زیرا هر کدام بر بطلان قول دیگری به نصف آیه تمسک کرده و این تمسک از هر دو گروه درست است، اما قول خودش را اثبات نمی کند و تمسک بر اثبات قول خودش هم در نصف دیگر درست نیست. چون دیگری آن را رد کرده است.

پس آیه شریفه در نسبت فعل عبادت و استعانت به بنده و کمک از خداوند و طلب بنده آن را از خداوند، صراحت دارد. پس تحت قدرت خودش نیست که طلب می کند، و گرنه از غیر خودش طلب نمی کرد.

بنابر این بنده، عابد است به عون الله سبحانه و فاعل است به عون الله سبحانه و خداوند معین اوست، نه این که خود خداوند فعل را انجام داده باشد که جبر بشود.

پس قسمت دوم جبر را نیز نفی می کند، همان طوری که بقیه سوره نیز جبر و تفویض را نفی می کند.

بلکه می شود گفت: کلمه جلاله «الله» به تنهایی جبر و تفویض را نفی می کند، چون معبود، معبود بالفعل نیست تا عابدی نباشد که او را با اختیار عبادت

کند و کسی که بندگان مستقل از او بوده و از او در افعالشان بی نیاز باشند به عنوان مطلق معبود نیست، پس معبود مطلق که «الله» است دلالت دارد بر این که عابد با اختیار هست و جبری در عبادت او نیست، همان گونه که تفویض نیست و او به کمک پروردگار احتیاج دارد تا بتواند عبادت کند.

هم چنین عبارت «رب العالمین» تفویض را نفی می کند، زیرا مربوب مطلق از رب مستقل نیست و ربوبیت او در جهتی از جهات است و به اعتبار این که اعطای اختیار به مربوب از شئون داخلی تحت ربوبی است، جبر نیز نفی می شود. (۱)

شرایط و لوازم استعانت

شرایط استعانت و لوازم آن.

استعانت جایی خوب است که شخص استعانت کننده محتاج باشد و خودش نتواند احتیاج خود را برطرف کند و شخص مستعان و کمک کننده حال او را بداند و قادر باشد به او کمک کند و او اهل جود و بخشش باشد و به محتاجان و سائلان جواب مثبت بدهد، چون اگر هر کدام از این موارد نباشد سؤال از او لغو خواهد بود.

وقتی شخص مستعین بداند که همه این شرایط در مولا موجود است در

ص: ۲۰۴

۱- تفسیر مجد البیان: ص ۳۱۳، نقل به معنا.

قلب او حالت دعا و استدعا پیدا می شود و سبب اظهار طلب او به لسان می شود.

از طرفی، هر مقدار این مسائل در قلب سائل قوی باشد، حالت سؤال او قوی تر می شود و هم او بیشتر برای سؤال می شود و هر قدر احتیاج او بیشتر باشد، بیشتر الحاح می کند و اصرار می ورزد.

از سوی دیگر، هر چه شرایط کمال مسئول بیشتر باشد، عرض سؤال بر او زیننده تر است. و هر قدر سائل از کمال شرایط مسئول بیشتر آگاه باشد، قلب او بیشتر به سؤال منصرف می شود. (۱)

شدت نیاز بنده

شدت فقر بنده به خدا و ارتباط حصول استعانت با درجات فقر.

از لوازم ذاتی هر ممکنی فقر و احتیاج مطلق است که ذاتاً از او جدا نخواهد شد؛ هم در اصل وجود و هم در بقا و هر آنی بقای او به مؤثر نیاز دارد. پس در هر شأنی از شئون، هر حیثی از حیثیات و هر جهتی از جهات خود فقر مطلق است.

بنابراین، بنده هر فعلی عبادی یا غیر آن را که می خواهد انجام دهد همه چیزهای لازم برای تحقق آن را نیاز دارد و وجود خودش نمی تواند رافع این احتیاجات باشد؛ بلکه اصل وجود خودش هم در تحقق و هم ادامه احتیاج دارد.

پس اصل وجود و ادامه آن همه احتیاج است. از این رو هم اصل وجود و هم ادامه وجود در هر آنی به ذات اقدس احدیت نیاز دارد.

بنابراین نعمت هایی که خداوند به ما داده تنها بودن آنها کفایت نمی کند؛

ص: ۲۰۵

۱- همان.

بلکه در هر آنی انسان محتاج مطلق است.

وقتی بنده این حالت را از خودش دانست نسبت به همه شئون خود از عبادت و غیر آن شرط اول حاصل می شود، اگر متذکر اینها باشد و وقتی که اوصاف اربعه خداوند از الوهیت، ربوبیت، رحمانیت و رحیمیت را متذکر شد می داند که خداوند عالم به اوست و به استعانت او قادر است و جواد و کریمی است که هرگز بخل در او راه ندارد و از شأن او اجابت دعا برای محتاجان است، چون همه صفات کمالی در کلمه جلاله «الله» مندرج است.

اگر نبود علم به این که او بر اعانت وجود مطلق قادر است، استحقاق اثبات رب العالمین» برای او نبود و اجابت دعا از صفت رحمت و ربوبیت معلوم می شود.

وقتی انسان «یوم الدین» و قیامت را ملاحظه می کند شدت احتیاج او به امور دینی را لمس می کند. چون کسی غیر خداوند عالم (مالک یوم الدین) نیست و باید برای نجات از شداید آن روز، به خداوند پناه برد که فقط اعانت و کمک اوست که می تواند ما را از شداید آن روز نجات دهد. از این رو در دعای ابو حمزه ثمالی می خوانیم که امام سجاد (علیه السلام) در محضر خدا این گونه می خواند:

الا الذی أحسن استغنی عن عونك ورحمتك؛(۱)

کسی که احسان می کند از کمک و رحمت خداوند بی نیاز نیست. البته به قدر ظهور این معارف در قلب، کمال استعانت در انسانها فرق می کند. (۲)

ص: ۲۰۶

۱- مصباح المتعجد: ۵۸۲.

۲- تفسیر مجد البیان: ص ۳۱۵، نقل به معنا.

اهدنا الصراط المستقيم (٦)

ما را به راهی که مؤدی به محبت تو شود و به بهشت برساند و مانع گردد از این که از هوای نفس متابعت بکنیم، ارشاد کن. یعنی در این راستا یا به زحمت بیفتیم و یا به آراء خودمان عمل کنیم و هلاک گردیم. در روایتی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرمود:

یعنی برای ما توفیق خود را ادامه بده که با آن تو را در ایام خود اطاعت می کردیم، هم چنین در آینده از عمر خود نیز اطاعت کنیم. (١)

راه مستقیم کدام است؟

راه مستقیم، همان راه خداست که می فرماید:

(إن ربي علي صراط مستقيم). (٢)

راه مستقیم، همان راه انبیاست که می فرماید:

(إنك لمن المرسلين) (٣)

و می فرماید:

(إنك لتهدى إلى صراط مستقيم). (٤)

ص: ٢٠٧

١- همان: ص ٣١٦.

٢- سوره هود، آیه ٥٦.

٣- سوره یس، آیه ٤.

٤- سوره شورا، آیه ٥٢.

راه مستقیم راه بندگی خداست که می فرماید:

(و أن اعبدونی هذا صراط مستقیم) (۱).

راه مستقیم راه توکل و تکیه بر خداوند است که می فرماید:

(ومن یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم) (۲).

صراط مستقیم، همان راهی است که افراط و تفریط نداشته باشد.

هدایت و اقسام آن

هدایت مطلق، ارشاد و دلالت کردن با لطف است؛ چه او به مطلوب برسد و چه نرسد. هدایت بر دو قسم است:

۱. هدایت تکوینی که همان اعطای عقل است که با آن خیر و شر، نفع و ضرر، سعادت و شقاوت، سود و زیان و حسن و قبح معلوم می شود و در حقیقت عقل، رسول باطنی است.

۲. هدایت تشریحی که آن عبارت از ارسال رسل، انزال کتب و جعل احکام است که خداوند به وسیله آنها انسان را به جمیع منافع دنیوی و اخروی دلالت می کند و از مضار نشأتین او را آگاه می سازد. اگر انسان به هدایت آنها مهتدی شد و قابلیت نعمت های اخروی را - که عبارت از تکمیل نفس، تحصیل معارف، ملکات فاضله و اخلاق پسندیده است - واجد شد به طور حتم به سعادت دنیا و آخرت و فیوضات غیر متناهی حق نایل خواهد شد. (۳)

ص: ۲۰۸

۱- سوره یس، آیه ۶۱

۲- سوره آل عمران، آیه ۱۰۱.

۳- تفسیر اطیب البیان: ۱۱۵/۱

البته به عقل نسبز هادی گفته می شود، چون انسان را به خیر و شر دلالت می کند.

به رسول، امام و عالم نیز هادی گفته می شود، چون انسان را به سعادت و رستگاری هر دو عالم راهنمایی می نمایند، ولی در حقیقت، هادی ذات اقدس حق تعالی است و اینها وسائل و اسبابی هستند که برای هدایت بشر قرار داده است.

هدایت تشریحی بر دو قسم است:

۱. ارائه طریق و ارشاد که فقط در شأن داعیان الی الله است.

۲. ایصال و رساندن به مقصود که به واسطه تأییدات، توفیقات و عنایات خاصه حضرت باری تعالی نسبت به بندگان تحقق پیدا می کند.

از آن جایی که انسان در هیچ امری استقلال کامل ندارد و لحظه به لحظه به امداد و اعانت حق تعالی نیازمند است؛ باید دائماً و قدم به قدم تسدید و توفیق حق تبارک و تعالی شامل حال او شود و او را مدد و یاری فرماید تا صراط مستقیم و راه سعادت خود را طی کند و به منزل مقصود و غایت مطلوب برسد.

از این بیان روشن می شود که بنده همواره باید از درگاه حضرت احدیت طلب هدایت نماید و اشکال بعضی - که «اشخاصی که در صراط مستقیم هستند چگونه طلب صراط مستقیم نمایند» - کاملاً مرتفع می شود و به توجیهاات بعضی از مفسران نیاز ندارد. (۱)

ص: ۲۰۹

۱- همان.

صراط نیز دو صراط است که یکی در دنیا و دیگری در جهان آخرت است که در روایتی هر دو مورد بیان شده است. مفضل بن عمر می گوید:

سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن الصراط.

فقال: هو الطريق إلى معرفة الله عزوجل وهما صراطان: صراط في الدنيا وصرراط في الآخرة.

فأما الصراط الذي في الدنيا، فهو الإمام المفروض الطاعة، من عرفه في الدنيا واقتدى بهداه مر على صراط الذي هو جسر جهنم في الآخرة، ومن لم يعرفه في الدنيا زلت قدمه عن الصراط في الآخرة فتردى في نار جهنم: (۱)

از امام صادق (عليه السلام) درباره صراط پرسیدم.

حضرت فرمودند: صراط، راه به معرفت الله است و آن در راه است: یکی در دنیا و دیگری در جهان آخرت.

اما صراط در دنیا امام واجب الإطاعة است. کسی که او را در دنیا بشناسد و دنبال هدایت او برود، بر آن صراطی که پلی است روی جهنم در آخرت نیز خوب عبور می کند.

و کسی که آن امام را در دنیا نشناسد پاهای او می لغزد و از صراط قیامت در جهنم می افتد.

ص: ۲۱۰

در روایتی دیگر صراط را امیرالمؤمنین (علیه السلام) دانسته است. (۱)

روایتی دیگر صراط را معرفت امام معرفی کرده است. (۲)

روایت دیگری همه معصومان (علیهم السلام) را صراط دانسته است. (۳)

در روایت دیگری آمده:

صراط تاریک است و مردم به مقدار نور معرفتی که دارند می توانند از آن عبور کنند.

معنای ظاهری صراط این است که هر مقصدی از مقاصد انسان، مقدماتی دارد که نمی شود به آن مقصد نایل شد مگر به وسیله آن مقدمات، از آنها به

طریق تعبیر می شود، مثل طریق تحصیل ثروت که تجارت است، طریق تحصیل سلامتی برای بیمار که رجوع به طبیب و مصرف دارو است.

هم چنین وصول به نعمت های برزخ و جهان آخرت به انواع و اقسام آنها نمی شود، مگر به معارف، اخلاق و اعمالی که مقدمات آنها حساب می شود که از مجموعه آنها به دین تعبیر شده است. از این رو در روایتی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

ما من شیء یقربکم إلی الجنه ویباعدکم من النار إلا وقد أمرتکم به،

ص: ۲۱۱

۱- نورالثقلین: ۱۹/۱.

۲- همان: ص ۱۷.

۳- همان.

وما من شيء يقربكم إلى النار ويباعدكم من الجنة إلا وقد نهيتكم عنه: (۱)

من شما را به همه چیزهایی که شما را به بهشت نزدیک می کند و از آتش دور می نماید امر کردم و همه چیزهایی که شما را به جهنم نزدیک می کند و از بهشت دور می نماید نهی کردم.

پس راه رسیدن به نعمت های جهان آخرت و راه ائمه هدا (علیهم السلام) همان دین و عبادت است و هر صراطی غیر صراط اسلام، هر کتابی غیر قرآن و هر طریقه های غیر طریقه امیرالمؤمنین و اولاد طاهرینشان (علیهم السلام) جزء راه شیطان است.

اما صراط در جهان آخرت پلی است که روی جهنم کشیده شده و همه باید از آن عبور کنند و هر کس از آن گذشت، اهل بهشت است و گرنه اهل جهنم خواهد بود. خداوند در آیه شریفه می فرماید:

(و إن منكم إلا واردها كان على ربك حتما مقضيا * ثم ننجي الذين اتقوا ونذر الظالمين فيها جثيا) (۲)

و هیچ یک از شما نیست جز این که بر جهنم وارد شود و این مطلب بر پروردگار تو حتمی و قضای پروردگار بر آن جاری شده است.

سپس اهل تقوا را نجات می دهیم و ستمکاران به زانو در آمده را در آن وا می گذاریم.

ص: ۲۱۲

۱- تحف القبول: ص ۲۸.

۲- سورۃ مریم: آیه های ۷۱ و ۷۲.

کیفیت عبور مردم از این صراط به درجات ایمان، اخلاق فاضله، اعمال صالحه متفاوت است. بعضی مثل برق جهنده، بعضی مثل سوار تندرو و بعضی مثل شخص پیاده از آن عبور می کنند.

از طرفی، صراط برای بعضی از شمشیر برنده تر، از آتش سوزنده تر و از مو باریک تر است، ولی برای بعضی از خیابان وسیع و خوش آب و هوا بهتر است.

در این پل، ایستگاه های مختلفی است که از انسان سؤال و جواب می شود.

در ایستگاه اول از ایمان سؤال می شود. باز پرس آن، حضرت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) هستند و ممکن نیست غیر مؤمن از آن عبور کند.

آن گاه از نماز، روز، حج، زکات، خمس، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر و دیگر واجبات سؤال می شود که اگر تقصیری در آنها شده باشد موجب گرفتاری خواهد بود.

و آخرین ایستگاه، سؤال از حق الناس است که آیه شریفه (إِنَّ رَبَّكَ لَبَلَمْرَصَادٌ) (۱) به آن تفسیر شده است. (۲)

بعد از این که معلوم شد دو صراط وجود دارد: یکی در دنیا - که راه ائمه هدا (علیهم السلام) است و دیگری در آخرت و این دو با هم ارتباط دارند. باید توجه کرد که انسان در این دنیا یک سیر معنوی به سوی خداوند دارد که به آن «سلوک الی

ص: ۲۱۳

۱- سورۀ فجر، آیه ۱۴.

۲- تفسیر اطیب البیان: ۱۱۵/۱.

الحق» گفته می شود که انسان را به مقام حقیقت می رساند و آن مشتمل بر طی مسافت و منازل معنوی است تا انسان به مقصود اصلی خود که همان انسان کامل شدن است برسد.

انسان ممکن است در خواب یا غیر آن، واقع و حقیقت انسانی خود را ببیند و احساس کند که در صراط مستقیم به سوی معرفه الله قرار دارد که مشتمل بر عبادات جسمی، روحی و تقوای ظاهری و باطنی است. تحصیل اقتدا به امام (علیه السلام) حالا، علما و عملا- تشبه آن بزرگواران (علیهم السلام) است و با این حالات، معرفت به امام متفاوت است و افراد در این موارد بسیار متفاوت هستند که درجه پایین تر، لذتها و معنویات درجه بالاتر از خود را لمس نمی کند.

پس انسان به هر مقامی از این مقامات که هنوز به آن نرسیده، اهلش را هم نمی تواند بشناسد و تا انسان به آن مقامات نرسد، نمی تواند مقام ائمه (علیهم السلام) را آن طوری که هست، درک کند؛ بلکه به مقدار فهم خود آنها را درک می نماید.

اهمیت طلب هدایت

باید دانست که طلب هدایت به صراط مستقیم از اهم افراد هدایت است. چون که انسان ها در هر حرکت و سکون، کلام و سکوت و حالی از حالات به سه دسته تقسیم می شوند.

یک دسته مقرب انسان به پروردگار، رضوان، کرامت او، مقام اولیای او نزد او، افاضه معنویه، برکات باطنیه، ثواب و نعمت او در برزخ و قیامت کبری و

بهشت هستند.

ص: ۲۱۴

دسته دیگر مبعد انسان از پروردگار سبحان، رضوان، مقام اولیا او، کرامات و نعیم او هستند و مقرب او به غضب خداوند، موطن اعدای خداوند از شیاطین انسی و جنی، شقاوت و زجر معنوی و عقاب در برزخ و قیامت و آتش هستند.

دسته سوم، متوسط بین این دو دسته است؛ نه خیر دارد و نه شر. این دنیا که دار تاریک و دور از عالم نور است و انسان به شدت به شناختن مقربها از مبعدها نیاز دارد در همه شئون، اجتماعات، افتراقات، افکار و انظار، و لحظاته از اهم امور بعد از التزام به عبودیت، استعانت به حق به عنوان مطلق طلب هدایت به صراط حق است که رساننده انسان به همه چیزهای مورد نیاز اوست. این، اعظم افراد استعانت و حاجت مهمی است که از این مهم تر تصور نمی شود.

بنابر این، انسان طلب هدایت می کند که خداوند همه مقرب ها را به او عنایت نماید، از همه مبعدها او را حفظ کند و از همه حیرانی ها او را نجات دهد و آن نیست مگر هدایت به طریق مستقیم او.

معرفت به روشن ترین هدایت

البته برای هدایت پروردگار بندگان خود و اجابت دعای آنها نیز اقسامی وجود دارد که روشن ترین آنها در این عالم، هدایت به واسطه افرادی از جنس بشر است که او پیامبر و امام صلوات الله علیهما است.

آن گاه که خداوند متعال آنها را از جانب خود معرفی کرد، که آنها واسطه بین خدا و مقام هدایت و مبین حق به کلام، علم، خلق و عمل خود هستند، هر کس بیشتر به آنها عالم باشد به خدا بیشتر عالم شده است، چون آنها با خدا و خدا با آنهاست.

پس معرفت پیامبر و امام، معرفت صراط مستقیم است که هر کس به آنها

اقتدا کند در بهشت است و کسی که آنها را با عناد ترک نماید در جهنم خواهد بود. کسی که با این ها ثابت باشد مثل کسی است که بر صراط ثابت بوده نجات پیدا می کند و کسی که از این ها تخلف کند مثل کسی است که از صراط منحرف شده و می شود.

اما درجات افراد نسبت به این صراط مختلف است. اگر از همه جهات با آنها باشد، مثل برق از پل صراط می گذرد و هر چه بودنش با آنها از حیث عمل

کمتر باشد سرعتش بر پل صراط کمتر خواهد بود.

البته غرض اصلی، معرفت به شکل و شمایل آن بزرگواران نیست، چون که خیلی از کفار و معاندان به شکل و شمایل آنها بیش از دیگران معرفت کامل داشتند، ولی چنین معرفتی فایده نداشت.

بلکه مراد معرفت به امامت آنها و چیزهایی است که به مقام امامت مربوط است که آن، حقیقت مصداق دین و صراط مستقیم است. پس کسی که به آنها اقتدا بکند سالک صراط مستقیم خواهد بود.

معرفت امام (علیه السلام) حاوی معرفت خدا، پیامبر، دین، عبودیت و ربوبیت است. چون امام علی مظهر حق، نشانه و آیه حق است و اسماء خداوند در او به ظهور رسیده و او عین معرفت به حق است.

پس معرفت به او، معرفت به حق و همو طریق به معرفه الله است که او، فانی بنفسه و باقی بر به است و صفات نفس او فانی شده و ظهور انعکاس صفات حق در اوست.

او از اراده خود فانی شده و اراده ندارد و تابع مطلق به اراده پروردگار است؛

به طوری که اراده پروردگار در او ظاهر شده است. او در افعال خود فانی شده و افعال پروردگار در او ظاهر شده است.

پس او آئینه معرفه الله است. او به طور مطلق آئینه معرفت پیامبر است. چون او مماثل پیامبر، نایب، خلیفه و قائم مقام او در جمیع شئون - به جز خصائص النبی - است.

او مظهر صفت عدل خداوند است. چون او در همه شئون خود و بندگان عادل است.

او حکایت کننده معاد به جامعیت است. چون آن چه از معاد معلوم می شود جمع بین عوالم متضاده و توافق آنها و ظهور بعضی در بعض دیگر است و این، ظاهر صفت امام است به این که او بر عالم آخرت مشرف است.

بنابر این، کسی که به امام عارف باشد در واقع به همه اصول دین به تفصیل عارف است و با این همه اوصاف. او عبید مطلق است که عبودیت در او به کمال رسیده و تحقق کامل پیدا کرده است. (۱)

پس معرفت امام، معرفت عبودیت خداوند متعال است، همان طور که معرفت ربوبیت نیز هست و متابعت امام از نظر خلق، اراده و عمل عبودیت و عبادت است.

پس امام در صورت ظاهر، صراط است و همو حقیقت صراط در خارج است.

لحاظ دیگری که در امام (علیه السلام) وجود دارد که اگر هر خیری ذکر شود ائمه اول، اصل، فرع، معدن، جایگاه و منتهای آن خیر هستند و صراط مستقیم، صراط اکتساب به خیرات است تا انسان به مقصود برسد.

پس ائمه (علیهم السلام) اصل صراط هستند که مشتمل است بر جمیع آن چه که بنده را

ص: ۲۱۷

به خداوند سبحان نزدیک می کند و به این اعتبار برای بقیه انسانها رشحاتی از این معنویات به مقدار مرتبه تشیع آنها حاصل می شود که این نیز متفاوت است. همان طوری که اصل طینت شیعه از طینت آن بزرگواران (علیهم السلام) است.

فواتح سوره های قرآنی نیز به این بزرگواران اشاره دارد که حروف مقطعه بعد از حذف مکررات این جمله را می سازند

علی صراط حق نمسکه: (۱)

علی (علیه السلام) صراط حق است که به او تمشک می کنیم.

مستقیم یعنی چه؟

کلمه «مستقیم» از استقامت به معنای راستی گرفته شده است. منظور از آن راهی است که هیچ اعوجاجی در آن نباشد و استقامت در دین، یعنی انسان نه در عقاید، نه در اخلاق و نه در افعال و کردار انحرافی از جاده شریعت نداشته باشد.

برای مثال در عقاید، غیر از عقایدی که در مذهب شیعه اثنی عشری ثابت شده، هر عقیده دیگر، ضلالت، گمراهی، اعوجاج و انحراف از صراط مستقیم است.

انسان در اخلاق باید حد وسط باشد که خالی از هر گونه افراط و تفریط است.

برای نمونه علم، حد وسط جربزه و جهل است، شجاعت حد وسط تهور و جبن است، عفت حد وسط خمود و شهوت است، سخاوت حد وسط اسراف و تبذیر و بخل و تقتیر است، تواضع حد وسط تکبر و تذلیل است و همین طور در

ص: ۲۱۸

۱- همان.

دیگر صفات نفسانی (۱)

انسان در افعال و تکالیف نیز باید جمیع واجبات را به جا آورد، همه محرمات را ترک کند، مستحبات را تا حد میسر انجام دهد و از مکروهات تا حد مقدور خودداری نماید، که کوتاهی در آنها او را از استقامت بیرون می برد و همین صراط است که از موباریک تر، از شمشیر برنده تر و از آتش سوزنده تر است.

در روایتی آمده که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

شیتنی سوره هود، لمکان قوله: (فاستقم كما أمرت و من تاب معك) . (۲)

سوره هود مرا پیر کرد، به واسطه این جمله که می فرماید: «چنان چه امر شده ای استقامت کن؛ و هم چنین کسانی که با تو بازگشت کرده اند. (۳)

استقامت از قیام نیز گرفته شده و برای آن اضدادی است: یکی قعود و دنبال حق نرفتن، دیگری تحیر و در راه ماندن، سومی بیراهه رفتن که ضلالت است و چهارمی از روی عمد منحرف شدن و از روی عناد بر خلاف حق رفتن که کفر و عناد است.

(۴)

ص: ۲۱۹

۱- تفسیر اطيّب البیان: ۱۱۷/۱ .

۲- سوره هود، آیه ۱۱۲ .

۳- رجوع شود به کتاب های تفسیری ذیل این آیه شریفه.

۴- تفسیر اطيّب البیان: ۱۱۸/۱

صراط الذين أنعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين (٧)

مراد از آنها محمد و آل محمد صلوات الله وسلامه عليهم أجمعين، همه انبيا، صالحان و صدیقان و شهیدان در همه زمانها هستند. خداوند در سوره نساء می فرماید:

(ومن يطع الله و الرسول فأولئك مع الذين أنعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين و حسن أولئك رفيقا) (١)

و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، در روز رستاخیز) همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان؛ و آنها رفیق های خوبی هستند.

در تفسیر «اطیب البیان» به نقل از تفسیر نجفی از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که حضرت فرمودند: یعنی محمد و ذریته.

مراد از (أنعمت عليهم) محمد (صلی الله علیه و آله) و ذریه آن بزرگوار هستند.

در کتاب «معانی الأخبار» نقل شده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

الذين أنعمت عليهم شيعه علي (عليه السلام)

منظور از کسانی که به آنها اکرام و انعام کرده ای، شیعیان علی (علیه السلام) هستند.

البته این بزرگواران مصداق اتم و اکمل هستند، و گرنه مراد مطلق اهل ایمان هستند.

ص: ۲۲۰

باید دانست که وسائط، در رسیدن نعمت به انسان منعم نیستند؛ بلکه منعم ذات اقدس الهی است و دیگران واسطه در وصول نعمت هستند. مثل بنده ای که سفره منزل مولا را پهن می کند و در آن غذا قرار می دهد، اما منعم اصلی مولاست، نه بنده.

از طرفی، نعمت های پروردگار بسیار است که نمی توان شماره کرد.

خداوند متعال می فرماید:

(وإن تعدوا نعمت الله لا تحصوها) (۱)

شیخ بهایی (رحمه الله) نعمت ها را به هشت قسم تقسیم کرده است.

نعمت های دنیوی و اخروی که هر کدام با موهبتی است یا کسبی، و هر کدام یا روحانی است یا جسمانی.

آن گاه می فرماید: نعمت دنیوی موهبتی روحانی، مثل افاضه عقل و فهم، و جسمانی مثل خلقت اعضا،

دنیوی کسبی روحانی است، مثل تحلیه نفس به اخلاق خوب،

جسمانی، مثل تزئین بدن به هیئت های خوب،

نعمت اخروی موهبتی، مثل غفران ذنوب بدون توبه که روحانی است،

جسمانی، مثل نهرهای بهشتی از شیر و عسل و نظیر آنها.

اخروی کسبی روحانی، مثل غفران ذنوب بعد از توبه.

جسمانی، مثل لذات جسمانی که به فعل طاعات حاصل می شود.

ص: ۲۲۱

(غير المغضوب عليهم ولا الضالين)

غضب شدگان و گمراهان

در روایتی آمده که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمودند:

كل من كفر بالله فهو مغضوب عليه وضال عن سبيل الله: (۱)

هر کس به خدا کافر باشد او مغضوب علیهم و از راه خدا گمراه است.

در روایتی دیگر (مغضوب علیهم) را یهود و ضالین را نصاری معرفی کرده و فرموده:

هم اليهود الذين قال الله فيهم: (من لعنه الله وغضب عليه) (۲)

وفى الضالين قال: هم النصارى الذين قال الله فيهم: (قد ضلوا من قبل وأضلوا كثيرا) (۳)

در روایت دیگری از امام صادق (علیه السلام) چنین آمده است:

عن أبي عبدالله (عليه السلام): أنه قرء: (اهدنا الصراط المستقيم* صراط الذين أنعمت عليهم غير المغضوب عليهم وغير الضالين)

قال: المغضوب عليهم النصاب، والضالين اليهود والنصارى (۴)

در این روایت «غیر الضالین» قرائت شده و مراد از (مغضوب علیهم)

ص: ۲۲۲

۱- تفسیر مجد البیان: ص ۳۳۷.

۲- سورۀ مائده، آیه ۶۰.

۳- همان، آیه ۷۷.

۴- نورالثقلین: ۲۴/۱ بحار الانوار: ۲۳۰/۹۲، باب فضائل سوره فاتحه و تفسیرها.

ناصبی ها و مراد از «ضالین» یهود و نصاری هستند.

در روایت دیگر فرمود:

المغضوب علیهم فلان وفلان وفلان والنصاب، والضالین الشکاک الذین لا یعرفون الإمام؛(۱)

مغضوب علیهم فلان، فلان، فلان و ناصبی ها هستند و ضالین مشککین و شاکیین هستند که امام را نمی شناسند.

مراد از سه فلان، اولی، دومی و سومی لعنه الله علیهم است.

غضب و ضلال یعنی چه؟

غضب، حرکت نفس و فوران آن جهت انتقام است. وقتی به خداوند عالم نسبت داده می شود، مراد نتیجه آن است که رحمت نیز در خداوند به همین معناست که نتیجه آن باشد.

اما ضلال، عدول از راه مستقیم است، گرچه از روی عمد نباشد و اشتباهی باشد.

بنابر این، هر تفریط و تقصیری که موجب غضب است، داخل در مغضوب علیهم خواهد بود، چون مفرط او اعراض کننده و پشت کننده است و او بعید از حق است، مثل یهود و نصاری که نسبت به حضرت موسی، عیسی xxx و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) پشت کردند.

البته هر افراط و غلوی داخل در ضالین است، چون مفرط او متجاوزی

ص: ۲۲۳

۱- تفسیر العیاشی: ۲۴/۱، حدیث ۲۸، بحار الانوار: ۱۸ / ۳۳۶ و ج ۱۹ / ۵۹.

است که به مطلوب نرسد، مثل نصاری نسبت به حضرت عیسی (علیه السلام) و هر حد وسطی در عمل، استقامت و یا اعتقاد داخل در منعم علیهم است. (۱)

شاید اولی و شایسته این باشد که (مغضوب علیهم) به کسانی گفته شود که با علم و آگاهی منکر حق و یا جاهل مقصر باشند که می توانند بفهمند، ولی در فهمیدن کوتاهی می کنند و اعراض و معانده می کنند و به خلاف حق امر می نمایند.

و ضالین به کسانی گفته شود که اراده دارند حق را بفهمند، ولی خطا می کنند و اراده طاعت دارند و مقبل به طاعت هستند، اما خطا کرده اند و معتقد به خلاف آن شده اند یا حیران گشته اند.

پس شخص ضال می خواهد مقصود صحیح را پیدا کند، ولی خطا می کند؛ اگر چه تقصیر مختصری هم در طلب هدایت داشته باشد.

اما کسانی که به حق به جهت استکبار، عناد و عصبیتی که دارند پشت کنند، به قرینه مقابله مغضوب علیهم خواهند بود.

با بررسی حالات یهود طبق آیات قرآن و روایات، معلوم می شود که آنان (مغضوب علیهم) هستند.

اینکه این پرسش مطرح است که چرا خداوند در این آیه عدول کرده و غضب را به خود نسبت نداده است؟

اما در آیه شریفه (أنعمت علیهم) انعام به خداوند عالم نسبت داده شده، اما در (غیر المغضوب علیهم) گفته نشده: «غیر الذین غضبت علیهم»؟

ص: ۲۲۴

در پاسخ می‌گوییم:

شاید به جهت این باشد که برای استحکام آثار عفو و رحمت خداوند که از او جز عفو و رحمت صادر نمی‌شود که (کتب علی نفسه الرحمه) (۱).

از طرف دیگر (مغضوب علیهم) خود استحقاق غضب را برای خود فراهم کرده‌اند و از این رو در دعای افتتاحیه نماز می‌گوییم:

الخیر فی یدیک والشر لیس إلیک؛ (۲)

همه خبرها در دست توست و جنس‌ها اصلاً به سوی تو راه ندارد. پرسش دیگر این که چرا خداوند اتباع صراط مستقیم را به (صراط‌الذین أنعمت علیهم) قرار داده است؟

شاید به این نکته اشاره باشد که چون صراط مستقیم یک امر معنوی و بسیار دقیق است نمی‌شود آن را در این دنیا یافت مگر به پیروی از کسانی که متحقق در این راه هستند و آنان معصومان عالی که مراد از «أنعمت علیهم» همان بزرگواران هستند.

شاید این آیه شریفه اشاره باشد به این که انسان طلب اقتدا به ائمه هدایت و فرار از مخالفت آنها و مخالفان آنها کند.

پس آیه شامل متابعت اولیاء الله و مخالفت اعداء الله است که تولی اولیای او و تبری از اعدای او می‌شود و به تولی و تبری هدایت مطلوب حاصل می‌گردد.

ص: ۲۲۵

۱- سوره انعام آیه ۱۲.

۲- شرح اصول الکافی: ۲۹۴/۴.

زیرا ایمان جز به تولی و تبری تمام نمی شود و با این جمله ها طلب . که روح دعاست - تقویت و شوق او فراوان می شود که به (أنعمت علیهم) ملحق گردد و خوف دارد که مبادا به دیگران پیوندد. (۱)

تفسیر این سوره را طبق روایات و با استفاده از برخی تفاسیر با این دعا به پایان می بریم، إن شاء الله خداوند با فضل و کرمش بپذیرد و می گوئیم:

خداوندا! ما را به صراط حق و مستقیم انبیا و اولیا، اتقیا و سعدا، و شهدا و صدیقان و اخیار و ابرار از اهل طاعت راهنمایی فرما و جزء مشرکان، کفار، معاندان، مخالفان، شاکین، و متحیرین، غالین و ارباب ضلالت قرار نده.

بجاه محمد وآله والحمد لله أولا وآخرا و ظاهرا و باطنا و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین

ص: ۲۲۶

تفسیر سورہ بقرہ

اشارہ

ص: ۲۲۷

در این سوره شریفه اسامی پروردگار در ۵۵۰ مورد آمده است؛ یعنی ۲۸۲ مورد با کلمه جلاله «الله»، ۳ مورد «رحمن»، ۱۳ مورد «رحیم»، ۴۹ مورد «رب»، ۱۷ مورد «غفور»، ۷ مورد «سمیع» و موارد دیگر از اسمای پروردگار.

فضیلت سوره بقره

در فضیلت سوره بقره روایات بسیاری نقل شده که برای نمونه به چند روایت اشاره می نمایم. مفر شیعی، معروف به عیاشی در تفسیر خود روایت مرفوعه ای را از عمر بن جمیع از علی (علیه السلام) نقل می کند که آن حضرت فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

من قرء أربع آیات من أول البقره وآیه الكرسي وآیتین بعدها و ثلاث آیات من آخرها لم یر فی نفسه وأهله وماله شیئا یرکهه ولا یقره به الشیطان ولم ینس القرآن (۱) کسی که چهار آیه از آغاز سوره بقره، آیه الكرسي و دو آیه بعد از

ص: ۲۲۹

۱- تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۲۵، بحار الانوار: ج ۱۹.

آن و سه آیه آخر آن سوره را قرائت کند، هیچ امر مکروه و ناخرسندی در جان، مال و خانواده خود نمی بیند، شیطان به او نزدیک نمی شود و قرآن را فراموش نمی کند.

روایت دیگری در این زمینه در تفسیر «نورالثقلین» نقل شده است که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پرسیده شد:

أی سور القرآن أفضل؟

قال: البقره.

قیل: أی آی البقره أفضل؟

قال: آیه الكرسی؛(۱)

چه سوره ای از سوره های قرآن افضل است؟

فرمودند: سوره بقره.

سؤال شد: چه آیه ای در این سوره افضل است؟

فرمودند: آیه الكرسی.

روایت دیگر در فضیلت سوره بقره در کتاب «ثواب الاعمال» نقل شده است. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

من قرء سورہ البقره و آل عمران جاء يوم القيامة تظلا نه على رأسه مثل الغمامتين، أو غيابتين..؟

کسی که سوره های بقره و آل عمران را تلاوت کند در روز رستاخیز در حالی وارد محشر می شود که این دو سوره مانند دو ابر یا دو سایه افکن بر سر او، سایه می افکنند ...

ص: ۲۳۰

سخن در تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم در آغاز تفسیر سوره حمد گذشت.

الم (۱)

حروف مقطعه قرآن

«الم» از حروف مقطعه است. بین مفسران قرآن کریم بحث است که حروف مقطعه قرآن به چه چیز اشاره دارند. در قرآن کریم ۲۹ سوره با حروف مقطعه آغاز می شود:

۶ مورد «الم»،

۵ مورد «الرا»،

۶ مورد «حم»،

۲ مورد «طسم»،

۱ مورد «المص»،

۱ مورد «المرا»،

کهیصص «، طه»، «طس»، «یس»، «ص»، «حم عسق»، «ق» و «ن».

این حروف با حذف مکررات ۱۴ حرف می شود: «الم رح ص ک ه ی ع ط س ق ن»..

بهترین قول درباره حرف مقطعه این است که اینها از تشابهات قرآن کریمند و کسی جزائمه معصومان (علیهم السلام) که راسخان در علم هستند به معنای آنها را نمی داند.

مرحوم آیه الله طیب (رحمه الله) در تفسیر خود در این باره می نویسد:

تحقیق در این مورد به گونه ای که اختلاف اخبار به طور کلی رفع شود این است که اخبار مزبور در بیان مصادیق این حروف آمده، نه در بیان این که این حروف به حسب وضع برای این معانی وضع شده اند و می توان گفت؛ چنان چه در جمیع محاورات اهل لغات معمول است: وقتی دو نفر با هم گفت و گو می کنند و می خواهند دیگران متوجه سخن آنها نشوند به رمز سخن می گویند و در سخن به حروف اول کلمات اکتفا می نمایند که تنها مخاطب با توجه قرائن حالی و مقالی و مناسبات، مقصود متکلم را می فهمد و بسا هزار کلمه است که حرف اولش مثلاً یکی از حروف الفبا است.

ولی هر موقع یکی از آنها را اراده کند، برای مثال گاهی از حرف «خ» خربوزه، گاهی خر، گاهی خرگوش و گاهی خرما را اراده می کند و منظور در باره همه حروف همین طور است.

بنابراین، ممکن است درباره حروف مقطعه قرآن همین مقصود، منظور باشد و رمزی بین خدا و رسول او باشد که جز پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و راسخان در عسلم نمی دانند و ما در باره آنها سخنی نمی توانیم بگوییم؛ حتی اگر خبر معتبری در این مورد بیابیم. چون مفید یقین نیست و شمول ادله حجیت اخبار نیز به این گونه موارد که به احکام مربوط نیست، معلوم نمی باشد و نمی توان به آن تکیه! کرد و هر چه در این باره بگوییم تفسیر به رأی خواهد بود و اگر سخن درست

در باشد باز به خطا خواهد رفت. (۱)

ص: ۲۳۲

البته در این باره احادیث بسیاری نقل شده است. اینک برای تیمن و تبرک به نقل یک حدیث بسنده می کنیم. شیخ صدوق در کتاب «التوحید» از حضرت امام رضا (علیه السلام) چنین نقل می کند: امام رضا (علیه السلام) فرمود:

إن أول ما خلق الله عزوجل ليعرف به خلقه الكتابه حروف المعجم، وإن الرجل إذا ضرب على رأسه بعضاً، فزعم أنه لا ينصح ببعض الكلام، فالحكم فيه أن تعرض عليه حروف المعجم ثم يعطى اليه بقدر ما لم يفصح منها.

و لقد حدثني أبي عن أبيه عن جده عن أمير المؤمنين (عليه السلام) في ألف ب ت ث.

الألف آلاء الله، و الباء بهجه الله، و التاء تمام الأمر بقائم آل محمد (صلى الله عليه و آله) و الثاء ثواب المؤمنين على أعمالهم الصالحه الجنه.

ج ح خ

فالجيم جمال الله، و الحاء حلم الله عن المذنبين، و الخاء خمول ذكر أهل المعاصي عند الله عز و جل و خبره.

دذ

فالدال دين الله الذي ارتضاه لعباده، و الذال من ذى الجلال والإكرام.

رز

فالراء من الرؤف الرحيم، و الزاء زلزال القيامة.

س ش

فالسین سناء الله، و الشین ما شاء الله و أراد ما أراد و ما تشاؤون إلا ما يشاء الله.

ص ض

فالصاد من صادق الوعد فى حمل الناس على الصراط و حبس الظالمين عند المرصاد، والضاد ضل من خالف محمد و آل محمد صلوات الله عليهم.

ط ظ

فالطاء طوبى للمؤمنين، والظاء ظ المؤمنین بالله خيرا و ظ الكافرين شرا.

ع غ

فالعين من العالم، و الغين من الغنى الذى لا يجوز عليه الحاجه على الاطلاق.

ف ق

فالفاء فالتحى و النوى و فوج من أفواج النار، و القاف قرآن على الله جمعه و قرآنه.

ك ل

فالكاف من الكافى، و اللام لغو الكافرين فى افتراءهم على الله الكذب.

م ن

ص: ٢٣٤

فالميم مالک يوم الدين لا مالک غيره و يقول عز وجل: لمن الملك اليوم؟

ثم ينطق أرواح أنبيائه و رسله و حججه، فيقولون: لله الواحد القهار.

فيقول جل جلاله: اليوم تجزى كل نفس بما كسبت لا ظلم اليوم إن الله سريع الحساب.

و النون نوال الله للمؤمنين و نكاله بالكافرين.

و ه

فالواو: ويل لمن عصى الله من عذاب يوم عظيم، و الهاء هان على الله من عصاه.

لا ي

فلام ألف لا إله إلا الله، و هي كلمه الإخلاص ما من عبد قالها مخلصا إلا وجبت له الجنة

و الياء يد الله فوق خلقه باسطه بالرزق سبحانه و تعالى عما يشركون..(۱)

به راستی که نخستین چیزی که خداوند آفرید تا آفریدگان به واسطه آن نوشتن را بشناسند، حروف معجم بود.

هر گاه عصایی بر سر مردی زده شود گمان کند که نمی تواند برخی از کلمات را ادا کند حکمش این است که حروف معجم بر او عرضه می شود، سپس به همان مقدار که نتواند از حروف معجم را ادا کند، دیه پرداخت می شود.

ص: ۲۳۵

۱- امالی شیخ صدوق: ۴۰۴، تفسیر اطبیب البیان: ۱/ ۱۲۲.

به راستی پدر بزرگوارم از جدش از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) برای من در باره حروف الفبا چنین نقل کرد:

«الف» به آلاء و نعمت های الهی اشاره دارد.

«باء» بهجت، نیکویی و خوبی خداوند است.

«تاء» به تمام و کمال رسیدن دین خدا به وسیله قائم آل محمد (علیهم السلام) است.

«ثاء» ثواب و پاداش مؤمنان بر رفتارهای شایسته ایشان است.

«جیم» جمال، جلال و بزرگی خداوند است.

«حاء» به حلم و بردباری خدا نسبت به گناهکاران اشاره دارد.

«خاء» به پنهان شدن و از بین رفتن و آوازه گنه کاران نزد خدای تعالی اشاره دارد و بیانگر به خیر بودن خداوند است.

«دال» به دین خدا اشاره دارد؛ دینی که برای بندگانش پسندیده است.

«ذال» از اسم ذی الجلال والاکرام است. «راء» از رئوف و رحیم است.

«زاء» به زلزله های روز قیامت اشاره دارد. «سین» سناء و نور الهی است.

«شین» اشاره به مشیت و اراده مطلق حق است و این که اراده نمی کنند مردم مگر به آن چه خدا بخواهد.

«صاد» از اسم صادق الوعد است.

«ضاد» به ضلالت و گمراهی کسانی اشاره دارد که محمد و آل او را مخالفت کنند.

«طاء» یعنی (طوبی) خوشا به حال مؤمنان.

طاء» اشاره به ظن و گمان خوب مؤمنان به خداوند است و ظن بد به کافران به اوست.

«عین» از اسم عالم.

«غین» از اسم غنی است که مطلقا نیاز و حاجت بر او روا نیست.

«فاء» از اسم فالق الحب والنوی، شکافنده دانه و هسته و اشاره به فوجی از افواج اهل آتش است.

«قاف» اشاره به قرآن است که بر خداوند است جمع و خواندن آن.

«کاف» از اسم کافی است.

«لام» اشاره به لغو و بیهوده بودن افترا و کذب کافران بر خداوند است.

«میم» از اسم ملک روز جزا است؛ روزی که مالکی غیر از او نیست و خدای عزوجل می فرماید: پادشاهی در این روز از آن کیست؟

آن گاه ارواح پیامبران، فرستادگان و حجت‌های خدا می گویند: برای خدای یگانه قهار است.

پس خدای بزرگ گوید: امروز هر کسی به آن چه کسب کرده جزا

داده می شود و ستمی در این روز به کسی نمی شود. به راستی که خدا به سرعت حساب کننده است.

«نون» نوال و عطا به مؤمنان و نکال و عذاب او نسبت به کافران است.

«واو» به معنای ویل و وای برای کسانی است که خدا را از عذاب روز بزرگ نافرمانی می کنند.

«ها» یعنی نزد خدا کسی که نافرمانی او را بکند پست است.

«لام الف» اشاره به کلمه اخلاص «لا إله إلا الله» است. هیچ بندهای آن را از روی اخلاص نمی گوید جز این که بهشت برای او واجب میشود.

«یاء» یدالله است که فوق خلاق به رزق و روزی گشاده شده است. منه و متعال است خدا از آن چه مشرکان به او نسبت می دهند

ص: ۲۳۸

منظور از کتاب چیست؟

بنا بر روایاتی که در این باره رسیده منظور از این کتاب، قرآن کریم است.

در حدیثی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید:

الم هو القرآن الذی افتتح بالـم هو ذلک الکتاب الذی أخبرت به موسی فمـن بعده من الأنبیاء فأخبروا بنی اسرائیل إنی سأنزله علیک یا محمد! کتابا عزیزا لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید .

(لا-ریب فیه) لا-شک فیه لظهوره عندهم کما أخبرهم أنبیاءهم إن محمدا (صلی الله علیه و آله) ینزل علیه کتاب لا یمحوه الباطل یقرؤه هو وامته علی سائر أحوالهم ..

الم، آن قرآنی است که با «الف»، «لام» و «میم» آغاز شده، آن کتابی است که به موسی و بعد از او به پیامبران خبر داده شده بود و آنها به بنی اسرائیل خبر دادند. خدا می فرماید: من به زودی بر تو ای محمد! کتاب عزیزی را نازل می کنم که هیچ باطلی در آن نیست و از جانب خداوند حکیم و حمید نازل شده است.....

حدیث دیگری را علی بن ابراهیم قمی از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که مراد

از کتاب، امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستند.

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

الکتاب علی (علیه السلام) لا شک فیہ هدی للمتقین.

قال: تبيان الشيعتنا (۱)

مراد از کتاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستند که شکی در آن نیست،

هدایت برای متقین است و تبيان برای شیعیان ماست.

البته می شود هر دو معنا مراد باشد، زیرا خداوند هم کتاب تکوینی دارد و هم کتاب تدوینی.

کتاب تدوینی خدا قرآن و دیگر کتب آسمانی است. اما کتاب تکوینی بر دو قسم است:

۱- کتاب تکوینی انفسی

مراد از این کتاب، انسان است، چنان چه در شعری منسوب به امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است که حضرتش فرمودند:

دوائك فيك وما تشعر

ودائك منك وما تبصر

أتزعم أنك جرم صغير؟

وفيك انطوى العالم الأكبر

وأنت الكتاب المبين الذي

بأحرفه يظهر المضمهر

داروی تو در پوست و تو نمیدانی و درد تو از پوست و نمیبینی. آیا گمان می کنی تو جسم کوچکی هستی؟ و حال آن که در تو عالم بزرگی پیچیده شده است.

ص: ۲۴۰

و تو آن کتاب آشکاری هستی که به واسطه حرفهای آن، پنهان، هویدا می گردد.

در روایتی امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

الصورة الإنسانية هي أكبر حجة (حجج) الله على خلقه وهي الكتاب الذي كتبه بيده؛

صورت انسانی بزرگ ترین حجتی است که خدا برای خلق قرار داده و آن کتابی است که به دست قدرت خود نگاشته است.

۲- کتاب تکوینی آفاقی

این کتاب عبارت از همه عالم است که آیات حق تعالی در آن نگاشته است.

قرآن کریم می فرماید:

(سنربهم آیاتنا فی الآفاق و فی أنفسهم حتی یتبین لهم أنه الحق) (۱)

به نظر می رسد اطلاق کتاب بر انسان؛ عالم صغیر و بر عالم کبیر به واسطه مشابَهت و نوعی از عنایت و مجاز است. (۲)

گفتنی است که قسم اول یعنی کتاب تکوینی انفسی، نفس نفیس امیرمؤمنان علی (علیه السلام) است که آن حضرت از افراد ممتاز آن است که از قرآن و کتاب خدا، به شهادت اخبار ثقلین جدا نیستند و هر عاقلی که با عقل خود نظر کند و صفات و کمالات بی حد و حصر آن مولا را بفهمد به این معنا تصدیق کامل می کند.

ص: ۲۴۱

۱- .سوره فصلت، آیه ۵۳. ۲

۲- تفسیر اطیب البیان: ۱/ ۱۲۶.

شاید وجه استخراج حال این کتاب عالی علوی از لفظ کتابی که مراد قرآن است این باشد که صورت ظاهری برای آن کتاب معنوی و علوی است که در

آیه ای از آیات قرآن بیان شده، آن جا که می فرماید:

(هو آیات بینات فی صدور الذین أوتوا العلم) (۱)

در این آیه مراد از «الذین أوتوا العلم» ائمه (علیهم السلام) هستند که همه علوم قرآن در سینه آنها ثبت است. پس اطلاق کتاب بر آنها صحیح است، چون همه حقایق قرآن در آنها به نحو احسن و اکمل نقش بسته و آنها قرآن ناطق هستند.

(هدی للمتقین) یعنی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) امام و پیشوای متقین جهت هدایت کامل آنها هستند و این معنا در آن حضرت به نحو احسن و اتم واضح و روشن است.

(لا ریب فیه)

(ریب) به معنای شک است؛ ولی در جایی که محل شک نیست و نباید کسی شک کند.

ظاهراً به گمان بد «ریب» گفته می شود. از این رو به تهمت نیز «ریبه» گفته می شود و شخص متهم را مریب گویند. در حدیثی آمده است:

لا یجوز شهاده المریب؛ (۲)

شهادت کسی که به بدی متهم است، پذیرفته نیست.

ص: ۲۴۲

۱- سورۃ عنکبوت، آیه ۴۹.

۲- من لا یحضره الفقیه: ۳/ ۴۰ حدیث ۳۲۸۲.

بنابر این معنا، گمان بد در مورد قرآن بی مورد است، مثل این که کسی گمان کند که از جانب خدا نیست، یا گمان کند که این قرآن جامع سعادت دنیا و آخرت بشر نیست، یا پندارش این باشد کلمه ای بر خلاف حق یا خطا در آن وجود دارد و یا عیوب و نواقصی که در کتب دیگر هست، در آن نیز وجود دارد.

اگر کسی بگوید: کلمه «لا» برای نفی جنس است و دلالت دارد که درباره قرآن کریم شکی وجود ندارد، در صورتی که کفر و شرکان، مشرکان و برخی فرقه های دیگر درباره قرآن شک دارند.

در پاسخ باید گفت: آیه شریفه در مقام این نیست که از جانب احدی راجع به قرآن شکی واقع نشده باشد، بلکه دلالت دارد که در قرآن جای شکی نیست.

پس اگر کسی شک کند، بی مورد است و شکی که از ناحیه کفر و شرکان و مشرکان واقع شده درباره قرآن شک نیست؛ بلکه در بسیاری از موارد عسناد و عصبیت و گاهی در مقدمات آن تقصیر یا قصور است.

بعضی گفته اند: این آیه شریفه در مقام نهی است؛ یعنی نباید کسی درباره قرآن شک داشته باشد، مثل آیه شریفه ای که می فرماید:

(لا رفث و لا فسوق و لا جدال فی الحج) (۱)

در این آیه از این موارد در حج نهی شده است. (۲)

برای تقریب ذهن می توان چنین گفت: در خورشید و روشنی آن شکی نیست، ولی فرد نابینا و کسی که در زندان تاریک زندانی است، خورشید را

ص: ۲۴۳

۱- سوره بقره، آیه ۱۹۷.

۲- تفسیر اطیب البیان: ۱۲۷/۱.

نمی بیند. ظهور قرآن که از خورشید به مراتب روشن تر است هر کس نبیند خلل در دیده اوست.

(هدی للمتقین)

قرآن کریم در آیه دیگری می فرماید:

(شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن هدی للناس) (۱)

پرسش این است که در آن آیه «هدی للناس» است، چرا در این جا می فرماید: «هدی للمتقین»؟

در پاسخ می گوییم: مراتب هدایت مختلف است. آخرین درجه هدایت که نایل شدن به تمام مقصود است، مخصوص متقین است.

چهار گروه انسانی

در توضیح بیشتر می گوییم: انسانها چهار دسته اند:

دسته اول، کسانی که نه ایمان دارند نه تقوا. قرآن کریم آنان را به ایمان و تقوا راهنمایی می کند و اگر هدایت یافتند جزء متقین می شوند، و گرنه حجت بر آنها تمام می گردد.

دسته دوم، کسانی که ایمان ندارند، ولی رفتار و کردارشان درست و نسبت! به مذهب خود عاملند. اینان به هدایت نزدیکترند و اگر هدایت قرآن را بپذیرند

و با دسته اول در تمامیت حجت یکسان هستند.

ص: ۲۴۴

دسته سوم، مؤمنان غیر متقی هستند که قرآن آنان را به تقوا راهنمایی می کند و اگر پذیرفتند بهره کامل از هدایت قرآن برده اند و اگر با ایمان و آلوده به معاصی از دنیا بروند، امید نجاتی برای آنها وجود دارد، ولی مسلم گرفتار عقوبت در دنیا و جهان آخرت خواهند بود.

دسته چهارم، مؤمنان متقی هستند که جمیع انحاء سعادت دنیا و جهان آخرت را به دست آورده اند و از قرآن بهره برده اند و هدایت کامل مخصوص این دسته است. اینان از متقین هستند، چون در راه خدا و طریق بندگی حق قدم بر می دارند و دائما از قرآن استفاده می کنند و ازدیاد هدایت می نمایند، چنان چه خداوند متعال می فرماید:

(والذین جاهدوا فینا لنهذینهم سبلنا) (۱)(۲)

معنای تقوا

تقوا از ماده «وقایه» گرفته شده و به معنای حفظ و منع از ضرر است. تقوا در هر کاری مناسب با خود آن کار است. برای مثال تقوای در تجارت، حفظ مال از مصارف بیهوده و معاملات خسران پذیر است. تقوای در زراعت، حفظ آن از آفات زراعت است و تقوای بیمار، خودداری نمودن از چیزهایی است که بیماری را زیاد، یا موجب طولانی یا صعوبت آن می شود.

هم چنین است تقوای در دین که اجتناب از اموری است که موجب زوال

ص: ۲۴۵

۱- سورۀ عنکبوت، آیه ۶۹.

۲- تفسیر اطیب البیان: ۱۲۸/۱.

دین یا ضعف آن می شود و سبب عقوبت و عذاب دنیا و جهان آخرت انسان، یا محروم شدن از فیوضات در بهشت می گردد.

مراتب ده گانه تقوا

تقوا دارای درجات و مراتب ده گانه است.

مرتب اول: اجتناب از عقاید باطل کفر، شرک، عناد و نفاق و انکار ضروری دین و مذهب است که هر کدام از اینها موجب خلود در آتش و زوال قابلیت از شمول رحمت و مغفرت و شفاعت می گردد.

بیشتر مردم دنیا از همین مرتبه اول تقوا عاری هستند، چون به تصریح قرآن جز دین اسلام هیچ دینی مورد قبول نیست، آن جا که می فرماید:

(ومن ینع غیر الإسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من الخاسرین).^(۱)

علاوه بر این آیه شریفه، خبر متواتر و قطعی از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت شده که فرقه ناجیه از فرقه های اسلامی به پیروان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) منحصر است که آنها شیعه اثنی عشریه هستند.

البته در بین آنها نیز برخی فرقه های باطل مثل صوفی گری و شیخی گری وجود دارد که آنها نیز باطل هستند. چون منکر بعضی ضروریات دین مثل نماز، روزه، خمس، زکات، حج، حرمت ربا و برخی معاملات هستند. فقط شیعه خالص، ناجی است.

ص: ۲۴۶

۱- سوره آل عمران: آیه ۸۵.

مرتبۀ دوم: اجتناب از گناهانی که به تصریح روایات مرتکب آنها بی ایمان از دنیا می رود، مثل ترک نماز، تزیین و استخفاف به آن، ترک زکات، حج، امر به معروف، نهی از منکر، اعراض از علما و ...

مرتبۀ سوم: اجتناب از مطلق معاصی کبیره و اصرار بر گناهان صغیره و منافیات مروت است. این مرتبۀ محقق عدالت شرعی است و ارتکاب اینها موجب فسق، نقض عدالت و استحقاق عذاب و عقوبت می گردد.

مرتبۀ چهارم: اجتناب از معاصی صغیره است.

مرتبۀ پنجم: تخلیه نفس از اخلاق و ملکات رذیله است.

مرتبۀ ششم: اجتناب از مشتهات که همان مرتبۀ ورع و پارسایی است.

مرتبۀ هفتم: احتراز از مکروهات است.

مرتبۀ هشتم: دوری نمودن از مباهاتی است که انسان را از عبادت و بندگی به خود مشغول دارد.

مرتبۀ نهم: اجتناب از ترک اولی است.

مرتبۀ دهم: دوری جستن از توجه به غیر خداوند است. (۱)

البته هر کدام از این مراتب نیز دارای درجات مختلف غیر محصور است که بعضی از این مراتب، تالی تلو عصمت و بعضی دیگر مخصوص معصومان (علیهم السلام) یعنی انبیا و ائمه (علیهم السلام) و مراتب اعلای آن از خصایص خاندان نبوت و اهل بیت رسالت (علیهم السلام) است.

متقین در این آیه شریفه شامل همه این مراتب دهگانه می شوند و اگر

ص: ۲۴۷

درجه ای از درجات تقوا در کسی باشد به مقدار همان درجه، از قرآن استفاده کرده است. البته قابلیت های افراد متفاوت است.

با این بیان که تقوا مراتبی دارد، جمع بین آیات و اخباری که در باب تقوا و متقین وارد شده آسان می شود؛ زیرا هر کدام از آنها به بعضی از مراتب تقوا اشاره دارد. چنان چه در بعضی روایات، متقین به شیعه آل محمد صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین تفسیر شده است، مثل خبری که صدوق (رحمه الله) از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است:

امام صادق (علیه السلام) در آیه شریفه (هدی للمتقین) فرمودند:

بیان الشیعتنا (۱)

قرآن بیان است برای شیعیان ما.

در روایت دیگر از امام صادق (علیه السلام) از گفتار خداوند عالم... که پرسیده شد.

حضرت فرمودند:

المتقون شیعه علی (علیه السلام)؛ (۲)

پرهیزکاران شیعیان علی (علیه السلام) هستند.

هم چنین در «تفسیر العیاشی» آمده است: امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

المتقون شیعتنا (۳)

پرهیزکاران شیعیان ما هستند.

ص: ۲۴۸

۱- معانی الاخبار: ۲۰۳، تفسیر اطبیب البیان: ۱۳۱/۱ .

۲- تفسیر نورالثقلین : ۳۱/۱ حدیث ۱۲ .

۳- تفسیر الصافی: ۹۲/۱

در تفسیر «مجمع البیان» نیز از حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت شده که فرمودند:

جماع التقوی فی قوله تعالی: (إن الله يأمر بالعدل والإحسان و إیتاء ذی القربی) (۱)

همه پرهیزکاری و تقوا اموری است که در این آیه شریفه بیان شده:

به راستی که خدا به عدل و نیکوکاری و دادن حقوق خویشاوندان امر می کند و از کارهای ناهنجار و زشت و ستم نهی می کند و شما را پند میدهد شاید متذکر شوید. (۲)

در روایت دیگری آن حضرت فرمودند:

إنما سمی المتقون لتركهم ما لا بأس به حذرا للوقوع فیما به بأس (۳)

همانا پرهیزکاران را به این نام نامیدند برای این که آن چه را که باکی بر آن نیست ترک می کند که مبادا در اموری که باید از آن باک داشته باشند واقع شوند.

در حدیث دیگری حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) فرمودند:

هدی بیان و شفاء للمتقین من شیعه محمد و علی ×××، إنهم اتقوا أنواع الكفر فترکوها، واتقوا الذنوب الموبقات فرفضوها، واتقوا إظهار أسرار الله تعالی و أسرار أزکیاء عباده الأوصیاء بعد

ص: ۲۴۹

۱- سوره نحل، آیه ۹۰.

۲- تفسیر مجمع البیان: ۱/ ۸۲.

۳- مستدرک الوسائل: ۱۱، ۲۶۷ و تفسیر مجمع البیان: ۱/ ۸۳.

محمد (صلی الله علیه و آله) فکتموها، واتقوا ستر العلوم عن أهلها المستحقین لها وفيهم نشرها؛^(۱)

قرآن هدایت، بیان و شفا برای پرهیزکاران از شیعیان محمد و علی $\times\times\times$ است، برای این که اینان از انواع کفر اجتناب ورزیدند و آنها را ترک نمودند و از گناهان هلاک کننده احتراز نمودند و آنها را به جا نیوردند و از فاش کردن رازهای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و پاکان بندگان خدا که اوصیای بعد از پیامبرند خودداری کردند و آنها را کتمان نمودند و از پنهان نمودن علوم نسبت به اهل آن علوم و مستحقین آن اجتناب نمودند و در میان آنها منتشر ساختند.

در تفسیر «مجمع البیان» آمده:

التقوی أن لا یریک الله حیث نهاک ولا یفقدک حیث أمرک؛

تقوا آن است که خدا در آن جا که تو را نهی کرده نبیند و در آن جا که به تو امر کرده تو را بیابد.

در «سفینه البحار» نیز روایتی به همین مضمون از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است.^(۲)

ص: ۲۵۰

۱- تفسیر نورالثقلین: ۱ / ۳۰، ج ۷ و تفسیر کنزالدقائق: ۱ / ۸۱، تأویل الآیات: ۱ / ۳۳، تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام) ص: ۶۷، ح ۳۳؛ تفسیر اطیب البیان: ۱ / ۱۳۲.

۲- تفسیر اطیب البیان: ۱ / ۱۳۲.

الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلاه و ما رزقناهم ینفقون (۳)

در این آیه شریفه در دو مورد بحث است: یکی ایمان و دیگری غیب.

معنای لغوی ایمان

ایمان در لغت به چند معنا به کار رفته است:

۱. تصدیق

خداوند متعال در آیه ای می فرماید:

(وما أنت بمؤمن لنا ولو كنا صادقين) (۱)

پسران یعقوب به وی گفتند: تو سخن ما را تصدیق نمی کنی اگر چه ما راستگو باشیم.

۲. وثوق و اعتماد

در این آیه، ایمان به این معنا تفسیر شده است:

(الذین آمنوا بآياتنا و كانوا مسلمین) (۲)

۳. امان دادن

امن، ضد خوف است. در آیه ای می خوانیم:

(أفأمنوا مكر الله فلا يأمن مكر الله إلا القوم الخاسرون). (۳)

ص: ۲۵۱

۱- سور □ یوسف، آیه ۱۷.

۲- سور □ زخرف، آیه ۶۹.

۳- سوره اعراف: آیه ۹۹.

اما درباره معنای ایمان در لسان اهل شرع بین طوایف مسلمانان اختلاف فراوان وجود دارد.

بعضی ایمان را عقیده قلبی - که تصدیق به جنان است . دانسته اند،

بعضی در ایمان اقرار به لسان را کافی دانسته اند،

بعضی در معنای آن، عمل به ارکان را کافی دانسته اند،

بعضی ایمان را تصدیق به جنان و عمل به ارکان می دانند،

بعضی ایمان را اعتقاد قلبی و اقرار به زبان دانسته اند و عمل را جزء ایمان نمی دانند،

بعضی ایمان را مرکب از این سه چیز می دانند،

و بعضی اقرار به زبان و عمل به ارکان را شرط ایمان می دانند.

البته هر کدام از اینها درباره عقیده خود استدلالی دارند که به ذکر آنها نیاز نیست.

اصل ایمان، همان عقیده قلبی به معارف و عقاید دینی است که اقرار به زبان کاشف از آن و اعمال جوارح آثار و نگهبان آن است.

دلیل بر این مطلب در دو محور بحث می شود.

نخست آن که در بسیاری از آیات قرآن ایمان به قلب نسبت داده شده، مثل در آیه شریفه ای که می فرماید:

(إلا من أقره و قلبه مطمئن بالإيمان) (۱)

مگر کسی که مجبور شود و حال آن که دل او به ایمان مطمئن باشد.

در آیه شریفه دیگری می فرماید:

(قالوا آمنا بأفواههم و لم تومن قلوبهم) (۲)

به دهانهای خود گفتند: ایمان آوردیم و دل هایشان ایمان نیاورده است.

در آیه شریفه دیگری آمده است:

(قالت الأعراب آمنا قل لم تومنوا و لكن قولوا أسلمنا و لا يدخل الإيمان في قلوبكم) (۳)

اعراب گفتند: ایمان آوردیم، بگو: ایمان نیاورده اید، ولی بگویید: اسلام آوردیم و هنوز ایمان در دل هایشان داخل نشده است.

دوم آن که در بسیاری از آیات، کلمه «عمل» به کلمه «ایمان» عطف شده و ظاهر عطف مغایر است، نظیر آیه شریفه ای که می فرماید:

(إن الذين آمنوا و عملوا الصالحات إلا لا نضيع أجر من أحسن عملا، (۴)

به راستی کسانی که ایمان آورده و عمل شایسته به جا می آورند، ما پاداش کسانی را که عمل نیک انجام دهند ضایع نمی کنیم.

ص: ۲۵۳

۱- سوره نحل، آیه ۱۰۶

۲- سوره مائده، آیه ۴۱

۳- سوره حجرات، آیه ۱۴.

۴- سوره کهف، آیه ۳۰

سوم آن که بعضی از آیات قرآنی ایمان را با بودن بعضی معاصی محقق دانسته است، مثل آیه ای که می فرماید:

(الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم) (۱)

کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را به ظلم نیامیختند.

و آیه ای که می فرماید:

(وما یومن اکثرهم بالله إلا وهم مشرکون) (۲)

و بیشتر آنان ایمان نمی آورند مگر این که مشرکند.

مراد شرک از لحاظ عمل است.

و آیه شریفه ای که می فرماید:

(یا ایها الذین آمنوا توبوا إلى الله توبة نصوحا) (۳)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به سوی خدا بازگشت کنید، بازگشتی از روی راستی.

بنابر این، اصل ایمان همان عقد قلب به معارف دینی و حقایق مذهبی است. واضح است که نتیجه اعتقاد و ایمان به چیزی ملتزم شدن به لوازم آن است. اگر کسی بگوید: به فلان امر مؤمن و معتقدم، ولی در عمل خلاف ایمان خود رفتار کند، کاشف از بی ایمانی اوست؛ مگر این که ذهول و غفلت بر وی عارض شود.

ص: ۲۵۴

۱- سوره انعام، آیه ۸۲

۲- سوره یوسف، آیه ۱۰۶.

۳- سورۀ تحریم، آیه ۱۸

از این جهت بسیاری از اخبار، شخص معصیت کار را از ایمان خارج می دانند. برای نمونه در کتاب «الکافی» نقل شده که محمد بن حکیم می گوید: خدمت حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر (علیه السلام) عرض کردم:

الکبائر تخرج من الإیمان؟

فقال: نعم ومادون الكبائر. قال رسول الله (صلى الله عليه و آله): «لا یزن الزانی وهو مؤمن، ولا یسرق السارق وهو مؤمن؛

آیا گناهان کبیره انسان را از ایمان خارج می کنند؟

فرمود: بلی؛ بلکه غیر گناهان بزرگ نیز انسان را از ایمان بیرون می برند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «زنا کار در حالی که مؤمن باشد زنا نمی کند، و دزد در حالی که مؤمن باشد دزدی نمی نماید.

باز در همان کتاب آمده: نعمان رازی می گوید: از حضرت امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

من زنا خرج من الإیمان، ومن شرب الخمر خرج من الإیمان، ومن أفطر یوما من شهر رمضان عمدا خرج من الإیمان؛^(۱)

کسی که زنا کند از ایمان بیرون می رود، کسی که شراب «مسکر» بیاشامد از ایمان بیرون می رود و کسی که یک روزه ماه رمضان را از روی عمد افطار کند از ایمان بیرون می رود.

از همین روی در بسیاری از روایات، عمل را جزء ایمان، بلکه همه ایمان می دانند. چنان چه در کتاب «الکافی» از جمیل بن دراج روایت می کند که گفت: از

ص: ۲۵۵

حضرت امام صادق (علیه السلام) درباره ایمان سؤال کردم، فرمود:

شهاده أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله.

قال: قلت: أليس هذا عمل؟

قال: بلى.

قلت: فالعمل من الإيمان؟

قال: لا يثبت له الإيمان إلا بالعمل والعمل منه (۱)

شهادت دادن به این که معبودی جز او نیست و این که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) فرستاده خداوند است.

راوی می گوید: گفتم: آیا این عمل نیست؟

فرمود: آری، عمل است.

گفتم: پس عمل از ایمان است؟

فرمود: ایمان برای مؤمن ثابت نمی شود مگر به عمل و عمل، جزء ایمان است.

باز در کتاب شریف «الکافی» در همان باب در ضمن حدیث مفصلی از حضرت امام صادق (علیه السلام) روایت می کند که

راوی به آن حضرت گفت: به من بگو: آیا ایمان قول است یا عمل بدون عمل؟

حضرت فرمود:

الإيمان عمل كله والقول بعض ذلك العمل؛ (۲)

همه ایمان عمل است و قول و گفتار قسمتی از این عمل است.

ص: ۲۵۶

۱- الکافی: ۳۸/۲ حدیث ۶.

۲- همان: ۳۹/۲، حدیث ۷.

ایمان به چه چیزی محقق می شود؟

بحث دیگر این که آیا ایمان به معرفت و شناخت جمیع معارف و حقایق دینی محقق می شود یا به معرفت بعضی به بعضی دیگر تحقق می یابد؟

در پاسخ این پرسش می گوییم: معارف و حقایق دینی بر دو قسم هستند:

قسم اول، اموری که تا انسان آنها را نشناسد و به آنها معتقد نشود ایمان او تحقق نمی یابد، مانند اصول پنج گانه و ضروریات دین و مذهب .

قسم دوم، تفصیلاتی که در اکثر اصول مذکور است که آنها نیز بر دو قسم اند:

۱. اموری که هر چه بیشتر درباره آنها تفکر و تدبر شود موجب کمال ایمان می گردد، مانند شناخت صفات باری تعالی، تدبر و تفکر در آیات الهی و شناخت فضایل پیامبر و امام.

۲. اموری که اعتقاد اجمالی به آنها کافی است و شناخت تفصیلی آنها ضروری نیست، مانند خصوصیات عالم قیامت از قبیل شناخت حقیقت صراط، میزان، نعمت های بهشتی، نعمتهای دوزخی و...^(۱)

مراتب ایمان

در لسان روایات و اخبار، ایمان به دو قسم تقسیم شده است:

۱. ایمان مستقر، یعنی ایمانی که متزلزل نباشد و هیچ شبهه ای نتواند در آن اثر بگذارد.

ص: ۲۵۷

۱- تفسیر اطیب البیان: ۱/ ۱۳۶.

۲. ایمان مستودع، یعنی ایمان عاریتی و غیر ثابت که به واسطه حوادث گوناگون و شبهات، متزلزل یا زایل می شود.

در بعضی روایات ایمان را بر هفت سهم قرار داده اند: بر، صدق، یقین، رضا، وفا، علم، حلم. (۱)

در بعضی دیگر، ایمان را چهل و نه جزء قرار داده و برای هر جزئی ده عشر شمرده شده است. (۲)

در بعضی دیگر، ایمان را به نردبان تشبیه کرده و برای آن ده درجه ذکر کرده اند. (۳)

مراتب یقین

بعضی روایات ایمان را به حسب مراتب یقین، بر سه قسم تقسیم کرده اند:

۱. علم الیقین،

۲. عین الیقین،

۳. حق الیقین.

علم الیقین، ایمانی است که از روی ادله و براهین عقلی حاصل شود.

عین الیقین، ایمانی است که از راه نورانیت دل و صفای باطن پیدا شود؛ به طوری که انسان حقایق را به چشم دل مشاهده کند.
گویا خدا را می بیند و

ص: ۲۵۸

۱- الکافی: ۲/ ۴۲ باب درجات ایمان.

۲- همان

۳- همان.

صحراى محشر، سؤال و جواب، صراط، ميزان، بهشت و جهنم نصب العين اوست.

اين قسم از ايمان همانند ايمان حارثه بن مالك بن نعمان انصارى است. در كتاب «الكافى» آمده: حضرت امام صادق (عليه السلام) مى فرمايد:

استقبل رسول الله (صلى الله عليه و آله) حارثه بن مالك بن النعمان الأنصارى، فقال له: كيف أنت يا حارثه بن مالك؟
فقال: يا رسول الله! مؤمن حقا.

فقال له رسول الله (صلى الله عليه و آله): لكل شيء حقيقه فما حقيقه قولك؟

فقال: يا رسول الله! عزفت نفسى عن الدنيا فأسهرت ليلى واطمأت هواجرى وكأنى أنظر إلى عرش ربي وقد وضع للحساب، وكأنى أنظر إلى أهل الجنة يتزاورون فى الجنة، وكأنى أسمع عواء أهل النار فى النار.

فقال رسول الله (صلى الله عليه و آله): عبد نور الله قلبه أبصرت فأثبت (١)

روزي پیامبر اکرم (صلى الله عليه و آله) به حارث بن مالك رو کرد و فرمود: چگونه ای تو ای حارث؟
عرض کرد: ای رسول خدا! از روی حقیقت مؤمنم.

رسول خدا (صلى الله عليه و آله) فرمود: برای هر چیزی حقیقتی است و حقیقت گفتار تو چیست؟ (یعنی نشانه صدق گفتار تو چیست؟)

عرض کرد: ای رسول خدا! نفسم را از دنیا بی رغبت کرده ام، پس

ص: ۲۵۹

۱- تفسیر اطيّب البیان: ۱/ ۱۳۸، به نقل از الكافى: ۲/ ۵۴ حدیث ۳.

شیم را به بیداری می گذرانم و روزهایم را به تشنگی (یعنی روزه) سپری می کنم. گویا عرش پروردگارم را می بینم که برای حساب نهاده شده، گویا اهل بهشت را می بینم که به زیارت یکدیگر می روند و گویا صیحه و شیون اهل آتش را در آتش میشنوم.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: این بنده ای است که خداوند دل او را روشن گردانیده است.

سپس فرمودند: به حقایق، بینا شده ای پس ثابت باش!...

حق الیقین، ایمانی است که نورانیت آن همه اعضا و جوارح را فرا گیرد و غیر از خدا نخواهد و نجوید؛ به حدی که از خود هم بی خبر باشد و از شدت توجه به حق، دنیا و مافیها در نظر او هیچ نماید.

مراتب ایمان به سخن دیگر

البته برخی برای ایمان، چهار درجه (نظیر بادام و گردو که چهار مرتبه دارد) ذکر کرده اند:

۱- قشر القشر،

۲- قشر،

۳- لب،

۴- لب اللب

قشر القشر: ایمان منافقان است که فقط به زبان به مبانی دینی اقرار کرده اند، ولی ایمان آنها حقیقت و مغز ندارد و در دنیا احکام ظاهری اسلام، از قبیل

ص: ۲۶۰

طهارت بدن، حل ذبیحه، نکاح، میراث و نحوه اینها بر آنان بار می شود؛ برای کسی که از باطن آنها خبر نداشته باشد و در جهان آخرت سخت ترین عذابها برای آنان خواهد بود که قرآن کریم می فرماید:

(إن المنافقين فی الدرك الأسفل من النار) (۱)

قشر: ایمان عوام است که به حقایق ایمانی اعتراف دارند، ولی روح ندارد و در معرض فنا و زوال است.

لب: ایمان خواص است که قلب متوجه حق بوده و از اسباب و وسایط نظر برداشته و به مسبب الاسباب و ذی الواسطه متوجه گردیده اند. در این مرتبه است که مقام توکل پیدا می شود.

لب اللب: ایمان مقربان است که لحظه ای از حق غافل نبوده و اصلاً واسطه و سببی در میان نمی بینند. در این مرتبه است که مقام رضا و تسلیم پیدا می شود.

حقیقت بحث

تحقیق در مراتب ایمان این است که برای ایمان می توان به اعتبار شدت و ضعف در مبانی آن (یعنی عقاید، اخلاق و اعمال صالح) مراتب و درجاتی ذکر کرد.

برای مثال در مورد اعتقادات هم از لحاظ کیفیت؛ یعنی تحصیل مراتب یقین و هم از نظر کمیت؛ یعنی اکتفا، به مقدار لازم یا تحصیل مراتب زاید بر آن، در مورد اخلاق نیز هم از جهت کمیت؛ یعنی تحصیل جمیع اخلاق و ملکات

ص: ۲۶۱

فاضله و هم از نظر کیفیت، یعنی مراتب عالی اخلاق و نسبت به اعمال نیز هم از حیث کیفیت؛ یعنی مراعات آداب و شرایط قبول عبادات و هم از جهت کمیت، یعنی اقدام به جمیع انواع عبادات درجات و مراتب غیر متناهی برای ایمان پیدا می شود.

ویژگی ها و صفات اهل ایمان

آیات و روایات زیادی در ویژگی ها و صفات مؤمنان موجود است. در سوره مؤمنون، بسیاری از سوره های دیگر قرآن و خطبه همام نیز صفات متقین بیان شده و در کتاب «الکافی» و «وافی» روایات متعددی در بیان صفات مؤمن ذکر شده است. (۱)

روایتی در کتاب «الکافی» نقل شده که امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

ینبغی للمؤمن أن یکون فیه ثمانی خصال:

وقورا عند الهزاهز، صبورہ عند البلاء، شکوره عند الرخاء، قانعا بما رزقه الله، لا یظلم الأعداء، ولا یتحامل للأصدقاء، بدنه منه فی تعب والناس منه فی راحه.

إن العلم خلیل المؤمن، والحلم و زیره، والعقل أمير جنوده، والرفق أخوه، والبر والده؛

سزاوار است که در مؤمن هشت خصلت باشد:

ص: ۲۶۲

۱- رجوع شود به الکافی: کتاب ایمان و کفر، باب خصال مؤمن. تفسیر اطیب البیان: ۱/ ۱۳۹

۱. در هنگام فتنه ها و شداید ثابت قدم و با وقار باشد.

۲. در وقت بلا صابر باشد.

۳. در وقت نعمت و راحتی شاکر نعمت الهی باشد.

۴. به آن چه خداوند مرحمت فرموده قانع باشد.

۵. به دشمنان ظلم نکند.

۶. بر دوستان تحمیل نداشته باشد.

۷. بدن او از عبادت و انجام وظایف در زحمت است.

۸. و مردم از ناحیه او راحت هستند (یعنی زحمتی از او متوجه مردم نمیشود).

به راستی علم و دانش دوست مؤمن، حلم وزیر او، عقل امیر لشکر او، رفق و مدارای با مردم برادر او و بر و نیکویی پدر اوست.

حقیقت ایمان و ثمرات آن

حقیقت ایمان و ثمرات آن در روایتی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در کتاب شریف «الکافی» از امام باقر (علیه السلام) به اسانید مختلف از اصبع بن نباته نقل شده است، اصبع می گوید: امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در منزلشان خطبه ای ایراد نمودند و امر فرمودند که آن را بنویسیم و به مردم بخوانیم. حضرت فرمودند:

أما بعد، فإن الله تبارك وتعالى شرع الإسلام وسهل شرايعه لمن ورده، وأعز أركائه لمن حاربه، وجعله عزا لمن تولاه، وسلما لمن دخله، وهدي لمن ائتم به، وزينه لمن تجلله، وعذرا لمن انتحله،

ص: ۲۶۳

وعروه لمن استعصم به، وحبلاً لمن استمسك به، وبرهاناً لمن تكلم به، ونوراً لمن استضاء به، وعونا لمن استغاث به.

وشاهداً لمن خاصم به، وفلجاً لمن حاج به، وعلماً لمن وعاه، وحديثاً لمن روى، وحكماً لمن قضى، وحلماً لمن جرب، ولباساً لمن تدرثر، وفهماً لمن تفتن، ويقيناً لمن عقل، وبصيره لمن عزم، وآية لمن توسم، وعبره لمن اتعظ.

ونجاه لمن صدق، وتؤده لمن أصلح، ولفى لمن اقترب، وثقه لمن توكل، ورخاء لمن فوض، وسبقه لمن أحسن، وخيراً لمن سارع، ولجنه لمن صبر، ولباساً لمن اتقى، وظهيره لمن رشد، وكهفاً لمن أمن، وأمنه لمن أسلم، ورجاء (روحه) لمن صدق؛ وغنى لمن قنع.

فذلك الحق سبيله الهدى، ومأثره المجد، وصفته الحسنى، فهو أبلج المنهاج، مشرق المنار، ذاكى المصباح، رفيع الغايه، يسير المضمار، جامع الحلبه، سريع السبقه، اليمالقمه، كامل العده، كريم الفرسان فالإيمان منهاجه والصالحات مناره، والفقّه مصايحه، والدنيا مضماره، والموت غايته، والقيامه حلبيه، والجهه سبقته، والنار نقمته، والتقوى عدته، والمحسنون فرسانه

فبالإيمان يستدل على الصالحات، وبالصالحات يعمر الفقه، وبالفقه يهرب الموت، وبالموت تختم الدنيا، وبالدينا تجوز القيامه، وبالقيامه تزلف الجنه، والجنه حسره أهل النار، والنار موعظه المتقين، والتقوى سنخ الإيمان؛

اما بعد، به راستی که خدای تعالی اسلام را تشریح فرمود:

۱. احکام آن را برای کسی که وارد آن شود، آسان قرار داد.
۲. ارکان و پایه های آن را محکم قرار داده برای کسی که بخواهد با آن جنگ کند.
۳. آن را عزت قرار داد برای کسی که به آن قیام کند.
۴. و سلامتی قرار داد برای کسی که داخل آن شود.
۵. و هدایت قرار داد برای کسی که به آن اقتدا کند.
۶. و زینت قرار داد برای کسی که آن را بزرگ شمارد.
۷. و عذر و حجت قرار داد برای کسی که آن را مذهب خود قرار دهد.
- ۸- عروه و دست گیره قرار داد برای کسی که به آن چنگ زند.
۹. و ریسمان محکم قرار داد برای کسی که به آن تمشک کند.
۱۰. و دلیل قاطع قرار داد برای کسی که به آن سخن بگوید.
۱۱. و نور و روشنایی قرار داد برای کسی که از آن طلب نور کند.
۱۲. و کمک و یاری قرار داد برای کسی که به آن استغانه کند.
۱۳. و شاهد قرار داد برای کسی که با آن مخاصمه نماید.
۱۴. و رستگاری و پیروزی قرار داد برای کسی که به آن احتجاج کرده و آن را دلیل خود قرار دهد.
۱۵. و آن را دانش قرار داد برای کسی که آن را حفظ کند.
۱۶. و آن را حدیث قرار داد برای کسی که آن را روایت نماید.

۱۷. و آن را کم قرار داد برای کسی که قضاوت کند.
۱۸. و آن را حلم قرار داد برای کسی که تجربه نماید.
۱۹. و آن را لباس قرار داد برای کسی که آن را لباس خود قرار دهد.
۲۰. و آن را هوش قرار داد برای کسی که زیرک باشد.
۲۱. و آن را یقین قرار داد برای کسی که تعقل نماید.
۲۲. و آن را بینایی قرار داد برای کسی که اراده کند.
۳۳. و آن را نشانه قرار داد برای کسی که تفرس نماید و نشانه جوید.
۲۴. و آن را عبرت قرار داد برای کسی که پند بگیرد.
۲۵. و آن را موجب نجات قرار داد برای کسی که آن را باور کند.
۲۶. و آن را موجب ثبت و استقامت قرار داد برای کسی که شایسته آن باشد.
۲۷. و آن را موجب نزدیکی قرار داد برای کسی که تقرب جوید.
۲۸. و آن را موجب وثوق و اعتماد قرار داد برای کسی که به خدا توکل داشته باشد.
۲۹. و آن را مایه امیدواری قرار داد برای کسی که کارهای خود را به خدا واگذار نماید.
۳۰. و آن را موجب پیشی گرفتن قرار داد برای کسی که نیکوکاری کند.
۳۱. و آن را موجب خیر و خوبی قرار داد برای کسی که در کارهای خیر شتاب نماید.

۳۲. و آن را سپر قرار داد برای کسی که صبر نماید.

۳۳. و آن را لباس قرار داد برای کسی که پرهیزکار شود.

۳۴. و آن را پشتیبان قرار داد برای کسی که راه یابی کند.

۳۵. و آن را پناهگاه قرار داد برای کسی که ایمان آورد.

۳۶. و آن را ایمنی قرار داد برای کسی که تسلیم شود.

۳۷. و آن را راحتی قرار داد برای کسی که صادق باشد.

۳۸. و آن را بی نیازی قرار داد برای کسی که قناعت کند. پس این حق است در حالی که راه آن هدایت، اثر آن شرافت و صفت آن عاقبت نیکو و سعادت است.

پس راه حق واضح ترین راه و منار آن درخشان، و چراغ آن مشتعل و تابان، غایت آن بلند مرتبت، میدان آن اندک و مردان مسابقه گزار خود را گرد آورده و جایزه مسابقه آن زودرس، انتقام و پاداش آن دردناک، عده و ساز و برگ آن کامل و تمام سواران این مسابقه بزرگوار و با شرافتند.

پس منہاج و راه آن ایمان، منار و برج روشنی بخش آن اعمال شایسته، چراغ های آن دانش در دین، میدان این مسابقه دنیا و غایت و پایان آن مرگ است.

اجتماع مسابقه گزارندگان آن در روز قیامت، جایزه برندگان آن بهشت و پاداش بد محرومان آن آتش، ساز و برگ آن تقوا و سواران این میدان نیکوکاران هستند.

پس به واسطه ایمان به اعمال شایسته دلالت می شود، به واسطه اعمال شایسته دانش آباد می گردد، به واسطه دانش و علم دین ترس از مرگ حاصل می شود، به واسطه مرگ دنیا پایان می یابد، به واسطه دنیا، قیامت واقع می شود، به واسطه قیامت بهشت آراسته می گردد و بهشت موجب حسرت اهل آتش و آتش پند پرهیزکاران و تقوا سنخ، اصل و اساس ایمان است. (۱)

حضرت در این حدیث شریف فواید و ثمرات ایمان را در سی و هشت فایده بیان فرموده است. این فواید را در سه جمله خلاصه نموده و ایمان را به مسابقه اسب دوانی تشبیه کرده که خداوند بین مؤمنان که سواران این مسابقه اند این مسابقه را در میدان دنیا برقرار کرده و غایت آن را مرگ، جایزه آن را بهشت قرار داده و صفات و خصوصیات ده گانه برای متعلقات این مسابقه ذکر فرموده است.

آن گاه به ترتیب مصادیق هر یک از آنها را نسبت به ایمان، بیان نموده و این صفات ده گانه را موجب و علت برای فواید مذکور قرار داده است و هر یک از این صفات را به طور منظم علت آن دیگر شمرده است.

نکته دیگر این که از جمله «فالتقوی سنخ الإیمان» استفاده می شود که قوس نزول منطبق بر قوس صعود است که از همان نقطه دایره که شروع شده به همان نقطه ختم می گردد؛ یعنی از ایمان آغاز و به ایمان پایان می یابد و همه یک حقیقت که عبارت از ایمان است. (۲)

ص: ۲۶۸

۱- تفسیر اطیب البیان: ۱/۱۴۱ - ۱۴۳.

۲- همان: ۱/۱۴۴.

در فرق بین این دو واژه بین عامه و خاصه اختلاف نظر بسیاری است.

بعضی ایمان را اعتقاد قلبی و اسلام را مجرد اقرار به زبان دانسته اند و به این آیه شریفه استناد جسته اند که می فرماید:

(قالت الأعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لكن قولوا أسلمنا و لما يدخل الإیمان فی قلوبکم) (۱)

بعضی ایمان را اعتقاد راسخ و اسلام را اعتقاد غیر راسخ شمرده اند و آیه شریفه را بر این معنا حمل کرده اند و عدم دخول ایمان به قلب را به عدم رسوخ تفسیر نموده اند و قول اول را باطل دانسته اند؛ زیرا مجرد اقرار بدون این که ترجمان اعتقاد قلبی باشد، نفاق است نه اسلام.

بعضی دیگر ایمان را اعتقاد مقرون به عمل و اسلام را مجرد اعتقاد دانسته اند.

و برخی دیگر اسلام را اعتقاد به اصول دین دانسته اند که عبارت از اموری است که جمیع فرقه های مسلمانان بر آن معتقدند و ایمان را اعتقاد به اصول دین و مذهب که عبارت از اعتقادات مذهب شیعه اثنی عشری است دانسته اند.

بعضی دیگر اسلام را از ایمان اخص شمرده اند و گفته اند: اسلام، ایمان مقرون به تسلیم است و مسلم را در دعای ذیل بر این معنا حمل کرده اند:

اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات.

ص: ۲۶۹

در کتاب «الکافی» آمده: سماعه می گوید:

خدمت حضرت امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: مرا خبر ده از اسلام و ایمان آیا مختلفند؟

فرمودند: ایمان به اسلام مشارکت دارد، ولی اسلام با ایمان مشارکت ندارد.

عرض کردم: برای من توصیف فرمایید!

فرمود: اسلام شهادت به کلمه «لا إله إلا الله» و تصدیق به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است که به واسطه این شهادت، خونها حفظ، نکاحها و ارثها بر آن جاری می شود و بر این ظاهر جماعتی از مردم هستند. اما ایمان هدایت و راه یافتن است و آن چیزی است که از صفت اسلام در دل ثابت می گردد و آن چه از عمل به واسطه آن ظاهر می شود. ایمان از اسلام به درجه ای بالاتر است؛ زیرا ایمان با اسلام در ظاهر مشارکت دارد، ولی اسلام با ایمان در باطن مشارکت ندارد، اگر چه در گفتار و صفت با هم مجتمع می شوند. (۱)

در تحقیق این صحبت می گوئیم: اسلام و ایمان بر حسب حقیقت یک امر قلبی دارای مراتب متعدد هستند که هر جا به حسب قرائن حالی و مقالی باید بر آن مرتبه حمل کرد.

ولی به حسب ظاهر، اگر کسی به شهادتین اعتراف و خود را به لوازم آن الزام نمود تا وقتی که کشف خلاف نشده، مسلمانان موظفند احکام اسلام را بر

ص: ۲۷۰

چنین کسی بار کنند. قرآن کریم می فرماید:

(ولا تقولوا لمن ألقى إليكم السلام لست مؤمنا) (۱)

هر کسی نسبت به شما القا اسلامی می کند (یعنی اعتراف به اسلام می نماید) مگویید: تو مؤمن نیستی. (۲)

این دو لفظ مثل لفظ فقیر و مسکینی است که گفته اند:

إذا اجتمعا افترقا وإذا افترقا اجتمعا.

پس هر جا اسلام تنها ذکر شود، مراد همان ایمان است. مانند آیه شریفهای که می فرماید:

(رضیت لكم الإسلام دينا) (۳)

و آیه شریفه ای که می فرماید:

(إن الي عند الله الإسلام) (۴)

و آیه مبارکه ای که می فرماید:

(فلا تموتن إلا وأنتم مسلمون) (۵)

و آیات دیگر نظیر آن، ولی هر جا با هم ذکر شود باید فرق گذارد و جهات فرق از قرائن حالی و مقالی و مناسبات حکم و موضوع معلوم می شود.

ص: ۲۷۱

۱- سوره نساء، آیه ۹۴.

۲- تفسیر اطيبي البيان: ۱/ ۱۴۶

۳- سوره مائده، آیه ۳.

۴- سوره آل عمران، آیه ۱۹.

۵- سوره بقره، آیه ۱۳۲

برای مثال در آیه شریفه می فرماید: (قالت الأعراب آمنا). (۱)

معلوم می شود که مراد از اسلام، اقرار ظاهری یا اعتقاد ضعیف است و منظور از ایمان، اعتقاد ثابت و راسخ مقرون با عمل است به قرینه جمله بعد از آن: (و إن تطيعوا الله و رسوله).

و هم چنین آیه بعد از آن که می فرماید:

(إنما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله ثم لم يرتابوا وجاهدوا بأموالهم و انفسهم في سبيل الله أولئك هم الصادقون) (۲)

همانا مؤمنان کسانی هستند که به خدا و رسول او ایمان آوردند و پس از آن شت و ریبی برای ایشان پیدا نشد و به مالها و جان هایشان در راه خدا جهاد نمودند، اینان خود راستگویانند.

البته در مورد احکام ظاهری دنیوی و ثبوت اخروی نسبت به هم متفاوتند، به این معنا که ثبوت اخروی مخصوص به مؤمن یعنی مسلمان واقعی است، ولی احکام دنیوی هم شامل مسلمان ظاهری و هم مسلمان واقعی (مؤمن) می شود، چنان چه در حدیث سابق گذشت و در این مورد، مؤمن از مسلم اخص است.

در بعضی موارد اطلاق اسلام اخص از ایمان است. مثل نظر آیه ای که می فرماید:

(إذ قال له ربه أسلم قال أسلمت لرب العالمين). (۳)

ص: ۲۷۲

۱- سوره حجرات آیه ۱۴.

۲- همان، آیه ۱۵.

۳- سوره بقره، آیه ۱۳۱

این آیه به حضرت ابراهیم (علیه السلام) خطاب است که بعد از آن که آن حضرت بسیاری از مدارج کمال ایمان را پیموده است.

کوتاه سخن این که همه این اطلاعات از قبیل بیان مصادیق است. (۱)

(بالغیب)

در این حمله از چند جهت بحث می شود:

اول در کلمه «باء».

بعضی گفته اند: باء برای تعدیه است. بنا بر این، غیب متعلق ایمان می شود؛

یعنی ایمان می آورند به اموری که غیب و نامشهود است.

بعضی گفته اند: باء برای مصاحبه است؛ یعنی ایمان در حال حضور آنان مقرون و مصاحب با ایمان در حال غیب و نهان است و مانند منافقان نیستند که در آیات بعد می فرماید:

(و إذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا وإذا خلوا إلى شياطينهم قالوا إنا معكم) ، (۲)

هر گاه مؤمنان را ملاقات می کنند می گویند: ایمان آوردیم و آن گاه که با رؤسای کفر خلوت می کنند، می گویند: ما با شما هستیم.

بعضی گفته اند: باء برای استعانت و آلت است؛ یعنی ایمان آنها به قلب است که شیء غیب و نهانی است، نه به زبان مانند منافقان نیستند که می فرماید:

(يقولون بألسنتهم ما ليس في قلوبهم) . (۳)

ص: ۲۷۳

۱- تفسیر اطبیب البیان: ۱/۱۴۷ .

۲- سوره بقره، آیه ۱۴ .

۳- سورۀ فتح، آیه ۱۱ .

ولی ظاهراً همان معنای اول صحیح است که با اخبار نیز تطابق دارد.

معنای غیب چیست؟

دوم معنای غیب. غیب ضد شهود و حضور است و امور غیبی، یعنی اموری که به واسطه حواس ظاهری ادراک نشود و از نظر پنهان باشد.

بنابر این، ایمان به غیب، ایمان به اموری است که از راه حواس ظاهری پیدا نشود؛ بلکه از راه برهانهای عقلی و استدلالات علمی برای انسان حاصل می شود. مثل ایمان به وجود صانع و توحید و صفات او و ایمان به انبیا و اوصیا؛ چه برای کسانی که حضور آنها را درک کرده اند یا درک نکرده اند. چون متعلق ایمان - یعنی نبوت و وحی - از نظر حاضران نیز پنهان است.

بلکه کسانی که حضور آنها را درک نموده اند و اخلاق و معجزات آنها را مشاهده نکرده اند و از طریق آثار، ایمان آورده اند از این جهت نیز ایمان به غیب محسوب می شود.

و مانند ایمان به فرشتگان و قیامت و ایمان به حضرت بقیه الله روحی لثراب مقدمه الفداء در دوره غیبت

خلاصه این که ایمان به غیب، ایمان به جمیع عقاید حقه را شامل می شود.

ایمان به غیب در روایات

گفتنی است که روایاتی ایمان به غیب را ایمان به وجود حضرت بقیه الله عجل الله فرجه الشریف در دوره غیبت تفسیر کرده اند.

ص: ۲۷۴

در این باره روایتی در تفسیر «البرهان» از صدوق نقل شده که حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود:

من أمن (من أقر) بقيام القائم أنه الحق؛

و مراد از (الذين يؤمنون بالغيب) کسانی هستند که ایمان بیاورند و اقرار کنند به این که قیام حضرت قائم (علیه السلام) حق و درست است.

باز در روایتی دیگر در «البرهان» از ابن بابویه نقل شده که حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

والغيب هو الحجه الغائب، وشاهد ذلك قوله تعالى: (ويقولون لولا أنزل عليه آية من ربه فقل إنما الغيب لله يرسله فانظروا إني معكم من المنتظرين) (۱)

منظور از غیب همان حجت غایب است. شاهد این مطلب آیهای است که می فرماید: «می گویند: چرا معجزه ای از پروردگارش بر او نازل نمی شود؟! بگو: غیب (و معجزات) تنها برای خدا (و به فرمان او است، شما در انتظار باشید، من هم با شما در انتظارم)».

در این باره حدیثی دیگر جابر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت کرده است. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بعد از ذکر ائمه اثنی عشر تا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می فرماید:

طوبى للصابرين فى غيبته، طوبى للمقيمين على محبته، أولئك من وصفهم الله فى كتابه فقال: (الذين يؤمنون بالغيب) (۲)

ص: ۲۷۵

۱- سورۀ یونس، آیه ۲۰.

۲- تفسیر البرهان به نقل از ابن بابویه و کفایه الأثر: ص ۶۰

خوشا به حال کسانی که در زمان غیبت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف صبر می کنند. خوشا به حال کسانی که بر دوستی او ایستادگی می نمایند. اینان کسانی هستند که خداوند در قرآن توصیف نموده و فرموده: «کسانی که به غیب ایمان می آورند».

البته غیر این ها روایت های دیگری وجود دارد که از قبیل بیان مصداق هستند و با عموم منافاتی ندارند و وجه اختصاص به ذکر نیز ممکن است یکی از جهات ذیل باشد:

۱. ایمان مؤمنان در دوره غیبت، ایمان به غیب است. چون زمان آنها مانند زمان بقیه معصومان (علیهم السلام) در زمان حضورشان نیست و امام آنها در پرده غیبت است.

۲. چون غیبت آن حضرت و طول عمرش بر خلاف عادت است، ایمان به او، اقوی مراتب ایمان است.

۳. چون اعتراف به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و غیبت او جزء اخیر عقاید حقه است؛ یعنی کسانی که به حضرتشان معترف باشند به جمیع عقاید حقه معترفند و لذا تخصیص به ذکر داده اند.

مدح مؤمنان در زمان غیبت حضرت امام مهدی (علیه السلام)

سوم اخباری در مدح مؤمنان در زمان غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف.

در این باره چند حدیث نقل می نمایم.

ص: ۲۷۶

حدیث یکم. در روایتی نقل شده که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

إن اعظم الناس يقينا قوم يكونون في آخر الزمان لم يلحقوا النبي (صلی الله علیه و آله) وحجب عنهم الحجة فآمنوا بسواد في
بياض: (۱)

همانا بزرگ ترین مردم از جهت یقین گروهی هستند که در آخر زمان هستند. که پیامبر را درک نکرده اند و حجت و امام نیز
از ایشان در پرده است، پس به سیاهی که در سفیدی است، ایمان آورده اند.

یعنی به وسیله قرآن و آثاری که از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) به آنها رسیده. ایمان آورده
اند.

حدیث دوم. باز در روایت دیگری از حضرت امام سجاد (علیه السلام) روایت شده که فرمود:

من ثبت علی ولایتنا فی غیبه قائمنا أعطاه الله أجر ألف شهید مثل شهداء بدر وأحد؛ (۲)

کسی که بر ولایت ما در هنگام غایب بودن قائم ما ثابت باشد خداوند اجر هزار شهید مانند شهدای بدر و احد به او عطا
فرماید.

حدیث سوم. باز در روایت دیگری حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود:

من مات منکم وهو منتظر لهذا الأمر کمن هو مع القائم (علیه السلام) فی فسطاطه ... (۳)

ص: ۲۷۷

۱- بحار الانوار: ۱۲۵/۵۲ حدیث ۱۲.

۲- همان: حدیث ۱۳.

۳- همان: ۱۲۶ حدیث ۱۸.

کسی که از شما بر این امر بمیرد در حالی که منتظر ظهور حضرت قائم (علیه السلام) باشد مانند کسی است که در خیمه قائم (علیه السلام) باشد.

حدیث چهارم. حدیثی است که در «بحارالانوار» از حضرت امام رضا (علیه السلام) نقل شده است. آن حضرت از آباء طاهرين خود از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت می کند که حضرت فرمودند:

أفضل أعمال امتی انتظار الفرج: (۱)

بهترین اعمال امت من، انتظار فرج است.

حدیث پنجم، حدیث دیگری است که در «بحارالانوار» آمده: از امیرالمؤمنین (علیه السلام) سؤال شد:

أی الأعمال أحب إلى الله عزوجل؟

قال: انتظار الفرج؛ (۲)

کدام یک از اعمال نزد خداوند محبوب تر است؟

فرمودند: انتظار فرج.

حدیث ششم، حدیث دیگری است که در «بحارالانوار» آمده: ابی حمزه، از ابی خالد کابلی، از علی بن الحسین (علیه السلام) نقل کرده که حضرتش می فرماید:

فإن أهل زمان غيبته القائلون بإمامته المنتظرون لظهوره أفضل أهل كل زمان، لأن الله تعالى أعطاهم من العقول والأفهام والمعرفة ما صارت به الغيبه عندهم بمنزله المشاهده، وجعلهم في ذلك الزمان

ص: ۲۷۸

۱- همان: ۱۲۲ حدیث ۲.

۲- همان

بمنزله المجاهدين بين يدي رسول الله (صلى الله عليه و آله) بالسيف، اولئك المخلصون حقا، وشيعتنا صدقا، والدعاه إلى دين الله سرا وجهرا؛(۱)

به راستی که اهل زمان غیبت مهدی که به امامت او قائل و منتظر ظهور او هستند، بهترین اهل هر زمانی هستند. زیرا که خدای تعالی از عقل، معرفت و فهم به اندازه ای به آنها عطا فرموده که غیبت در نزد آنها به منزله حضور و مشاهده شده است.

آنان را در این زمان به منزله مجاهدانی قرار داده که با شمشیر در پیش روی رسول خدا (صلى الله عليه و آله) جهاد کرده اند. اینان بندگان خالص خدا، شیعیان راستین ما و دعوت کنندگان به دین خدا در نهان و آشکارا هستند

غیب و شهود

غیب و شهادت که مقابل هم هستند؛ همین طور که شهادت به معنای حضور است. شهود چهار مرحله دارد، غیب نیز همان چهار مرحله را داراست.

۱. حضور، مکانی است، در مقابل، آن غیب نیز مکانی است. مثل آیه شریفه ای که می فرماید:

(لا تقاتلوا يوسف و القوه فی غیابت الجب) « (۲).

مراد از نقطه غائبه در این آیه چاه است.

ص: ۲۷۹

۱- همان: حدیث ۴، تفسیر اطبیب البیان: ۱/ ۱۵۰.

۲- سوره یوسف، آیه ۱۰.

۲. حضور، حس ظاهری است و در مقابل آن، غیب نیز حس ظاهری مانند چشم است، مثل آیه شریفه ای که می فرماید:

(فقال ما لی لا أری الهدهد أم کان من الغائبین) (۱)

۳. حضور، در نظر و علم است و در مقابل، غیب نیز از نظر و علم است، مثل آیه شریفه ای که می فرماید:

(ویقولون خمسة سادسهم کلبهم رجما بالغیب.. قل الله أعلم بما لبثوا له غیب السماوات و الأرض) (۲)

۴. حضور در مقام معرفت و بصیرت است، در مقابل آن غیب نیز از معرفت و بصیرت از علم مردم است، مثل آیه شریفه ای که می فرماید:

(عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحدا) (۳)

مرحله پنجم نیز برای غیب تصور می شود که مطلق الغیب؛ یعنی عام باشد، مثل آیه شریفه ای که می فرماید:

(عالم الغیب والشهادة العزیز الرحیم) (۴)

و در آیه دیگری می خوانیم:

(عالم الغیب و الشهادة و هو الحکیم الخیر) (۵)

البته بعضی غیب ها مخصوص خداوند است که احدی نمی داند، لذا در آیه

ص: ۲۸۰

۱- سوره نمل، آیه ۲۰.

۲- سوره کهف، آیه ۲۲ تا ۲۶.

۳- سوره جن، آیه ۲۶.

۴- سوره سجده، آیه ۶.

۵- سوره انعام، آیه ۷۳.

شریفه ای می فرماید:

(وعنده مفاتيح الغيب لا يعلمها إلا هو ويعلم ما في البر و البحر وما تسقطمن ورقه إلا يعلمها (۱))

و همه غیب ها برای خداوند است، هر مقداری از آنها را که صلاح بداند برای پیامبران، رسولان و مؤمنان به حسب استعداد آنها ظاهر می کند.

خلاصه این که غیب، پنج قسم است: دو قسم آن مادی، دو قسم آن معنوی و یکی از آنها هم می شود مادی باشد هم معنوی. هر کدام از اینها به اختلاف مراتب انسان ها مراتبی دارد. اما برای خداوند متعال هیچ چیزی غیب نیست، بلکه همه اشیا نزد او حاضر است، او عالم الغیب والشهاده است.

کسی که به غیب ایمان داشته باشد، اولین کلید علم و ترقی را پیدا کرده است. بنابراین متقین که به غیب ایمان دارند، اولین کلید سعادت را پیدا کرده اند و این نخستین صفت اهل تقوا است.

(ویقیمون الصلاه)

صفت دوم اهل تقوا این است که نماز را به پا می دارند که آیه شریفه این صفت را بیان می کند.

ص: ۲۸۱

۱- همان، آیه ۵۹.

در توضیح معنای اقامه باید گفت: اقامه از قیام است که قیام را به نماز نسبت می دهند، مثل (قد قامت الصلاه) و اقامه را به نماز گزار نیز نسبت می دهند، مثل: (قد قامت الصلاه).

قیام معنای جامعی دارد و اصل آن به معنای انتصاب؛ یعنی راست شدن و به پا ایستادن است و در هر معنایی که به کار برود به واسطه ملازمت و مناسبتی است که عادت بین آن معنا و معنای اصلی است، مثل این که قیام بر ذات حق تعالی اطلاق می شود. خداوند متعال می فرماید:

(هو الحی القيوم) (۱)

در آیه دیگری می فرماید:

(شهد الله أنه لا إله إلا هو و الملائكة و أولوا العلم قائما بالقسط) (۲)

قیام در این آیه به معنای حفظ، تربیت، تدبیر، مراقبت، قدرت، تسلط بر اشیا است.

البته در روایات بر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف قائم اطلاق شده، برای این که آن حضرت ایستاده و آماده برای ظهور و قیام به امر امامت است. (۳)

قیام بر مردمان صالح که در امر ایمان و اطاعت ثابت و پابرجا هستند نیز

ص: ۲۸۲

۱- سوره بقره، آیه الکرسی. ۲

۲- سوره آل عمران، آیه ۱۸.

۳- تفسیر اطیب البیان: ۱ / ۱۵۱.

اطلاق می شود. در آیه شریفه ای می فرماید:

(من أهل الكتاب أمه قائمه) (۱)

بر اولیای اطفال که مراقبت اموال و رسیدگی به کارهای آنها می کنند قیم گفته می شود.

به تسلط مردان بر زنان نیز گفته می شود: (الرجال قوامون على النساء) (۲)

به تشکیل بازار و رواج آن قیام اطلاق می شود؛ در حدیثی آمده است:

لولا ذلك لما قام للمسلمين سوق. (۳)

به روز رستاخیز نیز اطلاق می شود. مثل: (يوم يقوم النای لرب العالمین) (۴)

به دین نیز گفته می شود: (دینا قیما) (۵)

خلاصه این که قیام، به هر امری اطلاق می شود، مثل قیام به امر سلطنت، وزارت، تجارت، صنعت، زراعت و...

اما قیام نماز، به پا بودن آن است و جمله «قد قامت الصلاه» در اقامه نماز از باب مشارفه است، نظیر کلام حضرت علی اکبر

(علیه السلام) که فرمود: «العطش قد قتلنی». (۶)

ص: ۲۸۳

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۱۳

۲- سوره نساء، آیه ۳۴.

۳- فرائد الاصول: ۳ / ۳۵۰

۴- سوره مطلقین، آیه ۶.

۵- سوره انعام، آیه ۱۶۱.

۶- بحار الانوار: ۴۵ / ۴۳.

اقامه به معنای راست کردن و به پا داشتن است. در اقامه نماز بعضی گفته اند: به معنای اتیان به جمیع واجبات، مستحبات و آداب است.

بعضی گفته اند: به معنای حفظ نماز و ادامه آن است، چنان چه در آیه شریفه می فرماید: (الذین هم علی صلاتهم دائمون) [\(۱\)](#)

بعضی گفته اند: به معنای ترک سستی و تهاون نسبت به نماز است.

و بعضی گفته اند: به جا آوردن نماز به حالت ایستاده است، چون نماز مشتمل بر قیام است.

اما حق این است که اقامه نماز به معنای حفظ و نگاه داری نماز از این است که مندرس و بی اهمیت شود و از بین برود که در فارسی از این، به پا داشتن نماز تعبیر می کنیم؛ یعنی ترویج و رونق دادن به نماز.

این معنا شامل اتیان نماز به جمیع واجبات و شرایط و آداب آن، ادامه آن و عدم تهاون و بی اعتنایی به آن، بیان احکام و ارشاد جاهل به آن، امر به اتیان و نهی از ترک آن می شود، چنان چه اقامه دین به اعلاء کلمه اسلام و ترویج و نشر معارف و احکام آن است.

در آیات شریفه به اقامه نماز امر و از اقامه کنندگان آن بسیار مدح شده و آن را از صفات و علامات مؤمن قرار داده شده است. در زیارات جامعه، ائمه هدا (علیهم السلام) به این صفت ستوده شده اند؛ بلکه نخستین صفت حمیده آنان شمرده شده است. آن جا که می خوانیم:

وأقمتم الصلاة وآتیتم الزکاه وأمرتم بالمعروف ونهیتم عن المنکر وجاهدتم فی الله حق جهاده.

ص: ۲۸۴

و در زیارت وارث می خوانیم:

أشهد أنك قد أقيمت الصلاة وآتيت الزكاة وأمرت بالمعروف ونهيت عن المنكر. (۱)

ظاهر این است که ذکر اقامه صلاه و ایتاء زکات در وصف ائمه هدا (علیهم السلام) اشاره به مقام ولایت کلیه آنهاست که از آیه شریفه ولایت استفاده می شود. آن جا که می فرماید:

(إنما وليكم الله و رسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاة وهم راكعون) (۲)

ذکر امر به معروف و نهی از منکر به مقام افضلیت اشاره دارد که این موضوع از این آیه شریفه استفاده می شود که می فرماید:

(کنتم خیر أمة أخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنكر) (۳)

و ذکر جهاد در وصف آنها به مقام اصطفاء، اجتناب و انتخاب آنان اشاره دارد که از این آیه شریفه استفاده می شود که می فرماید:

(و جاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتباکم) (۴)(۵)

در این زمینه شیخ صدوق که در کتاب توحید از امام کاظم (علیه السلام) نقل می کند که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در یک حدیث طولانی که معانی فصول اذان را بیان

ص: ۲۸۵

۱- مصباح المتهدج: ۷۲۰.

۲- سوره مائده، آیه ۵۵.

۳- سوره آل عمران، آیه ۱۱۰.

۴- سوره حج، آیه ۷۸.

۵- تفسیر اطیب البیان: ۱/۱۵۳.

می کند، در پایان آن فرمود:

ومعنى (قد قامت الصلاة) فى الإقامة أى: حان وقت الزيارة والمناجاة وقضاء الحوائج ودر ك المنى والوصول إلى الله عزوجل وإلى كرامته وغفرانه وعفوه ورضوانه (۱)

معناى «قد قامت الصلاة» این است که وقت زیارت خدا و مناجات با او و قضای حوائج و رسیدن به آرزوها و وصول به خداوند تبارک و تعالی و به کرامات او و آمرزش و عفو و رضوان رسیده است.

اینها همه استفاده هایی است که در بازار خداوند سبحان به دست می آید. گویا اشتغال به نماز، داخل شدن در بازار برای کسب این ذخیره های پر قیمت است. پس گفتن اقامه بر اتیان به نماز شاید برای اقامه این بازار و قرار دادن آن پر منفعت و بی ضرر که کاملاً مورد رغبت است.

به خلاف انسانی که از این بازار اعراض می کند و آن را کساد قرار می دهد و بی ثمر که او بازار را ضایع کرده است.

بنابراین، اقامه نماز، وقتی تمام و کامل می شود که انسان نماز را انجام دهد، به طوری که محصل این ذخایر باشد که باید مستجمع جمیع اجزاء و شرایط باشد و هیچ مانعی در آن از نظر صورت و معنا در صحت و کمال نباشد.

این معنا از تفسیر پیش اخص و مشتمل بر آن است. چون ظاهر این است که ترتیب این غایات مذکوره بر نماز، به امور کثیرهای منوط است که کمتر می شود برای کسی همه آن حاصل شود. (۲)

ص: ۲۸۶

۱- بحارالانوار: ۱۳۴/۸۴ ، باب اذان و اقامه.

۲- تفسیر مجد البیان: ۴۱۷/۱.

تا این جا معنای اقامه کاملاً روشن شد. اکنون به معنای صلاه می پردازیم.

صلاه دو معنا دارد:

۱. صلاه در لغت.

۲. صلاه در شرع.

صلاه در لغت، به معنای اراده خیر است. این معنا را آیت الله طیب (رحمه الله) بهترین معنای لغوی می داند و نظر مفسران مشهور را که به معنای دعا می دانند، مخدوش می داند، چون صلاه، افعال و مشتقات آن به حرف «علی» مستعدی می شود. اگر به معنای دعا باشد، ضد مقصود را می فهماند و معنای آن نفرین می شود.

هم چنین نظریه کسانی را که صلاه را نسبت به خدا به معنای رحمت، نسبت به ملائکه استغفار و نسبت به مردم دعا می دانند؛ درست نمی داند. چون علاوه بر اشکال اول، در این جا لازمه اش این است که کلمه صلاه در آیه شریفه (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) [\(۱\)](#)

در اکثر از معنای واحد استعمال شده باشد، و این درست نیست.

بنابراین، ایشان معنای اراده خیر را بهترین معنا می دانند، به این جهت که آن معنای جامعی است که مصادیق آن متفاوت می شود. چون اراده خیر از خدا، عین فعل اوست. یعنی فعل از اراده جدا نیست.

ص: ۲۸۷

پس صلاه نسبت به خدا همان فعل خیر که عبارت از انحاء رحمت، نعمت و برکت است.

و نسبت به ملائکه اراده خیر از ملائکه و نسبت به مردم طلب خیر از خداوند است و خیر تمام برکات و انحاء رحمت و نعمت های دنیوی و مثنویات

آخروی و شفاعت و ارتفاع درجه و نظایر اینها را شامل می شود.

علاوه بر این، اگر صلاه از جانب خدا به معنای خصوص رحمت باشد در آیه شریفه: (أولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمه) (۱) عطف شیء بنفسه لازم می آید و حال آن که ظاهر در عطف، مغایرت است، ولی بنا بر آن که معنای صلاه اراده خیر باشد، عطف خاص به عام شده و آن مستحسن است.

اما صلاه به حسب شرع، عبارت از فریضه اسلامی است که مرکب و معجون از قیام و قعود، رکوع و سجود، قرائت و تکبیر، تهلیل و تسبیح و تحمید و شهادت به وحدانیت حق و رسالت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) و درود و تسلیت است و به اختلاف مکلفین و اختلاف حالات و خصوصیات آنها مختلف می شود.

البته بحث در ثبوت حقیقت شرعی و این که آیا برای صحیح وضع شده یا اعم به اصول فقه مربوط است که آن جا بیان شده که در امثال این گونه فرائض حقیقت شرعی ثابت و موضوع برای صحیح است و اطلاق بر اعم، از باب مجاز است.

ص: ۲۸۸

آیات و اخبار فراوانی در فضیلت و اهمیت آن نماز داریم. عقل نیز به اهمیت آن حکم می کند. ما در این جا به نقل کلام صاحب جواهر اکتفا می کنیم که از آیات و روایات متعدد استفاده شده است.

در «جواهر الکلام» چنین آمده است:

التي (تنهى عن الفحشاء و المنكر) (۱) وبها تطفأ النيران (۲) وقربان كل تقى (۳) ومعراج كل مؤمن نقي، وتغسل الذنوب كما يغسل النهر الجاري درن الجسد وتكرارها كل يوم خمسا كتكراره (۴)، وأوصى الله به المسيح مادام حيا (۵) وغيره من الرسل (۶) بل هي أصل الإسلام (۷) وخير العمل (۸) وخير موضوع (۹) والميزان، والمعيار لسائر أعمال الأناس، فمن وفى بها استوفى أجر الجميع وقبلت منه كلها (۱۰)

ص: ۲۸۹

- ۱- سوره عنكبوت، آیه ۴۵
- ۲- وسائل الشیعه، کتاب الصلاه، باب ۳ من ابواب المراقبت، حدیث ۷.
- ۳- همان: باب ۱۲ من ابواب اعداد الفرائض، حدیث ۱.
- ۴- همان: باب ۲ من ابواب اعداد الفرائض، حدیث ۳.
- ۵- سوره مریم، آیه ۳۲.
- ۶- فروع الکافی: ۲/۲۱۴، باب حج الأنبياء علی، حدیث ۷ از کتاب حج
- ۷- وسائل الشیعه: باب ۱ من باب مقدمه العبادات، حدیث ۳.
- ۸- تحف العقول: ص ۱۹۸.
- ۹- وسائل الشیعه: باب ۴۲ من ابواب احکام المساجد، حدیث ۱.
- ۱۰- همان: باب ۸ من اعداد الفرائض، حدیث ۱۸

فهي حينئذ للأعمال بل للذين كالعمود للفسطاط (١)، ولذا كانت أول ما يحاسب به العبد وينظر فيه من عمله، فإذا قبلت منه نظر في سائر عمل وقبل منه وإذا ردت لم ينظر في باقي عمله ورد عليه (٢) فلا غرو لو سمي تاركها من الكافرين، بل هو كذلك لو كان الداعي له الاستخفاف بالدين. (٣)

وهي التي لم يعرف الصادق (عليه السلام) شيئاً مما يتقرب به ويحبه الله تعالى بعد المعرفة أفضل منها (٤) بل قال (عليه السلام) :

هذه الصلوات الخمس المفروضات، من أقامهن وحافظ على مواعيتهن لقي الله يوم القيامة، وله عنده عهد يدخل به الجنة، ومن لم يصلهن لمواقيتهن ولم يحافظ عليهن، فذلك لله إن شاء غفر له وإن شاء عذبه (٥) وصلاته فريضة خير من عشرين حجه، كل حجه خير من بيت مملو ذهباً يتصدق منه حتى يفنى (٦)

بل صلاه فريضه أفضل من ألف حجه كل حجه أفضل من الدنيا وما فيها (٧)

وإن طاعه الله خدمته في الأرض وليس شيء من خدمته يعدل

ص: ٢٩٠

١- همان: حديث، ٦.

٢- همان: باب ٨ من ابواب اعداد الفرائض، حديث ١٠.

٣- همان: باب ١١ من ابواب اعداد الفرائض، حديث ٢.

٤- همان: باب ١٠ من ابواب اعداد الفرائض، حديث ١.

٥- همان: باب ١ من ابواب المواقيت، حديث ١.

٦- همان: باب ١٠ من ابواب اعداد الفرائض، حديث ٤ و ٥ و ٨.

٧- همان.

الصلاه، فمن تتمه نادى الملائكه زكريا وهو قائم يصلى فى المحراب (١).

وإذا قام المصلى إلى الصلاه نزلت عليه الرحمه وناداه ملكك: لو يعلم هذا المصلى ما فى الصلاه ما انفتل (٢).

إلى غير ذلك مما ورد مما لا يحصى عدده كخبر الشامه وغيره (٣).

مع أن فى الاعتبار ما يغنى عن الآثار إذ قد جمعت ما لا- يجمعه غيرها من العبادات من عباده اللسان والجنان بالقرائه والذكر والاستكانه والشكر والدعاء الذى ما يعبأ الله بالعباد لولاه، وظهور أثر العبوديه للمعبود بالركوع والسجود وجعل أعلى موضع وأشرفه على أدنى موضع أخفضه.

وقد كتب الرضا (عليه السلام) إلى محمد بن سنان فيما كتب من جواب مسائله: أن عله الصلاه أنها إقرار بالربوبيه لله عزوجل وخلع الأنسداد وقيام بين يدي الجبار جل جلاله بالذل والمسكنه والخضوع والاعتراف والطلب للإقاله من سالف الذنوب ووضع الوجه على الأرض كل يوم إعظاما لله عزوجل، وأن يكون ذاكرا غير ناس، ولا- بطرا على ذكر الله عزوجل بالليل والنهار، لثلا ينسى العبد سيده ومدبره وخالقه فيبطر ويطنى ويكون فى ذكره لربه عزوجل وقيامه بين يديه زاجرا له عن

ص: ٢٩١

١- همان.

٢- همان: باب ٨ من ابواب اعداد الفرائض، حديث ٣.

٣- همان: باب ٢ من ابواب اعداد الفرائض، حديث ٩.

المعاصي، ومانعا له من أنواع الفساد(۱) وغير ذلك مما لا يخفى على من لاحظ أسرار الصلاة؛

نماز چیزی است که از کارهای زشت و ناروا جلوگیری می کند. به واسطه آن آتش دوزخ خاموش می شود. موجب تقرب هر پرهیزکار و وسیله ترقی هر مؤمن پاکی است. گناهان را می شوید هم چون نهر جاری که چرکی بدن را می شوید، تکرار آن در هر روز پنج مرتبه مانند تکرار شستن بدن در آن نهر است.

ص: ۲۹۲

۱- همان: باب ۱ من ابواب اعداد الفرائض، حدیث ۷، مع زیاده فی الوسائل: قال: لما هبط آدم من الجنة ظهرت به شامه سوداء من قرنه إلى قدمه، فطال حزنه وبكائه على ما ظهر به. فأتاه جبرئيل (عليه السلام) فقال: ما يبكيك يا آدم؟ فقال: من هذه الشامه التي ظهرت بي. قال: قم يا آدم! فصل فهذا وقت الصلاة الأولى. فقام وصلى، فانحطت الشامه إلى عنقه. فجاء في الصلاة الثانية، فقال: قم فصل يا آدم! فهذا وقت الصلاة الثانية. فقام فصلى فانحطت الشامه إلى سرتة. فجاء في الصلاة الثالثة فقال: يا آدم! قم فصل فهذا وقت الصلاة الثالثة. فقام فصلى فانحطت الشامه إلى ركبته. فجاء في الصلاة الرابعة فقال: يا آدم! قم فصل فهذا وقت الصلاة الرابعة. فقام فصلى فانحطت الشامه إلى قدميه. فجاء في الصلاة الخامسة فقال: يا آدم! قم فصل فهذا وقت الصلاة الخامسة. فقام فصلى فخرج منها، فحمد الله وأثنى عليه. فقال جبرئيل: يا آدم! مثل ولدك في هذه الصلاة كمثلك في هذه الشامه، من صلى من ولدك في كل يوم وليله خمس صلوات خرج من ذنوبه كما خرجت من هذه الشامه .

خداوند حضرت مسیح را مادامی که زنده بود به نماز سفارش فرموده، هم چنین غیر مسیح از پیامبران دیگر را؛ بلکه نماز اصل اسلام و بهترین عمل و بهترین چیزی است که از جانب شرع وضع شده. نماز میزان و معیار و وسیله سنجیدن دیگر اعمال مردم است. پس کسی که نماز را کامل به جا آورد همه اعمال او مستوفی و کامل خواهد بود و همه آنها از وی پذیرفته میشود. به این جهت نماز نسبت به اعمال دیگر؛ بلکه نسبت به دین چون عمود است نسبت به خیمه و از این جهت نماز نخستین چیزی است که از اعمال بنده مورد حساب قرار می گیرد و در آن نگاه می شود. پس هر گاه نماز پذیرفته شد در اعمال دیگر او نظر می شود و از وی پذیرفته می گردد و هر گاه نماز رد شود در دیگر اعمال او نظر نشود و مردود می گردد.

بنابر این، شگفت نباشد اگر تارک نماز از کفار نامیده شود. بلکه چنین است اگر علت ترک نماز استخفاف به دین باشد.

نماز چیزی است که حضرت امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

چیزی را بعد از معرفت نمی شناسم که از نماز در نزد خدا مقرب تر و محبوب تر باشد.

بلکه حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر کس که نمازهای واجب پنج گانه را به پا دارد و بر اوقات آنها محافظت کند، روز قیامت خدا را در حالی ملاقات کند که برای او نزد خدا عهدی باشد که به واسطه آن داخل بهشت گردد و کسی که این نمازها را به وقتش انجام ندهد

و بر آنها مواظبت ننماید. پس آن حق خدا و خاص اوست که اگر بخواهد او را بیامرزد و اگر بخواهد او را عذاب نماید.

نماز واجب بهتر از بیست حج است که هر حتی بهتر از اتاقی است که از طلا بر باشد و همه آنها را در راه خدا صدقه بدهند.

بلکه نماز واجب، از هزار حج بهتر است که هر حتی از دنیا و آن چه در دنیاست بهتر است.

به راستی که اطاعت خدا، خدمت او در زمین است و هیچ خدمتی با نماز برابری نمی کند. از همین جهت فرشتگان حضرت زکریا را ندا دادند و حال آن که در محراب عبادت نماز می گزارد.

هنگامی که نماز گزار برای نماز به پا می شود، رحمت حق از آسمان تا زمین بر وی فرود می آید و فرشتگان او را احاطه می کنند و فرشته ای ندا می کند: اگر نماز گزار بداند آن چه در نماز است از آن غافل نمی شود.

و روایات دیگری که درباره نماز وارد شده، مانند خبر شامه و غیر آن، با آن که آن چه به حسب اعتبار در نماز است و الکافی و بی نیاز کننده از آثار است، زیرا در آن نماز عباداتی جمع شده که در غیر نماز جمع نشده، نظیر عبادت زبان و دل که به وسیله قرائت و ذکر و تضرع و شکر و دعا انجام می شود، همان دعایی که اگر نباشد خداوند به بندگان اعتنا نمی کند.

هم چنین ظاهر شدن اثر بندگی نسبت به معبود به واسطه رکوع و

سجود و شریف ترین و عالی ترین موضع بدن را بر پست ترین و پایین ترین موضع (یعنی خاک) نهادن.

حضرت امام رضا (علیه السلام) در پاسخ مسائل محمد بن سنان نوشت:

علت نماز این است که نماز اقرار به ربوبیت خدای متعال، نفی شریک و هم‌تا برای او، ایستادن در مقابل خداوند جبار به حالت ذلت و مسکنت و خضوع و اعتراف و طلب برای گذشتن از گناهان گذشته و نهادن صورت بر زمین در هر روز به جهت تعظیم خداوند متعال است و این که همیشه به یاد خدا بوده و فراموش کار و غافل از ذکر خدا نباشد و ایستادن در مقابل خدا و خودداری از معاصی و مانع از انواع فساد است.

و روایاتی دیگر که در بیان اسرار صلاه آمده است. (۱)

حقیقت نماز چیست؟

در یک بررسی می توان نماز را به انسان کامل تشبیه کرد؛ همین طوری که انسان کامل از جسم و روح ترکیب یافته نماز نیز از جسم و روح ترکیب یافته است.

جسم نماز همین اجزا است و روح آن عبارت از امور معنوی قلبی است که رأس آنها قصد قربت، خلوص نیت و حضور قلب است.

همین طوری که روح انسان دارای مراتب متفاوتی است، روح نماز نیز مراتب متفاوتی دارد.

ص: ۲۹۵

همان طوری که جسم انسان اجزای متفاوتی نظیر اجزای رئیسه و غیر رئیسه دارد، نماز نیز دارای اجزای رئیسه است، مثل ارکان و اجزای غیر رئیسه مثل بقیه اجزا.

نماز مترتب می شود بر حضور قلب و امور دیگری مثل فراغ قلب از غیر خدا و خضوع و خشوع و تعظیم نسبت به معبود و هیبت از جلال او، رجا و امید به رحمت و لطف او، خوف از سخط و غضب او، حیا و ادب و تفهم معانی قرآن و ادعیه و اذکار و توجه به لطایف آن، خالی بودن دل از موانع قبول، مانند کبر، عجب، حسد، عقوق والدین، قطع رحم، نشوز و دیگر اخلاق رذیله و معاصی و اعمال ناپسندیده که بحث در اطراف اینها مستلزم خروج از اختصار می شود، ولی بعضی از آیات و روایات وارده از معصومان علت را ذکر می کنیم. (۱)

حقیقت نماز در قرآن

آیاتی در قرآن کریم در وصف مؤمنان آمده است. در آیه ای می فرماید:

(الذین هم فی صلاتهم خاشعون) (۲)

مؤمنان کسانی هستند که در نمازشان خاشع هستند.

در آیه دیگری می فرماید:

(أقم الصلاة لذكری) (۳)

نماز را به پای دار برای این که به یاد من باشی.

ص: ۲۹۶

۱- همان: ۱۴۸/۱

۲- سوره مؤمنون، آیه ۲.

۳- سوره طه، آیه ۱۴.

در این آیه شریفه نتیجه نماز را توجه به خدا دانسته است و در مقابل، کسانی را که از نماز غافل هستند مذمت نموده و چنین فرموده است:

(فویل للمصلین* الذین هم عن صلاتهم ساهون) (۱)

وای بر نمازگزارانی که از نمازشان غافل هستند.

یعنی چنین افرادی به غایت، نتیجه و روح نماز توجه ندارند.

در آیه دیگر می فرماید:

(لا تقربوا الصلاه وأنتم سكارى حتی تعلموا ما تقولون) (۲)

در حالت مستی به نماز نزدیک نشوید تا آن گاه که بدانید چه می گوئید.

در این آیه به قرینه «حتی تعلموا ما تقولون» می شود سکر و مستی به معنای عام آن مراد باشد که شامل همه مستی ها گردد؛

یعنی مستی مال دنیا، هواها، شهوات نفسانی و...

خداوند متعال در مذمت منافقان می فرماید:

(و إذا قاموا إلى الصلاه قاموا کسالی) (۳)

هر گاه برای نماز به پا می شوند به کسالت و بی حالی به پا می شوند.

در آیه دیگری می فرماید:

(ولا یأتون الصلاه إلا وهم کسالی) (۴)

نماز را به جا نمی آوردند مگر در حالی که کسل و بی حال هستند.

ص: ۲۹۷

۱- سوره ماعون، آیات ۴ و ۵.

۲- سوره نساء، آیه ۴۳

۳- همان، آیه ۱۴۲.

۴- سوره توبه، آیه ۵۴.

درباره حقیقت نماز روایات فراوانی نقل شده است. در روایتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

لا ينظر الله إلى صلاة لا يحضر الرجل فيها قلبه مع بدنه؛^(۱)

خداوند به نمازی که انسان قلبش را با بدنش حاضر نکند توجه نمی نماید.

در حدیث دیگری می فرماید:

ليس من عبد يقبل بقلبه على الله في صلاته ودعائه إلا أقبل الله عليه بقلوب المؤمنين و آيده مع مودتهم إياه بالجنة؛^(۲)

هیچ بنده ای نیست که به قلبش در نماز و دعا به خدای رو آورد، جز این که خداوند دل های مؤمنان را به او متوجه نماید و با دوستی ایشان او را در بهشت تأیید کند.

در روایت دیگر حضرت امام باقر (علیه السلام) فرمودند:

إن العبد ليرفع من صلاته نصفها أو ثلثها أو ربعها أو خمسها، فما يرفع له إلا ما أقبل عليه بقلبه ...^(۳)

به راستی که نماز بنده بالا می رود نصف آن، ثلث آن، ربع آن و خمس آن و به درجه قبولی نمی رسد مگر آن مقدار از نماز که در

ص: ۲۹۸

۱- جامع السعادات: ۳/ ۲۶۲.

۲- من لا يحضره الفقيه: ۱/ ۲۰۹.

۳- الكافي: ۳/ ۳۶۳ حدیث ۲.

آن، اقبال و توجه داشته باشد...

درباره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده:

إذا قام إلى الصلاة كان له أزيز كأزيز المرجل؛(۱)

هر گاه وجود مقدسشان به نماز می ایستادند، جوششی مانند جوشش دیگ برایشان بود.

درباره امیر مؤمنان علی (علیه السلام) این گونه روایت شده:

إذا أخذ في الوضوء يتغير وجهه من خيفة الله، وإذا حضر وقت الصلاة يتزلزل ويتلون. فقیل له: مالک یا امیر المؤمنین؟ فبقول:

جاء وقت أمانه عرضها الله على السماوات والأرض والجبال، فأبين أن يحملنها وأشفقن منها، وحملها الإنسان؛(۲)

هر گاه حضرتشان شروع به وضو می کردند، رنگ صورتشان از خوف خداوند دگرگون میشد، آن گاه که وقت نماز میشد می لرزیدند و رنگ صورتشان تغییر می کرد. گفته شد: ای امیر مؤمنان برای شما چه شده است؟ و می فرمودند: آمده است وقت امانتی که خداوند آن را بر آسمانها، زمین و کوه ها عرضه کرد و آنها ابا کردند که آن را

بپذیرند و انسان آن را پذیرفت.

در حق حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) چنین رسیده است:

تنهج في الصلاة من خيفة الله تعالى؛(۳)

حضرتشان از خوف خدای متعال در نماز به تندی نفس می زدند.

ص: ۲۹۹

۱- بحار الانوار: ۲۸۷/۱۷ .

۲- جامع السعادات: ۲۶۳ /۳ .

۳- بحار الانوار: ۲۵۸ /۸۱ .

درباره امام مجتبی (علیه السلام) این گونه آمده است:

إذا فرغ من وضوئه يتغير لونه ويقول: حق علي من أراد أن يدخل على ذي العرش أن يتغير لونه؛(۱)

هر گاه از وضو فارغ می شدند رنگشان تغییر می کرد و می فرمود: سزاوار است بر کسی که می خواهد بر خداوند عرض وارد شود، این که رنگش دگرگون شود.

درباره حضرت امام سجاد (علیه السلام) چنین نقل شده است:

أصفر لونه ويقول: أتدرون بين يدي من أريد أن أقوم؛(۲)

رنگ حضرت زرد میشد و می فرمودند: آیا میدانید در مقابل چه کسی می خواهم بایستم؟

در نقلی آمده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به اباذر غفاری می فرماید:

يا أباذر! أعبد ربك كائك تراه، فإن لم تكن تراه فإنه يراك (۳)

ای اباذر! پروردگار خود را چنان عبادت کن که گویا او را می بینی، چرا که اگر تو او را نمی بینی، او تو را می بیند.

ص: ۳۰۰

۱- همان.

۲- همان.

۳- امالی شیخ طوسی: ۵۲۶

(ومما رزقناهم ينفقون)؛

از بعضی از آن چه به آنها روزی کرده ایم، انفاق می نمایند.

انفاق در راه خدا

این صفت سوم از صفات اهل تقوا و پرهیزکاران است که اهل انفاق هستند و چیزهایی که دارند همه را خودشان مصرف نمی کنند، بلکه حالت انفاق دارند و اهل بخل نیستند.

رزق عام

البته این حالت به اموال اختصاص ندارد، بلکه علم خود را نیز در مردم نشر می دهند. چون رزق معنای عامی دارد که شامل آن چه از جانب خداوند به انسان عنایت شده، می شود، چنان که در دعایی که از معصومان (علیهم السلام) وارد شده چنین می خوانیم:

اللهم ارزقني عقلا- كاملا- ولبا راجحا وعلما نافعا ومالا كثيرا وجاها عظيما وولدا صالحا وإيمانا ثابتا وخير الدنيا والآخرة وحياه طيبه وشفاعه مقبوله وحج بيتك وزياره قبر نبيك والأئمة المعصومان والدفن في جوارهم والحشر معهم.

منظور از رزق، فقط رزق حلال است، اما حرام نعمت نیست؛ بلکه بلا است، گرچه صاحبش خیال کند که نعمت است. از این رو پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در

ص: ۳۰۱

ألا- إن روح الأمين نفث في روعى أنه لا تموت نفس حتى تستكمل رزقها، فاتقوا الله وأجملوا في الطلب، ولا يحملكم استبطاء شىء من الرزق أن تطلبوه بشىء من معصية الله، فإن الله تعالى قسم الأرزاق بين خلقه حلالاً ولم يقسمها حراماً. فمن اتقى الله وصبر أتى رزقه من حله، ومن هتك حجاب الله عزوجل وأخذ من غير حله، قض به من رزقه الحلال وحوسب عليه؛

آگاه باشید که روح الامین در قلب من الهام نمود که صاحب روحی نمی میرد مگر این که به طور کامل روزیش به او برسد. پس از خدا بترسید و در طلب روزی اجمال کنید (از راه نیکو و صحیح تحصیل روزی نمایید)، دیر رسیدن روزی شما را وادار نکند که آن را در راه معصیت خداوند طلب کنید، زیرا خداوند روزیها را حلال بین مردم تقسیم فرموده و حرام را تقسیم نکرده است. پس کسی که تقوا پیشه کند و صبر نماید روزی او از راه حلال به او می رسد و کسی که پرده دری کند و روزی را از راه حرام به دست آورد، قسمت حلال او چیده و بریده می شود و مورد محاسبه و بازپرسی قرار می گیرد. (۱)

دلیل عام بودن معنای روزی روایتی است که ابن بابویه قمی، عیاشی و صاحب «مجمع البیان» از حضرت امام صادق (علیه السلام) نقل کرده اند. امام (علیه السلام) در تفسیر در این آیه شریفه فرمودند:

ص: ۳۰۲

أى مما علمناهم يثون؛(۱)

یعنی از آن چه به آنها تعلیم میکنیم منتشر می سازند.

اما این که بعضی از مال خود را انفاق می کنند، نه همه آن را از کلمه «من» در (مما) معلوم می شود. در آیه شریفه دیگری می فرماید:

(ولا تجعل يدك مغلولة إلى عنقك ولا تبسطها كل البسط) (۲)

و در آیه شریفه ای می خوانیم:

(و الذين إذا أنفقوا لم يسرفوا ولم يقتروا و كان بين ذلك قواما) (۳)

در این دو آیه دلالت واضح است که همه مال را نباید انفاق کرد.

این در رزق غیر روحانی است که اموال باشد، اما علم که رزق روحانی است بعضی گمان کرده اند که انفاق آن حد و اندازه ندارد، ولی این گمان درست نیست، بلکه در علم نیز که رزق روحانی است بذل آن حد و اندازه دارد و باید انسان حالت سکوت و آرامش داشته باشد که هم برای سلامت نفس خود و هم برای تمام نشدن آن چه نزد اوست.

البته این در علم باطن روشن است، به جهت این که اگر مبالغه در بذل آن بکند لازمه آن که تمام شدن «ما عنده» است. علاوه بر این، طبق نقلی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه ای فرمود:

واعلموا أن عباد الله المستحفظين علمه، يصونون مصونه، ويفجرون عيونهم.. (۴)

ص: ۳۰۳

۱- تفسیر مجمع البیان: ۸۷/۱

۲- سوره اسراء، آیه ۲۹.

۳- سوره فرقان، آیه ۶۷.

۴- نهج البلاغه: ۱۹۶

و در حدیثی آمده که فرمودند:

ولا کل ما یقال حان وقته ولا کل ما حان وقته حضر أهله: (۱)

این گونه نیست که هر چه گفتنی است وقت آن رسیده باشد و نه هر چه وقت آن رسیده باشد، اهل آن که لیاقت آن را داشته باشند، حاضر باشند.

اما در علم ظاهر عالم به زمانی نیاز دارد که فکر کند و مطالعه نماید و زمانی برای توجه به خداوند لازم داد و کارهای دیگر.

بنابر این مقداری از وقت خود را می تواند صرف تعلیم علم کند و این حد آن است و همان بعض نیز شرایطی دارد که باید حاصل شود که هم در خودش باید با دلیل متقن برای او روشن باشد و هم دیگری طالب آن باشد و شرایط فهمش در او باشد.

در این آیه شریفه رزق به خداوند اضافه شده، معلوم می شود که فقط رزق حلال مراد است. چون خداوند فقط رزق حلال می دهد. اما خود انسان حرامها را حرام می کند؛ هر چند کلمه «رزق» را مطلق بدانیم و بگوییم: به هر دو مورد رزق اطلاق می شود.

اما حق این است که فقط به حلال آن، رزق اطلاق می شود. این واضح است، چون انفاق حرام علاوه بر این که نشانه پرهیزکار نیست، بلکه خود عمل حرام دیگری است که دهنده آن مرتکب می شود و آن فاعل قابل مدح نیست.

انفاق نیز مطلق است؛ هم اتفاقات واجب مثل زکات، خمس و ... را شامل می شود و هم اتفاقات مستحب مثل هدیه و احسان به دیگران به طرق مختلف.

ص: ۳۰۴

و الذین یؤمنون بما أنزل إلیک و ما أنزل من قبلک و بالآخره هم یوقنون (۴)

اهل تقوا کسانی هستند که ایمان می آورند به آن چه به تو نازل شده و آن چه به پیامبران پیشین نازل شده و به جهان آخرت یقین دارند.

نکاتی جالب

در این جا به مناسبت چند بحث مطرح می شود:

بحث اول: چرا (الذین یؤمنون) تکرار شده است؟ (۱)

بعضی گفته اند: مراد از مؤمنان در این جا، مؤمنان اهل کتاب مثل عبدالله بن سلام و امثال او هستند، ولی این وجه به دو جهت مردود است:

نخست آن که دلیلی بر اختصاص نداریم و ایمان به انبیا پیشین بر همه مؤمنان لازم است. چنان چه در آیه شریفه می فرماید:

(آمن الرسول بما أنزل إلیه من ربه و المومنون کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لا تفرق بین أحد من رسله) (۲)

در این جا لزوم ایمان به انبیای پیشین را بیان نموده است.

دوم آن که آیه شریفه در بیان صفات پرهیزکاران است و پرهیزکاران شامل جمیع طبقات مؤمنان هستند.

ص: ۳۰۵

۱- تفسیر اطیب البیان: ۱ / ۲۴۱.

۲- سوره بقره، آیه ۲۸۵.

بعضی گفته اند: ایمان «بما انزل الیک» یکی از افراد ایمان به غیب است و این از باب ذکر خاص بعد از عام است.

به نظر می رسد این دیدگاه نیز درست نیست، چون ظاهر آیه با آن مغایرت دارد، مخصوصاً با تکرار لفظ موصول.

بعضی گفته اند: نسبت بین غیب که متعلق ایمان در آیه قبل است و «ما انزل» که متعلق ایمان در این آیه است، عموم من وجه است. چون بعضی از «ما أنزل» غیب است و بعضی از آن، غیب نیست و بعضی از غیب هم «ما أنزل» هست و بعضی از آن «ما أنزل» نیست و پرهیزکاران باید به هر دو ایمان بیاورند.

ولی حق این است که ایمان به غیب همه امور اعتقادی را شامل می شود و ایمان «بما انزل» عبارت از تصدیق بما جاء به النبی (صلی الله علیه و آله)؛ یعنی تصدیق به آن چه پیامبر (صلی الله علیه و آله) از جانب خدا آورده است؛ مثل احکام، اخلاقیات، امامت، معاد جسمانی و... که از لوازم تصدیق نبوت است و چون این دو با هم فرق دارند از این جهت تکرار شده است.

از طرفی، منافات ندارد که بعضی از امور اعتقادی جزء ایمان به غیب باشد و هم چون صادق مصدق خبر داده جزء تصدیق بما جاء به النبی (صلی الله علیه و آله) باشد.

موارد نازل شده بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

بحث دوم در بیان کلمه (ما أنزل إلیک) است. در این بحث می گوئیم:

چیزهایی که به حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل شده متعدد است:

۱. قرآن،

۲. دستورات اسلام.

منظور از دستورات اسلام همان بیان عقاید حقه، اخلاق فاضله و وظایف

ص: ۳۰۶

عملی است که به آنها اصول دین، فروع دین و اخلاق گفته می شود که موجب سعادت بشر و نجات از مهالک دنیا و جهان آخرت است.

اینها از طریق وحی به حضرت خاتم الأنبياء (عليهم السلام) نازل شده و آن حضرت به اوصیای خودشان منتقل فرموده اند.
۳. علومی که به آن حضرت افزوده شده است.

یک قسمت از آن علوم از لوازم رسالت است، مثل عالم بودن به آن چه امت او تا دامنه قیامت به آن محتاجند و حل مشکلات و دفع شبهات آنها.

البته این قسم به وجهی شامل همان قسم دوم است.

و قسم دیگر علم به زبان آنها؛ بلکه چون حضرتش بر جن و انس مبعوث هستند باید زبان جن و انس را بدانند و بر حل مشکلات و دفع شبهات و رفع احتیاجات آنها قادر باشند.

علم غیب در آیات و روایات

یک قسمت دیگر، فضائل و مناقب آن حضرت است، مانند دانا بودن به زبان حیوانات، دارا بودن علم غیب از علوم «ما کان وما یکون وما هو کائن».

این قسمت اخیر از طریق آیات و اخبار به تواتر اجمالی ثابت شده است، اگر چه از ظواهر بعضی آیات خلاف آن استفاده می شود، مثل آیه ای که می فرماید:

(و لو کنت أعلم الغیب لأستکثرت من الخیر) (۱)

اگر من علم غیب می دانستم زیادتی خیر را طلب می نمودم.

ص: ۳۰۷

و آیه دیگری می فرماید:

(قل لا أقول لكم عندی خزائن الله ولا أعلم الغیب) (۱)

بگو: نمی گویم نزد من خزینه های خدا است و نه علم غیب می دانم.

و در آیه دیگری می خوانیم:

(قل لا یعلم من فی السماوات و الأرض الغیب إلا الله) (۲)

بگو: هیچ کس در آسمان و زمین غیب را نمی داند جز خدا.

اما در آیه شریفه دیگر آمده است:

(عالم الغیب فلا ینظر علی غیبه أحدا* إلا من ارتضی من رسول) (۳)

خداوند عالم به غیب است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند مگر کسی که از رسولان مورد رضای او باشند.

در این آیه افاضه غیب را به فی الجمله - به بعضی پیامبران اثبات می کند و معلوم است که در میان پیامبران مصداق اکمل و اتم مرتضی و پسندیده خدا بودن، حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) است.

از طرفی می شود آیاتی که علم غیب از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را نفی می کند، این گونه حمل کرد که تا از طرف حق به وی افاضه نشود نمی داند. چنان چه در آیه شریفه می خوانیم:

(و کذلک أوحینا إليك روحا من أمرنا ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان) (۴)

ص: ۳۰۸

۱- سوره انعام، آیه ۵۰.

۲- سوره نمل، آیه ۶۵.

۳- سوره جن، آیات ۲۶ و ۲۷.

۴- سور شورا، آیه ۵۲.

هم چنین ما روحی را که از عالم امر ماست به سوی تو وحی فرستادیم و حال آن که تو نمی دانستی کتاب و ایمان چیست.

این معنا از آیه فوق استفاده می شود و علما در کتب روایی بسابی مستنقد کرده اند که ائمه معصومان (علیهم السلام) در شبهای جمعه علمشان زیاد می شود. (۱) و اگر این گونه نبود علمشان تمام می شد. در باب دیگری آمده است که هر گاه ائمه (علیهم السلام) بخواهند چیزی را بدانند می دانند.

در کتاب شریف «الکافی» آمده است: عمار سابطی از حضرت امام صادق (علیه السلام) سؤال کرد: آیا امام، علم غیب می داند؟

حضرت فرمودند: نه، ولی هر گاه بخواهد چیزی را بداند خداوند او را آگاه می کند. (۲)

هم چنین در باب دیگری آمده که ائمه (علیهم السلام) می دانند کی می میرند و آنان به اختیار خود می میرند. (۳)

پرسشی درباره علم غیب و پاسخ آن

این روایات و روایات دیگری از این قبیل اشکالاتی تولید نموده که اگر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به همه چیز عالم بود، چرا با منافقان معاشرت می کرد و آنان را از اطراف خود دور نمی نمود تا فتنه و فساد ایجاد نکنند؟

ص: ۳۰۹

۱- تفسیر اطیب البیان: ۱/ ۲۴۴.

۲- الکافی: ۱/ ۲۵۷ حدیث ۴.

۳- مراجعه شود به الکافی، کتاب الحجج.

اگر علی (علیه السلام) از همه چیز آگاه بود؛ خوابیدن او در جای پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در ليله المیت، مقاتله او با شجاعان عرب و بردن سوره براءت به مکه برای او منقبت و فضیلتی نبود.

چرا آن حضرت در شب نوزدهم به محراب مسجد رفت تا مورد ضرب ابن ملجم قرار گیرد؟

چرا ائمه (علیهم السلام) اقدام به خوردن سم می نمودند؟

و پرسش های دیگر.

در توضیح این مطلب به طوری که از اخبار استفاده می شود می گوئیم: برای خداوند دو لوح؛ یعنی دو علم است.

۱. لوح محفوظ که همان عسلومی است که به انبیا، اوصیا و فرشتگان افاضه می شود.

۲. لوح محو و اثبات که مختص به ذات باری تعالی است. چنان چه از این دو آیه شریفه استفاده می شود، آن جا که می فرماید:

(يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ). (۱)

و در آیه شریفه می فرماید:

(بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ* فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ). (۲)

هم چنین در کتاب شریف «الكافی» آمده است: حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود:

ص: ۳۱۰

۱- سوره رعد، آیه ۳۹.

۲- سوره بروج، آیات ۲۱ و ۲۲

إن لله علمين: علم مكنون ومخزون لا يعلمه إلا هو، من ذلك يكون البداء، وعلم علمه ملائكته ورسله وأنبياؤه فنحن نعلمه (۱)

برای خداوند دو علم است:

علمی که پوشیده و مخزون است و جز او کسی نمی داند و بداء از این علم است.

و علمی که فرشتگان و پیامبرانش را تعلیم می کند و ما آن را می دانیم. بنابر این، مراد از علم غیبی که نمی دانند و علمی که شبهای جمعه به آنها افاضه می شود، علم لوح محو و اثبات است.

هم چنین موضوع ليله المييت، مقاتله با شجعان، بردن سوره برائت و مواردی از این قبیل از لوح محو اثبات است و تا مشیت آنها که عین مشیت حق است، تعلق نگیرد که بدانند نمی دانند.

از طرفی، معاشرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با منافقان و امثال این امور، روی دستور ظاهر اسلام است که هر کس شهادتین را اظهار نمود تا به اسباب عادی خلاف آن ثابت نشده، باید حکم اسلام بر آن بار نمود.

اما رفتن امیرالمؤمنین (علیه السلام) به محراب زکریا، رفتن امام حسین (علیه السلام) به کربلا و شرب سم دیگر ائمه (علیهم السلام) بنا به مقتضای حکمت و مصلحت و تسلیم شدن به فرمان و قضای الهی بوده، چنانچه اگر پیامبر و امام به مؤمنی امر کنند که به جهاد دشمن برود و به او خبر دهند که کشته می شوی، رفتن او به جهاد واجب است با این که می داند کشته می شود.

گفتنی است که تفصیل این مطلب در کتاب «کلم الطیب» بیان شده است. (۲)

ص: ۳۱۱

۱- الکافی: ۱/ ۱۴۷ حدیث ۰۸

۲- تفسیر اطیب البیان: ۱/ ۲۴۵.

در این جا مناسب است اقسام وحی با کیفیت آنها ذکر شود.

در چگونگی و کیفیت وحی سه نظریه وجود دارد:

۱. نظریه متکلمان

متکلمان از علما که غیر از ذات اقدس احدیت به وجود مجردات دیگری اعتقاد دارند، مثل حضرت جبرئیل که می گویند: به وجود عنصری مادی بر شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به همین وجود جسمانی از آسمان دنیا نازل و به زبان مادی، همین الفاظ و اصوات ظاهری را به گوش پیامبر (صلی الله علیه و آله) می رساند و آن حضرت با همین چشم ظاهری او را می دید.

البته ظواهر اخبار و آیات نیز بر همین معنا دلالت دارد.

۲. نظریه حکما

اینان حضرت جبرئیل را عقل عاشر و عقل مدبر این عالم می دانند و عقل حضرت را گویند به مرتبه چهارم عقل (۱) که عقل مستفاد است و به عقل فعال ارتباط و اتصال پیدا نموده و از آن استفاده می نماید و این استفاده را وحی می نامند.

۳. نظریه تحقیق

این نظریه معنایی است که از مضامین آیات و روایات استفاده می شود، به

ص: ۳۱۲

۱- حکما برای عقل چهار مرتبه قائلند: عقل هیولانی، عقل بالملکه، عقل بالفعل و عقل مستفاد

این تفصیل که وحی اقسامی دارد:

قسم اول این که وحی از جانب حق بلاواسطه به مقام عسقلانی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) _ که از آن به قلب تعبیر می شود . افزایه می گردد، چنان چه در آیه شریفه می خوانیم:

(ثم دنا فتدلی *فکان قاب قوسین أو أذنی *فأوحی إلی عبده ما أوحی) (۱)

سپس نزدیک آمد، پس به مقام قرب بین دو قوس یا نزدیک تر رسید. پس خدا به بنده خود وحی فرمود آن چه وحی فرموده است.

دلیل دیگر مفاد فرمایش خود حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) است که می فرماید:

إن مع الله حالات لا یحتملها ملک مقرب ولا نبی مرسل. (۲)

این مرتبه نیز دارای مراتبی است:

یک مرتبه به مشاهده انوار الهی و تجلی عظمت است، همان تسجلی که قسمت مختصری از آن را حضرت موسای کلیم (علیه السلام)، طاقت نیاورد و غش کرد. قرآن کریم می فرماید:

(فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا وخر موسی صعقا) (۳)

پس وقتی پروردگار موسی در کوه تجلی کرد، کوه را از هم پاشیده قرار داد و موسی در حالی که بی هوش شد، افتاد.

ص: ۳۱۳

۱- سوره نجم: آیات ۸- ۱۰.

۲- جامع السعادات: ۱ / ۳۸.

۳- سوره اعراف، آیه ۱۴۳.

مرتبۀ دوم ایجاد کلام و استماع آن است، چنان چه برای حضرت موسای کلیم (علیه السلام) بود. قرآن کریم می فرماید:

(و کلم الله موسی تکلیما) (۱)

قطعا خدا با موسی سخن گفت.

مرتبۀ سوم اخذ از جبرئیل از جنبه روحانی است، چنان چه از آیه شریفه استفاده می شود، آن جا که می فرماید:

(ولقد رآه نزله أخرى* عند سدره المنتهی* عندها جنه المأوی) (۲)

به تحقیق پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) جبرئیل را در مرتبۀ دیگر نزد سدره المنتهی دید که نزد سدره المنتهی بهشت است.

هم چنین از آیه شریفه دیگر استفاده می شود که می فرماید:

(إن هو إلا وحی یوحی* علمه شدید القوی) (۳)

مرتبۀ چهارم اخذ از جبرئیل و دیگر فرشتگان از جنبه جسمانی است و این هم بر دو قسم است:

قسم اول. حضرت صورت آنها را می بیند و صدای آنها را می شنود، چنان چه حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام) و حضرت لوط (علیه السلام) را به هنگام بشارت به اسحاق و خبر دادن از هلاکت قوم لوط، آنها را مشاهده نمودند. (۴)

قسم دوم. آنان فقط صدای ملک را می شنیدند.

مرتبۀ پنجم این است که در خواب به او وحی می رسد، چنان چه برای

ص: ۳۱۴

۱- سورۀ نساء، آیه ۱۶۴

۲- سورۀ نجم، آیات ۱۳ - ۱۵.

۳- همان، آیات ۴ و ۵.

۴- سورۀ ذاریات، آیات ۲۴ - ۳۷.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) بود. قرآن کریم در این باره می فرماید:

(یا بنی اِنی اُرى فى المنام اُنی اذبحک) (۱)

حضرت ابراهیم (علیه السلام) به اسماعیل (علیه السلام) فرمود: ای پسرک! من در خواب دیدم که تو را ذبح می کنم.

و چنان چه حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) عملیات شجره ملعونه بنی امیه را در عالم رؤیا دید.

خلاصه این که تمام این اقسام و مراتب برای حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) بوده، لکن دیگر انبیا دارای مراتب مختلف بوده اند.

آن چه بر پیشینیان نازل شده

بحث سوم: در بیان (ما أنزل من قبلک) است.

مراد از آن، جمیع اموری است که بر پیامبران پیشین از حضرت آدم (علیه السلام) تا حضرت عیسی (علیه السلام) نازل شده است که در بعضی روایات تعداد انبیا را یکصد و بیست و چهار هزار ذکر کرده اند و در میان آنها پنج نفر اولوالعزم هستند:

۱- حضرت نوح (علیه السلام)

۲- حضرت ابراهیم (علیه السلام)

۳- حضرت موسی (علیه السلام)

۴- حضرت عیسی (علیه السلام)

۵- حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)

ص: ۳۱۵

چه چیزهایی بر پیامبران پیشین نازل شده است؟

چیزهایی که بر پیامبران پیشین نازل شده است، پنج مورد است:

۱- کتب آسمانی

کتب آسمانی مثل صحف آدم، شیث، ابراهیم و ادريس (عليهم السلام)، تورات موسی و زبور داوود و انجیل عیسی (عليهم السلام).

شیخ طبرسی (رحمه الله) در «مجمع البیان» از ابوذر روایت کرده که کتب انبیای سلف صد و بیست و چهار کتاب بوده است.

علامه مجلسی (رحمه الله) در خاتمه کتاب دعا حدیث مفصلی را درباره صحف ادريس (عليه السلام) روایت کرده و حدیثی را درباره صحف ابراهیم عل نقل کرده که آنها بیست صحیفه است.

از ابوذر روایت کرده که می گوید: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پرسیدم: صحف ابراهیم (عليه السلام) چیست؟

فرمود: تمامش امثال است و امثال به مواعظ تفسیر شده است.

و از صحف موسی (عليه السلام) پرسیدم؟

فرمود: تمامش عبرت است.

۲- اعتقادات حقه

اعتقادات حقه از توحید، عدل، نبوت، امامت، معاد و لوازم آنها که تمام انبیا (عليهم السلام) مأمور به تبلیغ آنها بوده اند، بلکه مأمور به اخذ میثاق درباره نبوت پیامبر

خاتم (صلی الله علیه و آله) و اوصیای آن حضرت نیز بوده اند. چنان چه از این آیه شریفه استفاده می شود که می فرماید:

ص: ۳۱۶

وإذ أخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب و حكمه ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به و لتنصرنه قال ء أقررتم و أخذتم على ذلكم إصرى قالوا أقرنا قال فاشهدوا و أنا معكم بين الشاهدين «(۱)

و یاد کن زمانی را که خدا از پیامبران پیمان گرفت که وقتی به شما کتاب و حکمت دادم، سپس پیامبری خواهد آمد که تصدیق نماید آن چه با شما بوده، البته به او ایمان بیاورید و او را یاری نمایید. خدا فرمود: آیا اقرار نمودید و این پیمان مرا اخذ نمودید؟ گفتند: اقرار کردیم. خداوند فرمود: گواهی دهید و من نیز با شما از گواهان هستم.

۳- اخلاقیات

حسن و قبح اخلاقیات ذاتی است و جمیع شرایع به ارشاد به آنها مأمور بوده اند.

۴- بسیاری از طاعات و معاصی

این ها قابل نسخ نیستند و مصالح و مفسد آنها ذاتی است، مانند حرمت، دروغ، شرب خمر، لواط، زنا، و جوب امر به معروف، نهی از منکر، نماز و نظایر اینها.

۵- احکامی که در شرایع سابقه بوده

این احکام در شرایع پیشین بوده و در شریعت اسلام نسخ شده است. خلاصه این که باید به همه آن چه انبیای الهی فرموده اند، تصدیق کرد.(۲)

ص: ۳۱۷

۱- سوره آل عمران، آیه ۷۵.

۲- تفسیر اطیب البیان: ۲۴۹/۱.

(و بالآخره هم یوقنون) ؛

آنان به دار آخرت یا نشأت آخرت یقین دارند. تعبیر به آخرت به جهت مؤخر بودن آن، از دنیاست و این دنیا را نشأت اولی می گویند.

بیان معاد

در این آیه شریفه یک اصل از اصول دین بیان شده که همان معاد است. اگر معاد نباشد خلقت بشر لغو خواهد بود و لازمه آن فرق نبودن بین مؤمن و کافر، مطیع و عاصی و ظالم و مظلوم است. هم چنین بعث رسل، انزال کتب و وعده و وعید لغو و بیهوده خواهد بود.

به نظر می رسد مراد از آخرت جمیع وقایعی است که بعد از مرگ اتفاق می افتد که از انسان شب اول قبر را سؤال می کنند و از آن شروع می شود و به بهشت و یا جهنم ختم می گردد.

البته حساب، حشر، نشر، صراط، شفاعت و امثال این ها در دین مسلم است و قرآن صریحا به آن ناطق و صادق مصدق از آن خبر داده است.

ویژگیهای یقین

مراد از یقین در این آیه، علم جزمی است که با واقع مطابق باشد و در آن غفلت نباشد.

ص: ۳۱۸

در یقین چهار خصوصیت ذکر شده است:

نخست آن که مسبوق به جهل باشد، لذا بر خداوند یقین اطلاق نمی شود.

دوم آن که جزم و قطع در آن لازم است، وگرنه ظن یا وهم خواهد بود.

سوم آن که با واقع مطابق باشد، وگرنه جهل مرکب خواهد بود.

چهارم آن که، توجه و التفات در آن لازم است و اگر غفلت باشد علم است نه یقین.

برای یقین نیز سه مرتبه است:

۱. علم الیقین،

۲. عین الیقین،

۳. حق الیقین.

توضیح مراتب یقین در تفسیر عبارت « یؤمنون بالغیب » بیان شد.

در کتاب «وافی» باب مواعظ روایتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده که آن حضرت درباره جهان آخرت فرمودند:

یا عجباً کل العجب من الشاک فی الله وهو قد یری خلقه،

وعجباً لمن یرف النشأه الأولى وینکر النشأه الآخره،

وعجبه ممن ینکر البعث والنشور وهو کل یوم وليله یموت ویحیی.

وعجباً لمن یؤمن بالجنه وما فیها من النعیم ویسعی لدار الغرور،

وعجباً للمتکبر الفخور وهو یعلم أن اوله نطفه قدره وآخره جیفه قدره: (۱)

ص: ۳۱۹

شگفتا از کسی که در وجود خدا شت دارد و حال آن که آفرینش خدا را می بیند.

شگفتا از کسی که دار دنیا را می شناسد و منکر دار آخرت است.

شگفتا از کسی که منکر بعث و زنده شدن در قیامت است و حال آن که هر روز و شب می میرد و زنده می شود. (می خوابد و بر می خیزد).

شگفتا از کسی که به بهشت و نعمت های آن ایمان دارد و برای دار غرور (دنیا) کوشش می کند.

شگفتا از متکبری که به خود می بالد و حال آن که می داند آغازش نطفه گندیده و پایانش مردار پلید است.

کوتاه سخن این که خداوند در این آیات شریفه، شش صفت برای پرهیزکاران بیان فرموده است:

۱. ایمان به غیب،

۲. اقامه نماز،

۳. انفاق از آن چه به آنها روزی داده شده،

۴. ایمان به آن چه بر پیامبر نازل شده،

۵. ایمان به آن چه بر انبیای گذشته نازل شده،

۶. یقین به جهان آخرت.

چهار مورد از اینها جزء اعتقادات و دو مورد دیگر جزء اعمال و فرایض است

ص: ۳۲۰

البته صفات متقین به اینها منحصر نیست. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه همام صفات فراوانی را برای متقین بیان فرموده است، آن حضرت بعد از سؤال از صفات اهل تقوا فرمودند:

فالمتمقون فیها هم أهل الفضائل، منطقم الصواب، وملبسهم الاقتصاد، ومشیهم التواضع، غضوا أبصارهم عما حرم الله علیهم، ووقفوا أسماعهم علی العلم النافع لهم، نزلت أنفسهم منهم فی البلاء کالتي نزلت فی الرخاء. ولولا الأجل الذی کتب الله علیهم لم تستقر أرواحهم فی أجسادهم طرفه عین، شوقا إلى الثواب، وخوفا من العقاب. عظم الخالق فی أنفسهم فصغر ما دونه فی أعینهم، فهم والجنه کمن قد رأها، فهم فیها منعمون، وهم والنار کمن قد رأها، فهم فیها معذبون. قلوبهم محزون، وشورهم مأمون، وأجسادهم نحیفه، وحاجاتهم خفیفه، وأنفسهم عفیفه، صبروا آیاما قصیره أعقتهم راحه طویل، تجاره مربحه یسرها لهم ربهم، أرادتهم الدنیا فلم یریدوها، وأسرتهم ففدوا أنفسهم منها. أما اللیل فصاقون أقدامهم تالین لأجزاء القرآن یرتلونه ترتیلا یحزنون به أنفسهم ویستشیرون به دواء دائهم.

فإذا مروا بآيه فيها تشويق ركنوا إليها طمعا وتطلعت نفوسهم إليها شوقا، وظنوا أنها نصب أعينهم، وإذا مروا بآيه فيها تخويف اصغوا إليها مسامع قلوبهم، وظنوا أن زفير جهنم وشهيقها في أصول آذانهم فهم حانون على أوساطهم مفترشون لجباههم وأكفهم وركبهم وأطراف أقدامهم يطلبون إلى الله تعالى في فكاك رقابهم.

وأما النهار فحلما علماء أبرار اتقياء، قد براهم الخوف برى القداح، ينظر إليهم الناظر فيحسبهم مرضى وما بالقوم من مرض ويقول: لقد خولطوا، ولقد خالطهم أمر عظيم.

لا يرضون من أعمالهم القليل، ولا يستكثرون الكثير، فهم لأنفسهم متهمون، ومن أعمالهم مشفقون.

إذا زكى أحد منهم خاف مما يقال له! فيقول: أنا أعلم بنفسى من غيرى وربى أعلم بى منى بنفسى، اللهم لا تؤاخذنى بما يقولون وأجعلنى أفضل مما يظنون واغفرلى ما لا يعلمون؛

اهل تقوا در دنيا داراي صفات و فضايلى هستند:

۱ - گفتار آنها درست است (يعنى سخن حرام و نادرست از آنها صادر نمى شود).

۲ - لباس آنها لباس اقتصادى است (در پوشش لباس از حد تجاوز نكرده و ميانه رو هستند).

۳ - روش و مشى آنها تواضع است (در همه حرکات و سكنات خود با تواضع مقرون هستند).

ص: ۳۲۲

۴- از همه محرمات الهی چشم پوشی می کنند.

۵- به علمی گوش فرا می دهند که برای آنها نافع است.

۶. خود را در بلاها مثل وقتی که در نعمت های الهی هستند، قرار می دهند در هر دو مورد شکرگزار خدا هستند).

۷- اگر نبود مرگی که خداوند برای همه موجودات مقرر فرموده یک چشم به هم زدن در دنیا نمی ماندند و روح از جسدشان خارج می شد؛ به شوق نوابهای الهی در جهان آخرت و از خوف از عقاب که مبادا در دنیا مرتکب چیزی شوند که موجب عقاب شود.

۸- خدا در نظر آنها بزرگ است، لذا همه چیز را جز ذات اقدس

احدیت کوچک می دانند.

۹. آنها نسبت به بهشت مثل کسی هستند که الآن در بهشت باشد و متنعم به نعمت های الهی در آن جا باشد.

۱۰ - آنها نسبت به دوزخ مثل کسی هستند که دوزخ را بالعیان

می بیند با کسانی که در آن معذب هستند.

۱۱ - دل های آنها محزون است.

۱۲ - همه مردم از شر آنها ایمن هستند (شری ندارند که کسی از آنها بترسد).

۱۳ - بدن های آنها لاغر است. ۱۴ □ خواسته ها و حاجات آنها کم است (کم توقع از دیگران هستند).

ص: ۳۲۳

۱۵ - نفس و جان آنها عقیف است.

۱۶ - روزهای کوتاهی را در دنیا صبر کردند و بعد از آن، برای آنها راحت طولانی در بهشت هست.

۱۷ - تجارت پر منفعتی برای آنها بوده که خداوند برای آنها قرار داده است.

۱۸ - دنیا طالب آنهاست، ولی آنها طالب دنیا نیستند.

۱۹ - دنیا می خواهد آن ها را اسیر کند، اما آنها نفس خود را فدا کرده و خود را تسلیم اسارت دنیا نکرده اند.

۲۰ - شب ها با استقامت کامل آیات مختلف قرآن را تلاوت کرده و آنها را با دقت و ترتیل می خوانند، و نفس آنها محزون می شود که چرا تحقق کامل این آیات در آنها نشده و دردهای روحی و جسمی خود را با آن آیات دوا می کنند.

وقتی به آیه ای برخورد می کنند که در آن تشویق هست با نظر مملو از طمع به آن نگاه می کنند و نفوس آنها با اشتیاق فراوان آماده بهره گیری از آنهاست و اطمینان دارند که این نتیجهها مقابل چشم آنها آماده است.

و آن گاه که به آیه ای برخورد می کنند که در آن تخویف از عذاب الهی است، به آن گوش دل فرا می دهند و گمان دارند مثل این که صدای دوزخ و فریادهای آن در گوش آنها موجود است.

۲۱ - پشت آنها در اثر عبادت خداوند خم شده است.

ص: ۳۲۴

- ۲۲ - صورت، دست ها، زانوها و قدم های خود را روی خاک می گذارند و می خواهند خداوند آنها را از دوزخ آزاد کند.
- ۲۳ - در روز بسیار بردبار هستند.
- ۲۴ - دانشمندان نیکوکار و پرهیزکار هستند.
- ۲۵ - از خوف پرورگار قد آن ها خمیده شده است.
- ۲۶ - هر کس به آنها نظر کند گمان می کند که بیمار هستند، ولی بیمار نیستند، آنها گمان می کنند که دیوانه شده اند، اما دیوانه نشده اند؛ بلکه امر عظیمی آنها را به این حالت در آورده که خوف از جهان آخرت است.
- ۲۷ - از اعمال کم خود راضی نیستند.
- ۲۸ - اعمال زیاد خود را، زیاد نمی دانند.
- ۲۹ - اینها خود را متهم می کنند و نقایص را از خود می دانند.
- ۳۰ - از اعمال خود ترسناک هستند که مبادا مورد قبول پروردگار عالم واقع نشود.
- ۳۱ - اگر کسی از آنها تعریف کند از آن تعریف می ترسند و می گویند: به خودم از غیر خودم داناتر هستم و خداوند نیز از من به من آگاه تر است، دعا می کنند که خدایا! مرا مؤاخذه مکن به آن چه برای من می گویند و مرا افضل از آن چه گمان می کنند قرار بده و ببخش آن چه را که آنها نمی دانند.

امير مؤمنان على (عليه السلام) در ادامه فرمودند:

فمن علامه أحدهم أنك ترى له قوه فى دين، وحزما فى لين، وإيمانا فى يقين، وحرصا فى علم، وعلما فى حلم، وقصدا فى غنى، وخشوعا فى عباده، وتجملا فى فاقه، وصبرا فى شده، وطلبه فى حلال، ونشاطا فى هدى، وتحرجا عن طمع.

يعمل الأعمال الصالحه وهو على وجل، يمسى وهمه الشكر، ويصبح وهمه الذكر، يبيت حذرا، ويصبح فرحا حذرا لما حذر من الغفله، وفرحا بما أصاب من الفضل والرحمه. إن استصعبت عليه نفسه فيما تكره لم يعطها سؤلها فيما تحب. قره عينه فيما لا يزول، وزهادته فيما لا يبقى، يمزج الحلم بالعلم، والقول بالعمل، تراه قريبا أمله قليلا زلله. خاشعه قلبه، قانعه نفسه، منزورا أكله، سهلا أمره، حريزا دينه، ميتة شهوته، مكظومه غيظه.

الخير منه مأمول، والشر منه مأمون، إن كان فى الغافلين كتب فى الذاكرين، وإن كان فى الذاكرين لم يكتب من الغافلين.

يعفو عن ظلمه، ويعطى من حرمه، ويصل من قطعه، بعيدا فحشه، لينا قوله، غائبه منكره، حاضرا معروفه، مقبلا خيره، مدبرا شره.

فى الزلازل وقور، وفى المكاره صبور، وفى الرخاء شكور، لا يحيف على من يبغض، ولا يآثم فيمن يحب، يعترف بالحق قبل أن يشهد عليه لا- يضيع، استحفظ ولا- ينسى ما ذكر، ولا- يناز بالألقاب، ولا يضار بالجار، ولا يشمت بالمصائب، ولا يدخل فى الباطل، ولا يخرج من الحق.

ص: ٣٢٦

إن صمت لم يغمه صمته، وإن ضحكك لم يعل صوته، وإن بغى عليه صبر حتى يكون الله هو الذى ينتقم له، نفسه منه فى عناء، والناس منه فى راحه، أتعب نفسه لآخرته، وأراح الناس من نفسه، بعده عمن تباعد عنه زهد ونزاهه، ودنوه ممن دنا منه لين ورحمه، ليس تباعده بكبر وعظمه، ولا دنوه بمكر وخديعه.

قال: فصعق همام صعقه كانت نفسه فيها، فقال أمير المؤمنين (عليه السلام): أما والله، لقد كنت أخافها عليه.

ثم قال: هكذا تصنع المواعظ البالغه بأهلها.

فقال له قائل: فما بالك يا أمير المؤمنين؟

فقال (عليه السلام): ويحك! إن لكل أجل وقتا لا يعدوه، وسبا لا يتجاوزه، فهم لا تعد لمثلها، فإنما نفث الشيطان على لسانك :

۳۲ - از دیگر علامات اهل تقوا این است که در دین خود و دینداری قوی هستند. ۳۳ - احتیاط کامل را مراعات می کنند، در عین حالی که بسیار نرم خو هستند.

۳۴ - ایمان او مقرون به یقین است. (یعنی اهل تقوا اهل یقین نیز هستند).

۳۵ - در تحصیل علم و دانش بسیار ولع و حرص دارند.

۳۶ - در علم خود حلم را درج کرده، در حلم خود عالم است و با علم حلم میکنند. (یعنی به موارد صحیح آن عمل می کنند).

ص: ۳۲۷

۳۷ - در وقتی که غنی و ثروت دارد، معتدل است و زیاده روی در مصرف ندارد و بی جا مصرف نمی کند.

۳۸ - در عبادات خود خاشع است. هر عبادتی را انجام دهد مقرون با خشوع مناسب آن است.

۳۹ - در فقر و فاقه کاملاً متجمل است، به طوری که کسی احساس نکند او فقیر است و با این روش آبروی خود و دیگران از اهل تقوا را حفظ می کند.

۴۰ - در شدايد صابر است و هیچ سختی و مشکلی او را به بی صبری وادار نمی کند.

۴۱ - طالب حلال است، هرگز در مسیر غیر حلال حرکت نمی کند.

۴۲ - او با نشاط است، هم در هدایت با نشاط هدایت می کند و هم جایی که دیگری هدایتی نسبت به او انجام دهد کاملاً با نشاط دیده می شود، یا کسی دیگری را هدایت کند او از آن عمل با نشاط است.

۴۳ - به شدت از طمع اجتناب دارد.

۴۴ - اعمال خوب و شایسته را انجام می دهد و ترسناک است که مبادا مورد قبول مولا واقع نشود و او قصوری داشته باشد.

۴۵ - روز را شب میکند و هم او شکر و سپاس گزاری از خداوند است.

۴۶ - شب را روز می کند و هم او ذکر خداوند است.

۴۷ - شب که می خوابد حذر دارد که مبادا دیگر به عبادات موفق نشود.

ص: ۳۲۸

- ۴۸ - صبح که میشود خوشحال است که باز به او اجازه حیات داده شد و می تواند عبادت کند.
- ۴۹ - اگر نفس به او سخت گیری کند در چیزهایی که او کراهت دارد، انجام دهد، به خواسته نفس پاسخ مثبت نمی دهد. (یعنی خواسته های او را برآورده نمی کند).
- ۵۰ - نور چشم او چیزهایی است که زایل شونده نیستند، مثل عبادات و همه کارهای خوب.
- ۵۱ - در چیزهایی که باقی نمی ماند زهد دارد، مثل غالب امور دنیوی که به جهان آخرت مربوط نشود.
- ۵۲ - حلم را با علم ممزوج و مخلوط می کند که آن حلم کامل است.
- ۵۳ - گفتار را با عمل توأم می کند. (یعنی هر سخنی که می گوید خودش از اهل عمل آن سخن است).
- ۵۴ - آرزوهای او نزدیک است و آرزوی درازی ندارد.
- ۵۵ - لغزشهای او اندک است.
- ۵۶ - دل او خاشع است.
- ۵۷ - نفس او قانع است.
- ۵۸ - خوراک او کم است، پرخور نیست.
- ۵۹ - امور او به آسانی انجام می شود. یعنی در مجموع زندگی او مشکلی نیست.
- ۶۰ □ دین او بیمه شده است و حتما محفوظ است.

- ۶۱ - شهوات او مرده است.
- ۶۲ - غیظ های خود را فرو برده است.
- ۶۳ - کار روزمره او، کار خیر است.
- ۶۴ - همه از شر او در امان هستند (یعنی شری ندارد که کسی که از آن شا بترسد). |
- ۶۵ - اگر در بین غافلان قرار گیرد، او جزء ذاکران محسوب میشود.
- ۶۶ - اگر در بین ذاکران باشد از غافلان محسوب نمی شود.
- ۶۷ - عفو و گذشت می کند از کسی که به او ظلم کرده است.
- ۶۸ - بخشش و عطا دارد نسبت به کسی که او را محروم کرده است.
- ۶۹ - صله رحم می کند با کسانی که از او قطع کرده اند (یعنی او قطع نمی کند ولو این که دیگران قطع کرده باشند)
- ۷۰ - فحش و فحاشی از او بعید است.
- ۷۱ - گفتار او نرم است.
- ۷۲ - منکرات در او غایب است (یعنی منکری در او دیده نمی شود).
- ۷۳ - کارهای معروف و خوب او همیشه حاضر و آماده است، چون فراوان اهل معروف است.
- ۷۴ - خوبی های او رو به راه و آماده است.
- ۷۵ - بدیها به او پشت کرده اند. (یعنی بدی ندارد که کسی ببیند).
- ۷۶ - در وقت هایی که دیگران تزلزل و دلهره دارند، او با وقار و بی تزلزل است.

۷۷- در مشکلات و کارهای ناخوشایند که پیش می آید، بسیار صابر است.

۷۸- در وقتی که آرامش هست، او بسیار شاکر و سپاس گزار است.

۷۹- به کسی که غضب کند زیاده روی نمی نماید و بیشتر از حد لازم غضب نمی کند.

۸۰- کسی را که دوست بدارد درباره او اجحاف در محبت نمی کند، محبت او معتدل و به اندازه لازم است؛ همان طور که خشم و غضب او نیز در موردش به اندازه لازم است.

۸۱- به حق اعتراف می کند قبل از این که کسی بخواهد برای او شهادت بدهد.

۸۲- چیزی را که بنا شده او حافظ آن باشد، ضایع نمی کند.

۸۳- آن چه که متذکر بوده است، فراموش نمی کند.

۸۴- القاب زشت برای دیگران نمی گوید.

۸۵- به همسایه ضرر نمی زند.

۸۶- اگر مصیبتی پیدا شود، ضمانت نمی کند و اظهار نارضایتی ندارد.

۸۷- در هیچ باطلی داخل نمی شود.

۸۸- از حق خارج نمی گردد، همیشه با حق قرین است.

۸۹- اگر ساکت باشد سکوتش، او را غمگین نمی کند.

۹۰- اگر بخندد، صدای خود را به خنده بلند نمی کند.

۹۱- اگر به او ظلم بشود صبر می کند تا خداوند انتقام او را از ظالم بگیرد.

۹۲ - خودش نسبت به بعضی مسائل در زحمت است، اما مردم از ناحیه او در آسایش هستند.

۹۳ - خود را برای آخرتش به زحمت می اندازد و مردم را از ناحیه خود در آسایش قرار می دهد.

۹۴ - دوری او از افراد از باب زهد و پاکی است که مبدا بدیهای دیگران به او منتقل می شود.

۹۵ - نزدیکی او با افراد نرمی و رحمت او نسبت به آنهاست.

۹۶ - دوری او به کبر و عظمت نیست و نزدیکی او به مکر و خدعه نیست.

بعد از بیانات مولی الموحدين امیرالمؤمنین (علیه السلام) و بیان این ۹۶ صفت برای متقین، همام فریاد کشید و در همان فریاد جان سپرد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: بر او می ترسیدم که با تأمل برای او بیان کردم. بعد فرمودند: مواعظ بالغه کامله این گونه به اهلش اثر می گذارد.

شخصی به حضرت اعتراض کرد، حضرت فرمودند: وای بر تو! هر اجلی وقت معینی دارد (کنایه از این که عمر او تمام شده بود و مدت عمر تمدید نمی شود و به آن شخص فرمودند: شیطان به زبان تو سخن گفت که اعتراض کردی). (۱)

ص: ۳۳۲

اهل تقوا از جانب پروردگار هدایت شده هستند و اینان همان رستگارانند

معانی هدایت

کلمه «علی» برای رب علاء است؛ یعنی اینان بر هدایت استعلاء دارند و مستقر هستند و اطراف و جوانب آن را حیازت کرده اند.

در کلمه «هدی» چهار معنا احتمال داده شده است:

۱. لطف و توفیق که به واسطه آن به صفات پسندیده و اعمال شایسته نایل شده و از فاضل به افضل ترقی نمایند.
۲. ارشاد به دلیل هایی که به سبب آنها بر رسوخ عقاید حقه و صفات فاضله و استدامه اعمال صالحه راهنمایی شوند.
۳. هدایت باطنیه که از جانب حق به آنها افزوده می شود به واسطه معتقد بودن به عقاید حقه و ایتان اعمال صالحه.
۴. انعام و تفضل به عطا نمودن خیرات دنیوی و ثنوبات اخروی.

البته این معانی مانعه الجمع هم نیستند، بلکه ممکن است همه اینها برای متقین باشد.

کلمه «فلاح» به معنای فوز به مطلوب و وصول به مقصود و نیل به آرزو و امید است.

شیخ صدوق (رحمه الله) در کتاب «التوحید» حدیث مفصلی را از حضرت امام کاظم (علیه السلام) نقل می کند که آن حضرت از آباء طاهرینشان از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در تفسیر جملات اذان و اقامه از جمله در تفسیر «حی علی الفلاح» چنین می فرماید:

اقبلوا إلى بقاء لا- فناء معه، ونجاه لا هلاك معها، وتعالوا إلى حياه لا موت معها، وإلى نعيم لا نفاذ له، وإلى ملك لا زوال عنه، وإلى سرور لا حزن معه، وإلى أنس لا وحشه معه، وإلى نور لا ظلمه له (معه) وإلى سعه لا ضيق معها، وإلى بهجه لا انقطاع لها، وإلى غنى لا- فاقه معه، وإلى صحه لا- سقم معها، وإلى عزلا- ذل معه، وإلى قوه لا- ضعف معها، وإلى كرامه يالها من كرامه وعجلوا إلى سرور الدنيا والعقبى ونجاه الآخرة والأولى.

وفى المره الثانيه: «حی علی الفلاح» فإنه يقول: سابقوا إلى ما دعوتكم إليه وإلى جزیل الكرامه وعظیم المئه وسنى النعمه، والفوز العظیم و نعيم الأبد فى جوار محمد (صلى الله عليه و آله) فى مقعد صدق عند مليك مقتدر، (1)

ص: ۳۳۴

مؤذن مردم را دعوت می کند به این که بشتابید به سوی فلاح و رستگاری که مراد از فلاح، خیرات و سعادت هایی است که انسان در دنیا طالب آنهاست و به آنها نمی رسد. اگر بهره ای از آنها هم به وی برسد به آلام و اسقام مشوب است و ح طلب و خواستن او را قانع نمی کند و اگر نیل به آنها را طالب است باید دانه و بذر آنها را

در این عالم بکارد تا حاصل آن را در آن عالم بر دارد.

خلاصه این که معنای آیه این است که متقین بعد از آن که به صفات متقدمه در دنیا متصف شدند بر هدایت خداوندی ثابت و در جهان آخرت فائز و رستگارند.

تا این جا اولین گروه از انسانها که بهترین آنها هستند به نام متقین معرفی شدند، و نشانه های نود و شش گانه آنها با بیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیان شد و این ها را خداوند اهل فلاح و رستگاری می داند.

ص: ۳۳۵

اما گروه دوم که بدترین گروه از انسانها، خداوند آنها را در آیه ۶ معرفی فرموده است، آن جا که می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ، أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۶)

به راستی کسانی که کافر شدند مساوی است برای آنها چه بترسانی آنها را، چه نترسانی، ایمان نمی آورند.

اینها فقط یک نشانه دارند که سخن حق و سخن بهترین انسانها یعنی پیامبر عالی قدر اسلام (صلی الله علیه و آله) در آنها اثر نمی کند.

در روایتی آمده که حضرت امام صادق (علیه السلام) کفر را به پنج قسمت تقسیم کرده اند:

علی بن ابراهیم قمی (رحمه الله) در ذیل این آیه با سندی از ابی عمرو زبیری نقل می کند که امام صادق (علیه السلام) فرمود:

الكفر فی کتاب الله علی خمسہ وجوه (أوجه، خ)، فمنه كفر الجحود، وهو علی وجهین: جحود بعلم، وجحود بغير علم.

فأما الذين جحدوا بغير علم فهم الذين حكى الله عنهم في قوله: (وقالوا ما هي إلا حياتنا الدنيا نموت ونحيا و ما يهلكنا إلا الدهر و ما لهم بذلك من علم إن هم إلا يظنون) (۱) وقوله: «إن الذين كفروا سواء

ص: ۳۳۶

عليهم ، أنذرتهم أم لم تنذرهم لا يؤمنون) (۱)

فهؤلاء كفروا (وجحدوا، خ) بغير علم،

وأما الذين كفروا وجحدوا بعلم، فهم الذين قال الله تبارك و تعالی:

(وكانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به) (۲) فهؤلاء الذين كفروا وجحدوا بعلم؛

كفر در كتاب خدا به پنج معنا آمده است:

اول كفر جحود است و آن نیز بر دو قسم است:

۱- جحود با علم و دانستن،

۲ - جحود با ندانستن.

اما جحود با ندانستن آن جایی است که خداوند عالم در قرآن از آنها حکایت فرموده و گفته است: «زندگانی دنیا نیست مگر آن که ما می میریم و زنده می شویم و ما را هلاک نمی کند مگر روزگار، ولی اینها علم ندارند؛ فقط این گمانی است که می پندارند.»

هم چنین در جای دیگر قرآن خداوند می فرماید: «به راستی کسانی که کافر شدند مساوی است بر آنها چه آنها را بترسانی، چه نترسانی ایمان نمی آورند.»

اینها کسانی هستند که کافر شدند و بدون علم و دانستن انکار کردند.

ص: ۳۳۷

۱- سوره بقره، آیه ۶.

۲- همان، آیه ۸۹.

اما جحود با دانستن، کسانی هستند که خداوند تبارک و تعالی درباره آنها فرموده که آنها بودند در زمانهای قبل طلب فتح و پیروزی می کردند که حق را بفهمند در مقابل کسانی که کافر بودند، و اما وقتی حق آمد و فهمیدند خودشان نیز کافر شدند.

پس اینها کسانی هستند که با علم و دانستن کافر شدند.

در روایت دیگری حریز می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

نزلت هذه الآية في اليهود والنصارى، يقول الله تبارك و تعالی:

(الذين آتيناهم الكتاب يعرفونه (يعنى رسول الله (صلى الله عليه و آله)) كما يعرفون أبناء هم) (۱)

لأن الله عزوجل قد أنزل عليهم في التوراه والإنجيل والزبورصفه محمد (صلى الله عليه و آله) وصفه أصحابه بنعته ومنهاجه (۲) وهو قوله: (محمد رسول الله و الذين معه أشداء على الكفار رحماء بينهم تراهم ركعا سجدا يبتغون فضلا من الله ورضوانا...

ذلك مثهم في التوراه و مثلهم في الإنجيل) (۳)

فهذه صفه رسول الله (صلى الله عليه و آله) في التوراه والإنجيل وصفه أصحابه فلما بعثه الله عرفه أهل الكتاب، كما قال جل جلاله: (فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به) (۴)

ص: ۳۳۸

۱- همان، آیه ۱۴۶.

۲- در بعضی از نسخه ها آمده: «و مبعثه وهجرته» و در برخی دیگر آمده: «و مبعثه و مهاجره».

۳- سورۀ فتح، آیه ۲۹.

۴- سورۀ بقره آیه ۸۹

فكانت اليهود يقولون للعرب قبل مخرج (١) النبي (صلى الله عليه و آله): أيها العرب!

هذا أوان نبي يخرج بمكة، ويكون مهاجره إلى المدينة، وهو آخر الأنبياء وأفضلهم في عينه حمرة، وبين كتفيه خاتم النبوة، يلبس الشملة ويجتري بالكسر والتميرات ويركب الحمار العري (العريه) وهو الضحوك القتال يضع سيفه على عاتقه لا يبالي من لاقى، يبلغ سلطانه منقطع الخف والحافر وليقتلنكم الله به. يامعشر العرب! قتل عار.

فلما بعث الله نبيه (صلى الله عليه و آله) بهذه الصفه حسدوه وكفروا به كما قال الله عزوجل: (وكانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به) (٢)

ومنه كفر البرائه وهو قوله: (ثم يوم القيامة يكفر بعضكم ببعض) (٣) أي يتبرء بعضكم من بعض.

ومنه كفر ترك الترك لما أمرهم الله تعالى، وهو قوله تعالى: (و الله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلا-ومن كفر) (٤) أي ترك الحج وهو المستطيع فقد كفر،

ومنه كفر النعم، وهو قوله تعالى: «ليلوني ء أشكر أم كفروا ومن شكر

ص: ٣٣٩

١- در برخی از نسخه ها «مجيء» آمده است.

٢- سوره بقره آيه ٨٩

٣- سوره عنكبوت ايه ٢٥

٤- سور ة عنكبوت، آيه ٢٥. سوره آل عمران، آيه ٩٧

فإنما يشكر لنفسه و من كفر ([۱](#)) آی: و من لم يشكر نعمه الله، فقد كفر.

فهذه وجوه الكفر في كتاب الله: [\(۲\)](#)

این آیه درباره یهود و نصاری نازل شده که خداوند در قرآن کریم می فرماید: «کسانی که به آنها کتاب دادیم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را می شناختند مثل این که فرزندان خود را می شناختند.

برای این که خداوند برای آنها در تورات، انجیل و زبور اوصاف محمد (صلی الله علیه و آله) و اوصاف اصحاب آن حضرت را با طریقه و اوصاف آنها نازل فرمود و آن جایی است که خداوند می فرماید: محمد (صلی الله علیه و آله) رسول خداوند است و کسانی که با او هستند در مقابل کفر بسیار با استقامتند و در بین خودشان با رحمت و عطف رفتار می کنند، می بینی آنها را بسیار رکوع کننده و سجده کننده هستند و طلب فضل و رضوان خداوند را می کنند... این مثل آنها در تورات و انجیل است.»

پس این، صفت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در تورات و انجیل و صفت اصحاب آن حضرت است. بنابراین این وقتی خداوند آن حضرت را مبعوث فرمود، اهل کتاب آن حضرت را می شناختند، همان طوری که در قرآن خداوند می فرماید: «یعنی وقتی آنها کسی را که می شناختند، آمد به او کافر شدند.»

ص: ۳۴۰

۱- سوره نمل، آیه ۴۰

۲- تفسیر القمی: ۱ / ۳۳، بحارالانوار: ۹۲/۷۲، باب کفر، لوازم و آثار آن، حدیث ۲

یهودی‌ها به عرب‌ها قبل از این که پیامبر مبعوث شوند می‌گفتند: ای عرب‌ها! این اولین زمان خروج پیامبر در مکه است و او به مدینه مهاجرت می‌کند و او آخرین پیامبر و افضل پیامبران است و در دو چشم او کمی سرخی دیده می‌شود و بین دو کتف او مهر نبوت است. او شمله و عبا می‌پوشد. به نان خشک و مقداری خرما اکتفا می‌کند، سوار الاغ برهنه می‌شود، او بسیار خنده‌رو است و درگیر جنگ فراوان می‌شود، در نتیجه زمان زیادی شمشیر به دوش اوست و باک ندارد در هیچ جنگی با هر گروهی رو به رو شود. عظمت سلطنت و بزرگی او به هر جا که اسبها و شترها بروند می‌رسد.

ای جامعه عرب! او با شما مقاتله می‌کند و شما کشته می‌شوید کشته شدنی که برای شما عار محسوب می‌شود.

پس وقتی خداوند پیامبر خود را با این اوصاف مبعوث فرمود همان‌هایی که این خبرها را داده بودند، به آن حضرت حسد بردند و به حضرتشان کافر شدند. خداوند در قرآن فرموده: «آنها در زمان قبل از آمدن پیامبر طلب فتح می‌کردند و خبر از آمدن پیامبر اسلام می‌دادند، اما وقتی که حضرتشان آمدند، آنها به حضرتش کافر شدند.»

سوم، کفر براءت است و آن در آیه شریفه ای است که می‌فرماید:

سپس روز قیامت بعضی از آنها به بعضی دیگر کافر می‌شوند؛ یعنی دسته‌ای از دست‌های دیگر براءت می‌جوید.

چهارم، کفر ترک ترک است؛ یعنی خداوند به آنها فرمود: چیزهایی را در حج ترک کنند و آنها این ترک را ترک کرده اند، به این معنا تروک حج را مراعات نکرده و حج انجام ندادند با این که مستطیع بوده اند.

یعنی کسی که حج را ترک کند در حالی که او مستطیع باشد، در واقع کافر شده است.

پنجم، کفر نعمت است که خداوند در قرآن کریم می فرماید: «برای این که مرا آزمایش کند شکر نعمت یا کفران نعمت می کنیم و کسی که شکر نعمت کند برای خودش شکر کرده و مفید است و کسی که کفران کند خداوند غنی از جهانیان است.»

یعنی کسی که نعمت های الهی را شکر نکند پس او کفران کرده و کافر شده است.

اینها وجوه پنج گانه معنای کفر در کتاب خداوند است.

در روایت دیگری که در کتاب شریف «الکافی» آمده که ابی عمرو زبیری از امام صادق (علیه السلام) روایتی را که تقریباً مضمون آن با این حدیث که ذکر کردیم بسیار نزدیک است - نقل کرده است.

نگاهی به دیدگاه اشاعره

بعضی از اهل تسنن که آنها را اشاعره می گویند، از این آیه شریفه و آیات دیگری از این قبیل به دیدگاه خود استدلال می کنند. خداوند متعال در آیهای می فرماید:

(لقد حق القول على أكثرهم فهم لا يؤمن) (۱)

به تحقیق حق است قول به عذاب بر اکثر اینها که اینها ایمان نمی آورند.

در آیه دیگر می فرماید:

(وما أكثر الناس ولو حرصت بمؤمنين) (۲)

و بیشتر مردم مؤمن نیستند گرچه تو بر دعوت آنها حریص باشی.

در آیه دیگر می خوانیم:

(إنا جعلنا على قلوبهم أكنه أن يفقهوه و في آذانهم وقرا و إن تدعهم إلى الهدى فلن يهتدوا إذا أبدا) (۳)

ما بر دل هایشان به واسطه کردارشان) حجابها قرار دادیم که نفهمند و در گوشهای آنها نقل قرار دادیم و اگر آنان را به طرف هدایت دعوت کنی هرگز قبول هدایت نخواهند کرد.

اشاعره با این آیات و آیات دیگری نظیر اینها استدلال کرده اند که افعال بندگان به خداوند مستند است و بنده آلتی در دست پروردگار بیش نیست و خداوند است که انسان را به قبول ایمان یا کفر مجبور می کند.

آنان روی این اصل تکلیف به محال را نیز جایز می دانند. علاوه بر این، درباره این آیه گفته اند که خداوند خبر داده که اینها ایمان نمی آورند و اگر ایمان بیاورند لازم می آید که اخبار خدا کذب و علم او جهل شود.

ص: ۳۴۳

۱- سوره یس، آیه ۷.

۲- سوره یوسف، آیه ۱۰۳.

۳- سوره کهف، آیه ۵۷.

اما عدلیه (امامیه و معتزله) در پاسخ آنها چنین گفته اند:

نخست آن که، این آیات در مقام دم و تقبیح کفار است و اگر قبول کفر در قدرت و اختیار آنها نبود مورد ذم و تقبیح قرار نمی گرفتند.

دوم آن که، آیات بسیاری از قرآن بر امکان ایمان دلالت دارد، مانند آیه ای که می فرماید:

(وما من الناس أن يؤمنوا إذ جاءهم الهدى) (۱)

چه چیز مردم را مانع شد از این که ایمان بیاورند موقعی که هدایت برای ایشان آمد.

و مثل این آیه شریفه دیگر که خطاب به ابلیس می گوید:

(ما منعك أن تسجد لما خلقت بيدي) (۲)

چه چیز مانع شد از این که به آن موجودی که من به دست خود آفریدم سجده کنی؟

سوم آن که خداوند در قرآن کریم کار و فاق را به تمامت حجت الزام نموده است، مانند آیه شریفه ای که می فرماید:

(لئلا يكون للناس على الله حجه بعد الرسل) (۳)

برای این که بعد از فرستادن پیامبر برای مردم بر خدا حجتی نباشد.

ص: ۳۴۴

۱- سوره اسراء، آیه ۹۴

۲- سوره ص، آیه ۷۵.

۳- سوره نساء، آیه ۱۶۵.

در آیه شریفه دیگر می فرماید:

(لو أنا أهلکناهم بعذاب من قبله لقالوا ربنا لولا أرسلت إلینا رسولا فنتبع آیاتک من قبل أن نذل و نخزی) (۱)

اگر ما ایشان را پیش از آمدن بینات به واسطه عذاب هلاک می نمودیم هر آینه می گفتند: چرا برای ما پیامبر نفرستادی تا از آیات تو متابعت کنیم پیش از آن که خوار و رسوا شویم؟

بنابراین، اگر قبول ایمان برای کار امکان نداشت و ملجأ و مضطر به کفر بودند، این خود قوی ترین حجت در برابر عذر آنها بود. البته غیر این، وجوه دیگری نیز در پاسخ آنها گفته اند. (۲)

دیدگاه معتزله

معتزله که طائفه دیگری از اینها هستند از جهت دیگر به خطا رفته اند و بنده را در افعال خود مستقل دانسته اند و اراده خدا را در افعال عباد ما خلیت نداده اند و به اصطلاح به تفویض قائل شده اند.

اما اشکالاتی به این دو عقیده وارد است که آنها را بیان می کنیم و بعد عقیده حق را که «امر بین الأمرین» است، ذکر می کنیم.

ص: ۳۴۵

۱- سوره طه، آیه ۱۳۴.

۲- تفسیر اطیب البیان: ۱ / ۲۶۸ و ۲۶۹.

اشکالات عقیده جبریه را این گونه بیان می نمایم.

لازمه اعتقاد به جبر و الجاء بندگان در افعال خود، انکار عدل و حسن و قبح عقلی، لغو بودن بعثت پیامبران و جعل تکالیف، صحیح بودن عقاب مطیع و ثواب دادن به عاصی و تفاوت نبودن در بین آنها و لوازم دیگری است که در مذمت این طایفه روایات بسیاری نقل شده است.

در روایتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

لعن الله القدریه؛

خداوند قدریه را لعنت کرده است.

پرسیدند: قدریه چه کسانی هستند؟

فرمودند:

فئه قدر علیهم المعاصی و عذبهم علیها؛^(۱)

گروهی که گمان می کنند خداوند معصیتها را بر آنان مقدر نموده و آنها را بر معاصی عذاب میکند.

در روایت دیگر آمده که خدمت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) عرض شد: قومی هستند که با مادران و خواهران خود عمل منافی عفت انجام می دهند، اگر از آنها علت آن را بپرسی، می گویند: خدا مقدر کرده و چنین خواسته است.

حضرت فرمودند:

ص: ۳۴۶

سیکون فی امتی أقوام یقولون مثل مقاتلهم، اولئک مجوس امتی (۱)

در امت من گروهی خواهند بود که مثل گفتار آنها را می گویند و اینان مجوس امت من هستند.

روایت دیگری از جابر رضی الله عنه نقل شده که درباره آنها گفت:

الراد علیهم کالشاهر سیفه فی سبیل الله (۲)

کسی که قول آنها را رد کند مانند کسی است که در راه خدا شمشیر کشیده باشد.

در روایت دیگر آمده که ابو حنیفه از حضرت امام کاظم (علیه السلام) پرسید:

معصیت از کیست؟

حضرت فرمودند:

لابد أن یكون المعصیه من العبد أو من الله أو منهما جميعا.

فإن كانت من الله فهو أعدل أن یظلم عبده الضعیف، ویؤاخذه بما لم یفعله.

وإن كانت منهما فهو شریکه والقوی أولى بانصاف عبده الضعیف. وإن كانت المعصیه من العبد وحده، فعليه وقع الأمر إليه،

وتوجه النهی وله حق الثواب والعقاب ووجبت له الجنة والنار؛ (۳)

ناچار باید معصیت یا از عبد باشد یا از خدا، یا از هر دو.

ص: ۳۴۷

۱- همان.

۲- بحار الانوار: ۲۵/۳ ، به نقل از تفسیر اطبیب البیان: ۱/ ۲۷۰

۳- تفسیر اطبیب البیان: ۱/ ۲۷۰ و ۲۷۱.

اگر از خدا باشد او عادل تر از این است که به بنده خود که ضعیف است ظلم کند و او را به چیزی که انجام نداده مؤاخذه نماید.

اگر از هر دو باشد او شریک بنده است و قوی به انصاف دادن از بنده ضعیف اولی است.

اگر از بنده باشد تنها، پس مسئله به او مربوط می شود و نهی متوجه اوست و او حق ثواب و عقاب دارد و بهشت و دوزخ برای او لازم و واجب می شود.

در روایت دیگر آمده: روزی حجاج بن یوسف به حسن بصری، عمرو بن عبید و واصل بن عطاء و عامر شعبی نوشت: آن چه راجع به قضا و قدر نزد شماست و به شما رسیده یادآور شوید.

هر کدام در جواب کلامی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را که شنیده بودند، نوشتند.

حسن بصری این جمله را در جواب نوشت:

أَتظن أن الذی نهاک دهاک إنما دهاک أسفلک وأعلاک والله بریء من ذلک؛

آیا گمان می بری که خدایی که تو را از معصیت نهی فرموده تو را به منکر واداشته، جز این نیست که عضو پایین و عضو بالای (کنایه از فرج و شکم) تو به منکر و معصیت واداشته و خدا از این عمل منزّه و پاک است.

عمرو در جواب نوشت:

لو كان الوزر في الأصل محتوما كان الوزر في القصاص مظلوما؛

اگر گناه در نهاد و سرشت هر کس حتمی بود گناهکار در مورد قصاص مظلوم بود.

واصل در پاسخ نوشت:

يدلك على الطريق ويأخذ عليك المضيق؛

آیا تو را به راه دلالت می کند و در تنگ راه تو را می گیرد؟

و شعبی در جواب نوشت:

كلما استغفرت الله منه فهو منك وكلما حمدت الله عليه فهو منه؛(۱)

هر چه را از آن طلب مغفرت از خداوند کنی آن از توست و هر چه را که خداوند را از آن حمد بکنی، آن از خداوند است.

در روایت دیگر آمده: مردی از حضرت امام صادق (علیه السلام) درباره قضا و قدر پرسید.

حضرت فرمودند:

ما استطعت أن تلوم العبد عليه فهو فعله، وما لم تستطع أن تلوم العبد فهو فعل الله، يقول الله للعبد: لم عصبت؟ لم فسقت؟ لم شربت الخمر؟ لم زנית؟ فهو فعل العبد ولا يقول: لم مرضت؟ لم قصرت؟ لم ابيضت؟ لم أسوددت؟ لأنه فعل الله للعبد: (۲)

ص: ۳۴۹

۱- بحار الانوار: ۲۵/۳.

۲- همان.

آن چه که می توانی بنده را بر آن سرزنش کنی آن فعل بنده است و آن چه را نمی توانی بنده را بر آن سرزنش کنی فعل خداوند است. خدا به بنده می گوید: چرا نافرمانی کردی؟ چرا فاسق شدی؟ چرا شرب خمر کردی؟ چرا زنا کردی؟ پس اینها فعل بنده است، ولی نمی گوید: چرا مریض شدی؟ چرا کوتاه شدی؟ چرا سفید شدی؟ چرا سیاه شدی؟ برای این که اینها فعل خداوند نسبت به بنده است.

اشکال های عقیده تفویضی ها

در اشکالات عقیده تفویضه می گوئیم:

لازمه عقیده به تفویض و مستقل دانستن بنده در کارهای خود توهین به سلطنت حق، تشریک عباد در افعال با خدا، عدم احتیاج بنده به حول و قوه الهی، ترک طلب اعانت و توفیق و تأیید از اوست.

آیات بسیاری از قرآن و اخبار متظافره در رد این عقیده وارد شده است. خداوند متعال در سوره فاتحه الکتاب می فرماید: (إياك نعبد وإياك نستعين)^(۱)

اگر بنده مستقل بود به استعانت نیاز نداشت.

در آیه دیگری می فرماید:

ص: ۳۵۰

(کل شیء فعلوه فی الزبر*صغیر و کبیر مستطر) (۱)

آن چه می کنند در کتب الهی ثبت است و هر کار کوچک و بزرگی نوشته شده است.

در آیه دیگر می فرماید:

(لا رطب و لا یابس إلا فی کتاب مبین) (۲)

هیچ تر و خشکی نیست جز این که در کتاب مبین است.

وجه دلالت این آیه بر بطلان تفویض این است که هیچ امری نیست مگر آن که دست تقدیر در کتاب مبین ثبت فرموده و تا تقدیر او نباشد تحقق پذیر نیست.

در آیه دیگری می فرماید:

(یریدون أن یطفؤا نور الله بأفواههم و یأبی الله إلا أن یتیم نوره و لو کره الکافرون) (۳)

می خواهند با دهانشان نور خدا را خاموش کنند و خدا نسور خود را تمام و کامل می کند، هر چند کافران کراهت داشته باشند.

و در حدیثی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمودند:

اعلموا علم یقینا لم یجعل للعبد و إن عظمت حیلتة و قویت مکیدنه واشتدت طلبته أكثر مما سمی فی الذکر الحکیم (۴)

به علم یقین بدانید بیش از آن چه در قرآن معین شده، برای بنده

ص: ۳۵۱

۱- سور قمر، آیات ۵۲ و ۵۳.

۲- سوره انعام، آیه ۵۹

۳- سوره صف، آیه ۸.

۴- الکافی: ۱/۱۵۲.

قرار داده نشده، گرچه چاره اندیشی او عظیم، مکر او قوی و حش طلب او شدید باشد.

در حدیث دیگری امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

ما من قبض ولا بسط إلا وله فيه قبض أو بسط، وما أمر الله به أو نهى عنه إلا وفيه له جل وعلا ابتلاء وقضاء: (۱)

هیچ بستن و گشودنی نیست جز این که در آن برای خدا قبض و بسطی است و به چیزی خدا امر نکرده و از چیزی که خدا نهی نفرموده جز این که برای خدای متعال در آن آزمایش و امتحان بنده و جاری شدن قضای اوست.

در حدیثی دیگر امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

لا يكون شيء في الأرض ولا في السماء إلا بهذه الخصال السبع: بمشيئة وإرادة وقضاء وقدر وإذن وكتاب وأجل، فمن زعم أنه يقدر على نقص واحد فقد كفر؛ (۲)

هیچ چیز در زمین و آسمان موجود نمی شود مگر به واسطه این هفت چیز: مشیت، اراده، قضاء، قدر، اذن، کتاب و اجل. پس کسی که گمان کند قادر بر کم کردن یکی از اینهاست، کافر است. (۳)

ص: ۳۵۲

۱- همان.

۲- همان.

۳- تفسیر اطبیب البیان: ۱/ ۲۷۳.

در توضیح امر بین الأمرین می‌گوییم:

افعالی که از حق تعالی صادر می‌شود دو نوع است:

نوع یکم. افعالی است که بدون اسباب و وسایط انجام می‌شود، مانند ایجادیات اولیه.

نوع دوم. افعالی است که به وسیله اسباب انجام می‌شود و این هم بر دو قسم است:

قسم اول. افعالی که اختیار بنده در آن دخالت ندارد.

قسم دوم. افعالی که اختیار بنده در آن دخالت دارد.

این قسم محل بحث است که از آن به افعال عباد تعبیر می‌شود. فعلی که از عبد صادر می‌شود علل و عواملی دارد که از آن جمله انتخاب و اختیاری است که بنده آن فعل را اختیار می‌کند که اگر همه آن علل حاصل شود آن عمل، «ضروری الوقوع» می‌شود. اگر نسبت به یکی از آن علل بسنجیم «ممکن الوقوع» می‌شود. به اصطلاح، اگر علت تامه چیزی محقق شود، فعل حتماً موجود خواهد شد. چون معلول از علت تامه منفک نمی‌شود. اما اگر برخی اجزای علت موجود شود وجود فعل، ضروری نخواهد بود.

بنابر این می‌گوییم: خداوند به بنده قدرت، اراده و اختیار داده و خواسته است که بندگان افعال خود را با وجود شرایط خارجی؛ از مکان، زمان، ماده و نظیر اینها و شرایط داخلی؛ نظیر خطور قلبی، شوق مؤکد و نظیر اینها از روی اختیار انجام دهد. پس خداوند اراده فرموده که فلان فعل به واسطه این اسباب و وسایل تحقق یابد.

البته تا تمام آن اسباب تحقق نیابد که از آن جمله اختیار بنده است، آن فعل محقق نخواهد شد. پس چون اختیار فعال از ناحیه بنده یکی از اسباب وقوع فعل | است، فعل، به بنده مستند می شود و چون دیگر اسباب و وسایط آن در اختیار او نیست، بلکه قدرت و اختیار او نیز به دست حق و در تحت قدرت اوست و از این جهت استقلال در فعل ندارد.

بنابر این، نه جبر است و نه تفویض؛ بلکه امری است بین این دو امر. زیرا معطی قدرت و اختیار به بنده اوست که به سلب اختیار نیز قادر است؛ چرا که ممکن، همان گونه که در حدوث به علت نیاز دارد در بقاء نیز به علت محتاج است.

از طرفی، علم ازلی حق به صدور فعل از بنده، باعث سلب اختیار نمی شود.

برای این که:

اولا اگر علم ازلی موجب سلب اختیار شود، انقلاب علم به جهل لازم می آید. زیرا علم ازلی به این تعلق گرفته که این فعل از روی اختیار از بنده صادر شود. پس اگر بدون اختیار صادر شود، خلاف علم خواهد بود.

ثانیا چون بنده چنین فعلی را انجام خواهد داد، خدا می داند، نه این که چون خدا می داند بنده ناگزیر این فعل را انجام خواهد داد و به اصطلاح، علم ازلی علت عصیان نخواهد بود، بلکه علت عصیان سوء اختیار بنده است.

هم چنین است قضا و قدر و اراده و مشیت حق که این ها نیز بر این تعلق گرفته که فعل از روی اختیار از بنده صادر شود، به بیانی که ذکر شد. (۱)

ص: ۳۵۴

۱- برای آگاهی بیشتر در این زمینه به مبحث عدل کتاب کلم الطیب: ۱/ ۱۳۷ - ۱۵۳ مراجعه شود؛ تفسیر اطمینان: ۱/ ۲۷۵.

ختم الله على قلوبهم و على سمعهم و على ابصارهم غشاوه و لهم عذاب عظيم (۷)

خداوند بر دلها و گوشهای آنان به واسطه اعمالشان) مهر زده و بر چشم هایشان پرده کشیده و برای آنان عذاب بزرگی است.

توضیح واژگان

در این آیه شریفه از جهاتی بحث می شود .

جهت اول. کلماتی که در این آیه شریفه ذکر شده است.

کلمه «ختم» به معنای شدید و محکم بستن است. ختم کتاب و کاغذ، بلاک و موم برای این است که باز نشود.

منظور از ختم قلب این است که در قلب انسان به واسطه اعمال ناشایسته و ملکات رذیله بسته می شود و معارف حقه، ایمان، اخلاق فاضله، نصایح و مواعظ در آن وارد نمی شود.

کلمه «علی» برای استعلاء است که استیلاء و احاطه ختم را بر تمام اطراف و جوانب قلب می رساند.

از طرفی، جمع «قلوب» برای افراد است، و گرنه هر فردی یک قلب بیشتر ندارد.

اصل قلب در لغت جسم صنوبری شکل است که در طرف چپ سینه قرار

داده شده و منشأ روح بخاری در انسان و حیوان است، ولی مراد از قلب در آیات قرآنی آن جوهر ملکوتی است که از ماده و صورت مجرد است که از آن به عقل، روح انسانی و نفس ناطقه تعبیر می شود.

اطلاق قلب بر روح انسان به دو اعتبار است

۱. به اعتبار این که مرکز ادراکات انسان و محل توجه روح و قلب است. علامه بلاغی (رحمه الله) در مقدمه تفسیر «آلاء الرحمان» این مطلب را بیان فرموده و بر قول مشهور علمای طبیعی که مرکز ادراکات را مغز می دانند اعتراض نموده و ادله ای بر این مطلب اقامه فرموده است.

۲. به اعتبار این که از قبیل استعاره و تشبیه معقول به محسوس و مجرد به مادی است؛ چنان چه در سمع، بصر، اصم، ابکم و اعمی این عنایت بوده است. (۱)

عبارت «علی سمعهم» بر «قلوبهم» عطف است، یعنی: «ختم الله علی سمعهم». به اصطلاح، عطف مفرد بر مفرد است، بر خلاف «وعلی أبصارهم» که خبر مقدم است برای «غشاه»، و جمله «علی أبصارهم غشاه» بر جمله مقدم عطف است و به اصطلاح عطف جمله بر جمله است.

از همین جهت «علی سمعهم» بر «علی أبصارهم» مقدم شده است؛ چرا که کلمه اولی جزء جمله اولی و کلمه دومی جزء جمله دومی است.

از این رو، این که بعضی از مفسران توهم کرده اند که «علی أبصارهم» بر

ص: ۳۵۶

علی سمعهم» عطف شده و از قبیل عطف خبر بر خبر است، درست نیست.

روی این توهم و جوهی برای تقدیم سمع بر بصر ذکر کرده اند که «لا یسمن ولا یغنی من جوع» است، برای این که:

اولا نظیر این آیه در سوره جائیه آمده است. در آن جا نسبت ختم را به سمع و نسبت غشاوه را به بصر داده و می فرماید:

(و تم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوه) (۱).

ثانیا با سمع همان ختم مناسب است، همان گونه که بصر با غشاوه مناسب است.

شاید نکته این که واژه های «قلوب» و «بصار» را جمع آورده و واژه «سمع» را مفرد این باشد که قلب و بصر آلت ادراک و رؤیت هستند، به خلاف سمع، که اصل آن مصدر و به معنای شنیدن و اجابت نمودن است، و آلت سمع «اذن؛ گوش» است و از این رو در آیه دیگر آن را نیز به صورت جمع به کار برده و فرموده است: (فی آذانهم وقر) (۲).

ختم سمع، کنایه از عدم استماع مواعظ و نصایح و تأثیر ننمودن در آنهاست. منظور از عدم استماع، عدم قبول و اجابت و مقصود از غشاوه بودن بر ابصار، عبرت نگرفتن از صنایع و آیات الهی و کورکورانه از آنها گذشتن است.

ص: ۳۵۷

۱- سوره جائیه، آیه ۲۳

۲- سوره فصلت، آیه ۴۴.

مراد از سمع و بصر، گوش و چشم باطن است، به ظاهر؛ چنان چه اخبار بر آن ناطق و گویا هستند. (۱)

در تفسیر «الصفی» به نقل از «التوحید» و «الخصال» شیخ صدوق (رحمه الله) روایت شده که حضرت امام سجاد (علیه السلام) فرمودند:

إن للعبد أربع أعین؛ عینان یبصر بهما أمر دین و دنیا، و عینان یبصر بهما أمر آخرته.

فإذا أراد الله بعبد خیراً فتح له العینین اللتین فی قلبه، فأبصر بهما الغیب وأمر آخرته، وإذا أراد الله به غیر ذلك، ترک القلب بما فیهِ؛ (۲)

به راستی که برای بنده چهار چشم است؛ با دو چشم امور دین و دنیا را می بیند و با دو چشم امر جهان آخرت خود را مشاهده می کند. پس هر گاه خداوند نسبت به بنده ای خیر اراده کند، آن دو چشمی را که در دل اوست بینا می سازد که غیب و عالم آخرت را مشاهده کند.

و اگر خداوند غیر از این اراده کند آن دو چشم قلب را بینا نمی کند. هم چنین در کتاب «الکافی» از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که حضرتش فرمودند:

إنما شیعتنا أصحاب الأربعة الأعین: عینان فی الرأس، و عینان فی القلب.

ص: ۳۵۸

۱- تفسیر اطبیب البیان: ۱ / ۲۷۷.

۲- تفسیر الصفی: ۳ / ۳۸۳.

ألا وإن الخلاق كلهم كذلك إلا أن الله تعالى عزوجل فتح أبصاركم وأعمى أبصارهم: (۱)

همانا شیعیان ما دارندگان چهار چشمنده؛ دو چشم در سر و دو چشم در دل.

آگاه باشید که همه بندگان این گونه هستند، ولی خدای متعال چشم های باطن شما شیعیان را باز و چشم های باطن آنان را کور کرده است.

اقسام قلب

بعضی از محققان در این مقام تحقیقی دارند که حاصل آن چنین است:

انسان سه قلب دارد:

قلب صنوبری جسمانی، قلب مثالی صورت بدون ماده) که متعلق به بدن مثالی است و در باطن همین بدن است و در عالم برزخ روح انسانی به آن تعلق می گیرد. دلیل بر آن، رؤیای صادقه است که جزء اصغاث و احلام و خیالات نفسانی نباشد.

این قلب مثالی در بدن مثالی است که دارای گوش، چشم، زبان و دیگر اعضای مثال است و مراد از سمع و بصر، و قلب در آیات قرآن همین سمع و قلب مثالی است، نه روح مجرد انسانی که از آن به عقل تعبیر می شود.

ولی ما در عین حال که به عالم مثال قائل هستیم و بر طبق آن ادله داریم

ص: ۳۵۹

دلیلی بر این نداریم که رؤیای صادقانه به بدن مثالی مستند باشد، بلکه آن به سیر روح انسانی در عوالم مافوق این عالم طبیعت مربوط است و چشم و گوش باطن به همان روح انسانی مربوط است که در عین تجرد، جامع جمیع شئون و جودی است. «والله عالم بحقائق الأمور» (۱).

استناد ختم به خدا

جهت دوم در وجه استناد ختم به خداوند است.

اشاعره طبق اصول فاسده خود گفته اند: خداوند در دل های کار خلق کفر نموده و طابع و مهر کفر بر دل های آنها زده، از این جهت نمی تواند ایمان بیاورد.

معتزله نیز در بیان این استناد وجوهی را بیان کرده اند:

وجه اول. ختم حقیقی اولاً و بالذات به بنده مستند است و نسبت آن به خداوند به واسطه خلق قدرت در بنده است و در اضافه، ادنی مناسبت الکافی است.

وجه دوم. فعل عصیان و طغیان به بنده مستند است، ولی چون اسباب عصیان و طغیان از خلق شهوت و غضب و دیگر اسباب و وسایل آن به خدا مستند است، لذا به او استناد داده می شود.

وجه سوم. ختم به معنای مهر و علامت است و چون این ها به واسطه توغل در عصیان و کفر، دیگر ایمان قبول نمی کنند، خداوند بر دلهایشان علامت نهاده

ص: ۳۶۰

تا فرشتگان آنان را بشناسند و برای ایشان استغفار نکنند.

اما تحقیق در مقام بنابر آن چه از آیات و روایات استفاده می شود این است که عقوبات کفر و معاصی دو دسته هستند:

۱. برخی در جهان آخرت است.

این عذاب ها عبارت از انواع عذاب هایی هستند که در آیات و اخبار قطعی به آنها تصریح شده است.

۲. بعضی در دنیا است.

این عذاب ها همانند بسیاری از مصائب و بلیاتی هستند که در دنیا بر انسان وارد می شود. هم چون سد ابواب رحمت، منع از اجابت دعا، سلب توفیق، نزع حلاوت مناجات و ذکر حق، تغییر نعمت، استیلاء شیطان، قساوت قلب و موارد دیگر (۱)

ختم قلب در احادیث

از جمله این عقوبات، ختم قلب است که ابواب رحمت بر قلب مسدود می شود و فرشتگان بر آن داخل نمی شوند.

البته ختم قلب، علت تامه بر ادامه کفر و معصیت نیست تا سلب اختیار بشود و تکلیف مالا یطاق لازم آید، بلکه به نحو اقتضا است که برای آنان بسیار مشکل می شود که دست از کفر بردارند و به سوی ایمان گرایش یابند. بر این معنا اخبار فراوانی از ائمه اطهار (علیهم السلام) رسیده است که به دو نمونه اشاره می کنیم.

ص: ۳۶۱

حدیث یکم. ابن بابویه به اسناد خود از حضرت امام رضا (علیه السلام) چنین روایت می کند: هنگامی که از آن حضرت درباره تفسیر این آیه سؤال شد، فرمود:

الختم هو الطبع علی قلوب الکفار عقبه علی کفرهم، كما قال الله عزوجل: (طبع الله علیها یکفرهم فلا یؤمنون إلا قلیلا) (۱).
ختم همان مهر زدن بر دل کافران از جهت عقوبت بر کفر آنهاست، چنان چه خداوند متعال می فرماید: «خداوند به واسطه کفرشان بر دلهاشان مهر زد. پس مگر کمی از ایشان ایمان نمی آورند.

همین استثنا در آیه، دلیل است که ختم و طبع علت تامه بر عدم ایمان نیست، چون اگر مانع بود، قابل استثنا نبود. (۲).

حدیث دوم. شیخ صدوق (رحمه الله) در کتاب «التوحید» به اسناد خود از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که حضرتش فرمودند:

إن الله تعالی إذا أراد بعبد خیره نکت (۳) فی قلبه نکتة من نور وفتح مسامع قلبه ووکل به ملکا یسده. وإذا أراد الله بعبد سوء نکت فی قلبه نکتة سواد وسد مسامع قلبه ووکل به شیطانا یضله؛ (۴).

به راستی که هر گاه خدای تعالی به بنده اش اراده خیر نماید در دلش نشانه ای از نور می زند، گوش های دلش را باز می کند و فرشته ای را بر او موکل می سازد که او را تأیید نموده و به راه راست وادارد.

ص: ۳۶۲

۱- سورۃ نساء، آیه ۱۵۵.

۲- تفسیر اطبیب البیان: ۱/ ۲۸۰.

۳- در بعضی از نسخه ها، به جای: «نکت»، «یکتب» ضبط شده است

۴- الکافی: ۱/ ۱۶۶ حدیث ۲.

و هر گاه به بنده ای اراده سوء و بدی کند، در دلش نقطه سیاه می زند، گوشه‌های دلش را مسدود می نماید و شیطانی را بر او موکل می کند که او را گمراه سازد.

آن گاه حضرت همین آیه را تلاوت فرمودند.

شیخ صدوق (رحمه الله) بعد از ذکر حدیث و آیه می نویسد:

همانا خدا بنده اش را برای گناهی که مرتکب شده اراده سوء می نماید. پس مستوجب می شود که بر دلش مهر زده شود و شیطانی بر او موکل شود که او را گمراه کند. این امور درباره او نمی شود مگر به واسطه استحقاق. و به تحقیق خدای متعال برای بنده اش (که اراده خیر نسبت به او بکند) موکل می سازد که او را تأیید کند به واسطه استحقاق یا تفضل.

سپس به این آیات شریفه استشهاد نموده که خداوند می فرماید:

(یختص برحمته من یشاء). (۱)

و در آیه شریفه دیگری می فرماید:

(ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین) (۲)

و کسی که از یاد خدای رحمان اعراض کند، شیطانی را بر او مقدر می کنیم که قرین او باشد.

ص: ۳۶۳

۱- سوره بقره، آیه ۱۰۵.

۲- سوره زخرف، آیه ۳۶.

و در روایتی آمده که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در بیان این آیه فرمود:

سبق فی علمه أنهم لا يؤمنون، فختم علی قلوبهم وسمعهم لیوافق قضائه علیهم علمه فیهم. ألا تسمع إلی قوله تعالی: (و لو علم الله فیهم خیرا لأسمعهم) (۱)(۲)

در علم خدا گذشته که اینان، ایمان نمی آورند. پس در دلها و گوش هایشان مهر زده که قضای الهی بر آنان با علم او درباره ایشان موافقت کند. آیا قول خدای تعالی را نشنیده ای که فرمود: «اگر خداوند خیری در آنان می دانست آنان را شنوا می گردانید». (۳)

درمان ختم قلب

کوتاه سخن این که ختم و طبع قلب و سمع و غشاوت بصر از امراض قلبی و قابل معالجه است و در علم اخلاق سه طریق برای معالجه آن ذکر کرده اند:

۱- ذکر خدا از نظر قلبی و لسانی

خداوند در آیه شریفهای می فرماید:

(إن الذین اتقوا إذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فإذا هم مبصرون). (۴)

ص: ۳۶۴

۱- سوره انفال آیه ۲۳

۲- مجمع البحرین: ۱ / ۶۳۲.

۳- تفسیر غریب القرآن: ۴۹۷، تفسیر اطیب البیان: ۱ / ۲۸۱؛

۴- سوره اعراف، آیه ۲۰۱.

در این آیه خداوند ابصار و بینایی دل را متفرع بر ذکر خدا کرده و در آیه گذشته نیز تسلط شیطان را مولد اعراض از ذکر خداوند دانسته است. البته اگر متوجه و متذکر حق بشود تسلط شیطان بر او قطع می گردد.

۲- سد ابواب شیطان بر قلب

یعنی شهوت، غضب، متابعت هوای نفس، حب دنیا، حرص، حسد، حقد، عداوت، عجب، کبر، طمع، بخل، عصبیت، سوء ظن به خالق و خلق و موارد دیگر از اخلاق رذیله که ابواب شیطان هستند، بر دل ببندد.

۳- آراستن دل به صفات فاضله

یعنی انسان با اضمداد این صفات نظیر تقوا، ورع، اخلاص، محبت و موارد دیگر از اخلاق فاضله که مانع تسلط شیطان است، دل خود را بیاراید، چنان چه خداوند می فرماید:

(إن عبادی لیس لک علیهم سلطان إلا من اتبعک من الغاوین) (۱)

و در آیه دیگر از قول شیطان می فرماید:

(فبغزتک لأغوینبهم أجمعین* إلا عبادک منهم المخلصین). (۲)

ص: ۳۶۵

۱- سوره حجر، آیه ۴۲.

۲- سوره ص، آیات ۸۲ و ۸۳

(و لهم عذاب عظیم)؛

و برای آنان عذاب بزرگی است.

توضیح ادبی

جمله (و لهم عذاب عظیم) بر جمله «ختم الله علی قلوبهم» عطف است و همین دلیل است که ختم بر دل و گوش، غشاوه بصر نیز یک نوع عذاب است، جز این که این ها عذاب دنیوی کار است و برای آنها عذاب عظیم، عذاب اخروی خواهد بود.

حرف «لام» در «لهم» برای اختصاص است و به عامل مفرد متعلق است؛ یعنی «کان لهم» یا «ثابت لهم» و «لهم» خبر مقدم برای عذاب است و این تقدیم خبر افاده حصر می کند.

بنابر این، معنای آیه چنین می شود:

عذاب عظیم مختص و منحصر به این طایفه است که انذار در آنها اثر ندارد.

البته کسی توهم نکند که حرف «لام» برای نفع است و این جا مناسب بود که حرف «علی» استعمال می شد.

چون این معنا به جایی مربوط است که لفظ قالب هر دو معنای نفع و ضرر را داشته باشد. نظیر کلمه «دعا» که اگر به «لام» متعدی شود، افاده طلب خیر می کند و اگر به «علی» متعدی شود، افاده نفرین می کند.

ص: ۳۶۶

اما جایی که این احتمال نباشد تعبیر به «لام» در مورد ضرر و به «علی» در مورد نفع مانعی ندارد، مانند «اللهم صل علی محمد و آل محمد» (۱).

بلکه در این مورد تعبیر به «علی» از جهت افاده احاطه بهتر است. هم چنین در جمله «لهم عذاب عظیم» اختصاص ارجح است. کلمه «عظیم» صفت چیزی است که نتوان توصیف کرد یا درک نمود و هر جا در قرآن به این لفظ تعبیر شود این معنا به وجهی استفاده می شود، مانند آیهای که می فرماید:

(وإنك لعلی خلق عظیم) (۲).

در این آیه عظمت خلق پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) از این جهت است که بسندگان نمی توانند کنه و غایت آن را درک کنند.

هم چنین مانند کلام هدهد که قرآن می فرماید:

(ولها عرش عظیم) (۳).

در این آیه عظمت تخت بلقیس از این جهت بود که هدهد نمی توانست آن را توصیف کند.

و مثل آیه ای که می فرماید:

(لا إله إلا هو رب العرش العظیم) (۴).

ص: ۳۶۷

۱- تفسیر اطیب البیان: ۱/ ۲۸۲.

۲- سور قلم، آیه ۴.

۳- سوره نمل، آیه ۲۳.

۴- همان، آیه ۲۶.

در روایتی آمده که حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

.. إن الله عظیم رفیع لا یقدر العباد علی صفتة ولا یبلغون کنه عظمتة... (۱)

به راستی که خداوند بزرگ و بلند مرتبه است که بندگان قدرت بر توصیف او را ندارند و به کنه عظمت او نمی رسند...

عذاب و همیشگی بودن آن در قیامت

تا این جا الفاظ به مشروح بیان شد. اکنون سخن در اصل عذاب و همیشگی بودن آن است.

عذاب در قیامت از ضروریات دین است و ادله اربعه (کتاب، اخبار متواتر، عقل و اجماع) بر طبق آن موجود است.

عذاب از دیدگاه قرآن

در کتاب قرآن بیش از صد آیه درباره عذاب آخرت و بعضی از خصوصیات آن، نازل شده که به طور فهرست گونه مقداری از آنها بیان می شود.

۱. در سوره حجر می فرماید:

(و إن جهنم لموعدهم أجمعین* لها سبعة أبواب لكل باب منهم جزء مقسوم) (۲)

ص: ۳۶۸

۱- الکافی: ۱/ ۱۰۳.

۲- سوره حجر، آیات ۴۳ و ۴۴.

به راستی که وعده گناه همه آنها دوزخ است و برای دوزخ هفت در است که برای هر دری قسمتی از ایشان اختصاص داده شده است.

۲. در سوره مزمل می فرماید:

(إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَ جَحِيمًا* وَ طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَ عَذَابًا أَلِيمًا) (۱)

همانا نزد ما قیدهای گران، دوزخ، طعام گلوگیر و عذاب دردناک است.

۳. در سوره الحاقه می فرماید:

(خَذُوهُ فَعْلُوهُ* ثُمَّ الْجَحِيمِ صَلْوَهُ) (۲)

به خازنان جهنم گویند: کسی را که نامه عملش به دست چپش داده شده در غل و زنجیر کنند، سپس او را در دوزخ بیندازید و بسوزانید!

۴. در سوره واقعه می فرماید:

(ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيْهَا الضَّالُّونَ الْمَكْذِبُونَ* لَأَكْلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ* فَمَالُونَ مِنْهَا الْبَطُونَ) (۳)

سپس شما ای گروه گمراهان و تکذیب کنندگان! البته از درخت زقوم می خورید و از آن شکم ها را پر می کنید.

۵. در سوره دخان می فرماید:

(إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ* طَعَامَ الْأَثِيمِ* كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبَطُونِ* كَغَلِيِّ الْحَمِيمِ) (۴)

ص: ۳۶۹

۱- سوره مزمل، آیات ۱۲ و ۱۳.

۲- سوره الحاقه، آیات ۳۰ و ۳۱.

۳- سوره واقعه، آیات ۵۱ - ۵۳.

۴- سوره دخان، آیات ۴۳ - ۴۶.

به راستی که درخت زقوم خوراک گنهکاران است، مانند روی گداخته در شکم ها می جوشد؛ مانند جوشیدن آب گرم.

۶. در سوره الحاقه می فرماید:

(فليس له اليوم هاهنا حميم * ولا طعام إلا من غسلين * لا يأكله إلا الخاطون) (۱)

پس برای کسی که نامه عمل او به دست چپش داده شده در آن روز هیچ خویشاوندی نیست که او را حمایت کند و خوراکی برای او نیست مگر غساله چرکین اهل آتش، از این طعام نمی خورند مگر گنهکاران.

۷. در سوره انعام می فرماید:

(لهم شراب من حميم و عذاب أليم) (۲)

برای آنان آشامیدنی از آب گرم و عذاب دردناک است.

۸. در سوره محمد (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

(کمن هو خالد فی النار و سقوا ماء حميما فقطع أمعاءهم) (۳)

آیا اهل تقوایی که در بهشت هستند مانند کسانی هستند که در آتش جاودانند و به آنها از آب گرم می آشامند، پس روده های آنان را پاره پاره می کند.

ص: ۳۷۰

۱- سوره الحاقه، آیات ۳۵ - ۳۷.

۲- سوره انعام، آیه ۷۰.

۳- سوره محمد (صلی الله علیه و آله) آیه ۱۵.

۹. در سوره ابراهیم می فرماید:

(من ورائه جهنم ویسقی من ماء صدیق *یتجرعه ولا یکاد یسیغه و یأتیہ الموت من کل مکان وما هو بمیت و من ورائه عذاب غلیظ) (۱)

از پی این جبار عنید آتش دوزخ است و آشامانیده می شود آبی که از چرک و خون دوزخیان فرو می ریزد و حال آن که نمی میرد و از پس آن، برای آنها عذابی سخت است.

۱۰. در سوره کهف می فرماید:

(إنا أعتدنا للظالمین نارا أحاط بهم سرادقها و إن یتغیثوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی الوجوه بئس الشراب و ساءت مرتفقا) (۲)

به راستی که برای ستمکاران آتش آماده کرده ایم که خیمه های آن برایشان احاطه نموده و اگر طلب فریادرسی کنند به فریاد آنها می رسند، با آبی که مانند روی گداخته است که صورت هایشان را بریان می کند. چه بد آشامیدنی است که روی گداخته می شود و بد تکیه گاهی است آتش.

البته درباره عذاب، آیات دیگر نیز در قرآن کریم آمده است. از جمله سوره نبأ آیه های ۲۲ - ۲۵، سوره ص آیه ۵۷، سوره غاشیه آیه ۴، سوره نساء آیه ۱۴۴، سوره ابراهیم آیه های ۲۵ و ۵۰، سوره مؤمن آیه ۱۳، سوره سبأ آیه ۳۲

سوره الرحمن آیه ۴۱، سوره حج آیه ۳۵، سوره زخرف آیه ۳۵، سوره زمر آیه ۶۱

ص: ۳۷۱

۱- سوره ابراهیم، آیات ۱۶ و ۱۷.

۲- سوره کهف، آیه ۲۹.

سوره یونس آیه ۲۸، سوره مؤمنون آیه ۱۰۵، سوره نساء آیه ۶۵، سوره تحریم آیه ۶، سوره مدثر آیه ۲۵، سوره آل عمران آیه ۷۱، سوره جاثیه آیه ۳۳، سوره سجده آیه ۱۴، سوره بقره آیه ۱۶۲، سوره فرقان آیه ۱۸؛

سوره زخرف آیه ۷۷، سوره اعراف آیه ۱۱، سوره مؤمنون آیه ۱۰۸، سوره مؤمن آیه ۵۲، سوره ملک آیه ۸۰

عذاب از دیدگاه روایات

روایات فراوانی درباره عذاب رسیده است. از جمله در این باره خطبه های بسیار تکان دهنده ای از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده است، اگر دقت شود.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه ای از «نهج البلاغه» چنین می فرماید:

واعلموا أنه ليس لهذا الجلد الرقيق صبر على النار، فارحموا نفوسكم، فإنكم قد جربتموها في مصائب الدنيا، أفرأيتم جزع أحدكم من الشوكه تصيبه والعصره تدميه والرمضاء تحرقه؟ فكيف إذا كان بين طابقين من ضجيج حجر وقرين شيطان؟

أعلمتم أن مالكا إذا غضب على النار حطم بعضها لغضبه وإذا زجرها تو ثبت بين أبوابها جزعه من زجرته؟

أيها اليفن الكبير الذي قد لهزه القتير كيف أنت إذا التحمت أطواق النار بعظام الأعناق، ونشبت الجوامع حتى أكلت لحوم السواعد؟

فالله الله معشر العباد! وأنتم سالمون في الصبحه قبل السقم، وفي

ص: ۳۷۲

الفسحه قبل الضيق، فاسعوا في فكاك رقابكم من قبل أن تغلق رهائنهما؛ (۱)

بدانید! برای این پوست نازک صبر بر آتش نیست پس بر خودتان رحم کنید، زیرا شما خودتان را در مصائب دنیا تجربه کرده اید. آیا دیده اید وقتی از خاری که به بدن یکی از شما فرو رود یا زمین خوردنی و افتادنی که خون از وی بیرون رود، و یا از زمین گرمی که او را بسوزاند؟ پس چگونه خواهد بود هنگامی که میان دو تاوه از آتش همخوابه سنگ و همنشین شیطان باشد؟

آیا می دانید که مالک دوزخ وقتی بر آتش خشم کند به واسطه خشم او بعضی از آتش بعض دیگر را بخورد (یعنی آتش در هم ریزد و متلاطم و ملتهب شود)؟

و هر گاه بر آتش بانگ زند، در اثر بانگ او آتش در میان ابواب دوزخ به هیجان در آید و بجهد.

ای پیر سالخورده که سفیدی به موی تو آمیخته! چگونه ای تو هنگامی که طوفان های آتش بر استخوان های گردن بچسبد و غلهای جامه بر بدن آویخته شود به حدی که گوشت های ساعدها را بخورد؟

پس ای گروه مردم! خدا را در نظر داشته باشید و حال آن که در سلامت و صحت هستید، پیش از آن که بیمار شوید و در وسعت و

ص: ۳۷۳

گشادگی هستید، پیش از آن که در تنگی قرار بگیرید.

پس در رها نمودن گردن های خود پیش از این که گروه های شما از موقع فک نگذشته باشد و قابل فک باشد بکوشید.

حضرتش در خطبه دیگری می فرماید:

وَأَمَّا أَهْلَ الْمُعْصِيَةِ فَأَنْزَلَهُمْ شَرَّ دَارٍ وَغَلَ الْأَيْدِي إِلَى الْأَعْنَاقِ وَقَرْنَ النَّوَاصِي بِالْأَقْدَامِ، وَأَلْبَسَهُمْ سَرَابِيلَ الْقَطْرَانَ وَمَقْطَعَاتِ النَّيْرَانَ فِي عَذَابٍ قَدْ أَشْتَدَّ حَرُّهُ، وَبَابٌ قَدْ أَطْبَقَ عَلَى أَهْلِهِ فِي نَارٍ لَهَا كَلْبٌ وَلِجِبٍ وَلِهَبٍ سَاطِعٍ وَقَصِيفٍ هَائِلٍ لَا يَظْعَنُ مَقِيمُهَا، وَلَا يَفَادِي أَسِيرُهَا، وَلَا تَفْصِمُ كِبُولُهَا، لَا مَدَّةَ لِلدَّارِ فَتَفْنِي، وَلَا أَجَلَ لِلْقَوْمِ فَيَقْضِي؛ (۱)

اما گناهکاران، پس خدا آنان را در بدترین سرای فرود می آورد و دست هایشان را به گردنها غل می کند، موهای پیشانی شان را به پاها نزدیک می نماید و پیراهن های قطران و جامه های آتشین بر آنان بپوشاند. آنان را در شکنجه و عذابی قرار دهد که حرارت آن بسیار سخت، درهای آن بر اهلش بسته شده، در آتشی که دارای هیجان و صدای اضطراب آور و شعله مرتفع و صوت شدید و مهیب است. اقامه کنندگان آن آتش کوچ نکنند و اسیر آن فدیة داده نشود و قید و بندهای آن از هم جدا نشود و مدتی برای آن نیست تا فانی شود و اجلی برای آن نیست تا بمیرند.

سخنان زیبایی دیگری در این زمینه از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در کتاب «کفایة

ص: ۳۷۴

۱- همان: ج ۱، خطبه ۱۰۵.

الموحدين» آمده است. آن حضرت می فرماید:

الترکین فی سرایل القطران، ولتطوق بینها و بین حمیم آن، ولتسقین شراب حار الغلیان، فکم یومئذ فی النار من صلب محطوم ووجه مشهوم، ومشوه مضروب علی الخرطوم قد أکلت الجامعه کتفه، والتحم الطوق بعنقه.

فلو رأیتهم یا أحنف! ینحدرون فی أودیتها، ویصعدون جبالها، وقد ألبسوا المقطعات من القطران، وأقرنوا مع فجارها وشیاطینها، فإذا استغاثوا من حریق شدت علیهم عقاربها وھیاتها.

ولو رأیت منادیا ینادی: یا أهل الجنه ونعیمها ویا أهل حلتها وحللها!

خلدوا فلا موت.

فعدھا ینقطع رجائهم ویتغلق الأبواب، وینقطع بهم الأسباب.

فکم یومئذ من شیخ ینادی: واشیبتاه!

و کم من شاب ینادی: واشباباه!

و کم من أمرئه تنادی: وافضیحتاه!

هتکت عنهم الستور، فکم یومئذ من مغموس بین أطباقها محبوس یا لک غمسه ألبستک بعد لباس الکتان والماء المبرد علی الجدران وأکل الطعام ألوانا بعد ألوان هذا ما أعد الله للمجرمین (۱)

به یقین در پیراهن های قطران گذارده خواهید شد، در میان دوزخ و میان آب بسیار گرم طواف خواهید کرد و از آشامیدنی بسیار گرم جوشیده خواهید آشامید.

ص: ۳۷۵

پس چه بسیار استخوانهای گرده در هم شکسته و صورتهای هولناک ناهنجار بر بینی زده شده در آن روز خواهند بود که غل جامعه بازوهای آن را خورده و طوق آتشین بر گردن آن چسبیده است.

از این رو اگر آنان را می دیدی ای احنف! که در وادی های دوزخ سرازیر می شوند، از کوه های آن بالا می روند، جامه های قطران در بر کرده، با فجار و شیاطین مقرون شده اند. هر گاه از سوزش آتش فریادرسی کنند عقربها و مارهای دوزخ بر آنها سخت گیرند.

و اگر میدیدی منادی حق را که ندا می کند: ای اهل بهشت و نعمت های آن! و ای اهل زیور و زینت های بهشت! جاودان باشید که مرگی نیست.

در آن هنگام امید دوزخیان از رهایی از آتش بریده شود، درهای دوزخ بسته گردد و اسباب نجات بریده شود.

پس چه بسیار است در آن روز پیر و کهنسالی که فریاد می زند: وای از پیری!

چه جوانانی که از دست جوانی می نالد و فریاد می زند: وای از جوانی!

چه زنی که شیون می کند: وای از رسوایی!

پرده های آنها در آن روز برداشته و پاره شده است.

و چه بسیار است فرورونده در دوزخ که در میان طبقه های آن زندانی شده و ای برای تو از این فرو رفتن، تو را بعد از لباس کتان که

در دنیا می پوشیدی از لباس های دوزخ بپوشانند و تو را بعد از آب سرد که سر دیوارها می گذاردی که از نسیم سحر خنک شود از نوشیدنی های جهنم مثل حمیم و غساق بنوشانند و تو را بعد از آن که در دنیا طعامهای لذیذ و رنگارنگ که یکی بعد از دیگری می خوردی، از غذاهای دوزخ مثل زقوم بخوراند، این همان است که

خدا برای گنهکاران مهیا کرده است.

آن حضرت در دعای کمیل می فرماید:

فكيف احتمالى لبلاء الآخرة وجليل وقوع المكاره فيها، وهو بلاء تطول مدته، ويدوم مقامه، ولا يخفف عن أهله، لأنه لا يكون إلا عن غضبك وانتقامك وسخطك، وهذا ما لا تقوم له السماوات والأرض.

ياسيدى! فكيف بى، وأنا عبدك الضعيف الذليل الحقير المسكين المستكين...

صبر و طاقت من نسبت به بلای آخرت و سختی ها و ناملايمات بزرگی که در آن جا واقع می شود چگونه خواهد بود و حال آن بلايی است که مدت آن طولانی، اقامت در آن دائمی است و نسبت به اهل آن عذاب تخفیفی نیست، برای این که آن عذابی نیست جز از غضب، انتقام و سخط تو و در مقابل غضب تو آسمانها و زمین قیام

نتوانند نمود.

ای آقای من! پس چگونه من می توانم و حال آن که من بنده ضعیف، ذلیل، کوچک، مسکین، مستکین تو هستم..

ص: ۳۷۷

در ادامه می فرماید:

لكنك تقدرت أسمائك أقسمت أن تملأها من الكافرين من الجنه والناس أجمعين وأن تخلد فيها المعاندين (۱)

ولی اسم های تو مقدس و منزّه است، سوگند یاد فرموده ای که دوزخ را از کافران جنی و انسی پر کنی و معاندان را در آن جاودان گردانی....

عذاب از منظر عقل

اکنون با دلیل عقلی عذاب را اثبات می نمایم.

عذاب لازمه عمل عبد و مترتب بر سوء اختیار اوست و اگر در مقابل یک شخص عاقلی دو ظرف نوشیدنی قرار دهند که یکی سم مهلک و دیگری شربتی گوارا است و ضررها و مفسد آن سم را نیز به او بگویند و او را از خوردن آن نهی کنند و از طرفی منافع و خواص آن نوشیدنی گوارا را نیز برای او توضیح دهند و او را به آشامیدن آن ترغیب و تشویق کنند.

اگر آن شخص با اختیار خود نوشیدنی گوارا را رها کند و سم مهلک را بیاشامد آیا هلاکت، لازمه عمل او نیست و بر فعل او مترتب نخواهد بود؟

آیا نتیجه سوئی که عاید او می شود بر خلاف عدل خواهد بود؟ البته چنین نیست.

علاوه بر این، ثابت و محقق است که خداوند دارای جمیع صفات کمال و جمال است. صفات کمال او عین ذات او و غیر متناهی است و منشأ صفات

ص: ۳۷۸

جمال او نیز که از آنها به صفات فعلی تعبیر می شود، صفات کمال است.

و از این رو آنها نیز غیر متناهی هستند.

معلوم است که تعذیب و انتقام در جای خود صلاح و شایسته و ترک آن بسا خلاف مصلحت و موجب فساد است.

و به مقتضای عدل، کاری که در فعلش مصلحت و در ترکش مفسده باشد، لازم است از خداوند صادر شود. در دعای افتتاح می فرماید:

وَأَيُّقُنْتُ أَنْكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَأَشَدَّ الْمَعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَالنَّقْمَةِ. (۱)

عذاب از منظر اجماع

درباره اجماع به عذاب، همین قدر کافی است که تمام مسلمانان با طبقات مختلف و مذاهب گوناگونی که دارند به معاد و لوازم آن که در رأس آنها ثواب و عقاب است قائل هستند، بلکه آن را از اصول دین می شمارند.

منکران عذاب و دلیلهای آنها

البته منکران عذاب و خلود نیز برای خود شبهاتی دارند که هر یک باید پاسخ داده شود، اینها سه دسته اند:

دسته اول منکر اصل عذاب شده اند و به چند وجه استدلال کرده اند.

ص: ۳۷۹

دلیل اول منکران

وجه یکم. وجود کفار و فاسق به مقتضای نظام جمیل عالم لازم است و همین طور که نور و ظلمت، خیر و شر، نعمت و بلا و خوشی و ناخوشی در عالم وجود دارد، کافر و مؤمن، فاسق و متقی نیز باید باشد.

اگر در عالم جز متقی و مؤمن نباشد در نظام اختلال لازم آید. از این رو خداوند دواعی کفر و فسق را در آنها ایجاد نموده و آنان را به واسطه آن دواعی، به فسق و کفر می کشاند و اگر آنها را عذاب کند، خلاف عدل است!

پاسخ از دلیل اول

در پاسخ می گوئیم: این گفتار، همان سخن جبری ها است که پیش تر بیان کردیم.

به طور خلاصه، گرچه در نظام جعلی عالم اضرار وجود دارد، حتی هر چیزی به ضد خودش شناخته می شود، ولی کافر و فاسق به اختیار خود به طرف کفر و فسق می روند و هیچ کدام در کار خود ناچار نیستند.

چون خداوند در انسان هم غرایز و اموری را قرار داده که می تواند به طرف شهوات و امور حیوانی برود و هم عقل و انبیا را قرار داده تا قوا و غرایز انسان را تعدیل کنند و آن مقداری که به مصلحت و نفع دنیا و آخرت اوست از آنها استفاده کند و از غیر آن مقدار اجتناب نماید.

این معنای اختیار و لازمه اختیار است و در غیر این صورت اختیار تحقق نمی پذیرد. (۱)

دلیل دوم منکران

وجه دوم. عذاب آخرت ضرر و خالی از نفع است، زیرا نفعی برای خداوند ندارد، چون او غنی بالذات است و از تعذیب گناهکاران، فایده ای عاید او نخواهد شد که به واسطه کفر و فسق خلایق بر دامن کبریا بیش گردی نمی نشیند تا از جهت تعذیب آنان برطرف سازد.

از طرفی، روشن است که تعذیب برای بنده هم نفعی ندارد. بنابراین فعلی است لغو و قبیح و از خدا صادر نمی شود و نفع داشتن برای دیگران نیز قبیح است، زیرا اضرار کسی برای نفع دیگری ترجیح بلا مرجح است.

پاسخ از دلیل دوم

به این وجه از سه طریق پاسخ می دهیم

نخست آن که جواب نقضی داده می شود به این که عقوبات وارده بر امت های پیشین مثل غرق، خسف و موارد دیگر، بلکه مطابق بلاها و مصائب بر کسانی که متنبه نمی شوند بوده و هست و هر پاسخی برای آنها باشد، همان پاسخ این جا مورد استفاده قرار می گیرد.

دوم آن که هر کسی به حکم و مصالح الهی، نمی تواند پی ببرد و چه بسا

ص: ۳۸۱

حکم افعال الهی بر ما پوشیده است.

سوم آن که اگر بنده مستحق عقوبت باشد، تعذیب او عدل است، چون عدل عبارت از اعطای حق هر صاحب حقی است و حق چنین بندهای عذاب است.

دلیل سوم منکران

وجه سوم. کفر و معصیت مستعقب تکلیف است و تکلیفی که بر ضرر بدون نفع مترتب باشد قبیح است. بنابراین، یا باید تکلیف را انکار نمود و یا باید قائل شد که تکلیف مستعقب ضرر نیست و چون تکلیف را نمی شود انکار نمود باید گفت که بر تکلیف، ضرری مترتب نخواهد شد و هو المطلوب.

پاسخ از دلیل سوم

در مبحث عدل و نبوت بیان شده که تکلیف به مقتضای عدل و از باب لطف است و اگر ارسال رسل، انزال کتب و جعل تکلیف نمی بود آفرینش بشر لغو و بیهوده بود.

از طرفی، بعث مکلف به منافع دنیوی و اخروی و زجر و منع او از مضار دنیوی و اخروی است و عقوبت و عذاب در اثر سوء اختیار بنده است، چنان چه ثواب اخروی بر حسن اختیار مترتب است.

این کلام نظیر این است که کسی درهمی به فقیری بدهد که اصلاح امر معاش کند و او به اختیار خود سمی بخرد و بخورد و هلاک شود و گویند: اعطای درهم موجب هلاکت او شد!

ص: ۳۸۲

در مثال دیگر کسی محض احسان و لطف ضیافتی بکند و انواع غذاها و نوشیدنی ها را فراهم سازد و میهمانی آن قدر بخورد که هلاک گردد، سپس بگویند: ضیافت و میهمانی سبب هلاکت او شد. از این رو اعطای درهم و ضیافت قبیح است!

دلیل چهارم منکران

وجه چهارم. کافر و عاصی به واسطه کفر و معصیت، خود را از منافع دنیوی و اخروی و ایمان و طاعت محروم ساخته اند و کسی که نفعی را از خود سلب کند، مستحق عقوبت نخواهد بود. چنان چه اگر کسی درهمی را از دست داد نباید او را کتک زد و کشت، بلکه همان تفویت درهم برای او کافی است.

پاسخ از دلیل چهارم

منافع و مصالح و مضار و مفسد بر دو قسم است:

یک قسم مصلحت غیر ملزومه و مفسده غیر ملزومه است که از اولی به مندوب و از دومی به مکروه تعبیر می شود و تفویت چنین مصلحتی و یا اکتساب چنین مفسدهای مستلزم عقوبت نیست.

قسم دیگر مصلحت ملزومه است که از آن به واجب تعبیر می کنند و در ترکش مفسده و ضرر است و هم چنین است مفسده ملزومه که از آن به حرام تعبیر می شود و در فعلش ضرر و زیان است و عقوبت و عذاب اخروی همان ضرری است که در ترک واجب و انجام حرام دامن گیر انسان می شود.

ص: ۳۸۳

دسته دوم به عذاب اعتراف نموده اند، اما منکر خلود شده اند. اینان نیز به چند وجه تمکک کرده اند:

دلیل اول معترفان

وجه یکم. هر گاه سنگدل ترین مردم، کسی را به واسطه مخالفت تعذیب کند، وقتی مدتی گذشت خسته و سیر می شود و اگر بخواهد مدت مدیدی او را تعذیب کند دیگران او را ملامت می کنند و می گویند: تا چه اندازه او را شکنجه می نمایی؟ یا او را بکش یا رها کن!

پس چگونه خداوند عادل حکیم و رؤوف و رحیم بندگان را برای معاصی چند روزه دنیا و کفر ابدالآباد تعذیب می نماید؟

پاسخ از دلیل یکم

قیاس تعذیب مردم با تعذیب الهی مع الفارق است، چون غرض مردم از شکنجه تشفی دل یا منافع دیگری است و هنگامی که غرض آنها حاصل شد،

سیر یا خسته می شوند و ملامت دیگران برای این است که شخص معذب را مستحق این مقدار عذاب نمی بینند.

ولی خداوند متعال برای تشفی یا منافع دیگری بنده را عذاب نمی کند، زیرا او غنی بالذات و از این حالات و عوارض منزه و مبرا است و تعذیب خدای

سبحان نیز به مقدار استحقاق بنده است. بنابراین، اگر بنده مسح عذاب ابدی باشد عذابش عین عدل و موافق حکمت خواهد بود.

دلیل دوم معترفان

وجه دوم. خداوند متعال در دنیا دعا را اجابت و توبه را قبول می کند، چگونه در جهان آخرت که مقام ظهور رحمت است، دعا را اجابت نکند و توبه را نپذیرد؟

پاسخ از دلیل دوم

در پاسخ از این دلیل می گوئیم:

نخست آن که خداوند در قرآن مجید می فرماید:

(و لیست التوبه للذین یعملون السیئات حتی إذا حضر أحدهم الموت قال إنی تبت الآن ولا الذین یموتون و هم کفار)^(۱)

توبه برای کسانی نیست که اعمال بد را مرتکب می شوند و هنگامی که برای یکی از آنها مرگ حاضر شد گوید: اکنون توبه کردم و هم چنین توبه برای کسانی نیست که می میرند در حالی که کافرند.

دوم آن که قبول توبه وجوب عقلی ندارد، بلکه وعده الهی است که توبه را قبول می فرماید و این وعده، به دنیا مربوط است نه جهان آخرت.

سوم آن که اعمال سیئه ای که انسان با آنها از دنیا می رود، ملکه او می گردد

ص: ۳۸۵

۱- سوره نساء: آیه ۲۲.

و دیگر قابل تغییر نیست. از این جهت خداوند می فرماید:

(و لو ردوا لعادوا إِمَّا نَهْوَاهُ عَنهُ) (۱)

و اگر برگردند البته به طرف همان چیزهایی که از آن نهی شده بودند، بازگشت می کنند.

دلیل سوم معترفان

وجه سوم. خداوند متعال در قرآن می فرماید:

(جزاء سیئه سیئه مثلها) (۲)

در این آیه خداوند از این که بیش از مقدار گناه، مجرم را مکافات کنند نهی فرموده است. پس چگونه خودش کسی را که مدتی معصیت کرده (ولو یک عمر و یک دهر) در عذاب مخلد می دارد؟

پاسخ از دلیل سوم

مترتب شدن عذاب بر ملکات رذیله و صورت شقاوتی است که انسان به واسطه اعمال زشت و طغیان در نافرمانی، کفر، شرک و عناد برای او حاصل و ثابت می شود و چون این ملکه و صورت عاریتی و قابل زوال نیست، بلکه اگر تا ابد چنین انسانی ادامه حیات دهد، این ملکه ثابت و مستدام خواهد بود. از این رو عذاب آنها دائمی و همیشگی است.

ص: ۳۸۶

۱- سوره انعام: آیه ۲۸.

۲- سوره شورا: آیه ۳۸.

دلیل چهارم معترفان

وجه چهارم. آیات و اخبار بر خلود مورد اعتراف ما دلالت دارد، ولی خلف وعید قبیح نیست و خداوند با آن سعه رحمت و سبقت رحمتش بر غضب، از همیشگی نمودن دوزخیان در عذاب درمی گذرد، به خلاف خلف وعده که قبیح است.

پاسخ از دلیل چهارم

در پاسخ می گوئیم:

نخست آن که بسیاری از آیات قرآن و اخبار از خلود خبر می دهند نه این که توکید و تهدید نمایند و اگر خلود نباشد، کذب لازم می آید. در آیه ای از قرآن می خوانیم:

(ومن أصدق من الله قيلا)(۱)

دوم آن که خلف وعید در موردی حسن است که قابلیت رحمت باشد، ولی اگر قابلیت نباشد خلف وعید نیز به جا نخواهد بود.

دلیل پنجم معترفان

وجه پنجم. آیاتی که بر خلود دلالت دارد، مقید هستند. نظیر آیه شریفه ای که می فرماید:

(فأما الذين شقوا ففي النار لهم فيها زفير وشهيق خالدين فيها ما دامت

ص: ۳۸۷

و اما کسانی که شقاوت را اختیار کردند، پس در آتش برای آنها بانگ و فریاد است در حالی که در آن جاودانند مادامی که آسمان و زمین برقرار است.

این آیه، آیات مطلقه را هم مقید می کند.

پاسخ از دلیل پنجم

در پاسخ این دلیل می گوئیم:

نخست آن که اطلاق و تقیید در متناهیین است، مثل «اعتق رقبه» و «لا تعتق رقبه کافر» که جمله دوم جمله اول را مقید می کند، ولی در مثبتین مانند «أكرم الفقهاء» و «أكرم كل عالم» جمله اول جمله دوم را مقید نمی کند، بلکه در این گونه موارد اعم العنوانین را باید اخذ کرد و آیه مورد نظر از این قبیل است.

دوم آن که خود این عبارت کنایه از خلود است، زیرا قرآن مطابق عرف لغت عرب نازل شده و عرب از دوام و خلود به این عبارت تعبیر می کند.

سوم آن که اگر مراد از آسمان و زمین همین آسمان و زمین به همین نحو باشد، عدم دخول دوزخیان در آتش لازم می آید، بلکه عدم دخول اهل بهشت در بهشت لازم می آید، زیرا به تصریح قرآن در روز قیامت آسمان و زمین درهم پیچیده می شود، آن جا که می فرماید: (یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب). (۲)

ص: ۳۸۸

۱- سوره هود: آیه ۱۰۹.

۲- سوره انبیاء آیه ۱۰۴.

و در آن روز در زمین تغییر و تبدیل حاصل شود که می فرماید: «یوم تبدل الأرض غیر الأرض» (۱)

از این رو در بعضی از اخبار، به بهشت و دوزخ عالم برزخ تفسیر شده است و اگر مراد آسمان و زمین باشد دلیلی بر فنا و انعدامش نداریم.

چهارم آن که آسمان و زمین مطلق هستند و در دار آخرت نیز زمین و آسمانی مناسب آن عالم خواهد بود، چون آن جا دار ثبات و بقاء است و همه چیز در آن جا، ثابت و دائم خواهد بود.

پنجم آن که اگر این عبارت، خلود اهل نار را مقید کند، خلود اهل بهشت را نیز مفید خواهد کرد، چون در آیه بعد به همین عبارت نسبت به خلود بهشتیان می فرماید:

(و أما الذین سعدوا ففی الجنة خالدین فیها ما دامت السموات و الأرض) (۲)

و حال آن که خلود اهل بهشت مورد اعتراف خصم است.

منکران دوام عذاب

دسته سوم به خلود اعتراف دارند، ولی سرمدی و همیشگی عذاب و دوام آن را انکار کرده اند و گفته اند: طبع دوزخیان پس از مدتی آتشی می شود و مانند ملائکه عذاب دیگر از آتش متأدی نمی شوند.

ص: ۳۸۹

۱- سوره ابراهیم، آیه ۴۸.

۲- سوره هود، آیه ۱۰۸.

در پاسخ می‌گوییم: این سخن نیز پایه و اساسی ندارد؛ چرا که آیات شریفه قرآن و اخبار فراوان خلاف آن را بیان می‌کند. برای مثال در آیه شریفه‌های می‌فرماید:

(کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیدوقوا العذاب) (۱)

و آیات و اخباری دیگری که در محل خود ذکر شده است.

دو پرسش مهم و پاسخ آنها

اکنون در این زمینه دو پرسش مطرح است.

پرسش یکم. با این نصوص و آیات و اخباری که در مورد خلود و عذاب و همیشگی دوزخیان وارد شده چرا بعضی از حکما و عرفا منکر عذاب قیامت یا خلود و همیشگی آن شده‌اند؟

پاسخ این که حکما یک اصل موضوعی و مسلمی (قول به وحدت وجود) برای خود درست کرده‌اند. این اصل، اصل غلطی است که علما قبول ندارند و این را طایفه‌ای از صوفیه قائل شده‌اند. این بحث، بحث دامنه دار و وسیعی دارد که در جای خود بحث شده است.

پرسش دوم. تعذیب و انتقام از افعال الهی است و فعل باید محدود باشد و اول و آخری داشته باشد و این منافات با خلود دارد.

پاسخ این که همه افعال خداوند متعال از روی اختیار و موافق مصلحت و حکمت؛ البته حادث است و لازم نیست که انتها داشته باشد، بلکه اگر مصلحت اقتضا کند که دائمی باشد، مانعی ندارد.

ص: ۳۹۰

این مطلب در محل خود ثابت است که عقاید و اخلاق انسان در دنیا قابل تغییر و تبدیل است، مادامی که به حد ملکه راسخه نرسد، ولی پس از مرگ دیگر قابل تغییر نیست و با همان ملکه ای که از دنیا رفته ثابت و مستدام می ماند. قرآن کریم می فرماید:

(و من كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى). (۱)

از این رو ثواب یا عقاب او نیز دائمی خواهد بود و از این جهت در روایتی حضرتش فرمود:

وإن اليوم عمل ولا حساب و غده حساب ولا عمل (۲)

امروز، روز عمل است و حسابی نیست و فردا روز حساب است و عملی نیست.

در روایت دیگری فرمود:

إن الدنيا مزرعه الآخرة؛ (۳)

دنیا کشت زاری است که هر بذری در آن پاشید در جهان آخرت در و خواهید کرد.

آری، هر چیزی که از مرحله قابلیت به فعلیت رسید، دیگر قابل تغییر نخواهد بود. أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا وَعَذَابِ الْآخِرَةِ. (۴)

تا کنون پنج آیه اول از سوره بقره در صفات مؤمنان و اهل تقوا بود که بیان آن شد و دو آیه هم به کار مربوط بود که بیان شد.

ص: ۳۹۱

۱- سوره بنی اسرائیل: آیه ۷۲

۲- نهج البلاغه: ۹۳/۱، الارشاد، شیخ مفید: ۱ / ۲۳۶.

۳- تفسیر اطیب البیان: ۳۰۲/۱.

۴- جامع السعادات: ۱ / ۲۲۴

ومن الناس من يقول آمنا بالله و باليوم الآخر وما هم بمؤمنين (۸)

بعضی از مردم کسانی هستند که می گویند: به خدا و روز قیامت ایمان داریم، اما دروغ می گویند، آنها به خدا و روز قیامت مؤمن نیستند.

این آیه شریفه به ضمیمه آیات بعدی که در مجموع سیزده آیه می شود به منافقان مربوط است. آنها به جهت دو رو و متفاوت بودن ظاهر و باطن، صفات فراوانی دارند که خداوند تبارک و تعالی تک تک آنها را بیان می فرماید.

در این جا مناسب است در چند بحث سخن بگوییم.

نفاق و اقسام آن

اشاره

معنای نفاق، اقسام آن و روایاتی که در این باب رسیده است.

نفاق به معنای دورویی و مخالف بودن ظاهر انسان با باطن اوست. نفاق اقسامی دارد:

۱. نفاق در عقیده

چنین انسانی در باطن کافر و مشرک و.. است، ولی در ظاهر اظهار اسلام و پر ایمان می کند و یا جزء فرقه ضاله و اهل بدعت است، اما اظهار تشیع می کند.

این نوع از نفاق، اعظم، اشد و اقیح اقسام کفر است، زیرا علاوه بر کفر

ص: ۳۹۲

باطنی شامل مکر، حيله و خدعه نسبت به مسلمانان نیز هست و آن چه از مصائب و بدبختی ها که دامنگیر مسلمانان شده، از قبل این گونه افراد بوده است.

از این جهت خداوند در قرآن کریم، سخت ترین عذاب و درکات دوزخ را .

برای آنان معین کرده و فرموده است:

(إن المنافقين في الدرك الأسفل من النار) (۱)

شاید کسی اشکال کند و بگوید: «اگر باطن منافق باطن قبیح است»، ولی ظاهرش حسن است به خلاف کافر که باطن و ظاهرش قبیح است.

این اشکال به این دفع می شود ظاهر فریبنده علاوه بر این که حسنی ندارد بدتر از آن ظاهری است که قبیح آن آشکارا باشد، زیرا آن ظاهر دمی پنهان است، ولی این، باطنش از ظاهر نمایان است.

اما بر کسی که باطنا مسلمان و مؤمن باشد، ولی در ظاهر کفر اظهار کند منافق اطلاق نمی شود؛ بلکه چنین اظهاری ممکن است از روی تقیه باشد، و علاوه بر این که چیزی بر او نیست بسا واجب می شود و اما اگر از روی انکار و جحود باشد، کفر جحودی خواهد بود.

۲. نفاق در اخلاق

یعنی در باطن به اخلاق حمیده متخلق نباشد، ولی در ظاهر چنین نشان دهد که دارای اخلاق حمیده است. مثل این که کسی در باطن زهد، خوف از خدا، محبت خدا، سخاوت، توکل، خشوع و صفات فضیله دیگر را ندارد، ولی در ظاهر خود را زاهد، خائف، محب خدا، سخی، متوکل، خاشع و...

ص: ۳۹۳

نشان می دهد.

اما اگر کسی در باطن دارای اخلاق رذیله باشد، ولی در ظاهر بسر اینها ترتیب اثر ندهد، این نفاق نیست، بلکه طریقه معالجه اخلاق رذیله همین است و اگر به این قصد باشد بسیار ممدوح و پسندیده، بلکه لازم است.

۳. نفاق در اعمال

یعنی کسی که خلوت و پنهانی او با حضور در مردم و به عبارت دیگر پنهان او با آشکارش تفاوت دارد، برای مثال در ظاهر خود را عابدترین و باتقواترین مردم معرفی می کند، ولی در حقیقت این طور نیست.

البته این قسم از نفاق غیر از اخفاء معصیت است، چون اشاعه و اظهار معصیت خود گناه است.

نفاق و منافق از دیدگاه احادیث

دلیل ما بر این که نفاق شامل همه این اقسام می شود، اخباری است که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) در تعریف نفاق آمده است.

امام چهارم حضرت زین العابدین (علیه السلام) فرمود:

إن المنافق يهني ولا- ينتهي، ويأمر بما لا يأتي، وإذا قام إلى الصلاة اعترض، وإذا ركع ربح، يمسي وهمم العشاء وهو مفطر، ويصبح وهمم النوم ولم يسهر، ان حدثك كذبك، وان ائتمنته خانك، وان غبت اغتابك، وان وعدك اخلفك؛(۱)

ص: ۳۹۴

منافق نهی می کند، و نهی نمی پذیرد، به آن چه خود انجام نمی دهد، امر می کند و وقتی به نماز می ایستد، به غیر خدا توجه می کند، و هنگامی که به رکوع می رود چون چهارپایان فرود می شود. یعنی از رکوع چیزی درک نمی کند! روز را تا شب سپری می کند و همت او خوراک است با این که روزه نبوده. شب را صبح می کند و همتش خواب است با این که شب بیدار نبوده است. اگر با تو سخن گوید، دروغ می گوید، اگر به او امانت بسپاری، خیانت می کند، اگر از او غائب شوی غیبت تو را می کند و اگر با تو وعده کند، خلف وعده می نماید.

در روایت دیگری حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

ما زاد خشوع الجسد علی ما فی القلب فهو عندنا نفاق؛^(۱)

هر چه خشوع اعضا و جوارح بر آن چه در قلب است فزونی یابد نزد ما نفاق است.

هم چنین حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

ثلاث من کن فیہ کان منافق وان صام وصلی وزعم انه مسلم: من اذا ائتمن خان، واذا حدث کذب، واذا وعد أخلف (۲)

سه خصلت است که در هر کس باشد، منافق است اگر چه روزه بدارد و نماز بخواند و گمان کند که مسلمان است:

ص: ۳۹۵

۱- همان: ۳۹۶/۲ حدیث ۶.

۲- همان: ۲۹۰/۲ حدیث ۸.

۱. کسی که هر گاه امانت به او سپرده شود، خیانت کند.

۲. هر گاه سخن بگوید، دروغ گوید.

۳. هر گاه وعده کند، وفا ننماید.

بنابر این، نفاق مسئله ای است مقول به تشکیک و ذی مراتب و منافقان در همه مراتب آن در هر عصری بوده و هستند.

بنا بر آیات صریح قرآن کریم، در میان صحابه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به منافقان نیز بوده اند، مانند آیات سوره براءت و آیات سوره منافقین و آیات دیگر.

ادعای اهل سنت و بطلان آن

اما بعضی از اهل سنت می گویند: اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) همه عادل بوده اند و بر طبق این ادعا، روایتی به آن حضرت نسبت می دهند که حضرتش فرمود:

أصحابی كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم.

ولی این ادعا و روایتی که به آن حضرت نسبت داده اند به وجوهی مردود است.

وجه اول. اکثر آیاتی که درباره منافقان نازل شده، بلکه همه آنها در مدینه و در اواخر هجرت بوده است. البته منافقان در میان صحابه بودند و خود را جزء صحابه می شمردند که این آیات در باره آنها نازل شده است که با رحلت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) آن ها از بین نرفته اند.

وجه دوم. بخاری در صحیح خود ۱۴ حدیث از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در این زمینه روایت کرده است. صاحب کتاب «شفاء الصدور» همه این روایات را در

شرح این فقره از زیارت: (فلعن الله أمه اسست اساس الظلم و الجور عليكم اهل البيت) نقل کرده است(۱) حاصل مضمون آن روایات چنین است:

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

فردای قیامت جماعتی را می آورند، من در پیشگاه حضرت احدیت عرض می کنم: پروردگارا! اینان اصحاب من و از امت مسن هستند.

چرا آنان را از حوض من منع فرمودی؟

خطاب می رسد:

إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك، انهم ارتدوا على أديبارهم القهقري فيقول النبي (صلی الله علیه و آله): سحقا سحقا لمن غير بعدی.

فيؤمر بهم الى النار؛(۲)

تو نمی دانی اینان بعد تو چه چیزها احداث کردند و چه بدعتها گذاردند. به راستی که اینان به قهقری برگشتند و به همان کفر نخست مراجعت کردند.

پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) گوید: هلاکت باد برای کسی که بعد از من دین را تغییر داد.

پس امر شود ایشان را به طرف آتش برند.

وجه سوم. روایتی از «صحیح بخاری در اغلب کتاب های عامه و خاصه نقل شده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

ص: ۳۹۷

۱- شفاء الصدور: ص ۱۲۹.

۲- صحیح بخاری: ۲۰۷/۷ و ۲۰۸.

فاطمه بضعه منى فمّن أعضبها فقد أعضبني. (۱)

در صحیح مسلم آمده که حضرتش فرمود:

يؤذيني ما آذاها (۲)

در «صحیح» ترمذی آمده که حضرتش فرمود:

ينصبنى ما ينصبها. (۳)

این حدیث را به حدیثی که بخاری از عایشه نقل کرده ضمیمه می کنیم. در آن حدیث آمده:

پس از آن که ابوبکر، حضرت فاطمه (علیها السلام) را از فدک منع نمود:

فغضبت فاطمه علی ابی بکر ولم تتکلم معه إلی أن ماتت، فدفنها علی لیلا ولم یخبر أبا بکر.

از این دو حدیث معلوم می شود که ابوبکر حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) را اذیت نموده و اذیت فاطمه (علیها السلام) اذیت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) است و طبق آیه شریفهای که می فرماید:

(إن الذین يؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنيا و الآخرة و اعد لهم عذابا مهینا) (۴)

ابوبکر مورد لعن و عذاب قرار گرفته و با این وصف، چگونه بر او می توان عادل و هادی اطلاق نمود و به او اقتدا کرد؟

ص: ۳۹۸

۱- همان: ۲۱۰/۴.

۲- صحیح مسلم: ۱۴۱/۷

۳- شرح احقاق الحق: ۱۹ / ۸۵.

۴- سوره احزاب: آیه ۵۷.

وجه چهارم. بر فرض صحت حدیث، ما قبول نداریم که کلمه اصحاب بر کسانی که مسلک حضرت علی علی را نپیموده‌اند صدق کند؛ زیرا طبق حدیث مسلم که از «عقد الدرر» ابن عبد ربه از ام سلمه روایت شده، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به عمار فرمود:

یا بن سمیه! لا تقتلک أصحابی، لکن تقتلک الفئه الباغیه. (۱)

این حدیث به قدری معروف بود که معاویه و عمرو عاص نتوانستند آن را انکار کنند.

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) مخالفان علی (علیه السلام) را از زمره اصحاب خود خارج نمود.

کذب و نفاق

اکنون این بحث مطرح است که نفاق از کذب ریشه می گیرد، بلکه این دو صفت، لازم و ملزوم هستند و هر منافقی کاذب و هر دروغگویی، منافق است. در قرآن کریم می فرماید:

(والله یشهد ان المنافقین لکاذبون) (۲)

کذب از گناهان بزرگ و جزء کبائر است و آیات و اخبار فراوانی در مذمت و سرزنش آن وارد شده است.

در روایتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

المؤمن إذا کذب بغير عذر لعنه سبعون ألف ملک و خرج من قلبه نتن

ص: ۳۹۹

۱- شفاء الصدور: ۲۹۴.

۲- سوره منافقون آیه ۱.

حتى يبلغ العرش، وكتب الله عليه بتلك الكذبه سبعين زنيه أهونها كمن يزني مع أمه: (١)

هرگاه مؤمن بدون عذر دروغ گوید، هفتاد هزار فرشته او را لعنت کنند و از دهانش بوی گندی خارج شود و تا عرش الهی می رسد و بر او هفتاد زنا نوشته شود که آسان ترین آن همانند زنا با مادر است.

در روایت دیگر حضرت امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

الكذب خراب الإيمان؛ (٢)

دروغ ویرانی ایمان است.

در حدیث دیگری حضرت امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

الكذب شر من الشراب (٣)

دروغ از شراب بدتر است.

در این باره حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) می فرماید:

جعلت الخبائث كلها في بيت وجعل مفتاحها الكذب (٤)

پلیدی ها در اتاقی قرار داده شده و کلید آن دروغ است.

قرآن مجید نیز درباره کذب، سخن گفته است. در آیه ای می فرماید:

(إنما يفتري الكذب الذين لا يؤمنون) (٥)

همانا دروغ می بافند کسانی که ایمان ندارند.

ص: ٤٠٠

١- جامع السعادات: ٢/ ٢٤٦.

٢- همان.

٣- همان.

٤- همان.

٥- سوره نحل آیه ١٠٥.

در آیه دیگری می فرماید:

(فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم إلی یوم یلقونه بما اخلوا الله ما وعدوه و بما كانوا یکذبون) (۱)

پس این منع الهی در دل‌های آنان ایجاد نفاق نموده تا روزی که خدا را ملاقات کنند به واسطه این که آن چه با خدا وعده نموده بودند وفا نکردند و برای این که دروغ می گفتند.

اقسام کذب

برای کذب، اقسام و مراتبی است که اینک آن مراتب را می آوریم:

۱. کذب در گفتار. چه به تصریح و چه به تلویح، به کنایه باشد یا اشاره و نظیر این موارد.

۲. کذب در نوشتار، به همه اقسامش.

۳. کذب در نیت.

به این معنا که گوینده خلوص و قصد قربت ندارد، ولی اظهار خلوص و قربت می نماید که این قسم از کذب همان ریاء است.

۴. کذب در عزم که در باطن تردید یا میل دارد.

۵. کذب در وفای به عزم بعد از تنجز آن.

۶. کذب در عمل

۷. کذب در مقام صفات .

ص: ۴۰۱

۱- سوره توبه آیه ۷۸.

مثل این که کسی اظهار کند که از خدا خوف یا رجاء دارد، یا به او محبت می کند و یا خضوع و خشوع می نماید و حال آن که از این صفات بی بهره باشد.

۸. کذب در معاشرت، مراوده، معامله و نصیحت با مردم.

۹. کذب در عقائد.

به این معنا که دارای عقیده فاسد باشد و گمان کند عقیده او صحیح و مطابق با واقع است.

۱۰. کذب در وعده که همان خلف وعده است.

البته بیشتر، بلکه همه اقسام کذب عین نفاق یا متضمن آن است و از کذب در گفتار است، شهادت، سوگند دروغ، افتراء و تهمت که آیات و اخبار در مذمت هر کدام از این ها بسیار است.

در قرآن مجید در ذکر صفات عباد الرحمن می فرماید:

(و الذین لا یشهدون الزور) (۱)

بندگان خدای رحمان کسانی هستند که شهادت دروغ نمی دهند.

در حدیثی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

شاهد الزور کعابد الوثن؛ (۲)

شهادت دهنده به دروغ مانند بت پرست است.

خداوند متعال در آیه ای شریفه می فرماید:

ص: ۴۰۲

۱- سوره فرقان: آیه ۷۳.

۲- جامع السعادات: ۲/ ۲۵۵

(ولا تطع كل حلاف مهين) (۱)

و هر بسیار سوگند خورنده سست عقیده را اطاعت مکن.

در حدیثی دیگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

ما حلف حالف بالله فادخل فيه جناح بعوضه الأكانت نكته في قلبه إلى يوم القيامة؛(۲)

هیچ سوگند یاد کننده ای به خدا سوگند یاد نمی کند مگر آن که در آن به مقدار بال مگس داخل کند (خلاف بگوید، مگر این که همان دروغ اثری در قلبش تا روز قیامت می گذارد.

هم چنین از آن حضرت روایت شده که فرمودند:

ثلاث يشأهم الله: التاجر أو (البائع) الحلاف، والفقير المختال، والبخيل والمنان؛(۳)

سه طایفه را خداوند دشمن می دارد: تاجر (فروشنده) بسیار سوگند یاد کننده، فقیر متکبر و بخیل منت گذار.

هم چنین آن حضرت در روایت دیگری فرمودند:

ثلاث نفر لا- يكلمهم الله يوم القيامة ولا ينظر اليهم ولا يزيكهم: المان بالعطيه، والمنفق سلعته بالحلف الفاجر، و المسبل إزاره،

(۴)

سه طایفه اند که خداوند در روز قیامت با آنها سخن نمی گوید و نظر رحمت به آنها نمی نماید و از پلیدیها پاک ننماید:

ص: ۴۰۳

۱- سوره قلم آیه ۱۰

۲- جامع السعادات: ۲۵۵/۳

۳- همان.

۴- همان.

کسی که به عطای خود منت گذارد،

کسی که متاع خود را به قسم دروغ ترویج کند،

و کسی که از روی تکللر لباس خود را روی زمین بکشد.

البته روایات دیگری در این زمینه به همین مضامین در منابع حدیثی نقل شده است.

مبدأ و معاد مهم ترین مسئله عقیدتی

بحث دیگر این که در این آیه شریفه نیز همچون آیات دیگر فقط متعرض ایمان به خدا و روز قیامت - یعنی دو موضوع «مبدأ و معاد» - شده است.

از این مطلب استفاده می شود که مبدأ و معاد از مهم ترین مسائل عقیدتی و مستلزم جمیع آنهاست، بلکه لازمه ایمان به خدا و معاد، تزکیه اخلاق، اتیان به واجبات و ترک محرمات است.

چون کسی که به خدا و روز جزاء ایمان داشته باشد، البته به انبیای الهی، ائمه معصومان (علیهم السلام) و عدل الهی نیز ایمان دارد و لازمه ایمان به پیامبران اخذ اوامر و نواهی است؛ از قبیل نماز، روزه، انفاق، جهاد و ... که آنها از جانب خدا آورده اند. هم چنین تحصیل اخلاق حمیده، تزکیه و تختی از اخلاق رذیله است.

بنابراین، آیه شریفه شامل جمیع امور دینی خواهد بود.

سه دسته از مردم

بحث دیگر این که کلمه «من» در «من الناس» تبعیضیه است که مراد از بعض مردم، منافقان هستند و دیگر افراد یا کارند که آنها به زبان هم نمی گویند: ما به خدا ایمان داریم و روز جزا را قبول داریم و یا مؤمنانی هستند که آنها به

ص: ۴۰۴

زبان و دل به خدا و روز جزا معترف هستند. بنا بر این، مردم سه دسته اند:

۱. مؤمنان که ذیل آیه (و ما هم بمومنین) شامل آنها نمی شود.

۲. کفار که صدر آیه (آمنا بالله و بالیوم الآخر) شامل آنها نمی گردد.

۳. منافقان که صدر و ذیل آیه هر دو شامل آنها می شود.

افزون بر این، دوازده آیه دیگر که بعد از این آیه شریفه است، همه صفات منافقان را بیان می کند.

کلمه «ناس»

از طرف دیگر، کلمه «ناس» اسم جمع است، چنانچه دو کلمه «انس» و «انسان» اسم جنس هستند.

در مبدأ اشتقاق آن، بعضی گفته اند: از انس است و انسان را انسان گفتند، چون مدنی بالطبع و اجتماعی است و در زندگی و حیات خود باید با یکدیگر انس بگیرند و مجتمع شوند تا هر کدام از آنها قسمتی از احتیاجات جامعه را عهده دار شود تا نظام اجتماع برقرار گردد.

بعضی گفته اند: مبدأ آن، از نسیان است، چون انسان دارای نسیان و فراموشی است.

گفتنی است که درباره انسان، مراتب و درجات انسانیت در جای مناسب آن بحث خواهیم کرد. ان شاء الله (۱)

ص: ۴۰۵

فهرستها

اشاره

آیه ها و روایت ها

ص: ۴۰۷

(آمن الرسول بما أنزل إليه من ربه و المؤمنون كل آمن بالله...)... ٣٠٥

(إذ قال له ربه أسلم قال أسلمت لرب العالمين) ... ٢٧٢

(أطيعوا الله وأطيعوا الرسول و أولى الأمر) ٦٧

(أفأمنوا مكر الله فلا يأمن مكر الله إلا القوم الخاسرون) ٢٥١

(أقم الصلاة لذكرى) ٢٩٦

(ألا الله الدين الخالص) ١٩٢

(إلا من أكره و قلبه مطمئن بالإيمان) ٢٥٣

(الذين آتيناهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون أبناءهم) ٣٣٨

(الذين آمنوا بآياتنا و كانوا مسلمين) ٢٥١

(الذين آمنوا و لم يلبسوا إيمانهم بظلم) ٢٥٤

(الذين هم على صلاتهم دائمون) ٢٨٤

(الذين هم فى صلاتهم خاشعون) ... ٢٩٦

(الله نزل أحسن الحديث كتابا متشابها)..... ١١٩،٥١،٣٩

(أليس الله بكاف عبده) ٢٠١

(إن هو إلا وحي يوحى *علمه شديد القوى) ٣١٤

(إلا أعتدنا للظالمين نارا أحاط بهم سرادقها ...)..... ٣٧١

(إننا أنزلناه فى ليله القدر)..... ١٠٧

(إننا أنزلناه فى ليله مباركه إننا كنا منذرين...)..... ١٠٧

(إننا جعلنا على قلوبهم أكنة أن يفقهوه و فى آذانهم...)..... ٣٤٣

(إننا سمعنا قرآنا عجبا...)..... ٣٠

(إن الدين عند الله الإسلام)..... ١٩٢،٢٧١

(إن الذين آمنوا و عملوا الصالحات إننا لا نضيع أجر من أحسن عملا)..... ٢٥٣

(إن الذين اتقوا إذا مسهم طائف من الشيطان تذكروا...)..... ٣٦٤

(إن الذين كفروا سواء عليهم ، أأنذرتهم أم لم تنذرهم لا يؤمنون) ... ٣٣٧

(إن الذين يؤذون الله و رسوله لعنهم الله فى الدنيا و الآخرة...)..... ٣٩٨

(إن الله و ملائكته يصلون على النبى يا أيها الذين آمنوا صلوا عليه...)..... ٢٨٧

(إن ربه على صراط مستقيم) ٢٠٧

(إن شجرة الزقوم *طعام الأثيم * كالمهل يعلى فى البطون...)..... ٣٦٩

(إن الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنكر و لذكر الله أكبر)..... ١١٢

(إن عبادى ليس لك عليهم سلطان الأمنى اتبعك من الغاوين) ٣٦٥

(إن لدينا أنكالا و جحيما *و طعاما ذا غصه و عذابا أليما)..... ٣٩٦

(إن المنافقين فى الدرك الأسفل من النار)..... ٣٩٣،٢٦١

(إن هذا القرآن يقص على بنى إسرائيل)..... ٤٨

(إن هذا القرآن يهدى للتى هى أقوم)..... ٤١

(إن هذا لهو القصص الحق)..... ٤٢

(إنك لتهدى إلى صراط مستقيم)..... ٢٠٧

(إن لمن المرسلين)..... ٢٠٧

(إنما المؤمنون الذين آمنوا بالله و رسوله..)..... ٢٧٢

(إنما ولكيم الله و رسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة...)..... ٢٨٥

(إنما يفترى الكذب الذين لا يؤمنون)..... ٤٠٠

(إنه لقرآن كريم* فى كتاب مكنون* لا يمسه إلا المطهرون)..... ١١٩،٤٧

(إنه لقول فصل)..... ٤٣

(أولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمهم)..... ٢٨٨

(إياك نعبد وإياك نستعين)..... ٣٥٠

ب

(بسم الله الرحمن الرحيم* الحمد لله رب العالمين...)..... ١٤٢

(بل هم فى لبس من خلق جديد)..... ١٨٤

(بل هو آيات بينات فى صدور الذين أوتوا العلم)..... ١١٩

(بل هو قرآن مجيد* فى لوح محفوظ) ... ٣١٠

ص: ٤١١

ت

(تبارك الذى نزل الفرقان على عبده)..... ٣٧

(تبيان لكل شىء)..... ٤٢

(تلك آيات الكتاب المبين)..... ٤٣

(تنهى عن الفحشاء والمنكر)..... ٢٨٩

ث

(ثم إنكم أيها الضالون المكذبون)..... ٣٦٩

(ثم دنا فتدلى *فكان قاب قوسين أو أدنى)..)..... ١١٣

(ثم يوم القيامة يكفر بعضكم ببعض)..... ٣٣٩

ج

(جزاء سيئه سيئته مثلها)..... ٣٨٦

ح

(حكمه بالغه)..... ٤٠

(الحمد لله رب العالمين...))..... ١٨٧

خ

(خذوه فغلوه *ثم الجحيم صلوه)..... ٣٦٩

ص: ٤١٢

ذ

(ذلك الدين القيم) ١٩٢

ر

(ربكم ذو رحمه واسعه) ... ١٧٨

(الرجال قوامون على النساء) ٢٨٣

(رضيت لكم الإسلام دينا) ٢٧١

س

(سنريهم آياتنا فى الآفاق وفى أنفسهم حتى يتبين لهم أنه الحق ٢٤١

(سنه الله فى الذين خلوا من قبل) ٨٥

ش

(شهد الله أنه لا إله إلا هو و الملائكته و أولوا العلم قائما بالقسط) ٢٨٢

(شهر رمضان الذى أنزل فى القرآن) ٢٤٤، ١٠٨، ١٠٧

ص

(صراط الذين أنعمت عليهم...) ١٤٢

ص: ٤١٣

ط

(طبع الله عليها بكفرهم لا يؤمنون إلا قليلا)..... ٣٦٢

ع

(عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحدا) ٣٠٨، ٢٨٠

(عالم الغيب والشهادة العزيز الرحيم) ٢٨٠

(عالم الغيب والشهادة وهو الحكيم الخبير) ٢٨٠

(على قلبك لتكون من المنذرين) ١١٩

ف

(فاستقم كما أمرت و من تاب معك) ٢١٩

(فاعقبهم نفاقا فى قلوبهم إلى يوم يلقونه بما أخلوا الله ما وعدوه...)..... ٤٠١

(فأما الذين شقوا ففى النار لهم فيها زفير و شهيق خالدين فيها...)..... ٣٨٨

(فبعزتك لأغوينهم أجمعين* إلا عبادك منهم المخلصين)..... ٣٦٥

(فذكر بالقرآن من يخاف وعيد) ٣٨

(فسأكتبها للذين يتقون) ١٨٠

(فقال ما لى لا أرى الهدهد أم كان من الغائبين) ٢٨٠

(فلا أقسم بمواقع النجوم) ٤٣

(قلا تموتن إلا وأنتم مسلمون)..... ٢٧١

ص: ٤١٤

(فلما تجلى ربه للجبل جعله دكا وخر موسى صعقا)..... ٣١٣

(فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به)..... ٣٣٨

(فليس له اليوم هاهنا حميم* و لا طعام إلا من غسلين...)..... ٣٧٠

(فويل للمصلين* الذين هم عن صلاتهم ساهون)..... ٢٩٧

(فى آذانهم وقر)..... ٣٥٧

(فى يوم كان مقداره خمسين ألف سنة)..... ١٩٠

ق

(قالت الأعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لكن قولوا أسلمنا...)..... ٢٥٣، ٢٦٩

(قالوا آمنا بأفواههم و لم تؤمن قلوبهم)..... ٢٥٣

(قد جاءكم موعظه من ربكم و شفاء لما فى الصدور)..... ٣٩

(قد جاءكم برهان من ربكم)..... ٤٤

(قد صلوا من قبل و أضلوا كثيرا)..... ٢٢٢

(قرآنا عربيا لقوم يعلمون بشيرا)..... ٤٥

(قل لين اجتمعت الإنس والجن على أن يأتوا بمثل هذا القرآن..)..... ١٣١

(قل لا أقول لكم عندى خزائن الله ولا أعلم الغيب)..... ٣٠٨

(قل لا يعلم من فى السماوات و الأرض الغيب إلا الله)..... ٣٠٨

(قيما لينذر بأسا شديدا)..... ٤٥

ص: ٤١٥

(كتاب أحكمت آياته).....١٢٠،٤٨

(كتاب أنزلناه إليك مبارك) ... ٤٧

(كتب ربكم على نفسه الرحمة) ١٧٨

(كتب على نفسه الرحمة) ٢٢٥

(كل شيء فعلوه في الزبر* كل صغير وكبير مستطر) ٣٥١

(كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غيرها ليذوقوا العذاب) ٣٩٠

(كمن هو خالد في النار و سقوا ماء حميما فقطع أمعاءهم) ٣٧٠

(كنتم خير أمه أخرجت للناس تأمرون بالمعروف ...)..... ٢٨٥

(لئلا يكون للناس على حجه بعد الرسل)..... ٣٤٤

(لا إله إلا هو رب العرش العظيم) ٣٦٧

(لا تسئوا عن أشياء إن تبد لكم تسوكم) ... ١٠٤

(ولا تقتلوا يوسف و ألقوه في غياب الجب)..... ٢٧٩

(ولا تقربوا الصلاة و أنتم سكارى حتى تعلموا ما تقولون) ... ٢٩٧

(لا تؤتوا السفهاء أموالكم التي جعل الله لكم قياما) ١٠٤

(الآخر في كثير من نجواهم إلا من أمر بصدقه..)..... ١٠٣

(الأرطب و لأ يابس إلا في كتاب مبين)..... ٣٥١

(لا رفت ولا فسوق ولا جدال في الحج) ٢٤٣

(لا يذوقون فيها الموت إلا المؤتة الأولى) ١١٢

(لفتحنا عليهم بركات من السماء) ٥٣

(لقد حق القول على أكثرهم فهم لا يؤمنون) ٣٤٣

(لو أنا أهلكتناهم بعذاب من قبله...) ٣٤٥

(لهم شراب من حميم وعذاب أليم) ٣٧٠

(ليلوئيء أشكر أم أكفر من شكر فأنا يشكر لنفسه ومن كفر) ٣٤٠

م

(ما ترى في خلق الرحمن من تفاوت) ١٨٠

(ما جعل الله لرجل من قلبين في جوفه) ٢٠٢

(ما جعل عليكم في الدين من حرج) ٧٢

(ما منعك أن تسجد لما خلقت بيدي) ٣٤٤

(مثنى تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم) ٤٤

(محمد رسول الله و الذين معه أشداء على الكفار رحماء بينهم) ٣٣٨

(و... مصيرا لما بين يديه من الكتاب و مهما عليه ٤٤

(من أهل الكتاب أمه قائمه ٢٨٣

(من لعنه الله و غضب عليه ٢٢٢

(من وزاؤه جهنم و يشقى من ماء ضديد ٣٧١

ص: ٤١٧

(نزل به الروح الأمين)..... ١١٨

و

(واتبعوا النور الذى أنزل معه) ٤٦

(و إذ أخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب و حكمه...)... ٣١٧

(و إذا قاموا إلى الصلاة قاموا كسالى) ٢٩٧

(و إذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا...)..... ٢٧٣

(واعتصموا بحبل الله جميعا) ٤١

(و الذين إذا أنفقوا لم يسرفوا و لم يقتروا و كان بين ذلك قواما) ٣٠٣

(والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا) ٢٤٥

(و الذين لا يشهدون الزور) ٤٠٢

(والله يشهد إن المنافقين لكاذبون) ٣٩٩

(و أما الذين سعدوا ففي الجنة خالدين فيها ما دامت السموات...)..... ٣٨٩

(و أما بنعم ربك فحدث) ٤٤

(و أن اعبدوني هذا صراط مستقيم) ٢٠٨

(و إن طيعوا الله و رسوله) ٢٧٢

(و إن تعدوا نعمت الله لا تحصوها) ٢٢١

(و أن ليس للإنسان إلا ما سعى* و أن سعيه سوف يرى...)..... ١٧٩

(وإن من شيء إلا يسبح بحمده و لكن لا تفقهون تسبيحهم) ١٦٩

(وإن منكم إلا واردها كان على ربك حتما مقضيا...) ٢١٢

(وإن جهنم لمؤعدهم أجمعين...) ٣٦٨

(وإن الدين لواقع) ١٩٢

(وأن هذا صراطي مستقيما) ٤١

(وإنك لعلى لائق عظيم) ٣٦٧

(وإنه لتذكرة للمتقين) ٣٨

(وإنه لتنزيل رب العالمين) ٣٩

(وإنه لحق اليقين) ٤٦

(وإنه لذكر لك ولقومك) ٤٧،٣٨

(وإنه لكتاب عزيز) ٤٦

(و أوحى إلى هذا القرآن لأنذركم به و من بلغ) ٣٧

(وجاهدوا في الله حق جهاده و اجتباكم) ٢٨٥

(وختم على سمعه وقلبه و جعل على بصره غشاوه) ٣٥٧

(وذكر فإن الذكرى تنفع المؤمنين) ٣٨

(و رحمتى وسعت كل شيء فسأكتبها للذين) ١٧٩،١٧٨

(و عنده مفاتيح الغيب لا يعلمها إلا هو و يعلم ما فى البر و البحر) ٢٨١

(و فوق كل ذى علم عليم) ٨٣

(و قالوا ما هى إلا حياتنا الدنيا نموت و نحيا و ما يهلكنا إلا الدهر...) ٣٣٧

(و القرآن الحكيم) ٤٠

(و كانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا...)..... ٣٣٩، ٣٣٧

(و كذلك أنزلناه حكما عربيا) ٣٩

(و كذلك أوحينا إليك روحا من أمرنا)..... ٣٠٨، ٤٢

(و كلم الله موسى تكليما) ٣١٤

(و لا تجعل يدك مغلولة إلى عنقك و لا تبسطها كل البسط) ٣٠٣

(و لا تطع كل حلاف مهين)..... ٤٠٣

(و لا تقولوا لمن ألقى إليكم السلام لست مؤمنا) ٢٧١

(ولا يأتون الصلاة إلا و هم كسالى)..... ٢٩٧

(ولقد آتيناك سبعا من المثاني و القرآن العظيم)..... ٤٧

(و لقد رآه نزله أخرى* عند صدره المنتهى* عندها جنه المأوى) ٣١٤

(و لله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلا و من كفر) ... ٣٣٩

(و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه) ٣٨٦

(و لو علم الله فيهم خيرا لأسمعهم) ٣٦٤

(و لو كنت أعلم الغيب لاستكثرت من الخير) ٣٠٧

(و لها عرش عظيم) ٣٦٧

(و لهم عذاب عظيم)..... ٣٦٦

(و ليست التوبة للذين يعملون السيئات...)..... ٣٨٥

(و ما أكثر الناس و لو حرصت بمؤمنين) ٣٤٣

(و ما أنت بمؤمن لنا و لو كنا صادقين) ٢٥١

(و ما أوتيتم من العلم إلا قليلا)..... ١٨٥

(و ما منع الناس أن يؤمنوا إذ جاءهم الهدى) ٣٤٤

(و ما يعلم تأويله إلا الله و الراسخون فى العلم) ٨١

(و ما يؤمن أكثرهم بالله إلا وهم مشركون)..... ٢٥٤

(و مما رزقناهم ينفقون) ٣٠١

(و من أصدق من الله قيلا) ٣٨٧

(و من كان فى هذه أعمى فهو فى الآخرة أعمى) ٣٩١

(و من يتبع غير الإسلام دينا فلن يقبل منه...)..... ٢٤٦

(و من يطع الله و الرسول فأولئك مع الذين أنعم الله عليهم...)..... ٢٢٠

(و من يعتصم بالله فقد هدى إلى صراط مستقيم)..... ٢٠٨

(و من يعيش عن ذكر الرحمن تقبض له شيطانا فهو له قرين)..... ٣٦٣

(ونحن أقرب إليه من حبل الوريد)..... ١٩٦

(و نزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين)..... ٤٠

(ويقولون خمسة سادسهم كلهم رجما بالغيب...)..... ٢٨٠

(و يقولون لولا أنزل عليه آية من ربه...)... ٢٧٥

ه

(هذا بصائر من ربكم) ٤٣

(هذا بيان للناس) ٤٢

(هن أم الكتاب و آخر متشابهات فأما الذين فى قلوبهم زيغ...)..... ٥٤

(هو آيات بينات فى صدور الذين أوتوا العلم) ٢٤٢

(هو الذى أنزل على الكتاب منه آيات محكمات هن أم الكتاب...)..... ٨٨

(هو الحى القيوم) ٢٨٢

ى

(يا أيها الذين آمنوا توبوا إلى الله توبه نصوحا) ٢٥٤

(يا بنى إني أرى فى المنام أنى أذبحك) ٣١٥

(يتختص برحمته من يشاء) ٣٦٣

(يريدون أن يطفوا نور الله بأفواههم و يأبى الله إلا أن يتم نوره...) ٣٥١

(يقولون بألسنتهم ما ليس فى قلوبهم) ٢٧٣

(يمحو الله ما يشاء ويثبت و عنده أم الكتاب) ٣١٠

(يؤه بين الأرض غير الأرض) ٣٨٩

(يؤم نظوى السماء كطى السجل للكتب) ٣٨٨

(يؤم يقوم الناس لرب العالمين) ٢٨٣

ص: ٤٢٢

الف

أبين إحدى يدى هشام بن عدى الهمداني فى حرب صقين ١٤٩

أبدرون متى يوقر (يتوفر على المستمع والقارى هذه المثوبات العظيمه؟ ٥٧

أترعم أنك جره صغير؟ ١٨٤

أظن أن الذى نهاك دهاك إنما دهاك أسفلك وأعلاك والله برىء من ذلك ٣٤٨

إذ أحدثتكم بشيء فأستلوني أين هو فى كتاب الله تعالى ١٠٣

إذ وضعت المائده حقها أربعه آلاف ملك ١٥٦

إذا أخذ فى الموضوع يتغير وجهه من خيفه الله ... ٢٩٩

إذا بلغ أحدكم باب حجرته فليسم ١٥٥

إذا تضاء أحدكم ولم يسم كان للشيطان فى وضوئه شرك ١٦٠

إذا تضاءت فقال: «بسم الله» ١٦٣

إذا خلع أحدكم ثيابه فليسه لثلا تلبسها الجن ١٥٧

ص: ٤٢٣

إذا فرغ من وضوئه يتغير لونه ٣٠٠

إذا قال العبد عند منامه: «بسم الله الرحمن الرحيم» ١٥٩

إذا قام إلى الصلاة كان له أزيز كأزيز المرجل ٢٩٩

إذا كشف أحدكم لبول أو لغير ذلك فليقل بسم الله ١٥٧

إذا مر المؤمن على الصراط فيقول: «بسم الله الرحمن الرحيم» ١٦١

استقبل رسول الله (صلى الله عليه وآله) حارثه بن مالك بن النعمان الأنصاري ٢٥٩

استولى على ما دق و جل ١٦٨

اسم الأعظم مقطع في أم الكتاب ١٤٣

أشهد أنك قد أقيمت الصلاة وآتيت الزكاة وأمرت بالمعروف ٢٨٥

أصحابي كالجوم بأتهم اقتديتم اهتديتم ٣٩٦

أصفر لونه ويقول: أتدرون بين يدي من أريد أن أقوم ٣٠٠

اعلموا علما يقين لم يجعل للعبد وإن عظمت حيلته ٣٥١

أفضل أعمال امتي انتظار الفرج ٢٧٨

اقبلوا إلى بقاء لا فناء معه ٣٣٤

ألا أعلمك أفضل سورة أنزلها الله ... ١٤٣

ألا إن روح الأمين نفث في روعى أنه لا تموت نفس حتى تستكمل رزقها..... ٣٠٢

ألا وإن الخلاق كلهم كذلك إلا أن الله تعالى عزوجل فتح أبصاركم ٣٥٩

الا وأتى سائلكم عن الثقلين ٣٦

الذين أنعمت عليهم شيعه على (عليه السلام)..... ٢٢٠

ألکم علم بناسخ القرآن ومنسوخه ومحكمه ومتشابهه؟ ٨٢

اللهم ارزقنى عقلا كاملا ولبا راجحا و علما نافعا ٣٠١

الله معناه المعبود الذى آله الخلق عن درك ماهيته ١٦٨

الم هو القرآن الذى افتتح بالم هو ذلك الكتاب ٢٣٩

أما علمت أن النبى (صلى الله عليه و آله) قال يوم خبير: لأعطين الرأيه غدا رجلا ٩٦

أما عملت أن النظر فى المصحف عباده ١٢٩

أما بعد، فإن الله تبارك و تعالى شرع الإسلام و سهل شرايعه ٢٦٣

أنا أول من وافد على العزيز الجبار يوم القيامة ٣٥

أنا جامع القرآن ٢٥

أنت الذى تزعم ليس شىء من كتاب الله إلا معروف؟ ٨٤

أنزلت بمكة يوم الجمعة كرامه أكرمه الله تعالى بها ١٥١

ان لا يرى العبد لنفسه فيما خوله الله ملكا ١٩٧

إن إبليس رن أربع رنات أوله يوم لعن ١٤٨

إن اعظم الناس يقينا قوم يكونون فى آخر الزمان ٢٧٧

إن الله أتم لكم ما أتاكم من الخير ... ٦٠

إن الله أنزل القرآن وهو الذى من خالفه ضل ٦٦

إن الله تبارك و تعالى بعث محمدا(صلى الله عليه و آله) فختم به الأنبياء فلا نبى بعده ٨٧

إن الله تعالى إذا أراد بعبد خيرا نكت ٣٦٢

إن الله تعالى أنزل فى القرآن تبيان كل شىء ١٠٢

إن الله تعالى لم يدع شيئا يحتاج إليه الأمة إلا أنزله فى كتابه ١٠٢

إن الله عزوجل قد فضل محمدا ٦ بفاتحه الكتاب ١٤٩

إن الله عظيم رفيع لا يقدر العباد على صفته ولا يبلغون كنه عظمته ٣٦٨

إن الله قد خلق ألف ألف عالم وألف ألف آدم ١٨٤

أن الله لا يخاطب الخلق بما لا يعلمون ٧٢

إن الله من على بفتحه الكتاب ١٥٢

إن أول ما خلق الله عزوجل ليعرف به خلقه الكتابه حروف المعجم ٢٣٣

إن البسملة في كتاب الله تعالى كالمفتاح للأبواب ١٦٤

إن تفسير القرآن لا يجوز إلا بالأثر الصحيح والتصريح ٥٦

إن الدنيا مزرعه الآخرة ٣٩١

إن الرجل إذا دنى من المرثه وجلس مجلسه حضره الشيطان ١٥٧

إن الرجل لينسى السوره من القرآن ١٢١

إن رحمتى سبقت غضبى ١٧٩

إن العبد ليرفع من صلاته نصفها أو ثلثها أو ربعها أو خمسها ٢٩٨

إن علم القرآن ليس يعلم ما هو إلا من ذاق طعمه ٦٤

إن عيسى بن مريم أعطى حرفين وكان يعمل بهما ٩٤

إن فرعون قبل دعوته الألوهيه وكفره كتب فوق قصره: «بسم الله ١٥٧

إن في القرآن ما مضى وما يحدث وما هو كائن ١٠٥

إن القرآن نزل على سبعة أحرف ٨٠

إن كان قرأت عليه آيه التقصير وفرت له فصلى أربعا عاد ٧١

أن قيصر الروم ابتلى بالصرع ١٦١

إن لقمان رأى رقعته فيها «بسم الله» فرفعها وأكلها فأكرمه بالحكمه ١٥٩

إن لكل شيء أساسا وأساس القرآن فاتحه الكتاب..... ١٥٠

إن للعبد أربع أعين؛ عينان يبصر بهما أمر دينه ودنياه ٣٥٨

إن للقرآن حدودا كحدود الدار ٨٥

إن للقرآن ظاهرا و باطنا ومعانيها وناسخا و منسوخا ... ٨٤

إن للقرآن ظهرا و بطننا والبطنه بطننا إلى سبعة أبطن ٨٠

إن للقيامه خمسين موقفا كل موقف مقداره ألف سنة ١٩٠

إن لله عز وجل مائة رحمة أنزل واحده منها إلى الأرض ١٧٧

إن لله علمين: علم مكنون ومخزون ٣١١

إن لى مع الله حالات لا يحتملها ملك مقرب ولا نبي مرسل ٣١٣

إن المناقق ينهى ولا ينتهى ٣٩٤

إن هذا القرآن هو النور المبين ٣٣

إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك ٣٩٧

إنما سمى المتقون لتركهم ما لا بأس به حذرا للوقوع فيما به بأس... ٢٤٩

إنما شيعتنا أصحاب الأربعة الأعين..... ٣٥٨

إنهم صحبوا الدنيا بأبدان أرواحها معلقة بالملاء الأعلى ٥٠

إنه يعرف هذا وأشباهه من كتاب الله ٧٢

أول ما أنزلت هذه الآيه على آدم..... ١٥٣

الإيمان عمل كله والقول بعض ذلك العمل ٢٥٦

أى الأعمال أحب إلى الله عزوجل؟ قال: انتظار الفرج ٢٧٨

أيما مسلم قرأ فاتحه الكتاب أعطى من الأجر كأنما قرأ ثلثي القرآن ١٥٠

أيها الناس! إنكم في دار هدنه.....٢٦

ب

الباء بهاء الله، والسين سناء الله ١٧٠

البسملة تيجان السور..... ١٦٤

بسم الله الرحمن الرحيم أقرب إلى الإسم الأعظم من بياض العين إلى سوادها..... ١٥٢

بسم الله فاتقه للرتوق ١٦٥

بيان الشيعتنا ٢٤٨

البيت الذي يقرء فيه القرآن و يذكر الله عزوجل فيه تكثر بركتته ١٢٨

ت

التقوى أن لا يريك الله حيث نهاك ولا يفقدك حيث أمرك ... ٢٥٠

تنهج في الصلاه من خيفه الله تعالى ٢٩٩

ث

ثلاث من كن فيه كان منافق وان صام وصلى ٣٩٥

ثلاث تفر لا يكلمهم الله يوم القيامة ٤٠٣

ثلاث يشنأهم الله: التاجر ... ٤٠٣

ثم إن الله قسم كلامه ثلاثه أقسام ٧٦

ثم يأتي امتي يوم القيامة وهم يقولون: «بسم الله الرحمن الرحيم» ... ١٥٥

ص: ٤٢٨

ج

جعلت الخبائث كلها فى بيتى و جعل مفتاحها الكذب ٤٠٠

جماع التقوى فى قوله تعالى: (إن الله يأمر)..... ٢٤٩

جميع علوم الأولين والآخرين فى القرآن ١٦٦

ح

الحافظ للقرآن العامل به مع السفره الكرام البرره..... ١٢٥

حملة القرآن المخصوصون برحمه الله..... ١٢٣

خ

الختم هو الطبع على قلوب الكفار عقوبه على كفرهم ٣٦٢

الخير فى يديك والشر ليس إليك..... ٢٢٥

د

دوائك فيك وما تشعر..... ٢٤٠

ر

الراد عليهم كالشاهر سيفه فى سبيل الله ٣٤٧

رن إبليس أربع رنات، أولهن يوم لعن، حين أهبط إلى الأرض ١٤٤

ص: ٤٢٩

س

سبق فى علمه أنهم لا يؤمنون ٣٦٤

سرقوا أكرم آيه فى كتاب الله «بسم الله الرحمن الرحيم» ١٥٨، ١٦٥

السوره أولها تحميد وأوسطها اخلاص وآخرها دعاء ١٤٨

سيكون فى أمتى أقوام يقولون مثل مقاتلهم، اولئك مجوس أمتى ٣٤٧

ش

شاهد الزور كعابد الوثن ٤٠٢

شفاء من كل داء إلا الشام يعنى الموت ١٤٣

شهاده أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله ٢٥٦

شيتنى سوره هود ٢١٩

ص

الصوره الإنسانيه هى أكبر حجه ٢٤١

ض

ضمنت لمن سمى على طعام أن لا يشتكى منه ١٥٦

ص: ٤٣٠

ط

طوبى للصابرين فى غيبته ٢٥٧

ظ

ظهر القرآن الذين نزل فيهم، وبتنه الذين عملوا بمثل أعمالهم..... ٨١

ظهره تنزيله، وبتنه تأويله ٨١

ع

عظم الخالق فى أنفسهم فصغر ما دونه فى أعينهم ١٩٤

عليكم بتلاوه القرآن، فإن درجات الجنة على عدد آيات القرآن ١٢٣

عليكم بالقرآن فما وجدتم آية نجى بها من كان قبلكم فاعملوا به ٣٢

ف

فته قدر عليهم المعاصى و عذبهم عليها ٣٤٦

فأشهد أن عليا (عليه السلام) كان قيم القرآن ٦٢

فأما الصراط الذى فى الدنيا ٢١٠

فاطمه بضعه منى فمن أغضبها فقد أغضبنى ٣٩٨

فالمتقون فيها هم أهل الفضائل ٣٢١

فإن أهل زمان غيبته القائلون بإمامته المنتظرون لظهوره أفضل أهل كل زمان.....٢٧٨

ص: ٤٣١

...فإن حصل في تلك الواقعة ولد كتب لك من الحسنات ١٦٣

فإن كنت تفسره بعلم فأنت أنت و أنا أسئلك ٦٣

فتح القرآن وختمه؛ كلما جاء بأوله ارتحل في آخره..... ١٢٦

فغضبت فاطمه على أبي بكر ولم تتكلم معه إلى أن ماتت ٣٩٨

فكيف احتمالي لبلاء الآخرة وجيل وقوع المكاره فيها ٣٧٧

فمن علامه أحدهم أنك ترى له قوه في دين ٣٢٦

في الحمد سبع مرات شفاء من كل داء..... ١٥١

ق

قال الله تعالى: وعزتي وجلالي، من قال من امه محمد ٦ «بسم الله..... ١٥٤

قال الله جل جلاله: ما آمن بي من فشر برأيه كلامي ٦١

قد أنزل الله القرآن وجعل فيه تبيان كل شيء ١٠٤

القرآن نزل أثلاثا ثلث فينا وفي أحبائنا، وثلث في أعدائنا ٩٢

القرآن هدى من الضلاله، وتبيان من العمى، واستقاله من العثره ٣١

ك

كان جبرئيل إذا جئني بالوحي ١٥٨

كان رسول الله (صلى الله عليه و آله): إذا دخل منزله وأجتمعت عليه قریش يجهر بيسم الله ١٥٦

كتاب الله على أربعة أشياء: على العباره والإشاره واللطائف والحقائق ٧٨

كتاب الله، فيه بيان ما قبلكم من خبر و خبر ما بعدكم ٢٩

ص: ٤٣٢

الكتاب على (عليه السلام) لا شك فيه هدى للمتقين ٢٤٠

الكذب خراب لا إيمان ٤٠٠

الكذب شر من الشراب ٤٠٠

الكفر في كتاب الله على خمسه وجوه ٣٣٦

كل أمر ذى بال لم يبدء بيسم الله ... ١٥٦

كلما استغفرت الله منه فهو منك وكما حمدت الله عليه فهو منه ٣٤٩

كل من كفر بالله فهو مغضوب عليه وضال عن سبيل الله ٢٢٢

ل

لا الذى أحسن استغنى عن عونك ورحمتك ٢٠٦

لا بد أن يكون المعصية من العبد أو من الله أو منهما جميعا ٣٤٧

لا تردد عاء أوله «بسم الله الرحمن الرحيم» ١٦٢

لا يجوز شهادته المريب ٢٤٢

لا يدعها ولو كان بعد شعر ١٦٠

لا يرد دعاء أوله «بسم الله الرحمن الرحيم» ١٦٢

لا يزن الزانى وهو مؤمن ٢٥٥

لا يكون شىء فى الأرض ولا فى السماء إلا بهذه الخصال السبع ٣٥٢

لا ينظر الله إلى صلاه لا يحضر الرجل قلبه مع بدنه ... ٢٩٨

التركت فى سراييل القطران ٣٧٥

للصلاه أربعة آلاف حد ٨٦

الكتك تقدست أسمائك أقسمت أن تملأها من الكافرين من الجنة ٣٧٨

لما حكى عهد موسى (عليه السلام) أن شرح كتابه كان أربعين جملا ٧٦

لما قبض رسول الله (صلى الله عليه و آله) أقسمت (أو حلفت) أن لا أضع ردائي عن ظهري ٢٥

لم يكن مثل الحمد فى التوراه والإنجيل والزبور والقرآن ١٥٠

لو قرأت الحمد على ميت سبعين مره ثم ردت فيه الروح ١٤٤

لو كان الوزر فى الأصل محتوما كان الوزر فى القصاص مظلوما ٣٤٩

لو كتبت معانى فاتحه الكتاب لصار حمل سبعين إبلا ١٥١

لولا ذلك لما قام للمسلمين سوق ٢٨٣

ليس شىء أبعد من عقول الرجال من تفسير القرآن ٦٩

ليس على أحد بعد القرآن من فاقه ولا لأحد من قبله من غنى ٤٨

ليس من عبد يقبل بقلبه على الله فى صلاته ودعائه ٢٩٨

م

ما استطعت أن تلوم العبد عليه فهو فعله ٣٤٩

ما حلف حالف بالله فادخل فيه جناح بعوضه ٤٠٣

ما زاد خشوع الجسد على ما فى القلب فهو عندنا نفاق ٣٩٥

ما ضرب (رجل) القرآن بعرضه ببعض الاكفر ٥٥

ما علمتم فقولوا وما لم تعلموا فقولوا: الله أعلم ٦٨

ما من آيه إلا ولها أربعة معان: ظاهر و باطن و حد و مطلع ٨٦

ما من أمر يختلف فيه إثنان إلا وله أصل في كتاب الله ١٠٣

ما من شيء يقربكم إلى الجنة ويباعدكم من النار إلا وقد أمرتكم به ٢١١

ما من قبض ولا بسط إلا وله فيه قبض أو بسط ٣٥٢

ما نزل كتاب من السماء إلا أوله بسم الله الرحمن الرحيم ١٥٤

المؤمن إذا كذب بغير عذر لعنه سبعون ألف ملك ٣٩٩

المتقون شيعتنا ٢٤٨

المتقون شيعه على (عليه السلام) ٢٤٨

معاشر الناس! تدبروا القرآن وافهموا آياتها وانظروا في محكماته ٦٦

المغضوب عليهم النصاب ٢٢٢

المغضوب عليهم فلان وفلان وفلان والنصاب ٢٢٣

من أراد أن ينجيّه الله تعالى من الزبانيه التسعه عشر فيقرء بسم الله ١٥٣

من أعطاه الله القرآن فرأى أن رجلا عطى أفضل مما أعطى ١٢٦

من أمن (من أقر) بقيام القائم أنه الحق ٢٧٥

من ثبت على ولا يتنا في غيبه قائمنا عطاء الله أجر ألف شهيد ٢٧٧

من حزنه أمر تعاطاه فقال: «بسم الله الرحمن الرحيم». ١٥٤

من حكم برأيه بين اثنين فقد كفر ٦٠

من رد متشابه القرآن إلى محكمه فقد هدى إلى صراط مستقيم ٧٠

من زنا خرج من الإيمان، ومن شرب الخمر خرج من الإيمان ٢٥٥

من فسر القرآن برأيه إن أصاب لم يوجر ٦٨

- من فسر القرآن برأيه فأصاب الحق فقد أخطأ..... ٥٥
- من قال في القرآن بغير علم فليتبوء مقعده من النار ٥٥
- من قاله أول وضوئه طهرت جميع جسده ١٥٥
- من قرء أربع آيات من أول البقره..... ٢٢٩
- من قرء «بسم الله الرحمن الرحيم» بنى الله له فى الجنة..... ١٦٠
- من قرء «بسم الله الرحمن الرحيم» كتب الله ١٥٨
- من قرء سورة البقره وآل عمران جاء يوم القيامة تظلائه على رأسه ٢٣٠
- من قرء سورة فاتحه الكتاب أعطاه الله تعالى بعدد كل آيه ١٥٠
- من قرء عشر آيات فى ليله لم يكتب من الغافلين ١٢٧
- من قرء فاتحه الكتاب أعطاه الله تعالى بعدد كل آيه نزلت من السماء..... ١٤٤
- من قرء القرآن فهو غنى ولا فقر بعده وإلا ما به غنى ... ١٢٥
- من قرء القرآن فى المصحف متع ببصره وخقف على والديه ١٣٠
- من قرء القرآن قائمه فى صلاته كتب الله له بكل حرف مائه حسنه ١٢٦
- من قرء القرآن ولم يخضع له ولم يرق عليه ولم ينشأ حزنا ١٣٢
- من قرأها - يعنى سورة الفاتحه - فتح الله عليه خير الدنيا والآخره ١٥١
- من كتب «بسم الله الرحمن الرحيم» فجوده تعظيما لله غفر الله له ١٥٩
- من لم يبرئه الحمد لم يبرئه شىء..... ١٤٥
- من مات منكم وهو منتظر لهذا الأمر كمن هو مع القائم (عليه السلام) فى فسطاطه..... ٢٧٧

الناس مجزيون بأعمالهم إن خيرا فخير ... ١٩٣

نحن حزب الله الغالبون و عتره نبيه الأقربون..... ١٠٦، ٦٧

نزل القرآن أثلاثا: ثلث فينا وفي عدونا..... ٩٢

نزل القرآن جملة واحده فى شهر رمضان إلى البيت المعمور ١٠٨

نزل القرآن على أربعة أرباع؛ ربع فينا، وربع فى عدونا..... ٩١

نزلت هذه الآيه فى اليهود والنصارى..... ٣٣٨

النظر إلى على بن أبى طالب (عليه السلام) عباده.... ١٣٠

و

وإذا ركبت دابه فقل: «بسم الله و الحمدلله» ١٦٣

وإذا ركبت السفينه فقل: «بسم الله والحمدلله»..... ١٦٤

وإذا غشيت أهلك فقل : «بسم الله» ١٦٣

واعلموا أن عباد الله المستحفظين علمه ٣٠٣

واعلموا أنه ليس لهذا الجلد الرقيق صبر على النار..... ٣٧٢

وأقمتم الصلاة وآتيتم الزكاه وأمرتم بالمعروف..... ٢٨٤

وأما أهل المعصيه فأنزلهم شر دار وغل الأيدي إلى الأعناق ٣٧٤

وإن فاتحه الكتاب أشرف ما فى كنوز العرش ١٤٥، ١٤٤

وإن اليوم عمل ولا حساب و غده حساب ولا عمل ٣٩١

وأيقنت أنك أنت أرحم الراحمين فى موضع العفو والرحمه..... ٣٧٩

وعزتى وجلالى، لأقطع أمل آمل غيرى ٢٠١

والغيب هو الحجه الغائب ٢٧٥

ولا كل ما يقال حان وقته ولا كل ما حان وقته حضر أهله..... ٣٠٤

ومحا بمعجز القرآن دعوه الشيطان ومكاتها ١٣١

ومعنى «قد قامت الصلاة» فى الإقامه أى: حان وقت ٢٨٦

ويحك يا قتاده! إن كنت إنما فسرت القرآن من تلقاء نفسك فقد هلكت وأهلك ٦٣

ه

هدى بيان وشفاء للمتقين من شيعه محمد و على ...x×x.... ٢٤٩

هم اليهود الذين قال الله فيهم: (من لعنه الله) ٢٢٢

ى

يا أبا حنيفه! تعرف كتاب الله حق معرفته؟ ٥٩

يا أبا ذر! أعبد ربك كأنك تراه، فإن لم تكن تراه فإنه يراك ٣٠٠

يا أيها الناس اتقوا الله ولا تفتوا الناس بما لا تعلمون ٥٦

يا بن سميّه! لا تقتلك أصحابى، لكن تقتلك الفئه الباغيه ٣٩٩

ابن عباس! إذا صليت عشاء الآخره فالحقنى إلى الجبانه ٧٤

يا جابر! إن للقرآن بطن وللبطن بطن وظهر ٧٩

يا جابر! إن للقرآن بطن وللبطن ظهرا ٦٩

ص: ٤٣٨

يا سعد! تعلموا القرآن، فإن القرآن يأتي يوم القيامة في أحسن صورته١٠٩

يا عبد الله! هل ركبت سفينه قط ١٧١

يا عجباً كل العجب من الشاه في الله وهو قد يرى خلقه ٣١٩

يا على القرآن خلف فراشى في الصحف والحرير والقراطيس فخذوه ٢٤

يا محمد! إذا سمعت الله ذكر قوم من هذه الأمة بخير فنحن هم ٩٣

يا معاشر قراء القرآن! اتقوا الله ٣٤

يدلك على الطريق و يأخذ عليك المضيق ٣٤٩

ينبغى للمؤمن أن يكون فيه ثمانى خصال ٢٦٢

ص: ٤٣٩

سرشناسه: ابراهیمی، محمدعلی، ۱۳۲۶

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر احسن الکلام / تألیف محمد علی ابراهیمی

مشخصات نشر: قم: صاحب الامر، ۱۳۹۵

مشخصات ظاهری: ۳ ج.

شابک (دوره): ۵-۳۶-۸۲۳۸-۹۶۴-۹۷۸

شابک ج ۳/ ۶-۵۵-۸۲۳۸-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیفا

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد سوم: ۱۳۹۵

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: تفاسیر شیعه - قرن ۱۴

رده بندی کنگره: ۱۳۹۵ ت ۷ الف / ۹۸ BP

رده بندی دیویی: ۱۷۹/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۱۱۵۳۵

تحقیق و نشر مؤسسه صاحب الامر (عج)

تفسیر احسن الکلام ج ۳/

تألیف: استاد محمد علی ابراهیمی

تاریخ و نوبت چاپ: تابستان ۱۳۹۵ - اول

شابک (دوره): ۵-۳۶-۸۲۳۸-۹۶۴-۹۷۸

شابک ج/۳: ۶-۵۵-۸۲۳۸-۹۶۴-۹۷۸

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

(اجرا: دفتر فرهنگی دیبا/۱۰۸)

مرکز پخش

قم- خ معلم ک ۱۲ بن بست دوم - مؤسسه فرهنگی صاحب الامر (عج)

تلفن: ۵-۱۱۵۲-۳۷۷۴-۰۲۵ فاکس: ۰۱۵۴-۳۷۷۴

Email: saheb_al_amr_qom@yahoo.com

S.A.F.Qom@gmail.com

sahebolamr.ir

(کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است)

ص: ۱

اشاره

کتاب در حال آماده سازی است

لطفا صبور باشید...

ص: ۲

مشخصات کتاب

سرشناسه: ابراهیمی، محمدعلی، ۱۳۲۶

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر احسن الکلام / تألیف محمد علی ابراهیمی

مشخصات نشر: قم: صاحب الامر، ۱۳۹۵

مشخصات ظاهری: ۳ ج.

شابک (دوره): ۵-۳۶-۸۲۳۸-۹۶۴-۹۷۸

شابک ج ۳/ ۶-۵۵-۸۲۳۸-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیفا

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد سوم: ۱۳۹۵

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: تفاسیر شیعه - قرن ۱۴

رده بندی کنگره: ۱۳۹۵ ت ۷ الف / ۹۸ BP

رده بندی دیویی: ۱۷۹/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۱۱۵۳۵

تحقیق و نشر مؤسسه صاحب الامر (عج)

تفسیر احسن الکلام ج ۳/

تألیف: استاد محمد علی ابراهیمی

تاریخ و نوبت چاپ: تابستان ۱۳۹۵ - اول

شابک (دوره): ۵-۳۶-۸۲۳۸-۹۶۴-۹۷۸

شابک ج/۳: ۶-۵۵-۸۲۳۸-۹۶۴-۹۷۸

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

(اجرا: دفتر فرهنگی دیبا/۱۰۸)

مرکز پخش

قم- خ معلم ک ۱۲ بن بست دوم - مؤسسه فرهنگی صاحب الامر (عج)

تلفن: ۵-۱۱۵۲-۳۷۷۴-۰۲۵ فاکس: ۰۱۵۴-۳۷۷۴

Email: saheb_al_amr_qom@yahoo.com

S.A.F.Qom@gmail.com

sahebolamr.ir

(کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است)

ص: ۱

اشاره

تفسير احسن الكلام جلد سوم

محمد على ابراهيمى

ص: ۲

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٣

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وصلى الله على محمد وآل محمد.

اللهم كن لوليک الحجه بن الحسن صلواتک علیه وعلى آبائه فى هذه الساعه وفى کل ساعه وليا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا
وعينا حتى تسکنه أرضک طوعا وتمتعه فيها طويلا.

ص: ٤

ادامه تفسیر سوره بقره

وقالوا لن تمسنا النار إلا أياما معدودة قل اتخذتم... تعلمون (۸۰)..... ۲۹

توضیح واژگان ... ۲۹

آیا عذاب دوزخ همیشگی است؟ ۳۱

بلی من کسب سیئه وأحاطت به خطیئته فأولئك... خالدون (۸۱) ۳۲

والذین آمنوا وعملوا الصالحات أولئك أصحاب الجنة هم فیها خالدون (۸۲) ۳۲

توضیح واژگان ... ۳۲

منظور از احاطه گناه چیست؟ ۳۶

وإذ أخذنا ميثاق بني اسرائيل لا تعبدون إلا الله ... معرضون (۸۳) ۳۶

منظور از پیمان چیست؟ ... ۳۶

اشاره ای ادبی ۳۶

استفاده های تفسیری ۳۷

۱ توحید عبادی..... ۳۷

۲ نیکی به پدر و مادر ۳۷

نیکی به پدر و مادر در نگاه قرآن ۳۸

نیکی به پدر و مادر از نظر روایات ۳۹

۳ نیکی به خویشاوندان و نزدیکان تذکر ۴۱

تذکر ۴۲

حکم خویشاوندان کافر ۴۲

اگر احسان به خویشاوندی موجب ایدای دیگری بشود، چه باید کرد؟ ۴۳

۴ نیکی به یتیمان ... ۴۳

جایگاه یتیم در قرآن ۴۳

جایگاه یتیم در روایات ۴۵

۵ نیکی به مساکین ۴۷

۶ سخن نیک با مردم ۴۸

۷ و ۸ اقامه نماز و پرداخت زکات ۵۰

مخالفان با پیمانهای الهی ۵۱

وإذ أخذنا ميثاقكم لا تسفكون دماءكم ولا... تشهدون (۸۴) ۵۲

پیمان عدم خون ریزی ۵۲

قتل مؤمن از گناهان بزرگ ... ۵۲

راندن مومن ۵۵

پیمان شکنی بعد از اقرار ... ۵۶

ثم أنتم هؤلاء تقتلون أنفسكم وتخرجون فريقا.. تعملون (۸۵) ۵۷

توضیح واژگان ۵۷

جنگهای بنی اسرائیل ۵۸

یاری به ستمگر در قرآن و روایات ۵۸

ایمان به برخی از کتاب و کفر به برخی دیگر ۶۲

ص: ۶

آیا ایمان و کفر در یک فرد جمع می شود؟ ۶۵

خزری یعنی چه؟ ۶۵

آیا عذاب یهود از همه کفار سخت تر است؟ ۶۶

أولئك الذين اشتروا الحياة الدنيا بالآخره فلا يخفف.... ينصرون (۸۶)..... ۶۷

یهود و فروش آخرت به دنیا..... ۶۷

ولقد آتينا موسى الكتاب وقفينا من بعده بالرسل ... تقتلون (۸۷) ۶۸

سخنی در کتاب های آسمانی ۶۹

ارسال انبیای بنی اسرائیل ۶۹

چرا تخصیص عیسی (علیه السلام)؟! ۷۰

بینات یعنی چه؟ ۷۰

روح القدس و تأیید او ۷۰

استکبار در برابر پیامبران الهی ... ۷۱

وقالوا قلوبنا غلف بل لعنهم الله بكفرهم قليلا ما يؤمنون (۸۸) ۷۳

دوری از رحمت، سزای کفر یهود..... ۷۴

سخنی در لعن..... ۷۴

مؤمنان اندکی از یهود ۷۶

ولما جاءهم كتاب من عند الله مصدق لما معهم وكانوا... الكافرين (۸۹).... ۷۷

چگونه قرآن کتاب های پیشین را تصدیق میکند؟ ۷۷

شناخت و اعتقاد یهود پیش از بعثت ... ۷۹

کفر یهود پس از شناخت و اعتقاد..... ۸۰

يهود و دلايل كفر آنها... ۸۱

بئسما اشتروا به انفسهم أن يكفروا بما أنزل الله بغيا... مهين (۹۰) ۸۲

توضیح واژگان ۸۲

ص: ۷

مقام نبوت، موهبتی الهی ۸۵

خشم روی خشم ۸۵

مهین یعنی چه؟ ۸۶

وإذا قيل لهم آمنوا بما أنزل الله قالوا نؤمن بما أنزل... مؤمنین (۹۱).... ۸۷

دستور از چه کسی است؟ ۸۷

ایمان مشروط یهود ۸۸

چرا نکوهش یهود زمان پیامبر؟ ۹۰

ولقد جاءكم موسى بالبينات ثم اخذتم العجل من ... ظالمون (۹۳).... ۹۱

ضعف ایمان بنی اسرائیل ۹۱

وإذ أخذنا ميثاقكم ورفعنا فوقكم الطور خذوا ما... مؤمنين (۹۳).... ۹۲

چرا تکرار؟ ۹۲

یهود و گوساله پرستی ... ۹۳

یهود و ایمان بد ۹۵

قل إن كانت لكم الدار الآخرة عند الله خالصة من دون صادقین (۹۴).... ۹۶

چرا فقط یهود این گونه مورد خطاب و عتاب قرار گرفته اند؟ ... ۹۶

چرا آروزی مرگ؟ ۹۸

اگر اولیای خدا هستید آروزی مرگ کنید! ... ۹۹

ولن يتمنوه أبدا بما قدمت أيديهم والله عليم بالظالمين (۹۵)..... ۱۰۱

توضیح واژگان ۱۰۱

ولتجدهم أحرص الناس على حياة ومن الذين أشركوا..... يعملون (۹۶)..... ۱۰۳

توضیح واژگان۱۰۳

چرا حریص ترین مردم؟ ...۱۰۳

اقل من كان عدوا لجبريل فإنه نزله على قلبك... المؤمنین (۹۷)۱۰۷

ص: ۸

یهود و دشمنی با جبرئیل ۱۰۷

منظور از قلب چیست؟ ... ۱۱۰

قرآن، مؤید کتاب های آسمانی ۱۱۱

دو صفت دیگر برای قرآن ۱۱۲

من کان عدوا لله و ملائکته و رسله و جبریل و میکال ... للكافرين (۹۸) ۱۱۲

دشمنی با اولیای الهی، دشمنی با خدا ۱۱۲

دشمنی با فرشتگان، کفر آور... ۱۱۴

خدا و دشمنی با کافران ۱۱۵

یهودیان بوقلمون صفت ... ۱۱۵

ولقد أنزلنا إليك آیات بینات وما یکفر بها إلا الفاسقون (۹۹)..... ۱۱۷

توضیح واژگان ۱۱۷

منظور از آیات بینات چیست؟ ۱۱۷

فسق یعنی چه؟ ۱۱۸

أو كلما عاهدوا عهدا نبذه فريق منهم بل أكثرهم لا يؤمنون (۱۰۰)..... ۱۱۹

توضیح واژگان ۱۱۹

یهود و پیمان شکنی ۱۲۰

ولما جاءهم رسول من عند الله مصدق لما معهم نبذ... يعلمون (۱۰۱) ۱۲۲

توضیح واژگان ۱۲۲

علمای اهل کتاب و تفسیر به رأی... ۱۲۲

واتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان وما ... يعلمون (۱۰۲) ۱۲۳

آیه ای مشکل ۱۲۴

قرآن و اثبات فرشتگان ... ۱۲۵

قرآن و اثبات شیطان و جن ۱۲۵

ص: ۹

فرمانروایی سلیمان (علیه السلام) بر جئان، شیاطین و ۱۲۶

اندیشه باطل یهود درباره سلیمان (علیه السلام)... ۱۲۷

شیاطین و آموزش سحر به مردم... ۱۲۷

حرمت سحر ۱۲۹

سخنی در حقیقت سحر ۱۳۰

اقسام سحر ۱۳۱

حرمت تعلیم سحر ۱۳۲

تأثیر سحر با استناد به مشیت الهی ۱۳۲

مفاد آیه ۱۳۳

تفسیر آیه با حدیثی زیبا ۱۳۵

اقسام علوم خفیه ۱۳۶

ولو أنهم آمنوا واتقوا لمثوبه من عند الله خير لو كانوا يعلمون (۱۰۳) ۱۳۶

تفسیر آیه... ۱۳۶

يا أيها الذين آمنوا لا تقولوا راعنا وقولوا انظرنا... أليم (۱۰۴) ۱۳۸

خطاب قرآنی به مؤمنان..... ۱۳۸

توضیح واژگان ۱۴۰

سه نکته جالب ۱۴۲

آیه کریمه و شش پیام عملی ۱۴۲

ما يود الذين كفروا من أهل الكتاب ولا المشركين أن... العظيم (۱۰۵) ۱۴۳

حسادت اهل کتاب و مشرکان به پیامبر ۱۴۳

توضیح واژگان ۱۴۵

خیر» همان قرآن و «رحمت» همان نبوت است ۱۴۵

منظور از «فضل» چیست؟ ۱۴۶

ص: ۱۰

ما ننسخ من آیه أو ننسها نأت بخیر منها أو مثلها لم... قدیر (۱۰۶) ... ۱۴۷

توضیح واژگان ۱۴۷

هدف از نسخ چیست؟ ۱۴۸

توضیح واژگان ۱۴۹

دو شکل از نسخ ۱۴۹

ألم تعلم أن الله له ملك السماوات والأرض وما لكم من... نصیر (۱۰۷) ۱۵۱

نکاتی قابل توجه ۱۵۱

خطاب به پیامبر ۱۵۱

پاسخ به دو اعتراض ۱۵۲

اقسام ولایت ۱۵۳

نصرت مطلقه الهی ۱۵۴

أم تریدون أن تسئلوا رسولکم كما سئل موسى من قبل.. السبیل (۱۰۸) ... ۱۵۵

معجزه چیست؟ ۱۵۵

تقاضاهای بی مورد بنی اسرائیل از موسی (علیه السلام) ۱۵۶

نهی از تقاضاهای بی مورد ۱۵۷

و د کثیر من أهل الكتاب لو یردونکم من بعد إیمانکم... قدیر (۱۰۹) ۱۵۹

توضیح واژگان و تفسیر آیه ۱۵۹

علت حسد یهود ۱۶۰

توضیحی کوتاه درباره حسد ۱۶۱

آیا این آیه نسخ شده است؟ ۱۶۲

وأقيموا الصلاة وآتوا الزكاة وما تقدموا لأنفسكم بصير (١١٠) ... ١٦٤

بيان دو فريضه بسيار مهم ١٦٤

ماندگاری اعمال ١٦٥

ص: ١١

وقالوا لن يدخل الجنة إلا من كان هودا أو نصارى...صادقين (۱۱۱).....۱۶۶

توضیح و تفسیر آیه۱۶۶

ادعای بی دلیل، آرزوی واهی.....۱۶۸

بلی من أسلم وجهه وهو محسن فله أجره عند ربه... یحزنون (۱۱۲).....۱۶۹

دو احتمال در کلمه «بلی»۱۶۹

ملاک نجات و ورود به بهشت ۱۷۰

آثار ایمان و احسان۱۷۱

وقالت اليهود لیست النصاری علی شیء وقالت ... یخلفون (۱۱۳)۱۷۳

سخنان یهودیان و مسیحیان در مورد یکدیگر.....۱۷۳

حدیثی از امام حسن (علیه السلام).....۱۷۴

سخن نادانان هر قوم.....۱۷۷

روز رستاخیز و داوری خدا...۱۷۸

ومن أظلم ممن منع مساجد الله أن يذكر فيها اسمه... عظیم (۱۱۴)۱۷۸

نگاهی به شأن نزول آیه ...۱۷۸

نگاهی به تفسیر آیه.....۱۷۹

پیام های نورانی آیه۱۸۲

اهمیت مسجد و آداب آن۱۸۳

ولله المشرق والمغرب فأینما تولوا فثم وجه الله إن الله واسع علیم (۱۱۵)۱۸۵

شأن نزول آیه۱۸۵

همه جهات برای خداست۱۹۴

توجه به كعبه ۱۹۵

وقالوا اتخذ الله ولدا سبحانه بل له ما في السماوات... قانتون (۱۱۶).... ۱۹۷

سخنان واهي در باره خدا..... ۱۹۷

ص: ۱۲

تمام موجودات، مخلوق پروردگارند... ۱۹۹

مطیعان درگاه خدا..... ۱۹۹

بديع السماوات والأرض وإذا قضى أمرا فإنما يقول له كن فيكون (۱۱۷)... ۲۰۱

بديع یعنی چه؟..... ۲۰۱

معانی قضاء در قرآن..... ۲۰۲

چگونگی افعال الهی..... ۲۰۴

تفسیر آیه و چهار حدیث نورانی..... ۲۰۵

وقال الذين لا يعلمون لو لا يكلمنا الله أو تأتينا آیه ... يوقنون (۱۱۸)..... ۲۰۸

پیامبر و نادانان عوام..... ۲۰۸

منظور از «آیه» در این جا چیست؟..... ۲۱۰

تشابه دلهای نادانان از جهت قساوت، عناد و... ۲۱۱

یقین چیست؟..... ۲۱۲

إنا أرسلناك بالحق بشيرا ونذيرا ولا تسئل عن أصحاب الجحيم (۱۱۹)..... ۲۱۳

رسالت حق..... ۲۱۳

پیامبران الهی و بشارت و انذار..... ۲۱۳

تسلای پیامبر..... ۲۱۵

ولن ترضى عنك اليهود و النصارى حتى تتبع ملتهم قل... نصير (۱۲۰)..... ۲۱۶

شأن نزول آیه..... ۲۱۶

منظور از هدایت چیست؟..... ۲۱۹

الذين آتيناهم الكتاب يتلونه حق تلاوته أولئك... الخاسرون (۱۲۱)..... ۲۱۹

به چه کسانی کتاب داده شده است؟ ... ۲۲۰

منظور از کتاب کدام کتاب است؟ ۲۲۰

چگونه باید قرآن را تلاوت کرد؟ ۲۲۱

ص: ۱۳

ایمان به قرآن، ایمان به همه عقاید ۲۲۲

کفر ورزان به قرآن ... ۲۲۳

یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التي أنعمت علیکم وانی ... العالمین (۱۲۲) ... ۲۲۳

چگونگی برتری بنی اسرائیل بر جهانیان ... ۲۲۳

واتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا ولا یقبل ... ینصرون (۱۲۳) ۲۲۴

آیه ای مشابه ۲۲۴

وإذ ابتلی إبراهیم ربه بکلمات فأتمهن قال إنی .. الظالمین (۱۲۴) ۲۲۵

منظور از کلمات چیست؟ ۲۲۵

دو قسم از ابتلا ۲۲۸

معانی دیگری از کلمات ... ۲۲۹

حضرت ابراهیم (علیه السلام) و مقام دیگر ۲۳۳

دعای ابراهیم (علیه السلام) و پیامبر خدا و علی مرتضی (علیهما السلام) ... ۲۳۴

پیشوایان معصوم ۲۳۵

ابرهیم (علیه السلام) در مقام الکویبی ۲۳۶

وإذ جعلنا البیت مثابه للناس وأمنا واتخذوا من السجود (۱۲۵) ۲۳۷

توضیح واژگان ... ۲۳۷

پیمان از ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام) ۲۴۰

تفسیر روایی آیه ۲۴۱

وإذ قال إبراهیم رب اجعل هذا بلدا آمنا وارزق أهله... المصیر (۱۲۶) ۲۵۵

بهترین حدیث ها در تفسیر آیه ۲۵۵

وإذ يرفع إبراهيم القواعد من البيت وإسماعيل ربنا تقبل... العليم (١٢٧) ٢٩٥

تفسير روایی آیه ٢٥٩

ربنا واجعلنا مسلمين لك ومن ذريتنا امه مسلمه لك... الرحيم (١٢٨) ٢٦٨

ص: ١٤

مسلم یعنی چه؟ ۲۶۸

منظور از امت چیست؟ ۲۶۹

مناسک یعنی چه؟ ... ۲۷۰

چرا تقاضای توبه؟ ۲۷۲

خدای توبه پذیر ۲۷۳

ربنا وابعث فيهم رسولا منهم يتلوا عليهم آياتك ويعلمهم... الحكيم (۱۲۹)..... ۲۷۳

پیامبری از نسل ابراهیم (علیه السلام)... ۲۷۳

تلاوت کننده آیات قرآن ۲۷۴

تعلیم چیست؟ ۲۷۴

حکمت چیست؟ ۲۷۵

تزکیه چیست؟ ۲۷۵

طرح اشکال و پاسخ آن ۲۷۵

أمت به چه معناست؟ ۲۷۷

عزیز به چه معنایی آمده؟ ۲۷۸

و من يرغب عن مله إبراهيم إلا من سفه نفسه الصالحين (۱۳۰)..... ۲۷۸

شأن نزول آیه ۲۷۸

منظور از ملت ابراهیم (علیه السلام) چه کسانی هستند؟ ۲۷۹

سفییه و اقسام آن ۲۸۱

إذ قال له ربه أسلم قال أسلمت لرب العالمين (۱۳۱) ۲۸۲

چرا ابراهیم (علیه السلام) برگزیده شد؟ ۲۸۲

ووصى بها إبراهيم بنيه ويعقوب يا بنى إن الله اصطفى ... مسلمون (۱۳۲)..... ۲۸۴

وصیت یعنی چه؟... ۲۸۴

سفارش به دین حنیف ۲۸۵

ص: ۱۵

امر به موضوع اختیاری ۲۸۶

أم کتتم شهداء إذ حضر یعقوب الموت إذ قال لبنيه... مسلمون (۱۳۳) ۲۸۷...

این آیه درباره چه کسانی نازل شده است؟ ۲۸۷

توضیح واژگان ۲۹۴

تلك أمه قد ؤلت لها ما کسبت ولکم ما کسبتم ولا... یعملون (۱۳۴) ۲۹۵

معانی مختلف امت ۲۹۵

یک اشکال و پاسخ آن ... ۲۹۷

آیه در پاسخ کیست؟ ۲۹۸

وقالوا کونوا هودا أو نصاری تهتدوا قل بل مله... المشرکین (۱۳۵) ۲۹۸

شأن نزول آیه ۲۹۸

حنیف چیست؟ ۲۹۹

توضیح واژگان ۳۰۰

چرا یهودیان، یهود و هود نامیده شدند؟ ... ۳۰۱

ادعای بی دلیل اهل کتاب ۳۰۲

دین مستقیم یعنی چه؟ ۳۰۳

کلمه «حنیف» و دیدگاه های چهارگانه ۳۰۵

قولوا آمنوا بالله وما أنزل إلینا وما أنزل إلی... مسلمون (۱۳۶) ۳۰۶

منظور از ایمان به خدا چیست؟ ۳۰۶

منظور از اسباط چه کسانی هستند؟ ۳۰۸

فإن آمنوا بمثل ما آمتم به فقد اهتدوا وإن تولوا فإنما.. العلیم (۱۳۷) ۳۰۹

مکمل آیه پیشین.... ۳۰۹

از معجزه های آشکار قرآن..... ۳۰۹

صبغه الله ومن أحسن من الله صبغه ونحن ... عابدون (۱۳۸) ۳۱۰

ص: ۱۶

منظور از صبغه الهی چیست؟ ۳۱۰

قل أتجانونا فی الله وهو ربنا وربکم ولنا أعمالنا... مخلصون (۱۳۹) ۳۱۱

احتجاج یعنی چه؟ ۳۱۱

عبادت مخلصانه ۳۱۴

اخلاص و اهمیت آن در روایات ... ۳۱۵

حقیقت اخلاص چیست؟ ۳۱۵

أم تقولون إن إبراهيم وإسماعیل وإسحاق ويعقوب... تعملون (۱۴۰) ۳۱۷

توضیحی در قرائت آیه ۳۱۷

پاسخی به ادعاهای اهل کتاب ۳۱۸

کتمان شهادت بزرگ ترین ستم ۳۱۹

غفلت یعنی چه؟ ۳۱۹

تلك أمه قد خلت لها ما كسبت ولكم ما كسبتم ولا... يعملون (۱۴۱) ۳۲۰

چرا این آیه تکرار شده است؟ ... ۳۲۰

سيقول السفهاء من الناس ما ولاهم عن قبلتهم التي... مستقيم (۱۴۲) ۳۲۱

تفسیر روایی آیه ۳۲۱

وكذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على... رحيم؛ (۱۴۳) ... ۳۳۱

آیا این دو آیه یکی هستند؟ ۳۳۱

منظور از امت وسط چه کسانی هستند؟ ۳۳۲

ائمہ طاهرین (علیهم السلام) میانه روان حقیقی ۳۳۳

موهبتی به خاندان عصمت و طهارت ۳۳۵

چرا منظور از آمت، جمیع امت نیست؟ ۳۳۵

ادامه آیه... ۳۳۸

وما جعلنا القبلة التي كنت عليها إلا لتعلم من يتبع... رحيم (۱۴۳) ۳۳۸

ص: ۱۷

توضیح واژگان ... ۳۳۸

قبله کجاست؟ ۳۳۹

علم ذاتی الهی ۳۴۰

چرا تحویل قبله برای برخی گران بود؟ ۳۴۱

منظور از ایمان در این آیه چیست؟ ۳۴۱

جعل احکام از روی رأفت ۳۴۳

قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولينك قبله ترضاها يعملون (۱۴۴) ۳۴۴

آیا این آیه جا به جا شده است؟ ۳۴۴

تفسیر روایی آیه ۳۴۵

پیامبر در انتظار وحی الهی ۳۴۷

کعبه قبله مورد رضایت ۳۴۸

رو به سوی مسجد الحرام ۳۴۸

چگونگی توجه به کعبه از همه نقاط زمین ۳۴۹

انحراف از کعبه در نماز چه حکمی دارد؟ ۳۴۹

چگونه می توان دانست که به کعبه رو شده است؟ ۳۵۰

اهل کتاب و آگاهی آنها ۳۵۱

ولئن أتیت الذین أوتوا الكتاب بكل آیه ما تبعوا قبلتک... الظالمین (۱۴۵) ... ۳۵۲

اهل کتاب و لجاجت در برابر پیامبر ۳۵۲

تهدید به قطع امید از اهل کتاب ۳۵۳

الذین آتیناهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون أبناءهم ... يعلمون (۱۴۶) ۳۵۴

شأن نزول آیه ۳۵۴

چرا از اهل کتاب به فریق تعبیر شده است؟ ۳۵۵

الحق من ربك فلا تكونن من المترين (۱۴۷) ۳۵۶

ص: ۱۸

میزان حق و باطل چیست؟.....۳۵۶

ولكل وجهه هو مولها فاستبقوا الخيرات أين ما تكونوا يأت... قدیر (۱۴۸).....۳۵۷

سه محور بحث ۳۵۷

دیدگاه اکثر مفسران ۳۵۸

سبقت در خیرها ۳۵۹

تفسیر روایی آیه ۳۵۹

یاران امام عصر (علیه السلام)..... ۳۶۰

ومن حیث خرجت فول وجهك شطر المسجد الحرام... تعملون (۱۴۹) ۳۷۷

ومن حیث خرجت فول وجهك شطر المسجد... تهتدون(۱۵۰)..... ۳۷۷

شباهت دو آیه و تفاوت آنها ۳۷۸

دیدگاه آیت الله طیب (رحمه الله)..... ۳۷۹

وعده اکمال دین..... ۳۸۰

دلیل دیگری برای تحویل قبله.... ۳۸۱

چرا ستمگران اهل کتاب استثنا شده اند؟..... ۳۸۲

اتمام نعمت و فایده دیگر ۳۸۲

هدایت و فایده دیگر ۳۸۳

کعبه و ولادت منحصر به فرد امیر مؤمنان علی (علیه السلام)..... ۳۸۳

كما أرسلنا فيكم رسولا منكم يتلو عليكم آياتنا... تعلمون (۱۵۱)....۳۹۹

آیا این آیه تکمیل کننده آیه قبلی است؟ ۳۹۹

پیامبری از شما ۴۰۱

پیامبر و تزکیه و تعلیم امت ۴۰۱

فاذکرونی اذکرکم واشکروالی ولا تکفرون (۱۵۲)... ۴۰۲

حقیقت ذکر یعنی چه؟ ۴۰۲

ص: ۱۹

حقیقت شکر چیست؟ ۴۰۲

کفران نعمت چیست؟..... ۴۰۳

ذکر خدا از منظر روایات ۴۰۳

یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر والصلاه إن الله مع الصابرين (۱۵۳) ۴۰۹

خطاب آیه به چه کسانی است؟ ۴۰۹

صبر و نماز در روایات ۴۱۰

منظور از «با خدا بودن» چیست؟..... ۴۱۲

ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله أموات بل أحياء ولكن لا تشعرون (۱۵۴) ۴۱۳

شهیدان در راه خدا و زندگی دیگر ۴۱۳

کشته شدگان در راه خدا چه کسانی هستند؟ ... ۴۱۴

منظور از زندگی بعد از مرگ چیست؟ ۴۱۶

انواع چهارگانه حیات و زندگی ۴۱۷

بل أحياء»..... ۴۱۷

۱ حیات نباتی ۴۱۷

۲ حیات حیوانی ۴۱۷

۳ حیات انسانی ۴۱۷

۴ حیات ایمانی... ۴۱۸

شعور چیست؟... ۴۱۹

ولنبلونکم بشيء من الخوف والجوع ونقص من... الصابرين (۱۵۵) ۴۲۰

بهترین تفسیر آیه ۴۲۰

موارد تفسیری آیه..... ۴۲۵

امتحان و آزمون الهی... ۴۲۵

دو قسم از بلا..... ۴۲۶

ص: ۲۰

فواید برخی بلاها ۴۲۶

خوف چیست؟ ... ۴۲۸

منظور از نقص اموال چیست؟ ۴۲۹

منظور از نقص انفس چیست؟ ۴۳۰

منظور از نقص در ثمرات چیست؟ ۴۳۰

مژده بر صابران ... ۴۳۱

اقسام صبر و اسامی آنها ۴۳۶

الذین إذا أصابتهم مصیبه قالوا إنا لله وإنا إليه راجعون (۱۵۶) ۴۳۷

أولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمه وأولئك هم المهتدون (۱۵۷) ۴۳۷

تفسیر روایی آیه ۴۳۷

منظور از مصیبت چیست؟ ... ۴۴۲

کلمه استرجاع ... ۴۴۳

پاداش صابران ۴۴۴

إن الصفا والمروه بین شعائر الله فمن حج البيت أو اعتمر... عليم (۱۵۸) ۴۴۵

تفسیر روایی آیه ۴۴۵

نگاهی به اعمال حج و عمره ۴۵۷

حکمت سعی بین صفا و مروه ۴۵۹

شعائر یعنی چه؟ ۴۶۰

حکم سعی بین صفا و مروه ۴۶۰

معنای طواف ۴۶۲

٤٤٢ چه؟ تطوع یعنی چه؟

٤٤٣..... چرا تعبیر به شاکر؟

إن الذين یکتبون ما أنزلنا من البینات والهدی من بعد... اللاعنون (١٥٩) ... ٤٤٣

ص: ٢١

تفسیر روایی آیه ۴۶۳

کتمان چیست؟ ۴۶۹

کتمان در روایات ۴۶۹

منظور از بینات چیست؟ ۴۷۱

إلا الذين تابوا وأصلحوا وبينوا فأولئك أتوب عليهم... الرحيم (۱۶۰)..... ۴۷۲

پذیرش توبه کتمان کنندگان ۴۷۲

إن الذين كفروا وماتوا وهم كفار أولئك عليهم لعنة الله .. أجمعين (۱۶۱)..... ۴۷۳

خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینظرون (۱۶۲) ۴۷۳

مستحقان سه لعنت بزرگ ۴۷۳

واللهکم إله واحد لا إله إلا هو الرحمن الرحيم (۱۶۳) ۴۷۸

إن فی خلق السماوات والأرض واختلاف الليل... یعقلون (۱۶۴)..... ۴۷۸

توحید و دلایل آن..... ۴۷۸

شأن نزول ۴۷۹

تفسیر روایی آیه ۴۷۹

چکیده احادیث و بیان توحید..... ۴۸۵

توضیح واژگان ۴۸۸

آمد و شد شب و روز..... ۴۹۰

حرکت کشتی ها ۴۹۰

منظور از «سما» چیست؟..... ۴۹۱

گردش بادها ۴۹۲

اِبره‌ای تسخیر شده ... ۴۹۲

نشانه های خداشناسی برای خردمندان ۴۹۲

ومن الناس من يد من دوني الله أندادا جوتهم... العذاب (۱۶۵) ۴۹۴

ص: ۲۲

تفسیر روایی آیه ۴۹۴

إذ تبرأ الذين اتبعوا من الذين اتبعوا ورأوا العذاب .. الأسباب (۱۶۶) ۴۹۸

وقال الذين اتبعوا لو أن لنا كره ففتننا منهم كما تبرءوا منا..... من النار (۱۶۷)..... ۴۹۸

تفسیر روایی آیه ۴۹۸

يا أيها الناس كلوا مما فى الأرض حلالا طيبا ولا... عدو مبين (۱۶۸) ۵۰۱

إنما يأمركم بالسوء والفحشاء وأن تقولوا على الله ما لا تعلمون (۱۶۹) ۵۰۱

شأن نزول ۵۰۱

تفسیر روایی آیه ۵۰۲

توضیح واژگان ۵۰۶

منظور از خطوات شیطان چیست؟ ۵۰۸

عداوت شیطان با انسان ۵۱۰

إنما يأمركم بالسوء والفحشاء وأن تقولوا على الله ما... تعلمون (۱۶۹) ۵۱۱

منظور از امر شیطان چیست؟ ۵۱۱

چگونگی ارتباط شیطان با انسان ۵۱۲

منظور از سوء و فحشا چیست؟ ۵۱۴

افترا چیست؟ ۵۱۵

حکم بدعت گذار ۵۱۵

وإذا قيل لهم اتبعوا ما أنزل الله قالوا بل نتبع ما ولا يهتدون (۱۷۰) ۵۱۷

شأن نزول آیه ۵۱۷

گوینده این سخن چه کسانی هستند؟ ۵۱۸

منظور از نازل شده ها چیست؟..... ۵۱۹

تقلید از روی عصیت ... ۵۱۹

اهتداء یعنی چه؟ ۵۲۱

ص: ۲۳

ومثل الذين كفروا كمثل الذي ينعق بما لا يسمع إلا ... يعقلون (۱۷۱)..... ۵۲۲

مثل کفر ورزان..... ۵۲۲

ارزش تعقل ... ۵۲۳

پنج صفت زشت بی تفاوتان در برابر حق ۵۲۴

يا أيها الذين آمنوا كلوا من طيبات ما رزقناكم واشكروا... تعبدون (۱۷۲)..... ۵۲۴

تفسیر آیه با حدیثی قدسی ۵۲۴

خطاب به مؤمنان و عنایت الهی ۵۲۵

بهره برداری از پاکی ها.... ۵۲۵

انواع شکر و سپاسگزاری ۵۲۷

۱شکر قلبی ۵۲۷

۲شکر عملی ۵۲۸

۳شکر لسانی..... ۵۲۸

۴شکر جوارحی ... ۵۲۸

ترغیب به شکرگزاری ۵۲۹

آیه و چند پیام نورانی ۵۳۰

إنما حرم عليكم الميتة والدم ولحم الخنزير و ما أهل ... غفور رحيم (۱۷۳) ۵۳۱

تفسیر روایی آیه ... ۵۳۱

چرا انحصار در محرمات؟ ۵۳۹

شرایط تذکیه ۵۴۰

حکم خون..... ۵۴۱

حرمت گوشت خوک ۵۴۱

اهلال یعنی چه؟ ... ۵۴۲

اضطرار و شرایط آن ... ۵۴۲

ص: ۲۴

منظور از باغی و عادی کیست؟ ۵۴۳

غفران از روی تفضل ۵۴۳

إن الذين يكتُمون ما أنزل الله من الكتاب و يشترون ... عذاب أليم (۱۷۴) ۵۴۴

أولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى و العذاب بالمغفرة... النار (۱۷۵) ۵۴۴

ذلك بأن الله نزل الكتاب بالحق و إن الذين .. شقاق بعید (۱۷۶) ... ۵۴۴

شأن نزول آیه ۵۴۴

توضیح واژگان ۵۴۵

آیا منظور بیع ظاهری است؟ ۵۴۶

حرام خواری همان آتش خواری است ۵۴۶

عدم تکلم خدا با آنان همان بی اعتنایی است ۵۴۷

منظور از تزکیه چیست؟ ۵۴۸

آیا عذاب به این گروه اختصاص یافته؟ ۵۴۸

خرید گمراهی به جای هدایت ... ۵۴۹

صبر بر آتش دوزخ! ۵۵۰

منظور از کتاب چیست؟ ۵۵۱

اختلاف در چه مسیری؟ ۵۵۲

شقاق یعنی چه؟ ۵۵۳

(بعید) یعنی چه؟ ۵۵۵

آیه (۸۰)

اشاره

وقالوا لن تمسنا النار إلا أياما معدودة قل أتخذتم عند الله عهدا فلن يخلف الله عهده أم تقولون على الله ما لا تعلمون (۸۰)

و یهود گفتند: هرگز آتش دوزخ، جز چند روزی، به ما نخواهد رسید. بگو: آیا پیمانی از خدا گرفته اید. و خداوند هرگز از پیمانش تخلف نمی ورزد - یا چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت می دهید؟!

توضیح واژگان

بعضی گفته اند: کلمه «لن» برای تأیید و همیشگی در نفی است، یعنی هرگز، به دلیل آیه ای که می فرماید:

(لن ترانی) (۱)

هرگز مرا نخواهی دید.

ص: ۲۹

ولی بیشتر علما گفته اند که «لن» برای تأکید در نفی است.

کلمه «مس» به معنای الصاق و نزدیک شدن دو چیز به هم است به طوری که جدایی و فصلی بین آنها نباشد.

«ایاما معدوده» یعنی چند روزی. بعضی گفته اند: منظور هفت روز است.

بعضی دیگر گفته اند: «منظور چهل روز است.» ولی در قرآن مقداری برای آن معین نشده است.

این کلام یهودیها نشانه انکار خلود و جاودانگی یهودیان در عذاب است. بحث خلود کفار و مشرکان در عذاب، در تفسیر آیه شریفه (ولهم عذاب عظیم) (۱) گذشت. (۲)

همزه «أتخذتم» همزه استفهام است و از این رو با فتحه آمده است و در اصل «أتخذتم» بوده که همزه دوم چون همزه وصل بوده، حذف شده است.

مراد از اتخاذ عهد و گرفتن پیمان این است که خداوند با آنها عهد نموده باشد که بیش از چند روز آنان را در دوزخ عذاب نکند.

البتة اگر خداوند چنین عهدی نموده بود تخلف نمی کرد؛ چرا که در آیه دیگری می فرماید:

(إِنَّكَ لَا تَخْلَفُ الْمِيعَادَ) (۳)

تو هیچ گاه از وعده خود، تخلف نمیکنی.

ص: ۳۰

۱- سوره بقره، آیه ۷.

۲- ر.ک: جلد یکم صفحه ۳۶۸ از همین تفسیر.

۳- سوره آل عمران، آیه ۱۹۴.

چنان که بنده نیز اگر با خدا عهدی ببندد حرام است تخلف کند و اگر تخلف کرد باید کفاره بدهد.

درباره کلمه «ام» دو احتمال وجود دارد:

۱. ام متصله که به ما قبلش متصل و مربوط است و مقابل و لنگه دیگر استفهام و سؤال را بیان می کند. در این صورت معنای آیه این است که این گفتار شما که «خدا شما را جز چند روزی عذاب نمی کند» از این دو وجه خالی نیست و چون وجه اول باطل است و یهود از خدا عهدی نگرفته اند، ناچار سخن آنها مصداق وجه دوم است که به خدا افترا و دروغ بسته اند.

۲. ام منقطعه که به معنای «بل» است؛ یعنی این کلام شما افترا و دروغ بستن بر خدای متعال است.

آیا عذاب دوزخ همیشگی است؟

شاید کسی اشکال کند و بگوید: این سخن یهود همان اعتقادی است که شما دارید که مؤمن اگرچه بسیار گناه داشته باشد در صورتی که با ایمان از دنیا برود، همیشه در عذاب نخواهد ماند و به واسطه ایمانش نجات پیدا خواهد کرد. یهود هم می گویند: ما در عذاب همیشگی نیستیم و بیش از چند روزی در عذاب درنگ نمی کنیم.

در پاسخ این اشکال می گوئیم: بین سخن آنها و اعتقاد ما فرق بسیاری است؛ زیرا مشکل کار آنها در اصول دین است و بر آنها لازم است که در معجزه ی مدعی نبوت فکر کنند و با عنایت به صفات آن حضرت که در کتب خود دیده و

شنیده و معجزاتی که از او مشاهده نموده اند، نبوت آن حضرت را تصدیق کنند.

سخن ما مشروط به تحصیل اعتقاد به اصول دین و حفظ ایمان و بقای آن است و میان این دو سخن، تفاوت بسیار است.

آیه (۸۱)

بلی من کسب سیئه وأحاطت به خطیئته فأولئک أصحاب النار هم فیها خالدون (۸۱)

آیه (۸۲)

اشاره

والذین آمنوا وعملوا الصالحات أولئک أصحاب الجنة هم فیها خالدون (۸۲)

آری، کسانی که بدی و گناه به دست آورند و آثار گناه، سراسر وجودشان را فرا گیرد، آنها اهل آتشند و جاودانه در آن خواهند بود.

و آنها که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده اند، آنان اهل بهشت هستند و همیشه در آن خواهند ماند.

توضیح واژگان

کلمه «بلی» در جواب و رد یهودیان است که گفتند: (لن تمسنا النار).

فرق بین «بلی» و «نعم» - که هر دو برای جواب به کار می رود. این است که بلی» در جواب نفی یا استفهامی که همراه با جحد و انکار باشد، می آید و معنای

آن، ابطال و رد نفی است، مانند آیه ای که می فرماید:

ص: ۳۲

(زعم الذين كفروا أن لن يبعثوا قل بلى وربي) (۱)

کسانی که کفر ورزیدند پنداشتند که هرگز برانگیخته نخواهند شد.

بگو: آری، به پروردگرم سوگند برانگیخته خواهید شد.

و آیه ای که می فرماید:

(الست بربکم قالوا بلى) (۲)

و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا، گواهی میدهیم. در آیه اول، کافران، مبعوث شدن را نفی می کنند و خداوند در جواب آنها با کلمه «بلی» پندار آنها را رد می کند؛ یعنی چنین نیست و شما مبعوث می شوید.

در آیه دوم، همزه استفهام همراه با نفی آمده، یعنی آیا من پروردگار شما نیستم؟ در جواب گفتند: بلی، تو پروردگار ما هستی.

ولی کلمه «نعم» برای تصدیق مفاد جمله و گفتار است؛ یعنی پس از کلام مثبت و منفی، چه خبر باشد و چه استفهام، می آید و محتوای آن را تصدیق می کند، مانند آیه ای که می فرماید:

(فهل وجدتم ما وعد بکم ما وعد ربکم حقا قالوا نعم) (۳)

آیا شما هم آنچه را پروردگارتان به شما وعده داده بود حق یافتید؟!

می گویند: آری.

کلمه «بلی» در آیه مورد نظر ما برای ابطال نفی جمله و کن تمتا الثاثره آمده

ص: ۳۳

۱- سوره تغابن، آیه ۷.

۲- سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

۳- همان، آیه ۴۴.

است؛ یعنی این گفتار شما باطل است و حقیقت این است که هر کس بدی کسب کند و گناهِش او را احاطه نماید، او اهل دوزخ و در آن جاودان خواهد بود.

منظور از احاطه گناه چیست؟

مراد از سیئه و گناه در این جا، شرک است.

بعضی دیگر می گویند: منظور گناه کبیره است.

برخی دیگر می گویند: منظور اصرار بر گناه است.

درباره احاطه خطیئه برخی می گویند: منظور کثرت معصیت است.

ولی واقع سخن این است که منظور از احاطه خطیئه این است که معصیت به حدی باشد که بر قلب احاطه و استیلا پیدا کند به طوری که نور ایمان را از دل ببرد؛ زیرا هر کس گناه کسب کند و از آن توبه ننماید و بر آن پافشاری کند در قلب او سیاهی پیدا خواهد شد و هر چه بیشتر بر گناه اصرار کند آن سیاهی بیشتر خواهد شد به حدی که گناه تمام قلب او را سیاه کند. در این حالت است که همه دل او را فرا خواهد گرفت و دیگر نور رستگاری در پیشانی او نخواهد بود و البته چنین کسی در عذاب دوزخ جاودان خواهد بود.

ولی اگر گناه تمام قلب او را فرا نگیرد و نور ایمان - گرچه به مقدار اندکی - در دل او باشد در عذاب جاودان نخواهد بود.

بنابراین، امکان دارد منظور از سیئه و گناه، مطلق معصیت و گناه باشد و مراد از «خطیئه» حالتی باشد که بعد از کسب گناه بر قلب انسان عارض می شود که اگر انسان بعد از کسب گناه توبه کند، آن حالت محو می شود و اگر بر گناه اصرار ورزد

آن حالت زیاد می شود به اندازه ای که به مرتبه احاطه بر قلب برسد.

گفتنی است که درباره تفسیر دیگر واژگان این دو آیه در ذیل آیات مشابه مطالبی بیان شده است، هم چون آیه ای که می فرماید:

(والذین کفروا وکذبوا بآیاتنا أولئک أصحاب النار ... (۱))

و کسانی که کافر شدند و آیات ما را دروغ پنداشتند، آنان اهل دوزخند و همیشه در آن خواهند بود

و آیه ای که می فرماید:

(وبشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات ... (۲))

به کسانی که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده اند، بشارت ده که باغ هایی از بهشت برای آنهاست که نهرها از زیر درختانش جاری است.

ص: ۳۵

۱- سوره بقره، آیه ۳۹.

۲- همان، آیه ۲۵.

اشاره

وإذ أخذنا ميثاق بني إسرائيل لا تعبدون إلا الله وبالوالدين إحسانا وذی القربی والیتامی والمساکین وقولوا للناس حسنا وأقیموا الصلاه وآتوا الزکاه ثم تولیتهم إلا قلیلا منکم وأنتم معرضون (۸۳)

و (به یاد آورید) زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدا را پرستش نکنید و به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید و با مردم به خوبی سخن بگویید و نماز را به پا دارید و زکات بپردازید. سپس همه شما به جز عده کمی □ به حالت اعراض سرپیچی کردید.

منظور از پیمان چیست؟

جمله «وإذ أخذنا» بر آیات پیشین عطف است. منظور از «اخذ ميثاق» اوامر و دستوراتی است که توسط پیامبران بر بنی اسرائیل نازل شده و از آنها عهد و پیمان گرفته شده که به آن دستورات عمل نمایند.

اشاره‌های ادبی

جالب است که آغاز آیه به صورت غیاب است و از جمله «لا- تعبدون» به صورت خطاب می شود. از طرف دیگر جمله «لا تغبون» به صورت خبر است و از جمله «قولوا للناس» به صورت انشا در آمده است.

این ها مواردی از محسنات بدیعی است که به کلام، لطف خاصی می بخشد و

در آیات قرآن کریم از این گونه محسنات بسیار دیده می شود.

استفاده های تفسیری

اشاره

گفتنی است که آیه خطاب به بنی اسرائیل است و مطالب یاد شده، جزء میثاق ها و پیمان های آنهاست، ولی آن مطالب از اموری است که در همه شرایع ثابت بوده است. این سخن از بسیاری از آیات و روایات استفاده می شود و بر طبق آن، برهانهای عقلی نیز ثابت است. آن پیمانها در طی هشت جمله بیان شده است که به شرح هر یک می پردازیم.

توحید عبادی ۱

جمله «لا تعبدون إلا الله» درباره توحید عبادی است؛ یعنی برای خدا در عبادت شریک قرار ندهید و این، همان مفاد کلمه «لا إله إلا الله» است.

جمله «لا تعبدون» جمله خبری است و از آن نهی اراده شده و جمله خبری که

از آن اراده انشا بشود، تأکید بیشتر و رساتری از خود جمله انشایی دارد.

۲. نیکی به پدر و مادر در جمله «وبالوالدین إحسانا» کلمه «إحسانا» مصدری است که از فعل محذوف نیابت دارد. بنابر این معنای آیه یا این گونه می شود: «و تحسنون بالوالدین» و یا این گونه می شود: «احسنوا بالوالدین».

نیکی به پدر و مادر در نگاه قرآن

البته نیکی به پدر و مادر و حرمت عقوق آنها در بسیاری از آیات قرآن کریم و روایات ذکر شده است. برای نمونه خداوند متعال می فرماید:

(وقضى ربك ألا تعبدوا إلا إياه وبالوالدين إحسانا إما يبلغن عندك الكبر أحدهما أو كلاهما فلا تقل لهما أف ولا تنهرهما وقل لهما قولا كريما. (۱))

و پروردگارت مقرر کرد که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید. اگر یکی از آن دو یا هر دوی آنها نزد تو به سن پیری رسند، به آنها «آف» مگو و بر آنها فریاد مزن و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگواران به آنها بگو!

(واخفض لهما جناح الذل من الرحمه وقل رب ارحمهما كما ربياني صغيرا (۲))

و بال تواضع خویش را از سر محبت و لطف، در برابر آنان فرود آور و بگو: پروردگارا همان گونه که آنها مرا در دوران کودکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده. نیز خدای سبحان در سوره نساء می فرماید:

(واعبدوا الله ولا تشركوا به شيئا وبالوالدين إحسانا) (۳))

ص: ۳۸

۱- سوره اسراء، آیه ۲۳

۲- همان، آیه ۲۴

۳- سوره نساء، آیه ۳۶.

و خدا را بپرستید و هیچ چیز را همتای او قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید.

نیکی به پدر و مادر از نظر روایات

اشاره

در این زمینه احادیث فراوانی از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه هد (علیهم السلام) رسیده است که چند نمونه را می آوریم. در حدیثی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

کن باراً واقتصر علی الجنه وإن كنت عاقاً فاقصر علی النار؛^(۱)

با پدر و مادر رفتار نیکو داشته باش و در بهشت ما وارد شو، و اگر عاق و جفاکار و سخت دل باشی با آتش دوزخ بساز.

حضرتش در حدیث دیگری می فرماید:

یاکم وعقوق الوالدین، فإن ریح الجنه توجد من مسیره ألف عام، ولا یجدها عاق ولا قاطع رحم ^(۲)

از آزردن پدر و مادر و عاق شدن آنها بپرهیز؛ چرا که بوی بهشت از مسافت هزار سال استشمام می شود، ولی عاق پدر و مادر و قطع کننده رحم و پیوند خویشاوندی بوی بهشت را استشمام نمی کنند...

هم چنین حضرت فرمود:

کل المسلمین یرونی یوم القیامه إلا عاق الوالدین...^(۳)

ص: ۳۹

۱- الکافی: ج ۲ ص ۳۴۸ حدیث ۲.

۲- همان: ج ۲ ص ۳۴۹ حدیث ۶.

۳- جامع السعادات: ج ۲ ص ۲۰۲.

همه مسلمانان در روز رستاخیز به دیدار من نایل می آیند مگر کسی که عاق پدر و مادرش باشد... در حدیثی قدسی آمده که خداوند متعال فرموده است:

بعزتی و جلالی و ارتفاع مکانی، لو أن العاق لوالديه يعمل بأعمال الأنبياء لم اقبلها منه؛^(۱)

به عزت و شکوه و جلال و جایگاه والايم سوگند که اگر عاق والدین اعمال پیامبران را انجام دهد، از او نمی پذیرم!

در روایت دیگری خدای متعال به موسی به این گونه وحی فرمود:

من بر والدیه و عقنی کتبتہ برا، و من برنی و عق والدیه کتبتہ عاقا^(۲)

هر کس به پدر و مادر خود نیکی کند، ولی نسبت به من عاق باشد، او را نیکوکار مینویسم و هر کس به من نیکی کند، ولی نسبت به پدر و مادرش عاق باشد، او را عاق مینویسم.

و در حدیثی دیگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

بر الوالدین أفضل من الصلاه و الصوم و الحج و العمرة و الجهاد فی سبیل الله^(۳)

نیکی به پدر و مادر از نماز، روز، حج، عمره و جهاد در راه خدا برتر است.

ص: ۴۰

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان: ج ۲ ص ۲۰۳

هم چنین حضرتش فرمود:

من أصبح مرضيه لأبويه أصبح له بابان مفتوحان إلى الجنة: (۱)

هر کس بامداد خود را با خشنودی پدر و مادرش آغاز کند، دو در به سوی بهشت به رویش گشوده میشود.

البته منظور از بر و احسان به پدر و مادر، احترام و اکرام و بزرگداشت آنها، در خدمت آنها بودن، خوش صحبتی با آنها، دعا و طلب مغفرت برای آنها، رفع نیاز آنها و پرداختن قرض های آنهاست. نیز آنچه از آنها فوت شده، ادا کند؛ قبل از درخواست به آنها عطا کند؛ بر آنها پیشی نگیرد و صدا به روی آنها بلند نکند؛ با آنها روی ترش ننماید و اظهار خستگی و بیزاری و رنجش و گله و شکایت نسبت به آنها از وی سر نزند.

کوتاه سخن این که اطاعت از آنها را بر خود لازم بداند حتی در مستحبات و مباحات و مخالفت آنها را حرام بداند، مگر در واجبات عینی و محرمات شرعی. البته این مسئله فروع بسیاری دارد که در علم فقه بحث شده است.

۳. نیکی به خویشاوندان و نزدیکان

کلمه «ذی القربی» بر «بالوالدین» عطف است؛ یعنی «بذی القربی احسانا» منظور از ذی القربی، ارحام و خویشاوندان انسان هستند و ارحام عبارتند از: فرزندان و فرزندان فرزندان تا نسل پایین و نیاکان تا نسل بالا؛ چه از طرف پدر و چه از طرف مادر. همین طور مادر بزرگ ها، عموها، عمهها، دایی ها، خاله ها و

ص: ۴۱

۱- همان.

فرزندان آنها، برادران و خواهران.

خلاصه این که ارحام، تمام طبقات سه گانه ارث را که به واسطه خویشاوندی ارث می برند، شامل می شود.

منظور از احسان به «ذی القربی» همان صله رحم است که در ذیل آیه شریفه (ویقطعون ما أمر الله به أن یوصل) (۱) بیان آن گذشت. (۲)

تذکر

ذی القربای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که محبت و مودت نسبت به آنها واجب و مزد رسالت و از لوازم ایمان است، طبق روایات پیامبر اکرم و ائمه طاهرین، امیرالمؤمنین و صدیقه طاهره و یازده امام معصوم (علیهم السلام) هستند، چنان که مراد از اهل بیت و عترت نیز آن بزرگواران هستند.

حکم خویشاوندان کافر

سخن دیگر آنکه اگر ذی القربی و رحم انسان، کافر یا معاند و مخالف مذهب باشد، احسان به آنها چگونه است؟ بعضی از مفسران می گویند: این آیه مخصوص اهل ایمان است.

برخی دیگر می گویند: این آیه نسبت به مؤمن و کافر، عام است و شامل همه می شود.

ص: ۴۲

۱- سوره بقره، آیه ۲۷.

۲- ر.ک: جلد دوم، صفحه ۳۰۲

بعضی دیگر می گویند: اگرچه آیه عام است، ولی عموم آن به آیه سیف نسخ شده است.

البته همین کلام درباره والدین نیز جاری است و توضیح آن در جمله (وقولوا للناس حسنا) بیان خواهد شد، ان شاء الله.

اگر احسان به خویشاوندی موجب ایذای دیگری بشود، چه باید کرد؟

اشاره

موضوع دیگر این که اگر میان ذی القربی اختلاف باشد به طوری که احسان به یکی موجب ایذا و اذیت دیگری بشود، چه باید کرد؟

در این گونه موارد باید باب تراحم مراعات بشود، به این معنا که انسان بایستی طرف اهم و مهم تر را در نظر بگیرد. البته در فرض تساوی و عدم امکان

جمع، انسان مخیر است.

۴. نیکی به یتیمان کلمه «الیتامی» بر «بالوالدین» عطف است؛ یعنی «وبالیتامی احسانا» .

یتیم از نظر لغوی، کودک نابالغی را گویند که پدر نداشته باشد؛ ولی اگر مادر نداشته باشد به حسب لغت او را یتیم نمی گویند. البته از باب تنقیح مناط و وحدت ملاک در حکم احسان، مشترک است.

جایگاه یتیم در قرآن

گفتنی است که آیات و روایات درباره احسان به ایتام، اصلاح امور آنها و

حرمت و عقوبت خوردن مال آنها بسیار است. خدای سبحان در قرآن کریم می فرماید:

(وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ) (۱)

از تو درباره یتیمان می پرسند، بگو: اصلاح کار آنان بهتر است.

در آیه دیگری می فرماید:

(وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا) (۲)

و اموال یتیمان را (هنگامی که به حد رشد رسیدند) به آنها بدهید و اموال بد خود را، با اموال خوب و مرغوب آنها عوض نکنید و اموال آنان را همراه با اموال خودتان نخورید؛ زیرا این گناه بزرگی است.

در آیه دیگری می فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا) (۳)

کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، تنها آتش می خورند و به زودی در شعله های آتش خواهند سوخت.

در آیه دیگری می خوانیم:

(فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ) (۴)

ص: ۴۴

۱- سوره بقره، آیه ۲۲۰

۲- سوره نساء، آیه ۲.

۳- سوره نساء، آیه ۱۰.

۴- سوره ضحی، آیه ۹.

پس یتیم را خوار و تحقیر مکن و میازار.

البته در این باره آیات دیگری نیز وجود دارد که به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

جایگاه یتیم در روایات

اشاره

احادیث فراوانی نیز در مورد یتیم روایت شده است. در حدیثی آمده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) انگشت اشاره و میانه خود را جمع کرد و فرمود:

من کفل یتیمًا و کفل نفقته، کنت أنا وهو فی الجنة کھاتین؛^(۱)

کسی که یتیمی را سرپرستی و کفالت کند و هزینه‌های او را به عهده بگیرد، من و او در بهشت هم چون این دو خواهیم بود.

در روایت دیگری حضرت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرمود:

ما من مؤمن ولا مؤمنه یضع یده علی رأس یتیم ترحما له إلا کتب الله له بكل شعره مرت یده علیها حسنه^(۲)

هر مرد و زن با ایمان که از روی مهربانی بر سر یتیمی دست کشد، خدا به تعداد هر مویی که بر آن دست مالیده، حسنه‌ای برایش مینویسد.

نیز در روایتی امام صادق (علیه السلام) فرمود:

ما من عبد یمسح یده علی رأس یتیم رحمه له إلا أعطاه الله بكل

ص: ۴۵

۱- بحار الانوار: ج ۷۲ ص ۳.

۲- ثواب الاعمال: ص ۲۳۷؛ بحار الانوار: ج ۷۵ ص ۴ و ۵.

هر بندهای از روی مهربانی بر سر یتیمی دست کشد، خدا در ازای هر مو، نوری در روز قیامت به او عطا می کند.

در روایتی حضرت باقر (علیه السلام) نقل کرده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

هر کس از شما از قساوت و سنگدلی خود به ستوه آمده است، یتیمی را به نزد خود آورد و با او ملاطفت کند و او را سر سفره خود بنشاند و دست نوازش بر سر او بکشد، به اذن خدا قلبش نرم و مهربان گردد. (۲)

در روایت دیگری ابوبصیر می گوید که به امام باقر عرض کردم:

أصلحك الله! ما أيسر ما يدخل به العبد النار؟

قال: من أكل من مال اليتيم درهما، ونحن اليتيم؛ (۳)

خدا کارهایتان را سامان دهد! کم ترین چیزی که بنده به واسطه آن وارد آتش می شود، چیست؟

فرمود: خوردن در همی از مال یتیم و ما یتیم هستیم. از این روایت استفاده می شود که خوردن سهم امام، بلکه سهم سادات در حکم خوردن مال یتیم است و موجب دخول در آتش دوزخ خواهد بود.

از برخی دیگر از روایات این گونه استفاده می شود: شیعیانی که به احکام ناآگاهند و از تشرف به خدمت ائمه (علیهم السلام) محرومند، در حکم یتیم هستند؛ زیرا از

ص: ۴۶

۱- همان

۲- همان

۳- کمال الدین: ج ۲ ص ۵۲۱ حدیث ۵۰، بحار الأنوار: ج ۷۵ ص ۱۰.

درک فیوضات پدر روحانی خودشان محروم هستند. از این رو بر علما و دانشمندان است که آنها را ارشاد، هدایت و سرپرستی معنوی نمایند.

۵. نیکی به مساکین

کلمه «والمساکین» بر «بالوالدین» عطف شده است، یعنی «والمساکین احسانا».

کلمه «مساکین» جمع «مسکین» و به معنای درمانده است. از نظر لغوی و عرفی، حال مسکین از فقیر بدتر و از او تنگ دست تر است. اما در این آیه مراد از مساکین اعم از فقیر و مسکین است، زیرا این گفته معروف است که:

الفقير والمسکين إذا اجتماعا افترقا وإذا افترقا اجتماعا؛

هر جا فقیر و مسکین با هم ذکر شوند، با هم فرق دارند مثل آیه زکات و هر جا فقیر یا مسکین تنها ذکر شود، مثل این آیه، هر دو مراد است.

گفتنی است که احسان به مساکین و فقرا، مانند احسان به پدر و مادر و ایتم از افضل عبادات است.

البته آیات و اخباری در این باره و درباره اقسام انفاقات وارد شده که در ذیل آیه شریفه (ومما رزقناهم ینفقون (۱) بیان کردیم. (۲)

ص: ۴۷

۱- سوره بقره، آیه ۳.

۲- ر.ک: جلد یکم صفحه ۳۰۱.

در جمله (وقولوا للناس حسنا) مراد از حسن قول، همان گفتار نیک است.

در روایتی حضرت امام باقر (علیه السلام) در تفسیر این آیه فرمود:

قولوا للناس أحسن ما تحبون أن يقال لكم، فإن الله يبغض اللعان السباب الطعان على المؤمنين، الفاحش المتفحش، السائل الملحف، ويحب الحبي الحليم العفيف المتعفف (۱).

بهترین چیزی را که دوست دارید درباره شما بگویند، درباره مردم بگویند؛ چرا که خدا فردی را که مؤمنان را لعن می کند، ناسزا می گوید، طعنه و زخم زبان می زند، و شخص ناسزاگو و هرزه و بی حیا و گدای سمج را دشمن می دارد و انسان با حیا، بردبار، پاکدامن و عقیف را دوست می دارد. منظور از کلمه «للعان» عموم مردم، چه مؤمن و چه کافر، است، چنان که در مجمع البیان، تفسیر البرهان و دیگر کتاب های تفسیری از حضرت امام باقر (علیه السلام) نقل شده است؛ حتی فخر رازی در تفسیر خود بعد از نقل کلام مفسران می گوید: «و زعم أبو جعفر محمد بن علی الباقر (علیه السلام) أنه عام، وهو الأقوی؛ (۲) به نظر ابو جعفر امام باقر (علیه السلام) این آیه عام است و شامل همه مردم، چه مؤمن و چه کافر می شود و همین دیدگاه قوی تر است.»

بعضی از مفسران گفته اند: این سخن به مؤمنان اختصاص دارد.

ص: ۴۸

۱- تحف العقول: ص ۳۰۰؛ بحار الأنوار: ج ۶۵ ص ۱۵۲.

۲- مفاتیح الغیب: ج ۳ ص ۵۸۹.

بعضی دیگر گفته اند: آیه عام است، ولی به آیه سیف و به حدیث نبوی نسخ شده است، آن جا که حضرتش فرمود:

قاتلوهم حتی یقولوا: لا إله إلا الله، أو یقروا بالجزیه (۱)

با آنها پیکار کنید تا این که «لا إله إلا الله» بگویند یا به پرداخت جزیه اعتراف کنند.

بعضی دیگر گفته اند: این آیه نسخ نشده و به عموم خود باقی است و با آیات قتال منافاتی ندارد؛ چرا که گفتار نیک با کافر و دعوت او به ایمان منافاتی با جنگ با او ندارد چنانکه در آیه دیگر می فرماید:

(ادع إلى سبیل ربك بالحكمه والموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی أحسن) (۲)

(ای رسول ما) با حکمت و برهان و موعظه نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با بهترین شیوه با آنان مناظره کن

هم چنین در آیه دیگری می فرماید:

(ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغير علم) (۳)

(به معبود) کسانی که غیر خدا را می خوانند دشنام ندهید، که آنها نیز بدون علم و از روی کینه توزی، خدا را دشنام می دهند.

تحقیق در این بحث را این گونه ادامه می دهیم و می گوئیم:

ص: ۴۹

۱- مجمع البیان: ج ۱ ص ۲۸۶.

۲- سوره نحل، آیه ۱۲۵.

۳- سوره انعام، آیه ۱۰۸.

حسن و نیکی احسان، تفضل، انعام و مانند اینها به قابلیت محل، منوط و مشروط است و به آن بستگی دارد. احسان به محل غیر قابل و غیر لایق، علاوه بر اینکه سن و نیکویی ندارد، قبیح است، چنان که رحمت الهی نیز به همین جهت شامل اهل عذاب نمی شود. مادامی که درباره کافر امید هدایت می رود، احسان و محبت و ... به او مطلوب و پسندیده است؛ ولی هر گاه قابل هدایت نباشد، بلکه مانند عضو فاسدی در اجتماع بشری باشد که موجب فساد دیگر اعضا می شود، نه تنها احسان و تفضل به او پسندیده نیست، بلکه گاهی از بین بردن او لازم و ضروری است و احسان به او اضرار به جامعه بشری است چنانکه شاعر می گوید:

ترحم بر پلنگ تیز دندان

ستمکاری بود بر گوسفندان

بنابراین، دفع و قلع چنین کافرانی علاوه بر این که احسان به جامعه است، احسان به خود آنها هم است؛ زیرا هر چه آنان در دنیا بمانند، معصیت آنها بیشتر و در نتیجه عذاب آنها در روز قیامت، سخت تر و شدیدتر خواهد شد.

۸، ۷ اقامه نماز و پرداخت زکات

تفسیر دو جمله (وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ) در ذیل آیه سوم سوره بقره گذشت، (۱) آنجا که می فرماید:

(يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ) (۲)

ص: ۵۰

۱- ر.ك: جلد یکم صفحه ۲۸۲.

۲- سوره بقره، آیه ۳.

نماز را به پا می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند.

البته کیفیت نماز و زکات در شریعت یهود و بنی اسرائیل با نماز و زکات در شریعت اسلام تفاوت داشته، ولی اصل این دو در تمام شریعتها مسلم بوده است، چنان که از بسیاری از آیات شریفه استفاده می شود.

مخالفان با پیمان های الهی

در توضیح جمله (ثم تولیتم إلا قليلا منكم وأنتم معرضون) می گوئیم:

کلمه «تولی» به معنای روگردانیدن و اعراض است. برخی از مفسران می گویند: جمله «أنتم معرضون» برای تأکید است.

ممکن است گفته شود: جمله «ثم تولیتم» به مخالفت آنان با مواثیق و پیمان های الهی اشاره دارد و جمله «و انتم معرضون» استمرار و ادامه داشتن این مخالفت را می فهماند.

منظور از جمله «إلا قليلا منكم» پیامبران الهی، اوصیا و مؤمنان به آنان هستند که بسیار اندکند.

ص: ۵۱

اشاره

وإذ أخذنا ميثاقكم لا تسفكون دماءكم ولا تخرجون أنفسكم من دياركم ثم اقررتهم وأنتم تشهدون (۸۴)

و یاد کنید هنگامی را که از شما پیمان گرفتیم که خون هم را نریزید و یکدیگر را از سرزمین خود، بیرون نکنید. سپس شما به این پیمان اقرار کردید و خود گواھید.

پیمان عدم خون ریزی

عبارت «وإذ أخذنا ميثاقكم» به آیه سابق عطف است و جمله (لا تسفكون دماءكم) به ظاهر جمله خبری است، ولی معنای نهی و انشایی دارد.

«سفک دم» به معنای ریختن خون است که به آن «قتل نفس» می گویند. بنابراین، معنای جمله این گونه می شود: خون یکدیگر را نریزید، نه این که خودکشی نکنید، چنانکه مفاد جمله دوم این است که یکدیگر را نفی بلد نکنید.

البته تعبیر به «نفس» برای تأکید در نهی است و برای این که «أمت واحده» و فرزندان یک پدر بودند.

قتل مؤمن از گناهان بزرگ

گفتنی است که قتل نفس مؤمن از گناهان بسیار بزرگ است. خداوند متعال در این باره در قرآن مجید می فرماید:

(ومن يقتل مؤمنا معتمدا فجزاؤه جهنم خالدا فيها وغضب الله عليه)

و هر کس فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است که جاودانه در آن می ماند و خدا بر او خشم می گیرد و او را از رحمتش دور می سازد و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است.

در آیه دیگری می فرماید:

ومن أجل ذلك كتبنا على بني إسرائيل أنه من قتل نفسا بغير نفس أو فساد في الأرض فاكنما قتل الناس جميعا... « (۲)

به همین جهت، بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس انسانی را - بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین - بکشد، چنان است که گویی همه انسانها را کشته باشد.

درباره عقوبت قتل نفس، روایات بسیاری نیز نقل شده است. برای نمونه در روایتی امام صادق (علیه السلام) درباره کسی که انسان مؤمنی را بکشد، می فرماید:

مت أي ميتة شئت؛ إن شئت يهوديا وإن شئت نصرانيا وإن شئت مجوسيا (۳)

هنگام مرگ به او گفته می شود: هر گونه خواهی بمیر؛ خواهی یهودی بمیر، یا مسیحی یا مجوسی.

ص: ۵۳

۱- سوره نساء، آیه ۹۳

۲- سوره مائده، آیه ۳۲.

۳- ثواب الاعمال: ص ۳۷، سفینه البحار: ج ۲، ص ۴۰۷

در روایت دیگری امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

کسی که از روی عمد، مؤمنی را بکشد، خداوند تمام گناهان مقتول را برای قاتل ثبت می کند و کشته شده از گناهان بری و پاک می شود.

آن حضرت در ادامه فرمود: همین معنا در این آیه شریفه آمده است:

(إني أريد أن تبوء بإثمي وإثمك فتكون من أصحاب النار) (۱)

من می خواهم تو با گناه من و گناه خودت به سوی خدا بازگردی و در نتیجه از اهل آتش باشی (۲)

در حدیث دیگری پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

لو أن أهل السماوات السبع و أهل الأرضين السبع اشتركوا في دم مؤمن لأكبهم الله جميعا في النار؛ (۳)

اگر اهل آسمان های هفتگانه و زمین های هفتگانه در ریختن خون مؤمنی شریک باشند، به یقین خدا همه آنها را به رو در آتش می اندازد.

در این زمینه روایات دیگری نیز وجود دارد که همین مقدار کافی است. اعانت و یاری قاتل بر قتل، یا رضای به قتل نیز نظیر قتل نفس است.

البته از قتل نفس بدتر، اضلال و گمراه کردن و اغوای مردم است، همان طور که ارشاد و هدایت آنها نیز بالاترین مرتبه احیا و به منزله زنده کردن تمام

ص: ۵۴

۱- سوره مائده، آیه ۲۹.

۲- ثواب الاعمال: ص ۳۲۸.

۳- بحار الانوار: ج ۱۰۱ ص ۳۸۲.

انسان ها است و این آیه شریفه نیز به همین معنا تفسیر شده است:

(ومن أحياءها فكأنما أحياء الناس جميعا..)(۱)

و هر کس انسانی را زنده نماید و از مرگ نجات دهد چنان است که گویی همه انسانها را زنده کرده است.

ابوبصیر می گوید: درباره این آیه از امام باقر (علیه السلام) پرسیدم. آن حضرت فرمود:

من استخرجها من الكفر إلى الإيمان؛(۲)

منظور از زنده کردن انسان، نجات او از کفر و هدایت او به سوی ایمان است.

راندن مؤمن

(ولا تخرجون أنفسكم من دياركم) یکدیگر را از شهر و مسکن خود بیرون نکنید.

یعنی همین که بعضی به قدرت و سلطنت رسیدند، ملک و خانه ضعیفان و ناتوانان را غصب نکنند و آنها را از وطن و خانه هایشان آواره نمایند.

این عمل نیز از جنایات بزرگی است که معاصی بزرگ دیگری را هم دربردارد، مانند ظلم، آزار، تحقیر، توهین و هتک احترام مؤمن که هر کدام عقوبات شدید و عواقب وخیمی دارد.

ص: ۵۵

۱- سوره مائده، آیه ۳۲

۲- بحار الأنوار: ج ۲ ص ۲۱.

ما در این باره در ذیل آیه شریفه (یخادعون الله والذین آمنوا) (۱)

مطالبی را بیان کردیم. (۲)

پیمان شکنی بعد از اقرار

(ثم أقررتم وأنتم تشهدون) شما به آن میثاق اقرار نمودید و بر آن گواهی می دهید.

به نظر می رسد این میثاق و پیمان غیر از دیگر احکام تورات بوده که تحریف شده و آن را تبدیل کردند و انکار نمودند؛ چرا که به این میثاق، اعتراف و اقرار کردند.

نیز به قرینه «ثم» که برای تراخی است ظاهر این خطاب به یهود زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) متوجه است که به اخذ این میثاق و پیمان از پیشینیان خود اقرار و اعتراف داشتند.

ص: ۵۶

۱- سوره بقره، آیه ۹.

۲- ر. ک: جلد دوم صفحه ۲۷ از همین تفسیر.

ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسكم وتخرجون فريقا منكم من ديارهم تظاهرون عليهم بالاثم والعدوان وإن يأتوكم أسارى تفادوهم وهو محرم عليكم إخراجهم أفتؤمنون ببعض الكتاب وتكفرون ببعض فما جزاء من يفعل ذلك منكم إلا خزي في الحياه الدنيا ويوم القيامه يردون إلى أشد العذاب وما الله بغافل عما تعملون (۸۵)

پس از آن اقرار به پیمان و گواه بودن) باز این شما (گروه بنی اسرائیل هستید که یکدیگر را می کشید و جمعی از خودتان را از سرزمینشان بیرون می کنید و به گناه و تجاوز، بر ضد آنان به یکدیگر کمک می نمایید. و اگر آنها به صورت اسیر نزد شما آیند، با دادن فدیة آنان را آزاد میسازید با این که بیرون ساختن آنان بر شما حرام بود. آیا به بعضی از دستورات کتاب تورات ایمان می آورید، و به بعضی کافر می شوید؟! پس جزای هر کس از شما که چنین کند، جز رسوایی در این جهان، چیزی نیست و روز رستاخیز به سخت ترین عذابها گرفتار خواهند شد. و خدا از آنچه می کنید، غافل نیست.

توضیح واژگان

کلمه «انتم» خطاب به بنی اسرائیل است. در کلمه «هؤلاء» که اسم اشاره جمع است، دو احتمال می رود

۱. این که اسم منادی به تقدیر حرف نداء باشد. در این صورت معنای آن می شود: ثم أنتم یا هؤلاء المناقضون لميثاق الله؛ پس شما ای پیمان شکنان....

۲. این که خبر باشد برای «انتم» به تقدیر: أنتم الذین تفعلون کذا وکذا؛ پس شما همان مردمی هستید که...

جنگهای بنی اسرائیل

(تقتلون أنفسکم) یعنی «یقتل بعضکم بعضا».

بعد از یوشع تا زمان تبو نصر (بخت نصر) و بعد از آن تا زمان «اینطوکس» پادشاه فرنگ، یکصد و شصت سال پیش از میلاد و بعد از آن تا زمان «طرطوس» پادشاه روم، سی و هفت سال بعد از عروج مسیح (علیه السلام) جنگ هایی در میان بنی اسرائیل رخ داد و بر اثر آن جنگ ها، هزاران نفر از بنی اسرائیل کشته و هزاران نفر به اسارت برده شدند.

البته بیشتر این قتل ها و جنگ ها به دست پادشاهان مشرک خود بنی اسرائیل و با همکاری بعضی از قبایل آنها علیه قبیله دیگر، اتفاق می افتاد. (۱)

یاری به ستمگر در قرآن و روایات

(تظاهرون علیهم بالاثم والعدوان)

بنی اسرائیل، ستمگران و پادشاهان مشرک شان را علیه مظلومان، پشتیبانی و کمک می کردند و عده ای را از شهر و دیارشان بیرون می نمودند. هر دسته از

ص: ۵۸

۱- برای آگاهی بیش تر در این باره ر. ک: کلم الطیب: ص ۲۶۲ - ۲۷۴.

بنی اسرائیل ظالم و ستمگری را اعانت و همراهی می کردند و به جان دسته دیگر می افتادند و آنها را می کشتند و از شهر بیرون می کردند.

کلمه «اثم» به معنای گناه و کلمه «عدوان» به معنای تجاوز است؛ یعنی آنها در راه تعدی و تجاوز و گناه به همدیگر کمک و تعاون می کردند؛ نه در کار خیر و دفع ظلم و پرهیزکاری.

البته اعانت بر ظلم و عدوان از گناهان بزرگ است، چنان که خدا در کلام مجیدش می فرماید:

(وتعاونوا علی البر والتقوی ولا تعاونوا علی الإثم والعدوان... (۱))

و در راه نیکی و پرهیزگاری با هم تعاون و همکاری کنید و در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید.

در حدیثی آمده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

من دل جائرا علی جورکان قرین هاما فی جهنم: (۲)

هر کس ستمگری را به سستمی رهنمون گردد، در دوزخ هم نشین هاما خواهد بود که فرعون را به دشمنی با حضرت موسی راهنمایی می کرد).

حضرتش در سخن دیگری می فرماید:

من تولى خصومه ظالم أو أعان علیها، ثم نزل به ملك الموت قال له:

ص: ۵۹

۱- سوره مائده، آیه ۲.

۲- امالی صدوق: مجلس ۶۶ ح اص ۳۴۷ و بحار الأنوار: ج ۷۲ ص ۳۶۹.

ابشر بلعنه الله ونار جهنم وبئس المصير؛ (۱)

هر کس از طرف ظالمی پیگیری و وکالت دعوی او را در دادگاه به عهده بگیرد یا در این مرافعه به او کمک کند . با این که می داند او در این دعوا و مرافعه، ظالم است . آنگاه که فرشته مرگ بر او فرود آید به او گوید: بشارت باد تو را به لعنت خدا و آتش دوزخ، و چه بد سرانجامی است!

هم چنین حضرتش در سخن دیگری می فرماید:

إذا كان يوم القيامة نادى مناد: أين الظلمه وأعوانهم ومن لاق لهم دواتا، أو ربط لهم كيسا، أو مد لهم مده قلم؟ فاحشر وهم معهم؛ (۲)

آنگاه که روز قیامت فرا رسد، منادی بانگ زند: کجا هستند ستمگران و یاوران آنها و کسانی که ليقه ای در دوات آنها گذاشته اند، یا سر کیسه ای را برایشان بسته اند و یا قلمی را برای آنها کشیده اند؟ همه اینها را با آن ظالمان و ستمگران محشور کنید.

در حدیث دیگری آمده است:

بر در چهارم دوزخ سه کلمه نوشته شده است:

أذل الله من أهان الإسلام!

أذل الله من أهان أهل البيت!

ص: ۶۰

۱- همان.

۲- بحار الأنوار: ج ۷۲ ص ۳۷۲ حدیث ۱۷؛ وسائل الشیعه: ج ۱۷ ص ۱۸۱.

أذل الله من أعان الظالمين على ظلمهم للمخلوقين! (۱)

هر کس به اسلام اهانت کند و آن را خوار و حقیر شمارد، خدا او را خوار سازد!

هر کس به اهل بیت اهانت کند و آنان را حقیر شمارد، خدا او را خوار سازد!

هر کس به ستمگران در ستم به مردم یاری رساند، خدا او را خوار سازد!

البته در این باره روایات زیبایی نقل شده که همین مقدار کافی است. (۲)

لازم به ذکر است که رکون و اعتماد به ظالم و میل بقای او نیز همانند اعانت به ظالم است، چنانکه قرآن کریم می فرماید:

ولا تركنوا إلى الذين ظلموا فتمسكم النار (۳)

و به ظالمان تکیه ننمایید و به آنها متمایل نشوید، که آتش به شما می رسد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در حدیث مناهی می فرماید:

من مدح سلطانا جائرا أو تخفف وتضع له طمعا فيه كان قرينه في النار، (۴)

هر کس از روی طمع، حاکم ستمگری را ستایش کند، یا خود را برای

ص: ۶۱

۱- بحار الانوار: ج ۸ ص ۱۴۵؛ مستدرک الوسائل: ج ۱۳ ص ۱۲۶

۲- ر. ک: وسائل الشیعه: ج ۱۷ ص ۱۷۷ باب ۴۲.

۳- سوره هود، آیه ۱۱۳.

۴- من لا یحضره الفقیه: ج ۴ ص ۱۱.

او حقیر و زبون کند و در برابرش کرنش کند، در آتش هم نشین او خواهد بود.

در این زمینه روایت صفوان جمال که شتران خود را به هارون کرایه می داد و کلام زیبای امام موسی بن جعفر (علیه السلام) در این باره، و هم چنین حدیث علی بن حمزه و تشریف او با کاتب بنی امیه خدمت حضرت امام صادق (علیه السلام) و کلام آن حضرت به او، قابل توجه است. (۱)

ایمان به برخی از کتاب و کفر به برخی دیگر

وإن یأتوكم أسارى تفادوهم وهو محرم علیکم إخراجهم أفتومنون ببعض الكتاب وتكفون یبغض)

اگر آنها به صورت اسیر نزد شما آیند، با دادن فدیة آنان را آزاد میسازید با این که بیرون ساختن آنان بر شما حرام بود. آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می آورید، و به بعضی کافر می شوید؟!

مفسران در تفسیر این جمله چنین گفته اند: (۲)

بنی النضیر طائفه ای از یهود مدینه با قبیله خزرج هم قسم و هم پیمان بودند و قبیله بنی قریظه طائفه دیگری از یهود با قبیله اوس. اینها در جنگ هایی که این دو قبیله با هم می نمودند به کمک آنان می شتافتند و برادران یهود خود را

ص: ۶۲

۱- بحار الانوار: ج ۷۲ ص ۷۵ و ۷۶.

۲- مجمع البیان: ج ۱ ص ۳۰۳، ذیل همین آیه .

می کشتند و از دیارشان بیرون می کردند، ولی اگر کسی از آنها اسیر می شد، از جانب او فدیة می دادند و او را رها می ساختند و می گفتند: فدیة دادن برای رهایی اسیران، وظیفه دینی ماست. از این رو خداوند متعال در مذمت آنان می فرماید:

(أفتومنون ببغض الکتاب وتکفرون ببغض)

آیا به برخی از کتاب - که فدیة دادن برای رهایی اسیران است . ایمان می آورید و به بعضی دیگر - که حرمت قتل برادران دینی و حرمت اخراج آنهاست - کافر می شوید؟

ممکن است در تفسیر این آیه چنین گفته شود: تفادوهم» از باب مفاعله است که هم فدیة دادن و هم فدیة گرفتن را شامل می شود. و در این آیه منظور فدیة گرفتن است؛ چرا که یهودیان در جنگ هایی که میان آنان واقع می شد علاوه بر این که برادران یهود خود را می کشتند، بسیاری از آنها را از شهر و دیار خود بیرون می کردند و به اسارت می بردند و تا از آنها فدیة نمی گرفتند رهایشان نمی نمودند.

این آیه در مقام سرزنش آنهاست که برادران و هم کیشان خود را می کشید و بعضی از آنها را از شهر و دیار خودشان به عنوان اسارت بیرون می برید و تا فدیة از آنها نگیرید رهایشان نمی کنید و حال آن که بیرون نمودن آنها از شهر و دیارشان بر شما حرام است تا چه رسد به فدیة گرفتن از آنها.

جمله (أفتومنون ببغض الکتاب وتکفرون ببغض) کلی است؛ یعنی هر چه از تورات به نفع شما و مطابق میل شماست، می پذیرید و هر چه خلاف میل شما و منافی با منافع مادی شماست از آن اعراض می کنید، مانند آیاتی که نام، نشان،

صفات و خصوصیات پیامبر اسلام حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) را ذکر می کند و ایمان آوردن به او را برای آنان لازم و ضروری می شمارد چنان که خدای سبحان در این باره می فرماید:

(الذین يتبعون الرسول النبي الأمي الذي يجدونه مكتوبا عندهم في التوراه والإنجيل يأمرهم بالمعروف وينهاهم عن المنكر ويحل لهم الطيبات ويحرم عليهم الخبائث ويضع عنهم إصرهم والأغلال التي كانت عليهم فالذين آمنوا به و عزروه و نصره و اتبعوا النور الذي أنزل معه أولئك هم المفلحون(1))

کسانی که از فرستاده خدا، پیامبر «امی» پیروی می کنند؛ پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است، می یابند؛ همان پیامبری که آنها را به کار پسندیده دستور می دهد و از کار ناپسند باز می دارد و چیزهای پاکیزه را برای آنها حلال و چیزهای ناپاک را برایشان حرام می کند و بارهای سنگین و قید و بندهایی را که بر آنها بود، (از دوش و گردنشان بر می دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و حمایت و یاری اش کردند، و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنان رستگارانند .

در کتاب «کلم الطیب» آیاتی از تورات که بشارت ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در آنها آمده، از کتاب های یهود نقل شده و در ادامه چنین آمده است: این یک اشکال علمی به یهود است که این توراتی که در دست شماست کتاب

ص: ۶۴

آسمانی و وحی الهی است و موسی (علیه السلام) (آن را آورده، (پس) باید به تمامش ایمان داشته باشید و بالتیجه رسالت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را تصدیق کنید. و اگر چنین نیست چرا ادعا می کنید که (تورات) کتاب آسمانی و وحی الهی است و به آن اقرار و گواهی می دهید؟(۱)

آیا ایمان و کفر در یک فرد جمع می شود؟

بعضی از مفسران به این آیه تمک می کنند و می گویند:

ممکن است ایمان و کفر با هم جمع شود به این معنا که انسان می تواند نسبت به بعضی از امور دینی مؤمن و به بعض دیگر، کافر باشد.

در پاسخ این سخن می گوئیم :

به دو دلیل آنها اشتباه بزرگی را مرتکب شده اند :

۱. ایمان، مرکب ارتباطی و عبارت از اعتقاد به مجموع امور دینی من حیث المجموع است به طوری که اگر کسی همه امور اعتقادی و ضروریات را به استثنای یکی از آنها، قبول کند، مؤمن بر او اطلاق نمی شود.

۲. آیه در مقام مذمت و سرزنش است؛ یعنی چگونه می شود کسی ادعای ایمان به آیینی بنماید و حال آنکه بعضی از آن آیین را قبول نداشته باشد؟

خزى یعنی چه؟

(فما جزاء من يفعل ذلك منكم إلا خزی فی الحیاه الدنیا)

ص: ۶۵

۱- کلم الطیب: جزء اول ص ۳۵۲.

کلمه «خزی» در لغت به معنای هلاکت، ذلت و فزاحت است. قدر جامع این معانی، عذابی است که شامل همه آنها بشود.

یهود در دنیا به انواع خزی و رسوایی ها گرفتار شدند، چنان که از لابه لای مطالب پیشین استفاده می شود.

مشار الیه «ذلک» ممکن است همین جمله اخیر؛ یعنی ایمان به بعض کتاب و کفر به بعض آن باشد.

هم چنین ممکن است همه جملات آیه، یعنی کشتن یکدیگر، بیرون راندن از سرزمین و گرفتن فدیة منظور باشد.

نیز احتمال دارد به همه اعمال آنها اشاره داشته باشد که در آیات پیشین بیان شده است.

آیا عذاب یهود از همه کفار سخت تر است؟

(و یوم القیامه یردون إلی أشد العذاب)

ممکن است کسی در ذیل این فراز از آیه بگوید: از کلمه «أشد العذاب» استفاده می شود که در روز قیامت، عذاب یهود از دیگر طایفه های کار سخت تر است، در صورتی که عذاب دهریها و مادی گراها که منکر وجود خدا و معاد هستند و هم چنین عذاب مشرکان که منکر توحیدند، باید سخت تر باشد.

ما به او چند پاسخ می دهیم :

نخست آنکه یهود به جسم بودن، جهل داشتن و عجز خدا قائل هستند. این موضوع از داستان حضرت آدم و یعقوب (علیهم السلام) که در تورات رایج آمده، معلوم می شود. نیز آنان به ساحت مقدس پیامبران الهی هم چون لوط، داوود، سلیمان و

هارون (علیهم السلام) نسبت زنا، شرک و کفر می دهند. بنابراین، آنان با این عقاید باطل، با منکران خدا و پیامبران چندان فرقی ندارند.

دوم آنکه شدت و سختی عذاب قیامت تنها دایره مدار کفر نیست، بلکه عمده عذاب برای قساوت قلب، عنادورزی و عصبیت است. این صفات با بالاترین درجه هایش در یهود، ثابت و محقق بوده و هست.

سوم آنکه شدت و سختی، امری نسبی است و منافات ندارد که عذاب نسبت به بعضی سخت تر و نسبت به جماعت دیگر سبک تر باشد.

(وما الله بغافل عما تعملون)

یعنی علم خدا به همه چیز از جزئی و کلی و ظاهری و باطنی تعلق دارد و هیچ چیز از اعمال بندگان از علم او پنهان نیست و جهل و غفلت در ساحت مقدس خدای متعال راه ندارد.

آیه (۸۶)

اشاره

أولئك الذين اشتروا الحياة الدنيا بالآخره فلا يخفف عنهم العذاب ولا هم ينصرون (۸۶)

اینان کسانی هستند که زندگی دنیا را به جای جهان آخرت خریدند. پس از عذاب آنها کاسته نمی شود و آنان یاری نخواهند شد.

یهود و فروش آخرت به دنیا

این آیه به یهود اشاره دارد که در آیه قبل سخن از آنها به میان آمده است. مراد از «اشترای زندگی دنیا به جهان آخرت» بدل گرفتن زندگی دنیا از جهان

ص: ۶۷

آخرت است که انسان دین خود را به دنیا بفروشد و زندگی باقی را به زندگی فانی تبدیل نماید.

توضیح بیشتر این آیه در تفسیر آیه (اشترُوا الضلّٰله بالهدی) (۱) بیان شد. (۲)

هم چنین تفسیر عبارت «ولا هم ینصرون» در آیه شریفه «ولا یؤخذ منها عدل ولا هم ینصرون» (۳) گذشت. (۴)

آیه (۸۷)

اشاره

ولقد آتینا موسی الکتاب و قفینا من بعده بالرسول و اتینا عیسی ابن مریم البینات و ایدناه بروح القدس أفکلما جاء کم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقا کذبتم و فریقا تقتلون (۸۷)

به یقین ما به موسی کتاب را دادیم و پس از او پیامبرانی را پشت سر هم فرستادیم و به عیسی بن مریم حجتها و نشانه های آشکار دادیم و او را با روح القدس تأیید نمودیم. پس چرا هر گاه پیامبری چیزی را که مخالف هوای نفس شما است، برایتان آورد تکبر ورزیدید؟ پس گروهی را دروغگو خواندید و گروهی را می کشید.

ص: ۶۸

۱- سوره بقره، آیه ۱۶.

۲- ر.ک: جلد دوم ص ۱۹۷.

۳- سوره بقره، آیه ۴۸.

۴- ر.ک: جلد دوم ص ۴۰۶.

منظور از کتاب، تورات است و تخصیص حضرت موسی (علیه السلام) به کتاب با این که بر پیامبران قبل از موسی (علیه السلام) نیز کتاب نازل شده، شاید از این جهت است که از آنچه به پیامبران پیش از موسی (علیه السلام) نازل شده، به صحف تعبیر می شده است - زیرا آنها صحیفه صحیفه و جزوه جزوه بودند - مانند صحف آدم، شیث، نوح، ابراهیم (علیهم السلام) و حتی از کتاب موسی (علیه السلام) به اعتبار الواح نیز به صحف تعبیر شده است چنان که در آیه ای می خوانیم: (صحف ابراهیم و موسی) (۱)

البته کتاب های آسمانی که به نامی مخصوص نامیده شده اند، چهار کتابند که عبارتند از: ۱. تورات، ۲. انجیل، ۳. زبور، ۴. فرقان (قرآن).

منظور از اهل کتاب در قرآن کریم، همان یهود و نصاری هستند. البته مجوسی ها نیز در احکام به اهل کتاب ملحق می شوند.

ارسال انبیای بنی اسرائیل

(وقفنا من بعده بالرسل)

قفینایعنی «اتبعنا» به این معنا که بعد از موسی، رسولانی را در پی هر رسول و پشت سر هم فرستادیم. به سخن دیگر، به صورت پی در پی پیامبران را یکی بعد از دیگری فرستادیم.

بیشتر این پیامبران، اوصیای حضرت موسی (علیه السلام) و حافظ شریعت و مبلغ احکام او بودند.

ص: ۶۹

پیامبران بنی اسرائیل بعد از حضرت موسی (علیه السلام) بسیار بودند و اسامی پیامبرانی که در قرآن کریم ذکر شده عبارتند از : داوود، سلیمان، الیاس، الیسع، ذوالکفل، اسماعیل صادق الوعد، یونس، زکریا، یحیی و عیسی (علیهم السلام).

چرا تخصیص عیسی (علیه السلام)؟!

(وآتینا عیسی ابن مریم البینات)

تخصیص حضرت عیسی (علیه السلام) به ذکر برای این است که او پیامبر اولوالعزم و دارای شریعت و کتاب جدید بود.

بینات یعنی چه؟

کلمه «بینات» جمع «بینه» و به معنای چیزی است که بر صدق ادعا، گواه واقع شود و ادعای مدعی را روشن سازد. چون معجزات پیامبران الهی، گواه صدق ادعای آنان بوده، از این جهت از آنها به «بینات» تعبیر شده است.

مراد از بینات در این آیه شریفه، معجزات حضرت عیسی (علیه السلام) است، مانند تکلم در گهواره، شفا دادن بیماران، زنده کردن مردگان، خبر دادن از آنچه در خانه های خود ذخیره می کردند و آنچه می خوردند، داده شدن کتاب در دوران کودکی و نظیر اینها.

روح القدس و تأیید او

(وَأیدناه بروح القدس)

ص: ۷۰

مراد از روح القدس، جبرئیل امین است و این نیز یکی از القاب اوست، چنان که در آیه دیگر می فرماید:

(قل نزله روح القدس من ربك بالحق (۱))

بگو: روح القدس آن را از جانب پروردگارت به حق نازل کرده است. اُدناه» یعنی «قویناه؛ او را تقویت نمودیم». اصل «أید» به معنای قوه است و تأیید جبرئیل برای حضرت عیسی (علیه السلام) با این که بر پیامبران دیگر هم نازل می شد برای این است که اصل وجود عیسی (علیه السلام) از نفخه جبرئیل بوده و همو تا بردن عیسی (علیه السلام) به آسمانها نگهبان او بوده است.

چرا از جبرئیل به روح القدس تعبیر شده است؟

در پاسخ به این پرسش باید گفت: برای این که او جوهر مجرد است، چنان که روح انسانی جوهر مجرد است.

تعبیر به قدس به جهت این است که او از عیب و نقص و معصیت، منیره و پاک و دارای مقام عصمت و طهارت است، چنان که همه فرشتگان، معصوم و منزّه از نافرمانی خدا هستند.

البته آنان دارای مراتب و درجات متفاوتی هستند و جبرئیل، سید فرشتگان و امین وحی و واسطه بین خدا و پیامبران الهی است.

استکبار در برابر پیامبران الهی

(أفکلما جاء کم رسول بما لا تهوی أنفسکم استکبرتم)

ص: ۷۱

دلیل استکبار این بود که پیامبران و رسولان الهی برخلاف هوای نفس متکبران، جباران، ستمگران، ارباب جاه و مال و ماده پرستان سخن می گفتند و در مقام جلوگیری از تعدیات و تجاوزات آنها بر می آمدند. از این رو، این قبیل اشخاص آنان را تکذیب می کردند و به آنان نسبت سحر و جنون و... می دادند و سپس در صدد قلع و قمع و قتل آنان بر می آمدند.

علامه مجلسی (رحمه الله) در دایره المعارف ارزشمند «بحار الانوار» بحث مفصلی را درباره هر یک از پیامبران بنی اسرائیل که به دست آنها کشته شده اند، دارند. البته این نه تنها دأب و شیوه بنی اسرائیل بوده؛ بلکه هوا پرستان و ستمکاران پیشین نیز همین گونه با پیامبران پیش از موسی (علیه السلام) مانند نوح، هود، صالح، ابراهیم و

لوط (علیهم السلام) رفتار می کردند.

هم چنین کفار قریش نسبت به خاتم الأنبياء حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) هر قدر می توانستند او را آزار و اذیت می کردند و نسبت های ناروا به او می دادند و تنها حفظ الهی برای انجام رسالت و اتمام حجت بود که آنها را حفظ می کرد و از شر آنها نگاه می داشت.

این آیه شریفه در مقام توییح این است که هر پیامبری را که برای شما فرستادیم و برخلاف هوای نفس شما سخن گفت، زیر بار او نرفتید و گروهی از آنها را تکذیب نمودید و گروه دیگری را کشتید.

وقالوا قلوبنا غلف بل لعنهم الله بكفرهم فقليلًا ما يؤمنون (۸۸)

و آنها گفتند: دل های ما در غلاف است و ما از گفته تو چیزی نمیفهمیم. بلکه خدا آنها را به سزای کفرشان، از رحمت خود دور ساخته است. پس کمی از آنها ایمان می آورند.

کلمه «غلف» جمع «اغلف» و به معنای پوشیده و مستور است و به همین جهت به شمشیری که در نیام و غلاف باشد، اغلف گویند.

منظور آنها این است که درهای قلب ما بسته شده و دل های ما در غلاف و پوشش است. از این رو ما آیات خدا، مواعظ و نصایح پیامبر را نمی فهمیم. بنابراین، در ما تأثیری ندارد.

البته خدا نظیر این کلام را در آیه دیگر از زبان مشرکان چنین نقل می فرماید:

(وقالوا قلوبنا فی أكنه مما تدعونا إليه وفی آذاننا وقر ومن بیننا و بینك الحجاب) (۱)

آنها گفتند: قلب های ما از فهم آنچه ما را به آن دعوت می کنی، محجوب است و در گوشهای ما سنگینی است، و میان ما و تو پرده و حجابی وجود دارد.

آنان این کلام را از روی مسخره و استهزا می گفتند و به اصطلاح طعنه می زدند، ولی در حقیقت همین طور بودند و کلام حق در آنان مؤثر

ص: ۷۳

واقع نمی شد.

نیز خداوند متعال در آیه دیگری می فرماید:

(ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی أبصارهم غشاوه) (۱)

خدا بر دلها و گوش های آنان مهر نهاده و بر چشم هایشان پردهای است.

همچنین در آیه دیگری می فرماید:

(صم بکم عمی فهم لا ترجعون) (۲)

آنها کر، گنگ و کورند؛ لذا (از راه خطا) باز نمی گردند.

دوری از رحمت، سزای کفر یهود

خداوند متعال در رد کلام یهودیها می فرماید: «بل لعنهم الله بکفرهم»، بلکه خدا آنها را به سزای کفرشان، از رحمت خود دور ساخته است.

چرا سخن حق در اینان تأثیر نمی گذارد؟ برای این که خدای سبحان آنها را به واسطه کفرشان از رحمت خود دور ساخته است.

سخنی در لعن

کلمه «لعن» به معنای جدایی و دوری از رحمت است، چنان که صلوات به معنای پیوستن و نزدیک شدن به رحمت الهی است.

ص: ۷۴

۱- سوره بقره، آیه ۷.

۲- همان، آیه ۱۸.

در بیان مقصود از صلوات گفته شده که صلوات معنای جامعی است که اراده خیر باشد، در مقابل لعن که اراده شر است.

گفتنی است که لعن مؤمن جایز نیست و روایات بسیاری در مذمت و سرزنش آن وارد شده، ولی لعن کافر و منافق و معاند جایز است. در موارد بسیاری لعن اعدای دین و دشمنان ائمه طاهرین (علیهم السلام) از مصادیق تبری است، چنان که صلوات و سلام بر ائمه طاهرین (علیهم السلام) از مصادیق تولی است.

در روایتی آمده که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: خداوند هفت طایفه را لعنت کرده است که عبارتند از:

المغیر لکتاب الله، والمکذب بقدر الله، والمبذل سنه رسول الله، والمستحل من عترتی ما حرم الله عزوجل، والمتسلط فی سلطانه لیعز من اذل الله ویذل من أعز الله، والمستحل لحرم الله، والمتکبر علی عباد الله عزوجل (۱).

تغییر دهنده کتاب خدا؛ تکذیب کننده قدر خدا؛ دگرگون کننده سنت رسول خدا؛ حلال شمارنده چیزهایی درباره عترت من که خدا حرام کرده (مثل دشمنی با آنها و...) زورمندی که می خواهد آنکه را که خدا ذلیل کرده، عزیز و آنکه را که خدا عزیز کرده، ذلیل کند؛ حلال کننده حرام خدا، و تکبر ورزنده و فخر کننده در برابر بندگان خدا □

هم چنین رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در هفت مورد ابوسفیان را لعنت کرد. (۲) نیز در

ص: ۷۵

۱- الخصال: ج ۲ ص ۳۵۰.

۲- بحار الانوار: ج ۴۴ ص ۷۷.

هنگام بیماری مرگش، یزید را لعن فرمود. (۱)

در روایتی دیگر آمده که امام حسن مجتبی (علیه السلام) به عمرو بن عاص فرمود: تو هفتاد بیت در هجو و بدگویی و استهزای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گفتی و پیامبر فرمود:

اللهم.. فالعن عمرو بن عاص بكل بیت ألف لعنه: (۲)

خدایا، در برابر هر بیت شعر عمرو بن عاص، هزار لعنت بر او بفرست؟

مؤمنان اندکی از یهود

(فقلیلا ما يؤمنون)

یعنی از یهودیان افراد اندکی ایمان می آورند، مانند عبدالله سلام و یاران او، برخلاف دیگر کافران که فوج فوج به اسلام مشرف می شوند، چنانکه قرآن کریم می فرماید:

(ورأیت الناس یدخلون فی دین الله أفواجا) (۳)

و بینی مردم گروه گروه وارد دین خدا می شوند.

بنابراین، منصوب بودن کلمه «قلیلا» به جهت حالیه بودن آن است و حرف «ما» یا زائد است و یا مصدری و مراد از کمی ایمان، کمی مؤمنان آنهاست.

برخی از مفسران می گویند: منظور از کمی ایمان آنها، ایمان به خدا و صفات

ص: ۷۶

۱- همان: ص ۲۶۶.

۲- الاحتجاج: ج ۱ ص ۲۷۶، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۸۱

۳- سوره نصر، آیه ۲.

اوست، بدون ایمان به پیامبر و قرآن و سایر اعتقادات اسلامی. پس ایمان آنها به خدا و برخی صفات او نسبت به آنچه به آن ایمان ندارند، کم است. (۱)

این نظریه درست نیست؛ زیرا چنان که گذشت ایمان مرکب ارتباطی است و با انکار یکی از اجزای آن، اصلاً ایمانی نخواهد بود.

آیه (۸۹)

اشاره

ولما جاءهم كتاب من عند الله مصدق لما معهم وكانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به فلعنته الله على الكافرين (۸۹)

و هنگامی که از طرف خدا کتابی که مؤید آنچه نزد آنان است، برایشان آمد و پیش از این در انتظارش) بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می جستند؛ ولی همین که آنچه او صافش را می شناختند برایشان آمد، انکارش کردند و به او کافر شدند. پس لعنت خدا بر کافران باد!

چگونه قرآن کتاب های پیشین را تصدیق می کند؟

(ولما جاءهم كتاب من عند الله «

منظور از کتاب، قرآن مجید است.

(مصدق لما معهم) صفت کتاب است. منظور از «لما معهم» تورات و دیگر کتاب های منسوب به وحی است که در دست یهود بوده است.

ص: ۷۷

در این جا اشکالی این گونه طرح شده است:

در بسیاری از آیات قرآن کریم تصریح شده که اینان کتاب های الهی را تحریف نموده اند. پیش تر هم ذکر شد که تواتر تورات فعلی که در دست یهود است، سه مرتبه قطع شده و به یک نفر منتهی می شود. علاوه بر این، در این کتاب، مطالب خلاف واقع و نسبت های ناروا به خدا و انبیای او آمده که دلیل قطعی بر تحریف آن است.

از طرف دیگر، در این آیه و آیات دیگر، از قرآن و پیامبر با این وصف یاد شده که آنها مؤید و تصدیق کننده این کتاب ها هستند. حال این سؤال به ذهن می رسد که چگونه قرآن و پیامبر، مؤید این کتاب های تحریف شده هستند؟

در پاسخ این اشکال می گوئیم:

عبارت «مصدق لما معهم» بر این مطلب دلالت ندارد که قرآن، هر چه با آنهاست تصدیق و تأیید می کند. زیرا قرآن کریم نفرموده: «مصدق لجميع ما معهم» یا «مصدق لكل ما معهم» تا بر عموم دلالت کند، بلکه این فراز دلالت دارد که فی الجمله و سر بسته و به طور کلی، مطالب حق در کتاب های آنها وجود دارد.

از طرفی، صفت تحریف که به کتاب های آنها نسبت داده شده نیز دلالت ندارد که تمام تورات و کتاب های وحیانی آنها تحریف شده است، بلکه دلالت دارد که فی الجمله و سر بسته دست تحریف در آنها تصرف نموده و آنها را از اعتبار ساقط کرده است.

بنابراین، آنچه از مطالب این کتاب ها که از بیرون مانند قرآن کریم و کلام

پیامبر و ائمه طاهرین (علیهم السلام) مورد تصدیق و تأیید قرار گیرد، معتبر و صدور آن از مقام وحی، مسلم است.

همچنین مطالبی مانند قول به تجسم خدا، نسبت های ناروا به ساحت قدس پیامبران، حلال بودن شراب و مواردی مانند آن که کذب آنها از طریق قرآن و پیامبر و ائمه اطهار (علیهم السلام) یا از طریق برهانهای عقلی ثابت شود، به وحی الهی مربوط نیست و محض افترا و ساخته و پرداخته دست منحرفان است. آنچه هم که دلیلی بر صدق یا کذبش نباشد، چون دست تحریف فی الجمله در این کتابها تصرف کرده و تواتر آن قطع شده است و دلیلی بر اعتبار آن نداریم، قابل اعتماد نیست.

اما بارزترین مطالب این کتاب ها که قرآن آنها را تصدیق نموده، گزارش هایی است که از بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و صفات و سیره و رفتار آن بزرگوار داده اند.

حتی علت اقامت یهود در مدینه و اطراف آن از سال های قبل از بعثت برای درک حضور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بوده و آنان خبر بعثت او را به مشرکان می دادند و خود انتظار ظهور او را می کشیدند و چون این اخبار با واقع مطابق شد، همین دلیلی بر صدق آنهاست و از این رو، قرآن تصدیق کننده آنهاست.

شناخت و اعتقاد یهود پیش از بعثت

(وکانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا)

کلمه «استفتاح» به معنای انتصار و طلب فتح و پیروزی است. مراد از (الذین کفروا) مشرکان عرب هستند.

در مورد طلب یاری و پیروزی یهود بر کفار عرب دو نظر است:

ص: ۷۹

۱. آنان در هنگام خصومت و گرفته شدن اموال و شکنجه شدن از جانب کفار، می گفتند: «أما لو بعث محمد لخرجكم من ديارنا وأموالنا؛ هان اگر محمد مبعوث شود، به یقین شما را از شهر مان بیرون خواهیم کرد و دستتان را از اموالمان کوتاه خواهیم کرد.»

به این مضمون، روایتی از تفسیر «العیاشی» و کتاب شریف الکافی از حضرت امام صادق (علیه السلام) نقل شده است. (۱)

۲. آنان در موقع جنگ با اعراب، به اسم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از خداوند طلب یاری می نمودند و می گفتند: «اللهم إنا نستنصرک بحق النبی الأُمی إلا نصرتنا علیهم؛

خدایا، به حق پیامبر اُمی از تو یاری می طلبیم و این که ما را بر آنها پیروز کنی.»

در این زمینه، روایتی در تفسیر این آیه از ابن عباس نقل شده است. (۲)

کفر یهود پس از شناخت و اعتقاد

(فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به)

بنابر این، هنگامی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مبعوث شد یهود او را می شناختند، هم از جهت مطابق بودن ویژگی ها و صفات او با آنچه در کتاب های خود یافته بودند و هم از جهت مشاهده معجزات باهری که از آن حضرت ظاهر می شد. با این حال کافر شدند و ایمان نیاوردند.

ص: ۸۰

۱- تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۴۹؛ الروضه من الکافی: ص ۳۰۸ حدیث ۴۸۱؛ بحار الأنوار: ج ۱۵ ص ۲۲۵ حدیث ۴۹.

۲- در المنثور: ج ۱ ص ۸۸، ذیل آیه مورد بحث.

ممکن است علت کفر آنها این سه چیز باشد:

۱. آنها توهم می نمودند که آن پیامبر موعود، از بنی اسرائیل است و هنوز مبعوث نشده است. وقتی دیدند پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از فرزندان اسماعیل (علیه السلام) است، نه از بنی اسرائیل، حسد و عنادورزی و عصبیت آنان مانع شد که به او ایمان بیاورند.

۲. هنگامی که یهود دیدند پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با ریاست، جاه طلبی و فرو رفتن در امور مادی و زخارف دنیایی - که عادت دیرینه یهود بود به مخالف است، از این جهت زیر بار نبوت او نرفتند.

۳. آنان توهم می نمودند که پس از بعثت آن پیامبر موعود، مشرکان عرب که دشمن سرسخت یهود بودند، به او ایمان نمی آورند و اینان بر آنها چیره می شوند و از آنها انتقام خواهند کشید. وقتی دیدند که کفرورزان مدینه در ایمان به آن حضرت از آنان پیشی گرفتند، به واسطه دشمنی با آنها کافر شدند و به آن حضرت ایمان نیاوردند. البته می توان گفت که عمده دلایل کفر آنان همان دوستی زندگی دنیایی و مال و منال و زخارف آن بوده، چنان که از آیات بعد استفاده می شود و علت های دیگر بهانه ای بیش نبوده است، مثل این که می گفتند:

چون جبرئیل بر این پیامبر نازل می شود ما به او ایمان نمی آوریم.

(فلغته الله علی الکافرین)

پیش تر درباره این فراز از آیه، مطالبی گذشت.

بئسما اشتروا به أنفسهم أن يكفروا بما أنزل الله بغيا أن ينزل الله من فضله على من يشاء من عباد فباء و بغضب على غضب
وللكافرين عذاب مهين (۹۰)

بد است آنچه نفس های خود را به آن فروختند که به آنچه خدا نازل کرده بود کافر شدند (و کفرشان از سر حسد است که
چرا خداوند از فضل خود بر هر کدام از بندگانش که بخواهد، آیاتش را نازل می کند. پس گرفتار غضب پی در پی شدند و
برای کافران عذابی خوار کننده است.

توضیح واژگان

کلمه «بئس» از افعال ذم است، مقابل کلمه «نعم» که از افعال مدح است. در واژه «بئس» چهار لغت مطرح شده است:

۱. بئس به فتح باء و همزه،

۲. بئس به فتح باء و سکون همزه،

۳. بئس به کسر باء و همزه،

۴. بئس به کسر باء و سکون همزه که همین لغت مشهور است.

بعد از افعال مدح و ذم، دو اسم مرفوع واقع می شود که اولی فاعل این افعال و دومی مخصوص به مدح یا ذم است، مانند آیه
ای که می خوانیم:

(ووهبنا لداود سليمان نعم العبد إنه أواب) (۱)

ص: ۸۲

ما سلیمان را به داوود بخشیدیم. چه بنده خوبی! زیرا همواره به سوی خدا بازگشت می کرد.

در آیه دیگری می خوانیم:

(وقل الحق من ربکم فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليکفر إلا أعتدنا

الظالمین ناراً أحاط بهم سرادقها وإن يستغيثوا يغاثوا بماء کالمهل يشوی الوجوه بئس الشراب وساءت مرتفقها) (۱)

بگو: این حق (قرآن) از سوی پروردگارتان رسیده است. هر کس می خواهد ایمان بیاورد و هر کس می خواهد کافر گردد، که ما برای ستمگران آتشی آماده کرده ایم که سرپرده هایش آنان را از هر سو احاطه می کند و اگر تقاضای آب کنند، آبی برای آنان می آورند که هم چون فلز گداخته صورت ها را بریان می کند. چه بد نوشیدنی ای، و چه بد جایگاهی است؟

ممکن است فاعل، اسم ذات باشد، مانند دو مثالی که ذکر شد، یعنی العبد و الشراب. مفادش این است که مخصوص به مدح دارای جمیع مدحها و خوبی ها و مخصوص به ذم، دارای همه ذمها و بدی هاست.

امکان دارد فاعل آن، اسم معنا - یا به سخن دیگر - فعلی از افعال باشد، مانند آیه مورد بحث که فاعل «بنس»، ماء موصوله و مخصوص به ذم «کفر بما انزل الله» است. بنابراین، مفاد آیه این گونه می شود: «بد چیزی است کفر به ما انزل الله که نفس های خود را به آن فروختند» چنان که در مقابل آن، خوب چیزی است ایمان

ص: ۸۳

به ما انزل الله که مؤمنان آن را برگزیدند.

بنابراین، ماء موصوله یا نکره موصوفه، فاعل «بئس» و «اشتروا» صله یا صفت ما و ضمیر «به» به موصول برمی گردد و «انفسهم» مفعول «اشتروا» و «أن یکفروا» که اسم مؤول است مخصوص به ذم است.

«اشترء» در خرید و فروش، هر دو به کار می رود به ویژه در مبادله دو جنس که از آن به معامله پایاپای تعبیر می شود؛ زیرا در این صورت هر کدام از خریدار و فروشنده، هم خریدار و هم فروشنده است.

در آیه یاد شده نیز مبادله دو چیز است: بهشت و جان. خداوند متعال خریدار جان در ازای بهشت است و انسان نیز خریدار بهشت، در ازای جان است.

ولی ممکن است انسان به سوء اختیار خود، خریدار دوزخ در ازای جان باشد. البته این بد چیزی است که انسان جان خود را به آن بفروشد.

پیدا است که نمودار بهشت در این جهان، ایمان به خدا و به «ما أنزل الله» و نمودار دوزخ، کفر به خدا و به «ما أنزل الله» است.

مراد از «ما أنزل الله» در این آیه، قرآن و شریعت مقدس حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) است.

کلمه «بغیه» مفعول له است و علت این معامله و داعی بر این مبادله را بیان می کند که بغی، تعدی و تجاوز و حسد بر این است که پیامبر اسلام حضرت و محمد (صلی الله علیه و آله) از عرب و از فرزندان اسماعیل بود، نه از بنی اسرائیل.

(أن ينزل الله من فضله على من يشاء من عباده)

این جمله در پاسخ آنهاست که مقام نبوت، موهبتی الهی است و خدای متعال به هر کس که بخواهد عنایت می فرماید.

البته پر واضح است که خداوند به آن شخص که شرایط نبوت - مانند عصمت، افضلیت، پاکی حسب و نسب و داشتن معجزه - را دارد و از موانع نبوت برکنار و مبرا است، تفضل می کند.

پیداست که از تحقق و وجود این شرایط در شخصی، کسی جز خدا آگاه نیست. از این رو، او می داند که این منصب را به چه کسی عطا فرماید، چنان که قرآن کریم می فرماید:

(الله أعلم حیث یجعل رسالته (۱))

خدا داناتر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد. (۲)

خشم روی خشم

(فباء و بغضب علی غضب)

کلمه «باء» به معنای «رجع» است. ممکن است مراد از غضب بر روی غضب این باشد که یهود از زمان حضرت موسی (علیه السلام) تا بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) همواره اسباب غضب الهی را فراهم می آوردند، چنانکه در آیات گذشته بسیاری از آن موارد را متذکر شدیم.

ص: ۸۵

۱- سوره انعام، آیه ۱۲۴

۲- برای آگاهی بیش تر به کتاب کلم الطیب: جلد یکم ص ۱۹۴ الی ۲۵۷ رجوع شود.

برای مثال، بنی اسرائیل از حضرت موسی خواستند که برای آنها نیز مانند بت پرستان، معبودی و بتی قرار دهد و تقاضای رؤیت خداوند کردند؛ عبادت گوساله، قضایای تیه و نرفتن به جنگ عمالقه، قضیه بقره، کفر به مسیح (علیه السلام) نسبت ناروا به مریم طاهره، اراده قتل مسیح (علیه السلام) و غیر اینها از کفریات و معاصی و بت پرستی ها که در ادوار متمادی از آنها ظاهر شد از این دست است و کتاب های آنها از این موارد مشحون است.

از طرفی کفر به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و محاربه با آن بزرگوار، باعث غضب الهی شده که بر روی آن همه غضب، برای خود فراهم نمودند.

البته مراد از غضب الهی در این جا آن حالت نفسانی که بر انسان عارض می شود و تغییر و دگرگونی در او به وجود می آورد، نیست؛ زیرا خداوند از عروض عوارض و تغییرات و حالات، منزّه و مبرا است، بلکه مراد فعل مغضبانه و اثر خشم است که نسبت به شخص مغضوب انجام می دهد که همان انتقام سخت و عذاب شدید در این دنیا و دنیای دیگر است، چنان که در نظایر آن نیز همین معنا مقصود است.

مهین یعنی چه؟

(وللکافرین عذاب مهین)

کلمه «مهین» به معنای خوار کننده، از اهانت گرفته شده است که به معنای اذلال و خوار کردن آمده است. نکته و سر این که فرمود: (وللکافرین عذاب مهین) و نفرمود: «لهم عذاب مهین» شاید این باشد که عذاب مهین به اینان اختصاص ندارد، بلکه هر که کافر باشد، از هر طایفه و گروهی، عذاب مهین برای او آماده و مهیاست.

البته «لام» «للکافرین» برای اختصاص است؛ یعنی عذاب مهین به کافران

مختص است.

بله، مؤمن اگر هم عذابی ببیند برای تطهیر او از کثافت معصیت است، نه از روی اهانت که در نهایت، به برکت ایمان، به سعادت نایل می شود، چنان که بارها یاد آور شده ایم.

ممکن است ذکر «کافرین» برای بیان علت عذاب باشد که گفته اند: «تعلیق الحکم علی الوصف مشعر بالعلیه؛ منوط کردن و وابسته کردن حکم به وصف به علت آن وصف برای حکم اشاره دارد».

آیه (۹۱)

اشاره

وإذا قيل لهم آمنوا بما أنزل الله قالوا نؤمن بما أنزل علينا ويكفرون بما وراءه وهو الحق مصدقا لما معهم قل فلم تقتلون أنبياء الله من قبل إن كنتم مؤمنين (۹۱)

و هنگامی که به آنها گفته شود: «به آنچه خدا نازل فرموده، ایمان بیاورید» می گویند: «ما به چیزی ایمان می آوریم که بر خود ما نازل شده است.» و به غیر آن - با آن که حق و مؤید همان چیزی است که با آنها است - کافر می شوند. (ای پیامبر) به آنان بگو: اگر ایمان دارید، چرا پیش از این، پیامبران خدا را به قتل می رساندید؟؟

دستور از چه کسی است؟

گوینده جمله «آمنوا بما أنزل الله» در مرتبه نخست، خداوند متعال است که در بسیاری از آیات شریفه، خطاب به همه مردم یا خطاب به اهل کتاب و بنی

اسرائیل، به ایمان به «ما أنزل الله» امر فرموده است. در مرتبه دوم، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است که همه مردم را به ایمان دعوت می فرماید و در مرتبه بعدی مؤمنان هستند

که کافران را به ایمان دعوت می کنند. از این رو، «قیل» را به صورت فعل مجهول آورده و فاعل آن را معین نکرده است. منظور از «ما أنزل الله» همه اموری است که بر پیامبران خدا نازل شده که ایمان به آنها، لازم است؛ نه خصوص قرآن کریم، چنان که در اواخر همین سوره می فرماید:

(والمؤمنون كل آمن بالله وملائكته وكتبه ورسوله لا نفرق بين أحد من رسله) (۱)

و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب ها و فرستادگانش ایمان آورده اند و گفتند: میان هیچ یک از پیامبران او فرق نمی گذاریم.

ایمان مشروط یهود

(قالوا نؤمن بما أنزل علينا)

مراد یهود از «ما أنزل علينا» تنها تورات نیست، بلکه تمام آنچه بر پیامبران بنی اسرائیل نازل شده مرادشان است، چنان که کتاب های عهد قدیم که مورد اعتقاد یهود است، به عقیده آنها کتاب هایی هستند که بر پیامبران بنی اسرائیل از زمان موسی (علیه السلام) تا زمان عیسی (علیه السلام) نازل شده اند. منظورشان این است که اگر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از بنی اسرائیل باشد ما به او و قرآن ایمان می آوریم.

ص: ۸۸

این جمله جزء گفته یهود نیست؛ بلکه کلام خدای سبحان است که از کفر آنها به قرآن مجید خبر می دهد. مراد از «بِسْمِ وراه» آنچه به غیر پیامبران بنی اسرائیل نازل شده، می باشد و پیامبر بعد از پیامبران بنی اسرائیل به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و کتاب بعد از کتاب های آنها، به قرآن منحصر است.

(وهو الحق) یعنی و حال آنکه قرآن حق است و ثابت و قطعا از جانب خدا نازل شده است. حق به معنای ثابت و در مقابل باطل است که ثبوت ندارد و زوال پذیر است. دلیل بر حق بودن قرآن، همان معجزه بودن آن از جهات متعدد است چنان که پیش تر ذکر شد.

(مصدقاً لما معهم)

این قرآن، تصدیق کننده و مؤید پیامبران بنی اسرائیل و کتاب هایی است که بر آنها نازل شده و چنین نیست که ایمان به قرآن، مستلزم کفر به آنان باشد و به اصطلاح «مانعه الجمع» نیست، بلکه قرآن حقانیت آنها را اثبات می کند و اگر قرآن نبود راهی برای اثبات پیامبری دیگر پیامبران الهی و کتاب های آنان در دست نبود.

البته ما معنای این جمله را به طوری که با تحریف کتاب های آنها منافات نداشته باشد، در تفسیر دو آیه پیشین آوردیم.

(قل فلم تقتلون أنبياء الله من قبل إن كنتم مؤمنين)

این جمله در رد ادعای ایمان آنهاست که گفتند: (ثؤمن بما أنزل علينا) «ما فقط به آنچه بر پیامبران بنی اسرائیل نازل شده، ایمان می آوریم.» بگو: اگر در این

ادعا راستگو هستید و به پیامبرانتان ایمان دارید، پس چرا پیامبران پیش از این را می کشتید؟ مگر زکریا، یحیی (علیهما السلام) و صدها تن دیگر از پیامبران بنی اسرائیل را نکشتید؟ مگر نمی خواستید حضرت عیسی (علیه السلام) را بکشید و به عقیده خود، مگر او را به دار نزدیک؟

بنابراین، انکار و تکذیب پیامبر اسلام به این جهت که از بنی اسرائیل نیست، بهانه ای بیش نیست؛ بلکه هر پیامبری که بر خلاف هوای نفس شما باشد، یا او را تکذیب می کنید و یا می کشید.

چرا نکوهش یهود زمان پیامبر؟

شاید کسی اشکال کند و بگوید: یهودیان زمان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) قاتل پیامبران بنی اسرائیل نبودند، بلکه پیشینیان آنها این کار را کرده اند؛ پس چرا این ها مورد خطاب و نکوهش قرار گرفته اند؟!

در پاسخ این اشکال، چنین می گوئیم:

نخست آنکه روش یهود از زمان حضرت موسی (علیه السلام) تا زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) همیشه بر این منوال بوده، چنان که در بسیاری از موارد حضرت موسی (علیه السلام) را تکذیب کردند و تصمیم گرفتند هارون را بکشند و همچنین تا آخر همین روش را داشته اند.

دوم آنکه قرآن کریم کار پیشینیان را به آنان نسبت داده بدین جهت که اینان ا یک قوم و یک ملت بودند، و اینها از افعال آنها راضی و خشنود بودند و کارهای آنها را تأیید می کردند، چنانکه در آیات پیشین اشاره شد.

ولقد جاءكم موسى بالبينات ثم اتخذتم العجل من بعده وأنتم ظالمون (۹۲)

و به یقین موسی برای شما معجزات آشکار و آیات بیناتی آورد؛ باز در غیاب او، گوساله را به خدایی گرفتید در حالی که شما ستمکار بودید.

ضعف ایمان بنی اسرائیل

این آیه دلیل دیگری بر ضعف و سستی ایمان بنی اسرائیل است و بی حقیقتی اعتقاد آنها را این گونه بیان می کند:

پیامبری مانند موسی (علیه السلام) که در نظر شما افضل پیامبران بنی اسرائیل است، معجزات آشکاری نظیر عصا، ید بیضاء، شکاف دریا و خروج آب از سنگ و معجزات فراوان دیگری را برای شما آورد؛ با این حال، به مجرد این که چند روزی از میان شما غایب شد، گوساله ای را که به دست سامری ساخته شده بود، معبود خود قرار دادید و یکتاپرستی را که اولین عهد الهی با همه بنندگان اوست، فراموش کردید. پس شما ستمکارید؛ یعنی عبادت را در غیر جای خود قرار دادید و به عبادت آنچه سزاوار عبادت نیست، پرداختید. یا منظور این است که شرک را - که ظلم عظیم است - مرتکب شدید، و یا این که به خود ظلم کردید و مستوجب عذاب دنیا و آخرت شدید.

وإذ أخذنا ميثاقكم رفعنا فوقكم الطور خذوا ما آتيناكم بقوة وأسمعوا قالوا سمعنا و عصينا وأشربوا في قلوبهم العجل بكفرهم قل
بئسما يأمرکم به ایمانکم إن کنتم مؤمنین (۹۳)

و به یاد آورید آن گاه را که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سر شما برافراشتیم و گفتیم: «آنچه به شما داده ایم به جد و جهد بگیریید و بشنوید.» آنها گفتند: «شنیدیم، و فرمان نبریم» و بر اثر کفرشان، محبت گوساله در دلشان سرشته شد. بگو: اگر مؤمنید بدانید که ایمانتان شما را به بد چیزی وا می دارد و امر می کند.

چرا تکرار؟

(وإذ أخذنا ميثاقكم) تفسیر این فراز از آیه پیش تر گذشت. در وجه تکرار آن بعضی گفته اند: این جمله برای تأکید و تثبیت حجت علیه یهود تکرار شده است.

به نظر می رسد که ذکر این آیه در سابق به منظور تفضلات الهی به بنی اسرائیل و بیان معجزه های حضرت موسی (علیه السلام) بوده و در این جا رد دیگری بر گفتار آنهاست که گفتند: (نومن بما أنزل علينا) و بیان مورد دیگری که دلیل بر بی ایمانی بنی اسرائیل حتی به حضرت موسی (علیه السلام) است که با این که خدا از آنها پیمان گرفت و برای تهدیدشان، کوه برسرشان برافراشته شد و به آنها خطاب شد: «دستورات تورات را با جد و جهد بگیریید و اوامر و نواهی آن را بشنوید و به

آنها عمل کنید» گفتند: شنیدیم و عمل نکردیم و مخالفت نمودیم.

این سخن، چه زبان حال آنها باشد و چه زبان قال، در هر صورت از بی ایمانی آنها پرده برمی دارد و با گفتن «نومن بما أنزل علینا» مخالف و مباین است.

البته این فراز از آیه برای تنبیه و هشدار بسیاری از مردم مسلمان به خصوص در دوران حاضر، قابل ملاحظه است که می گویند: قرآن را قبول داریم، ولی در عین حال به دستورات آن عمل نمی کنند، یا می گویند: ما شیعه هستیم، اما از ائمه (علیهم السلام) پیروی نمی نمایند، و یا می گویند: ما بهشت و دوزخ را قبول داریم، ولی به دستورات خدا عمل نمی کنند و واجبات را به جا نمی آورند و از گناهان اجتناب نمی ورزند.

یهود و گوساله پرستی

(وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ)

فعل «اشربوا» صیغه مجهول و «اشراب» مصدر آن و به معنای نوشاندن و آشاماندن است. چون صیغه مجهول آمده و فاعل آن ذکر نشده، کلمه «بکفرهم» آمده که کسی گمان نکند که خداوند فاعل «اشراب» است؛ یعنی این «اشراب عجل» در قلوب آنها به واسطه و به سبب کفر آنهاست.

بعضی از مفسران می گویند: در این جا مضاف در تقدیر است؛ یعنی «اشربوا فی قلوبهم حب العجل؛ بر اثر کفرشان، محبت گوساله در دلشان سرشته شد».^(۱)

ص: ۹۳

۱- مجمع البیان: ج ۱ ص ۳۱۸ و ۳۱۷، ذیل آیه مذکور.

معنای آیه این گونه می شود: اینان به واسطه کفر و هواپرستی خود چنان در علاقه به گوساله غوطه ور شده و به آن مشغول شده اند که گویا گوساله را در اعماق دل آنان داخل نموده اند، همان طور که آب یا آشامیدنی دیگری در اعماق بدن انسان وارد می شود.

البته با توجه به این معنا، به تقدیر مضاف و کلمه حب نیازی نیست، چنان که در میان مردم متعارف است که می گویند «او همیشه در دل من است و از دل من بیرون نمی رود.» این سخن، شدت علاقه را می رساند که انسان همیشه محبوب خود را حاضر می بیند. در حدیثی آمده است که امام صادق (علیه السلام) فرمود:

القلب حرم الله ؛ فلا تسکن حرم الله غیر الله (۱)

قلب حرم خداست. پس غیر خدا را در حرم خدا ساکن نکن.

در حدیث قدسی آمده است که خدای سبحان می فرماید:

لم یسعنی سمائی ولا أرضی ووسعنی قلب عبدی المؤمن؛ (۲)

زمین و آسمانم نمی تواند مرا در خود جای دهد؛ ولی دل بنده مؤمنم می تواند مرا در خود جای دهد.

در حدیث دیگری می خوانیم:

و سئل أين الله؟ فقال: عند المنكسره قلوبهم؛ (۳)

از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) پرسیدند: خدا کجاست؟ آن حضرت فرمود: نزد

ص: ۹۴

۱- بحار الأنوار: ج ۶۷ ص ۲۵

۲- همان، ج ۵۵ ص ۳۹.

۳- همان: ج ۷۰ ص ۱۵۷ سطر ۱۳.

دل‌های شکسته.

بنابراین، مفاد آیه این گونه می‌شود: گویا گوساله را در دل‌های اینان ریخته و به خورد دل‌های ایشان داده‌اند که چنین علاقه مفرط و فراوانی به پرستش آن دارند.

به راستی اگر کسی حالات یهود را در تمام ادوار تاریخشان سیر نماید، تمایل مفرط آنان به شرک، بت پرستی و گوساله پرستی را در می‌یابد. آنان حتی در حضور موسی (علیه السلام) و بعد از آن همه تفضل الهی می‌گویند:

(اجعل لنا إلهًا كما لهم آلِهه) (۱)

برای ما هم معبودی قرار ده، همان گونه که آنها معبودان (و خدایانی) دارند!

یهود و ایمان بد

(قل بئسما یامرکم به ایمانکم إن کنتم مؤمنین)

این فراز از آیه برای دفع دخل مقدر است. گویا یهود می‌گویند: این گناهان و مخالفت‌هایی که از ما سر زده، دلیل بر کفر ما نیست و با کلام ما که گفتیم: «نومن بما أنزل علینا» مباین نیست.

خداوند متعال در رد آنها می‌فرماید: اگر ایمانتان شما را به این همه مخالفت‌ها و معصیت‌ها وامی‌دارد، این بد ایمانی است که به هیچ چیز منافی و مخالف با روح ایمان، از درجه اعتبار ساقط نمی‌شود.

ص: ۹۵

این ایمان همانند سد اسکندر است که هیچ چیز آن را خراب نمی کند و هم چون اسلام بسیاری از مسلمانان است که جز اسم، اثری از آن ظاهر نمی شود.

آیه (۹۴)

اشاره

قل إن كانت لكم الدار الآخرة عند الله خالصة من دون الناس فتمنوا الموت إن كنتم صادقين (۹۴)

بگو: اگر سرای آخرت که در جوار خداوند است به شما اختصاص دارد، نه مردم دیگر، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوئید.

چرا فقط یهود این گونه مورد خطاب و عتاب قرار گرفته اند؟

این آیه را با طرح چند پرسش، تفسیر می کنیم:

پرسش نخست این که مراد از دار آخرت، بهشت و نیل به سعادت ابدی و درک فیوضات و نعمت های الهی است. هر انسان متدینی اعم از این که دیسن او به حسب واقع، حق یا باطل باشد، مدعی حقانیت دین خود است و خود را سعادتمند و ادیان دیگر را باطل می داند.

البته این ادعا به یهود اختصاص ندارد. مسیحیان و فرقه های مسلمان و دیگر ادیان نیز همین ادعا را دارند. بنابراین، چرا در این آیه یهودیان مورد خطاب و عتاب قرار گرفته اند؟

به این پرسش چنین پاسخ می دهیم:

نخست آنکه گفتار یهود با سایر ادیان فرق دارد. ادیان دیگر، ملاک سعادت را

متدین بودن به دین حق می دانند و فرقی بین سیاه و سفید، عرب و عجم و اسرائیلی و غیره نمی گذارند؛ ولی یهودیان سعادت را مختص بنی اسرائیل می دانند و دیگر طوایف را محروم از آن می شمارند. و از این جهت غیر بنی اسرائیل را به دین خود دعوت نمی کنند و این سیره از زمان حضرت موسی (علیه السلام) تا به حال در میانشان رایج است. چنان که قرآن کریم به نقل از آنها می فرماید:

(و قالوا لن یدخل الجنة إلا من كان هودا) (۱)

و گفتند: هرگز کسی داخل بهشت نخواهد شد مگر آنکه یهودی...باشد.

در آیه دیگری به نقل از آنها می فرماید:

(نحن أبناء الله وأحباؤه) (۲)

ما فرزندان خدا و دوستان (خاص) او هستیم.

دوم آنکه یهودیان مدعی هستند که اگر از بنی اسرائیل کسی بر خلاف دین رفتار کند، چند روزی بیش معذب نخواهد شد، چنانکه قرآن از قول آنها چنین نقل می کند:

(و قالوا أن تمسنا النار إلا أياما معدودة) (۳)

آنها گفتند: هرگز آتش دوزخ، جز چند روزی، به ما نخواهد رسید.

ص: ۹۷

۱- سوره بقره، آیه ۱۱۱.

۲- سوره مائده، آیه ۱۸.

۳- سوره بقره، آیه ۸۰.

چرا آرزوی مرگ؟

پرسش دوم این که آرزوی مرگ و تمنای آن، مذموم است و نشانه شکایت و نارضایتی انسان می باشد و دعا برای طول عمر، ممدوح و مطلوب است. پس چرا خداوند از یهود خواسته که درخواست مرگ کنند؟

البته اگر گاهی از ائمه اطهار و معصومین (علیهم السلام) از این قبیل کلمات اظهار شده، از جهت عظمت مصیبت بوده است نه از روی شکایت، مانند کلام حضرت زهرا ؑ که فرمود:

یا الهی عجل وفاتی سریعا (۱)

خدایا، در وفات من بسیار شتاب فرما!

یا کلام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) که می فرماید:

ألا أيها الموت الذی لیس تارکی

أرحنی فقد أفیت کل خلیلی (۲)

هان ای مرگ که گریبانم را رها نمی کنی، خلاصم کن که همه دوستان مرا از بین بردی!

و یا سخن امام حسین (علیه السلام) که به هنگام شهادت حضرت علی اکبر (علیه السلام) فرمود:

علی الدنيا بعدک العفا (۳)

بعد از تو خاک بر سر دنیا باد!

افزون بر آن، نوع مردم آرزوی مرگ نمی کنند و این آرزو نکردن به یهود

ص: ۹۸

۱- بحار الأنوار: ج ۴۳ ص ۱۷۷؛ مجمع النورین: ص ۱۴۱.

۲- بحار الأنوار: ج ۳۴ ص ۴۳۸؛ الزام الناصب: ص ۹۲.

۳- بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۴۴.

اختصاص ندارد. پس چرا فقط آنها مخاطب این درخواست واقع شده اند؟

در پاسخ به این سؤال می‌گوییم:

این که نوع مردم تمنا و آرزوی مرگ ندارند یا از این جهت است که اعتقاد به معاد ندارند، مانند مادی‌گراها و دهری‌ها، و یا به واسطه کثرت معاصی و عدم قبولی اعمال، از سوء عاقبت و عذاب می‌ترسند و می‌خواهند به واسطه عبادت یا توبه و یا وسائل دیگر معاصی خود را جبران کنند.

ولی یهود که مدعی هستند که قطعاً اهل سعادتند و جهان آخرت مختص آنها است و با مرگ از نکبت دنیا خلاص می‌شوند، باید تمنای مرگ کنند اگر در این ادعا صادق باشند.

یهودیان به واسطه شدت غوطه ور شدن در مادیات و حرص بر زندگی و جمع مال و دارایی، خیال مرگ نیز به مخیله آنها خطور نمی‌کند و هیچ‌گاه به فکر مرگ و آماده شدن برای آن نیستند تا چه رسد به آرزو و درخواست مرگ. آنان هم چون بسیاری از مردم زمان ما هستند، ولی این مردم چنین امتیازی برای خود قائل نیستند، برخلاف یهود که جهان آخرت را مخصوص خود می‌دانند و با این حال، درخواست مرگ نمی‌کنند تا به بهشت برسند.

اگر اولیای خدا هستید آرزوی مرگ کنید؟

پرسش سوم این که خداوند متعال در سوره جمعه می‌فرماید:

(قل یا ایها الذین هادوا إن زعمتم أنکم أولیاء له من دون الناس

ص: ۹۹

فتمنوا الموت إن كنتم صادقين (۱)

بگو: ای یهودیان، اگر پندارید که شما دوستان خدا هستید، نه مردم دیگر، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست پندارید.

حال آیا مفاد این آیه مانند همین آیه مورد بحث است یا با آن تفاوت دارد؟

در پاسخ این پرسش می‌گوییم:

منظور از هر دو آیه یکی است، ولی این منظور بر دو مدعای یهود، متفرع است:

۱. به ادعای آنان، جهان آخرت و سعادت و بهشت، مخصوص بنی اسرائیل است اگرچه گناه کار و مجرم و حتی اهل شرک و کفر باشند؛ زیرا به اعتقاد یهود، اینان هم جز چند روزی با آتش تماس ندارند، چنان که مفاد آیه مورد بحث است.

۲. طبق ادعای دیگر آنان، یهود اولیای خدا و دوستان و پسران او هستند، چنان که در آیه ای دیگر از آنها چنین نقل شده است:

(نحن أبناء الله وأحباؤه) (۲)

ما، فرزندان خدا و دوستان (خاص) او هستیم.

نیز در تورات رایج هم موقعی که یهودیان نسبت خودشان را به آدم (علیه السلام) می‌رسانند، او را «ابن الله؛ فرزند خدا» می‌گویند. خداوند در آیه سوره جمعه تمنای مرگ را متفرع بر این مدعای آنان نموده است؛ چرا که دوست، همواره مشتاق و آرزومند ملاقات دوست است و با مرگ به لقای او نایل می‌شود. بنابر این، فرق آیه مورد بحث ما با آیه سوره جمعه در این جهت است.

ص: ۱۰۰

۱- سوره جمعه، آیه ۶

۲- سوره مائده، آیه ۱۸.

ولن يتمنوه أبدا بما قدمت أيديهم والله عليم بالظالمين (۹۵)

ولی آنها به سبب اعمال بدی که پیش تر کرده اند، هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد و خداوند به حال ستمگران، دانا و آگاه است.

توضیح وازگان

کلمه «لن» برای تأکید نفی است و با کلمه «أبد» بر تأیید و همیشگی دلالت می کند؛ یعنی هرگز اینان آرزوی مرگ نخواهند کرد، برای این که خود در باطن می دانند که در هر دو ادعا، کاذب هستند.

اما در ادعای نخست برای این که در تورات آمده که، کسانی که به دستورهای تورات عمل نکنند مورد لعنت قرار خواهند گرفت.

بدیهی است که یهود در جمیع اعصار از زمان موسی (علیه السلام) تا زمان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) با تورات مخالفت نموده اند و حتی به خدا شرک ورزیده اند و با این که می دانستند پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) همان پیامبر موعود است که تورات اوصاف او را بیان نموده، باز به او ایمان نیاوردند.

و لعن به معنای دوری از رحمت الهی و گرفتار عذاب و غضب الهی شدن است و با این ادعا که جهان آخرت مخصوص آنهاست، مباین و منافی است. از این رو، مسیحیان - که با دستورهای تورات مخالفت می کردند. برای این که از لعن تورات خود را آسوده نموده باشند، عذری برای خود تراشیدند و گفتند:

المسیح افتدانا من لعنه الناموس (۱) حضرت عیسی (علیه السلام) در برابر لعنت ما، خود را فدیہ ما قرار داد.

درباره ادعای دوم یهود گفتنی است که عهد قدیم مشحون است از این که بنی اسرائیل در اثر شرک و بت پرستی و ترک خدا و تورات، از نظر خدا افتادند و مورد غضب او قرار گرفتند و مستأصل شدند و گرفتار سلاطین مشرک گشتند. این امور با این باور آنها که ولی خدا و دوست او و پسران او هستند، کمال ضدیت را دارد.

(والله علیم بالظالمین)

خداوند به کذب و به نمان آنها و اعمال زشت و کفر و شرک و عناد و عصیبت و لجاج و دیگر معاصی آنها، آگاه است. این موارد را ذکر کردیم به جهت این که کلمه «ظلم» بر همه این ها اطلاق می شود.

گفتنی است که مورد این جمله اگرچه یهودیان هستند، ولی چنان که مکرر بیان شده، مورد نزول، مخصص عموم نمی شود. کلمه «الظالمین» که جمع همراه با الف و لام است، عموم داشتن را می رساند و به عموم خود باقی است و شامل جمیع ستمگران می شود، چه ظالم به غیر باشد و چه ظالم به نفس.

این جمله برای تنبیه آنان است که خدای متعال به جمیع افعال و کردار آنها عالم و داناست.

ص: ۱۰۲

اشاره

ولتجدنهم أحرص الناس على حياه ومن الذين أشركوا يود أحدهم لو يعمر ألف سنه وما هو بمزحزحه من العذاب أن يعمر والله بصير بما يعملون (۹۶)

البته یهود را حریص ترین مردم بر زندگی دنیا می یابی و حریص تر از مشرکان که هر یک از آنها دوست می دارد و آرزو می کند که هزار سال زندگی کند و حال آنکه این عمر بسیار، مانع و دور کننده او از عذاب نیست و خداوند به آنچه انجام می دهند بیناست.

توضیح واژگان

درباره کلمه «تجد» دو احتمال وجود دارد:

۱. اگر از وجدان - ضد فقدان - به معنای یافتن باشد، یک مفعولی است. بنابراین، «احرص» برای مفعول، حال است.
۲. اگر از وجدان به معنای علم گرفته شده باشد، دو مفعولی است که واژه «احرص» مفعول دوم خواهد بود. ظاهراً همین احتمال دوم درست است.

چرا حریص ترین مردم؟

(أحرص الناس على حياه ومن الذين أشركوا)

یهودیان از همه مردم به بقا و دوام زندگی و جمع مال و زخارف دنیا حریص ترند و هم چنین از مشرکان هم به زندگی دنیا حریص ترند.

ص: ۱۰۳

مراد از مشرکان یا مجوس و گبرها هستند و یا همه مشرکان.

علت این که «احرص الناس» را بدون حرف «من» تعبیر فرموده و در «ومن الذین أشركوا» حرف «من» را آورده، این است که یهود از جنس ناس هستند، ولی از جنس مشرکان نیستند. به اصطلاح، اگر مفضل از جنس مفضل منه باشد به طریق اضافه آورده می شود، چنانکه گفته می شود: «الأنبياء أفضل الناس؛ پیامبران برترین مردم هستند.» و اگر مفضل از جنس مفضل منه نباشد، حرف «من» فاصله می شود. برای مثال گفته می شود: «الأنبياء أفضل الناس وأفضل من الملائكة؛ پیامبران برترین مردم و از فرشتگان هم برترند.» چون پیامبران از جنس مردم هستند، ولی از جنس فرشتگان نیستند.

اما ذکر «من الذین اشركوا» بعد از «الناس» با این که مشرکان جزء مردم و داخل در مردم هستند، برای این است که تمنای طول عمر از مشرکان به جهت عدم اعتقاد به زندگانی دیگری غیر از دنیا، معمول و مشهور است و به این خصیصه شناخته شده اند، به خصوص اگر منظور از مشرکان مجوس باشند که در میان آنها معمول بوده که به یکدیگر می گفته اند: هزار سال بزی یعنی زندگی کنی.

گویا قرآن کریم می فرماید: یهودیان از همه مردم و حتی از مشرکان که به این خصیصه معروفند، به بقای عمر و زندگی حریص ترند، چنانکه گفته می شود:

(فلان أسخى الناس ومن حاتم)، فلانی سخاوتمندترین مردم و حتی از حاتم طایی هم سخی تر است.

(یود أحدهم لو یعمر ألف سنه)

بیشتر مفسران مرجع ضمیر در «أحدهم» را یهود می دانند و می گویند: این

جمله، شدت حرص یهود را بر زندگی دنیایی بیان می نماید.

بعضی دیگر می گویند: ضمیر در «احدهم» به «الذین أشركوا» برمی گردد و حال مشرکان را نسبت به زندگی دنیایی و حرص بر آن، بیان می کند. معنای آیه

این است که یهود از مشرکان نیز که چنین تسمنایی دارند، نسبت به زندگی حریص تر هستند.

البته اگرچه نتیجه هر دو وجه به یک معنا برمی گردد، ولی شاید وجه دوم تأکید بیش تری داشته و بلیغ تر و رساتر باشد.

(وما هو بمزحزحه من العذاب أن يعمر)

«ما» نافیه است. کلمه «هو» دو احتمال دارد. احتمال نخست این که «هو» ضمیر شأن است و واژه «مزحزح» به معنای دور کننده، خبر مقدم و «أن يعمر» مبتدای مؤخر است. در این صورت، تقدیر چنین است: «ما الشأن تعميره بمزحزحه من العذاب؛ چنین نیست که عمر دراز کردن او مانع و دور کننده او از عذاب باشد.»

احتمال دوم این است که کلمه «هو» مبتدا و «بمزحزحه» خبر آن باشد و «أن يعمر» مفسر ضمیر و بدل از آن است و در این صورت، تقدیر چنین است: «وما تعميره بمزحزحه من العذاب.»

البته وجه دوم ظاهرتر است.

منظور این است که عمر دنیا، چه کم باشد و چه بسیار، به پایان می رسد و طول آن باعث رفع عذاب آخرت نخواهد شد. بلکه برای شخص گناه کار و دنیا طلب، موجب فزونی عذاب می گردد؛ زیرا گناهان آنها با طول عمر، زیادتیر

ص: ۱۰۵

می گردد. قرآن کریم در این باره می فرماید:

(ولا يحسبن الذين كفروا أنما نملي لهم لئير لأنفسهم إنما نملي لهم

ليزدادوا إثما ولهم عذاب مهين (۱))

و آنان که کافر شدند (و راه طغیان پیش گرفتند) تصور نکنند این که به آنان مهلت می دهیم، به سود آنهاست؛ ما به آنان مهلت می‌دهیم فقط برای این که بر گناهان خود بیفزایند، و برای آنها عذاب خوارکننده ای است.

آری، اگر طول عمر باعث فزونی طاعت یا توفیق توبه و جبران مافات و حسن عاقبت و فرجام گردد، مطلوب است، همان طور که در تفسیر «مجمع البیان» روایتی از امیرمؤمنان علی عام نقل شده که آن بزرگوار فرمودند:

بقیه عمر المؤمن لا قیمه لها، یدرک بها ما فات و یحیی بها ما أمت (۲))

باقی مانده عمر مؤمن را نمی توان ارزش گذاشت؛ چرا که با آن، آنچه از دست داده، جبران می شود و آنچه از بین برده، زنده و برگردانده می شود.

لام در «التجدن» برای قسم است، بنابر آنچه گفته اند که اگر لام مفتوحه بر سر فعل مضارع مؤکد به نون تأکید درآید دلیل بر این است که قسم مضمّر است؛ یعنی «والله لتجدن».

ص: ۱۰۶

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۷۸.

۲- مجمع البیان: ج ۱ ذیل آیه مورد بحث.

کلمه «حیاه» چون به نحو نکره ذکر شده بر حقارت حیات و زندگی دنیایی دلالت دارد؛ زیرا زندگی دنیایی محدود، در جنب زندگی اخروی که نامحدود است، کمتر از قطره نسبت به دریاست؛ چرا که دریا باز محدود است و زندگی اخروی حد ندارد.

آیه (۹۷)

اشاره

قل من كان عدوا لجبرئيل فإنه نزله على قلبك يا ذن الله مصدقا لما بين يدي وهدى وبشرى للمؤمنين (۹۷)

بگو: کسی که دشمن جبرئیل باشد (در واقع دشمن خداست) چرا که او به فرمان خدا، قرآن را بر قلب تو نازل کرده است، در حالی که کتاب های آسمانی پیشین را تأیید و تصدیق می کند و هدایت و بشارت برای مؤمنان است.

یهود و دشمنی با جبرئیل

(ومن كان عدوا لجبرئيل)

سیاق این آیه اشعار دارد و می فهماند که عداوتی از جانب یهود نسبت به جبرئیل اظهار شده و آیه در صدد پاسخ به آن برآمده است.

در کتاب های تفسیر هم چون «مجمع البیان» روایت مفصلی از ابن عباس در شأن نزول این آیه روایت شده است.

نیز در تفسیر «البرهان» روایتی از سید الشهداء (علیه السلام) و روایت دیگری از سلمان فارسی نقل شده است فخر رازی نیز روایتی را از عمر نقل می کند. ولی چون

ص: ۱۰۷

هیچ کدام از این روایات سندی متصل به معصوم (علیه السلام) ندارند شایسته استناد نیستند. از این رو ما از نقل آنها خودداری می کنیم و فقط به نقل قسمتی از روایتی که سیاق آن به مضمون آیه اشاره دارد، اکتفا می کنیم. این روایت در مجمع البیان» چنین نقل شده است:

ابن عباس می گوید:

كان سبب نزول هذه الآية ما روى آن ابن صوريا وجماعه من يهود أهل فدك لما قدم النبي (صلى الله عليه و آله) المدينة سألوه فقالوا: يا محمد، كيف نومك؟ فقد أخبرنا عن نوم النبي الذي يأتي في آخر الزمان .

فقال: تمام عيناى وقلبي يقظان.

قالوا: صدقت يا محمد،

فقال له ابن صوريا: خصله واحده إن قلتها آمنت بك واتبعتك. أى ملكك يأتيك بما ينزل الله عليك؟

قال: فقال: جبرئيل.

قال: ذاك عدونا، ينزل بالقتال والشده والحرب وميكائيل ينزل باليسر والرخاء، فلو كان ميكائيل هو الذى يأتيك ما بك. (1)

سبب نزول این آیه چنین است:

هنگامی که پیامبر وارد مدینه شد عبد الله بن صوريا و گروهی از یهود فدک نزد آن حضرت آمدند و پرسیدند: ای محقق، خواب شما چگونه است؟ چرا که درباره خواب پیامبر آخر الزمان مطالبی به ما

ص: ۱۰۸

رسیده است.

پیامبر فرمود: چشمانم به خواب می رود، ولی قلبم بیدار است.

گفت: درست گفتمی....

ابن صوری گفت: یک پرسش مانده است؛ اگر به آن پاسخ دهی به تو ایمان می آورم و از تو پیروی خواهم کرد. کدام فرشته از جانب خدا به تو وحی می رساند؟ فرمود: جبرئیل.

گفت: او دشمن ماست؛ چرا که به واسطه او خبر کشتارها، سختیها و جنگها نازل می شود؛ ولی میکائیل خبر نعمت و سرور و رفاه و آسایش می آورد. اگر میکائیل وحی را برای تو می آورد، به تو ایمان می آوردم.

ممکن است عداوت و دشمنی یهودیان نسبت به جبرئیل از همان دشمنی و عداوتشان نسبت به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و قرآن باشد؛ برای این که جبرئیل به واسطه نزول قرآن بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فضایح آنها را آشکار ساخت.

خداوند در پاسخ آنان می فرماید: (فإِنَّه نَزَلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ « یعنی برای جبرئیل شأنی جز امتثال امر خداوند سبحان نیست، چنان که میکائیل و دیگر فرشتگان نیز شأنی جز امتثال دستورات حق ندارند. قرآن کریم می فرماید:

(لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ(۱))

آن فرشتگان از فرمان خدا سرپیچی نمی کنند و آنچه بدان امر

ص: ۱۰۹

۱- سوره تحریم، آیه ۶.

شده اند، انجام می دهند.

هم چنین پیامبران و فرستادگان نیز شأن و وظیفه ای جز تبلیغ و ارشاد مردم ندارند. بنابراین، به واقع، عداوت و دشمنی با پیامبران و فرشتگان و کتاب های الهی عداوت و دشمنی با خداوند متعال است و دشمن خدا کافر است.

کلمه «جبرئیل» با الفاظ گوناگون نقل شده است. در قرآن به لفظ «جبریل» آمده و در روایات «جبرئیل» به زیادی همزه آمده و گاهی «جبرائیل» با زیادی الف و همزه آمده است و این کلمه، لغتی است عبرانی یا سریانی.

بعضی گفته اند: جبرئیل به معنای «عبدالله» است؛ چون «جبر» به معنای عبد و ئیل» به معنای الله است. بعضی دیگر گفته اند: جبرئیل به معنای صفوه الله

است. (۱)

منظور از قلب چیست؟

(فإنه نزله علی قلبک یاذن الله «

در این جمله، ضمیر «إنه» به جبرئیل و ضمیر «نزله» به قرآن بر می گردد.

بعضی مرجع ضمیر «إنه» را خدا و مرجع ضمیر «نزله» را جبرئیل دانسته اند. این سخن به دو جهت خلاف ظاهر است؛ زیرا اگر چنین بود اولاً مناسب این بود که بفرماید: «باذنه» نه «یاذن الله».

دوم. صفاتی از قبیل مصدق و مؤید بودن و هدایت و بشارت بودن که در ادامه ذکر می کند، مناسب با قرآن است، نه با جبرئیل.

ص: ۱۱۰

منظور از قلب، قلب صنوبری نیست، بلکه مراد مقام عقلانی و روحانی است که بالا-ترین مرتبه عقل است و از آن به «عقل مستفاد» تعبیر می شود و به مبادی عالی که مقام جبرئیل و فرشتگان مقرب است متصل می گردد و این، منافات ندارد با این که جبرئیل بعضی اوقات به صورت جسمانی بر شخص رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل شود.

هم چنین با برتر بودن پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) از جبرئیل و دیگر فرشتگان مقرب، منافات ندارد؛ زیرا لازم نیست واسطه و حتی از آن که به او وحی می شود، برتر باشد. البته ما مراتب نزول قرآن را در مقدمه متذکر شده ایم و در این جا به تکرار و توجیحات مفسران نیازی نیست. (۱)

قرآن، مؤید کتاب های آسمانی

(مصدقا لما بین یدیه)

کلمه «مصدق» حال برای ضمیر منصوب «نزله» است که راجع به قرآن است و صفت قرآن را بیان می کند که تصدیق کننده و مؤید کتاب های آسمانی است که پیش از آن بوده، همان طور که پیش تر گذشت.

این جمله دلیل بر لزوم محبت داشتن اهل کتاب به جبرئیل و قرآن و پیامبر (صلی الله علیه و آله) است؛ زیرا اگر قرآن به واسطه جبرئیل بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل نشده بود هیچ دلیلی بر نبوت پیامبران پیشین و کتاب های آنها نداشتیم.

نیز رفتار اسلام با یهود و نصاری که آنان را اهل کتاب می داند و میان آنها و دیگر کافران و مشرکان فرق می گذارد. با این که عناد آنها با اسلام از همه بیشتر

ص: ۱۱۱

۱- برای آگاهی بیش تر در این باره ر. ک: جلد یکم صفحه ۱۱۸ عنوان «اقسام وجود قرآن».

است. از برکت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و جبرئیل و قرآن است.

دو صفت دیگر برای قرآن

(هدی و بشری للمؤمنین)

دو کلمه «هدی» و «بشری» نیز صفت قرآن را بیان می کنند و دلیل دیگری بر لزوم محبت داشتن نسبت به آنها است؛ زیرا محبت کسانی که وسیله هدایت بشر به راه رستگاری و سعادت و بشارت دهنده او به فیوضات و نعمت های الهی در آخرت هستند، بر هر بشری لازم است و چون قرآن، هادی و مبشر اهل ایمان است، از این رو محبت به آن و به واسطه نزول آن، لازم است.

آیه (۹۸)

اشاره

من كان عدولاً وملائكته ورسوله وجبريل وميكايل فان الله عدو للكافرين (۹۸)

هر کس دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل باشد (کافر است) و یقیناً خداوند دشمن کافران است. از این آیه شریفه چند نکته ارزشمند استفاده می شود که در ذیل چهار عنوان آنها را می آوریم.

دشمنی با اولیای الهی، دشمنی با خدا

نکته یکم. از عبارت «من كان عدواً لله...» استفاده می شود که عداوت و دشمنی در با فرشتگان و فرستادگان خدا که مأمور به امر الهی و از جانب او هستند، عداوت

و دشمنی با خداوند سبحان است. زیرا فرشتگان و فرستادگان، شأنی جز امثال

ص: ۱۱۲

اوامر الهی ندارند. از این جهت بعد از ذکر عداوت جبرئیل می فرماید: «من کان عدوا لله» و بعد از آن نیز عداوت فرشتگان، فرستادگان، جبرئیل و میکائیل را در ردیف عداوت و دشمنی خود می شمارد، و گرنه هیچ کس به طور مستقیم، اظهار عداوت و دشمنی با خدا نمی کند چه معتقد به خدا باشد و چه منکر او.

البته این موضوع به عداوت فرشتگان و پیامبران اختصاص ندارد، بلکه عداوت و دشمنی با اوصیا، اولیا، کتاب های الهی، دین و احکام او نیز عداوت و دشمنی با اوست، همان طور که مفاد بسیاری از روایات همین است، مانند این روایت که شیعه و سنی نقل کرده اند که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) درباره حضرت فاطمه زهرا ؑ فرمود:

فاطمه بضعه منی؛ من آذاها فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله: (۱)

فاطمه پاره تن من است؛ هر که او را بیازارد در واقع مرا آزرده است و هر که مرا بیازارد، در واقع خدا را آزرده است.

و نیز این روایت که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در باره حضرت علی (علیه السلام) می فرماید:

من أحبك فقد أحبني ومن أبغضك فقد أبغضني؛ (۲)

هر کس تو را دوست بدارد در واقع مرا دوست داشته و هر کس تو را دشمن بدارد، در واقع مرا دشمن داشته است.

هم چنین این عبارت که در زیارت جامعه می خوانیم:

من والاکم فقد والی الله و من عاداکم فقد عاد الله و من أحبکم فقد

ص: ۱۱۳

۱- مسند احمد: ج ۴ ص ۵، صحیح مسلم: ج ۷ ص ۱۴۱

۲- المسترشد: ص ۲۸۵، الامالی، شیخ طوسی: ص ۳۰۹.

أحب الله و من أبغضكم فقد أبغض الله (۱)

کسی که شما را دوست بدارد در واقع خدا را دوست داشته و کسی که با شما دشمنی کند در واقع با خدا دشمنی کرده است. و احادیث بسیاری که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درباره محبت به اوصیا وارد شده است؛ بلکه این مطلب از بعضی از آیات قرآن کریم نیز استفاده می شود.

دشمنی با فرشتگان، کفر آور

نکته دوم. عداوت با فرشتگان و رسولان، کفر اور است؛ زیرا جمله «فإن الله عدو للكافرين» که اسم ظاهر به جای ضمیر آورده شده، به این معنا مشعر است.

چون تقدیر جمله چنین است: «من كان الله وملائكته ورسوله وجبريل وميكال فإن الله عدو لهم.» ولی به جای ضمیر «هم» کلمه «کافین» را آورده که در عین اثبات دشمنی خدا نسبت به آنان، کفرشان را نیز اعلام کند و بفهماند که دشمنی با رسولان و فرشتگان، کفر آور است و نیز علت دشمنی خدا را با آنان بیان کند که به جهت کفرشان خداوند با آنان دشمن است؛ چرا که در غیر این صورت، صدر و ذیل آیه با هم مناسبتی ندارد.

بنابراین، آیه به حسب تحلیل منطقی مشتمل بر دو مقدمه (صغری و کبری) و یک نتیجه خواهد بود به این ترتیب: من کان عدو الله ... فإن الله عدوله، و من کان الله عدوا له فهو کافر.

در این باره روایات بسیاری وارد شده و در زیارت جامعه هم آمده است:

ص: ۱۱۴

۱- من لا یحضره الفقیه: ج ۲ ص ۶۱۳.

ومن جحدكم كافر و من حاربكم مشرك ومن رد عليكم في أسفل درك من الجحيم(۱)

و هر کس شما را انکار کند، کافر است و هر کس با شما بجنگد مشرک است و هر کس شما را رد کند در پایین ترین جای دوزخ خواهد بود.

خدا و دشمنی با کافران

نکته سوم. جمله (فان الله عدو للكافرين) در عین این که کفر اینان و عداوت و دشمنی خدا را نسبت به اینها اثبات می کند، عداوت و دشمنی خدا را نسبت به همه کافران هم ثابت می کند؛ زیرا کلمه «الکافرین» جمع همراه با الف و لام است و شامل همه کافران می شود و منحصر به اینها نیست، بلکه اینها گروهی از مصادیق آن هستند.

مراد از عداوت و دشمنی خدا □ چنان که بارها تذکر داده شد - آثار عداوت و دشمنی است که همان عذاب و عقاب اوست، چنان که مراد از محبت و مهرورزی خدا نیز آثار محبت و مهرورزی است که ثواب و پاداش اوست.

یهودیان بوقلمون صفت

نکته چهارم. بعضی از معترضان به قرآن، اشکال کرده اند که هرگز یهود اظهار عداوت و دشمنی با جبرئیل ننموده اند و خود آنها نیز منکر این مطلب هستند.

ص: ۱۱۵

ولی اعتراض کننده اگر غرض ورز نبود و احوال یهودیان را مطالعه کرده بود با وجود انکار آنها، اعتنایی به انکار آنان نمی کرد؛ زیرا یهودیان متلون و بوقلمون صفت بودند و هر ساعتی به رنگی در می آمدند و عقیده ای را اظهار می کردند. گاهی از موسی (علیه السلام) این گونه تقاضا می کردند:

(اجعل لنا إلهًا كما لهم آلِهه (۱))

برای ما معبودی قرار ده، همان طور که آنان معبودهایی دارند.

گاهی می گفتند:

(لن نؤمن لك حتى نرى الله جهره) (۲))

به تو ایمان نخواهیم آورد تا اینکه خدا را آشکارا ببینیم.

گاهی گوساله را می پرستیدند و مدتی به بت پرستی برگشتند، چنانکه خود تورات رایج، گواه این قضایاست.

آنها مدتی بشارات تورات به وجود پیامبر اسلام و بعثت او را برای اعراب مشرک می گفتند و دانستن این قضایا را به رخ اعراب می کشیدند و پس از بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و تطبیق بشارات و صفاتی که در تورات بود بر آن حضرت، به کلی منکر پیامبر شدند و گفتند: این آن پیامبری که تورات بشارت آمدنش را داده، نیست.

بنابراین، استبعادی ندارد که آنها منکر این مطلب نیز بشوند و بگویند ما اظهار عداوتی نسبت به جبرئیل ننموده ایم.

ص: ۱۱۶

۱- سوره اعراف، آیه ۱۳۸

۲- سوره بقره، آیه ۵۲

ولقد أنزلنا إليك آيات بينات وما يكفر بها إلا الفاسقون (۹۹)

و به تحقیق ما نشانه های روشن بر تو نازل کردیم و جز فاسقان کسی به آنها کفر نمی ورزد.

توضیح واژگان

حرف «لام» برای قسم و حرف «قد» برای تقریب و نزدیک گرداندن زمان ماضی به زمان حال و ثبوت و تحقق آن است. این جمله جواب قسم است.

مراد از آیه، نشانه امری است که مقصود و مدعای شخص است، مانند دلیل که برای اثبات مدعا می آید و یا حجت که برای اسکات خصم آورده می شود.

معجزه هایی که پیامبران الهی انجام می دهند از همین قبیل است. چون این کارها نه تنها از قدرت بشر و قواعد طبیعی و علوم صنعتی خارج و برخلاف عادت است؛ بلکه فعل الهی است که به دست پیامبر او جاری می شود تا نشانه ای باشد برای کسی که از جانب خدا فرستاده شده است.

در این جا مراد نشانه هایی است که بر نبوت پیامبر اسلام و صدق دعوی او دلالت دارد.

منظور از آیات بینات چیست؟

کلمه «بینات» صفت برای آیات است. این کلمه از «بان» به معنای «ظهر» گرفته شده است. «آیات بینات» یعنی نشانه هایی که ظاهر و واضح و هویدا و همه کس فهمند. زیرا نشانه و علامت چیزی ممکن است واضح و روشن باشد و دلالتش

بر مقصود به مقدمات مشکل و پیچیده نیازی نداشته باشد. چنین نشانه‌هایی را «آیه بینه» گویند.

ممکن است آیه و نشانه به این وضوح نباشد و فهم آن به مقدماتی نیاز داشته باشد که اهل بینش و دانش و فراست آن را دریابند.

معجزه‌های پیامبران غالباً از قسم اول است و از این رو در قرآن از معجزه‌های آنان به «آیات بینات» تعبیر شده است.

مراد از «آیات بینات» در این جا دو چیز است:

۱. خصوص قرآن که از جهات بسیاری معجزه و دلیل بر صدق نبوت پیامبر اسلام است، چنان که در مقدمه تفسیر ذکر شد.

۲. قرآن به ضمیمه دیگر معجزات آن حضرت که در این باره در «کلم الطیب» بیان مبسوطی آمده است. (۱)

فسق یعنی چه؟

(وما یکفر بها إلا الفاسقون)

و جز فاسقان کسی به آنها کفر نمی‌ورزد.

واژه «فسق» در لغت به معنای «خروج الشیء عن الشیء علی وجه الفساد» است. فاسق کسی است که از اطاعت خدا خارج شده است.

البته در بسیاری از آیات قرآن کریم، فاسق بر کافر اطلاق شده است، و این از آن جهت است که فسق - مانند ایمان و تقوا که در مقابل آن است - دارای مراتب مختلف است و هر گاه انسان در فسق به مرتبه‌ای برسد که آیات الهی را تکذیب

ص: ۱۱۸

کند و زیر بار هدایت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نرود کفر خواهد ورزید، چنانکه قرآن کریم می فرماید:

(ثم كان عاقبه الذين أساؤا السواى أن كذبوا بآيات الله) (۱)

سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند.

بنابراین، مفاد آیه این گونه است: به آیات الهی کسانی کافر می شوند که در نافرمانی حق و معاصی الهی غوطه ورنند و فسق و بیرون رفتن از اطاعت خداوند، دیده باطن و دل آنها را کور نموده به اندازه ای که آیات الهی در آنان تأثیری نمی کند.

آیه (۱۰۰)

اشاره

أوكلما عاهدوا عهدا نبده فريق منهم بل أكثرهم لا يؤمنون (۱۰۰)

آیا چنین نیست که هرگاه آنها (یهود) پیمانی (با خدا و پیامبر) بستند، جمعی از ایشان آن را دور افکندند؟! آری، بیشتر آنان ایمان نمی آورند.

توضیح واژگان

همزه «أو کلما» همزه استفهام است و حرف «و» عاطفه و مقدم شدن همزه بر «و» عاطفه برای این است که همزه، اصل در میان ادات استفهام است و از این

ص: ۱۱۹

جهت صدارت طلب است و در اول و ابتدای جمله قرار می گیرد، به خلاف دیگر ادات استفهام که حروف عاطفه بر آنها مقدم می شود.

کلمه «ما» یا موصوله است یا موصوفه و کنایه از زمان است و نصب «کلما» برای ظرف بودن است به معنای «هر وقت و هر گاه».

فعل «عاهد وا» از معاهده گرفته شده؛ یعنی قرارداد بین دو طرف.

(نبنده) به معنای چیزی را دور انداختن و دور افکندن آمده است.

یهود و پیمان شکنی

واژه «نبنذ» کنایه از نقض کردن عهد و پیمان و تخلف از آن است. یعنی این یهودی ها هر قراردادی که با خدا و پیامبر او می بندند تخلف می کنند و به آن وفا نمی کنند، چنان که تخلفات آنان در ارتباط با حضرت موسی (علیه السلام) در آیات پیشین ذکر شد.

هم چنین مانند قراردادهایی که یهود بنی قریظه و بنی النضیر با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بستند که به دشمنان اسلام کمک نکنند و در جنگ خندق تخلف نمودند.

(فریق منهم)

خدای سبحان یهودیانی را که عهد و پیمان می بستند به دو دسته تقسیم می نماید:

۱. کسانی که بر عهد و پیمان خود باقی می مانند و به آن وفا می کنند.

۲. دسته دیگر آنهایی که از عهد و پیمان خود تخلف می نمایند.

سپس برای این که تصور نشود که این دو فرقه مساوی بودند خدای متعال

ص: ۱۲۰

جمله (بل اکثرهم لا یومنون) را آورده است؛ یعنی اکثریت با آنهایی است که از عهد و پیمان خود تخلف می نمایند و ایمان نمی آورند. (۱)

ص: ۱۲۱

۱- به مناسبت کلمه «نبد» این بحث فقهی را مطرح می کنیم: یکی از فروع فقهی در اسلام، معامله و بیع منابذه است که حرمت آن مستم و یکی از اقسام قمار است. این معامله به این شکل است: اجناسی کنار هم چیده می شود و عده ای دور هم جمع می شوند و از فاصله معینی چیزی مانند ریگ و نظیر آن به طرف آن اجناس می اندازند و ریگ هر کس به هر کدام از آنها اصابت کرد آن فرد مالک آن جنس می شود. نظیر بلیط بخت آزمایی که بلیط هایی می فروختند و سپس قرعه کشی می کردند و شماره بلیط هر کس که برنده می شد مبلغ معینی به او می دادند. این کار در زمان حکومت پهلوی دوم متعارف بود و از آن به اعانه و همیاری ملی تعبیر می کردند. این عمل علاوه بر این که قمار و از گناهان کبیره است، و جهی که به سبب آن گرفته می شود، حرام است و گیرنده به هیچ وجه مالک آن نمی شود و امر آن بسیار مشکل است. زیرا نه حکم مجهول المالک را می توان بر آن بار کرد و نه ممکن است آن را به صاحبانش برگرداند. به نظر می رسد هر مقدار از صاحبان بلیط ها را که دسترسی به آنها ممکن است با سنجش نسبت آنچه به دست او آمده با مجموع خریداران بلیط ها، سهم هر یک را به آن ها رد کند و آن تعدادی که در دسترس نیستند باید به اذن حاکم شرع سهم آنها را به عنوان رد مظالم به فقرا بدهد. مشکل تر از آن کسانی هستند که بلیط ها را می فروشند و پول جمع آوری می کنند که آنچه را فروخته اند ضامن هستند و مسئله «تعاقب ایادی» درباره آنها جاری است. هم چنین است هر مالی که از راه حرام به دست آید، مانند فروش آلات لهو و لعب و قمار و وجوه سینماها، تماشاخانه ها، شراب فروشی ها و اجرت بر فحشا و نظایر این موارد.

اشاره

(ولما جاءهم رسول من عند الله مصدق لما معهم نبذ فريق من الذين أوتوا الكتاب كتاب الله وراء ظهورهم كأنهم لا يعلمون (۱۰۱))

و هنگامی که فرستاده‌های از جانب خدا به سراغشان آمد و نشانه‌هایی را که نزد آنها بود تصدیق می‌کرد، جمعی از آنان که به آنها کتاب داده شده بود، کتاب خدا را پشت سرشان افکندند، گویی هیچ از آن خبر ندارند.

توضیح واژگان

منظور از کلمه «رسول» در این آیه شریفه، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است. دلیل بر این که این رسول از جانب الله است، معجزاتی است که از او صادر شده است.

کلمه «مصدق» صفت «رسول» یعنی پیامبر اسلام است که همه پیامبران پیشین و کتاب‌های آنان مانند تورات، زبور و انجیل را تصدیق نموده است.

در جمله «لما معهم» حرف «لام» جاره و «ماء» موصوله در محل جر است و «مع» که ظرف و شبه جمله است، صله «ماء» است. منظور از «ما معهم» تمام آنچه نزد آنان بوده نیست؛ بلکه بخشی از آنها مراد است که دست تحریف به سوی آن دراز نشده، مانند بشاراتی که از ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و صفات آن حضرت خیر داده است.

علمای اهل کتاب و تفسیر به رأی

مراد از «فريق من الذين أوتوا الكتاب» علمای یهود و نصاری هستند که دانسته

و از روی علم و عمد، عبارات تورات و انجیل را برای عوام خود به گونه دیگری تفسیر و تاویل می کردند.

منظور از «کتاب الله» بعضی گفته اند که قرآن کریم است.

بعضی دیگر می گویند: منظور از این فراز، آیه های تورات و انجیل است که یهود و نصاری بشارت آن را دانسته پست سر انداختند.

منظور از «نبذ... وراء ظهورهم» اعراض، انکار و کفر آنها به کتاب الهی است، همانند کسی که نمی داند که آن کتاب، کتاب الهی است.

آیه (۱۰۲)

اشاره

واتبعوا ما تتلوا الشياطين على ملك سليمان وما كفر سليمان ولكن الشياطين كفروا يعلمون الناس السحر وما أنزل على الملكين ببابل هاروت وماروت وما يعلمان من أحد حتى يقولوا إنما نحن فتنه فلا تكفر فيتعلمون منهما ما يفرقون به بين المرء وزوجه وما هم بضارين به من أحد إلا بإذن الله ويتعلمون ما يضرهم ولا ينفعهم ولقد علموا لمن اشتراه ما له في الآخرة من خلاق ولبئس ما شروا به أنفسهم لو كانوا يعلمون (۱۰۲)

و یهود از آنچه شیاطین بر سلطنت سلیمان به دروغ می بستند یعنی سحر که شیاطین سلطنت آن حضرت بر جت و... را به سحر آن حضرت نسبت می دادند و این را بر آن حضرت به دروغ می بستند) پیروی کردند. سلیمان هرگز کافر نشد. (و سحر نکرد؛) ولی شیاطین کفر ورزیدند که به مردم سحر

ص: ۱۲۳

می آموختند. همچنین یهود از آنچه بر آن دو فرشته «هاروت» و «ماروت» در بابل نازل شده بود پیروی کردند و حال آنکه آن دو فرشته به هیچ کس چیزی نمی آموختند، مگر اینکه پیش از آن به او می گفتند: «ما وسیله آزمایشیم؛ پس کافر نشو.» ولی آنها از آن دو فرشته مطالبی را می آموختند که به وسیله آن، میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند؛ هرچند بدون اجازه خداوند نمی توانستند به وسیله آن به احدی زیان برسانند. آنها قسمت هایی را فرا می گرفتند که به آنان زیان می رسانید و نفعی نمیداد. و به یقین دانسته بودند که هر کس خریدار این گونه کالا باشد، در آخرت برایش بهره ای نیست. و چه زشت و ناپسند است آنچه خود را به آن فروختند، اگر می دانستند!

آیه ای مشکل

این آیه از آیات بسیار مشکل قرآن است. سخنان مفسران در تفسیر هر یک از کلمات آن و احتمالاتی که در مراد و مقصود از هر یک از آنها داده اند، بسیار است. در تفسیر «المیزان» پس از ضرب و جوه محتمل در یکدیگر آنها را! به یک میلیون و دویست و شصت هزار احتمال رسانیده، ولی بسیاری از آنها و تکراری است.

هم چنین روایات گوناگونی از شیعه و سنی در این باره نقل شده که اغلب

آنها بدون سند و از جهاتی ضعیف است و بسیاری از آنها از خرافات یهود گرفته شده و خلاف ضرورت دین و مذهب و دلیل عقلی و منافی با ظاهر آیات دیگر و روایات معتبر است. بنابراین، از همه اینها باید صرف نظر کرد. حال بعد از ذکر مقدماتی چند، به اندازه ای که از ظاهر آیه استفاده می شود مفاد آن را متذکر می شویم و آگاهی از حقایق آن را به خدا و راسخان در علم واگذار می کنیم.

قرآن و اثبات فرشتگان

مقدمه یکم. اثبات فرشتگان فقط از طریق قرآن کریم و روایات امکان پذیر است. در قرآن کریم برای آنها نزول و عروج ذکر شده، ولی حقیقت آنها معلوم نیست. آنها به صورت های مختلف مثل انسان و غیره در می آیند، چنان که به هنگام بشارت تولد اسحاق به حضرت ابراهیم (علیه السلام) و خبر هلاکت قوم لوط به آن حضرت و تولد حضرت عیسی (علیه السلام) به حضرت مریم و در جنگ بدر برای یاری مسلمانان به صورت انسان بودند.

نیز در قرآن آمده که همه آنها مطیع خدا و معصوم هستند. بنابراین، روایتی که درباره قتل نفس، شرب خمر و سجده برای بت در مورد فرشتگان نقل کرده اند مردود است البته اشکالی ندارد که دو فرشته برای نوعی امتحان به صورت انسان مصور شده باشند و اموری را به مردم تعلیم دهند.

قرآن و اثبات شیطان و جن

مقدمه دوم. شیطان و جن نوعی از موجودات هستند که اثبات وجود آنها به

قرآن منحصر است و توضیحات بیشتر درباره آنها در روایات اهل بیت (علیهم السلام) آمده است. از آیات استفاده می شود که آنها موجوداتی هستند که منشأ آفرینش آنها آتش است؛ آنها دارای مؤمن و کافر و عادل و فاسق هستند؛ پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و بعضی از پیامبران دیگر بر آنها مبعوث شده اند و آنها تسلطی بر انسانها ندارند مگر از راه وسوسه و خطورات نفسانی. آنها ممکن است به اذن خدا به صورت ظاهری درآیند، چنانکه در قضیه حضرت سلیمان (علیه السلام) این گونه بود.

فرمانروایی سلیمان (علیه السلام) بر جنیان، شیاطین و..

مقدمه سوم. خداوند سبحان به حضرت سلیمان (علیه السلام) سلطنتی بخشید که در آن بر وحوش، طیور و طائفه جن و شیاطین فرمانروا بود. او بعضی از شیاطین و

جنیان را زندانی و بعضی از آنها را مأمور غواصی، بنایی و نقاشی می کرد.

اطاعت عده ای از آنها از روی رغبت و میل نبود، بلکه با اکراه به کار مشغول می شدند، چنان که از آیه شریفه استفاده می شود که آنان به سبب این اعمال شاقه، معذب بودند. قرآن می فرماید:

(فلما خر تبینت الجن أن لو كانوا يعلمون الغیب ما لبثوا فی العذاب المهین) (۱)

هنگامی که پیکر سلیمان (علیه السلام) بر زمین افتاد جنیان فهمیدند که اگر از غیب آگاه بودند در آن عذاب خوار کننده باقی نمی ماندند.

ص: ۱۲۶

البته اینان، کافران و فاسقان شیاطین و جنیان بودند، زیرا مؤمنان آنها با رغبت و میل از پیامبران اطاعت می کردند.

اندیشه باطل یهود درباره سلیمان (علیه السلام)

مقدمه چهارم. یهود درباره حضرت سلیمان (علیه السلام) اندیشه ای باطل و بی اساس دارند. بنابر آنچه در کتاب های آنها آمده - پناه بر خدا به حضرت سلیمان (علیه السلام) نسبت بت پرستی و شرارت می دهند، چنان که در کتاب اول پادشاهان باب یازدهم از جمله پنجم تا دهم ذکر شده است.

هم چنین از آیه شریفه و بعضی اخبار استفاده می شود که یهود گمان می کردند که حضرت سلیمان (علیه السلام) ساحر ماهری بوده و به واسطه سحر و نیرنجات به چنین سلطنتی نائل شده و قدرت و غلبه بر حیوانات وحشی و پرندگان و جنیان پیدا نموده و غرایب امور و خوارق عادت از او سر می زده است.

خداوند متعال با این آیه شریفه ساحت مقدس حضرت سلیمان (علیه السلام) را از این افترا، پاک و تنزیه فرموده و به شیاطین نسبت کفر و سحر داده که آنها به مردم سحر می آموختند و آنان را گمراه می کردند، چنان که می فرماید:

(وما کفر سلیمان و لکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر)

و سلیمان هرگز (دست به سحر نیالود؛ و) کافر نشد؛ ولی شیاطین کفر ورزیدند؛ و به مردم سحر آموختند.

شیاطین و آموزش سحر به مردم

مقدمه پنجم. همان طور که از ظاهر آیه استفاده می شود، شیاطین به مردم سحر

می آموختند و آنان را به اعمالی که موجب تفرقه و ضرر و زیان آنها بود وادار می کردند. این تعلیم و آموزش به دو صورت بوده است:

۱. به واسطه القای شیاطین به اولیا و دوستان خود، چنان که در آیه دیگری می فرماید:

(وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ) (۱)

و به راستی شیاطین به دوستان خود در نهان مطالبی را القا و وسوسه می کنند.

۲. به واسطه نوشتن سحر و نیرنجات پس از وفات حضرت سلیمان و پنهان نمودن آن در زیر تخت او و در آوردن و نسبت دادن آن به آصف بن برخیا و منتشر نمودن آن، همان طور که از روایت به نقل حضرت از امام باقر (علیه السلام) معلوم می گردد. (۲)

بر اثر این امر، مردم بسیاری گرفتار سحر و ضررهای آن شدند. از این رو خداوند دو فرشته را به صورت آدمی فرستاد که راه ابطال و دفع سحر را به مردم بیاموزند. آنها به مردم می گفتند: «ما وسیله امتحان و آزمون هستیم؛ مبادا از این علم سوء استفاده کنید و به ضرر یکدیگر به کار برید.» ولی مردم از علم دفع سحر که به آنان تعلیم شد، سوء استفاده کردند و به جای این که با آن، سحر را دفع کنند آن را به ضرر یکدیگر به کار بستند.

ص: ۱۲۸

۱- سوره انعام، آیه ۱۲۱

۲- تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۵۲ حدیث ۷۴.

مقدمه ششم. استعمال و به کار بستن سحر، حرام و از گناهان کبیره و هلاک کننده است و اتفاق نظر و ضرورت دین بر حرمت آن دلالت دارد. نیز کسی که سحر را حلال بداند، کافر است

روایات فراوانی در حرمت آن به طور مستفیض وارد شده، چنان که شیخ انصاری (رحمه الله) در کتاب «مکاسب» ذکر کرده است. (۱) اینک برای نمونه چند خبر را ذکر می کنیم. در روایتی آمده:

والساحر الکافر؛ (۲)

ساحر مانند کافر است.

در روایت دیگری می خوانیم که حضرتش فرمود:

من تعلم شیئا من السحر قليلا أو كثيرا فقد كفر وكان آخر عهده بربه وحده أن يقتل إلا أن يتوب (۳)

کسی که چیزی از سحر یاد بگیرد، چه کم و چه بسیار، کافر شده است و پس از آن، رشته ارتباطش با پروردگارش گسسته می شود و مجازاتش این است که کشته شود، مگر این که توبه کند.

در روایت دیگری پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

ساحر المسلمین یقتل و ساحر الکفار لا یقتل.

ص: ۱۲۹

۱- کتاب المكاسب: ص ۱۵۱

۲- الخصال: ج ۱ ص ۲۹۷ ح ۶۷؛ نهج البلاغه: خطبه ۷۹.

۳- وسائل الشیعه: ج ۱۷ ص ۱۴۸ حدیث ۷.

فقيل: يا رسول الله، ولم لا يقتل ساحر الكفار؟

قال: لأن الكفر أعظم من السحر، ولأن السحر والشرك مقرونان(۱)

ساحر مسلمان كشته می شود و ساحر كافر كشته نمیشود.

گفته شد: ای رسول خدا، چرا ساحر كافر كشته نمی شود؟

فرمود: برای این که كفر او بزرگ تر و بدتر از ساحر بودن اوست و او را برای كفرش نمی كشدند و سحر و شرك با هم نزدیك هستند.

در حدیث دیگری می خوانیم:

ثلاثة لا يدخلون الجنة: مدمن خمر، ومدمن سحر، وقاطع رحم؛(۲)

سه نفر داخل بهشت نمی شوند: ۱. دائم الخمر، ۲. دائم السحر، ۳. قطع کننده رحم.

سخنی در حقیقت سحر

مقدمه هفتم. سخنان علما و محققان در معنای سحر و حقیقت آن، مختلف است. برای نمونه علامه حلی، فخر المحققین، شهید اول، شهید ثانی، فاضل مقداد و مجلسی - رحمهم الله - در این باره نظریات گوناگونی دارند.

در بیان معنای لغوی آن بعضی گفته اند: كل ما لطف مأخذه ودق (۳) چیزی که سبب آن بسیار دقیق و پوشیده است.

ص: ۱۳۰

۱- همان: ج ۲۸ ص ۳۶۵ و ج ۱۷ ص ۱۴۶ ح ۲.

۲- همان: ج ۱۷ ص ۱۴۸ ح ۶ و ج ۲۵ ص ۳۰۴ حدیث ۲۱

۳- الصحاح: ج ۲ ص ۶۷۹ (تألیف اسماعیل بن حماد الجوهری)

بعضی دیگر گفته اند: صرف الشيء عن وجهه: (۱) برگرداندن چیزی از صورت اصلی و واقعی آن به صورت دیگری.

بعضی دیگر گویند: سحر به معنای خدعه و تزویر و گول زدن است. بعضی دیگر می گویند: سحر به معنای نمایاندن باطل به صورت حق است. (۲)

اقسام سحر

حال برای این که کمی از ابهام بحث کم شود، اقسام سحر را با توضیحی اندک در زیر می آوریم:

۱. عقد (به هم بستن و گره زدن)
۲. کلام،
۳. کتابت،
۴. طلسم (ساحر با هر یک از این چهار صورت، در بدن یا قلب یا عقل مسحور تأثیر گذارد).
۵. نه (دود و بخاری که از سوزاندن ریشه برخی گیاهان خاص بلند می شود).
۶. تصویر (شخصی که ساحر می خواهد او را سحر کند تصویرش را می کشد و به تصویرش آسیب می زند و در واقع هم او آسیب می بیند).
۷. نفث در عقد (دمیدن در گره ها)
۸. تصفیه نفس با ریاضت های باطل و رساندن آن به مرتبه ای که بتواند در

ص: ۱۳۱

۱- لسان العرب: ج ۶ ص ۱۸۹.

۲- المصباح المنیر: ص ۲۶۷.

اشخاص تأثیر بگذارد،

۹. استخدام فرشتگان،

۱۰. و تسخیر جن و شیاطین،

۱۱. و احضار ارواح برای کشف چیزهای غایب شده و گمشده

۱۲. نیرنجات (نیرنگها)

۱۳. رمل،

۱۴. طلسمات و غیر اینها.

حرمت تعلیم سحر

مقدمه هشتم. تعلیم و تعلم سحر نیز مانند به کار بستن آن، حرام است؛ مگر این که برای علاج و ابطال سحر و نشان دادن و آشکار کردن سبب سحر باشد که در این صورت جایز است، بلکه در بعضی موارد آن واجب می شود.

بدیهی است که تعلیم سحر از جانب آن دو فرشته نیز از این قبیل بوده، اگرچه اکثر مردم از آن سوء استفاده نمودند، چنان که در الهام و تعلیم و جوه خیر و شر به

مردم نیز این سوء استفاده دیده می شود.

تأثیر سحر با استناد به مشیت الهی

مقدمه نهم. اسباب وجودی، چه عادی و چه پنهانی، تأثیر آنها در همه جا به مشیت و اذن الهی مستند است و اگر مشیت الهی بر تأثیر آنها تعلق نگیرد تأثیر از همه آنها گرفته می شود، چنانکه آتش نمودریان حضرت ابراهیم (علیه السلام) را

ص: ۱۳۲

نسوزاند و کارد ابراهیم (علیه السلام) رگ گلوی اسماعیل (علیه السلام) را نبرید و موارد دیگری که خدا اثر را از علل و اسباب میگیرد.

سحر نیز به اسباب و اسرار پنهانی مستند است و تأثیر آن هم به اذن و مشیت الهی مستند است؛ یعنی اثر سحر، امر لازم و جدا نشدنی از سحر نیست که خداوند قدرت بر رفع و ابطال آن نداشته باشد. بله، خداوند معمولاً اثر آن را باطل نمی کند و ساحر و مسحور را به خودشان را می گذارد و مانع تأثیر سحر نمی شود، چنان که بین مردم و دیگر گناهان و تجاوزات آنان مانع نمی شود. البته این کار برای حکمتی است که در این عالم مقدر فرموده و این است معنای این فراز از آیه که می فرماید:

(وما هم بضارین به من أحد إلا یأذن الله)

آنان بدون اجازه خداوند، نمی توانند به وسیله سحر به احدی زیان برسانند.

مفاد آیه

پس از بیان این مقدمات، معنای آیه شریفه بدون نیاز به تأویلات بعضی از مفسران، ظاهر می شود. مفاد آیه چنین است:

خداوند سبحان یهودیان را سرزنش می کند که آنان از سحرهایی که شیاطین به آنان یاد می دادند، پیروی کردند و به دروغ آن را به حضرت سلیمان (علیه السلام) نسبت دادند، در حالی که حضرت سلیمان (علیه السلام) کافر و ساحر نبود، چنان که آنان گمان می کردند؛ بلکه شیاطین کافر بودند که به مردم سحر تعلیم می نمودند.

ص: ۱۳۳

ممکن است منظور از کفر در آیه، عمل به سحر باشد که در روایتی گذشت که حضرت فرمود: ساحر کافر است.

هم چنین یهودیان از آنچه بر دو فرشته هاروت و ماروت نازل شده بود، پیروی کردند، در حالی که آن دو برای دفع و معالجه سحر شیاطین، به مردم سحر یاد می دادند نه برای ضرر زدن به مردم و نیز آن دو فرشته به احدی سحر تعلیم نمی نمودند مگر این که می گفتند: ما برای امتحان شما آمده ایم؛ پس مبادا سحر را به کار ببندید و کافر شوید و به یکدیگر ضرر و زیان برسانید؛ بلکه هر کس گرفتار سحر شد با این ها که آموختید سحرش را دفع و علاج کنید و گرفتاران را نجات دهید.

ولی مردم از این تعلیم، سوء استفاده نمودند و نه تنها دردی را درمان نمودند، بلکه تریاق و پادزهر را به جای سم و زهر استعمال نمودند و از آن دو آنچه ضرر و زیان به آنها می رسانید و موجب تفرقه بین زن و شوهر می شد فرا می گرفتند.

البته خدا مانع از تأثیر سحر آنان نبود و اذن و مشیت حق بر این قرار نگرفته بود که سلب اثر از اعمال سحر آنها بکند.

کوتاه سخن این که آنان این تعلیمات را به ضرر خود تمام نمودند و به هیچ وجه از آن نفع نبردند، چنان که با انبیای الهی همین گونه رفتار می نمودند و برای منافع دنیوی خیالی، بسا رو در روی آنان قرار می گرفتند و یا دستورات آنها را تحریف و مطابق هوای نفس خود تفسیر می کردند.

البته به یقین دانسته بودند که با این معامله و خرید و فروش، بهره و نصیب خود را از سعادت آخرت به باد داده و از نعمت های ابدی حقیقی خود را محروم

نموده اند و این بد معامله ای بود که خود را در معرض عذاب الهی قرار دادند، اگر درک می نمودند.

آنچه گذشت خلاصه ای از تفسیر این آیه شریفه بود والله العالم بحقائق الأمور.

تفسیر آیه با حدیثی زیبا

البته حدیثی نیز از امام رضا (علیه السلام) در کتاب «عیون اخبار الرضا (علیه السلام)» نقل شده که شاهدهی بر همین توضیحات است. امام رضا (علیه السلام) فرمود:

وأما هاروت وماروت فكانا ملكين علما الناس السحر ليحترزوا به عن سحر السحرة ويبطلوا به كيدهم، وما علما أحدا من ذلك شيئا إلا-قالا- له: إنما نحن فتنه فلا-تكفر- فكفر قوم باستعمالهم لما أمروا بالاحتراز منه و جعلوا يفرقون بما تعلموه بين المرء وزوجه؛(۱)

هاروت و ماروت دو فرشته بودند که سحر را به مردم یاد دادند تا مردم از سحر ساحران در امان باشند و با سحر آنها مقابله کنند و آن را باطل کنند و به هیچ کس چیزی از سحر نیاموختند مگر این که به او می گفتند: «ما وسیله امتحان هستیم؛ پس کافر مشو و از این سحر سوء استفاده نکن». پس گروهی از مردم به سبب به کار بردن سحر - که از آن نهی شده بودند - کافر شدند و به آن سحری که یاد گرفته بودند بین زن و شوهرش جدایی می انداختند.

ص: ۱۳۵

۱- عیون اخبار الرضا (علیه السلام): ج ۱ باب ۲۷ ص ۲۴۴ حدیث ۲.

در «تفسیر المیزان» در ذیل این آیه شرحی از علوم خفیه (علمی که از عجایب و غرایب آثار بحث می کند) بیان کرده و طبق تقسیم مشهور پنج قسم از آنها را آورده است:

۱. کیمیا، ۲. لیمیا، ۳. هیمیا، ۴. سیمیا، ۵. ریمیا.

جامع این علوم بنا به فرمایش شیخ بهائی (رحمه الله) کتابی به نام «کله سر» است که این اسم شامل حروف اول این علوم است. علم اعداد و اوقاف، علم خفیه، تنویم مغناطیسی (هیپنوتیزم، خواب مصنوعی) و احضار ارواح نیز به این علوم ملحق هستند. (۱)

آیه (۱۰۳)

اشاره

ولو أنهم آمنوا واتقوا لمثوبه من عند الله خير و كانوا يعلمون (۱۰۳)

و اگر آنها (یهودیان) ایمان می آورده و پرهیزکاری پیشه کرده بودند، البته پاداشی که از جانب خداست، برای آنان بهتر بود، اگر می دانستند.

تفسیر آیه

به نظر می رسد منظور از ایمان در این آیه مبارکه، ایمان به حضرت سلیمان و پیامبران بعد از او مانند حضرت عیسی (علیه السلام) و حضرت خاتم الأنبیاء محمد بن

ص: ۱۳۶

۱- تفسیر اطبیب البیان: ج ۲ ص ۱۳۲ به نقل از تفسیر المیزان: ج ۱ ذیل همین آیه .

عبدالله (صلی الله علیه و آله) است.

نیز منظور از تقوا، پرهیز از سحر و جادوگری و پیروی از شیاطین است؛ ولی مانعی ندارد که معنای ایمان و تقوا، عام باشد و این مورد خاص و دیگر موارد را شامل شود.

منظور از کلمه «مثوبه» به قرینه «من عند الله» ظاهره ثواب ها و نعمتهای جهان آخرت است، ولی ممکن است مطلق پاداش هایی باشد که از جانب خدا بر ایمان و اعمال صالح و تقوا مترتب می شود، همان طور که در آیه دیگری در سوره اعراف می فرماید:

(ولو أن أهل القرى آمنوا واتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء والأرض (۱))

و اگر اهل شهرها و آبادیها، ایمان آورده و تقوا پیشه کرده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم.

گفتنی است که در این آیه «مفضل منه» کلمه «خیر» حذف شده و در اصل چنین بوده است: لمثوبه من عند الله خیر من المنافع التي يقصدونها بالسحر؛ ثوابی که نزد خداوند است از عموم منافی که آنها از سحر به دست می آورند، بهتر است.

حذف این عبارت و نکره آوردن کلمه «مثوبه» برای فهماندن این مطلب است که چیز ناچیزی از ثواب های الهی از عموم منافی که آنها به وسیله سحر به دست می آورند، بهتر است.

ص: ۱۳۷

ولی مثل این که یهود به هیچ وجه متوجه این معانی نمی شوند و حاضر نیستند ایمان و تقوا اختیار کنند، گویا که علم و معرفتی به این مطلب ندارند. از این جهت می فرماید: «لو كانوا يعلمون» «اگر می دانستند».

آیه (۱۰۴)

اشاره

يا أيها الذين آمنوا لا تقولوا راعنا وقولوا انظرنا واسمعوا وللكافرين عذاب أليم (۱۰۴)

ای کسانی که ایمان آورده اید، نگویید «راعنا» و به جای آن، بگویید «انظرنا» و این توصیه را بشنوید و برای کافران عذابی دردناک است.

خطاب قرآنی به مؤمنان

در تفسیر «المیزان» در ذیل این آیه چنین آمده است:

۱. قرآن کریم در هشتاد و پنج مورد اهل ایمان را با تعبیر «یا ایها الذین آمنوا» مخاطب قرار داده و این آیه اولین مورد آن است.

۲. خطاب با تعبیر «الذین آمنوا» از تشریفاتی است که به این امت اختصاص دارد و از انتهای پیشین با تعبیر «قوم، اصحاب و بنی اسرائیل» یاد شده است و در تورات، تعبیر «یا ایها المساکین» آمده است. در روایتی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و حضرت سجاد (علیه السلام) آمده است:

لیس فی القرآن (یا ایها الذین آمنوا) إلا وهی فی التوراه: «یا ایها

هر آیه ای که در قرآن با خطاب «ای کسانی که ایمان آورده اید»

آمده همان در تورات با عنوان «ای مسکین ها» آمده است.

آن گاه نگارنده فرق می گذارد بین «الذین آمنوا» و «المؤمنون» که از لفظ اول، مؤمنان صدر اول از مهاجران و انصار اراده شده و از لفظ دوم، مطلق اهل ایمان و شواهدی از آیات بر این مطلب آورده است.

آیه الله طیب (رحمه الله) به سخن صاحب «المیزان» اشکال می کند و می گوید:

در قسمت اول، اگر منظور از اولین مورد به حسب نزول باشد درست نیست؛ زیرا سوره بقره مدنی است و بسیاری از سوره های مکی قبل از آن نازل شده، مگر این که مراد از اولین مورد به حسب ترتیب و ضبط باشد که فعلا موجود است.

اما در قسمت دوم، علت عدم تعبیر از امت های پیشین مگر به کلمه «قوم» و نظیر آن برای این بوده که آنها ایمان نیاورده بودند، چنان که از مفاد آیات ظاهر می شود، و گرنه از مؤمنان آنها با عبارت «الذین آمنوا» تعبیر شده است، چنان که در حکایت حضرت نوح (علیه السلام) می فرماید:

(وما أنا بطارد الذین آمنوا إنهم ملاقوا ربهم (۲))

و من آنها را که ایمان آورده اند، به خاطر شما) از خود طرد نمی کنم که آنها پروردگارشان را ملاقات خواهند کرد.

ص: ۱۳۹

۱- تفسیر الصافی: ج ۱، ذیل همین آیه به نقل از تفسیر العیاشی .

۲- سوره هود، آیه ۲۹.

هم چنین درباره حضرت صالح (علیه السلام) می فرماید:

(فلما جاء أمرنا تجينا صالحا والذين آمنوا معه (۱))

و هنگامی که فرمان ما فرا رسید، صالح و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، رهایی بخشیدیم.

البته آیات دیگری نیز این گونه آمده است.

درباره قسمت سوم از خطاب های قرآنی، همان طور که بارها متذکر شده ایم، این خطاب های قرآنی به مشافهان و موجودان (و حاضران زمان خطاب اختصاص ندارد، بلکه این خطاب ها به گونه قضایای حقیقی هستند که حمل محمول بر موضوع مقدره الوجود است. از این رو شامل همه افراد می شود و به ادله اشتراک در تکلیف نیاز نداریم.

توضیح واژگان

فعل «راعنا» صیغه امر از مراعات است و ضمیر متکلم، مفعول آن است.

همان طور که از ظاهر آیه معلوم می شود، مؤمنان هنگام تلاوت آیات و بیان احکام، خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عرض می کردند: مراعات و ملاحظه ما را بفرما و قدری تأمل کن تا ما درست بفهمیم و در ذهنمان ضبط کنیم.

یهودیان از این کلمه سوء استفاده می نمودند و از آن معنای زبان عبری این کلمه را که دشنام بود، در خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) قصد می کردند. از این رو خداوند از گفتن این کلمه نهی فرمود و دستور داد که به جای آن، کلمه «انظرنا» را که به

ص: ۱۴۰

همان معناست به کار ببرند تا دست آویزی برای یهودیان نشود.

در تفسیر «آلاء الرحمن» از تفسیر «التبیان» روایتی از حضرت امام باقر (علیه السلام) نقل شده که آن حضرت فرمودند: کلمه «راعنا» به زبان عبرانی ست و دشنام است.^(۱)

علامه بلاغی می گوید: من کتاب های عهد قدیم را جست و جو کردم و فهمیدم که کلمه «راع» به معنای شر و قبیح و شریر است و ضمیر «نا» نیز ضمیر متکلم است که در زبان عبرانی، الف آن به واو تبدیل می شود و یا اماله به واو می گردد. پس «راعنا» به زبان عبرانی به معنای «شریرما» می باشد.^(۲)

بعضی گفته اند: «راعنا» از ماده «رعونت» به معنای خفت، جهل و حمق است و این معنا بر قرائت تنوین «راعنه» درست است؛ یعنی «لا تقولوا قولاً جهلاً، در خطاب به پیامبر، سخن بد و سبک و از سر جهل به کار نبرید».

این قرائت، خلاف سیاهه قرآن و غیر معتبر است.

اما فعل «انظرونا» مفسران آن را به معنای «انتظر إلینا» معنا کرده اند؛ یعنی توقف فرما تا ما سخن تو را بشنویم و تأمل کنیم و بفهمیم.

فعل «واسمعوا» به فعل «قولوا» عطف شده است؛ یعنی دستورها و نهی های پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) را بشنوید و فراگیرید و به آن ترتیب اثر دهید.

(وللکافرین عذاب الیم) و برای کافران؛ یعنی کسانی که جسارت و سب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کنند، یا کسانی که سخن او را نشنوند، عذاب دردناکی است.

ص: ۱۴۱

۱- التبیان: ج ۱ ص ۳۸۹ ذیل آیه .

۲- تفسیر آلاء الرحمن: ص ۱۱۴.

از این آیه شریفه سه مطلب استفاده می شود:

نخست آن که دستورات شارع مقدس را باید دقیق و بدون کم یا زیاد کردن عمل کرد.

دوم آن که اگر کلمه ای میان ما شهرت دارد که دشمنان از آن برداشت بد دارند، می کنند، حتما باید آن کلمه را تغییر دهیم که موجب وهن و تمسخر مسلمانان نشود.

سوم آن که ما باید حرف شنو و گوش به فرمان دین و دستورات آن باشیم و با سلیقه خود، کاری را نسبت به دین انجام ندهیم؛ بلکه آنچه شارع مقدس دستور می دهد به طور دقیق عمل کنیم تا نتیجه کامل به دست آید؛ زیرا ما نمی توانیم همه مصالح و مفاسد کارها را بفهمیم. یگانه کسی که بر همه جهات مسلط است ذات اقدس احدیت است که آنها را به پیامبر وحی فرموده است. بنابراین، ما باید به طور کامل، فرمان بردار پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و جانشینان آن حضرت باشیم که از خطا معصوم هستند.

آیه کریمه و شش پیام عملی

برخی برای این آیه کریمه شش پیام عملی ذکر کرده اند:

۱. توجه به انعکاس حرفها داشته باشید. (لا تقولوا راعنا) ممکن است افرادی با حسن نیت سخن بگویند، ولی باید بازتاب آن را نیز در نظر داشته باشند.

۲. دشمن تمام حرکات و حتی کلمات ما را زیر نظر دارد و از هر فرصتی که

بتواند می خواهد بهره برده و ضربه بزند. (لا تقولوا راعنا).

۳. اسلام به انتخاب واژه های مناسب، بیان سنجیده و نحوه طرح و ارائه مطلب توجه دارد. (قولوا انظرونا).

۴. باید در سخن گفتن با بزرگان و معلم، ادب در گفتار رعایت شود. (لا تقولوا راعنا و قولوا انظرونا)

۵. اگر دیگران را سفارش به مراعات ادب می کنیم، باید ابتدا خودمان در سخن با مردم رعایت ادب را بکنیم «یا ایها الذین آمنوا» خطاب محترمانه است.

۶. اگر چیزی نهی می شود باید جایگزین مناسب آن معرفی شود. (لا تقولوا راعنا و قولوا انظرونا).

آیه (۱۰۵)

اشاره

ما یود الذین كفروا من أهل الكتاب ولا-المشركین أن ینزل علیكم من خیر من ربكم والله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم (۱۰۵)

کسانی که از اهل کتاب کافر شده اند و مشرکان، دوست ندارند که خبری از پروردگارتان بر شما نازل گردد، در حالی که خداوند هر که را خواهد به رحمت خود اختصاص دهد، و خداوند صاحب فضل بزرگ است.

حسادت اهل کتاب و مشرکان به پیامبر

اهل کتاب به خصوص یهودیان تصور می کردند که پیامبر موعودی که بعد از

حضرت عیسی (علیه السلام) می آید از آنهاست و این امتیاز نصیب آنها می شود، ولی وقتی دیدند پیامبر موعود از غیر آنها است و کتاب آسمانی بر او نازل می شود و حقایقی را که یهودیان مایل نبودند کشف شود به وسیله قرآن آشکار می گردد و مسلمانان به وسیله جنگ ها مرتبا پیروز می شوند و نصرت الهی شامل حال آنها می گردد، از این جهت بر آن پیامبر رحمت، حسد می ورزیدند و از این که خیری از خدا شامل حال پیروان پیامبر (صلی الله علیه و آله) می شود، بسیار ناراحت و نگران بودند.

هم چنین مشرکان قریش از کبر و نخوتی که داشتند گمان نمی بردند کار پیامبر و آئین او رونقی پیدا کند و از این که پیامبر و یارانش در جنگ های مختلف مشمول نصرت و یاری الهی می شدند بسیار اندوهگین و ناراحت بودند.

خلاصه این که اهل کتاب و مشرکان به هیچ وجه حاضر نبودند که خیر و خوشی از جانب خدا بر مسلمانان نازل شود و حتی کفار قریش در همان اوائل بعثت □ چنانکه قرآن کریم از آنها نقل می کند . می گفتند:

(لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم (۱))

چرا این قرآن بر مردی بزرگ از یکی از آن دو شهر (مکه و طائف)؛

یعنی عروه بن مسعود ثقفی و ولید بن مغیره) نازل نشده است؟

و یهود می گفتند:

(تؤمن بما أنزل علینا) (۲)

ما به آنچه بر خودمان نازل شده ایمان می آوریم.

ص: ۱۴۴

۱- سوره زخرف، آیه ۳۱.

۲- سوره بقره، آیه ۹۱

بنابراین، مفاد این آیه بیان حسد اهل کتاب و مشرکان و بدخواهی آنان نسبت به مسلمانان است.

توضیح واژگان

کلمه «ما یود» به معنای «ما یستمی؛ آرزو نمی کند» و «ما یحب؛ دوست نمی دارد» هر دو آمده است.

کلمه «من» در «من اهل الکتاب» بیانی است.

عبارت «ولا المشرکین» به مقتضای لفظش به «اهل الکتاب» عطف شده است،

گرچه از نظر معنا بر «الذین کفروا» عطف است. عبارت «أن ینزل» بنا بر مفعول بودن برای فعل «یود» در محل نصب است.

حرف «من» اول در عبارت «من خیر من ربکم» بیانی است؛ یعنی «أن ینزل علیکم» را بیان می کند، گرچه بعضی گفته اند «من» زائده است.

و حرف «من» دوم برای ابتدای غایت است.

«خیر» همان قرآن و «رحمت» همان نبوت است

در بعضی از روایات، کلمه «خیر» به قرآن تفسیر شده [\(۱\)](#) و این از باب مصداق آشکارتر و ظاهرتر است و با عموم و شمول داشتن آن که همه خیرات دنیوی و اخروی باشد، منافات ندارد.

هم چنین کلمه «رحمت» در جمله «والله یختص برحمته من یشاء» در روایت

ص: ۱۴۵

۱- تفسیر شریف لاهیجی: ج ۱ ذیل آیه مورد بحث.

منسوب به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و حضرت امام باقر (علیه السلام) به نبوت تفسیر شده (۱) که آشکارترین مصداق آن است و با عموم آن منافات ندارد.

این جمله رد بر اندیشه باطل آنهاست که می‌پندارند افاضه رحمت الهی بر بندگان به میل و خواهش آنهاست. از طرفی جمله «والله ذو الفضل العظیم» به منزله علت و بیان وجه اختصاص رحمت است به هر کس که خدا بخواهد.

منظور از «فضل» چیست؟

کلمه «فضل» به معنای رحمت و بخشش است و دریافت آن به قابلیت محل بستگی دارد و هر کس را که خدا لایق و شایسته تفضلها و رحمت‌های خود بداند، مورد تفضل قرار می‌دهد. چون کافران اهل کتاب و مشرکان لیاقت این رحمت‌های الهی را نداشتند، این رحمتها شامل حالشان نشد و از آن نصیبی نبردند.

البته این مطلب مسلم است که ثواب‌های الهی از باب تفضل و لطف است، نه استحقاق، و ایمان و اخلاق و اعمال صالح در انسان قابلیت ایجاد می‌کند، همان طور که در دعاها به آن اشاره شده و می‌خوانیم:

کل نعمک فضل؛ (۲)

همه نعمتهای تو از باب فضل و لطف و احسان است.

ص: ۱۴۶

۱- مجمع البیان: ج ۱ ص ۳۴۴ ذیل آیه مذکور

۲- ر.ک: الصحیفه السجادیة الجامعه: ص ۷۶.

آری، همه نعمت های الهی تفضلی و از باب لطف است و در عوض عمل نیست و کسی به واسطه عبادت، استحقاق و طلبی پیدا نمی کند.

آیه (۱۰۹)

اشاره

ما ننسخ من آیه أو ننسها نأت بخیر منها أو مثلها ألم تعلم أن الله علی کل شیء قدیر (۱۰۹)

و هر آیه ای را نسخ کنیم یا آن را ترک کنیم، بهتر از آن یا مثل آن را می آوریم. آیا ندانستی که خداوند بر هر چیزی قادر و توانا است؟

توضیح واژگان

در این دو آیه شریفه، «نسخ» و تبدیل مطرح شده است. نسخ یعنی تبدیل چیزی به چیز دیگر، چه آن چیز همانند اولی، یا بهتر از آن باشد.

منظور از «آیه» علامت و نشانه است. آیات الهی چیزهایی هستند که بر وجود او یا صفات او چون علم و قدرت دلالت دارند، نظیر همه مخلوقات الهی. البته هر آیه‌ای دلالتش بیشتر باشد بزرگتر است، چنانکه قرآن کریم می فرماید:

(لقد رأی من آیات ربه الکبریٰ) (۱)

او پاره ای از آیات و نشانه های بزرگ پروردگارش را دید.

از این رو، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه طاهرین (علیهم السلام) بزرگترین آیت الهی هستند؛ زیرا مظهر اتم صفات حق تبارک و تعالی هستند.

کلمه «انساء» و «نسیان» به معنای ترک است. یعنی آیتی را ترک کنیم.

ص: ۱۴۷

هدف از نسخ چیست؟

در این آیات نیز سخن از تبلیغات سوء یهودیان بر ضد مسلمانان به میان آمده است. آنها به مسلمانان می گفتند: دین، دین یهود است و قبله، قبله یهود و بدین

جهت پیغمبر شما به سوی قبله ما بیت المقدس نماز می خواند.

هنگامی که جهت قبله تغییر یافت و طبق آیه ۱۴۴ همین سوره، مقرر شد مسلمانان به سوی کعبه نماز بخوانند، این دستاویز از یهود گرفته شد. لذا آنها نغمه دیگری ساز کردند و گفتند: اگر قبله اولی صحیح بود، پس دستور دوم چیست؟ و اگر دستور دوم صحیح است، پس اعمال گذشته شما باطل است.

قرآن کریم در این آیات به ایرادهای آنها پاسخ می دهد و قلوب مؤمنان را روشن می سازد. می فرماید: (ما ننسخ من آیه أو ننسها نأت بخیر منها أو مثلها)، ما هر حکمی را نسخ کنیم یا نسخ آن را به تأخیر اندازیم، بهتر از آن یا همانندش را جانشین آن می سازیم. (ألم تعلم أن الله علی کل شیء قدیر) این برای خدا آسان

است. مگر ندانستی که خدا بر همه چیز قادر است؟

او حق دارد طبق مصالح، هر گونه تغییر و تبدیلی در احکامش بدهد و او نسبت به مصالح بندگانش از همه آگاه تر و بصیرتر است.

و آیا نمی دانی که جز خدا سرپرست و یآوری برای شما نیست؟

فراز اول آیه به حاکمیت خدا در احکام و قادر بودن او به تشخیص همه مصالح بندگان اشاره دارد. بنابراین، نباید مؤمنان به سخنان نادرست افراد مغرض که در مسئله نسخ احکام تردید می کنند، گوش فرا دهند.

فراز پایانی آیه هشدار می دهد که کسانی که تکیه گاهی جز خدا برای خود انتخاب می کنند، زیرا در جهان تکیه گاهی جز خدا نیست.

کلمه «من» در آیه بیانیه است و مصداق ماء شرطیه را بیان می کند؛ یعنی هر آیه ای را که ما نسخ یا ترک کنیم آیه ای بهتر یا همانند آن را می آوریم. آیه اعم از آیات کتب الهی و غیر آن است. بنابراین، شامل بردن پیامبری و بعثت پیامبر دیگری هم می شود.

از طرفی، اطلاق نسخ بر خداوند به معنای تغییر و تبدیل نظر نیست، بلکه مراد بیان انتهای مدت منسوخ است و قطع نظر از این که تبدیل و تغییر نظر به حسب عقل بر خدا محال است. زیرا لازمه تغییر نظر، جهل به عواقب امور و مصالح یا مفاسد فعل است و جهل در ذات اقدس حق راه ندارد. خود این آیه بر این مطلب دلالت دارد؛ زیرا تبدیل به مثل بدون حکمت لغو است، مگر این که گفته شود مدت اولی به انتها رسیده است.

دو شکل از نسخ

نسخ به دو شکل صورت می گیرد

۱. گاهی نسبت به وجود شیء منسوخ است.

۲. گاهی نسبت به بعض خصوصیات آن.

برای مثال، نسخ نسبت به شریعت به این معناست که مدت آن شریعت به انتها رسیده و زمان شریعت لاحق فرا رسیده است.

البته لازم نیست که همه احکام آن شریعت پیشین نسخ شود، بلکه بعضی احکام آن شریعت سابق به حسب استعداد مردم و زمان که مصلحت در تغییر آن

است، نسخ و تبدیل می شود.

بنابراین، اگر مدت پیامبری یا شریعتی یا کتابی و یا وصی منقضی شد خداوند پیامبر یا شریعت یا کتاب و یا وصی دیگری را می گمارد تا حجت بر

بندگان تمام شود.

از این آیه شریفه می توان بقای وجود حضرت بقیه الله الأعظم (علیه السلام) را استفاده نمود؛ زیرا به تصریح قرآن، دین اسلام تا قیامت باقی است و طبق اخبار صریح رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) جانشینان و اوصیای پیامبر به دوازده امام منحصر است که یازده نفر از آنها در دنیا به شهادت رسیده اند. از این رو لازم است وصی و جانشین دوازدهم باقی باشد و گرنه جمله «نأت بخیر منها أو مثلها» صادق نخواهد بود.

باید توجه کرد که نسخ آیه ای از آیات قرآن به این معنا نیست که به طور کلی این آیه از بین رفته است؛ بلکه فصاحت و بلاغت آن به جای خود باقی است و آثار دیگری که آیه شریفه داشته از بین نرفته است. از این رو توهم بعضی از مفسران - که همه آثار آن از بین رفته - باطل است.

در جمله دیگری می فرماید: (ألم تعلم أن الله على كل شيء قدير)

این جمله به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خطاب است و استفهام آن، استفهام تقریری است؛ یعنی البته می دانی که خدا بر هر چیزی قادر است، چنان که در مقام استشهاد به شاهد خود می گویی: مگر نشنیدی فلانی چه گفت؟ مگر ندیدی فلانی چه کرد؟ تا شاهد بگوید: شنیدم و دیدم.

ص: ۱۵۰

ألم تعلم أن الله له ملك السماوات والأرض وما لكم من دون الله من ولي ولا نصير (۱۰۷)

آیا نمی دانی که سلطنت آسمانها و زمین برای خدا است و یاور و یاورى جز خدا برای شما نیست؟

نکاتی قابل توجه

این استفهام همانند استفهام در آیه قبل است. چند نکته در این آیه قابل توجه است:

اول این که خطاب در آیه از مفرد به جمع در عبارت «وما لكم» عدول کرده به این دلیل که اگر در این جا «مالک» گفته می شد، توهم این بود که برای دیگران یار و یاورى غیر از خداوند وجود دارد، از این جهت به صیغه جمع آورده است.

دوم این که در دو مورد اول به صیغه مفرد و خطاب به شخص پیامبر است و شاید به این دلیل باشد که از کسی که آگاه، عالم و معتقد است تقریر میگیرند و چون همه مردم به واسطه ضعف ایمان یا عدم ایمان - معرفت به عموم قدرت حق و ملکیت کلیه او نسبت به همه آسمانها و زمین و آنچه در آنها هست ندارند، بلکه خود و دیگران را نیز مالک بعضی اشیا می پندارند از این رو ممکن است به این حقایق اقرار ننمایند.

خطاب به پیامبر

از بیانات پیشین روشن شد که دو خطاب «الم تعلم» در دو آیه شریفه خطاب

به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است؛ ولی جمعی از مفسران این دو خطاب را خطاب به منکران نسخ دانسته و استفهام در آن را استفهام انکاری توییخی دانسته اند، نظیر آیه شریفه ای که می فرماید:

(أولم ير الإنسان أنا خلقناه من نطفه) (۱)

آیا انسان ندانسته است که ما او را از نطفهای آفریده ایم؟!

یا استفهام انکاری ابطالی است، نظیر آیه ای که می فرماید:

(ألم نشرح لك صدرك) (۲)

آیا ما سینه تو را گشاده نساختم؟

پاسخ به دو اعتراض

بعضی از مفسران این دو جمله را در پاسخ به دو اعتراض - که در مورد نسخ ممکن است بشود یا از طرف یهود اعتراض شده - دانسته اند.

اعتراض یکم این که هر آیه ای که از جانب خدا قرار داده می شود دارای مصلحتی از مصالح بندگان است که غیر آن چنین مصلحتی را ندارند و اگر آن آیه نسخ نباشد، مصلحت آن از بین می رود و چیزی دیگر جای آن را نمی گیرد.

اعتراض دوم این که اشیایی را که خدا ایجاد فرموده پس از ایجاد از تصرف و تغییر او خارج می شود؛ به اصطلاح، خدا پس از ایجاد و آفرینش جهان، دیگر دخل و تصرفی در آن ندارد تا چیزی را نسخ یا تبدیل کند، چنانکه آنها گفته اند:

ص: ۱۵۲

۱- سوره یس، آیه ۷۷

۲- سوره انشراح، آیه ۱.

(ید الله مغلوله) (۱)

دست خدا بسته است.

در پاسخ به اعتراض یکم چنین گفته شده:

خداوند بر همه چیز قادر است و اگر چیزی را که وقتی دارای مصلحت بوده نسخ کند می تواند بهتر از آن یا مثل آن را بیاورد.

اقسام ولایت

در پاسخ به اعتراض دوم گفته شده:

خداوند مالک آسمانها و زمین است و هر طور که بخواهد و اراده او تعلق بگیرد در ملکش تصرف می کند.

(وما لکم من دون الله من ولی ولانصیر)

کلمه «ولی» به معنای صاحب اختیار و متصرف در امور است. ولایت به دو قسم تقسیم می شود:

۱. ولایت ذاتی،

۲. ولایت جعلی.

ولایت ذاتی کلی مطلق به خداوند متعال اختصاص دارد. اما ولایت غیر خدا ذاتی نیست؛ بلکه به جعل الهی است و آن دارای مراتبی است:

۱. ولایت جزئیة مقیده. این ولایت مانند ولایت مجتهد، پدر، جد و قیم مجعول از طرف پدر یا جد یا مجتهد است.

ص: ۱۵۳

۲. ولایت جعلیه مطلقه کلیه. این ولایت مانند ولایت حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) است. این ولایت از چند آیه استفاده می شود. برای نمونه خداوند در آیه ای می فرماید:

(النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم) (۱)

پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.

در آیه دیگری می فرماید:

(إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم راكعون) (۲)

سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند؛ همان ها که نماز را برپا می دارند، و در حال رکوع، زکات می دهند.

نصرت مطلقه الهی

واژه «نصیر» به معنای یاور و یاری کننده است. نصرت مطلقه که قدرت بر رفع همه بلیات و آفات و اعانت بر همه امور باشد ذاتا به خدا اختصاص دارد، اما نصرت بعضی افراد به بعض افراد دیگر مانند نصرت مؤمنان از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) که از آنها به انصار تعبیر می شود، ذاتی و بالاستقلال نیست، بلکه به یاری پروردگار نیاز دارد، چون انسان در هیچ فعلی استقلال ندارد، بلکه

ص: ۱۵۴

۱- سوره احزاب، آیه ۶

۲- سوره مائده، آیه ۵۵.

ممکن بالذات است و از خود هیچ ندارد و نصرت و یاری او هم، نصرت و یاری خداوند سبحان است که به او عطا کرده است.

بنابراین، از این آیه استفاده می شود که انسان همیشه باید متوجه خدا باشد و نظر و توکل او به خدا باشد و نظرش از غیر خدا و هر چه باشد، قطع گردد.

آیه (۱۰۸)

اشاره

أم تریدون أن تسئلوا رسولکم كما سئل موسى من قبل ومن يتبدل الکفر بالایمان فقد ضل سواء السبیل (۱۰۸)

آیا می خواهید از پیامبر خود همان را بخواهید که قبلاً از موسی خواسته شد؟ و کسی که کفر را به جای ایمان بگیرد، از راه مستقیم گمراه شده است.

معجزه چیست؟

برای توضیح این آیه شریفه، سه مقدمه لازم است.

نخست آن که معجزه امری است برخلاف عادت بشری و قواعد طبیعی و از این جهت، از آن به خارق عادت تعبیر می شود. معجزه در مورد محالهای عقلی نظیر اجتماع نقیضین، ارتفاع ضدین و رؤیت حق به چشم ظاهری، صورت نمی گیرد. زیرا محالهای عقلی، قابل تحقق و وجود نیستند.

خداوند حکیم طبق حکمت و مصلحت، در هر زمانی به مقتضای استعداد مردم و شرایط و اوضاع زمانه، آنچه صلاح است و حقانیت دعوت پیامبر را ثابت و روشن می سازد به دست پیامبران اجرا و اظهار می کند و لازم نیست که معجزه

مطابق هوای نفس مردم و خواسته آنها باشد که هر کس هر چه بخواهد پیامبر بیاورد و مجلس پیامبر به تماشاخانه مبدل شود و او ملعبه مردم باشد.

تقاضای بی مورد بنی اسرائیل از موسی (علیه السلام)

دوم آن که قوم موسی و بنی اسرائیل از حضرت موسی (علیه السلام) غالباً این گونه امور را که یا محال عقلی بود یا مصلحت در وقوع آنها نبود، تقاضا می نمودند، چنان که از آن حضرت خواستند که:

(أرنا الله جهره) (۱)

خدا را آشکارا به ما نشان بده.

یا از او خواستند که:

(اجعل لنا إلهًا كما لهم آلهه). (۲)

همان طور که برای آنها خدایانی است، برای ما هم خدایی قرار ده.

در مورد سوم گفتند:

(فلو لا ألقى عليه أسوره من ذهب أو جاء معه الملائكة مقترنين) (۳)

اگر راست می گوید چرا دستبندهای طلا بر او آویخته نشده، یا فرشتگان همراه با او نیامده اند (تا گفتارش را تأیید کنند)؟

آنان به واسطه همین تقاضای بی جا و بهانه جویبها و زیر بار حق نرفتن، دچار عذاب های سخت شدند.

ص: ۱۵۶

۱- سوره نساء، آیه ۱۵۳.

۲- سوره اعراف، آیه ۱۳۸.

۳- سوره زخرف، آیه ۵۳.

سوم آن که مشرکان قریش و یهودیان زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز از آن حضرت چنین تقاضاهایی را می نمودند، چنان که خدای سبحان در سوره اسرا در ضمن آیاتی می فرماید:

(و قالوا لن نومن لك حتى تفجر لنا من الأرض ينبوعا * أو تكون لك جنة من نخيل وعنب فتفجر الأنهار خلالها تفجيرا * أو تسقط السماء كما زعمت علينا كسفا أو تأتي بالله والملائكة قبيلا * أو يكون لك بيت من زخرف أو ترقى في السماء ولن نومن لرقيك حتى تنزل علينا كتابا نقرؤه قل سبحان ربي هل كنت إلا بشرا رسولا (1))

و گفتند: «ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا این که چشمه جوشانی از این سرزمین برای ما در آوری، یا برای تو باغی از درختان خرما و انگور باشد و نهرها را میان آنها جاری کنی، یا چنان که ادعا می کنی، آسمان را پاره پاره بر سر ما فرو اندازی، یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما بیاوری، یا برای تو خانه ای پر نقش و نگار از طلا باشد، یا به آسمان بالا روی، و به بالا-رفتن تو هم ایمان نمی آوریم و اطمینان نمی کنیم تا نامه و کتابی بر ما فرود آوری که آن را بخوانیم.» بگو: منزه است پروردگارم: مگر من جز بشری فرستاده هستم؟

و در سوره فرقان می فرماید:

(...لولا أنزل إليه ملك فيكون معه نذيرا * أو يلقى إليه كثر أو تكون

ص: ۱۵۷

له جنه يأكل منها... (۱)

... (و گفتند: چرا فرشته ای بر او نازل نشده تا همراه وی مردم را بیم دهد؟ یا گنجی برای او فرستاده شود، یا باغی داشته باشد که از میوه های آن بخورد...)

آنها در این آیه ها ملامت شده اند که این گونه تقاضاهای بی مورد نکنند که مانند قوم موسی (علیه السلام) گرفتار عذاب های سخت و غضب پروردگار شوند.

«ام» در آیه شریفه منفصله و به معنای «بل» و همزه استفهام است؛ یعنی: «بل تریدون».

(سؤال) در این جا به معنای توقع و تقاضا و درخواست است و منظور از (رسولکم) پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است.

ومن يتبدل الكفر بالإيمان)

این فراز از آیه دلالت دارد که این توقعات و تقاضاهای بی مورد، موجب کفر است که به واسطه آن از راه مستقیم حق خارج می شوند.

(فقد ضل سواء السبيل)

کلمه «ضل» گاهی به وسیله حرف «عن» متعدی می شود، مانند «ضل عن الطريق» و گاهی بدون آن، مانند «ضل الطريق».

کلمه «سواء» به معنای وسط و میانه است.

(سواء السبيل) کنایه از صراط مستقیم است که حد وسط در جمیع امور است و دو طرف آنکه افراط و تفریط است، هر دو موجب ضلالت و گمراهی است و به معنای آیه این گونه می شود: «لم يهتد إلى الصراط المستقیم» .

ص: ۱۵۸

۱- سوره فرقان، آیه های ۷ و ۸

ممکن است «ضل» به معنای غیر و الف و لام «السییل» برای عهد و مقصود، سییل حق باشد. «سواء السییل» ظرف است؛ یعنی: ضل فی غیر سییل الحق؛ در غیر راه حق گم شده است.

این وجه بعید است.

ممکن است «ضل» به معنای «جار عن الطریق؛ یعنی مال و عدل عنه» باشد؛ یعنی چنین اشخاصی از راه حق به طرف باطل عدول نموده اند و این معنا مناسب تر است.

آیه (۱۰۹)

اشاره

ود کثیر من أهل الكتاب لو يردونكم من بعد إيمانكم كفارا حسدا من عند أنفسهم من بعد ما تبين لهم الحق فاعفوا واصفحوا حتى يأتي الله بأمره إن الله على كل شيء قدير (۱۰۹)

بسیاری از اهل کتاب پس از اینکه حق برایشان آشکار شد، از روی جسدی که در وجود آنها بود آرزو می کردند که شما را بعد از ایمانتان به کفر باز گردانند. پس عفو کنید و گذشت نمایید تا خداوند فرمان خودش را بفرستد که خداوند بر هر چیزی تواناست.

توضیح واژگان و تفسیر آیه

کلمه «ود» به معنای تمی و آرزو کردن است.

برخی از مفسران عبارت «کثیر من أهل الكتاب؛ بسیاری از اهل کتاب» را اشاره

به حی بن اخطب و برادرش ابی یاسر و بعضی دیگر به کعب بن اشرف از یهود دانسته اند؛ ولی صدق کثیر و بسیار بر این ها درست نیست، مگر این که زبردستان و همدستان و پیروان یهود آنها نیز در نظر گرفته شود.

کلمه «لو» در «لو یردونکم» حرف مصدری و به منزله «أن» است. «لو» به معنای «أن» مصدری بیش تر بعد از کلمه «ود» و «یود» به کار می رود. به گفته علمای ادبیات و نحو، کلمه «لو» در جاهایی که مدخول آن بعید الحصول یا ممتنع باشد - مثل همین آیه شریفه که در پی تفسیر آن هستیم - به کار می رود.

کلمه «کارا» مفعول دوم «یردونکم» است.

«حسد» مفعول له برای «ود» است. یعنی این آرزو از روی حسدی است که نسبت به شما دارند.

علت حسد یهود

این حسدورزی آنها نسبت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به چند جهت است:

۱. برای این که بسیاری از اهل کتاب دیدند که مردم به پیامبر گرویدند و او بر یهودیان قدرت و سلطنت پیدا نمود. از این جهت آرزو می کردند که مسلمانان از دور او پراکنده شوند و این قدرت از او سلب شود.

۲. برای این که پیامبر از بنی اسرائیل نبود و نبوت از میان آنها خارج شده بود.

حسد آنها نسبت به مسلمانان هم بدین جهت بود که مسلمانان مورد عنایت و الطاف و یاری و نصرت حق واقع شدند و به عزت و شکوه رسیدند و یهودیان مقهور و ذلیل و خوار گردیدند.

ص: ۱۶۰

حسد به معنای اراده زوال نعمت از محسود است، چه حسدورز این نعمت را برای خود بخواهد و چه نخواهد.

حسد از بدترین صفات است و آیات و روایات فراوانی در بدی و مذمت آن رسیده است. شخص حسود به خدا اعتراض دارد و با قضای الهی مخالف و منکر عدل خداوند است و کارهای خدا را بر خلاف حکمت و عدالت می داند.

البته شخص حسود نه تنها ضرری به محسود نمی زند، بلکه همیشه خود غمگین و محزون است و خودش را می خورد و موجب بالا رفتن درجات و زیاد شدن حسنات محسود می شود و از طرف دیگر، اعمال خودش را از بین می برد و حسنات او نابود می شود.

عبارت «من عند أنفسهم» به این مطلب اشاره دارد که منشأ و سرچشمه حسدورزی، حقد و کینه و عصبیت و عناد و رذائل نفسانی است که در قلوب یهودیان ریشه دوانده و پنهان شده و منشأ خارجی ندارد.

بنابراین، کلمه جارو مجرور به «حساد» متعلق است، نه به «ود» که بعضی از مفسران گفته اند. (۱)

بعضی دیگر در این باره می گویند: این جمله در رد یهودیان است که معاصی را به خدا نسبت می دهند و خداوند در مقام تکذیب آنها می فرماید که این حسدورزی، منسوب و مستند به خود آنهاست. (۲)

ص: ۱۶۱

۱- مجمع البیان: ج ۱، ذیل آیه مورد بحث.

۲- همان.

این سخن درست نیست؛ زیرا یهودیان به سخن آشکار قرآن، تفویضی هستند، چنان که می فرماید:

(وقالت اليهود ید الله مغلوله) (۱)

یهودیهها گفتند: دست خدا بسته است.

نسبت دادن معاصی به خداوند، عقیده جبری هاست.

(من بعد ما تبین لهم الحق)

یعنی یهودیان آرزو و تمنای ارتداد مسلمانان را بعد از آن می کنند که حق برای آنها ثابت شد و فهمیدند که رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و دین اسلام از جانب خداوند تعالی است.

البته تا این معنا برای آنها ثابت نشده باشد، جای حسد ورزی نیست؛ زیرا حسادت در وقتی است که فردی ببیند محسودش از نعمتی برخوردار است و او تمنای زوال آن را بکند و اگر نعمتی نبیند حسد موردی ندارد.

آیا این آیه نسخ شده است؟

(فاعفوا واصفحوا حتی یأتی الله بأمره)

مفسران گفته اند: این آیه با آیات قتال نسخ شده است، مانند این آیه:

(قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر...) (۲)

با کسانی از اهل کتاب که به خداوند و به روز جزا ایمان نمی آورند و

ص: ۱۶۲

۱- سوره مائده، آیه ۶۴

۲- سوره توبه، آیه ۲۹

...بجنگید.

و این آیه:

(... فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم...) (۱)

.. مشرکان را هر جا یافتید به قتل برسانید.....

مفسر نامی شیعه شیخ طبرسی (رحمه الله) در «مجمع البیان» چنین می نویسد:

حضرت امام باقر (علیه السلام) فرمود:

لم يؤمر رسول الله (صلى الله عليه و آله) بقتال ولا أذن له فيه حتى نزل جبرئيل بهذه الآية: «أذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا» (۲)
وقلده سيفاً (۳)

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به جنگ با مشرکان و کافران امر نشده بود و اجازه جنگ با آنها نداشت تا آنکه جبرئیل این آیه را نازل کرد: «به کسانی که مورد ستم واقع شده اند اجازه جنگ داده شده و شمشیری بر او حمایل کرد.

ولی به نظر می رسد مفاد آیه به قرینه: (حتی یأتی الله بأمره) این باشد که هم اکنون که شما مسلمانان از لحاظ عده و عده و تعداد افراد و آمادگی و سازو برگ ضعیف هستید باید نسبت به لغزشها و هرزگی ها و اذیت های حاسدان اهل کتاب گذشت کنید و در مقام تلافی برنیاید تا خداوند به شما قدرت و شوکت عنایت فرماید و حکم جهاد برسد و از آنها انتقام بگیرید.

ص: ۱۶۳

۱- همان.

۲- سوره حج، آیه ۳۹.

۳- مجمع البیان: ج ۱ ص ۳۴۸، ذیل آیه ۱۰۹ سوره بقره.

روایتی که از حضرت امام باقر (علیه السلام) نقل شد بیش از این دلالت ندارد. از این رو، این آیه نظیر آیه شریفه ای است که می فرماید:

(ولا تعجل بالقرآن من قبل أن یقضی الیک وحیه) (۱)

و نسبت به قرآن شتاب نکن پیش از آنکه وحی آن بر تو تمام شود. عفو» به معنای ترک مؤاخذه و «صفح» به معنای گذشت است و این دو کلمه از جهت معنا به هم نزدیک هستند.

(إن الله علی کلی شیء قدیر)

این جمله در مقام تسلیت و دلداری مسلمانان است که خداوند قادر است به شما نیرو و قوت عنایت فرماید و شر آنها را از شما دفع کند.

آیه (۱۱۰)

اشاره

وأقیموا الصلاه وآتوا الزکاه وما تقدموا لأنفسکم من خیر تجدوه عند الله إن الله بما تعملون بصیر (۱۱۰)

و نماز را به پا دارید و زکات را بدهید و هر کار خیر و خوب که برای خود از پیش می فرستید، آن را نزد خدا می یابید؛ خداوند به آنچه می کنید بیناست.

بیان دو فریضه بسیار مهم

بعد از آنکه خداوند به مسلمانان امر فرمود که از حاسدان اهل کتاب رویگردان شوند و فرمود که آنها را عفو کنید، آنها را به دو فریضه بسیار مهم،

ص: ۱۶۴

یعنی نماز و زکات امر فرمود، تا در اثر توجه و اهتمام به ادای آنها نیرو و قدرت پیدا کنند و بر دشمن پیروز شوند و وظایف دیگر آنها را در ضمن عبارت «من خیر» گوشزد فرمود.

این دو فریضه را که جنبه رکنیت دارند به تفصیل در تفسیر آیه ۳ همین سوره بیان کردیم.

ماندگاری اعمال

(وما تقدموا لأنفسكم من خیر تجدوه عند الله)

این جمله در عین این که مسلمانان را به تمام وظایف دینی و خیرات ترغیب می کند، به منزله بیان علت برای جمله پیشین است؛ یعنی اگر شما وظایف دینی مانند اقامه نماز، پرداخت زکات و دیگر عبادات واجب و مستحب را انجام دهید بدانید که آنها نزد خدا محفوظ است و آثار دنیوی و اخروی آنها به شما می رسد.

(إن الله بما تعملون بصیر)

این جمله بیان علت برای جمله پیشین است که آن جمله قبل نیز علت برای جمله قبل از خود بود؛ پس این جمله علت برای علت می شود. یعنی علت این که همه اعمال بندگان نزد خدا محفوظ است این است که خدا به تمام جزئیات کارهای آنها بصیر و بینا و خبیر است و از ظواهر، بواطن، اسرار و ضمایر هر انسانی آگاه و مطلع است.

نیز این جمله مژده و بشارتی به نیکوکاران و انذار و بیمی به بدکاران است.

ص: ۱۶۵

همچنین ممکن است از این آیه، بطلان حیط استفاده شود؛ زیرا صراحت دارد که اعمال انسان از بین نمی رود و نتیجه آن به صاحبش می رسد.

آیه (۱۱۱)

اشاره

وقالوا أن يدخل الجنة إلا من كان هوذا أو نصارى تلك أمانهم قل هاتوا برهانكم إن كنتم صائقين (۱۱۱)

یهود گفتند: هیچ کس، جز یهود، هرگز داخل بهشت نخواهد شد و نصاری گفتند: هیچ کس، جز نصاری، هرگز داخل بهشت نشود. این آرزوهای واهی ایشان است. بگو: اگر راست می گوئید، دلیل خود را بیاورید.

توضیح و تفسیر آیه

در این آیه شریفه، ایجاز بسیار لطیفی وجود دارد؛ چون تقدیر کلام الهی چنین است: قالت اليهود: لن يدخل الجنة إلا من كان هوذا وقالت النصارى: لن يدخل الجنة إلا من كان نصارى.

خدای سبحان هر دو طایفه را جمع کرده و از آنها با «قالوا» تعبیر فرموده و جمله دوم را از جهت وضوحش به نحو ایجاز با عبارت «او نصاری» بیان فرموده

است. دلیل این سخن آن است که هر یک از این دو طایفه، دیگری را باطل می دانند چنان که در دو آیه بعد می فرماید:

(وقالت اليهود ليست النصارى على شيء وقالت النصارى ليست

يهوديان گفتند: مسيحيان بر حق نيستند. و مسيحيان گفتند: يهوديان بر حق نيستند.

کلمه «هود» اسم جمع برای طایفه يهود است - مانند کلمه يهود - به قرينه عطف تصاری بر آنکه جمع نصرانی است.

بعضی از مفسران گفته اند که هود جمع هائد به معنای تائب و رجوع کننده به حق است (٢). این مطلب درست نیست؛ زیرا اطلاق این معنا بر يهود مناسبتی ندارد.

نیز آنچه بعضی دیگر گفته اند (٣) که هود مصدر است و بر مفرد و جمع اطلاق می شود، درست نیست؛ زیرا اطلاق هود بر مفرد معلوم نیست و در مورد مفرد آن يهودی اطلاق شده است، چنان که می فرماید:

(ما کان إبراهيم يهوديا ولا نصرانيا...) (٤)

ابراهيم نه يهودی بود و نه نصرانی...

بعید نیست که کلمه هود، همان يهود باشد و چون پای آن زاید است در بعضی موارد ساقط شده است. این کلمه در قرآن وقتی به صورت معرفه آمده، کلمه يهود به کار برده شده و وقتی به صورت نکره استعمال شده از کلمه هود استفاده شده است.

ص: ١٦٧

١- سوره بقره، آیه ١١٣.

٢- مجمع البيان: ج ١، ذیل آیه ١١١ سوره بقره .

٣- همان.

٤- سوره آل عمران، آیه ٦٧.

البته این ادعا به یهود و نصاری اختصاص ندارد؛ بلکه هر صاحب مذهبی نظر به این که دین خود را حق و سایر ادیان را باطل می داند، خود را اهل نجات و دیگران را اهل عذاب می پندارد.

ادعای بی دلیل، آرزوی واهی

روشن است که این ادعا اگر به دلیل و برهان مستند باشد قابل قبول است و فایده دارد، و گرنه جز آرزوی بیهوده و خیالی خام بیش نیست. از این جهت خداوند متعال ابتدا می فرماید:

(تلك أمانیهم)

این آرزوهای واهی ایشان است.

سپس در رد یهود و نصاری می فرماید:

(قل هاتوا برهانکم إن کنتم صادقین)

بگو: اگر راست می گوئید، دلیل خود را بیاورید.

بدیهی است که آنها هیچ دلیلی بر مدعای خود ندارند و اگر داشتند می آوردند. ادعای تواتر تورات هم که در دست آنها است، چند مرتبه قطع شده و مدرک تورات آنها به یک نفر منتهی می شود که آثار کذب از او ظاهر است و هم چنین است حال انجیل هایی که از آن مسیحیان است. (۱)

امر در «هاتوا» امر تعجیزی است؛ یعنی آوردن برهان برای شما ممکن نیست و از آوردن آن عاجز و ناتوان هستید.

ممکن است آیه شریفه به نکته دیگری نظر داشته باشد که از ویژگی های

ص: ۱۶۸

۱- برای آگاهی بیش تر در این زمینه به کتاب کلم الطیب: ج ۱ ص ۲۶۱ تا ۲۹۸ مراجعه شود.

اعتقادی یهود و نصاری است. و آن این است که یهودیان مدعی هستند که هر چه گناه کنند جز ایام کمی به جهنم نمی روند، چنانکه قرآن از زبان آنها می فرماید:

(قالوا لن تمسنا النار إلا أياما معدودة) (۱)

گفتند: جز چند روزی، هرگز آتش دوزخ به ما نخواهد رسید.

مسیحیان نیز مدعی هستند که حضرت عیسی (علیه السلام) عوض آنها به جهنم می رود و آنها به دوزخ نمی روند هرچند گناه کار باشند و در این باره می گویند:

(فدانا من لعنة الناموس؛ عیسی (علیه السلام) لعنت ناموس را - که مراد تورات است . به جای ما پذیرفت.)

از این روست که خداوند سبحان از این اندیشه واهی و موهوم آنان با کلمه

«آمانی» تعبیر فرموده که جمع «امنیه» و به معنای آرزوها است.

آیه (۱۱۲)

اشاره

بلی من أسلم وجهه لله وهو محسن فله أجره عند ربه ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون (۱۱۲)

آری، کسی که به خدا اقبال و توجه کند و نیکوکار باشد، پاداش او نزد پروردگارش است؛ و بیمی بر آنها نیست و غمگین نخواهند شد.

دو احتمال در کلمه «بلی»

در کلمه «بلی» دو احتمال وجود دارد.

ص: ۱۶۹

نخست آن که «بلی» در جواب جمله مقدر است که از سیاق آیه قبل استفاده می شود، مثل این که گوینده ای می گوید: پس هیچ کس وارد بهشت نمی شود، و

خداوند جواب می دهد: «بلی من أسلم وجهه لله وهو محسن؛ آری، کسی وارد بهشت می شود که به خدا روی آورد و نیکوکار باشد.»

دوم آن که کلمه «لی» رد و جواب همان جمله منفی آیه قبل است؛ یعنی مطلب چنین نیست که آنها می گویند که جز یهودی یا نصرانی، کسی به بهشت وارد نمی شود؛ بلکه هر کسی که مؤمن و تسلیم خداوند و نیکوکار باشد به بهشت وارد می شود.

این احتمال نظیر آیه شریفه سوره تغابن است که می فرماید:

(زعم الذین کفروا أن لن یبعثوا قل بلی وری لتبعن... (۱))

کافران پنداشتند که هرگز برانگیخته نخواهند شد، بگو: آری، به پروردگرم سوگند که همه شما برانگیخته خواهید شد....

ملاک نجات و ورود به بهشت

این آیه شریفه در رد گفتار یهود و نصاری است. بعد از آنکه در آیه پیشین بیان نمود که کسی به مجرد ادعا وارد بهشت نمی شود، بلکه باید دلیل و برهان بر صدق مدعای خود داشته باشد و تنها اسم یهود و نصاری سبب ورود به بهشت نیست و این ادعا جز آرزوی باطلی نخواهد بود، در این آیه ملاک نجات و ورود به بهشت را بیان می فرماید که ملاک نجات از خوف، حزن و عذاب جهان آخرت

ص: ۱۷۰

و ورود به بهشت امن و راحت دو چیز است:

۱. ایمان و توجه به خدا،

۲. نیکوکاری و اطاعت از دستورها و نواهی خدا.

منظور از جمله «اسلم وجهه لله» ایمان حقیقی و توجه به حق است؛ یعنی روی دلش را متوجه خدا کند و کار خود را به او واگذار نماید و در همه امور، توکل و اعتماد و خوف و رجا و امیدش به خدا باشد. خلاصه این که خود را تسلیم خدا کند، نه تسلیم شیطان و هواهای نفسانی.

مقصود از «وجه» توجه و اقبال قلبی است به قرینه «اسلم»؛ نه توجه ظاهری جسمانی.

مراد از «وهو محسن» مطیع و منقاد اوامر و نواهی الهی بودن است. معنای «محسن» بجا آورنده فعل «حسن» و نیک است در مقابل مسیء که انجام دهنده فعل «سیئه» و بد است.

«احسان» تعبیر دیگری از «تقوا و عمل صالح» است.

آثار ایمان و احسان

برای این گروه در این آیه سه خصوصیت ذکر شده است:

۱. (فله أجره عند ربّه) که همان ورود به بهشت و رسیدن به فیوضات آن جهان است.

۲. (لا خوف علیهم) که بشارت و مژده به ایمنی از عذاب و بیم و ترس مرگ و عقبات آن تا روز قیامت است.

ص: ۱۷۱

۳. (ولا- هم یحزنون) بشارت به این که هیچ گونه غم و اندوهی برای آنها نیست؛ نه حزن فوت و از دست دادن نعمت و نه حزن گرفتار شدن به نعمت.

در مقابل آن گروه، کسانی که یکی از این دو، یعنی ایمان و نیکوکاری را نداشته باشند، اگر مؤمن گناهکار باشند و با ایمان از دنیا بروند، گرچه سرانجام اهل نجاتند، ولی :

اولا از بسیاری از درجات بهشت و مقامات آن محروم هستند.

ثانیا ترس از سکرات مرگ و عقبات بعد از آن و مواقف قیامت برای آنها هست و در نتیجه، این محرومیت ها موجب حزن و اندوه آنان می شود.

البته برای مؤمن گناهکار ترس دیگری نیز وجود دارد و آن ترس از زوال ایمان به واسطه گناه است؛ زیرا گناه ضررهای بسیاری دارد که مهم ترین آنها ضعف ایمان است به طوری که گاه منجر به زوال ایمان و سوء عاقبت می شود.

اما اگر کسی غیر مؤمن و با این حال، محسن و نیکوکار باشد - اگرچه اهل نجات نیست؛ چرا که شرط اصلی نجات ایمان است - قطعا نیکی هایش موجب تخفیف عذاب او می شود.

ص: ۱۷۲

وقالت اليهود ليست النصرارى على شىء وقالت النصرارى ليست اليهود على شىء وهم يتلون الكتاب كذلك قال الذين لا يعلمون مثل قولهم الله يحكم بينهم يوم القيامة فيما كانوا فيه يختلفون (۱۱۳)

یهودیان گفتند: «مسیحیان هیچ موقعیتی نزد خدا ندارند و بر حق نیستند» و مسیحیان نیز گفتند: «یهودیان هیچ موقعیتی نزد خدا ندارند و بر حق نیستند» در حالی که هر دو دسته کتاب آسمانی را می خوانند. افراد نادان نیز، سخنی همانند سخن آنها گفتند. خداوند، روز قیامت، در باره آنچه در آن اختلاف داشتند، میانشان داوری می کند.

سخنان یهودیان و مسیحیان در مورد یکدیگر

گفتار یهودیان درباره مسیحیان از این جهت بود که یهودیان، نبوت و پیامبری حضرت مسیح (علیه السلام) را منکر بودند و - العیاذ بالله - به مسیح و مریم مادر او نسبت ناروا می دادند. از این رو مذهب آنان را حق نمی دانستند.

اما گفتار مسیحیان درباره یهودیان که آنها بر حق نیستند، برای این بود که مسیحیان می گفتند: با آمدن مسیح (علیه السلام) شریعت موسی (علیه السلام) نسخ شده و باید یهودیان به دستورات حضرت مسیح (علیه السلام) رفتار کنند.

بر اساس نقلی از ابن عباس در جلد اول مجمع البیان، ذیل همین آیه یکی از علمای مسیحی نجران، نبوت موسی (علیه السلام) و کتاب تورات را انکار نموده است.

این دیدگاه درست نیست؛ زیرا مسیحیان اسفار تورات و سایر کتاب های یهودیان را وحی الهی می دانند و آنها را عهد قدیم می نامند و آن را به همه زبان ها ترجمه و چاپ و منتشر کرده اند. بنابراین چگونه منکر نبوت موسی و کتاب تورات می شوند؟!

حدیثی از امام حسن (علیه السلام)

در این زمینه حدیثی در تفسیر «الصابی» آمده که این آیه شریفه را بیشتر روشن می کند. پیشوای دوم سبط پیامبر امام حسن مجتبی (علیه السلام) می فرماید:

إنما نزلت لأن قوما من اليهود وقوما من النصارى جاؤوا إلى رسول الله (صلى الله عليه وآله) فقالوا: يا محمد، اقض بيننا. فقال: قضا على قصتكم.

فقلت اليهود: نحن المؤمنون بالله الواحد الحكيم وأولياؤه وليست النصارى على شيء من الدين والحق.

وقالت النصارى: بل نحن المؤمنون بالله الواحد الحكيم وأولياؤه وليست هؤلاء اليهود على شيء من الحق والدين.

فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله): كلكم مخطئون مبطلون فاسقون عن دين الله وأمره.

فقلت اليهود: وكيف نكون كافرين وفينا كتاب الله التوراه نقرؤه؟

وقالت النصارى: وكيف نكون كافرين وفينا كتاب الله الإنجيل نقرؤه؟

فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله): إنكم خالفتم أيها اليهود والنصارى كتاب الله ولم تعملوا به، فلو كنتم عاملين بالكتابين لما كفر بعضكم بعضا بغير

حجه، لأن كتب الله أنزلها شفاء من العمى وبيان من الضلالة، يهدى العاملين بها إلى صراط مستقيم. وكتاب الله إذا لم تعملوا به كان وبالاً عليكم وحجه الله إذا لم تنقادوا لها كنتم لله عاصين ولسخطه متعرضين.

ثم أقبل رسول الله (صلى الله عليه و آله) على اليهود فقال: احذروا أن ينالكم لخلاف أمر الله وخلاف كتابه ما أصاب أوائلكم الذين قال الله فيهم: (فبدل الذين ظلموا قولا غير الذي قيل لهم فأنزلنا على الذين ظلموا رجزا من السماء.) (١)(٢)

این آیه درباره قومی از یهود و نصاری نازل شده که خدمت پیامبر اکرم (صلى الله عليه و آله) آمدند و گفتند: ای محمد، بین ما دو طایفه قضاوت کن. حضرت فرمود: قصه خود را بیان نمایید.

یهودیان گفتند: ما به خداوند یگانه حکیم ایمان داریم و اولیای او هستیم و نصاری چیزی از حق و دین ندارند.

نصاری گفتند: ما به خداوند یگانه حکیم ایمان آورده ایم و اولیای او هستیم و یهودیان چیزی از حق و دین ندارند.

پیامبر اکرم (صلى الله عليه و آله) فرمود: همه شما به راه خطا و باطل رفته و گمراه شده اید.

یهودیان گفتند: چگونه ما کافر شده ایم با آن که تورات در بین ما

ص: ۱۷۵

۱- سوره بقره، آیه ۵۹.

۲- تفسیر الصافی: ج ۱ ص ۱۸۱ ذیل آیه ۱۱۳ سوره بقره، به نقل از تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (علیه السلام) ص ۵۴۴ ذیل آیه مذکور

هست و آن را می خوانیم؟!

نصاری نیز گفتند: چگونه ما کافر گشته ایم با آنکه انجیل در بین ما هست و آن را می خوانیم!؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آنها فرمود: شما با کتاب خدا مخالفت کرده و به آن عمل نکرده اید. اگر به آن عمل می کردید بعضی از شما بعضی دیگر را بدون دلیل تکفیر نمی کرد، زیرا کتاب های الهی نازل شده تا انسان را از ناپیایی ها و ضلالتها نجات دهد؛ کتاب های خدا عاملان خود را به صراط مستقیم هدایت می کند. کتاب خدا هر گاه به آن عمل نشود وزر و وبال شما خواهد بود و حجت خدا هر گاه مطیع او نباشید، خدا را عصیان کرده و خود را در معرض خشم او قرار داده اید.

آن گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) به یهودیان رو کرد و فرمود: بترسید از این که - به سبب مخالفت با اوامر و کتاب خدا - به شما برسد آنچه به گذشتگان شما رسید؛ همان ها که خداوند درباره آنها فرمود: «پس کسانی که ستم کرده بودند آن سخن را به سخن دیگری غیر از آنچه به آنها گفته شده بود، تبدیل کردند. ما هم در برابر این نافرمانی، برستمکاران عذابی از آسمان فرستادیم»

(وهم يتلون الكتاب)

هر دو گروه کتاب مذهبی خود را می خوانند و آن را ملاک دین و نجات می دانند.

ص: ۱۷۶

(كذلك قال الذين لا يعلمون مثل قولهم)

به نظر می رسد منظور از این فراز از آیه، نادانان هر قومی است، نه این که به مشرکان قریش و عرب اختصاص داشته باشد، چنانکه قرآن از قول قوم نوح درباره مؤمنان به حضرت نوح این گونه نقل می کند و می فرماید:

(فقال الملا الذين كفروا من قومه ما نراك إلا بشرا مثلنا وما نراك اتبعك إلا الذين هم أراذلنا بالآی الرأی...) (۱)

پس اشراف و سران قوم او که کافر بودند (در پاسخ او) گفتند: ما تو را جز بشری هم چون خودمان نمی بینیم و جز فرومایگان ما، آن هم نسنجیده نمی بینیم کسی تو را پیروی کرده باشد.....

در آیه دیگری درباره قوم صالح می فرماید:

(قال الملا الذين استكبروا و قومه للذين استضعفوا لمن آمن منهم أتعلمون أن صالحا مرسل من ربه قالوا إنا بما أرسل به مؤمنون * قال الذين استكبروا إنا بالذی آمنتم به کافرون (۲)

سران و اشراف مستکبر قوم او، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند، گفتند: آیا به راستی شما یقین دارید که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟! آنها گفتند: ما به آنچه او به آن رسالت یافته، ایمان آورده ایم.

مستکبران گفتند: ما به آنچه شما به آن ایمان آورده اید، کافر هستیم.

ص: ۱۷۷

۱- سوره هود، آیه ۲۷.

۲- سوره اعراف، آیه های ۷۵ و ۷۶.

روز رستاخیز و داوری خدا

(فالله يحكم بينهم يوم القيامة فيما كانوا فيه يختلفون)

در توضیح این فراز از آیه می گوئیم:

خدای متعال در روز قیامت، بین یهود و نصاری و جاهلان به مقام پیامبران و گروندگان به آنها در مورد اختلافات آنها داوری می کند و حکم می فرماید، و سخنان باطل را از گفتار حق جدا می سازد و هر کدام را به سزای عمل خود می رساند.

آیه (۱۱۶)

اشاره

ومن أظلم ممن منع مساجد الله أن يذكر فيها اسمه وسعى في خرابها أولئك ما كان لهم أن يدخلوها إلا خائفين لهم في الدنيا خزي ولهم في الآخرة عذاب عظيم (۱۱۶)

کیست ستمکار تر از آن کس که از بردن نام خدا در مساجد او جلوگیری کند و در ویرانی آنها بکوشد؟! شایسته نیست آنان، جز با ترس و وحشت، وارد این مساجد شوند. بهره آنها در دنیا رسوایی و در سرای آخرت، عذابی بزرگ است.

نگاهی به شأن نزول آیه

در شأن نزول این آیه از ابن عباس چنین نقل شده است:

در این آیه در مورد مسیحیان روم است که به جهت دشمنی با یهود، به جنگ یهودیان بیت المقدس رفتند و در ویرانی مسجد کوشیدند. پس از آن کسی

ص: ۱۷۸

خرابی های آن را تعمیر نکرد تا این که به دست مسلمانان فتح شد و در این هنگام، نصاری با ترس و وحشت وارد مسجد می شدند. (۱)

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که آن حضرت فرمود:

این آیه در مورد قریش نازل شده هنگامی که از ورود پیامبر به شهر مکه و مسجد الحرام جلوگیری کردند. (۲)

برای روشن شدن روایت این توضیح لازم است: سال ششم هجری، پیامبر و مسلمانان برای انجام عمره راهی مکه شدند، ولی قریش از این کار ممانعت کرد و سرانجام پیمان صلح حدیبیه میان آنها بسته شد و آن سال، حضرت عمره به جا نیاوردند.

بعضی دیگر از مفسران شأن نزول دیگری برای این آیه ذکر کرده و گفته اند: منظور مکان هایی است که مسلمانان در مکه برای نماز داشتند و مشرکان پس از هجرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آنها را ویران کردند. (۳)

نگاهی به تفسیر آیه

البته مانعی ندارد که شأن نزول آیه شریفه، مورد خاصی باشد، ولی اطلاق آیه شریفه همه مساجد را در همه زمانها شامل شود، چنان که در روایتی، زید بن علی به واسطه پدران خود از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل می کند که آن حضرت

ص: ۱۷۹

۱- مجمع البیان: ج ۱ ص ۳۵۵، ذیل آیه مذکور

۲- همان

۳- تفسیر صافی: ج ۱ ذیل آیه ۱۱۴ سوره بقره.

منظور مساجد همه زمین است؛ زیرا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

جعلت لی الأرض مسجدا و ترابها طهورا (۱)

برای من زمین سجده گاه و خاک آن پاک و پاک کننده قرار داده شده است.

بنابراین، هر کس در هر زمانی در تخریب ساختمان مساجد بکوشد یا از یاد خدا و هدایتی که باید در مسجد انجام شود، ممانعت نماید خطاب آیه شامل او خواهد شد که هم در دنیا ذلیل و رسوا می شود و هم در جهان آخرت، گرفتار عذاب بزرگ الهی خواهد شد.

در تفسیر این آیه عالم جلیل القدر فیض کاشانی (رحمه الله) نقل کرده که امام سجاد (علیه السلام) می فرماید:

ولقد کان من المنافقین والضعفاء أشباه المنافقین قصد إلى تخریب المساجد بالمدينة و تخریب مساجد الدنيا كلها بما هموا به من قتل علی (علیه السلام) بالمدينة و قتل رسول الله (صلی الله علیه و آله) فی طریقهم إلى العقبه؛ یعنی فی غزوه تبوک؛ (۲)

منافقان قصد داشتند با کشتن امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در مدینه و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در راه عقبه در جنگ تبوک، همه مساجد مدینه و تمام مسجدهای دنیا را ویران سازند.

ص: ۱۸۰

۱- همان.

۲- همان.

پس طبق این حدیث، آیه شریفه شامل این افراد هم می شود که چنین قصدی داشتند. خداوند آنها را ظالم ترین مردم معرفی می کند و نکبت دنیا و عذاب جهان آخرت را برای آنها خبر می دهد که همان طور هم شد و آنها در دنیا به جایی نرسیدند؛ بلکه اسلام و مسلمانان به پیروزی رسیدند و آنها با ذلت از دنیا رفتند و وارد دوزخ شدند.

مرحوم امین الإسلام فضل بن حسن طبرسی (رحمه الله) در تفسیر این آیه در تفسیر دیگرش چنین نقل می کند:

طبق روایتی که شأن نزول آیه را در مورد مشرکان قریش و جلوگیری آنها از ورود پیامبر و مسلمانان به مکه و مسجد الحرام بیان می کرد، پیامبر وقتی آیات برائت از مشرکان در سال نهم هجری نازل شد دستور دادند که منادی چنین جار زند:

ألا لایحجن بعد هذا العام مشرك ولا یطوفن بالبیت عریان؛

بعد از امسال (سال نهم هجری) هیچ مشرکی حق ندارد حج انجام دهد و هیچ کس حق ندارد به صورت عریان و برهنه، دور خانه خدا طواف کند.

پس از آن، مرحوم طبرسی آیه را چنین معنا می کند: این کفار و مشرکان که مانع ورود پیامبر و مسلمانان به مسجد الحرام شدند و از یاد خدا در مساجد جلوگیری کردند، طبق حکم خدا حق ندارند داخل مسجدهای خدا بشوند مگر با ترس از مسلمانان. زیرا خداوند تعالی در لوح محفوظ ثبت کرده که دینش را عزت بخشد و مؤمنان را بر کفار و مشرکان پیروز گرداند. برای آنها در دنیا

رسوایی است، یعنی کشته شدن و اسارت، یا ذلت... و برای آنها در جهان آخرت هم عذابی عظیم در آتش دوزخ خواهد بود. (۱)

این حدیث و بیان مرحوم طبرسی نیز معنای آیه را روشن می کند و می تواند تفسیر این آیه شریفه باشد.

پیام های نورانی آیه

از آیه شریفه نکاتی استفاده می شود که نورانیت این آیه را به ما می آموزد

۱. ظلم فرهنگی بزرگ ترین ظلم است؛ چون مهم ترین مرکز فرهنگی در اسلام مسجد است.

۲. خرابی مسجد دو گونه است:

الف: خرابی در و دیوار و ساختمان آن.

ب: از رونق انداختن مسجد که مردم به آن مسجد نروند. پس هر کس مردم را از رفتن به مسجد منع کند، او مسجد را خراب کرده است.

۳. مساجدی مورد قبول هستند که در آنها یاد خدا زنده شود و مطالب خدا پسند در آنها بیان شود.

۴. دشمنان دین از در و دیوار مسجد نمی ترسند، بلکه از آگاه شدن مردم در مساجد که مرکز فرهنگی اسلامی است، می ترسند.

۵. مساجد باید پر رونق و پر محتوا و مثل سنگر فرماندهی نظامی باشند؛ هم چنانکه جاسوس از رخنه کردن به مراکز نظامی در وحشت و اضطراب است

ص: ۱۸۲

۱- تفسیر جوامع الجامع ج ۱ ص ۷۳، ذیل آیه مورد بحث.

باید مخالفان و دشمنان نیز از نفوذ در مساجد در ترس و نگرانی باشند.

۶. کسانی که با مقدسات دینی به مبارزه برمی خیزند علاوه بر قهر الهی در قیامت، گرفتار ذلت و خواری دنیا می شوند.

اهمیت مسجد و آداب آن

در اهمیت نشستن در مسجد و آداب آن روایتی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) رسیده که آن حضرت فرمود:

الجلسه فی الجامع خیر لی من الجلسه فی الجنه، لأن الجنه فیها رضی نفسی، والجامع فیہ رضی ربی؛(۱)

نشستن در مسجد از نشستن در بهشت برای من بهتر است؛ چون با نشستن در بهشت رضایت خودم حاصل می شود و با نشستن در مسجد رضایت پروردگارم حاصل می شود.

البته انسان باید آداب مسجد را مراعات بکند: مشغول نماز باشد، دعا و قرآن بخواند، مطالعه دینی نماید و به مسائل و معارف دینی گوش کند و برای انجام کارهای دیگر به مسجد نرود.

به هنگام ورود به مسجد پای راست را ابتدا بگذارد و به هنگام خروج از مسجد پای چپ را.

اگر مسجد نجس شد فوراً آن را پاک کند. جب، حائض، نفساء، دیوانه و کافر وارد مسجد نشوند.

ص: ۱۸۳

۱- وسائل الشیعه: ج ۵ ص ۱۹۹ حدیث ۶۳۲۵.

در صورت تمکن مالی، تعمیر و فرش کردن مسجد ثواب فراوان دارد.

به توریست های کافر نباید اجازه دهند که از مساجد به عنوان آثار باستانی و معماری دیدن کنند؛ چون ورود آنها به مسجد حرام است و قرآن به صراحت می فرماید:

(إِنَّمَا الْمَشْرُكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ... (۱))

همانا مشرکان ناپا کند؛ پس نباید از سال آینده به مسجد الحرام نزدیک شوند..

البته بقیه مساجد نیز همین حکم را دارند.

اعتکاف در مسجد از زیباترین عبادت هاست که به انسان آرامش معنوی می دهد و روح انسان را به کمال ویژه ای می رساند، به خصوص اگر در دهه پایانی ماه مبارک رمضان باشد که وقت اعتکاف رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است و اگر انسان سه روز ۲۱، ۲۲ و ۲۳ ماه مبارک رمضان را به اعتکاف بپردازد، نور علی نور است؛ چون دو روز آن، روز قدر است که نورانیت مخصوصی دارد.

ص: ۱۸۴

ولله المشرق والمغرب فأینما تولوا فثم وجه الله ان الله واسع علیم (۱۱۵)

مشرق و مغرب، از آن خداست. پس به هر سو رو کنید، همان جا وجه الله است و به یقین خداوند به همه چیز محیط و دانای هر قصدی است.

شأن نزول آیه

در تفسیر این آیه و مراد از آن، روایات مختلفی نقل شده است. از جمله در روایتی امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

أنزل الله هذه الآیه فی التطوع خاصه: (فأینما تولوا فثم وجه الله إن الله واسع علیم). و صلی رسول الله (صلی الله علیه و آله) إیماء علی راحلته اینما توجهت به حیث خرج إلی خیبر، و حین رجع من مکة، و جعل الکعبه خلف ظهره (۱).

خدای متعال این آیه را: «به هر سو رو کنید، خدا آن جاست. به راستی خدا به همه چیز محیط و دانای هر قصدی است» فقط در باب نماز مستحب نازل فرمود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن گاه که به خیبر رفت و آن گاه که از مکة بازگشت سوار بر مرکب، رو به هر طرف که مرکب، آن حضرت را برد با اشاره نماز مستحب خواند و به اقتضای مسیر کعبه را پشت سرش قرار داد.

ص: ۱۸۵

این روایت نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است. زراره می گوید:

قلت لأبي عبد الله (عليه السلام): الصلاة في السفر في السفينه والمحمل سواء؟

قال: النافله كلها سواء، تومیء إيماء أينما توجهت دابتك وسفینتک، والفريضة تنزل لها من المحمل إلى الأرض إلا من خوف، فإن خفت أو مات.

وأما السفينه فصل فيها قائمه و توخ القبله بجهدك، فإن نوحا قد صلى الفريضة فيها قائما متوجها إلى القبله وهي مطبقه عليهم.

قال: قلت: وما كان علمه بالقبله فيتوجهها وهي مطبقه عليهم؟

قال: كان جبرئيل يقومه نحوها.

قال: قلت: فأتوجه نحوها في كل تكبيره؟

قال: أما في النافله فلا، إنما تكبر في النافله على غير القبله أكثر.

ثم قال: كل ذلك قبله للمتقل، إنه قال: (فأينما تولوا فثم وجه الله (1)).

به امام صادق (علیه السلام) عرض کرده: نماز در مسافرت در کشتی و محمل یکسان است؟

حضرت فرمود: نافله در کشتی و در محمل یکسان است به این صورت که چهارپا و کشتی به هر طرف که حرکت کرد، شما با اشاره نماز نافله و مستحب می خوانی. اما نماز واجب در سفر با مرکب، از مرکب پیاده می شوی و روی

ص: ۱۸۶

زمین به سوی قبله نماز می خوانی، مگر در صورت ترس از دزد و درنده و... که در این صورت با اشاره نماز می خوانی.

اما در کشتی ایستاده نماز بخوان و با کوشش خود به دنبال قبله باش؛ چرا که حضرت نوح (علیه السلام) در کشتی نماز را ایستاده به سوی قبله خواند و جهت قبله بر اهل کشتی پوشیده بود.

گفتم: او چگونه جهت قبله را می دانست با این که بر اهل کشتی پوشیده بود؟

حضرت فرمود: جبرئیل او را به طرف قبله می گرداند.

گفتم: در هر تکبیره الإحرامی که گفتم رو به قبله باشم؟

فرمود: در نماز نافله لازم نیست...

سپس فرمود: برای کسی که نماز نافله می خواند همه طرف قبله است؛ چون در آیه شریفه می فرماید: «هر طرف رو کنید خدا آن جاست...».

این روایت نیز آیه را در مورد نماز نافله می داند.

روایت دیگری از امام صادق (علیه السلام) در «علل الشرایع» و «تفسیر العیاشی» به این صورت نقل شده است: حماد گوید:

عن حماد بن عثمان عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: سألته عن رجل يقرأ السجده وهو على ظهر دابته.

قال: يسجد حيث توجهت به، فإن رسول الله (صلى الله عليه و آله) كان يصلی على ناقته النافله وهو مستقبل المدینه يقول الله: (فأینما تولوا فثم وجهه)

از امام صادق (علیه السلام) درباره کسی که سوار مرکب است و می خواهد سجده کند، سؤال کردم.

حضرت فرمود: به هر طرف مرکب او را برد، به همان طرف سجده می کند؛ زیرا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بر شتر سوار بودند و به طرف مدینه می رفتند و به ناچار پشت به مته بودند و در آن حال، نماز نافله می خواندند و دلیل آن آیه شریفه است که می فرماید: «به هر جا رو کنید خدا آن جاست و به راستی خدا به همه چیز محیط و دانای هر قصدی است».

این سه روایت دلالت داشت که این آیه به نماز نافله مربوط است؟ سه روایت دیگر هم هست که بیانش با این ها فرق می کند. روایت اول در «من لا یحضره الفقیه» این گونه نقل شده است:

وسأله معاویه بن عمار عن الرجل یقوم فی الصلاه ثم ینظر بعد ما فرغ فیری أنه قد انحرف عن القبله یمینا أو شمالاً".

فقال: قد مضت صلاته وما بین المشرق والمغرب قبله.

ونزلت هذه الآیه فی قبله المتحیر: (ولله المشرق والمغرب فأینما تولوا فثم وجه الله) (۲)

از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد: کسی که نماز می خواند و بعد از نماز

ص: ۱۸۸

۱- تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۵۷؛ علل الشرایع: ج ۲ باب ۷۶ ص ۳۵۸.

۲- من لا یحضره الفقیه: ج ۱ ص ۲۷۶ حدیث ۸۴۸

می فهمد که از قبله نماز به چپ یا راست منحرف شده است. حضرت فرمود: نماز او درست و ما بین مشرق و مغرب قبله است و این آیه شریفه درباره قبله شخص متحیر نازل شده: «و شرق و غرب از آن خداست. به هر جا رو کنید آن سمت وجه خداست».

از این حدیث استفاده می شود که اگر شخص متحیر نماز واجب را به طرف مشرق یا مغرب خواند نماز او صحیح است و به نماز نافله اختصاص ندارد.

روایت دوم در کتاب «التوحید» به این صورت نقل شده است: سلمان فارسی می گوید:

الجاثلیق... أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام) فسأله عنها فأجابها فكان فيما سأله أن قال له: أخبرني عن وجه الرب تبارك وتعالى.

فدعا علي (عليه السلام) بنار و حطب فأضرمه فلما اشتعلت قال علي (عليه السلام): أين وجه هذه النار؟

قال النصراني: هي وجه من جميع حدودها.

قال علي (عليه السلام): هذه النار مدبره مصنوعه لا يعرف وجهها وخالقها لا يشبهها، (ولله المشرق والغرب فأينما تولوا فثم وجه الله) لا يخفى على ربنا خافيه: (1)

جائلیق (یکی از بزرگان نصاری) از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) مسائلی را سؤال کرد و حضرت به او جواب دادند. یکی از سؤالها این بود که: از

ص: ۱۸۹

۱- التوحید: ص ۱۸۲ حدیث ۱۶ شبیه این حدیث با اندکی تفاوت در الخصال: ج ۲ ص ۵۹۷ آمده است.

وجه و روی خدا به من خبر دهید.

حضرت علی (علیه السلام) دستور دادند آتش گیره و مقداری هیزم بیاورند. پس از آن، هیزمها را آتش زدند و فرمودند: وجه و صورت این آتش کدام طرف است؟

گفت: همه طرف آتش، روی آن است. حضرت فرمودند: این آتش که مخلوق خدا و جسم و دارای حد است، وجه و صورتش مشخص و معین نیست و خالقش شباهتی به آن ندارد. پس چگونه به دنبال شناخت وجه و روی او هستی؟! سپس حضرت این آیه را خواندند شرق و غرب از آن خداست. به هر طرف رو کنید آن جا خداست»

و هیچ پوشیده ای بر خداوند پوشیده نمی ماند.

در این حدیث همین طور که مشاهده می شود حضرت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) این آیه را معنای دیگری فرموده اند و از آن برای مسأله توحید و خداشناسی استدلال نموده اند.

روایت سوم را شیخ طبرسی (رحمه الله) در «الاحتجاج» نقل کرده اند:

قال السائل: من هؤلاء الحجج؟

قال: هم رسول الله ومن حل محله من اصفیاء الله الذين قرنهم الله بنفسه وبرسوله وفرض على العباد من طاعتهم مثل الذي فرض عليهم منها لنفسه.. وهم وجه الله الذي قال: (فأینما تولوا فثم وجه الله) (۱)

ص: ۱۹۰

۱- تفسیر الصافی: ج ۱ ص ۱۸۴.

سؤال کننده پرسید: این حجت های خدا - که فعلشان فعل خدا و امرشان امر او است . چه کسانی هستند؟

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمودند: رسول خدا و جانشینانش که برگزیده خدایند؛ همانها که خداوند آنها را قرین خود و رسولش قرار داده و اطاعت آنها را بر بندگان واجب کرده همان طور که اطاعت خود را بر مردم واجب کرده است. آنها همان وجه الله هستند که خداوند فرموده است: « به هر طرف رو کنید آن جا وجه الله است.»

از این حدیث نیز استفاده می شود که این آیه به ولایت ائمه طاهرین (علیهم السلام) مربوط است و همه این چند حدیث در تفسیر «الصفی» در ذیل همین آیه شریفه ذکر شده است.

در تفسیر «مجمع البیان» در ذیل این آیه از ابن عباس چنین نقل شده است: وقتی یهود تغییر قبله را از بیت المقدس به طرف کعبه انکار کردند، این آیه شریفه در رد آنها نازل شد.

در روایت دیگری به نقل از جابر چنین آمده است:

بعث رسول الله (صلی الله علیه و آله) سریه کنت فیها، فأصابتنا ظلمه، فلم نعرف القبلة. فقالت طائفة منا: قد عرفنا القبلة، هی هاهنا قبل الشمال، فصلوا وخطوا خطوطا.

وقال بعضنا: القبلة هاهنا قبل الجنوب وخطوا خطوطا.

فلما أصبحوا وطلعت الشمس أصبحت تلك الخطوط لغير القبلة.

فلما قفلنا من سفرنا سألنا النبی (صلی الله علیه و آله) عن ذلك.

ص: ۱۹۱

فسکت، فأنزل الله تعالى هذه الآية: (۱)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گروهی را برای جنگی فرستادند که من نیز در میان آنها بودم. در راه هوا چنان تاریک شد که قبله را نمی توانستیم پیدا کنیم. عده ای گفتند: قبله را پیدا کردیم؛ قبله به طرف شمال است. سپس به همان طرف نماز گزاردند و برای نشانه گذاری، خطوطی کشیدند.

بعضی دیگر گفتند: قبله به طرف جنوب است و آنها نیز برای نشانه گذاری، خطوطی کشیدند.

وقتی صبح شد و خورشید طلوع کرد معلوم شد که هر دو گروه اشتباه کرده‌اند. چون از سفر برگشتیم حکم مسأله را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سؤال کردیم.

حضرت جوابی ندادند. در پی آن، این آیه شریفه نازل شد.

از این حدیث نیز استفاده می شود که این آیه در مورد اشتباه قبله نازل شده است. چون آنها مضطر بودند و راهی برای شناخت قبله نداشتند، همان نمازشان که واجب بوده و به سمت غیر قبله خوانده بودند، کافی دانسته شده است.

در تفسیر «نورالثقلین» این آیه را به هنگام تغییر قبله ذکر کرده و از کتاب الاحتجاج نیز چنین نقل می کند: امام حسن عسکری (علیه السلام) می فرماید:

قال رسول الله (صلی الله علیه و آله) لقوم من اليهود: أو ليس قد أئزكمم فی الشتاء أن

ص: ۱۹۲

تحترزوا من البرد بالثياب الغليظة، وألزمكم به في الصيف أن تحترزوا من الحر أفبدا له في الصيف حين أمركم بخلاف ما كان أمركم به في الشتاء؟

فقالوا: لا.

فقال رسول الله (صلى الله عليه و آله): فكذاكم الله تعبدكم في وقت لصلاح يعلمه بشيء ثم تعبدكم في وقت آخر لصلاح آخر يعلمه في شيء آخر، فإن أطعتم الله في الحالتين استحققتم ثوابه.

فأنزل الله تعالى: (ولله المشرق والمغرب فأينما تولوا فثم وجه الله إن الله واسع عليم) يعني إذا توجهتم بأمره فثم الوجه الذي تقتصدون منه الله وتأملون ثوابه (1) پیامبر اکرم (صلى الله عليه و آله) به قومی از یهود فرمودند: آیا خداوند شما را در زمستان ملزم نکرده که برای اجتناب از سرما لباس گرم بپوشید و در تابستان برای اجتناب از گرما لباس مناسب با گرما بپوشید؟ آیا برای خدا در زمستان بدا حاصل شده، یا در تابستان بدا حاصل شده است؟ گفتند: نه، بدا حاصل نشده است.

فرمود: خدا صلاح دانسته که مدتی به طرف بیت المقدس نماز بخوانید و بعد قبله را تغییر و دستور داده به سمت کعبه نماز بخوانید. اگر در هر دو حال از خدا اطاعت کردید مستحق پاداش هستید. در این هنگام خدا این آیه را نازل فرمود: «و شرق و غرب از آن

ص: ۱۹۳

۱- الإحتجاج: ج ۱ ص ۴۵، تفسیر نورالثقلین: ج ۱ ص ۱۱۸.

خداست. به هر طرف رو کنید خدا آن جاست. به راستی خدا بر هر چیز محیط و داناست.»

بعد از بیان روایات در شأن نزول آیه، مانعی ندارد که همه اینها شأن نزول آیه باشند و آیه شریفه برای همه این موارد باشد.

همه جهات برای خداست

(والله المشرق والمغرب)

ذکر مشرق و مغرب در آیه برای مثال است؛ یعنی همه جهات برای خدا و در حیطه قدرت اوست به قرینه جمله بعد از آن: (فأینما تولوا) که عموم در همه مکان هاست و مقید به قیدی نشده است.

می توان هم گفت که شرق و غرب دو جهت اضافی هستند که شامل همه جهات می شوند. زیرا پس از اثبات کروی بودن زمین و حرکت وضعی آن هر نقطه ای از نقاط آن، مشرق و مغرب است و تنها دو نقطه جنوب و شمال حقیقی از آن مستثنا هستند. از این جهت در برخی آیات چنین تعبیر شده است:

(برب المشارق والمغارب) (۱)

به پروردگار مشرقها و مغربها.

(ورب المشارق) (۲)

پروردگار مشرق ها.

ص: ۱۹۴

۱- سوره معارج، آیه ۴.

۲- سوره صافات، آیه ۵.

الام «لله» لام ملکیت است؛ یعنی همه جهات و نقاط ملک خداوند است و هیچ مکانی از تحت علم و قدرت او بیرون نیست. خدا جسم نیست که در مکانی و جهتی باشد و جای دیگر نباشد، بلکه به همه جهات و جمیع عوالم احاطه دارد و همه جا هست. شاید کلمه «واسع» به همین معنا اشاره داشته باشد.

در جای دیگری می فرماید:

(ونحن أقرب إليه من حبل الوريد) (۱)

ما به او از رگ قلبش نزدیک تریم.

و در سوره بقره می فرماید:

(وإذا سألك عبادي عني فإني قريب) (۲)

و چون بندگان من از تو درباره من پرسند، (بگو:) من نزدیکم.

منظور از احاطه، احاطه جسمی به جسم دیگر نیست؛ بلکه احاطه قیومیت و قدرت یا احاطه من جمیع الجهات است.

توجه به کعبه

درباره توجه به کعبه باید بگوییم:

توجه به کعبه در حال نماز و نظایر آن، نه برای این است که خداوند در طرف کعبه است، بلکه برای احترام به کعبه است که بیت الله الحرام و قبله مسلمانان است. هم چنین توجه به بالا و بلند کردن دست به طرف بالا در حال دعا برای این

ص: ۱۹۵

۱- سوره ق، آیه ۱۶.

۲- سوره بقره، آیه ۱۸۲.

است که نزول برکات از طرف بالاست و از این جهت در بسیاری از موارد، قبله شرط نیست، مانند نماز در حال حرکت به سواره یا پیاده - و ذکر و دعا و تلاوت قرآن در غیر نماز و امثال اینها که رو به قبله شدن در آنها مستحب است، یا شرط نیست.

منظور از «فاینما تولوا فثم وجه الله» این است که به هر طرف توجه کنید توجه به خدای مهربان است. از این فراز استفاده می شود که در توجه به خدا قصد قربت و نیت و خلوص لازم است، نه جهت و طرف، مگر در مواردی که جهت و توجه به طرف مخصوص شرط شده باشد.

البته توهم نشود که این آیه با آیه «قبله» نسخ شده، همان طور که برخی از مفسران چنین توهم کرده اند. خداوند در آن جا می فرماید:

(ومن حیث خرجت قول وجهک شطر المسجد الحرام و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره) (۱)

و از هر جا خارج شدی، روی خود را به جانب مسجد الحرام کن و هر جا بودید، روی خود را به سوی آن کنید.

زیرا آیه قبله در مقام شرطیت آن در خصوص نماز و ذبیحه است و این، با عموم حکم این آیه در سایر موارد منافات ندارد.

مراد از «علیم» احاطه علمی حق تعالی به همه جزئیات، اسرار، ضمائر و بواطن است.

ص: ۱۹۶

وقالوا اتخذ الله ولدا سبحانه بل له ما في السماوات والأرض كل له قانتون (۱۱۶)

و گفتند: خداوند فرزندی گرفت. او منزّه است از اینکه فرزند بگیرد، بلکه هرچه در آسمانها و زمین است، از آن اوست. و همه در برابر او مطیع هستند.

سخنان واهی درباره خدا

(وقالوا اتخذ الله ولدا)

قائلان به این گفتار، یهود هستند که در تورات رایج از حضرت آدم به «ابن الله» تعبیر کرده اند. قرآن مجید از آنان و از نصاری نقل نموده است که گفتند:

(وقالت اليهود والنصارى نحن أبناء الله وأحباؤه) (۱)

یهودیان و مسیحیان گفتند که ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم.

(وقالت اليهود عزيز ابن الله وقالت النصارى المسيح ابن الله) (۲)

یهود گفتند که عزیز پسر خداست. و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست.

هم چنین گروهی از مشرکان اعتقاد داشتند که فرشتگان، دختران خدا هستند، چنانکه قرآن به آن اشاره می کند و می فرماید:

ص: ۱۹۷

۱- سوره مائده، آیه ۱۸.

۲- سوره توبه، آیه ۳۰.

دختران را برای خدا قرار می دهند.

حال این پرسش مطرح است که در آیه مورد بحث، آیا همه اینها مراد هستند یا بعضی از آنها؟

به نظر ما این معلوم و واضح نیست.

مناسبت هایی هم که مفسران به قرینه آیات پیشین ذکر کرده اند، تمام نیست. زیرا مراعات نظم و مناسبت در آیات قرآن کریم جز در مواردی، واضح و روشن نیست.

اما بطلان گفتار اینان از بدیهیات است و به استدلال نیازی ندارد؛ چرا که تولید و تناسل باید از جسم باشد که ماده ای از آن منفصل شود و صورت وجودی پیدا کند به مانند انسان ها، حیوانات، گیاهان و امثال اینها - و هر چیزی که مجرد از ماده و صورت باشد، مانند عقول و نظیر آنها، قابل تولید نیست تا چه رسد به ذات مقدس حق که وجود صرف است و ماهیت هم ندارد.

البته همان کلمه «سبحانه» برای ابطال گفتار آنها کافی است که تنزیه وجود حق از همه عیبا و نقص ها و احتیاجها است. زیرا لازمه تولید، جسمیت و ترکیب است و لازمه ترکیب، نقص و احتیاج است که از لوازم وجود ممکن است و این ها در ساحت قدس حق راه ندارد و او منزّه از این ها است. پس نیازی به این نیست که بگوییم که جملاّت بعدی، یعنی (بل له ما فی السماوات والأرض) و (بديع السماوات والأرض) برای بطلان گفتار آنها ذکر شده است چنانکه

ص: ۱۹۸

عده ای از مفسران این دو جمله را دلیل بر بطلان این گفتار دانسته اند. بلکه این دو جمله پس از بطلان گفتار، برای بیان نسبت موجودات با وجود حق ذکر شده است.

تمام موجودات، مخلوق پروردگارند

(بل له ما فی السماوات والأرض)

خدای سبحان بعد از آن که نسبت تولید را از خود سلب نمود، بیان فرمود که تمام موجودات امکانی، مملوک و مخلوق پروردگار هستند و به اراده و مشیت و ایجاد او پدید آمده اند و همه آنها در این نسبت، مساوی و برابرند و خداوند مالک همه آنها به ملکیت ذاتی حقیقی است.

مطیعان درگاه خدا

(کل له قانتون)

کلمه «قانت» به معنای مطیع، خاضع، مقرر به عبودیت، قائم و دائم بر طاعت و مصلی آمده است. نظیر آیه ای که می فرماید:

(والقانتین والقانتات) (۱)

و مردان مطیع و زنان مطیع.

در این آیه کلمه «قانت» به معنای «المطیعین والمطیعات» آمده است. در آیه دیگری می فرماید:

ص: ۱۹۹

(وقوموا لله قانتين) (۱)

و از روی خضوع و اطاعت برای خدا بپا خیزید.

واژه یاد شده در این جا به معنای «القائمين للدعاء» یا «الداعين في القيام» آمده است.

از این باب است قنوت در نماز که به معنای دعاست و شاید آیه مورد نظر به همین معنا اشاره دارد.

در آیه دیگری می فرماید:

(أمن هو قانت آناء الليل) (۲)

یا کسی که در ساعات شب به عبادت مشغول است؟

در این جا به معنای قائم و مصلی آمده است. در جای دیگری می خوانیم:

(یا مریم اقتنی لربك) (۳)

ای مریم! برای پروردگار خود، خضوع کن.

در این آیه به این معناست: «الزمی الطاعه مع الخضوع والخشوع».

البته در آیه مورد بحث ما معنای خاضع و مقرر به عبودیت مناسب تر است؟

زیرا همه موجودات به لسان قال یا به زبان حال به عبودیت و مخلوقیت خویش اقرار دارند و به الوهیت و خالقیت حق اعتراف دارند و حتی کسانی که به ظاهر، کافر و مشرک و منکرند از اقرار به این حقیقت در ضمیر و باطن و بسا ظاهر

ص: ۲۰۰

۱- سوره بقره، آیه ۲۳۹.

۲- سوره زمر، آیه ۱۲.

۳- سوره آل عمران، آیه ۴۳.

ناگزیرند، چنانکه قرآن کریم در آیه دیگری می فرماید:

(ولئن سألتهم من خلق السماوات والأرض و سخر الشمس والقمر ليقولن الله) (۱)

و هرگاه از آنان بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را مسخر کرده است، به یقین می گویند: خدا.

گفتنی است که اگر بخواهیم آیه را بر معانی دیگر حمل کنیم مستلزم این است که عموم «کل» تخصیص زده شود، مثل این که گفته اند: مراد از «کل» کسانی هستند که آنان را فرزند خدا گمان کرده اند، مانند عزیر، عیسی و فرشتگان و حال آنکه کلمه «کل» به قرینه «ما فی السماوات والأرض» افاده عموم می کند.

آیه (۱۱۷)

اشاره

بدیع السماوات والأرض وإذا قضی أمرنا فإنما يقول له کن فیکون (۱۱۷)

آفریننده و هستی بخش آسمانها و زمین است و هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر کند، تنها می گوید: «باش» و آن، فوری موجود می شود.

بدیع یعنی چه؟

کلمه «بدیع» به معنای مبدع است، مثل نذیر که به معنای منذر است و ابداع به معنای ایجاد چیزی است بدون سابقه و نقشه و مثال.

ص: ۲۰۱

بدعت در دین به معنای احداث چیزی است که در دین نبوده است.

و کلمه «بدع» هم که در قرآن آمده به به معنای تازه و بی سابقه است، چنانکه می فرماید:

(قل ما کنت بدعا من الرسل) (۱)

من اول رسل و بی سابقه نیستم، (پیامبران بسیاری پیش از من آمده اند).

البته بدیع به معنای چیز جدید و نو و صفت تازه و نو نیز آمده است.

معانی قضاء در قرآن

(وإذا قضی أمرًا)

قضاء در قرآن به معانی متعددی آمده است:

۱. اراده و مشیت.

بعید نیست که در آیه مورد بحث، همین معنا مراد باشد؛ شاهد و قرینه آن، آیه ای است نظیر آن که می فرماید:

(إنما قولنا لشيء إذا أردنا أن نقول له کن فیکون) (۲)

وقتی چیزی را اراده می کنیم فقط به آن می گوییم: باش! فوری موجود می شود.

۲. اتمام و به پایان رسانیدن، نظیر آیه ای که می فرماید:

ص: ۲۰۲

۱- سوره احقاف، آیه ۹.

۲- سوره نحل، آیه ۴۰. نیز نگاه کنید به آیه ۸۲ سوره یس .

(فلما قضی موسى الأجل...) (۱)

هنگامی که موسی مدت پیمان خود را تمام کرد و به پایان رسانید...

۳. فعل، مثل آیه ای که می فرماید:

(فأقض ما أنت فاض إنما تقضى....) (۲)

هر حکمی می خواهی بکن که تو تنها در این زندگی دنیا می توانی حکم کنی. (هر کاری که می خواهی بکن...).

یعنی فاعل ما أنت فاعله.

۴. حکم، مانند آیه ای که می فرماید:

(والله يقضى بالحق) (۳)

خداوند به حق داوری و حکم می کند.

یعنی يحكم بالحق.

۵. اعلام، مانند آیه ای که می فرماید:

(وقضينا إلى بني إسرائيل) (۴)

در آن کتاب به بنی اسرائیل اعلام کردیم و خبر دادیم که....

یعنی أعلمناهم.

۶. امر، نظیر آیه ای که می فرماید:

ص: ۲۰۳

۱- سوره قصص، آیه ۲۹.

۲- سوره طه، آیه ۷۲

۳- سوره غافر، آیه ۲۰

۴- سوره اسراء، آیه ۴

(وقضى ربك ألا تعبدوا إلا إياه.. (۱))

و پروردگارت فرمان داده و امر کرده که جز او را نپرستید و...

یعنی امر ربک.

۷. خلق و آفریدن، نظیر آیه ای می فرماید:

(فقضاهن سبع سماوات) (۲)

در این هنگام آنها را به صورت هفت آسمان آفرید.

یعنی خلقهن. (۳)

چگونگی افعال الهی

(فإنما يقول له كن فيكون)

مراد از قول، گفتار لفظی نیست تا این که کسی بگوید که «خطاب به معدوم است و خطاب به معدوم معنا ندارد، بلکه کلام الهی فعل اوست؛ یعنی انشا و ایجاد اوست که به وسیله آن، همه موجودات موجود می شوند.

در توضیح این بحث می گوئیم:

افعال الهی مثل افعال بندگان نیست که به تصور و تصدیق و عزم و جزم و حرکت عضلات نیاز داشته باشد؛ بلکه فقط ایجاد موجود است و چیز دیگری در این

ص: ۲۰۴

۱- همان، آیه ۲۳.

۲- سوره فصلت، آیه ۱۲.

۳- از باب تذکر می گوئیم که قضاء در مسأله قضا و قدر بحث مفصلی دارد که در جاهای مختلف به آن پرداخته شده است. آیت الله طیب؛ در جلد اول «کلم الطیب» به صورت زیبا و مختصر مطالبی را در این باره بیان فرموده اند. ن. ک: کلم الطیب:

ج ۱ ص ۱۳۵ - ۱۴۱.

باب تعقل نمی شود و اسم آن را مشت می گذارند. از این رو در حدیثی آمده است:

خلقت الأشياء بالمشيئة و خلقت المشيئة بنفسها؛^(۱)

موجودات به واسطه ایجاد آفریده شده، ولی ایجاد خود به خود به وجود آمده است.

دانشمندان علم کلام و عقاید، اراده را عبارت از همین ایجاد می دانند و از این رو، اراده را از صفات فعل می شمارند.

تفسیر آیه و چهار حدیث نورانی

در تفسیر این آیه شریفه چهار حدیث نورانی از ائمه معصومین (علیهم السلام) نقل شده است که آنها را نقل می کنیم.

حدیث اول. در کتاب شریف «الکافی» روایت شده که امام باقر (علیه السلام) درباره این آیه فرمود:

إن الله عزوجل ابتدع الأشياء كلها بعلمه على غير مثال كان قبله، فابتدع السماوات والأرضين ولم يكن قبلهن سماوات ولا أرضون، أما تسمع لقوله تعالى: «وكان عرشه على الماء» ^{(۲)(۳)}

خدا همه چیزها را طبق علم خود خلق فرمود نه طبق الگو و

ص: ۲۰۵

۱- مراجعه شود به الکافی: ج ۱ ص ۱۱۰، بحارالانوار: ج ۴ ص ۱۴۵ حدیث ۲۰

۲- سوره هود، آیه ۷.

۳- الکافی: ج ۱ ص ۲۵۶ حدیث ۲.

نمونه ای که پیش از آن باشد. او آسمانها و زمین ها را پدید آورد و پیش از آن نه آسمانی بود و نه زمینی؛ مگر نشیندی سخن خداوند عالم را که فرمود: «و عرش او بر آب بود»

حدیث دوم. در کتاب شریف «نهج البلاغه» از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) چنین آمده است:

يقول لمن أراد كونه «كن» فيكون، لا بصوت يقرع ولا بنداء يسمع وإنما كلامه سبحانه فعل منه أنشأه ومثله (١)

خداوند به هر چه بخواهد ایجادش کند می گوید «باش» پس موجود می شود، البته نه با صدایی که به گوش رسد و نه با ندایی که شنیده شود، بلکه منظور از سخن خداوند سبحان و کلمه «باش» ایجاد و احداث آن چیز است و پیش از ایجاد آن، موجود نبوده است.

حدیث سوم. نیز در همان خطبه پیشین «نهج البلاغه» آمده است:

يقول ولا يلفظ.. ويريد ولا يضم؛ (٢)

خداوند سخن می گوید، نه با لفظ و تلفظ و اراده و ایجاد می کند، نه با به کارگیری اندیشه.

حدیث چهارم. در کتاب شریف «التوحید» آمده که امام کاظم (علیه السلام) فرمود:

الإرادة من المخلوق الضمير وما يبدو له بعد ذلك من الفعل، وأما من الله تعالى فإرادته إحداثه لا غير ذلك، لأنه لا يروى ولا يهيم ولا يتفكر

ص: ٢٠٦

١- نهج البلاغه: خطبه ١٨٦

٢- همان.

وهذه الصفات منفیه عنه وهی من صفات الخلق. فإرادة الله هی الفعل لا غیر ذلك یقول له کن فیکون بلا لفظ ولا نطق بلسان ولا همه ولا تفکر، ولا کیف لذلك كما أنه بلا کیف (۱).

اراده مخلوق عبارت است از همان قصد و انگیزه و آهنگ درونی و آنچه در پی آن قصد به عمل می آورد و انجام می دهد؛ اما اراده خداوند همان ایجاد کردن است، نه چیز دیگر. زیرا خداوند نیازی به فکر و اندیشه و بررسی و تأمل و تصمیم و قصد ندارد. اینها ویژگیهای مخلوق است و خداوند از اینها منزّه است. پس اراده خداوند همان ایجاد و فعل است، نه چیز دیگر. به آنچه بخواهد ایجادش کند می گوید «باش» پس موجود می شود، البته نه با تلفظ کردن و سخن گفتن با زبان و تصمیم و اندیشه و فکر. برای اراده و ایجاد کردن خداوند، کیفیتی نیست، یعنی بررسی و حرکت و... ندارد، چنان که ذات مقدس او نیز کیفیتی ندارد.

یعنی لازم نیست الگویی باشد تا از آن الگو دستور خلق را بدهد، بلکه خود او الگوی چیزهاست.

حدیث پنجم. حضرت رضا (علیه السلام) می فرماید:

كقوله عزوجل: (کن فیکون) وکن منه صنع وما یكون به المصنوع؛ (۲)

منظور از کلمه «کن و باش» او، همان خلقت و ایجاد است، نه اینکه

ص: ۲۰۷

۱- التوحید: ص ۱۴۷ حدیث ۱۷.

۲- همان: ص ۴۳۶ سطر ۱۲.

لفظی در کار باشد.

این حدیث ها بهترین بیان برای این آیه شریفه است.

آیه (۱۱۸)

اشاره

وقال الذین لا یعلمون لولا یکلمنا الله أو تأتینا آیه كذلك قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم قد بینا الآیات لقوم یوقنون (۱۱۸)

افراد ناآگاه گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی گوید؟! و یا چرا آیه و نشانه ای برای خود ما نمی آید؟ پیشینیان آنها نیز، همین گونه سخن می گفتند؛ دلهای آنها مشابه یکدیگر است؛ ولی ما آیات و نشانه ها را برای اهل یقین روشن ساخته ایم.

پیامبر و نادانان عوام

(وقال الذین لا یعلمون)

منظور از این آیه نادانان از عوام هستند که معیارهای نبوت و اقامه معجزه و دلیل را نمی دانند و تصور می کنند که معجزه در تحت اختیار پیامبر یا پیشنهاد امت است که هر چه امت بخواهند پیامبر بتواند اقامه کند؛ در صورتی که آنچه بر خدا لازم است اقامه حجت و اتمام آن است که بر مردم راه عذری باقی نباشد.

همین مقدار که معلوم شود که این ادعای نبوت از جانب حق است، کافی کر است اگرچه به آوردن یک معجزه باشد؛ بلکه گاهی به معجزه هم نیازی نیست .

نظیر این که پیامبر ثابت النبوه یا معصوم ثابت العصمه خبر دهد که فلان شخص

ص: ۲۰۸

معین پیامبر است؛ چنان که ما مسلمانان نبوت پیامبران پیشین را از روی اخبار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، قرآن مجید و اخبار قطعی از امامان معصوم (علیهم السلام) معتقدیم و به صدور معجزه از آنها نیازی نداریم.

ما پیش تر بیان کردیم که معجزه به دست خداوند سبحان است و هر جا که موافق حکمت و صلاح باشد به دست پیامبر جاری می‌سازد و ملعبه دست مردم نیست که هر ساعت هر کس هر چه بخواهد پیامبر انجام دهد، به ویژه اموری که خلاف عقل و موازین عقلی باشد.

(لولا یکلمنا الله)

کلمه «لولا» از ادات تحضیض و به معنای «هلا» است؛ یعنی چرا خدا با ما تکلم نمی‌کند؟

این افراد نادان می‌پنداشتند که هر کس قابلیت دارد که خدا با او تکلم کند. از این رو می‌گفتند: این خدایی که تو پیامبر و رسول او هستی، چرا خودش با ما سخن نمی‌گوید؟

غافل از این که بسیاری از پیامبران نیز دارای این موهبت نبودند و این خصیصه حضرت موسی (علیه السلام) بود، چنان که خدای متعال در سوره نسا می‌فرماید:

(إنا أوحینا إلیک کما أوحینا إلی نوح والنبین من بعده وأوحینا إلی إبراهیم وإسماعیل وإسحاق و یعقوب والأسباط و عیسی و آیوب و یونس و هارون و سلیمان و آتینا داؤد زبوراً* ورسلا قد قصصناهم علیک من قبل ورسلا لم تقصصهم علیک وکلم الله موسی تکلیماً (۱))

ص: ۲۰۹

ما به تو وحی فرستادیم همان گونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم و به داوود زبور دادیم. و پیامبرانی که سرگذشت آنها را پیش از این، برای تو باز گفته ایم و پیامبرانی که سرگذشت آنها را برایت بیان نکرده ایم و خداوند با موسی سخن گفت.

البته این موهبت به حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز در شب معراج اعطا شد و شاید در موارد دیگری نیز بوده است.

کوتاه سخن این که تقاضای تکلم خدا با بشر اگر از قبیل تکلم او با پیامبران باشد هر کسی قابل و لایق این امر نیست، و اگر از طریق عادی باشد آن هم محال است، چنان که واضح است.

از طرفی، کلام خدا به معنای ایجاد صوت است و چون صوت امر عرضی است و به معروض نیاز دارد باید در جسمی مثل هوا یا درخت ایجاد شود و بر فرض که در جسمی ایجاد شود از کجا می توان فهمید که این کلام خداوند سبحان است.

منظور از «آیه» در این جا چیست؟

(أو تأتینا آیه)

مفسران می گویند: منظور از آیه، معجزه اقتراحی و درخواستی و پیشنهادی

ص: ۲۱۰

آنهاست، مثل این که می گفتند: کوه صفا را طلا بگردان و مواردی از این دست، (۱) و گرنه آیات و معجزات بسیاری از پیامبر خدا صادر شده بود که آنها مشاهده کرده بودند.

ولی به نظر می رسد که سؤال آنها این بود که خداوند آیتی به آنها عنایت فرماید؛ یعنی هم چنان که به پیامبر معجزه عنایت فرموده به آنان نیز عنایت فرماید که سبب شود پیامبری او را تصدیق کنند؛ زیرا واژه «آیه» در این جمله فاعل فعل تأتینا» و ضمیر متکلم «نا» مفعول است؛ یعنی: ما را آیتی بیاید.

(كذلك قال الذين من قبلهم)

به نظر می رسد این قسمت از آیه به سخنان بنی اسرائیل اشاره دارد که به حضرت موسی (علیه السلام) گفتند:

(لن نومن لك حتى نرى الله جهره) (۲)

البته بنی اسرائیل از این دست توقعات جاهلانه بسیار داشتند.

تشابه دلهای نادانان از جهت قساوت، عناد و ..

(تشابهت قلوبهم)

دلهای اینان در قساوت، عناد ورزی، حماقت، جهل و دیگر صفات رذیله شبیه به هم شده است. از این جمله استفاده می شود که منشأ این نوع توقعات و پرسش ها، عناد ورزی، عصبیت، فساد اخلاقی و زیر بار حق نرفتن است، نه

ص: ۲۱۱

۱- مجمع البیان: ج ۱ ص ۳۷۰، ذیل آیه مورد بحث

۲- سوره بقره، آیه ۵۲.

این که بخواهند حقیقت را کشف نموده و حقانیت پیامبری برای آنها ثابت شود.

(قد بینا آیات لقوم یوقتون)

یعنی ما به مقدار کافی و وافی آیات را بیان نموده ایم به دست و پیامبران معجزه جاری ساخته ایم که هر کس بخواهد به مقام یقین نائل شود و حقیقت را درک کند بتواند.

این امر مؤید و شاهد بر همان مطلب پیشین است که پرسش های آنان از روی حقیقت نبوده و صرفاً جنبه بهانه جویی داشته است.

یقین چیست؟

اینک این پرسش مطرح است که یقین چیست؟

یقین، بالاترین مراتب ایمان است و کسانی که به این مقام نائل می شوند بسیار اندک هستند، چنان که در روایتی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

من أقل ما اوتیتم الیقین وعزیمه الصبر، ومن اعطی حظه منهما لم یبال ما فاته من صیام النهار وقیام اللیل (۱)

از کمیاب ترین چیزهایی که به شما داده شده، یقین و صبر است و به هر کس بهره ای از این دو برسد باکی نداشته باشد از آنچه از بیداری شبها و روزه روزها از او فوت شود.

در روایت دیگری می فرماید:

ص: ۲۱۲

اليقين الإيمان كله (۱)

يقين همان ایمان است.

البته در این زمینه روایات دیگری نیز نقل شده است. (۲)

آیه (۱۱۹)

اشاره

إنا أرسلناك بالحق بشيرا ونذيرا ولا تسئل عن أصحاب الجحيم (۱۱۹)

ما تو را به حق فرستادیم در حالی که مژده دهنده و ترساننده ای و درباره کسانی که به دوزخ میروند از تو سؤال نمیکنیم.

رسالت حق

کلمه «بالحق» به حقانیت و درستی رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اشاره دارد؛ یعنی پیامبری تو ثابت و محقق است و هیچ بطلانی در آن راه ندارد و عقاید، اخلاق و احکام تو همه حق و صدق و راست و درست است و صلاح جامعه و سعادت دنیا و آخرت بشر را در بر دارد.

پیامبران الهی و بشارت و انداز

(بشیرا ونذیرا)

ص: ۲۱۳

۱- همان.

۲- برای آگاهی بیش تر در این زمینه، ر. ک: جامع السعادات: ص ۶۹.

این دو کلمه از جهت ادبی، حال و منصوب هستند. «بشیر» یعنی بشارت دهنده و بشارت و مژده، خیر دادن به اموری است که موجب سرور و شادمانی شود. «نذیر» به معنای منذر است و انذار به معنای ترسانیدن از عواقب اعمال بد و عذاب الهی است که برای مجرمان آماده شده است.

گاهی بشارت در آیات قرآن کریم و اخبار معصومین (علیهم السلام) در شر و عذاب هم به کار می رود، نظیر آیه ای که می فرماید:

(فبشرهم بعذاب أليم) (۱)

پس آنان را به عذابی دردناک مزده بده.

بشارت و انذار بزرگ ترین عمل پیامبران الهی است که از طرفی، اهل ایمان و طاعت و عبادت را به پاداش و نتایج دنیوی و اخروی که بر اعمال آنها مترتب می شود آگاه می سازند و از طرف دیگر اهل کفر و گناه را به عواقب شوم و نتایج سوئی که لازمه افعال آنهاست، آگاه می کنند تا هر که نجات یابد یا هلاک شود خود راه نجات یا هلاکت را انتخاب کرده باشد. قرآن کریم می فرماید:

(لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنِ بَيْنِهِ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنِ بَيْنِهِ) (۲)

تا آنکه هلاک می شود از روی دلیل و اتمام حجت باشد و آنکه زنده می شود، از روی دلیل و اتمام حجت باشد.

ص: ۲۱۴

۱- سوره توبه، آیه ۳۴.

۲- سوره انفال، آیه ۴۲

(ولا تسئل عن أصحاب الجحیم)

یعنی وظیفه تو ای پیامبر، تبلیغ و تبشیر و انذار است و بعد از آن، مسئولیتی برای تو در قبال کسانی که راه جهنم را می پیمایند، نیست.

این جمله در مقام تسلای پیامبر است که از مخالفت کفورزان و معاندان اندوهگین نگردد و هم چنان که شأن خدا ارسال رسل، انزال کتب، جعل احکام و به طور کلی هدایت مردم است، بعد از آن هر که هدایت یابد و مؤمن شود نتیجه عائد خودش می گردد و هر که کافر شود یا گمراه گردد وزر و وبالش دامن گیر خودش می شود و به خدا نفع و ضرری نمی رساند، چنان که در سوره انسان می فرماید:

(إنا هدیناه السبیل إلا شاکرا وإما کفورا) (۱)

ما راه را به او نشان دادیم؛ یا شاکر خواهد بود (و پذیرا) و یا ناسپاس.

و در سوره فصلت می فرماید:

(وأما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی) (۲)

و اما نمود، پس آنان را هدایت کردیم، ولی نایبایی را بر هدایت ترجیح دادند.

به سخن دیگر، خداوند سبحان به پیامبر می فرماید:

شأن و وظیفه تو تبلیغ، انذار و تبشیر است و بعد از آن هر کس به هر طرفی برود

ص: ۲۱۵

۱- سوره انسان، آیه ۳.

۲- سوره فصلت، آیه ۱۷.

خود مسئول آن است، همان طوری که وظیفه علما و دانشمندان نیز امر به معروف، نهی از منکر، بیان احکام، تبلیغ، ارشاد، موعظه و نصیحت است و پذیرفتن و نپذیرفتن در اختیار مردم است؛ اگر قبول کنند به سعادت خود نائل می شوند و اگر قبول نکنند خود مسئول و گرفتار عمل خود هستند.

خلاصه، این آیه شریفه حق بودن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و تعیین وظیفه آن حضرت را که بشیر و نذیر است بیان می کند و این که آن بزرگوار مسئولیت گمراه شدن افراد و قبول نکردن آنها راه حق را ندارد، بلکه خود آنها مسئول هستند.

آیه (۱۲۰)

اشاره

ولن ترضی عنک الیهود و النصارى حتى تتبع ملتهم قل إن هدی الله هو الهدی ولئن اتبعت أهواءهم بعد الذی جاءك من العلم ما لک من الله من ولی ولا نصیر (۱۲۰)

هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد، مگر این که تو از آیین آنان پیروی کنی. بگو: هدایت حقیقی تنها هدایت خدا است و اگر از تمایلات و هوسهای آنان پیروی کنی، بعد از آنکه آگاه شده ای، هیچ سرپرست و یآوری از سوی خدا برای تو نخواهد بود.

شأن نزول آیه

در شأن نزول این آیه از ابن عباس چنین نقل شده است:

یهود مدینه و مسیحیان نجران امید داشتند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در قبله با آنها موافقت

کند. پس هنگامی که خداوند قبله مسلمانان را از بیت المقدس به سوی کعبه گردانید آنها از پیامبر مایوس شدند.^(۱) (شاید در این میان برخی از مسلمانان هم به پیامبر ایراد می کردند که نباید کاری کرد که باعث رنجش یهود و نصاری گردد).

در این هنگام آیه فوق نازل شد و به پیامبر اعلام کرد که این گروه از یهود و انصاری نه با هماهنگی در قبله و نه با چیز دیگر از تو راضی نخواهند شد، مگر این که آیین آنها را در بست پذیری.

بعضی دیگر از مفسران گفته اند: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اصرار فراوان داشتند که این دو گروه را راضی کنند، شاید اسلام را بپذیرند. در این هنگام آیه فوق نازل شد و به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) اعلام کرد که این فکر را کنار بگذارد؛ چرا که آنها به هیچ قیمت راضی نخواهند شد، مگر آن که پیامبر از آیین آنها پیروی کند.^(۲)

از این آیه استفاده می شود که یهود و نصاری توقعات و خواهش هایی از پیامبر می نمودند و طمع داشتند که حضرت با آنها مساعدت نمایند و صلح و سازشی انجام گیرد و از آنها جزیه گرفته نشود.

این آیه شریفه طمع آنها را قطع کرد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) مأمور به امر الهی و تابع دستور اوست و از پیش خود، کاری نمی کند. به فرض این که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) با شما مساعدت کند، شما با این مساعدتها و ملایمت ها دست از عناد و عصبیت خود بر نمی دارید، مگر اینکه او تابع ملت شما بشود که ساخته آرا و هوی و

ص: ۲۱۷

۱- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۱ ص ۲۷۲، ذیل آیه مورد بحث.

۲- مجمع البیان: ج ۱ ص ۳۷۳، ذیل آیه مورد بحث.

هوس شماست. در این صورت هم او از ولایت حق بیرون می رود و نصرت حق شامل حالش نمی شود.

این درخواست نظیر درخواست مشرکان از پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که آنها به پیامبر گفتند: ما را یک سال به بت پرستی واگذار و مقرر بفرما که بت ها را به دست خود نشکنیم و در نماز از رکوع و سجود ما را معاف بدار. در این مورد هم این آیات نازل شد:

(وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتَنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخْذُوكَ خَلِيلًا * وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتُمْ تَرُكِنَ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا * إِذَا لَادِقْنَاكَ ضَعُفَ الْحِيَاهُ وَضَعُفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا *) (۱)

نزدیک بود آنها تو را (با وسوسه های خود از آنچه بر تو وحی کرده ایم بفریبند، تا غیر آن را به ما نسبت دهی؛ و در آن صورت، تو را به دوستی خود بگیرند.

و اگر ما تو را ثابت قدم نمیساختیم و در پرتو مقام عصمت، مصون از انحراف نبودی) نزدیک بود اندکی به آنان متمایل شوی.

اگر چنین می کردی، ما دو برابر مجازات (مشرکان) در زندگی دنیا، و دو برابر (مجازات آنها را بعد از مرگ، به تو می چشاندیم؛ سپس در برابر ما، یاوری برای خود نمی یافتی.

ص: ۲۱۸

منظور از هدایت چیست؟

(قل إن هدی الله «

منظور از هدایت در این آیه، قرآن و اسلام است که یگانه راه حق و طریق نجات بشری است و راه های دیگر همه باطل هستند و یهود و نصاری به جهت تحریف دستورات موسی و عیسی (علیهما السلام) سخن مطمئنی ندارند که از پیامبرشان باشد و اگر بخواهند به سعادت برسند باید از دستورات اسلام پیروی کنند.

(ما لك من الله من ولی ولا نصیر)

یعنی: «ما لك ولی ولا نصیر یحمیک و یمنعک من الله»؛ برای تو یار و یآوری نیست که از تو حمایت کند و از پیشامدهای خدایی جلوگیری نماید.»

آیه (۱۲۱)

اشاره

الذین آتیناهم الكتاب یتلونه حق تلاوته أولئك یؤمنون به و من یکفر به فأولئك هم الخاسرون (۱۲۱)

کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده ایم آن را چنان که شایسته آن است می خوانند؛ آنها به آن ایمان می آورند؛ و کسانی که به آن کافر شوند، آنان همان زیانکاران هستند.

در تفسیر این آیه شریفه به سه بحث می پردازیم.

نخست آن که در این آیه شریفه منظور از «الذین آتیناهم الكتاب» چه کسانی هستند؟

دوم آن که منظور از کتاب، کدام کتاب است؟ سوم آن که چگونه قرآن باید تلاوت شود که حق تلاوت آن ادا شود؟

ص: ۲۱۹

وعیدهای قرآن می ترسند، از قصه های قرآن درس عبرت می گیرند، به اوامر قرآن عمل می کنند و از نواهی آن اجتناب می کنند. مراد از تلاوت آن چنان که باید، فقط حفظ کردن آیات قرآن و خواندن الفاظ آن نیست، بعضی الفاظ قرآن را حفظ کردند و احکام آن را ضایع کردند.

منظور از تلاوت حقیقی، تدبر و اندیشه در آیات قرآن و عمل به احکام آن است. از این رو خداوند در این آیه شریفه می فرماید: «این کتابی مبارک است که به سوی تو نازل کرده ایم تا در آیات آن تدبر و اندیشه کنند و خردمندان از آن پند گیرند».

این حدیث تصریح دارد که منظور از کتاب، قرآن کریم است.

چگونه باید قرآن را تلاوت کرد؟

چگونه باید قرآن را تلاوت کرد که حق تلاوت آن ادا شده باشد؟

منظور از حق تلاوت، تدبر در آیات قرآن است که باید در آن تدبر بشود و بعد از تدبر به آن عمل شود، چنان که در آیه شریفه می فرماید:

(کتاب أنزلناه إليك مبارك ليدبروا آياته) (۱)

این کتابی است مبارک که به سوی تو نازل کرده ایم تا در آیات آن بیندیشند.

ص: ۲۲۱

در حدیثی امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

إن حق تلاوته هو الوقوف عند ذكر الجنة والنار يستل في الأولى ويستعيز من الأخرى (۱)

حق تلاوت قرآن این است که در آیاتی که ذکر بهشت یا دوزخ می شود بایستد و مکث کند و از خدا ورود به بهشت را بخواهد و از آتش جهنم به خدا پناه ببرد.

ایمان به قرآن، ایمان به همه عقاید

(أولئك يؤمنون به)

یعنی کسانی که حق تلاوت قرآن را مراعات کرده اند به این کتاب ایمان دارند و در حقیقت، ایمان به این کتاب، ایمان به همه عقاید است از قبیل توحید، عدل، نبوت، امامت، معاد، جمیع ضروریات دین، و آنچه پیامبران الهی آورده و ائمه (علیهم السلام) بیان کرده اند.

از این جمله استفاده می شود که حق تلاوت، مخصوص اهل ایمان است و دیگر فرقه ها و مذاهب از این معنا بی بهره هستند. نیز معلوم است که صدق کلی از یک جانب است؛ یعنی هر کس حق تلاوت را رعایت کند به قرآن مؤمن است، ولی چنین نیست که هر کس مؤمن به قرآن باشد حق تلاوت را مراعات می نماید.

ص: ۲۲۲

کفر ورزان به قرآن

(ومن یکفر به فأولئک هم الخاسرون)

زیان دنیا و جهان آخرت برای کسانی است که به قرآن کافر باشند. این کفر به قرآن اعم از این است که به همه قرآن، یا به بعضی از آیات آن ایمان نداشته باشد.

آیه (۱۲۲)

اشاره

یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی أنعمت علیکم وانی فضلتکم علی العالمین (۱۲۲)

ای بنی اسرائیل، نعمت های مرا که به شما ارزانی داشتم و این که من شما را بر جهانیان برتری بخشیدم، متذکر شوید و یاد کنید.

چگونگی برتری بنی اسرائیل بر جهانیان

در این آیه شریفه فضیلت و برتری بنی اسرائیل بر جهانیان ذکر شده با این تذکر که آنها به این نعمت بزرگ توجه داشته باشند.

البته مراد از بنی اسرائیل در این آیه شریفه کسانی از بنی اسرائیل هستند که در دوران زندگی حضرت موسی (علیه السلام) و بعد از آن پیامبر، مطیع آن حضرت بوده و به دستورات آن بزرگوار عمل می کرده اند که آنها بر دیگر عالمیان که در آن زمان یا زمان های بعد با حضرت موسی (علیه السلام) مخالف بوده و به دستور حضرت موسی (علیه السلام) عمل نمی کرده اند فضیلت و برتری دارند.

یکی از دستورات حضرت موسی (علیه السلام) اطاعت از پیامبرهای بعد از خودش

است و بدین ترتیب باید به دستورات حضرت عیسی (علیه السلام) عمل کنند تا مطیع حضرت موسی (علیه السلام) باشند.

خلاصه، طایفه ای از بنی اسرائیل که در زمان حضرت موسی (علیه السلام) مطیع آن حضرت نبوده اند و آنهایی که بعد از آن حضرت از اطاعت آن پیامبر خارج شدند و دین حضرت عیسی (علیه السلام) را نپذیرفتند و آنهایی که در زمان پیامبر آخر الزمان مطیع پیامبر اسلام نشدند، از این آیه خارج هستند. چنین افرادی نه تنها بر عالمیان فضیلت ندارند، بلکه از همه بدترند؛ چرا که از اطاعت سه پیامبر خدا خارج شده و کافر و نجس هستند.

آیه (۱۲۳)

اشاره

واتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا ولا یقبل منها عدل ولا تنفعها شفاعه ولا هم ینصرون (۱۲۳)

و از روزی بترسید که عمل و جزای هیچ کس جز به خود او بر نمی گردد (یا روزی که هیچ کس چیزی از عذاب خدا را از کسی دفع نمی کند) و هیچ گونه عوضی از او قبول نمی شود و شفاعتی او را سود نمی دهد و آنان یاری نمی شوند.

آیه ای مشابه

این آیه نظیر آیه شریفه ۴۸ در همین سوره است که پیش تر تفسیر آن گذشت.

البته در آن جا فرمود: (لا یقبل منها شفاعه)

و در این جا می فرماید: (ولا تنفعها شفاعه)

ص: ۲۲۴

در آن جا فرمود: (لا يؤخذ منها عدل)

و در این جا می فرماید: (لا يقبل منها عدل)

تفسیر آیه در آن جا بیان شد و در این جا به تکرار نیازی نیست.

آیه (۱۲۴)

اشاره

وإذ ابتلى إبراهيم ربه بكلمات فأتمهن قال إني جاعلك للناس إماما قال و من ذريتي قال لا ينال عهدى الظالمين (۱۲۴)

به خاطر آورید) هنگامی که ابراهیم را پروردگارش با کلماتی آزمود. و او کلمات را به خوبی به پایان رسانید. خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم. ابراهیم عرض کرد: از دودمان من نیز امامانی قرار بده. خداوند فرمود: عهد و پیمان من به ستمکاران نمی رسد.

منظور از کلمات چیست؟

در تفسیر این آیه شریفه بهترین روایت، روایتی است که شیخ ابو جعفر ابن بابویه (رحمه الله) نقل کرده است. مفضل بن عمر می گوید:

از امام صادق (علیه السلام) درباره این آیه پرسیدم که منظور از کلمات چیست؟ فرمود:

هي الكلمات التي تلقاها آدم من ربه فتاب عليه وهو أنه قال: يا رب أسألك بحق محمد وعلي وفاطمه والحسن والحسين إلا تبت علي!

فتاب الله عليه إنه هو التواب الرحيم

ص: ۲۲۵

فقلت له: يا بن رسول الله! فما يعنى عز و جل بقوله: «فأتمهن»؟

قال: يعنى فأتمهن إلى القائم اثنى عشر إماما، تسعه من ولد الحسين (عليه السلام).

قال المفضل: فقلت له: يا بن رسول الله! فأخبرنى عن قول الله عزوجل:

(وجعلها كلمه باقيه فى عقبه). (١)

قال: يعنى بذلك الإمامه جعلها الله فى عقب الحسين (عليه السلام) إلى يوم القيامة.

قال: فقلت له: يا بن رسول الله! فكيف صارت الإمامه فى ولد الحسين (عليه السلام) دون ولد الحسن (عليه السلام) وهما جميعا ولدا رسول الله (صلى الله عليه و آله) وسبطاه وسيدا شباب أهل الجنة؟

فقال: إن موسى وهارون، كانا نبين مرسلين أخوين فجعل الله النبوه فى صلب هارون دون صلب موسى ولم يكن لأحد أن يقول: لم فعل الله ذلك و إن الإمامه خلفه الله عزوجل ليس لأحد أن يقول: لم جعلها الله فى صلب الحسين دون صلب الحسن (عليهما السلام)، لأن الله تبارك و تعالى هو الحكيم فى أفعاله، لا يسأل عما يفعل وهم يسألون (٢) أن كلماتى كه خداوند ابراهيم را با آن آزمود همان كلماتى است كه آدم از خداوند دريافت كرد و خداوند به واسطه آن كلمات، توبه او را

ص: ٢٢٦

١- سورة زخرف، آيه ٢٨.

٢- معانى الاخبار: ص ١٢٦، الخصال: ج ١ ص ٣٠٤، ح ٨٤؛ كمال الدين: ج ٢، باب ٣٣، ص ٣٨٥، ح ٥٧؛ تفسير كنز الدقائق: ج ١ ص ٣٣١

پذیرفت. آدم پس از دریافت آن کلمات به خداوند چنین عرض کرد: پروردگارا! به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) از تو می خواهم که مرا پیامبری! با خواندن این کلمات، خدا توبه او را قبول کرد، زیرا او تواب و رحیم است.

گفتم: ای فرزند رسول خدا! معنای «او آن کلمات را به پایان رساند» چیست؟

حضرت فرمود: یعنی به امامت دوازده امام به صورت کامل تا امام قائم اقرار کرد. نه تن از این امامها از فرزندان امام حسین (علیه السلام) هستند.

مفضل گفت: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! به من خبر دهید از قول خداوند که فرمود: «و او آن را در نسل و فرزندان ابراهیم، کلمه ای ماندگار و جاودان کرد».

حضرت فرمود: مراد خداوند امامت است که آن را تا روز قیامت در دودمان امام حسین (علیه السلام) (که خود و نسلش از فرزندان ابراهیم هستند) قرار داده است.

گفتم: ای فرزند رسول خدا! چگونه امامت در فرزندان امام حسین (علیه السلام) قرار گرفته و در فرزندان امام حسن (علیه السلام) قرار نگرفته است با این که هر دو فرزند و سبط پیامبر و سالار جوانان اهل بهشت هستند؟

حضرت فرمود: موسی و هارون هر دو پیامبر مرسل و برادر بودند،

ولی خداوند نبوت را فقط در نسل هارون قرار داد، نه در نسل موسی و نباید کسی بگوید: چرا خدا این کار را کرد؟ امامت، خلافت و جانشینی خدا است و برای کسی روا و شایسته نیست که بگوید: «چرا آن را در نسل امام حسین (علیه السلام) قرار داد نه در نسل امام حسن (علیه السلام)» به جهت اینکه خداوند در افعالش عالم و حکیم است (و از این رو می فرماید: «در آنچه خدا انجام می دهد، چون و چرا راه ندارد، ولی از افعال مردم سؤال می شود و بازخواست می شوند»).

دو قسم از ابتلا

شیخ صدوق (رحمه الله) بعد از نقل این روایت می گوید:

ابتلا و آزمایش دو قسم است که یکی از آن دو در حق خدا محال است و دیگری جایز.

آزمایش و ابتلای محال این است که خدا کسی را امتحان کند به جهت اینکه از حال او آگاه شود؛ زیرا خداوند، علام الغیوب است و همه چیز را می داند و برای دانستن و آگاه شدن به امتحان نیازی ندارد.

آزمایش و ابتلای جایز این است که خدا انسان را امتحان کند به این جهت که او صبر و شکیبایی ورزد و مستحق و شایسته پاداش گردد و دیگر این که دیگران هم به او نگاه کنند و به او اقتدا کنند. (۱)

ص: ۲۲۸

درباره مراد از «کلمات» علاوه بر آنچه در روایت پیشین بیان شد، چیزهای دیگری نیز ذکر شده است که اینک می آوریم.

کلمات به معنای:

۱. یقین است، آن جا که خدای تعالی می فرماید:

(و کذلک نری ابراهیم ملکوت السماوات والأرض ولیکون من الموقنین (۱))

و این چنین، ملکوت آسمانها و زمین (و حکومت مطلقه خداوند بر آنها را به ابراهیم نشان دادیم) تا به آن استدلال کند و از جمله یقین کنندگان باشد.

۲. معرفت توحید و تنزیه از تشبیه در وقت نگاه کردن به ستاره ها، ماه و خورشید است، آن جا که خداوند می فرماید:

(إنی وجهت وجهی للذی فطر السماوات والأرض حنیفاً وما أنا من المشرکین (۲))

من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمانها و زمین را آفریده من در ایمان خود خالصم و از مشرکان نیستم.

۳. شجاعت است، آنجا که می فرماید:

ص: ۲۲۹

۱- سوره انعام، آیه ۷۵.

۲- همان، آیه ۷۹.

(فجعلهم جدادا إلا كئيرا لهم لعلهم إليه يرجعون (۱))

همه بت ها را در هم شکست به جز بت بزرگ آنها تا به او رجوع کنند.

۴. حلم است، آن جا که می فرماید:

(إن إبراهيم لحليم أواه منيب) (۲)

چرا که ابراهیم، بردبار و دلسوز و بازگشت کننده (به سوی خدا) بود.

۵. سخاوت است، آن جا که خدای متعال می فرماید:

(هل أتاك حديث ضيف إبراهيم المكرمين) (۳)

آیا خبر مهمان های گرامی ابراهیم به تو رسیده است؟

۶. عزلت و کناره گیری از بستگان خود است، به واسطه شرکی که به خدا داشتند، آن جا که می فرماید:

(وأعتزلکم وما تدعون من دون الله) (۴)

و از شما و آنچه غیر خدا می خوانید، کناره گیری می کنم.

۷. دفع سیئه به حسنه است آنجا که می فرماید:

(لئن لم تنته لأرجمک و اهجرنی ملیا) (۵)

اگر از این کار دست برداری تو را سنگسار می کنم و برای مدتی

ص: ۲۳۰

۱- سوره انبیاء، آیه ۵۸.

۲- سوره هود، آیه ۷۵.

۳- سوره ذاریات، آیه ۲۴.

۴- سوره مریم، آیه ۴۸

۵- همان، آیه ۴۶

طولانی از من دور شو.

۸. امر به معروف و نهی از منکر است، آن جا که آمده است:

(یا أبت لم تعبد ما لا یسمع ولا یتبصر) (۱)

ای پدر! چرا چیزی را می پرستی که نه میشنود و نه می بیند؟

۹. محنت در نفس به واسطه القا او در آتش است، آن جا که می خوانیم:

(قلنا یا نارکونی بردا و سلاما علی ابراهیم) (۲)

ما خطاب کردیم که ای آتش! برای ابراهیم سرد و سالم باش.

۱۰. محنت در فرزندان است که در قضیه ذبح اسماعیل (علیه السلام) پیش آمد، آنجا که می فرماید:

(یا بنی اِنی اری فی المنام اَنی اذبحک) (۳)

پسرم، من در خواب دیدم که تو را ذبح میکنم!

۱۱. محنت در اهل است.

۱۲. صبر بر سوء خلق ساره است.

۱۳. کوچک دانستن نفس خود است، آن جا که می فرماید:

(ولا تحزنی یوم یبعثون) (۴)

و در آن روز که مردم برانگیخته می شوند، مرا شرمنده و رسوا مکن.

۱۴. تقرب به خدای سبحان است، آن جا که می فرماید:

ص: ۲۳۱

۱- سوره مریم، آیه ۴۲.

۲- سوره انبیاء، آیه ۶۹.

۳- سوره صافات، آیه ۱۰۲.

۴- سوره شعرا، آیه ۸۷.

(ما كان إبراهيم يهودا ولا نصرانيا) (١)

ابراهيم نه يهودى بود و نه نصرانى.

١٥. جمع شروط طاعت است، آن جا كه مى فرمايد:

(إن صلاتى و نسكى و محيى و مماتى لله رب العالمين) (٢)

به راستى نماز و تمام عبادات من، و زندگى و مرگ من، همه براى خداوند پروردگار جهانيان است.

١٦. استجابت دعا است، آن جا كه مى خوانيم:

(رب أرنى كيف تخى المؤتى) (٣)

پروردگارا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده مى كنى؟

١٧. اصطفاء است، آن جا كه مى فرمايد:

(ولقد اصطفينا فى الدنيا) (٤)

به يقين ما او را در اين جهان برگزيديم.

١٨. اقتدا به پيامبران الهى است، آن جا كه مى فرمايد:

(ووصى بها إبراهيم بنيه ويعقوب) (٥)

و ابراهيم و يعقوب (در واپسين لحظات عمر) فرزندان خود را به اين آيين، وصيت كردند.

ص: ٢٣٢

١- سوره آل عمران، آيه ٦٧.

٢- سوره انعام، آيه ١٦٢.

٣- سوره بقره، آيه ٢٦٠

٤- همان، آيه ١٣٠.

٥- همان، آيه ١٣٢.

۱۹. عاقبت خیر است، آن جا که می فرماید:

(وإنه في الآخرة لمن الطالحين) (۱)

و او در جهان دیگر، از صالحان است.

۲۰. حنیفه است، آنجا که می خوانیم:

(ثم أوحينا إليك أن اتبع ملة إبراهيم حنيفا) (۲)

سپس به تو وحی فرستادیم که از آیین ابراهیم حنیف پیروی کن.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) و مقام دیگر

درباره مقام و جایگاه حضرت ابراهیم (علیه السلام) روایت دیگری در کتاب شریف الکافی نقل شده است. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

إن الله تبارك وتعالى اتخذ إبراهيم عبدا قبل أن يتخذة نبيا وإن الله اتخذة نبيا قبل أن يتخذة رسولا وإن الله اتخذة رسولا قبل أن يتخذة خليلا، وإن الله اتخذة خليلا قبل أن يجعله إماما.

فلما جمع له الأشياء قال: « إني جاعلك للناس إماما ».

قال (عليه السلام): فمن عظمها في عين إبراهيم قال: (ومن ذريتي).

قال: (لا ينال عهدى الظالمين).

قال (عليه السلام): لا يكون السفیه امام التقی (۳)

ص: ۲۳۳

۱- سوره بقره، آیه ۱۳۰.

۲- سوره نحل، آیه ۱۲۳

۳- الکافی: ج ۱ ص ۱۷۵ حدیث ۴، بحار الأنوار: ج ۱۲ ص ۱۲ حدیث ۳۶

خداوند ابراهیم (علیه السلام) را عید خود قرار داد پیش از آنکه او را پیامبر قرار دهد و او را پیامبر قرار داد پیش از این که او را رسول قرار دهد و او را رسول قرار داد پیش از این که او را خلیل خود قرار دهد و او را خلیل خود قرار داد پیش از این که او را امام قرار دهد.

وقتی همه این مقامات برای او حاصل شد، فرمود: «من تو را برای مردم امام قرار دادم.»

از بس مقام امامت با عظمت و والا بود، حضرت ابراهیم تقاضا کرد:

(به برخی از ذریه من نیز این مقام امامت را بدهید.)

خدا فرمود: این مقام به ستمکاران نمی رسد و تنها به پاکان معصوم می رسد.

امام (علیه السلام) فرمود: سفیه نمی تواند برای شخص متقی امام باشد.

دعای ابراهیم (علیه السلام) و پیامبر خدا و علی مرتضی (علیهما السلام)

روایت دیگری در این باره از امالی شیخ طوسی (رحمه الله) چنین نقل شده است:

ابن مسعود می گوید که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: خدای تعالی فرمود:

من سجد لسنم من دونی لا أجعله إماما.

قال النبی (صلی الله علیه و آله): انتهت الدعوه إلی و إلی أخی علی لم یسجد أحد منا لسنم قط (۱)

کسی که به بتی سجده کند ستمکار است و او را امام قرار نمی دهم.

ص: ۲۳۴

۱- امالی شیخ طوسی: ص ۳۷۹ حدیث ۶۲، بحار الأنوار: ج ۲۵ ص ۲۰۱ حدیث ۱۲.

بعد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: دعای حضرت ابراهیم به من و برادرم علی منتهی شد که هیچ یک از ما دو نفر برای بتی سجده نکرده است.

صاحب تفسیر «الصفی» در ذیل این حدیث می گوید:

وفیه تعریض بالثلاثه حیث عبدوا الأصنام قبل الإسلام؛

در این روایت، اشاره و تعریضی به ابابکر، عمر و عثمان است که آنها قبل از اسلام، بت پرستیده بودند.

پیشوایان معصوم

در تفسیر «العیاشی» آمده که صفوان جمال گوید: امام (علیه السلام) در تفسیر این آیه فرمود:

أتمهن بمحمد و علی والأئمه من ولد علی صلی الله علیهم فی قول الله تعالی: (ذریه بعضها من بغض) (۱)

یعنی آن کلمات را با محمد و علی و امامانی که از فرزندان امیرالمؤمنین (علیهم السلام) هستند، کامل و تمام کرد و به پایان برد. «فرزندانی که برخی از برخی دیگرند».

کوتاه سخن این که خداوند بعد از امتحانات گوناگون و استقامت کامل، کرامت خود را به حضرت ابراهیم خلیل الرحمان (علیه السلام) کامل نمود و فرمود: من شما را امام قرار دادم و مقام امامت از بس بلند و بی نظیر است حضرت ابراهیم (علیه السلام) تقاضا کرد که این امامت در فرزندان او باشد.

ص: ۲۳۵

خداوند هم قبول کرد، ولی نه به طور اطلاق و برای همه آنها؛ بلکه برای خوبان آنها که گرد ظلم به دامن آنها ننشسته باشد و فرمود: این مقام به ستمکاران از آنها نمی رسد. چون این مقام باید مقرون به لیاقت کامل باشد و ستمکاران، لیاقت این مقام را ندارند.

از این آیه شریفه استفاده می شود که امامت و پیشوایی همه ناصالحان باطل است و آنها به ناحق این مقام حساس را اشغال کردند.

خدای متعال و پیامبر در غدیر خم این معنا را به طور عملی محقق ساختند، ولی ستمکاران با حسادت و به ناحق در عمل با آن مخالفت کردند و نگذاشتند بشرط طعم عدالت را بچشد و تا آن یگانه امام غایب (علیه السلام) نیاید کسی طعم عدالت را در جهان نخواهد چشید. اللهم عجل فرجه و ظهوره.

ابراهیم (علیه السلام) در مقام الکوی

در بسیاری از آیات قرآن کریم نام حضرت ابراهیم (علیه السلام) آمده است. نام آن حضرت ۶۹ مرتبه در ۲۵ سوره آمده است و آن بزرگوار به عنوان اسوه و نمونه معرفی شده است. خدا به اشرف پیامبران حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) دستور می دهد که از ملت ابراهیم خلیل الرحمان (علیه السلام) پیروی کند.

در سوره نحل می فرماید:

(ثم أوحينا إليك أن اتبع ملة إبراهيم حنيفا وما كان من المشركين) (۱)

آن گاه به تو وحی کردیم که از آیین پاک ابراهیم پیروی کن که او هرگز به خدای یکتا شرک نیاورد.

ص: ۲۳۶

این عظمت این پیامبر بزرگوار را می‌رساند که باید الگوی همه بشر حتی اشرف آنها حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) باشد؛ این مقام را پیامبر دیگری از پیامبران الهی ندارند.

آیه (۱۲۵)

اشاره

وإذ جعلنا البيت مثابة للناس وأمننا واتخذوا من مقام إبراهيم مصلى وعهدنا إلى إبراهيم وإسماعيل أن طهرا بيتي الطائفين والعاكفين والركع السجود (۱۲۵)

و به خاطر بیاورید هنگامی که خانه کعبه را محل بازگشت و مرکز امن و امان برای مردم قرار دادیم و از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید و ما به ابراهیم و اسماعیل سفارش کردیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و رکوع کنندگان و سجده کنندگان، پاک و پاکیزه کنید.

در تفسیر این آیه شریفه از دو محور بحث می‌کنیم:

۱. توضیح واژگان.

۲. روایاتی که در این باره نقل شده است.

توضیح واژگان

عبارت «وإذ جعلنا» بر «إذ ابتلى» عطف است و به محذوف متعلق است که محذوف آن «واذکر» است؛ یعنی یاد کن وقتی را که قرار دادیم....

منظور از جعل، جعل تشریحی است که به امر حج اشاره دارد، چنان که در آیه

ص: ۲۳۷

شریفه می فرماید:

(ولله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً) (۱)

و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه (او) کنند، آنها که توانایی رفتن به سوی آن دارند.

و در آیات شریفه دیگری می فرماید:

(وإذ بونا أنا لإبراهيم مكان البيت .. وأذن في الناس بالحج ...) (۲)

به خاطر بیاور) زمانی را که جای خانه (کعبه) را برای ابراهیم معین و آماده ساختیم (تا خانه را بنا کند). و مردم را برای ادای حج دعوت کن....

مقصود از این جعل، جعل تشریحی است، نه تکوینی.

«البيت» منظور از بیت، مسجد الحرام است، نه خود کعبه به تنهایی، به قرینه طهرا بیتی للطائفین» که هر دو بیت یک معنا دارد و مسلماً مراد از دومی، مکانی است که طواف کنندگان و عاکفان در آنجا اعمال را انجام می دهند و آن خود مسجد است، نه داخل کعبه.

بنابر این، کلمه «بیت» اولی هم همین معنا را دارد و مراد از آن همه مسجد الحرام است که بیت داخل در آن است.

ص: ۲۳۸

۱- سوره آل عمران، آیه ۹۷

۲- سوره حج، آیه ۲۶.

مثابه» اسم مکان از ثواب است و زائران در حج واجب که یک مرتبه است گروه گروه در هر سالی از این ثواب بهره مند می شوند. علاوه بر این که در حج مستحبی و عمره مفرده نیز از ثواب این خانه بهره مند می شوند.

للناس» مراد از ناس همه مردم هستند، چه مسلم و چه کافر. کافران باید شرط آمدن به حج را که اسلام آوردن و مؤمن شدن است، در خود ایجاد کنند و مؤمن و مسلمان شوند.

وَأَمَّا» بر «مثابه» عطف شده و مفعول فعل «جعل» است، همان جعل تشریحی؛ یعنی بر هر کسی واجب است که این شرافت را برای کعبه حفظ کند و هر کسی در آنجا در امان است؛ حتی اگر جنایتکار محکوم به قتل شد و به مسجد الحرام پناه برد، تا از حرم خارج نشود، نمی توان او را مجازات کرد؛ حتی حیوانات فی الجمله از تعدی باید مصون باشند.

پیش تر بیان شد که مراد از جعل، جعل تکوینی نیست؛ زیرا قتلها و خونریزی ها در حرم واقع شده که با جعل تکوینی منافات دارد، مانند قصه حجاج با ابن زبیر و امثال اینها.

واتخذوا» فعل امر و عطف بر «اذکروا» مقدر است که قبل از «جعلنا البیت» در تقدیر بود و همین قرائت درست است، نه قرائت به فتح حرف «خاء» که بعضی گفته اند و آن را فعل ماضی دانسته اند.

(من مقام ابراهیم)

منظور از مقام ابراهیم همان جایی است که هم اکنون در پشت و دو طرف آن، نماز طواف خوانده می شود، نه همه مسجد الحرام؛ زیرا در روایات اهل بیت

عصمت و طهارت (علیهم السلام) این طور فرموده اند^(۱)مقام ابراهیم همان سنگی است که جای پای حضرت ابراهیم (علیه السلام) در آن مشخص است و در داخل مقام دیده می شود.

مصلی» یعنی محل نماز و مقصود قرار دادن مقام ابراهیم (علیه السلام) مقابل نمازگزار است یا در طرف چپ و راست او، طبق فتاوایی که مراجع عظام تقلید در این زمینه داده اند.

پیمان از ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام)

(وعهدنا إلی إبراهیم وإسماعیل أن طهرا بیتی)

از ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام) عهد و پیمان گرفتیم، یا به آنها امر کردیم که خانه مرا پاکیزه کنید.

منظور از تطهیر همان تطهیر از نجاسات و کثافات است، نه اصنام و بتها، زیرا در زمان ابراهیم و اسماعیل بتی در کعبه نبود که خانه را از آن پاک کنند.

اضافه کلمه «بیت» به «ی» یعنی خانه میز خداوند، برای تشریف و احترام به کعبه است که محل عبادت مانند طواف، نماز و غیر آن است، چنانکه مساجد را خانه خدا می نامند و از قلب مؤمن هم به حرم خدا تعبیر شده است.

(للطائفین والعاکفین والرکع السجود)

طائفین؛ یعنی حاجیان و عمره انجام دهندگان که برای طواف حج و عمره یا طواف مستحب به آن جا تشریف پیدا می کنند.

ص: ۲۴۰

۱- وسائل الشیعه: ج ۱۳ ص ۴۲۵ ح ۱ و ۲ و ص ۴۲۶ ح ۱.

مراد از عاکفان کسانی هستند که به منظور اعتکاف در مسجد الحرام اقامت

می کنند، نه آنهایی که در مکه مقیم هستند.

کلمه «ع» جمع راکع است.

«الجود» جمع ساجد است که مراد نمازگزاران هستند، نه این که فقط رکوع و سجود بکنند. از این جهت با واو عاطفه ذکر نشده، بلکه فرمود: «والرکع السجود».

تفسیر روایی آیه محور دوم بحث، روایاتی است که درباره این آیه شریفه نقل شده است.

لما أتى إبراهيم (عليه السلام) بإسماعيل وهاجر فوضعهما بمكة وأتت علي ذلك مده و نزلها الجرهميون وتزوج إسماعيل امرأه منهم وماتت هاجر واستاذن إبراهيم (عليه السلام) ساره أن يأتي هاجر، فأذنت له وشرطت عليه أن لا ينزل.

فقدم إبراهيم (عليه السلام) وقد ماتت هاجر. فذهب إلى بيت إسماعيل فقال لامرأته: أين صاحبك؟

قالت: ليس هو هاهنا ذهب يتصيد.

وكان إسماعيل يخرج من الحرم يتصيد، ثم يرجع.

فقال لها إبراهيم (عليه السلام): هل عندك ضيافة؟

فقالت: ليس عندي شيء وما عندي أحد.

فقال لها إبراهيم (عليه السلام): إذا جاء زوجك فاقريه السلام وقولي له: فليغير

عتبه بابه.

وذهب إبراهيم (عليه السلام)، فجاء إسماعيل فوجد ريح أبيه فقال لامرئته: هل جائك أحد؟

قالت: جائني شيخ صفته كذا وكذا كالمستخفه بشأنه.

قال: فما قال لك؟

قالت: قال لي اقرئي زوجك السلام وقولي له: فليغير عتبه بابه .

فطلقها وتزوج اخرى. فلبث إبراهيم (عليه السلام) ما شاء الله أن يلبث، ثم استأذن ساره أن يزور إسماعيل.

وأذنت له واشترطت عليه أن لا ينزل.

فجاء إبراهيم (عليه السلام) حتى انتهى إلى باب إسماعيل فقال لامرأته: أين صاحبك؟

فقالت: ذهب يتصيد وهو يجيء الآن إن شاء الله فأنزل برحمك الله.

قال لها: هل عندك ضيافه؟

قالت: نعم فجئت باللبن واللحم. فدعا بالبركه فلو جائت يومئذ بخبز أو بر أو شعير أو تمر لكان أكثر أرض الله برا وشعيرا وتمرا.

فقالت له: انزل حتى اغسل رأسك.

فلم ينزل، فجاءت بالمقام فوضعتة على شقه الأيمن، فوضع قدمه عليه فبقى أثر قدمه عليه. فغسلت شق رأسه الأيمن. ثم حولت

المقام إلى شقته الأيسر، فغسلت شق رأسه الأيسر فبقى أثر قدمه عليه.

فقال لها: إذا جاء زوجك فاقريه السلام وقولي له: قد استقامت عتبه

ص: ٢٤٢

فلما جاء إسماعيل وجد ريح أبيه فقال لامرأته: هل جائك أحد؟

قالت: نعم شيخ أحسن الناس وجها وأطيبهم ريحا فقال لي كذا وكذا وقلت له كذا وغسلت رأسه وهذه موضع قدميه على المقام.

فقال إسماعيل لها: ذلك إبراهيم (عليه السلام) (1)

وقتی حضرت ابراهیم (علیه السلام) اسماعیل و هاجر را به مکه آورد و مدتی آن جا بودند طائفه جرهم یکی از دختران خود را به ازدواج حضرت اسماعیل در آوردند و هاجر مادر اسماعیل وفات کرد.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) از ساره اجازه گرفت به دیدن آنها برود. او موافقت کرد و شرط کرد که آنجا نماند.

وقتی حضرت ابراهیم (علیه السلام) به مکه آمدند هاجر وفات کرده بود. از این رو، آن حضرت به خانه اسماعیل رفت و به زن او فرمود: شوهر شما کجاست؟

او گفت: اینجا نیست. رفته صید کند.

روش اسماعیل این بود که از محدوده حرم خارج می شد و به صید می پرداخت و بعد از صید بر می گشت. حضرت ابراهیم (علیه السلام) به آن زن فرمود: می توانی مهمانی بکنی؟

گفت: من چیزی ندارم که مهمانی کنم و کسی هم که نزد من نیست. حضرت ابراهیم (علیه السلام) فرمود: «وقتی شوهرت آمد، سلام مرا به او

ص: ۲۴۳

برسان و به او بگو: آستانه خانه ات را تغییر بده!» و از آنجا رفت.

چون اسماعیل (علیه السلام) به خانه آمد بوی پدر را حس کرد و به همسرش گفت: آیا کسی این جا آمد؟

او گفت: پیرمردی آمد با این قیافه و خصوصیات آن حضرت را با تحقیر یاد کرد.

حضرت اسماعیل (علیه السلام) پرسید: به تو چه گفت؟

زن نقل کرد که او گفت: به شوهرت سلام برسان و به او بگو: آستانه خانه ات را تغییر بده!

حضرت اسماعیل (علیه السلام) با شنیدن این پیام از پدر بزرگوارش آن زن را طلاق داد و با زن دیگری ازدواج کرد. حضرت

ابراهیم (علیه السلام) پس از مدتی، باز از ساره اذن گرفت که اسماعیل را زیارت کند.

ساره موافقت کرد و شرط کرد که آن جا نماند. حضرت ابراهیم (علیه السلام) حرکت کرد تا به خانه اسماعیل رسید و به زن

او فرمود: شوهر شما کجاست؟

او گفت: به صحرا رفته تا صید کند و به ان شاء الله - به زودی می آید.

رحمت خدا بر شما باشد! پیاده شوید.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) فرمود: می توانی مهمانی کنی؟

او گفت: بلی. آن گاه شیر و گوشت برای آن حضرت آورد.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) هم دعا کرد که خدا به شما برکت دهد.

و اگر آن زن نان گندم و جو و خرما آورده بود، در مکه بیشتر از

همه جا گندم و جو و خرما پیدا می شد.

سپس آن زن به حضرت ابراهیم (علیه السلام) گفت: پیاده شوید تا سر شما را بشویم و گرد راه از سر و رویتان بزدایم!

حضرت ابراهیم (علیه السلام) طبق قولی که به ساره داده بودند، از مرکب پیاده

نشدند و به خانه نرفتند. از این رو، آن زن سنگی آورد و در طرف راست آن حضرت نهاد. آن حضرت پای راست بر آن سنگ نهاد و جای پایش در آن سنگ نقش بست. آن زن هم سمت راست سر آن حضرت را شست. سپس سنگ را به سمت چپ آن حضرت برد و آن حضرت پای چپ را بر آن گذاشت و اثر پای چپ آن بزرگوار بر روی سنگ نقش بست. آن زن هم سمت چپ سر آن حضرت را شست.

آن گاه به آن زن فرمود: وقتی همسرت آمد به او سلام مرا برسان و بگو: آستانه خانه ات درست شد.

وقتی حضرت اسماعیل (علیه السلام) آمد بوی پدرش را شنید و به همسرش گفت: کسی این جا آمد؟

گفت: آری؛ پیرمردی آمد که از مردم زیباروتر و از همه خوشبوتر بود. سپس آن چه گذشته بود شرح داد. و جای پای او را که بر روی سنگ نقش بسته بود به حضرت اسماعیل (علیه السلام) نشان داد.

اسماعیل گفت: او پدرم ابراهیم (علیه السلام) بود.

حدیث دوم در تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده که امام صادق (علیه السلام) فرمود:

إن إبراهيم (عليه السلام) كان نازلاً في بادية الشام فلما ولد من هاجر إسماعيل اغتمت ساره من ذلك غما شديداً لأنه لم يكن له منها ولد وقد كانت تؤذى إبراهيم في هاجر فتغمه.

فشكا ذلك إلى الله تعالى فأوحى الله تعالى إليه إنما مثل المرأة مثل الضلع المعوج إن تركت استمتعت بها وإن أقمتها كسرتها ثم أمره أن يخرج إسماعيل وأمه عنها. فقال: يا رب! إلى أي مكان؟

فقال: إلى حرمي.

فأنزل عليه جبرئيل (عليه السلام) بالبراق فحمل هاجر وإسماعيل (عليه السلام) وكان إبراهيم (عليه السلام) لا يمر بموضع حسن فيه شجر ونخل وزرع إلا وقال: يا جبرئيل! إلى هاهنا؟ فقال: لا امض حتى وافى مكة فوضعه موضع البيت وقد كان عاهد ساره ألا ينزل حتى يرجع إليها، فلما نزلوا في ذلك المكان كان فيه شجر فألقت هاجر على ذلك الشجر كساء كان معها فاستظلوا تحته فلما وضعهم وأراد الانصراف إلى ساره قالت له هاجر: يا إبراهيم!

تدعنا في موضع ليس فيه أنيس ولا ماء ولا زرع؟

فقال إبراهيم (عليه السلام): الذي أمرني أن أضعكم في هذا المكان هو يكفيكم.

ثم انصرف عنهم فالتفت إليهم فقال: «ربنا إني أسكنت من ذريتي بواد غير ذي زرع عند بيتك المحرم ربنا ليقيموا الصلاة فاجعل أفئده من الناس تهوى إليهم وارزقهم من الثمرات لعلهم يشكرون.» (١)

ص: ٢٤٦

فبقيت هاجر فلما ارتفع النهار عطش إسماعيل وطلب الماء فقامت هاجر في الوادى فى موضع المسعى فنادت هل فى الوادى من أنيس؟

فغاب إسماعيل عنها فصعدت على الصفا ولمع لها السراب فى الوادى وظنت أنه ماء فنزلت فى بطن الوادى وسعت فلما بلغت المسعى غاب عنها إسماعيل ثم لمع لها السراب فى موضع الصفا فهبطت إلى الوادى تطلب الماء، فلما غاب عنها إسماعيل عادت حتى بلغت الصفا فنظرت حتى فعلت ذلك سبع مرات. فلما كان فى الشوط السابع وهى على المروه نظرت إلى إسماعيل وقد ظهر الماء من تحت رجليه فجمعت حوله رملا فإنه كان سائلا فزمته بما جعلت حوله، فلذلك سمي زمزم.

وكان جرهم نازله بعرفات فلما ظهر الماء بمكه وعكفت الطير والوحوش عليه اتبعوها حتى نظروا إلى امرأه وصبى نازلين فى ذلك الموضع قد استظلا بشجره قد ظهر الماء لهما قالوا لهاجر: من أنت وما شأنك وشأن هذا الصبى؟

قالت: أنا أم ولد إبراهيم خليل الرحمان وهذا ابنه.

فقالوا لها: فتأذنين لنا أن نكون بالقرب منكم.

ثم إنها استأذنت إبراهيم فأذن لهم فنزلوا بالقرب منهم فأنست هاجر وإسماعيل بهم، فلما رأهم إبراهيم (عليه السلام) فى المره الثالثه نظر إلى كثره الناس حولهم فسر بذلك سرورا شديدا فلما ترعرع إسماعيل (عليه السلام) وكانت جرهم قد وهبوا لإسماعيل كل واحد منهم شاه وشاتين

وكانت هاجر وإسماعيل يعيشان بها. فلما بلغ مبلغ الرجال أمر الله عز وجل إبراهيم أن يبني البيت فقال: يا رب! فى أيه بقعه؟

قال: فى البقعه التى أنزلت على آدم القبه.

فأضاء لها الحرم فلم تنزل القبه التى أنزلها على آدم قائمه حتى كانت أيام الطوفان أيام نوح (عليه السلام) فلما غرقت الدنيا رفع الله تلك القبه وغرقت الدنيا، فسميت البيت العتيق، لأنه أعتق من الغرق.

فلما أمر الله عز وجل إبراهيم أن يتخذ البيت فلم يدر فى أى مكان.

فبعث الله عز وجل جبرئيل (عليه السلام) فخط له موضع البيت. فأنزل الله عليه القواعد من الجنة وكان الحجر الذى أنزله الله على آدم أشد بياضا من الثلج فلما مسته أيدي الكفار أسود.

فبنى إبراهيم البيت ونقل إسماعيل الحجر من ذى طوى فرفعه فى السماء تسعه أذرع ثم دله على موضع الحجر فاستخرجه إبراهيم ووضعه فى موضعه الذى هو فيه الآن وجعل له بايين باب إلى المشرق وبابا إلى المغرب يسمى المستجار. ثم ألقى عليه الشجر والإذخر وعلقت هاجر على بابه كساء. فلما بناه وفرغ منه حج إبراهيم وإسماعيل ونزل عليهما جبرئيل (عليه السلام) يوم الترويه فقال جبرئيل (عليه السلام) قم فارتو من الماء، لأنه لم يكن بمنى وعرفات ماء فسميت الترويه

لذلك.

ثم قال إبراهيم (عليه السلام) لما فرغ من بناء البيت: (رب اجعل هذا بلدا آمنا وازرق أهله من الثمرات من آمن منهم بالله واليوم الآخر)

ص: ٢٤٨

قال: من ثمرات القلوب أي حبه إلى الناس ليعودوا إليه (۱)

حضرت ابراهیم (علیه السلام) در بادیه ای در شام بودند. وقتی آن حضرت از هاجر فرزندی به نام اسماعیل یافت، همسر اول او به شدت غمگین شد؛ زیرا او دارای فرزند نبود و او موجب اذیت حضرت ابراهیم (علیه السلام) درباره هاجر میشد و آن حضرت را غصه دار می کرد. از این رو حضرت ابراهیم (علیه السلام) به خدا شکایت کرد.

خداوند به او وحی فرمود: مثل زن مثل دنده کج است، اگر با او مدارا کنی از او استفاده خواهی برد و بهره مند می شوی و اگر بخواهی او را راست کنی شکسته می شود.

آن گاه خداوند به ابراهیم (علیه السلام) امر فرمود که اسماعیل و مادرش را به جای دیگری ببرد.

ابراهیم (علیه السلام) از خدا پرسید: او را به کجا ببرم؟

خدا فرمود: او را به حرم امن من ببر و آن نخستین بقعه ای از زمین است که آن را آفریدم و آن مکه است.

خدای سبحان جبرئیل را با براق فرستاد و ابراهیم (علیه السلام)، هاجر و اسماعیل را به سوی مکه حرکت داد.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) به هر موضعی که آب و هوا و درخت خرما و زراعتی داشت، می رسید می گفت: اینجا پیاده شویم؟

جبرئیل می گفت: برویم تا رسیدند به جایی که جای بیت در مکه بود.

ص: ۲۴۹

در آنجا فرود آمدند و حضرت ابراهیم (علیه السلام) با ساره عهد کرده بود که آن جا نماند و به زودی برگردد. وقتی از براق پیاده شدند در این مکان دیدند درختی هست، هاجر عبای خود را بر آن درخت انداخت و سایبانی درست شد که زیر آن سایه نشستند. وقتی که هاجر و اسماعیل اسکان پیدا کردند حضرت ابراهیم (علیه السلام) خواست برگردد که هاجر گفت: ای ابراهیم! به ما در جایی اسکان دادی که نه انیسی هست و نه آب و زراعتی.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) فرمود: خدایی که به من دستور داده شما را در این جا بگذارم، او شما را کفایت می کند.

آن گاه ابراهیم از مکه بازگشت و به آنان نگاه کرد و این آیه را خواند پروردگارا! من ذریه خود را در جایی قرار دادم که کشت و زرعی ندارد، کنار خانه تو که بیت الله الحرام است تا نماز را بر پا دارند. پس دلهای مردم را به آن ها متمایل قرار بده و روزی آنها را از ثمرات قرار بده شاید شکر کنند.»

حضرت ابراهیم (علیه السلام) حرکت کرد و هاجر و فرزندش تنها ماندند. وقتی روز بلند شد و اسماعیل تشنه شد هاجر رفت در جایی که بین صفا و مروه بود قرار گرفت. ابتدا به کوه صفا رفت و از دور سرابی را دید، گمان کرد آب است، وقتی که نزدیک آن آمد، دید آبی نیست. به طرف مروه رفت و اسماعیل را نمی دید، دوباره به صفا برگشت و هفت مرتبه بین صفا و مروه رفت و آمد و مرتبه هفتم که از صفا به

مروه آمد به اسماعیل نگاه کرد و دید آبی از زیر دو پای او جاری شده است.

هاجر نزد او آمد و ریگها را اطراف آن آب جمع کرد تا آنها پراکنده نشود. به همین جهت آن آب، «زمزم» نامیده شد.

در آن هنگام قبیله جرهم در عرفات زندگی می کردند، وقتی آب زمزم پیدا شد حیوانات غیر اهلی و پرندگان به طرف آن آب آمدند. این قبیله چون دیدند که حیوانات و پرندگان به آن سو می آیند آنها نیز آمدند و دیدند یک زن و یک کودک خردسال در اینجا زندگی می کنند و در زیر سایه درختی قرار گرفته اند و آبی هم برای آنها پیدا شده است.

به آنها گفتند: شما چه کسی هستید؟ و این بچه از کیست؟

هاجر گفت: من مادر این کودک هستم و او فرزند ابراهیم خلیل الرحمان است که خداوند امر فرموده مرا با این بچه به این جا بیاورد. گفتند: به ما اجازه می دهید که ما هم در نزدیکی شما ساکن شویم؟ او گفت: باید از حضرت ابراهیم (علیه السلام) اجازه بگیرم، اگر اجازه فرمود، مانعی ندارد.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) هم اجازه دادند.

هاجر این اجازه را به آن ها ابلاغ کرد و آنها هم آمدند و در همان نزدیکی هاجر خیمه های خود را نصب کردند و هاجر و فرزندش اسماعیل به آنها انس گرفتند.

وقتی حضرت ابراهیم (علیه السلام) برای بار سوم آمدند و جمعیت زیاد را در اطراف آنان دیدند بسیار خوشحال شدند. با بزرگ شدن اسماعیل هر خانواده از آن طایفه یک یا دو رأس گوسفند به او هدیه کردند و این وسیله خوبی برای معیشت هاجر و اسماعیل شد.

وقتی اسماعیل بزرگ شد خداوند به ابراهیم (علیه السلام) امر فرمود که خانه کعبه را بسازند و حضرت ابراهیم (علیه السلام) نمی دانستند که کدام قطعه از این زمین باید مکان خانه خدا باشد. از این رو جبرئیل آمد و مکان بیت الله را معین کرد.

ابراهیم (علیه السلام) با اسماعیل خانه را ساختند و این خانه ته ذرع از زمین ارتفاع دارد. در این هنگام جبرئیل آمد و حجر الأسود را به او نشان داد که آن را در جای معینی که الآن هست، نصب کنند. دو در هم برای کعبه قرار دادند؛ یکی به طرف شرق و یکی به طرف غرب.

آن دری که به طرف مغرب بود به نام مستجار نامیده شد. سپس با چوب درخت و گیاه اذخر سقف خانه را پوشاند و هاجر هم پردهای بر در خانه آویزان کرد. وقتی ساخت خانه خدا تکمیل شد، ابراهیم و اسماعیل (علیهم السلام) حج به جا آوردند و جبرئیل روز هشتم ذی الحجه که روز تروییه است نازل شد و گفت: ای ابراهیم! آب بردار که در سرزمین مسنی و عرفات آب نیست. به همین جهت آن روز را تروییه نامیدند.

آنان به طرف منی حرکت کردند و در آن جا خوابیدند و آن امتحانی

که برای حضرت آدم (علیه السلام) بود مهم تر از آن را برای حضرت ابراهیم (علیه السلام) قرار دادند و حضرتش در آن امتحان بزرگ موفق و پیروز شدند. وقتی حضرت ابراهیم (علیه السلام) از بنای خانه خدا فارغ شدند این گونه دعا خواندند:

پروردگارا، این سرزمین را شهری امن قرار بده و به اهل آن، آنان که به خدا و روز آخرت ایمان آورده اند، از ثمرات گوناگون مرحمت کن.

حضرت (علیه السلام) فرمود: منظور از این ثمرات، ثمرات قلوب است؛ یعنی مردم مؤمن شهر را محبوب مردم دیگر شهرها قرار بده تا آنها به این شهر بیایند.

حدیث سوم در کتاب «الکافی» چنین آمده است:

امام باقر یا امام صادق (علیه السلام) فرمود:

إن الله أمر ابراهیم (علیه السلام) ببناء الكعبه وأن يرفع قواعدها ويرى الناس مناسكهم.

فبنى ابراهیم واسماعيل البيت كل يوم ساقا حتى انتهى إلى موضع الحجر الأسود.

قال أبو جعفر (علیه السلام): فنادى أبوقیس ابراهیم: إن لك عندی ودیعه.

فأعطاه الحجر، فوضعه موضعه؛ (۱)

خداوند به حضرت ابراهیم (علیه السلام) فرمان داد که کعبه را بنا کنند و پایه های آن را بالا ببرند و مناسک حج را به مردم یاد بدهند. بر

ص: ۲۵۳

ابراهیم و اسماعیل هر روز به اندازه یک ساق دیوار خانه را بالا می بردند تا این که دیوار به محل نصب حجر الاسود رسید.
حضرت امام باقر (علیه السلام) می فرماید: در این هنگام کوه ابوقیس فریاد زد که ای ابراهیم، برای تو نزد من امانتی هست.
آن گاه حجر الأسود را از کوه ابوقیس آوردند و در جای خود نصب کردند.

حدیث چهارم در «تفسیر العیاشی» آمده است.

ثوری می گوید: از ابی جعفر امام باقر (علیه السلام) درباره مقام ابراهیم و اسماعیل پرسیدم. فرمود:

نزلت ثلاثة أحجار من الجنة: الحجر الأسود استودعه إبراهيم، مقام إبراهيم وحجر بني اسرائيل (۱)

سه سنگ از بهشت آمده است: حجر الأسود که خداوند آن را به امانت نزد حضرت ابراهیم سپرد، مقام ابراهیم و سومی حجر بنی اسرائیل است.

حدیث پنجم در فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۵ چنین آمده است:

كان حجر الأسود ملك من عظماء الملائكة عند الله .

حجر الأسود در ابتدا، فرشته ای از بزرگان فرشتگان نزد خداوند بوده است.

ص: ۲۵۴

وإذ قال إبراهيم رب اجعل هذا بلدا آمنا وارزق أهله من الثمرات من آمن منهم بالله واليوم الآخر قال ومن كفر فأمتعه قليلا ثم أضطره إلى عذاب النار وبئس المصير (۱۲۶)

و به یاد آورید هنگامی را که ابراهیم عرض کرد: پروردگارا، این سرزمین را شهر امنی قرار ده و اهلش را هر کس از آنان که به خدا و روز آخرت ایمان بیاورد، از ثمرات گوناگون روزی ده! خدا فرمود: به آن کس هم که کافر شود، بهره کمی خواهم داد؛ سپس او را به سوی عذاب آتش می کشانم و چه بد سرانجامی است.

بهترین حدیثها در تفسیر آیه

در تفسیر این آیه شریفه، حدیثی در تفسیر «العیاشی» و تفسیر «الصفی» چنین نقل شده است:

عن عبد الله بن غالب عن أبيه عن رجل عن علي بن الحسين (عليهما السلام) في قول إبراهيم (عليه السلام): (رب اجعل هذا بلدا آمنا وارزق أهله من الثمرات من آمن منهم بالله) إيانا عنى بذلك وأوليائه وشيعه وصيه.

قال: (ومن كفر قامته قليلا ثم أضطره إلى عذاب النار)

قال: عنى بذلك من جحد وصيه ولم يتبعه من أمته، وكذلك والله حال

عبد الله بن غالب، از پدرش از مردی از امام زین العابدین (علیه السلام) نقل می کند که آن حضرت در باره سخن حضرت ابراهیم (علیه السلام) که گفت: پروردگارا! این سرزمین را شهر امنی قرار ده و اهل آن را هر کس که به خدا و روز آخرت ایمان آورده، از ثمرات گوناگون روزی ده.» مقصود از آن اهل، ما و اولیای پیامبر و شیعیان وصی پیامبر هستند و منظور از «کسی هم که کفر ورزد.» کسانی هستند که مخالف وصی پیامبر بودند و آن بزرگوار را انکار نمودند و از او پیروی نکردند.

به

خدا که حال این امت چنین است.

یعنی به خدا سوگند، این دعا فقط شیعیان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) را شامل می شود و مخالفان اهل بیت که زیر چتر عصمت آنها نیستند، داخل در کسانی هستند که کفر ورزیدند و آن گاه به یقین به عذاب آتش الهی خواهند رفت.

حدیث دیگری در تفسیر این آیه در تفسیر علی بن ابراهیم قمی این گونه آمده است:

عن هشام عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: إن إبراهيم (عليه السلام) كان نازلا في بادية الشام إلى أن قال:

فقال إبراهيم (عليه السلام): لما فرغ من بناء البيت والحج قال: (رب اجعل هذا بلدا آمنا وارزق أهله من الثمرات من آمن منهم بالله واليوم الآخر)

ص: ۲۵۶

قال: «من الثمرات» القلوب أى حبيهم إلى الناس لينتابوا إليهم ويعودوا إليهم (۱)

هشام می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

حضرت ابراهیم در یک قریه ای در شام بودند... تا این که فرمود:

چون ابراهیم (علیه السلام) از بنای خانه خدا و از حج فارغ شد از خدا این گونه درخواست کرد: «پروردگارا! این شهر را امن قرار بده و به اهل آن از نمرات بده آنهایی را که ایمان به خدا و روز آخرت دارند»

حضرت فرمود: مراد از ثمرات در این آیه، ثمرات قلوب و دلهاست؛ یعنی آنها را محبوب مردم قرار بده که مردم مرتب به سوی آنها در رفت و آمد باشند و نزد آنها باز گردند.

حدیث دیگری در این زمینه در تفسیر «مجمع البیان» در ذیل این آیه این گونه آمده است:

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

من دخل الحرم مستجیره به، فهو آمن من سخط الله عزوجل، ومن دخله من الوحش والطير كان آمنا من أن يهاج أو يؤذى حتى يخرج من الحرم؛ (۲)

کسی که به حرم پناه برد، از خشم خداوند در امان خواهد بود و هر حیوان غیر اهلی و پرنده که وارد حرم شود از هجوم و اذیت دیگران در امان است تا از حرم خارج شود.

ص: ۲۵۷

۱- بحار الأنوار: ج ۹۶ ص ۳۸

۲- مجمع البیان: ج ۱ ص ۳۸۵، تفسیر الصافی: ج ۱ ص ۱۸۷.

حدیث دیگری در «مجمع البیان» ذیل این آیه چنین آمده است:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در روز فتح مکه فرمود:

إن الله تعالى حرم مكة يوم خلق السماوات والأرض، فهي حرام إلى أن تقوم الساعة، لم تحل لأحد قبلي، ولا تحل لأحد من بعدي ولم تحل لي إلا ساعة من النهار، (۱)

به راستی خدا روزی که آسمانها و زمین را آفرید مکه را حرم قرار داد. پس مکه حرم است تا روز قیامت و از حرم بودن خارج نمی شود. بعد از من برای احدی و قبل از من برای احدی از حرم بودن خارج نشده است.

عالم جلیل القدر شیخ طبرسی (رحمه الله) نگارنده «مجمع البیان» در این باره چنین می نویسد:

روایات اصحاب ما دلالت دارند که قبل از دعوت حضرت ابراهیم (علیه السلام) حرم امنیت داشته و با دعای حضرت ابراهیم (علیه السلام) امنیت و حرمت آن مورد تأکید قرار گرفته است.

بعضی گفته اند: حرم با دعای حضرت ابراهیم (علیه السلام) امنیت پیدا کرده و قبل از آن با دیگر زمین ها برابر بوده است. اینان به حدیثی استدلال کرده اند که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده که حضرت فرمود:

إن إبراهيم حرم مكة وإني حرمت المدينة: (۲)

حضرت ابراهیم مکه را حرم قرار داد و من مدینه را حرم قرار دادم.

ص: ۲۵۸

۱- همان

۲- همان.

وإذ يرفع إبراهيم القواعد من البيت وإسماعيل ربنا تقبل منا إنك أنت السميع العليم (۱۲۷)

وقتی ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه خدا را بالا می بردند دعا می کردند و می گفتند: پروردگارا، از ما قبول فرما که تو شنوا و بسیار دانا هستی؟

تفسیر روایی آیه

علامه حویزی در تفسیر ارزشمند «نورالثقلین» در تفسیر این آیه شریفه چند حدیث نورانی نقل کرده که ما نیز آن احادیث را می آوریم.

حدیث یکم. در تفسیر علی بن ابراهیم قمی (رحمه الله) آمده است که امام صادق (علیه السلام) فرمود:

لما بلغ إسماعيل مبلغ الرجال أمر الله إبراهيم (عليه السلام) أن يبني البيت.

فقال: يا رب! في أي بقعه؟

قال: في البقعه التي أنزلت على آدم القبه فأضاء لها الحرم.

فلم يدر إبراهيم في أي موضع يبنيه، فإن القبه التي أنزلها الله على آدم كانت قائمه إلى أيام الطوفان أيام نوح (عليه السلام) فلما غرقت الدنيا رفع الله تلك القبه وبقى موضعها لم يغرق، ولهذا سمى البيت العتيق، لأنه اعتق من الغرق.

فبعث الله جبرئيل فخط له موضع البيت، فأنزل الله عليه القواعد من الجنة وكان الحجر لما أنزله الله على آدم أشد بياضا من الثلج، فلما ما مته أيدي الكفار سود.

فبنى إبراهيم (عليه السلام) البيت ونقل إسماعيل (عليه السلام) الحجر من ذى طوى، فرفعه في السماء تسعه أذرع، ثم دله على موضع الحجر فاستخرجه إبراهيم (عليه السلام) ووضع في موضعه الذي هو فيه الآن.

فلما بنى جعل له بابين: بابا إلى المشرق وبابا إلى المغرب، والباب الذي إلى المغرب يسمى المستجار.

ثم القي عليه الشجر الاذخر وعلقت هاجر على بابه كساء كان معها وكانوا يسكنون تحته(۱).

وقتی اسماعیل بالغ شد خداوند به ابراهیم (علیه السلام) امر فرمود خانه را بنا کند.

ابراهیم (علیه السلام) پرسید: خدایا! کجا خانه را بنا کنم؟

خدا فرمود: در آن جایی که آدم فرود آمد و نورش حرم را روشن کرد.

ابراهیم (علیه السلام) آن موضع را نمی شناخت کجا هست، چون آن مکان تا روزگار قبل از طوفان موجود بود. وقتی طوفان زمان حضرت نوح (علیه السلام) آمد و دنیا غرق در آب شد خداوند آن قبه را به آسمان برد ولی جای آن قبه بود و غرق نشد و به همین جهت به اسم «بیت العتیق» نامیده شد، برای این که این جا از غرق شدن آزاد شد.

پس خداوند جبرئیل را فرستاد که موضع و مکان بیت را به ابراهیم (علیه السلام) نشان دهد و پایه های آن را از بهشت آوردند. وقتی خداوند حجر الاسود را برای حضرت آدم (علیه السلام) فرستاد، از برف

ص: ۲۶۰

۱- تفسیر قمی: ج ۱ ص ۶۱، تفسیر نور الثقلین: ج ۱ ص ۱۲۹ حدیث ۳۷۶.

سفیدتر بود، و چون دست های کار آن را لمس کرد، سیاه شد.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) خانه خدا را بنا می کرد و حضرت اسماعیل از ذی طوی سنگ می آورد و نه ذراع خانه را از زمین بالا بردند. پس خداوند حضرت ابراهیم (علیه السلام) را از مکان حجر الاسود آگاه کرد و آن حضرت آن را استخراج کرد و در آورد و آن را در همان جایی که هم اکنون قرار دارد نصب کرد. چون خانه را ساخت، دو در، یکی به طرف مشرق و دیگری به طرف مغرب، برای آن قرار داد. دری که به طرف مغرب بود «مستجار» نامیده می شد. سپس سقف خانه را با چوب درخت و گیاه اذخر پوشانند و هاجر مادر اسماعیل عبایی را که در زیر آن سکونت می کردند بر در خانه آویزان کرد.

حدیث دوم. در کتاب شریف «الکافی» چنین نقل شده است:

امام صادق (علیه السلام) در ضمن حدیثی فرمود:

فلما أذن الله له في البناء قدم إبراهيم (عليه السلام) فقال: يا بني! قد أمرنا الله ببناء الكعبه.

وكتشفا عنها فإذا هو حجر واحد أحمر.

فأوحى الله تعالى إليه: ضع بنائها عليه.

وأنزل الله تعالى أربعة أملاك يجمعون إليه الحجاره. فكان إبراهيم (عليه السلام) وإسماعيل يضعان الحجاره والملائكه تناولهما حتى تمت اثني عشر ذراعا وهيئا له بايين: بابا يدخل منه وبابا يخرج منه ووضعوا عليه عتبه وشرجه من حديد على أبوابه: (١)

ص: ٢٦١

١- الكافي: ج ٤ ص ٢٠٣

چون خداوند به حضرت ابراهیم (علیه السلام) اجازه داد که خانه اش را بسازد، ابراهیم (علیه السلام) به مکه آمد و به فرزندش اسماعیل گفت: پسرم! خدا امر فرموده خانه کعبه را - که ویران شده بود - دوباره بسازیم و چون آوار برداری کردند، دیدند که جای خانه سنگ یکپارچه سرخی است.

پس خدا به حضرت ابراهیم (علیه السلام) وحی فرمود که بنای خانه را روی این سنگ سرخ بالا ببر و چهار فرشته فرستاد که سنگها را نزد او جمع کنند. فرشتگان سنگها را به آن دو میدادند و آنها سنگها را کار می گذاشتند تا این که دوازده ذرع از زمین ارتفاع پیدا کرد. دو در هم برای آن قرار دادند، یک در برای ورود و یک در برای خروج و برای آن درها در آستانه با سنگ قرار دادند و حلقه و دستگیره ای آهنی برای در درست کردند.

حدیث سوم. امام صادق یا امام باقر (علیه السلام) فرمود:

إن الله تعالى أمر إبراهيم ببناء الكعبة وأن يرفع قواعدها، ويرى الناس مناسكهم.

فبنى إبراهيم وإسماعيل البيت كل يوم ساقا حتى انتهى إلى موضع الحجر الأسود.

قال أبو جعفر (عليه السلام): فنأدى أبو قبيس إبراهيم: إن لك عندي وديعه.

فأعطاه الحجر فوضعه موضعه (۱).

به راستی خدای متعال به حضرت ابراهیم (علیه السلام) امر فرمود که خانه کعبه را بنا کند و پایه های آن را بالا ببرد و مناسک حج را به مردم

ص: ۲۶۲

حضرت ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام) هر روز به اندازه یک ساق دیوار خانه را بالا می بردند تا به محل نصب حجر الاسود رسیدند.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: در این هنگام کوه ابوقیس ندا داد که ای ابراهیم، برای تو پیش من امانتی است.

سپس سنگ در اختیار حضرت ابراهیم (علیه السلام) قرار گرفت و حضرت آن را در جای خود نصب کرد.

حدیث چهارم در «علل الشرایع» و «تفسیر العیاشی» این گونه نقل شده است:

امام صادق (علیه السلام) می فرمود:

إن الله عزوجل أنزل الحجر لآدم (علیه السلام) من الجنة وكان البيت دره بیضاء فرغه الله إلى السماء وبقی اسه فهو بحیال هذا البيت، یدخله کل یوم سبعون ألف ملک لا یرجعون إلیه أبدا فأمر الله إبراهیم وإسماعیل به بینان البيت علی القواعد. (۱)

همانا خداوند متعال سنگ حجر را از بهشت برای آدم نازل کرد و بیت و خانه خدا در سفیدی بود. خداوند آن را به آسمان ها برد و آن، در آسمان مقابل این کعبه است که هر روزی هفتاد هزار فرشته داخل آن می شوند و خارج می شوند که گروهی که امروز داخل شدند دیگر نوبت پیدا نمی کنند که تا ابد داخل آن شوند. خداوند به حضرت ابراهیم و اسماعیل فرمان داد که خانه کعبه را بر آن پایه هایی که مطابق آن در سفید و نورانی است، بنا کنند.

ص: ۲۶۳

حدیث پنجم در تفسیر «مجمع البیان» چنین آمده است:

امام باقر (علیه السلام) فرمود:

إن إسماعیل أول من شق لسانه بالعریبه، وكان أبوه یقول له، وهما یبنیان البیت: یا إسماعیل! هات ابن. أی أعطنی حجرا.

فیقول له إسماعیل بالعریبه : یا أبه! هاک حجرا.

فإبراهیم (علیه السلام) یبنی وإسماعیل یناوله الحجاره(۱)

حضرت اسماعیل نخستین کسی بود که زبانش به عربی سخن گفت.

آن گاه که مشغول ساختن کعبه بودند پدر بزرگوارش با زبان خودشان می گفت: سنگ را به من بده، ولی اسماعیل با زبان عربی می گفت: این سنگ را بگیر.

حدیث ششم در تفسیر «نور الثقلین» در ذیل این آیه چنین آمده است:

محمد بن اسحاق می گوید: امام باقر از پدران گرامیش (علیهم السلام) چنین نقل می کند:

إن الله عزوجل أوحى إلى جبرئیل (علیه السلام): أنا الله الرحمان الرحیم إنی قد رحمت آدم و حوا لما شکیا إلى ما شکیا فاهبط علیهما بخیمه من خیم الجنه، فإنی قد رحمتهما لبکائهما ووحشتهما ووحدهما، فاضرب الخیمه علی النزعه (۲) الی بین جبال مکه.

قال: والنزعه مکان البیت وقواعده الی رفعتها قبل آدم .

فهبط جبرئیل علی آدم (علیه السلام) بالخیمه علی مقدار مکان البیت وقواعده فنصبها.

ص: ۲۶۴

۱- مجمع البیان: ج ۱ ص ۳۸۸، نور الثقلین: ج ۱ ص ۱۲۹ حدیث ۳۷۷.

۲- النزعه: الطریق فی الجبل.

قال: وأنزل جبرئيل آدم (عليه السلام) من الصفا وأنزل حوا من المروه وجمع بينهما فى الخيمه... ثم قال:

إن الله تبارك وتعالى أوحى إلى جبرئيل (عليه السلام) بعد ذلك أن اهبط إلى آدم وحوا ففتحهما عن مواضع قواعد بيتى وارفع قواعد بيتى لملائكتى ولخلقى من ولد آدم .

فهبط جبرئيل (عليه السلام) على آدم وحوا فأخرجهما من الخيمه ونحاهما عن نزعه البيت ونحى الخيمه عن موضع النزعه... إلى أن قال:

فرفع قواعد البيت الحرام بحجر من الصفا، وحجر من المروه وحجر من طور سيناء، وحجر من جبل السلم وهو ظهر الكوفه، فأوحى الله عزوجل إلى جبرئيل (عليه السلام) أن ابنه واتمه.

واقطلع جبرئيل (عليه السلام) الأحجار الأربعة بأمر الله عزوجل من موضعها بجناحه، فوضعها حيث أمر الله تعالى فى أركان البيت على قواعد التى قدره الجبار جل جلاله ونصب أعلامها.

ثم أوحى الله عزوجل إلى جبرئيل: ابنه واتمه من حجاره من أبى قبيس واجعل له بابين: بابا شرقا وبابا غربا.

فأتمه جبرئيل (عليه السلام) ، فلما فرغ طافت الملائكه حوله.

فلما نظر آدم وحوا إلى الملائكه يطوفون حول البيت انطلقا فطافا سبعة أشواط ثم خرجا يطلبان ما يأكلان (١).

خداوند متعال به جبرئيل (عليه السلام) وحى فرمود كه من خدای رحمان و رحيم هستم و چون آدم و حوا به درگاه مسن شكوه كردند آنها را

ص: ٢٦٥

پس خیمهای بهشتی برای آنان ببر، که من به جهت گریه و وحشت و تنهایی آنها بر آنها رحمت فرستادم و خیمه را در جایی بین کوههای مکه، نصب کن. جبرئیل (علیه السلام) خیمه را که به اندازه مکان کعبه بود، نزد حضرت آدم آورد و آن را در جای خانه نصب کرد.

جبرئیل آدم را که روی کوه صفا بود و حوا را هم که روی کوه مروه بود آورد و آنها را در میان خیمه سکونت داد. پس از گذشت مدتی، خداوند به جبرئیل وحی فرمود که آدم و حوا را از جای خانه ام دور گردان و پایه های خانه ام را برای طواف فرشتگان و فرزندان آدم بالا ببر.

جبرئیل نازل شد و خیمه را جمع کرد و در جای دیگری نصب کرد. سپس پایه های خانه خدا را با سنگ هایی که با بالش از کوه صفا، مروه، طور سینا و جبل سلم - که در پشت کوفه است - کنده و آورده بود، بنا کرد و سنگ ها را در همانجا که خداوند امر فرموده بود قرار داد.

آن گاه خدا به جبرئیل وحی فرمود که خانه را با سنگ هایی که از کوه ابوقییس بر میداری تمام کن و دو در برای آن قرار بده، یکی در طرف شرق و دیگری را در طرف غرب. جبرئیل دستورات خدا را عملی کرد و خانه خدا تکمیل شد. در این هنگام فرشتگان مأمور شدند که خانه خدا را طواف کنند و آنان طواف خانه خدا را شروع

کردند.

وقتی آدم و حوا طواف فرشتگان را مشاهده کردند هر دو در پی آنها شروع به طواف کردند و بعد از هفت شوط طواف از طواف خارج شدند و گرسنه شدند و در پی غذا رفتند.

حدیث هفتم در تفسیر این آیه از کتاب شریف «الکافی» چنین نقل می شود:

ابوالحسن (علیه السلام) در ضمن حدیثی طولانی فرمود:

السکینه ریح تخرج من الجنة لها صورة كصورة وجه الإنسان و رائحة طيبة وهي التي نزلت على إبراهيم (عليه السلام) فأقبلت تدور حول أركان البيت وهو يضع الأساطين (۱)

سکینه بادی است که از بهشت وزیدن می گیرد؛ صورتی مثل صورت انسان و بوی خوشی دارد. آن گاه که حضرت ابراهیم (علیه السلام) پایه های خانه را میگذاشت، سکینه بر او نازل شد و شروع به گشتن دور خانه خدا کرد....

با عنایت به این احادیث هفتگانه معنای این آیه شریفه به طور کامل روشن شد و به بیان بیشتری نیاز ندارد.

ص: ۲۶۷

ربنا واجعلنا مسلمین لك ومن ذریتنا أمة مسلمة لك وارنا مناسكنا وتب علینا إنك أنت التواب الرحیم (۱۲۸)

پروردگارا! ما را مسلمان قرار ده و از دودمان ما نیز امتی مسلم به وجود آور که تسلیم دستورات تو باشند و مناسک حج و عبادت‌مان را به ما نشان ده و توبه ما را بپذیر، که تو، توبه پذیر و مهربان هستی.

مسلم یعنی چه؟

مفسران در تفسیر واژه «مسلم» وجوهی را ذکر کرده اند. بهترین وجهی که در این زمینه مطرح شده از آیت الله طیب له است. وی می نویسد:

منظور از مسلم در این جا صاحب مقام تسلیم است که فوق مقام رضا، توکل و صبر است.

زیرا صبر عبارت از تحمل مشاق عبادت و ترک معصیت و بلاست؛ بدون این که آن فرد بی تابی و ناسپاسی کند.

توکل همان واگذار کردن کارها به خداوند سبحان است؛ یعنی انسان مطابق دستور او رفتار کند و به او اعتماد نماید.

رضا یعنی انسان موافق طبع و میل با مشیت و اراده حق باشد؛ یعنی هر چه خدا برای او بخواهد خشنود باشد.

و تسلیم این است که خودی در میان نبیند و انسان میلی در نفس نیابد، بلکه خود، اراده و میل خود را فانی در اراده حق ببیند و به مرتبه (وما تشاؤون إلا أن

یشاء الله (۱) برسد.

این مقام، مقام خاصان در گاه احدیت و مقربان پیشگاه ربوبیت است. از این رو حضرت ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام) این مقام را از خداوند برای خود و بعضی از فرزندان خود درخواست می نمایند.

زیرا کلمه «من» در عبارت «من ذریتنا أمة مسلمة لك» برای تبعیض است و شامل همه فرزندان نمی شود؛ چون آن بزرگواران می دانند همه فرزندان آنها لایق این مقام نبوده و به آن نخواهند رسید و در میان آنها مشرکان، بت پرستان و ستمکاران هستند، چنان که در آیه دیگری می فرماید:

(قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین) (۲)

ابراهیم عرض کرد: از دودمان من (نیز امامانی قرار بده خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی رسد.

منظور از امت چیست؟

در روایتی آمده که زبیری می گوید: حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود:

مراد از امت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) خصوص بنی هاشم است.

از پرسش راوی و پاسخ حضرت امام صادق (علیه السلام) نیز استفاده می شود که مراد از بنی هاشم، خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) هستند؛ زیرا راوی می رسد:

فما الحجج فی أمة محمد أنهم أهل بیته الذین ذکرت دون غیرهم؟

ص: ۲۶۹

۱- سوره انسان، آیه ۳۰

۲- سوره بقره، آیه ۱۲۴.

به چه دلیل منظور از امامت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) اهل بیت او هستند، نه دیگران؟

حضرت در پاسخ او به این آیات استشهاد کرد؛ از جمله به این آیه استشهاد کرد که خدا می فرماید:

(واجبنا بنی وبنی أن نعبد الأصنام) (۱)

و من و فرزندانم را از پرستش بتها دور نگاه دار.

هم چنین به آیه دیگری که می فرماید:

(فمن تبعنی فإنه منی) (۲)

هر کس از من پیروی کند از من است.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) تطهیر آنان را از شرک و عبادت اصنام و هر گونه ضلالتی درخواست می نمایند. زیرا سایر بنی هاشم با سایر امت چندان تفاوتی ندارند. (۳)

مناسک یعنی چه؟

(وَأرنا مناسکنا)

مناسک جمع منسک اسم زمان یا مکان از نسک، یا اسم مصدر به معنای نسک است و اصل نسک به معنای طریقه و روش عبادت و عمل است.

در آیه دیگری می فرماید:

ص: ۲۷۰

۱- سوره ابراهیم، آیه ۳۵

۲- همان آیه ۳۶.

۳- تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۶۱، بحار الأنوار: ج ۲۴ ص ۱۵۴ حدیث ۷.

(لکل أمہ جعلنا منسکا ہم ناسکوه) (۱)

برای هر امتی طریقه‌های قرار دادیم، تا طبق آن مشی کنند.

و در سوره انعام می فرماید:

(قل إن صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین) (۲)

بگو: نماز و تمام عبادات من، و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است.

به نظر می رسد در این آیه شریفه، منظور از مناسک به مناسبت مورد، مناسک حج باشد،

یا مناسک مکان‌های شریفی مانند مطاف، صفا، مروه، عرفات، مشعر و منی، و یا اعمال و افعال حج، مثل: احرام، طواف، سعی، وقوف در مشعر و عرفات،

رمی جمرات و سایر وظایف حج.

احتمال هم می رود که منظور از مناسک، جمیع وظایف دینی و اعمال عبادی باشد؛ چون جمع مضاف، افاده عموم می کند.

چرا تقاضای توبه ؟

(وتب علینا)

با توجه به این عبارت توهم نشود که حضرت ابراهیم و اسماعیل (علیه السلام) معصیتی را مرتکب شده اند که از خداوند طلب قبولی توبه می کنند. زیرا پیامبران

ص: ۲۷۱

۱- سوره حج، آیه ۶۷.

۲- سوره انعام، آیه ۱۶۲.

الهی معصوم هستند و هیچ گونه معصیتی، نه کبیره و نه صغیره، از آنها صادر نمی شود؛ بلکه چون بنده به هر مقامی برسد باید خود را در پیشگاه خدای یگانه کوچک و ذلیل و مقصر در انجام عبادت بداند که آن طوری که سزاوار حق است رسم عبودیت را انجام نداده است. در روایتی منسوب به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است که حضرتش در مقام مناجات عرض می کند:

ما عرفناك حق معرفتك و ما عبدناك حق عبادتك (۱)

آن چنان که سزاوار است، ما تو را نشناختیم و عبادتت نکردیم.

البته آیات شریفه قرآن و دعاهای وارده از ائمه معصوم (علیهم السلام) از این نوع عبارات پر است.

خدای توبه پذیر

(إنك أنت التواب الرحيم)

کلمه «تواب» صیغه مبالغه است؛ یعنی بسیار توبه پذیر.

این فراز دلالت دارد که خداوند بسیار توبه پذیر است، هر چند معصیت بزرگ و بسیار باشد. چون مغفرت و آمرزش خدا از آن بزرگ تر است.

گفتنی است که معنای «رحیم» در تفسیر «بسم الله» بیان شده است.

ص: ۲۷۲

ربنا وابعث فيهم رسولا منهم يتلوا عليهم آياتك ويعلمهم الكتاب والحكمة ويزكيهم إنك أنت العزيز الحكيم (۱۲۹)

پروردگارا، در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند، و به آنها کتاب و حکمت بیاموزد، و آنها را پاکیزه و تزکیه کند؛ زیرا به یقین تو غالب و حکیمی.

پیامبری از نسل ابراهیم (علیه السلام)

(ربنا وابعث فيهم رسولا منهم)

این تتمه دعای حضرت ابراهیم و اسماعیل (علیهم السلام) درباره ذریه و نسل مسلمانان است. منظور از «رسول» پیامبر اکرم حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) است. چون از ذریه ابراهیم و اسماعیل پیامبری جز آن بزرگوار نبوده و پیامبران بنی اسرائیل از ذریه اسحاق و یعقوب بوده اند. از این رو در حدیثی که صاحب مجمع البیان نقل کرده حضرتش فرمودند:

أنا دعوه أبی إبراهیم وبشاره عیسی (۱)

من نتیجه استجابت دعای پدرم ابراهیم و بشارت عیسی هستم.

منظور از بشارت عیسی (علیه السلام) بشارتی است که قرآن می فرماید:

(ومبشرا برسول يأتي من بعدی اسمه أحمد) (۲)

و بشارت دهنده به رسولی که بعد از من می آید و نام او احمد است.

ص: ۲۷۳

۱- مجمع البیان: ج ۱ ص ۳۹۵ ذیل آیه مورد بحث.

۲- سوره صف، آیه ۶.

تلاوت کننده آیات قرآن

(یتلوا علیهم آیاتک)

مراد از این آیات، آیات شریفه قرآن کریم است به قرینه کلمه «یتلوا» که فاعلش ضمیری است که به کلمه «رسولاً» بر می گردد. «آیات» جمع مضاف است که افاده عموم می کند. بنابر این کسانی که همه آیات شریفه با جمیع خصوصیات آنها مانند ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، مجمل و مبین، خاص و عام، مطلق و مقید، حقیقت و مجاز و شأن نزول و... بر آنان تلاوت شده امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و خاندان پاک آن بزرگوار هستند.

این مطلب مؤید این است که مراد از «امه مسلمه لک» در آیه پیشین نیز همین خاندان هستند.

تعلیم چیست؟

(ويعلمهم الكتاب والحكمه)

تعلیم غیر از تلاوت است و شامل تفسیر و تأویل و علم بسه بسطون کتاب می شود. بدیهی است که دانستن قرآن با همه این خصوصیات از خصائص خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) است و کسی دیگر نمی تواند ادعا کند که تمام آنها را می داند، مگر با تعلم از این خاندان نورانی؛ چرا که در روایتی می خوانیم:

إنما يعرف القرآن من خوطب به (۱)

همانا قرآن را کسی می داند که به آن مخاطب شده است.

ص: ۲۷۴

حکمت چیست؟

منظور از حکمت، علم به مصالح و مفاسد است و علم و آگاهی این خاندان به حکمت و مصالح فردی و اجتماعی مسلم است.

تزکیه چیست؟

(و یزکیهم)

تزکیه به معنای تطهیر از شرک، کفر، ضلالت، اخلاق رذیله، صفات خبیثه و معاصی کبیره و صغیره است. مرتبه اعلای آن همان عصمت است که مفاد آیه شریفه تطهیر در سوره احزاب است. خدای سبحان درباره اهل بیت (علیهم السلام) می فرماید:

﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (۱)

خداوند می خواهد هرگونه پلیدی و گناه را فقط از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

عصمت از خصائص این خاندان است و این نیز مؤید دیگری بر اثبات مدعای پیشین است که مراد از «امه مسلمه لک» اهل بیت (علیهم السلام) هستند.

طرح اشکال و پاسخ

آن اگر کسی اشکال کند و بگوید:

اولاً. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بر همه جن و انس تا روز قیامت مبعوث شده اند و

ص: ۲۷۵

وجهی برای اختصاص «امت مسلمه» به این خاندان نیست.

ثانیا. در آیات دیگری نیز این خصوصیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای عموم ذکر شده به طوری که تخصیص در آن درست نیست، نظیر آیه ای که در سوره جمعه می فرماید:

(هو الذی بعث فی الأمیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یرکبهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه و إن کانوا من قبل لفی ضلال مبین)
[\(۱\)](#)

و او کسی است که در میان امیین (اهل مکه رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می خواند و آنها را تزکیه می کند و به آنان کتاب و حکمت می آموزد هرچند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

در پاسخ این اشکال می گوییم:

کسانی که از ذریه حضرت ابراهیم و اسماعیل (علیهم السلام) نیستند و هم چنین کسانی که از ذریه آنها بوده و ایمان نیاورده اند به یقین از مورد آیه خارج هستند؛ زیرا خداوند متعال می فرماید:

(ومن ذریتنا أمة مسلمة لک)

و از دودمان ما، امتی که تسلیم فرمانت باشند، به وجود آور .

در این صورت مؤمنان از ذریه اسماعیل (علیه السلام) باقی می مانند و آنها نیز جز خاندان طاهرین از بنی هاشم نیستند که با این شواهد و قرائن و روایات وارده از مورد آیه خارج می شوند.

ص: ۲۷۶

اما ذکر این خصائص برای «امیین؛ اهل مکه» یا عموم مؤمنان به مورد خاص ضرر نمی زند؛ زیرا این امور به مانند سایر صفات حسنه - ذی مراتب است و مرتبه اعلاى آنها مخصوص این خاندان است.

امت به چه معناست؟

امت به معنای طائفه و گروه است، چنانکه در آیه شریفه ای در سوره هود می فرماید:

(قيل يا نوح اهبط بسلام منا وبركات عليك وعلى أمم ممن معك) (۱)

به نوح گفته شد: ای نوح! با سلامت و برکاتی از ناحیه ما بر تو و بر تمام امت هایی که با تو، فرود آی.

در این آیه از قوم نوح (علیه السلام) به صیغه جمع یعنی امت ها تعبیر شده است، به این معنا که حضرت نوح (علیه السلام) بر همه آنها مبعوث بوده و به اصطلاح همه آنها با نوح (علیه السلام) بوده اند.

بلکه بسا کلمه «امت» بر فرد هم اطلاق می شود، مانند آیه شریفه سوره نحل که می فرماید:

(إن إبراهيم كان أمه قانتا لله) (۲)

همانا ابراهیم فرد مطیع و فرمانبردار خدا بود. بنابراین، دایره امت، سعه و ضیق دارد و هر جا به مناسبت مقام، منظور می شود.

ص: ۲۷۷

۱- سوره هود، آیه ۴۸

۲- سوره نحل، آیه ۱۲۰.

عزیز به چه معنایی آمده؟

(إنك أنت العزيز الحكيم)

برای عزیز چند معنا ذکر شده است.

۱. قلت وجود، که گفته می شود: «هذا الشيء عزيز الوجود؛ این چیز کمیاب است».

۲. شریف و محترم، که می گویند: فلانی عزیز؛ یعنی شریف و محترم است.

۳. قهر و غلبه، مقابل زبونی و خفت.

۴. قدرت و دقت در کار.

اطلاق همه این معانی بر خداوند عالم درست است.

کلمه «حکیم» نیز از صفات ذات و حکمت از شؤون علم و به معنای علم به مصالح و مفسد امور است.

آیه (۱۳۰)

اشاره

ومن يرغب عن ملة إبراهيم إلا من سفه نفسه ولقد اصطقيناه في الدنيا و إنه في الآخرة لمن الصالحين (۱۳۰)

و کسی از ملت و دین ابراهیم اعراض نمی کند مگر کسی که سفیه باشد، (یا خود را به سفاهت زده باشد و ما ابراهیم را برگزیدیم و او در دنیا و در جهان آخرت از صالحان است).

شأن نزول آیه

این آیه شریفه را با سه حدیث تفسیر می نمایم. در تفسیر «مجمع البیان» در

ص: ۲۷۸

ذیل این آیه چنین روایت شده است:

أن عبدالله بن سلام دعا ابني أخيه سلمه ومهاجرا إلى الإسلام، فقال: لقد علمنا أن صفه محمد (صلى الله عليه وآله) في التوراه.

فأسلم سلمه وأبى مهاجر أن يسلم. فأنزل الله هذه الآية: (۱)

عبدالله بن سلام دو پسر برادر خود را به نام سلمه و مهاجر به اسلام دعوت کرد و گفت: ما می دانیم که ویژگی های محمد (صلی الله علیه و آله) در تورات آمده است. سلمه ایمان آورد و مسلمان شد، ولی مهاجر ایمان نیاورد. در این هنگام این آیه نازل شد.

منظور از ملت ابراهیم (علیه السلام) چه کسانی هستند؟

فیض کاشانی (رحمه الله) نیز در تفسیر «الصفی» از «محاسن» در این زمینه چنین نقل می کند: امام سجاد (علیه السلام) فرمود:

ما أحد علی مله إبراهیم إلا نحن وشیعتنا وسائر الناس منها براء (۲)

هیچ کس بر ملت و دین ابراهیم (علیه السلام) نیست مگر ما و شیعیان ما و بقیه مردم از دین ابراهیم بری هستند.

یعنی دیگران بر دین ابراهیم (علیه السلام) نیستند. از این آیه شریفه به ضمیمه این حدیث استفاده می شود که غیر از شیعه، بقیه مردم سفیه هستند و به آنها سفیه

ص: ۲۷۹

۱- مجمع البیان: ج ۱ ص ۳۹۶.

۲- المحاسن: ج ۱ ص ۱۴۷ حدیث ۵۵۴، تفسیر الصفی: ج ۱ ص ۱۹۱.

گفتن مطابق با واقع است؛ زیرا خدا آنها را با این صفت بد معرفی کرده است. البته معنای سفیه در این جا؛ یعنی کسی که خودش را به نادانی زده است، نه این که عقل ندارد و دیوانه است.

هم چنین فیض کاشانی (رحمه الله) در تفسیر «الصابی» از کتاب شریف «الکافی» از امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) نظیر حدیث پیشین را نقل می کند. (۱)

بنابر این، حدیث اول شأن نزول آیه را بیان می کند و حدیث دوم می فرماید که هیچ کس جز ما و شیعیان ما بر ملت ابراهیم (علیه السلام) نیستند و بقیه مردم از ملت ابراهیم (علیه السلام) هستند و به صراحت و روشنی این معنا را ثابت می کند که فقط اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) و شیعیان آنها می توانند بگویند: ما پیرو ملت ابراهیم (علیه السلام) هستیم و اگر دیگران ادعا کنند، آنها دروغگو هستند و در واقع آنها تابع ملت ابراهیم (علیه السلام) نیستند.

حرف «من» در عبارت «ومن یرغب» استفهام انکاری است. مفاد آن نفی است؛ یعنی لا یرغب.

رغبته اگر با حرف «فی» متعدی شود به معنای میل است؛ و اگر با حرف «عن» متعدی شود به معنای اعراض است.

کلمه «ملت» به معنای دین و شریعت و مذهب آمده است که خداوند توسط پیامبران برای بندگان بیان می فرماید. گاهی کلمه «ملت» از روی مجاز بر مذاهب باطل نیز اطلاق می شود.

بعد از آن که خداوند سبحان در آیات پیشین راه و روش حضرت ابراهیم (علیه السلام)

ص: ۲۸۰

را بیان فرمود و مرتبه خلوص او را در مقام عبادت، دعا و خدمت به نوع ذکر فرمود، در مقام پیروی از او می فرماید: و به جز اشخاص سفیه و کم شعور از ملت او اعراض نمی کنند.

سفیه و اقسام آن

سفیه بر دو قسم است:

۱. سفیه قاصر.

۲. سفیه مقصر.

در این جا سفیه مقصر مراد است، چون قاصر تکلیف ندارد، ولی مقصر تکلیف دارد که تحقیق کند، اگر تحقیق نکرد او مقصر است. مسلماً اگر تحقیق کند ملتی را جز ملت ابراهیم (علیه السلام) انتخاب نمی کند.

کلمه «اصطفا» به معنای انتخاب است که خداوند می فرماید: ما ابراهیم را انتخاب کردیم در دنیا و در آخرت نیز او از صالحان است. چون او منتخب است و دعای او را که گفت: (رب هب لی حکماً وألحقنی بالصالحین) [\(۱\)](#) مستجاب کردیم.

ص: ۲۸۱

إذ قال له ربه أسلم قال أسلمت لرب العالمين (۱۳۱)

وقتی پروردگار به او گفت: تسلیم شو! گفت: تسلیم پروردگار عالمیان هستم.

چرا ابراهیم (علیه السلام) برگزیده شد؟

این آیه شریفه علت اصطفای حضرت ابراهیم (علیه السلام) را بیان می کند. حضرت ابراهیم (علیه السلام) تسلیم کامل و صرف تسلیم برای پروردگار عالمیان است. این تسلیم بعد از مقام نبوت و پیامبری است و درجه ای بسیار بالاتر که از مقام نبوت نیز بالاتر است.

بعضی از مفسران گمان کرده اند که این مقام قبل از مقام نبوت بوده است.

به نظر می رسد این گمان از چند جهت مورد تأمل است.

نخست آن که انبیا و اولیای الهی از همان زمان تولد، بلکه در عالم روحانیت دارای مراتب ایمان، اسلام و معارف الهی بوده اند، چنانکه قرآن کریم درباره حضرت عیسی (علیه السلام) آن گاه که در گهواره بودند این گونه می فرماید:

(إني عبدالله آتاني الكتاب و جعلني نبيا) (۱)

من بنده خدا هستم؛ او کتاب (آسمانی) به من داد؛ و مرا پیامبر قرار داده است.

و درباره حضرت یحیی (علیه السلام) می فرماید:

ص: ۲۸۲

و ما فرمان نبوت را در دوران کودکی به او دادیم.

از سوی دیگر سه تن از امامان طاهرین (علیهم السلام) یعنی حضرت امام جواد، حضرت امام هادی و حضرت بقیه الله الأعظم (علیهم السلام) در دوران صباوت و کودکی بر کرسی امامت نشستند. بنابراین، آنان طرفه العینی از اسلام خارج نبودند که بعد از آن اسلام بیاورند.

دوم آن که سیاق کلام الهی چنین ظهور دارد که این خطاب به حضرت ابراهیم (علیه السلام) از طریق وحی بوده و قبل از اسلام و تسلیم کسی نمی تواند مورد وحی الهی قرار گیرد.

سوم آن که کلمه «إذ» در این آیه شریفه برای تعلیل است که علت اصطفا را اسلام و تسلیم می داند و مجرد تسلیم و اسلام معمولی نمی تواند علت اصطفا باشد.

بنابراین مراد از تسلیم و کلمه «أسلمت» همان مقام عالی است که در شأن پیامبران الهی است و اسلام معمولی و عادی منظور نیست که بر دیگران اطلاق می شود.

در مورد وجه رجوع از خطاب به غیبت در کلام حضرت ابراهیم (علیه السلام) باید بگوییم: این گونه خطاب برای اظهار فروتنی و ذلت و خشوع بوده که خود را در مقابل خدا قابل تخاطب ندانسته، بلکه می گوید: من تسلیم پروردگار جهانیان هستم.

ص: ۲۸۳

ووصی بها ابراهیم بنیه و یعقوب یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلاتموتن إلا و انتم مسلمون (۱۳۲)

و ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را به آن آیین حنیف وصیت کردند (و هر دو به فرزندان خود گفتند: فرزندان من، خداوند این آیین را برای شما برگزید؛ پس شما جز به آیین اسلام از دنیا نروید).

وصیت یعنی چه؟

در تفسیر این آیه شریفه دو بحث لازم است:

نخست این که وصیت به چه معناست؟

وصیت در لغت به معنای پیوستن چیزی به چیز دیگری است. فقیه عالی قدر صاحب «جواهر الکلام» در این کتاب فقهی ارزشمند، وصیت را به عهد تفسیر نموده است،^(۱) ولی به نظر می رسد در این جا منظور وصیت مصطلح است.

معنای عام وصیت، سفارش و اندرز و نصیحت و قرارداد و معاهده است، چنان که در آیات متعدد در قرآن آمده است، از جمله آیه ای که در سوره نساء می فرماید:

(یوصیکم الله فی اولادکم) ^(۲)

خداوند درباره فرزندانان به شما سفارش می کند.

ص: ۲۸۴

۱- جواهر الکلام: ج ۲۸ ص ۲۴۲

۲- سوره نساء، آیه ۱۱.

و آیه ای که در سوره عنکبوت می فرماید:

(ووصینا الإنسان بوالدیه حسنا) (۱)

ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند.

و امثال این آیات که در قرآن مجید آمده است.

سفارش به دین حنیف

دوم آن که مرجع ضمیر «بها» چیست؟

احتمال دارد که مرجع ضمیر، کلمه و جمله باشد که حضرت ابراهیم بر زبان آورد؛ یعنی «اسلمت لرب العالمین» و این همان مفاد آیه پیشین است.

احتمال هم می رود که مرجع ضمیر، کلمه «مله» در آیه ۱۳۰ باشد؛ یعنی ملت و آیین حنیف، به این معنا که ابراهیم و یعقوب (علیهما السلام) فرزندان خود را به ملت حنیف سفارش نموده اند. یعقوب بر ابراهیم عطف است؛ یعنی هر دو فرزندان خود را به ملت حنیف سفارش فرموده اند.

مراد از دین، دین اسلام به معنای عام است که در آیه شریفه سوره آل عمران می فرماید:

(إن الدین عند الله الإسلام) (۲)

به راستی دین (مورد پذیرش در نزد خدا، اسلام است).

ص: ۲۸۵

۱- سوره عنکبوت، آیه ۱۸

۲- سوره آل عمران، آیه ۱۹.

اینک این پرسش مطرح است که چگونه می شود از مردن که غیر اختیاری است، نهی کرد؟

در پاسخ می گوییم: بازگشت این نهی به امر اختیاری است؛ یعنی نهی از ترک اسلام و ترک امری اختیاری است. بنابراین تقدیر آیه این گونه می شود:

(أَلْزَمُوا الْإِسْلَامَ لَنَلَا يَقَعَ مَوْتَكُمْ إِلَّا فِي هَذَا الْحَالِ؛ یعنی همیشه ملازم مسلمانی باشید تا این که مرگ شما نباید مگر در حال مسلمانی)

به اشاره متذکر می شویم که مرگ نسبت به زندگی نباتی و حیوانی، امر علمی است؛ یعنی زوال قوه رشد و نمو و انبات و زوال بخار متصاعد از قلب، عبارت از مرگ نباتی و حیوانی است. ولی مرگ نسبت به حیات انسانی عبارت از انتقال از نشئه ای به نشئه ی دیگر و از عالمی به عالمی دیگر است؛ یعنی انسان از دنیا به عالم برزخ منتقل می شود و به جای زندگی در دنیا در عالم برزخ زندگی می کند، نظیر انتقال از شهری به شهر دیگر در عالم دنیا.

أم كنتم شهداء إذ حضر يعقوب الموت إذ قال لبنيه ما تعبدون من بعدي قالوا نعبد إلهك وإله آبائك إبراهيم وإسماعيل وإسحاق إلهنا واحدا ونحن له مسلمون (۱۳۳)

آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، شما حاضر بودید؟! در آن هنگام که به فرزندان خود گفت: پس از من، چه چیز را می پرستید؟ گفتند: خدای تو و خدای پدرانت، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، خداوند یکتا را، و ما در برابر او تسلیم هستیم.

این آیه درباره چه کسانی نازل شده است؟

در تفسیر این آیه شریفه حدیثی را از تفسیر «العیاشی» نگارندگان تفسیر الصافی» و تفسیر «نورالثقلین» نقل می کنند. بنابر این روایت جابر می گوید:

از امام باقر (علیه السلام) از تفسیر این آیه پرسیدم.

حضرت فرمود:

جرت فی القائم (علیه السلام) (۱)

این آیه درباره قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله) جاری است.

صاحب تفسیر «الصافی» بعد از نقل این روایت می نویسد:

شاید مراد حضرت امام باقر (علیه السلام) این است که این برنامه در قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله)

ص: ۲۸۷

۱- تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۶۱ حدیث ۱۰۲، تفسیر الصافی: ج ۱ ص ۱۹۲، نورالثقلین: ج ۱ ص ۱۳۱ حدیث ۱۳۸۷

جاری است و هر قائمی از آن بزرگواران در هنگام مرگ خود این جملات را به فرزندان خود می گویند. (۱)

درباره این آیه در حدیث دیگر را نیز علامه طباطبائی (رحمه الله) در تفسیر «المیزان» ذکر می کند و می نویسد:

این دو حدیث مرتبه چهارم از اسلام و ایمان را ذکر می کنند.

حدیث اول در «بحار الانوار» به نقل از «ارشاد القلوب» دیلمی با دو سند نقل شده و از احادیث معراج است. در آن آمده است:

یا أحمد! هل تدری ای عیش أهنی؟ وای حیاہ أبقی؟

قال: اللهم لا.

قال: أما العیش الهنیء فهو الذی لا یفتر صاحبه عن ذکرى ولا ینسى نعمتی ولا یجهل حقى، یطلب رضایی فی لیلہ ونهاره.

و أما الحیاہ الباقیه فهی التى یعمل لنفسه حتى تهون علیه الدنیا وتصغر فی عینه، وتعظم الآخره عنده ویؤثر هواى علی هواه ویتغی مرضاتى ویعظم حق نعمتی ویدکر عملی به، ویراقبى باللیل والنهار عند کل سیئه أو معصیه وینقی قلبه عن کل ما أکره ویبغض الشیطان ووساوسه، ولا یجعل لإبلیس علی قلبه سلطانا وسییلا.

فإذا فعل ذلك أسكنت قلبه حب حتى أجعل قلبه وفراغه واشتغاله وهمه وحديثه من النعمه التى أنعمت بها علی أهل محبتى من خلقى وأفتح عین قلبه وسمعه حتى یسمع بقلبه وینظر بقلبه إلى جلالی

ص: ۲۸۸

وعظمتى وأضيق عليه الدنيا وأبغض إليه ما فيها من اللذات وأحذره من الدنيا وما فيها كما يحذر الراعى على غنمه مراتع الهلكه.

فإذا كان هكذا يفر من الناس فرارا، وينقل من دار الفناء إلى دار البقاء، ومن دار الشيطان إلى دار الرحمان.

يا احمد! وزينه بالهيبه والعظمه.

فهذا هو العيش الهنيء والحياه الباقيه وهذا مقام الراضين. فمن عمل برضاى ألزمه ثلاث خصال: اعرفه شكرا لا يخالطه الجهل، وذكر لا يخالطه النسيان، ومحبه لا يؤثر على محبتي محبه المخلوقين.

فإذا أحببني احببته وأفتح عين قلبه إلى جلالى ولا أخفى عليه خاصه خلقى وأناجيه فى ظلم الليل ونور النهار حتى ينقطع حديثه مع المخلوقين ومجالسته معهم، وأسمعه كلامى وكلام ملائكتى وأعرفه السر الذى سترته عن خلقى، وألبسه الحياء حتى يستحيى منه الخلق كلهم ويمشى على الأرض مغفور له، وأجعل قلبه واعيه وبصيره ولا أخفى عليه شيئا من جنه ولا نار.

وأعرفه ما يمر على الناس فى القيامة من الهول والشده وما أحاسب به الأغنياء والفقراء والجهال والعلماء، وأنومه فى قبره، وأنزل عليه منكر ونكيره حتى يسألاه، ولا يرى غم الموت، وظلمه القبر واللحد، وهول المطلع. ثم انصب له ميزانه وأنشر ديوانه، ثم أضع كتابه فى يمينه فيقرئه منشورا ثم لا اجعل بينى وبينه ترجمانا. فهذه صفات المحيين.

ص: ٢٨٩

یا احمد! اجعل همک هما واحدا واجعل لسانک لسان واحدا، واجعل بدنک حیا لایغفل أبدا، من یغفل عنی لم أبال فی آی واد
هلک... (۱)

ای احمد! آیا می دانی چه زندگی ای گوارتر است؟ و چه حیاتی ماندگارتر است؟

حضرت عرض کرد: نه.

خدا فرمود: اما زندگی گوارتر آن زندگی ای است که صاحب آن سستی در ذکر و یاد من نداشته باشد، نعمت های مرا فراموش نکند، به حق من جاهل نباشد و شبانه روز در پی رضای من باشد.

اما زندگی ماندگار و پایدار آن زندگی ای است که برای خودش کار کند (نه دنیای فانی و ناپایدار) به طوری که دنیا برای او کم اهمیت و در چشمش کوچک باشد، آخرت در نزد او با عظمت جلوه کند، هوای مرا بر هوای نفس خود مقدم بدارد، رضایت مرا طلب کند، حق نعمت های مرا بزرگ بشمارد و متذکر باشد که من با او چه کرده ام، شبانه روز در وقت گناه مراقب من باشد و دلش را از هر چه من دوست نمیدارم پاک سازد، بغض شیطان و وساوس او را داشته باشد، راهی برای نفوذ شیطان به قلبش باز نکند و نگذارد شیطان بر قلب او مسلط شود.

وقتی این کار را کرد محبت خود را در دل او ساکن می کنم، به طوری

ص: ۲۹۰

۱- بحار الأنوار: ج ۷۴ ص ۲۹، تفسیر المیزان: ج ۱ ص ۳۰۷.

که قلب او، فراغ او، اشتغال او، هم او و گفتار او همه متوجه محبت من می شود که آن را به اهل محبت خود داده ام و چشم و گوش دل او را باز می کنم تا این که با قلبش بشنود و با قلبش به جلال و عظمت من نگاه کند. دنیا را برای او تنگ می سازم و لذت‌های آن را مغضوب او قرار می دهم و او را از دنیا و آنچه در آن است برحذر می دارم، همانند چوپان که گوسفندان را از چراگاه خطرناک بر حذر می دارد.

وقتی این طور شد از مردم دنیا طلب فرار می کند و از دار فنا به دار بقا و از خانه شیطان به خانه رحمان منتقل می شود. ای احمد! او را با هیبت و عظمت زینت می‌دهم. این همان زندگی گوارا و زندگی باقی پایدار و این مقام و جایگاه اهل رضا است. کسی که طبق رضای من عمل کند، سه خصلت به او می دهم:

شکری به او می دهم که با جهل آمیخته نباشد،

ذکر و یادی به او می دهم که با فراموشی توأم نباشد،

و محبتی به او می دهم که هیچ گاه محبت خلق را بر آن مقدم ندارد.

وقتی او به من محبت پیدا کرد، من هم به او محبت پیدا می کنم و چشم دلش را به سوی جلال خودم باز می کنم و خاصان خلقم را از او مخفی نمی کنم و در تاریکی شب و روشنی روز با او نجوا می کنم، تا این که از سخن گفتن و مجالست با خلق خودداری کند و کلام خود و ملائکه ام را به او می شنویم و سری که از دیگران مخفی کرده ام به او یاد می‌دهم، و لباس حیا به او می پوشانم به طوری که همه آفریدگان

از او حیا کنند.

او روی زمین راه می رود در حالی که آمرزیده است و قلب و دل او را فهیم و با ظرفیت و با بصیرت قرار می دهم و هیچ چیز از بهشت و جهنم خود را بر او مخفی نمیسازم و احوال قیامت و وحشت و سختی آن روز و محاسبه ثروتمندان و فقیران و جاهلان و عالمان را به او معرفی می کنم، او را در قبر آرامش میدهم و نکیر و منکر از او سؤال می کنند. شدت مرگ و تاریکی قبر و لحد و هول فردای قیامت را نمی بیند.

میزان سنجش اعمال او را نصب می کنم و نامه عمل او را به دست راستش میدهم، و او نامه را گشوده می خواند. پس از آن بین خود و او ترجمانی قرار نمی دهم.

اینها صفات محبین خداوند است.

ای احمد! قصد و زبان خود را یکی کن، و طوری زندگی کن که هرگز از من غفلت نوری که کسی که از من غافل باشد با کی ندارم که او در کدام وادی هلاک شود.

حدیث دوم در ذیل این آیه شریفه در «بحار الأنوار» از «الکافی» و «نوادر الأخبار» راوندی با سندهای گوناگون از امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) نقل شده

است. اینک این حدیث را از کتاب شریف «الکافی» نقل می کنیم. حضرتش و می فرماید:

استقبل رسول الله (صلى الله عليه و آله) حارثة بن مالك بن النعمان الأنصاري فقال له:

ص: ۲۹۲

کیف أنت یا حارثه بن مالک؟ فقال: یا رسول الله! مؤمن حقا.

فقال له رسول الله (صلى الله عليه و آله): لكل شيء حقيقه فما حقيقه قولك؟

فقال: یا رسول الله! عزفت نفسى عن الدنيا فأسهرت ليلى وأظمأت هواجرى وكأنى أنظر إلى عرش ربي وقد وضع للحساب، وكأنى أنظر إلى أهل الجنة يتزاورون فى الجنة وكأنى أسمع عواء أهل النار فى النار.

فقال له رسول الله (صلى الله عليه و آله): عبد نور الله قلبه، أبصرت فاثبت... (۱)

روزی پیامبر اکرم (صلى الله عليه و آله) با حارثه بن مالک بن نعمان انصاری رو به رو شد و فرمود: چطور هستی؟

گفت: ای رسول خدا! مؤمن حقیقی هستم.

حضرت فرمود: هر چیزی حقیقتی و نشانی دارد، حقیقت و نشانه گفتار تو چیست؟

گفت: ای رسول خدا! خودم را از دنیا کنار کشیده ام و در نتیجه، شبها برای عبادت بیدارم و روزهای گرم روزه می گیرم؛ گویی عرش پروردگارم را می بینم که برای حساب نهاده شده و اهل بهشت را می بینم که با همدیگر در بهشت دیدار می کنند و ناله و فریاد اهل جهنم را در جهنم میشنوم.

پیامبر اکرم (صلى الله عليه و آله) فرمود: حارثه بسنده ای است که خداوند دل او را

ص: ۲۹۳

۱- الکافی: ج ۲ ص ۵۴ حدیث ۳، بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۱۲۶ حدیث ۹۸، تفسیر المیزان: ج ۱ ص ۳۰۸.

نورانی کرده است. تو بصیرت پیدا کرده ای؛ بر همین حالت ثابت باش...

توضیح واژگان

کلمه «ام» برای اضراب و انکار است. به نظر می رسد این خطاب آنها بیهوده است و این آیه در رد ادعای آنهاست و حال آن که علمی به آن نداشته و حاضر و شاهد نبوده اند.

واژه «شهداء» جمع شاهد به معنای حاضر است.

«ما تعبدون من بعدی» حرف «ما» برای استفهام است. در این جا «ما» استفهامیه که برای غیر ذوی العقول است آمده و «من» استفهامیه نیامده که اکثر معبودهای اهل ضلال غیر ذوی العقول بوده اند؛ شاید به این دلیل که شامل هر دو؛ یعنی ذوی العقول و غیر آنها می شود.

(نعبد إلهك وإله آبائك إبراهيم وإسماعيل وإسحاق)

در این فراز از آیه کلمه «اب» بر «عم» اطلاق شده است، زیرا اسماعیل عموی یعقوب بوده است که از او تعبیر به پدر شده است. این حجتی است برای ما درباره «آذر» که عموی ابراهیم (علیه السلام) بوده و به این عنایت از او به «اب» تعبیر نموده، چنان که در محل خود تذکر خواهیم داد.

(إلهها واحدا)

کلمه «إلهها» از جهت ادبی، حال و منصوب است و همان مفعول «نعبد» است. این قسمت برای دفع این توهم است که امکان دارد که اله یعقوب غیر از اله آباء

باشد، چنان که بت پرستان خدایان متعدد اتخاذ می نمودند.

(و نحن له مسلمون)

فعل «مسلمون» به معنای تسلیم شوندگان نسبت به اوامر الهی است؛ یعنی علاوه بر این که او را پرستش می کنیم، پرستش و عبادت ما مطابق با دستورات و نواهی او است که به وسیله پیامبران الهی به ما ابلاغ می شود و ما نسبت به آن دستورات و شرایع سر تسلیم فرود می آوریم و از پیش خود و مطابق هوای نفس خود، عملی انجام نمی دهیم.

آیه (۱۳۴)

اشاره

تلك أمه قد خلت لها ما كسبت ولكم ما كسبتم ولا تسئلون عما كانوا يعملون (۱۳۴)

آنها گروهی بودند که در گذشتند و روزگار شان سپری شد. اعمال آنان، مربوط به خودشان بود و اعمال شما نیز مربوط به خود شماست؛ و شما هیچ گاه مسئول اعمال آنها نخواهید بود.

معانی مختلف امت

کلمه «امت» در معانی مختلفی به کار رفته که عبارتند از :

۱. به معنای جماعت و گروه که در این آیه به همین معناست.

۲. به معنای پیشوا و امام، چنان که در آیه شریفه می فرماید:

(إن إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا) (۱)

ص: ۲۹۵

۱- سوره نحل، آیه ۱۲۰.

همانا ابراهیم فرد مطیع و فرمانبردار خدا بود.

۳. به معنای قامت که در شعر اعشی به این معنا آمده است آن جا که می گوید:

وإن معاویه الأکرمین

حسان الوجوه طوال الأمم

۴. به معنای استقامت در دین و دنیا، نظیر شعری که نابغه سروده، آن جا که می گوید:

حلفت فلم أترك لنفسك ريبه

وهل يأثممن ذو أمه وهو طائع؟

یعنی صاحب ملت و دین

۵. به معنای حین و زمان، چنان که در آیه شریفه می فرماید:

(وادکر بعد أمه أنا أنبئکم بتأویله فأرسلون) (۱)

و بعد از مدتی به یادش آمد و گفت من تأویل آن را به شما خبر می دهم؛ مرا به سراغ او بفرستید.

۶. به معنای اهل یک ملت و آیین و دین، چنان که گویند: امت موسی (علیه السلام) عیسی (علیه السلام) و امت محمد (صلی الله علیه و آله).

معنای لغوی ات، قصد است؛ «أمه؛ قصده»

منظور از آن امتی که در این آیه به آن اشاره شده اولاد ابراهیم (علیه السلام)، اولاد یعقوب و دوازده سبط بنی اسرائیل است که در زمان گذشته بوده اند.

قد خلت» یعنی در گذشته بوده اند و از دنیا رفتند.

(لها ما کسبت)

یعنی هر چه از خوبی ها و بدی ها داشتند مربوط به خود آنهاست و نتیجه اش به خود آنها برمی گردد.

(ولکم ما کسبتم)

یعنی شما یهود و نصاری نیز هر چه عمل کنید، نتیجه اش به خود شما برمی گردد.

(ولا تسئلون عما كانوا يعملون)

یعنی شما مسؤول کارهای آنها نیستید و کارهای آنها هر چه بوده مربوط به خود آنهاست.

یک اشکال و پاسخ آن

ممکن است کسی اشکال کند و بگوید: در روایاتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت امام صادق (علیه السلام) نقل شده که ناصبی ها فدای شیعیان علی (علیه السلام) می شوند^(۱) و به جای آنها به جهنم می روند و حال آنکه صریح این آیات بلکه برهان عدل، خلاف آن را می گوید.

در جواب می گوییم: برهان عدل اقتضا می کند که حق مظلوم از ظالم گرفته شود. بر این اساس، در مرحله اول اگر ظالم کار خوبی دارد، در عوض ظلمی که به مظلوم نموده، حسنات وی را به او می دهند.

اگر ظالم حسنه و کار خوبی ندارد، سیئات و گناهان مظلوم را بر او بار می کنند.

اگر ظالم حسناتی ندارد و مظلوم نیز سیئاتی ندارد، سیئات دوستان و بستگان مظلوم را بر ظالم حمل می کنند. چون اهل کتاب و ناصبی ها بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اوصیای طاهرین او ظلم نموده اند، و از طرف دیگر نه آنها حسناتی به اندازه ظلمشان دارند و نه اینان سیئاتی، از این رو خداوند عادل سیئات دوستان و شیعیان این خاندان را بر آنان حمل می کند و آنان را معذب به عذاب مضاعف می گرداند.^(۲)

ص: ۲۹۷

۱- بحار الانوار: ج ۷ ص ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۲۱۰.

۲- این بحث را آیت الله طیب (رحمه الله) به تفصیل در کتاب کلم الطیب جلد سوم ص ۲۲۷ ذکر کرده است.

آیه در پاسخ کیست؟

این آیه شریفه در پاسخ و رد یهود است که می گفتند: بیشتر پیامبران خدا از بنی اسرائیل بوده اند و از بنی اسماعیل کسی جز محمد (صلی الله علیه و آله) ادعای نبوت نکرده است و این را باعث افتخار خود می دانستند.

آیه شریفه در پاسخ آنها می فرماید: خوبی و صلاح آنها به خودشان مربوط است و باعث افتخار شما نیست و نتیجه ای برای شما ندارد، بلکه شما در گرو عمل خودتان هستید؛ اگر خوب است نتیجه خوب آن به خود شما بر می گردد و اگر بد است، ضرر آن به خود شما می رسد .

آیه (۱۳۵)

اشاره

وقالوا کونوا هودا أو نصاری تهتدوا قل بل مله إبراهیم حنیفا وما کان من المشرکین (۱۳۵)

و اهل کتاب گفتند: یهودی یا مسیحی شوید، تا هدایت یابید. بگو: بلکه از آیین حنیف ابراهیم پیروی می کنیم که او بر حق است و هرگز از مشرکان نبود.

شأن نزول آیه

در شأن نزول این آیه کریمه ابن عباس می گوید:

عبدالله بن صوریا، کعب بن اشرف، مالک بن ضیف و جماعتی از یهودیان و مسیحیان نجران با مسلمان ها مباحثه و مشاجره داشتند و هر فرقه ای گمان می کرد

ص: ۲۹۸

که او سزاوارترین و نزدیک ترین فرقه به دین خداوند است.

یهودیه‌ها می گفتند: موسی برترین پیامبر و کتاب ما تورات هم برترین کتاب هاست.

مسیحیان می گفتند: عیسی برترین پیامبر و کتاب ما انجیل هم برترین کتاب هاست.

هر دو طایفه هم به مؤمنان می گفتند: شما به دین ما در آید و ملحق شوید. در این هنگام خداوند متعال این آیه را نازل کرد.

بعضی گفته اند: ابن صوری‌ا به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گفت: هدایت آن است که ما برآنیم؛ پس تو یا محمد! از ما پیروی کن تا هدایت شوی.

مسیحیان نیز همین گونه گفتند و خدای سبحان این آیه را نازل فرمود. [\(۱\)](#)

حنیف چیست؟

کلمه «حنیف» یعنی دین حق.

ابن درید می گوید: حنیف یعنی کسی که از دینی به دین دیگری عدول کند [\(۲\)](#) و به این جهت دین حضرت ابراهیم را دین حنیفیه می گویند؛ زیرا از یهودیت و نصرانیت عدول کرده است. [\(۳\)](#)

قول دیگری در تعریف حنیف وجود دارد به این معنا که حنیف استقامت بر

ص: ۲۹۹

۱- مجمع البیان: ج ۱ ص ۴۰۲.

۲- مجمع البیان: ج ۱ ص ۴۰۲، ذیل آیه مورد بحث.

۳- مجمع البیان: ج ۱ ص ۴۰۲، ذیل آیه مورد بحث.

دین مستقیم و راستین است و حنیفیه استقامت بر دین ابراهیم (علیه السلام) است. (۱)

در حدیثی آمده است: بهترین ادیان نزد خدای تعالی دین حنیفیه آسان است و آن دین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است که حرج و سختی و ضیقی در آن نیست. (۲)

توضیح واژگان

جزم فعل «تهدوا» بنا بر جواب و جزاء بودن آن برای «إن» شرطیه که پس از فعل امر مقدر است و معنای آیه این گونه می شود: «إن تکونوا علی هذه المله تهدوا».

برای نصب «مله ابراهیم» و جوهی ذکر شده است:

اول به تقدیر «اتبعوا» که مفعول «اتبعوا» باشد. چون معنای «کونوا هودا أو نصاری» این است: «اتبعوا الیهودیه او النصرانیه؛ از یهود یا نصاری متابعت کنید».

خدا می فرماید: ملت ابراهیم را متابعت کنید که حنیف است.

دوم بنا بر حذف «نتبع» گویا گفته اند: «بل نتبع مله ابراهیم».

سوم بنا بر این تقدیر: «بل نکون اهل مله ابراهیم» پس مضاف که «اهل» باشد حذف شده و مضاف الیه که «مله» باشد به جای آن نشسته و اعراب آن را گرفته است، نظیر آیه ای که می فرماید: (وسئل القریه که تقدیر آن چنین است: «..أهل القریه؛ از اهل آن شهر بپرس.») (۱)

به نظر می رسد عامل در کلمه «مله» همان «کونوا» باشد که از جمله قبل

ص: ۳۰۰

استفاده می شود و «مله» منصوب به نزع خافض است و تقدیر چنین می شود:

قل: یا محمد! بل کونوا علی مله ابراهیم حنیفا تهتدوا .

بگو: ای محمد! بلکه بر ملت حنیف ابراهیم باشید تا هدایت یابید.

حنیف» بنا بر حال بودن منصوب است.

بنا بر آنچه گفته شد. معنای آیه این گونه می شود:

وقالوا یعنی قالت اليهود: کونوا هودا و قالت النصارى: کونوا نصارى.

این تفصیل از کلمه «او» استفاده می شود؛ یعنی هر کدام از این دو طائفه به دین خود دعوت می نمودند و هدایت یافتن را به پیروی از دین خود منوط می دانستند.

چرا یهودیان، یهود و هود نامیده شدند؟

اینک این پرسش مطرح است که چرا یهودیان یهود و هود نامیده شدند؟

در پاسخ می گوئیم: به وجه تسمیه پیروان موسی (علیه السلام)؛ یعنی یهود و هود و هم چنین پیروان مسیح به نصاری در ذیل آیه شریفه «إن الذین آمنوا والذین هادوا» (۱) اشاره شده است. (۲)

در کتاب «مجمع البحرین» روایت شده که امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

سمى قوم موسى اليهود لقوله تعالى: (إنا هدنا إليك) (۳)

ص: ۳۰۱

۱- سوره بقره، آیه ۶۲.

۲- ر. ک: جلد دوم ص ۴۳۸ - ۴۳۹ از همین تفسیر.

۳- مجمع البحرین: ج ۴ ص ۴۴۲

این جمله مقول قول موسی (علیه السلام) در آیه شریفه است که می فرماید:

(واکتب لنا فی هذه الدنيا حسنه وفي الآخرة إنا هذنا إليك) (۱)

برای ما، در این دنیا و سرای دیگر، نیکی مقرر فرما که ما به سوی تو بازگشته ایم.

هم چنین حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود:

سمی النصراری نصاری لقول عیسی (علیه السلام): (من أنصاری إلی الله) (۲)

و این سخن اشاره به آیه شریفه ای است که می فرماید:

(فلما أحس عیسی منهم الکفر قال من أنصاری إلی الله) (۳)

هنگامی که عیسی از آنان احساس کفر کرد، گفت: کیست که باور من به سوی خدا گردد؟

ادعای بی دلیل اهل کتاب

بدیهی است که دعوی یهود و نصاری ادعایی است بدون شاهد و بی دلیل؛

زیرا کفریات و ضلالتی که در کتاب های دینی خود درباره خدا و پیامبران آورده اند - نسبت دادن عجز و جهل و کذب به خدا، نسبت معاصی بزرگ و حتی شرک و بت پرستی به پیامبران الهی، قول به الوهیت و پسر خدا بودن حضرت مسیح (علیه السلام) و امثال اینها، برهان واضحی بر کذب ادعای آنهاست. این موارد به

ص: ۳۰۲

۱- سوره اعراف، آیه ۱۵۶.

۲- مجمع البحرین: ج ۴ ص ۳۲۰.

۳- سوره آل عمران، آیه ۵۲.

تفصیل در کتاب های اصول عقاید علمای شیعه ذکر شده است. (۱)

(قل بل مله ابراهیم حنیفا)

مراد از ملت ابراهیم، همان اسلام است و دین مقدس اسلام از ابراهیم (علیه السلام) گرفته شده است، چنان که در آیه شریفه ای می فرماید:

(ثم أوحینا إلیک أن اتبع مله ابراهیم حنیفا....) (۲)

آن گاه بر تو وحی کردیم از آیین حنیف ابراهیم پیروی کن که او هرگز به خدای یکتا شرک نیاورد.

دین مستقیم یعنی چه؟

حنیف به معنای مستقیم و راستین و مایل به طرف حق است و دین مستقیم، دینی است که کمترین اعوجاج و انحراف از حق و حقیقت در اعتقادات و دستورات اخلاقی و احکام آن یافت نشود و احکام آن موافق حکمت و مصلحت باشد. این خاصیت تنها در دین اسلام است.

(وما کان من المشرکین)

این جمله تعریض بر یهود و نصاری است که تصریح یا تلویحا برای خدا شریک قائل شده اند، چنان که یهود گفتند: عزیر پسر خدا است.

و نصاری گفتند: عیسی پسر خدا است. فراتر این که آنان در کلمات خودشان الوهیت را متشکل از «اب، ابن و روح القدس» می دانند و این سه اقنوم را در عین

ص: ۳۰۳

۱- برای آگاهی بیشتر در این زمینه مراجعه شود به کتاب کلم الطیب: ج ۱ ص ۲۷۴ - ۲۸۹.

۲- سوره نحل، آیه ۱۲۳.

این که سه تا هستند، یکی می دانند.

هم چنین در بین کلمات تورات، مطالب شرک آمیز بسیاری است، نظیر داستان حضرت آدم و خوردن او از درخت عقل که از قول خدا می نویسند: و اگر از درخت حیات بخورد مانند ما می شود.

هم چنین در تورات، خدا را خدای موسی و موسی را خدای هارون و هارون را خدای فرعون دانسته اند و امثال این موارد. در صورتی که ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، و یعقوب و اسباط (علیهم السلام) بر دین توحید و یکتاپرستی بودند و فرزندان خود را به توحید وصیت می نمودند، چنان که در آیات پیشین بیان شد.

به راستی چه بسیاری از آیات شریفه قرآن در شأن حضرت ابراهیم (علیه السلام) و توصیف یکتاپرستی او و احتجاج او با مشرکان و بت پرستان وارد شده، بلکه حضرت ابراهیم (علیه السلام) پرچمدار توحید بوده و همه مراتب آن را طی نموده و امتحانات الهی آن بزرگوار در این باره در کتاب های اخبار مسطور است.

خداوند متعال در این باره می فرماید:

(قلنا یا نارکونی بردا وسلاما علی ابراهیم) (۱)

ما خطاب کردیم که ای آتش! برای ابراهیم سرد و سالم باش.

امام صادق (علیه السلام) در ذیل این آیه چنین می فرماید:

لما أجلس إبراهيم (عليه السلام) في المنجنيق وأرادوا أن يرموا به في النار أتاه جبرئيل فقال: السلام عليك يا إبراهيم ورحمه الله وبركاته ألك حاجة؟

ص: ۳۰۴

قال: أما إليك فلا (۱)

وقتی ابراهیم (علیه السلام) را در منجیق قرار دادند، و خواستند در آتش افکنند، جبرئیل نزد او آمد و گفت: سلام بر تو ای ابراهیم و رحمت و برکات خدا بر تو باد، آیا حاجتی داری؟
گفت: به تو، نه.

البته روشن است که حضرت ابراهیم (علیه السلام) در مرتبه توحید به چه پایه ای رسیده که در چنین موقعیت حساسی از اظهار حاجت به غیر خدا دوری می جوید و جز خدا کسی مورد نظر و توجه او نیست.

کلمه «حنیف» و دیدگاه های چهارگانه

درباره «حنیفیه» چهار قول و دیدگاه وجود دارد که نگارنده «مجمع البیان» آنها را در جلد یک، ذیل همین آیه چنین ذکر کرده است:

۱. مراد از حنیفیه، حج خانه خداوند متعال است. این قول ابن عباس، حسن و مجاهد است.
۲. پیروی از حق است. این قول مجاهد است.
۳. متابعت و پیروی از ابراهیم (علیه السلام) در آنچه از شریعت آورده و با آنها امام مردم شده است، نظیر انجام حج، ختنه و موارد دیگر از شرایع اسلام
۴. به معنای اخلاص در اقرار به ربوبیت فقط برای خدای متعال و اذعان به عبودیت فقط برای او.

ص: ۳۰۵

قولوا آمنا بالله وما أنزل إلينا وما أنزل إلى إبراهيم وإسماعيل وإسحاق ويعقوب والأسباط وما أوتي موسى وعيسى وما أوتي النبيون من ربهم لا تفرق بين أحد منهم ونحن له مسلمون (۱۳۶)

بگویید: ما به خدا ایمان آورده ایم و به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران از فرزندان او نازل گردیده و به آنچه به موسی و عیسی و پیامبران (دیگر) از طرف پروردگار داده شده است، نیز ایمان آورده ایم؛ میان هیچ یک از آنها فرق نمی گذاریم، و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم.

منظور از ایمان به خدا چیست؟

در تفسیر این آیه شریفه حدیثی در تفسیر «الصفی» از کتاب «الکافی» این گونه نقل شده است:

امام باقر (علیه السلام) فرمود:

إنما عنی بذلك علیا وفاطمه والحسن والحسین (علیهم السلام) وجرت بعدهم فی الأئمة (علیهم السلام) (۱)

مراد از خطاب شوندگان به: «قولوا آمنا بالله؛ بگویید: به خدا و ایمان آورده ایم» علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) هستند و بر بقیه

ص: ۳۰۶

۱- الکافی: ج ۱ ص ۴۱۵ حدیث ۱۹، تفسیر الصفی: ج ۱ ص ۱۴۳.

ائمه (عليهم السلام) نیز منطبق می شود...

حدیث دیگری در این باره در تفسیر «العیاشی» از فضل بن صالح از بعضی اصحاب نقل شده که حضرتش فرمود:

فهم آل محمد (صلی الله علیه و آله) وقوله: (فإن آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا) سائر الناس؛(۱)

منظور از خطاب شوندگان به: «بگویید: به خدا و... ایمان آورده ایم»

آل محمد (عليهم السلام) هستند و منظور از آیه بعد: «اگر آنها نیز به آنچه شما به آن ایمان آورده اید، ایمان بیاورند» دیگر مردم هستند.

عیاشی حدیث دیگری را در این باره نقل می کند. او می گوید:

عن أبي جعفر (عليه السلام) في قوله: (أما بالله وما أنزل إلينا)

قال: إنما عنى بذلك عليا والحسن والحسين وفاطمة (عليهم السلام) وجرت بعدهم في الأئمة.

قال: ثم يرجع القول من الله في الناس فقال: (فإن آمنوا) يعنى الناس (بمثل ما آمنتم به) يعنى عليا والحسن والحسين والأئمة من بعدهم (فقد اهتدوا وإن تولوا فإنما هم في شقاق و) (۲)

هم چنین در تفسیر «الصفی» از «الخصال» شیخ صدوق (رحمه الله) چنین آمده است:

فيما علم أمير المؤمنين (عليه السلام) أصحابه: إذا قرأتم: (قولوا آمنا) فقولوا: آمنا... مسلمون؛

ص: ۳۰۷

۱- تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۶۱ حدیث ۱۰۵، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۳۵۵.

۲- تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۶۲

در میان آنچه امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به اصحاب خود یاد دادند، آمده است: هرگاه این آیه را قرائت کردید، بگویید: «به خدا ایمان آوردیم.»

در این زمینه در کتاب «من لا یحضره الفقیه» نیز در ضمن وصایای امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به فرزندش محمد بن حنفیه چنین آمده است:

وفرض علی اللسان الإقرار والتعبیر عن القلب بما عقده علیه، فقال عزوجل: (قولوا آمنا بالله وما أنزل إلینا...) (۱)

خداوند بر زبان، اقرار و اظهار عقیده و پیوند قلبی را لازم نموده و فرموده است: «بگویید: ما به خدا و آنچه به سوی ما نازل کرده، و... ایمان آورده ایم.»

منظور از اسباط چه کسانی هستند؟

منظور از اسباط، پیامبرانی هستند که از فرزندان و احفاد یعقوب بوده اند، نه همه فرزندان یعقوب؛ زیرا همه آنها معصوم نبوده اند، و به قرینه ابراهیم و اسماعیل و دو پیامبر دیگر، نزول فقط در مورد نبی اطلاق می شود. پس در این جا اسباطی که نبی بودند مراد هستند، نه غیر آنها.

بنابر این، این آیه دستوری از جانب خداوند متعال به معصومین (علیهم السلام) است که مردم از آنها اطاعت کنند که هدایت کامل همان اطاعت از آن بزرگواران است و اگر مردم اطاعت نکردند در شقاق و کفر خود باقی خواهند ماند و ضرری به معصومین (علیهم السلام) نخواهد خورد؛ چون آنها در کفالت و حمایت خدای سبحان هستند.

ص: ۳۰۸

اشاره

فإن آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا وإن تولوا فإنما هم في شقاق فسيكفيكهم الله وهو السميع العليم (۱۳۷)

اگر آنها نیز به مانند آنچه شما به آن ایمان آورده اید، ایمان بیاورند، هدایت یافته اند و اگر سرپیچی کنند، از حق جدا شده اند و خداوند، شر آنها را از تو دفع می کند؛ و او شنونده و داناست.

مکمل آیه پیشین

این آیه شریفه مکمل آیه پیشین است. خداوند می فرماید که اگر مردم ایمان آورند به مثل ایمان محمد و آل محمد (علیهم السلام) آنها هدایت شده اند و اگر پشت کنند، هدایت نشده و در کفر باقی بمانند و در این صورت، به شما ضرری نمی خورد؛ زیرا شما در حمایت خداوند هستید و او شنوا و داناست. سخنان شما را می شنود و علم کامل به اخلاص شما خاندان دارد.

وعده نصرت، معجزه قرآن

جمله (فسيكفيكهم الله) وعده نصرت و یاری به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) است. این یکی از معجزات باهر قرآن است که با وجود قلت عدد مسلمانان و کمی مال و قدرت جنگی آنها و کثرت مشرکان و یهود و نصاری و قوت و قدرت آنها، خداوند به پیامبرش وعده نصرت و کفایت شر آنان را داد و وعده الهی هم واقع شد و مسلمانان بر همه آنها غالب گردیدند.

صبغه الله ومن أحسن من الله صبغه ونحن له غابدون (۱۳۸)

این ایمان، رنگ الهی است و کیست که از خدا بهتر رنگ آمیزی کند؟! و ما او را عبادت می کنیم.

منظور از صبغه الهی چیست؟

واژه «صبغه» به معنای نوعی رنگ آمیزی است. «صبغ» یعنی رنگ زن و رنگ معنای وسیعی دارد؛ هم رنگ های ظاهری را شامل می شود و هم رنگ های باطنی را که عبارت از ایمان، عقاید، صفات، اخلاق و ملکات است.

مراد از «صبغه الله» در این آیه، همان ایمان به مطالب یاد شده در آیه پیشین است و این رنگ الهی است که به مؤمنان زده است.

بهترین حدیثی که این صبغه الهی را معنا می کند حدیثی است که در تفسیر «العیاشی» نقل شده است.

عمر بن عبدالرحمان بن کثیر هاشمی، غلام امام باقر (علیه السلام) می گوید: امام صادق (علیه السلام) درباره این آیه فرمود:

معرفة أمير المؤمنين بالولاية في الميثاق (۱)

منظور از صبغه الهی، رنگ آمیزی مؤمنان به ولایت در عالم عهد و میثاق است.

آری، بقیه رنگ ها رنگ الهی نیستند، گرچه به اسم دین آنها را تحمیل کنند.

ص: ۳۱۰

دین فقط باید از حلقوم ولایت صادر شود تا معتبر باشد و آن در اسلام مخصوص چهارده نور مقدس (علیهم السلام) است.

آیه (۱۳۹)

اشاره

قل أتحاجوننا فی الله وهو ربنا وربکم ولنا أعمالنا ولكم أعمالکم ونحن له مخلصون (۱۳۹)

پیامبر! بگو: آیا درباره خداوند با ما محاجه می کنید؟! در حالی که او، پروردگار ما و شماسست؛ و نتیجه اعمال ما از آن ما، و اعمال شما از آن شماسست؛ و ما برای او اخلاص می ورزیم.

احتجاج یعنی چه؟

قل أتاوننا محاجه و احتجاج یعنی استدلال متخاصمین و دو طرف دعوا و حجت و دلیل آوردن هر یک برای اثبات حقانیت خود و ابطال دلیل طرف مقابل .

به نظر می رسد که آیه خطاب به یهود و نصاری است که هر کدام دلیل بر حقانیت خود اقامه می کردند و می گفتند:

(نحن أبناء الله وأحباؤه) (۱)

ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم.

طبق آیه دیگری گفتند:

ص: ۳۱۱

۱- سوره مائده، آیه ۲۱.

(لن یدخل الجنة إلا من كان هودا أو نصاری (۱)

هرگز کسی جز یهودی و مسیحی وارد بهشت نخواهد شد.

در جای دیگر گفتند:

(لن تمسنا النار إلا آیاما معدوده . (۲)

هرگز آتش دوزخ، جز چند روزی، به ما نخواهد رسید.

و امثال اینها در آیات دیگر مانند: نزول روح القدس بر مریم و بدون پدر بودن مسیح و زنده کردن مردگان و شفا دادن بیماران و زنده شدن مسیح پس از مدفون شدن و به آسمان رفتن.

و در چگونگی احتجاج آنها اختلاف شده است. بعضی می گویند: احتجاج آنها با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین بوده است که فکر می کردند به جهت سبقت نبوت و سبقت نزول کتاب آسمانی در میان آنها، آنها سزاوارتر به حق هستند.

بعضی می گویند: آنها می گفتند: ما از عرب سزاوارتر به ایمان هستیم؛ چون آنها بت می پرستیده اند.

بعضی می گویند: آنها به پیامبر ما می گفتند: یا محمد! پیامبران از میان ما بوده اند و از عرب پیامبری نبوده است. پس اگر شما پیامبری، از ما خواهی بود، و چون از ما نیستی و عرب میباشی، پیامبر نیستی.

بعضی می گویند: آنها می گفتند: ما نسبت به خدا اولی و سزاوارتر از شما هستیم، چنان که قرآن کریم از قول آنها می فرماید:

ص: ۳۱۲

۱- سوره بقره، آیه ۱۰.

۲- همان آیه ۱۸۰

(قالوا نحن أبناء الله وأحباؤه) (۱)

یهود و نصاری گفتند: ما، فرزندان خدا و دوستان او هستیم.

طبق آیه دیگری می گفتند:

(لن یدخل الجنة إلا من كان هودا أو نصاری) (۲)

هیچ کس، جز یهود یا نصاری، هرگز داخل بهشت نخواهد شد.

غرض و هدف آنها از این سخنان این بود که دین باید از جانب آنها به مردم القا شود و آنها اولویت دارند که پیامبری در میان آنها باشد.

خداوند با این سخن: (هو ربنا وربکم) بیان کرد که او اعلم به تدبیر خلق است؛ چرا که او خالق ما و شما است و اعلم است به این که رسالت را در کجا قرار دهد.

(فی الله)، یعنی در انتساب به خدا و مقام قرب به او.

(وهو ربنا وربکم)

یعنی از جهت انتساب به پروردگار همه مساوی و یکسان هستیم؛ زیرا او آفریدگار و پروردگار همه و روزی دهنده همه است. همه مخلوقات از کوچک و بزرگ، از ذره اتم تا بزرگترین کرات جوی و از عقل مجرد تا هیولای محض در جنب قدرت او مساوی بوده و همه دست نیاز به درگاه بی نیاز او دراز نموده و محتاج افاضه او هستند. بنابراین، از جهت انتساب فرقی بین مخلوقات نیست.

(ولنا أعمالنا ولکم أعمالکم)

ص: ۳۱۳

۱- سوره مائده، آیه ۱۸.

۲- سوره بقره، آیه ۱۱۱.

یعنی هر کس جزای عمل خود را می بیند؛ اگر خوبی کند نتیجه آن عاید خودش می شود و اگر بدی کند نکبت آن دامنگیر خودش می شود که:

الناس مجزیون بأعمالهم إن خیرا فخیر وإن شرا فشر؛

مردم پاداش اعمال خود را دریافت خواهند کرد؛ اگر عملشان خیر باشد پاداشش خیر است و اگر عملشان شر باشد سزای آن هم شر و مناسب با آن است.

عبادت مخلصانه

(ونحن له مخلصون)

یعنی امتیاز ما بر شما اهل کتاب این است که ما شریک و عدیلی برای خدا قائل نیستیم و در مقام عبادت نسبت به او خالص هستیم و جز او را پرستش نمی کنیم و با صدای بلند فریاد می زنیم: «لا إله إلا الله» .

ما نه تنها در مقام عبادت برای خدا شریک قرار نمی دهیم؛ بلکه در مقام ذات، صفات و افعال نیز موحد هستیم و جز او کسی را واجب الوجود و قدیم نمی دانیم و صفات او را عین ذات او می دانیم و مؤثری در عالم سوای او نمی دانیم؛ بر خلاف شما که کتاب های مقدس شما از کلمات و سخنان شرک و کفرآمیز پر است و شما یهود، مدت بسیاری در شرک و بت پرستی به سر برده و شما نصاری، مسیح را خدا و پسر خدا دانسته و به اسم او و روح القدس و آب، غسل تعمید می دهید.

ص: ۳۱۴

اخلاص و اهمیت آن در روایات

اکنون در این جا از میان احادیث بسیار، سه حدیث در معنای اخلاص و اهمیت آن ذکر می شود.

در روایتی آمده که حذیفه یمان گوید:

سألت النبی (صلی الله علیه و آله) عن الإخلاص ما هو؟

قال: سألت جبرئیل (علیه السلام) عن ذلك. قال: سألت رب العزه عن ذلك.

فقال: هو سر من سری استودعته قلب من احببته من عبادی (۱)

از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سؤال کردم: اخلاص چیست؟

حضرت فرمودند: من از جبرئیل همین سؤال را کردم، او گفت: من از خداوند عزیز همین سؤال را کردم.

خدا فرمود: اخلاص سلی است از اسرار من، آن را در دل کسی از بندگان خود که او را دوست بدارم به ودیعه می گذارم.

حقیقت اخلاص چیست؟

در روایت دیگری ابودریس خولانی می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

إن لكل حق حقیقه وما بلغ عبد حقیقه الإخلاص حتی لا یحب أن یحمد علی شیء من عمل الله (۲)

هر حقی حقیقتی دارد و هیچ کس به حقیقت اخلاص نمی رسد تا

ص: ۳۱۵

۱- مجمع البیان: ج ۱ ص ۴۰۹، ذیل آیه مورد بحث.

۲- همان.

این که دوست نداشته باشد که او را بر چیزی از اعمالی که برای خدا انجام داده است مدح و ستایش کنند.

یعنی توقع تعریف از احدی برای اعمال خوب خود نداشته باشد.

در سخن دیگری سعید بن جبیر می گوید:

الإخلاص أن يخلص العبد دينه وعمله لله ولا يشرك به في دينه ولا يراني بعمله أحد(۱)

اخلاص آن است که بنده دین و اعمال خود را برای خدا خالص سازد و در دینش کسی را شریک او نگیرد و در اعمالش برای احدی تظاهر و ریا نکند.

در سخنی دیگر در باره اخلاص گفته شده است:

اخلاص این است که اعمال انسان در ظاهر و باطنش یکی باشد. در سخن دیگری آمده است:

هو ما استتر من الخلاق واستصفي من العلائق؛(۲)

اخلاص آن است که عمل از مردم پوشیده باشد (دوست نداشته باشی که آن را به گوش مردم برسانی) و از علایق دنیوی هم پاک باشد. (عمل را به جهت علایق نفسانی انجام ندهی).

در تعریف دیگری آمده است:

ص: ۳۱۶

۱- همان

۲- همان

هو أن يكتم حسناته كما يكتم سيئاته (١)

اخلاص این است که همان طوری که گناهان و بدی های خود را می پوشاند، اعمال خوب خود را هم بپوشاند.

أم تقولون إن إبراهيم وإسماعيل وإسحاق ويعقوب والأسباط

كانوا هودا أو نصارى قل ء أنتم أعلم أم الله ومن أظلم ممن كتم شهاده عنده من الله وما الله بغافل عما تعملون (١٤٠)

یا می گوئید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط، یهودی یا نصرانی بوده اند؟ بگو: شما داناترید یا خدا؟ و کیست ستمکار تر از آن کس که شهادت خدا را که نزد اوست کتمان کند؟ و خداوند از آنچه انجام می دهید غافل نیست.

توضیحی در قرائت آیه

عبارت «ام تقولون» دو قرائت دارد

١. قرائت کوفیون - به جز ابی بکر - و ابن عامر که «تقولون» قرائت کرده اند.

٢. قرائت دیگران که «يقولون» قرائت کرده اند. (٢)

در فعل «يعملون» نیز دو قرائت هست:

ص: ٣١٧

١- همان.

٢- همان.

۱. کسانی که «تقولون» قرائت کرده اند، این جا هم «تعملون» قرائت کرده اند.

۲. کسانی که «يقولون» قرائت کرده اند، این جا هم «يعملون» قرائت کرده اند. (۱)

به نظر می رسد قرائت «تقولون» و «تعملون» که مطابق سیاهه قرآن است، اولی و بهتر است.

پاسخی به ادعاهای اهل کتاب

این آیه شریفه احتجاجی علیه یهود و نصاری است که می گفتند: کسی غیر از یهود و نصاری داخل بهشت نمی شود. در آیه جهت رد سخن آنها وجوهی گفته شده است.

وجه اول. خبری است که پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه و آله) داده اند و معجزات آن حضرت دلیل بر صدق گفتار و خبرشان است.

وجه دوم. در خود تورات و انجیل آمده که همه پیامبران بر دین حنیف اسلام بوده اند و همه تابعین آنها اهل بهشت هستند.

وجه سوم. این که اسم یهودیت و نصرانیت که بر اهل کتاب وضع شده، بعد از نزول تورات و انجیل بوده و قبل از آن نبوده که کسی تابع آنها باشد.

وجه چهارم. ادعای یهود و نصاری ادعای بدون برهان است. از این رو خداوند آنها را توبیخ می کند و می فرماید: (ء أنتم أعلم أم الله) که با این که در ظاهر استفهام است، اما استفهام توبیخی است و با آن، آنها را توبیخ می کند.

ص: ۳۱۸

۱- تفسیر الصافی: ج ۱، ذیل آیه مورد بحث.

کتمان شهادت بزرگترین ستم

(ومن أظلم ممن كتم شهاده عنده من الله)

در این شهادتی که آنان کتمان نمودند دو احتمال می رود:

۱. شهادت الهی به این که ابراهیم و پیامبران بعد از او بر اسلام بودند و به این امر سفارش و وصیت می نمودند.
 ۲. شهادت به این که ابراهیم و پیامبران بعد از او و موسی و عیسی (علیهم السلام) خبر به بعثت پیامبر اسلام و این که او خاتم پیامبران است داده اند که در آیات پیشین ذکر کردیم و در کتاب های عهدین نیز موجود است.
- از این آیه استفاده می شود که کتمان شهادت به ویژه در امر دین، بزرگ ترین ظلم است؛ چرا که هم نسبت به خود کتمان کننده اند که خود را مستحق عذاب ابدی می کنند، و هم نسبت به دین و پیامبران الهی که دین آنها را پایمال می کنند و هم نسبت به سایرین از تابعین خود که آنان را در ضلالت و گمراهی می اندازند. از این جهت، کتمان یکی از گناهان کبیره بوده و آیات و اخبار بسیاری در نکوهش آن آمده است.

غفلت یعنی چه؟

(وما الله بغافل عما تعملون)

غفلت، عبارت از عدم توجه است و سهو به معنای خروج مطلبی از قوه ذاکره و نسیان به معنای خروج مطلبی از قوه حافظه (از یاد بردن) آمده است. از این رو در مورد غفلت و سهو به اندک توجهی متذکر می شویم، ولی در مورد نسیان چه

بسا کمال توجه می شود و مطلب به نظر نمی آید و این عوارض مخصوص غیر معصومین است.

هیچ کدام از این عوارض در ذات مقدس خداوند عالم راه ندارد، بلکه معصومین (علیهم السلام) اعم از پیامبران الهی و ائمه طاهرین (علیهم السلام) از این عوارض مصون و محفوظ هستند.

آیه (۱۴۱)

اشاره

تلك أمه قد خلت لها ما كسبت ولكم ما كسبتم ولا تسئلون عما كانوا يعملون (۱۴۱)

اینها گروهی بودند که گذشتند و هر چه کردند نتیجه اش برای خودشان هست و آنچه شما انجام می دهید نتیجه اش برای خودتان خواهد بود و از آنچه آنان انجام می دهند از شما سؤال نمیشود.

چرا این آیه تکرار شده است؟

این آیه شریفه همان آیه شریفه ۱۳۴ همین سوره است که تفسیر آن گذشت.

فقط باید وجه تکرار آن را در این جا متذکر شویم. سه وجه برای تکرار آن در تفسیر «مجمع البیان» ذکر شده است:

نخست آن که مراد از کلمه امت در آیه ۱۳۴، ابراهیم (علیه السلام) و پیامبران دیگر (علیهم السلام) هستند و مراد از امت در این آیه، گذشتگان از یهود هستند. پس آیه تکراری نیست.

ص: ۳۲۰

دوم آن که به طور کلی هنگامی که اوقات و مواظن متعدد باشد، تکرار عیبی ندارد و وجه اتصال آیه به ما قبل این است که اگر ما بپذیریم که پیامبران بر دین یهودیت و مسیحیت بوده اند، این بر صحت قول شما حجت نمی شود؛ چون شرایع با هم مختلف هستند و نسخ در همه شرایع بوده است. بنابراین، برای شما هیچ سودی تصور نمی شود.

سوم آن که این، وعظ و موعظه و زجری برای آنهاست که دیگر درباره آبا و اجداد خود تکلم نکنند و بدانند که فضیلت آن ها ربطی به این ها ندارد، چنان که

شاعر می گوید:

گیرم پدر تو بود فاضل

از فضل پدر تو را چه حاصل؟

آیه (۱۴۲)

اشاره

سيقول السفهاء من الناس ما ولاهم عن قبلتهم التي كانوا عليها قل لله المشرق والمغرب يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم (۱۴۲)

به زودی مردم سفیه و کم خرد می گویند: «چه چیز ایشان را از قبله ای که به طرف آن نماز می خواندند برگردانید؟» بگو: مشرق و مغرب برای خدا است و هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

تفسیر روایی آیه

درباره این آیه شریفه چند روایت از معصومین (علیهم السلام) نقل شده که با بیان شیوای

ص: ۳۲۱

خود آن را بیان می کنند.

دانشمند عالی مقام شیخ طبرسی (رحمه الله) در کتاب «الاحتجاج» چنین نقل می کند: امام حسن عسکری (علیه السلام) می فرماید:

لما كان رسول الله (صلى الله عليه و آله) بمكة أمره الله تعالى أن يتوجه نحو بيت المقدس في صلاته ويجعل الكعبة بينه وبينها إذا أمكن وإذا لم يمكن استقبل بيت المقدس كيف كان. فكان رسول الله (صلى الله عليه و آله) يفعل ذلك طول مقامه بها ثلاث عشرة سنة. فلما كان بالمدينة وكان متعبدا باستقبال بيت المقدس استقبله وانحرف عن الكعبة سبعة عشر شهرا أو ستة عشر شهرا.

وجعل قوم من مرده اليهود يقولون: والله ما درى محمد كيف يصلى حتى صار يتوجه إلى قبلتنا ويأخذ في صلاته بهدانا ونسكنا. فاشتد ذلك على رسول الله (صلى الله عليه و آله) لما اتصل به عنهم وكره قبلتهم وأحب الكعبة.

فجاءه جبرئيل (عليه السلام) فقال له رسول الله (صلى الله عليه و آله): يا جبرئيل! لوددت لو صرفنى الله عن بيت المقدس إلى الكعبة فقد تأذيت بما يتصل بى من قبل اليهود من قبلتهم.

فقال جبرئيل (عليه السلام): فاسأل ربك أن يحولك إليها فإنه لا يردك عن طلبتك ولا يخيبك من بغيتك.

فلما استتم دعاءه صعد جبرئيل ثم عاد من ساعته فقال: اقرأ يا محمد: «قد نرى تقلب وجهك في السماء فلنولينك قبلة ترضاها فول

ص: ٣٢٢

وجهبك شطر المسجد الحرام وحيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره...)

فقال اليهود عند ذلك: (ما ولاهم عن قبلتهم التي كانوا عليها)

فأجابهم الله أحسن جواب فقال: (قل الله المشرق والمغرب) وهو يملكهما وتكليفه التحويل إلى جانب كتحويله لكم إلى جانب آخر (يهدى من يشاء إلى صراط مستقيم) وهو أعلم بمصلحتهم وتؤديهم طاعتهم إلى جنات النعيم.

قال أبو محمد (صلى الله عليه و آله): وجاء قوم من اليهود إلى رسول الله (صلى الله عليه و آله) فقالوا: يا محمد! هذه القبلة بيت المقدس قد صليت إليها أربع عشره سنه ثم تركتها الآن أفحقا كان ما كنت عليه فقد تركته إلى باطل، فإن ما يخالف الحق باطل أو باطلا كان ذلك فقد كنت عليه طول هذه المده فما يؤمننا أن تكون الآن على باطل؟

فقال رسول الله (صلى الله عليه و آله): بل ذلك كان حقا وهذا حق يقول الله: (قل لله المشرق والمغرب يهدى من يشاء إلى صراط مستقيم) إذا عرف صلاحكم أيها العباد فى استقبالكم المشرق أمركم به وإذا عرف صلاحكم فى استقبال المغرب أمركم به وإن عرف صلاحكم فى غيرهما أمركم به، فلا تنكروا تدبير الله فى عباده وقصده إلى مصالحكم.

ثم قال رسول الله (صلى الله عليه و آله): لقد تركتم العمل يوم السبت ثم عملتم بعده سائر الأيام ثم تركتموه فى السبت، ثم عملتم بعده أفركتم الحق إلى الباطل أو الباطل إلى الحق أو الباطل إلى الباطل أو الحق إلى الحق؟

قولوا كيف شئتم، فهو قول محمد وجوابه لكم.

قالوا: بل ترك العمل في السبت حق والعمل بعده حق.

فقال رسول الله (صلى الله عليه و آله): فكذلك قبله بيت المقدس في وقته حق ثم قبله الكعبة في وقته حق.

فقالوا له: يا محمد! أفبدا لربك فيما كان أمرك به بزعمك من الصلاة إلى بيت المقدس حتى نقلك إلى الكعبة؟

فقال رسول الله (صلى الله عليه و آله): ما بدا له عن ذلك، فإنه العالم بالعواقب والقادر على المصالح لا يستدرك على نفسه غلطا ولا يستحدث رأى بخلاف المتقدم. جل عن ذلك ولا يقع عليه أيضا مانع يمنعه من مراده وليس يبدو إلا لمن كان هذا وصفه وهو عروجل يتعالى عن هذه الصفات علوا كبيرا.

ثم قال لهم رسول الله (صلى الله عليه و آله): أيها اليهود! أخبروني عن الله أليس يمرض ثم يصح ويصح ثم يمرض؟ أبدا له في ذلك؟ أليس يحيى ويميت؟ أبدا له في كل واحد من ذلك؟ قالوا: لا.

قال (صلى الله عليه و آله): فكذلك الله تعبد نبيه محمدا بالصلاة إلى الكعبة بعد أن كان تعبد بالصلاة إلى بيت المقدس وما بدا له في الأول.

ثم قال (صلى الله عليه و آله): أليس الله يأتي بالشتاء في أثر الصيف والصيف في أثر الشتاء؟ أبدا له في كل واحد من ذلك؟ قالوا: لا.

ص: ٣٢٤

قال : فكذلك لم يبد له في القبلة.

قال: ثم قال (صلى الله عليه و آله): أليس قد ألزمتكم في الشتاء أن تحترزوا من البرد بالثياب الغليظة وألزمتكم في الصيف أن تحترزوا من الحر؟ أفبدا له في الصيف حين أمركم بخلاف ما كان أمركم به في الشتاء؟

قالوا: لا.

فقال رسول الله (صلى الله عليه و آله): فكذلكم الله تعبدكم في وقت لصالح يعلمه بشيء ثم تعبدكم في وقت آخر لصالح آخر يعلمه بشيء آخر، فإذا أطعتم الله في الحالتين استحققتم ثوابه فأنزل الله تعالى: (ولله المشرق والمغرب فأينما تولوا فثم وجه الله إن الله واسع عليم) (١)

يعنى إذا توجهتم بأمره فثم الوجه الذى تقصدون منه الله و تأملون ثوابه.

ثم قال رسول الله (صلى الله عليه و آله): يا عباد الله! أنتم كالمرضى والله رب العالمين كالطبيب فصالح المرضى فيما يعمله الطبيب ويدبره به لا فيما يشتهي المريض ويقترحه ألا فسلموا لله أمره تكونوا من الفائزين (٢)

رسول خدا (صلى الله عليه و آله) تا وقتی که در مکه اقامت داشت مأمور بود در نماز به سوى بيت المقدس بایستد و تا حد امکان در جایی نماز بخواند که کعبه و بيت المقدس در یک راستا قرار گیرد. و گر نه فقط به سمت بيت المقدس بایستد. و در تمام مدت سیزده سال ایام بعثت در مکه

ص: ۳۲۵

۱- سورة بقره، آیه ۱۱۵

۲- الإحتجاج: ج ۱ ص ۸۱.

همین گونه رفتار کرد.

پس از هجرت به مدینه به مدت هفده یا شانزده ماه نیز به سمت بیت المقدس نماز گزارد و از خانه کعبه منحرف شد. به همین خاطر گروهی از یهود مدینه از سر مباحات و افتخار، یاوه سرایی کرده و گفتند: به خدا قسم، محمد نمی داند چگونه نماز بخواند تا جایی که رو به قبله ما می کند و به سبک عبادت ما عبادت می کند! چون این سخن به گوش آن حضرت رسید بر او گران آمد و به قبله آنان بی رغبت، و به جانب کعبه راغب شد، و در سخنی که با جبرئیل نمود این گونه ابراز داشت: آرزو می کنم که خداوند مرا از قبل بیت المقدس به سمت کعبه بگرداند، زیرا خاطر من از بابت آن یاوه سرایی یهود آزرده شده است.

جبرئیل گفت: از پروردگارت بخواه تا دعایت را اجابت فرماید، و قبله را تحویل نماید که البته خواسته ات را رد نمی کند و نو میدت نمیسازد.

چون دعای پیامبر به آخر رسید جبرئیل به آسمان رفت و بلافاصله برگشت و اظهار نمود: ای محمد! این آیه را بخوان: «ما گردش روی تو را در آسمان (به انتظار وحی) می بینیم، و هر آینه تو را به قبله‌های که آن را می پسندی بگردانیم؛ پس روی خود را سوی مسجد الحرام بگردان، و هر جا که باشید رویتان را سوی آن بگردانید».

در این موقع یهودیان گفتند: چه چیز آنان را از قبله ای که بر آن

ص: ۳۲۶

بودند . یعنی بیت المقدس - بگردانید؟

خداوند به بهترین وجهی پاسخ داد و فرمود: «بگو: مشرق و مغرب همه ملک خداست» تکلیف او به روی گرداندن به جانبی مانند روی گرداندن شما به جانب دیگری است «هر که را خواهد به راه راست راه می نماید» و هموست دانا به مصالح ایشان، و اطاعت امر پروردگار، آنان را به سمت بهشتهای پر نعمت سوق می دهد.

امام عسکری (علیه السلام) در ادامه فرمود:

گروهی از یهودیان به خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمدند و گفتند: ای محمد! تو مدت چهارده سال به سوی بیت المقدس عبادت نمودی، و اکنون از آن روی گردان شده ای. اگر روی گرداندن به آن، حق و درست بوده، روی گرداندن از آن باطل و نادرست است؛ چرا که باطل در مقابل حق و خلاف آن است و چنانچه رو به قبله ما باطل و نادرست بوده، در تمام آن مدت تو در باطل بسر برده ای! بنا بر این چگونه مطمئن باشیم که اکنون نیز همچون گذشته بر باطل نباشی؟!

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر کدام از آنها در جای خود صحیح و حق است. خداوند می فرماید: «بگو مشرق و مغرب از آن خداست. هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند، هر گاه صلاح شما بندگان را در عبادت به سمت مشرق بداند به آن جانب امر می کند، و اگر مغرب یا جهت دیگر را صلاح بداند به همان سمت فرمان می دهد. بنابراین در برابر تدبیر پروردگار جهان نباید مخالفت و عناد نمود.

ص: ۳۲۷

سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به آنان فرمود: آیا شما نبودید که کار روز شنبه را تعطیل کردید، و سپس در روزهای دیگر هفته مشغول کار شدید؟ کدام یک از آن دو حق بود؟ مطابق استدلال شما (در تحویل قبله) اگر ترک کردن حق بود باید مشغولیت در ایام دیگر هفته باطل باشد، یا برعکس، یا هر دو باطل، و یا هر دو حق باشد، و شما هر جوابی که دهید پاسخ من نیز به اعتراض شما همان خواهد بود.

گفتند: ترک روز شنبه حق بود و مشغولیت در باقی هفته نیز حق بود. آن حضرت نیز فرمود: پس همین طور قبله بیت المقدس و کعبه هر کدام در زمان خود حق و درست بوده است.

گفتند: آیا هنگام تحویل قبله از بیت المقدس به کعبه برای خداوند امر جدید و تازه ای حادث شد که از رأی سابق خود برگشت و فرمان جدیدی به شما داد؟

فرمود: این طور نیست، چرا که پروردگار جهانیان دانا به پایان امر و توانا بر مصالح است. نه خطایی از او سر می زند تا جبران کند، و نه عقیده اش عوض می شود تا خلاف رأی سابق عمل کند. و نه چیزی می تواند مانع مقصد و عمل او باشد، و بدا و ظهور رأی جدید برای کسی اتفاق می افتد که اشتباه داشته باشد و در برابر اراده اش مانعی باشد و خداوند با عزت و جلال از تمامی این پیرایه ها منزه و برتر است.

سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خطاب به یهودیان فرمود: آیا قبول دارید که خود خداوند بیمار می سازد و هموست که بهبودی می بخشد؟ و دوباره هموست که مریض می سازد یا این که زنده می کند و می میراند؟ آیا گردش شب و روز را نمی بینید که هر کدام از پی هم در رفت و آمدند و همه تحت نظر خداوند است؟ آیا در این امور برای خداوند امر تازه و پیش آمد تازه‌ای حادث شده که از رأی سابق برگشته و امر جدیدی می آورد؟

گفتند: نه.

فرمود: به همین ترتیب نیز در موضوع قبله، خداوند زمانی بیت المقدس را قبله قرار داده و در زمانی دیگر خانه کعبه را تعیین فرمود، و در این تغییر و تحول هیچ بدایی برای خداوند رخ نداده است. و هم چنین است موضوع تغییر فصل ها، آمد و شد تابستان و زمستان که هیچ ربطی به مسأله بدا ندارد.

فرمود: و هم چنین در تغییر قبله نیز هیچ بدایی صورت نگرفته است. سپس فرمود: مگر خداوند شما را در زمستان برای احتراز از سرما ملزم به پوشیدن لباس ضخیم نکرده؟ و به همین ترتیب در فصل تابستان امر به پیشگیری از گرما نکرده؟ آیا در این دستورهای متضاد، بدایی برای پروردگار پیش آمد نموده؟

گفتند: نه.

فرمود: بنا بر این خداوند روی صلاح بینی و تشخیص مصلحت به

ص: ۳۲۹

اقتضای زمان، امر به کاری می فرماید یا منع از چیزی می کند. پس در صورت اطاعت امر خداوند در هر دو حالت شایسته و در خور ثواب و پاداش پروردگار قرار می گیرید. و خداوند این آیه شریفه را نازل کرده است: «مشرق و مغرب از آن خداست؛ پس به هر سو که روی آرید همان جا روی خداست» یعنی: هر گاه با امر و فرمان خدا به طرفی رو آورید، همان طرف جہتی است که مقصود خداست و آرزوی نوابش را دارید.

سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای بندگان خدا! شما مانند افراد بیمارید، و پروردگار جهانیان هم چون طبیب است، و صلاح بیمار در اطاعت دستورها و تدبیرهای طبیب، و عدم اعتنا به خواهش های نفسانی و تمایلات شخصی است.

ای بندگان خدا! تسلیم امر پروردگار شوید تا پیروز و کامیاب گردید.

ص: ۳۳۰

و كذلك جعلناكم أمة وسطا لتكونوا شهداء على الناس ويكون الرسول عليكم شهيدا وما جعلنا القبلة التي أنت عليها إلا نعلم من يتبع الرسول ممن ينقلب على عقبيه وإن كانت لكبيرة إلا على الذين هدى الله وما كان الله ليضيع إيمانكم إن الله بالناس رؤوف رحيم (۱۴۳)

همان گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر هم بر شما گواه باشد. و ما آن قبله ای را که پیش تر بر آن بودی، تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از پیامبر پیروی می کنند، از آنها که به دوران جاهلی باز می گردند، مشخص شوند. و به یقین این حکم، جز بر کسانی که خداوند آنها را هدایت کرده، دشوار بود و خدا هرگز ایمان شما را ضایع نمی گرداند؛ زیرا خداوند نسبت به مردم، رحیم و مهربان است.

آیا این دو آیه یکی هستند؟

در این آیه شریفه در سه محور بحث داریم.

محور یکم. آیا این مجموعه یک آیه است، یا دو آیه که با هم تلفیق شده است؟

به نظر می رسد اینها دو آیه هستند؛ یعنی از اول آیه تا «شهدید» یک آیه است و بقیه، آیه دیگری است که در بعضی از مصاحف این را دو آیه نوشته اند.

نظر آیت الله طیب (رحمه الله) این بوده که اینها، دو آیه هستند که می فرماید:

ظاهر این است که جمله (و كذلك جعلناكم أمة وسطاً) تا (شهيدا) یک آیه مستقل باشد و به آیه قبله مربوط است و جمله آیه بعد نباشد، چنان که در بعضی مصاحف نیز آیه مستقل شمرده شده است. (۱)

منظور از امت وسط چه کسانی هستند؟

محور دوم. مقصود از امت وسط فقط معصومین (علیهم السلام) هستند، نه جمیع امت در این زمینه حدود ده حدیث از امیرمؤمنان علی (علیه السلام)، حضرت امام باقر (علیه السلام) و حضرت امام صادق (علیه السلام) در کتاب شریف «الکافی» و تفسیر «العیاشی» و دیگر منابع شیعی از صفار و دیگران روایت شده است. بنابر این روایات، منظور از امت وسط، ائمه طاهرین (علیهم السلام) هستند.

البته با این روایات متعدد به توجیحات مفسران نیازی نیست که می خواهند این آیه را مرتبط به آیات قبله بدانند؛ بلکه ممکن است این آیه مانند آیه شریفه (الیوم أكملت لكم دينكم) (۲) باشد که جزء آیات راجعه به حرمت اکل اقسام حیوانات قرار داده شده با این که هیچ ارتباطی با آنها ندارد.

هم چنین نظیر آیه ای است که می فرماید:

(إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيرا) (۳)

ص: ۳۳۲

۱- اطيّب البیان: ج ۲، ذیل آیه ۱۴۳ سوره بقره.

۲- سوره مائده، آیه ۳.

۳- سوره احزاب، آیه ۳۳.

خداوند می خواهد هر گونه پلیدی و گناه را فقط از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

این آیه جزء آیات مربوط به زنان پیامبر شمرده شده، با این که شامل آنها نمی شود.

بنابراین، خطاب در آیه به ائمه طاهرین (علیهم السلام) است و کلمه «امت» در اصل عبارت از گروهی است که وحدت نسبی داشته باشند و از باب توسعه بر اهل یک ملت اطلاق می گردد.

ائمه طاهرین (علیهم السلام) میانه روان حقیقی

محور سوم. کلمه وسط به معنای عدل و راه مستقیم است که بین دو طرف افراط و تفریط باشد.

امت وسط؛ یعنی گروهی که در جمیع شؤون فردی و اجتماعی دارای روش مستقیمی بوده و به طرف افراط و تفریط منحرف نشود. این ویژگی، مخصوص معصومان؛ یعنی ائمه طاهرین (علیهم السلام) است که از هر جهت در حد وسط هستند.

ائمه اطهار (علیهم السلام) درباره خدا معتقد به توحید بودند که حد وسط بین انکار وجود حق و شرک است.

آنان به عین ذات بودن صفات ربوبی معتقد بودند، که حد وسط بین زیادت صفات و انکار اصل صفات است که منسوب به بعض حکما است.

در باب عدل به اختیار معتقد بودند که حد وسط بین جبر و تفویض است. در باب نبوت به عصمت پیامبران قائل بودند که حد وسط بین غلو و انکار

نبوت است.

در باب امامت قائل به شؤنی برای امام هستند که حد وسط بین غلو و انکار امامت است.

و در معاد به معاد جسمانی و روحانی معتقد بودند که حد وسط بین انکار معاد و مذهب بعضی از عرفا است و هم چنین حد وسط بین قول به معاد جسمانی تنها و معاد روحانی صرف است.

از جهت اخلاق به جمیع اخلاق فاضله و صفات پسندیده متخلق بوده اند که حد وسط بین افراط و تفریط در اخلاق است.

برای مثال، ملکه شجاعت حد وسط بین تهور و بیباکی و جبن و ترس، علم حد وسط بین جربزه و جهل، سخاوت حد وسط بین اسراف و بخل، تواضع حد وسط بین تکبر و ذلت است و هم چنین است بقیه موارد اخلاقی .

از جهت اعمال دارای مقام عصمت هستند و کوچکترین عملی که برخلاف موازین شرعی و عقلی باشد از آنها صادر نمی شده است.

آن بزرگواران در شؤن زندگی هم جنبه روح و هم جسم را رعایت می نمودند و از رهبانیت و دست کشیدن از مظاهر زندگی و از فرو رفتن در مادیت منع می کردند.

کوتاه سخن آنکه پیشوایان معصوم (علیهم السلام) در جمیع شؤن حیاتی دارای مرتبه عدل بودند و قدمی بر خلاف موازین شرعی و عقلی برداشته اند.

ص: ۳۳۴

موهبتی به خاندان عصمت و طهارت

(لتكونوا شهداء على الناس)

تا اینکه گواه بر اعمال مردم باشید.

این موهبتی است که خداوند عالم به خاندان عصمت و ائمه اطهار (علیهم السلام) داده که آنان را امت وسط و برگزیده خود قرار داده و علم و احاطه به آنها عنایت فرموده برای این که گواه اعمال امت در روز قیامت باشند، چنان که مضمون بسیاری از اخبار و زیارات به خصوص مواضعی از زیارت جامعه بر این معنا گواه است.

چرا منظور از امت، جمیع امت نیست؟

البته نمی شود خطاب در این آیه متوجه جمیع امت باشد؛ زیرا قرائتی در آیه و بیرون آن موجود است که خطاب را به بعضی تخصیص می دهد.

۱. تعریف و تفسیری که برای امت وسط شده که برگزیده و عدل و حد وسط از هر جهت باشد.

این معنا بر همه امت مطابقت نمی کند؛ زیرا در میان امت، افراد فاسق و منحرف از صراط مستقیم و طاغی و سرکش و بالأخره مجرم و عاصی بسیار بوده و هست. ۲. امت وسط باید بر اعمال مردم شاهد باشند و بنابر فرمایش حضرت امام صادق (علیه السلام) چگونه می شود کسی که در دنیا شهادت او بر یک صاع از خرما قبول نیست، در محضر امت های گذشته شهادت دهد و شهادتش قبول شود؟

ص: ۳۳۵

این حدیث در تفسیر «العیاشی» این گونه نقل شده است:

امام صادق (علیه السلام) درباره این آیه فرمود:

فإن ظننت أن الله عنى بهذه الآية جميع أهل القبلة من الموحدين أفترى أن من لا- تجوز شهادته فى الدنيا على صاع من تمر يطلب الله شهادته يوم القيامة ويقبلها منه بحضرة جميع الأمم الماضيه؟

کلا.... (۱)

۳. اگر مراد از امت وسط جمیع امت باشد و مراد از ناس نیز همه آنها باشند، اتحاد شاهد و مشهود علیه می شود با این که با نص آیه شریفه مغایرت دارد.

۴. در اخبار ائمه طاهرین (علیهم السلام) که بیانگر قرآن هستند، کلمه «وسط» به ائمه طاهرین با تفسیر شده است.

و لایم در «لیکونوا» برای غایت است، و از آن استفاده می شود که غرض از وسط قرار دادن ائمه (علیهم السلام) این بوده که ناظر و شاهد اعمال باشند.

از طرف دیگر، از آیات دیگر و اخبار استفاده می شود که در روز قیامت، شهود بسیارند که از آن جمله اعضای بدن انسان - از چشم، گوش، دست، پا و... که بر افعال صادره از خود شهادت می دهند - رقیب و عتید، کرام الکاتبین، قرآن، مساجد، مکانها، زمانها، ساعات، شب و روز و غیر این ها و بالاتر از همه ذات اقدس پروردگار از شهود هستند.

(ویکون الرسول علیکم شهیدا)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درباره ائمه اطهار (علیهم السلام) شهادت می دهد که به امر او قیام کرده اند

ص: ۳۳۶

۱- تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۶۳ حدیث ۱۱۴.

و طبق وظایف محوله به آنها رفتار نموده اند و نه تنها رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شاهد بر ائمه هدی (علیهم السلام) است، بلکه بر جمیع شهدای امت های گذشته نیز شاهد هستند، چنان که در آیه شریفه می فرماید:

(فکیف إذا جننا من کل أمه بشهید وجننا بک علی هؤلاء شهیدا) (۱)

پس حال آنها چگونه است آن روزی که از هر امتی، شاهد و گواهی می آوریم، و تو را نیز بر آنان گواه خواهیم آورد؟

از این آیه شریفه استفاده می شود که دوران زندگی و شهادت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) یکسان است و ارواح مقدس آنها به همه جهان احاطه دارند و مظهر اتم صفات پروردگار هستند. البته بر طبق این معنا اخبار فراوانی وجود دارد.

ص: ۳۳۷

وما جعلنا القبلة التي كنت عليها إلا لنعلم من يتبع الرسول ممن ينقلب على عقبيه وإن كانت لكبيرة إلا على الذين هدى الله وما كان الله ليضيع إيمانكم إن الله بالناس ورحيم (۱۴۳)

و قبله ای را که چندی بر آن بودی، مقرر نکردیم جز برای آن که کسی را که از پیامبر پیروی می کند از آن کسی که از عقیده خود بر می گردد مشخص کنیم. و به یقین این حکم، جز بر کسانی که خداوند آنها را هدایت کرده، دشوار بود. و خدا هرگز ایمان شما را ضایع نمی گرداند؛ زیرا خداوند نسبت به مردم، رحیم و مهربان است.

توضیح واژگان

حرف «ما» در این آیه نافیه است و جعل تکلیف است؛ یعنی «توجه به قبله را واجب نکردیم» و به تقدیر احتیاج نیست؛ چون قبله موضوع حکم و مورد تکلیف فعل مکلف است و معلوم است که مراد، فعل مترتب بر این موضوع است، یعنی توجه به قبله، نه ذات و خود قبله، مثل آیه شریفه ای که می فرماید:

(حرمت علیکم أمهاتکم) (۱)

حرام شده است بر شما مادرانتان.

ص: ۳۳۸

که مراد، وطی أمهات است، نه ذات و خود امهات.

و مثل آیه شریفه ای که می فرماید:

(إنما حرم علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر... (۱))

خداوند، تنها (گوشت) مردار، خون، گوشت خوک را حرام کرده است.

که مراد، اکل و خوردن میته است و امثال اینها از آیات دیگر.

قبله کجاست؟

«قبله» مکان یا چیزی است که انسان مقابل خود قرار می دهد. در این آیه مراد کعبه معظمه است، نه بیت المقدس که بعضی از مفسران به قرینه «کنت علیها» گمان کرده اند، به این بیان که «کنت» فعل ماضی است و قبله ای که در زمان ماضی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) متوجه آن بوده، بیت المقدس است.

این قرینه، دلیل بر مدعای آنها نیست. چون در جای خود ثابت شده که زمان مأخوذ در معنا، در معنای فعل نیست و فعل حدثی است که دلالت بر وقوع یا صدور یا حلول یا لاوقوع می کند و فعل ماضی چون اخبار از وقوع است ناچار باید وقوع تحقق پیدا کند، اگرچه لحظه قبل از اخبار باشد تا اخبار از آن صحیح باشد و این مقدار از وقوع در مورد توجه به کعبه قبل از نزول آیه محقق شده بود. از این رو به تصرف در معنای جعل به تحول و گرداندن و مانند آن نیازی نیست.

ص: ۳۳۹

(إلا لتعلم من يتبع الرسول ممن ينقلب على عقبيه)

علم الهی، ذاتی است و چیزی بر او پوشیده نیست تا با آزمایش معلوم گردد. اما در این آیه و نظایر آن بعد از ذکر یک حکم امتحانی، می فرماید: ما این کار را

کردیم تا بدانیم مطیع و مخالف کیست. مفسران در بیان مقصود از این علم وجوهی ذکر کرده اند و بهترین آنها وجهی است که سید مرتضی (رحمه الله) ذکر کرده است که می فرماید:

فعل «لنعلم» که متکلم مع الغیر است، حقیقت در این است که هم خداوند و هم غیر او بدانند. و این دانستن خدا همراه با دانستن غیر تحقق پیدا نمی کند مگر پس از تحقق تبعیت از پیامبر و عدم تبعیت؛ چرا که پیش از تبعیت، تنها خداوند می داند که تابع و معترض کیست. بنابراین ظاهر آیه و کلمه «لنعلم» مشکلی ندارد. (۱)

عقب به معنای پشت پا آمده است و «ینقلب علی عقیبه» کنایه از اعراض و ارتداد و برگشتن از عقیده است.

از این جمله استفاده می شود که جماعتی برای تحویل قبله، از اسلام برگشتند و از متابعت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دست برداشتند و ظاهر آنها جماعتی از یهود بودند که به ظاهر مسلمان شده بودند.

ص: ۳۴۰

چرا تحویل قبله برای برخی گران بود؟

(وإن كانت لكبيره إلا على الذين هدى الله)

به نظر می رسد مرجع ضمیر «کانت» قبله است و منظور، تحویل قبله است و حرف «ان» مخففه از مثقله است و «کبیره» به معنای ثقیله است؛ یعنی تحویل قبله، گران و سنگین بود مگر بر کسانی که هدایت الهی شامل حال آنان شده بود.

شاید گران بودن برای این بوده که تحویل قبله، اولین نسخ در شریعت اسلام است و کسانی که قوت ایمان نداشتند برای آنها گران بوده، ولی کسانی که دارای قوت ایمان بوده اند می دانستند که هرچه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) انجام می دهد به امر خداوند متعال و مطابق حکمت و مصلحت و بجا و به موقع است.

البته حقیقت هدایت همین است که اثر آن، اهتدا و به مقصد رسیدن است، ولی هدایتی که در قلب تأثیر نکند و انسان به آن هدایت نشود گویی هدایت نیست. از این رو هدایت را خداوند به مؤمنان و متقین تخصیص داده است.

منظور از ایمان در این آیه چیست؟

(وما كان الله ليضيع إيمانكم)

این آیه شریفه در این قسمت اشاره دارد که گمان نکنید تحویل قبله از روی تغییر رأی و اختلاف نظر بوده است تا موجب شود که اعمال پیشین شما مانند نماز، ذبح و ... که به طرف بیت المقدس انجام داده اید، باطل و ضایع گردیده باشد، بلکه اعمال شما به طرف بیت المقدس به موقع خود صحیح بوده و اینک به طرف کعبه صحیح است؛ حتی نمازی که دو رکعت آن به طرف بیت المقدس و دو رکعت آن رو به کعبه خوانده شده صحیح و قابل قبول است. چون بنابر

روایات، تحویل قبله در وسط نماز ظهر در حالت جماعت بوده است.

کلمه «ایمان» در این آیه، عام و شامل جمیع وظایف دینی می شود که اعظم آنها نماز است. از این رو در روایات به نماز تفسیر شده است.

در کتاب شریف «الکافی» آمده که ابو عمرو زبیری می گوید: به حضرت امام صادق (علیه السلام) عرض کردم:

أيها العالم! أخبرني أي الأعمال أفضل عند الله؟

قال: ما لا يقبل الله شيئا إلا به.

قلت: وما هو؟

قال: الإيمان بالله الذي لا إله إلا هو، أعلى الأعمال درجة وأشرفها منزله وأسناه حظا.

قال: قلت: ألا تخبرني عن الإيمان، أقول هو وعمل أم قول بلا عمل؟

فقال: الإيمان عمل كله والقول بعض ذلك العمل... (۱)

این روایت مفصلی است و حضرت در آن به بسیاری از آیات قرآن برای اثبات این که ایمان، عمل قلب و جوارح است، استشهاد نموده که از آن جمله به این آیه است که فرمود:

وقال فيما فرض على الجوارح من الطهور والصلاه بها وذلك أن الله عزوجل لما صرف نبيه إلى الكعبه عن البيت المقدس، فأنزل الله (وما كان الله ليضيع إيمانكم إن الله بالناس لرءوف رحيم) (۲) فسمى

ص: ۳۴۲

۱- . الکافی: ج ۲ ص ۳۳ ح ۱.

۲- سوره بقره، آیه ۱۴۳.

پس منظور از عمل چنان که از متن روایت معلوم می شود، عام است و عمل قلب - که اعتقاد است . و عمل لسان - که اقرار است . و عمل جوارح را شامل می شود.

همان طور که از ذیل حدیث استفاده می شود این مرتبه ایمان کامل است که می فرماید:

فمن لقی الله عزوجل حافظ لجوارحه موفیا کل جارحه من جوارحه ما فرض الله عزوجل علیها لقی الله عزوجل مستکملاً لإیمانه وهو من أهل الجنة..(۲)

بنابر این سخن، منافات ندارد که حقیقت ایمان، همان ایمان قلبی باشد.

جعل احکام از روی رأفت

(إن الله بالناس لرءوف رحیم)

همانا خداوند نسبت به مردم با رأفت و مهربانی رفتار می کند.

این قسمت از آیه اشاره دارد که مصالح و حکمت های احکام الهی به مکلفان مربوط است و خداوند تبارک و تعالی از روی رأفت و مهربانی به مردم، آنها را جعل می فرماید که از آن جمله تحویل قبله است.

ص: ۳۴۳

۱- الکافی: ج ۲ ص ۳۳ ح ۱.

۲- الکافی: ج ۲ ص ۳۳ حدیث ۱ ، نور الثقلین : ج ۵ ص ۵۹ حدیث ۳۰.

قد نرى تقلب وجهك في السماء فلنولينك قبيل ترضاها فول وجهك شطر المسجد الحرام وحيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره
وإن الذين أوتوا الكتاب ليعلمون أنه الحق من ربهم وما الله بغافل عما يعملون (۱۴۴)

به تحقیق ما گردانیدن روی تو را در آسمان می بینیم. پس البته تو را رو به قبله ای می گردانیم که آن را می پسندی و
خشنودی تو در آن است. پس روی خود را جانب مسجد الحرام بگردان و هر جا باشید روی خود را به طرف مسجد الحرام
بگردانید و اهل کتاب می دانند که این کار حق و از جانب پروردگارشان است و خداوند از آنچه انجام می دهند، غافل
نیست.

آیا این آیه جا به جا شده است؟

دو بحث درباره این آیه شریفه قابل پیگیری است:

نخست آن که آیا مکان این آیه تغییر کرده یا نه؟

طبق نقل تفسیر «الصابی» در ذیل آیه، علی بن ابراهیم قمی (رحمه الله) می نویسد:

این آیه قبل از آیه ۱۴۲ یعنی آیه شریفه:

(سيقول السفهاء من الناس ما ولاهم عن قبلتهم التي كانوا عليها) بوده است.

البته ظاهره فرمایش محدث بزرگوار علی بن ابراهیم قمی (رحمه الله) صحیح است.

دوم حدیثی است که در ذیل این آیه در تفسیر «الصافی» از کتاب «من لا یحضره الفقیه» نقل شده است. در آن حدیث چنین آمده است:

إن النبی (صلی الله علیه و آله) صلی إلى بیت المقدس بعد النبوه ثلاث عشر سنه بمکه وتسعه عشر شهرا بالمدينه. ثم غیرته اليهود فقالوا له: إنک تابع لقبلتنا.

فاغتم لذلك غما شديدا، فلما كان في بعض الليل خرج (عليه السلام) يقرب وجهه في آفاق السماء.

فلما أصبح صلی الغداه، فلما صلی من الظهر ركعتين جاء جبرئيل فقال له: (وقد نرى تقلب وجهك في السماء فلنولينك قبلة ترضاها قول وجهك شطر المسجد الحرام) الآية.

ثم أخذ بييد النبي (صلی الله علیه و آله)، فحول وجهه إلى الكعبه وحول من خلفه وجوههم حتى قام الرجال مقام النساء والنساء مقام الرجال.

فكان أول صلاته إلى بیت المقدس و آخرها إلى الكعبه، وبلغ الخبر مسجد بالمدينه وقد صلی أهله من العصر ركعتين فحولوا نحو القبلة فكانت أول صلاتهم إلى بیت المقدس و آخرها إلى الكعبه. فسمى ذلك المسجد مسجد القبلتين.

والقمی ما یقرب منه قال: وكان النبي (صلی الله علیه و آله) في مسجد بنی سالم (۱).

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سیزده سال در مکه به طرف بیت المقدس نماز

ص: ۳۴۵

خواند و در مدینه نیز نوزده ماه به طرف بیت المقدس نماز خواند. پس از آن، یهودیها آن حضرت را سرزنش کردند و گفتند: شما تابع قبله ما هستید.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از این سرزنش عمومی یهودیان ناراحت شد و به شدت غمناک گردید. در قسمتی از شب، حضرت بیرون رفت و رویش را به اطراف آسمان می گرداند. چون صبح شد نماز صبح را خواند. وقت ظهر دو رکعت نماز ظهر را خوانده بودند که جبرئیل آمد و این آیه شریفه را آورد: «نگاه های انتظار آمیز تو را به سوی آسمان می بینیم. اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن خشنود باشی، باز می گردانیم. پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن!»

سپس دست پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را گرفت و آن حضرت را به طرف کعبه گردانید. کسانی هم که پشت سر آن حضرت اقتدا کرده بودند چهره ها را به طرف کعبه گرداندند تا این که مردها به جای زنان و زنان به جای مردان رفتند. پس نصف نماز به طرف بیت المقدس و نصف دوم آن به طرف کعبه خوانده شد.

این خبر منتشر شد و به اهل مسجد دیگری در مدینه رسید که دو رکعت از نماز عصر را خوانده بودند. آنها هم در همان حال روی خود را به جانب کعبه گرداندند. پس دو رکعت به طرف بیت المقدس خوانده شد و دو رکعت دیگر به طرف کعبه. پس آن مسجد را «مسجد قبلتین، مسجد دو قبله» نامیدند.

قمی (رحمه الله) نیز روایتی قریب به همین مضمون نقل کرده و فرموده است: آن نمازی که پیامبر به دو قبله خواند در «مسجد بنی سالم» بوده است.

پیامبر در انتظار وحی الهی

(قد نری تقلب وجهک فی السماء)

تقلب وجه در سماء» به حالت درخواست و توقع و انتظار وحی اشاره دارد. از این عبارت معلوم می شود که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) قبل از نزول آیه، انتظار چنین حکمی را داشته و حتی در مقام دعا و درخواست بوده است.

بلکه همان طوری که از ذیل همین آیه استفاده می شود که اهل کتاب می دانستند و در صفات پیامبر خوانده بودند که به دو قبله نماز می خواند؛ به یقین خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم می دانست که قبله تغییر خواهد کرد؛ از این جهت منتظر وحی و زمان تغییر بود و توجه به طرف آسمان از روی همین انتظار بود.

علاوه بر این، در مراتب نزول قرآن، مرتبه اول نزول آن به روح مقدس نبوی بوده و پیامبر پیش از نزول به وسیله روح الامین از آیات قرآن آگاه بوده است.

بنابراین، پیامبر رحمت پیش از نزول آیه آن را می دانسته و منتظر مرتبه دیگر نزول به وسیله جبرئیل امین بوده است.

کعبه قبله مورد رضایت

(فلنولیک قبله ترضاها)

خشنودی و رضایت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به استقبال کعبه از جهت مزایایی است که برای کعبه قرار داده شده، مانند این که کعبه نخستین خانه ای است که برای عبادت مردم وضع شده و مطابق با بیت المعمور - که برای طواف فرشتگان است. این خانه برای طواف زمینیان قرار داده شده است. دیگر این که کعبه

جایگاهی است که آدم ابوالبشر آن را طواف نموده، و حضرت ابراهیم (علیه السلام) و اسماعیل (علیه السلام) آن را بنا نموده اند و آن جا مأمن پیامبر الهی و محل انجام حج و عمره است و از این جهت مورد رضای پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بود.

البته این خشنودی پیامبر دلالت ندارد که آن بزرگوار نسبت به استقبال بیت المقدس نارضایتی و کراهتی داشته است، بلکه چون مورد سرزنش یهود قرار گرفته بود و یهود استقبال به طرف بیت المقدس را حجتی برای خود می دانستند، از این رو تشبه به آنها را خوش نمی داشت و منتظر دستور الهی بود.

رو به سوی مسجد الحرام

(فول وجهک شطر المسجد الحرام)

این دستوری مستقیم خطاب به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است که روی خود را از بیت المقدس به جانب مسجد الحرام بگردان و بعد به همه مسلمانان دستور داده شده که هر جا هستید رو به کعبه نماز بخوانید.

در این جمله، خطاب، فردی و شخصی است و در جمله بعدی، خطاب

جمعی است. به این علت، جبرئیل در حال نماز مأمور شد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را به طرف کعبه بگرداند که این معنا از کلمه «فلنولینک؛ ما تو را می گردانیم» استفاده می شود و خطاب «فول وجهک» اگرچه تکلیف است، ولی در حال برگرداندن جبرئیل بوده است، چنان که اگر ببینید کسی برخلاف قبله نماز می گزارد او را به طرف قبله می گردانید و در همین حال می گوید «به طرف قبله برگرد» ولی مسلمانان مأمور شدند که خود به طرف کعبه برگردند.

شطر» به معنای قسمتی از شیء است و مراد از «شطر المسجد الحرام» قسمتی از مسجد الحرام است که همان کعبه باشد. این دلیل واضحی است که قبله عین کعبه است و تمام مسجد قبله نیست، نه برای شخص نزدیک و نه برای دور؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: (وحيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره). کلمه حیث ما شامل همه نقاط زمین از نزدیک ترین تا دورترین اماکن آن می شود.

چگونگی توجه به کعبه از همه نقاط زمین

ممکن است کسی اشکال کند و بگوید: زمین کروی شکل است و توجه به کعبه در همه نقاط زمین، ممکن نیست.

در جواب او می گوییم: مراد از توجه به کعبه این است که اگر خطی از جای نماز گزار به طرف کعبه کشیده شود، به کعبه برسد.

انحراف از کعبه در نماز چه حکمی دارد؟

اشکال دیگر این که برای شخص دور اگر اندک انحرافی ولو یک درجه، پیدا

شود بسا مقدار زیادی از کعبه منحرف گردد، چنان که این امر در خط آهن و خیابان های مستقیم دیده می شود.

در پاسخ این اشکال می گوئیم: مراد از وجه و وجوه در آیه، تمام وجه نیست،

بلکه معقول هم نیست؛ زیرا وجه نیز مدور و حداقل ربع دایره سر است و اگر این ربع دایره از هر جزء آن خطی کشیده شود هرچه این خطوط طولانی تر شوند فاصله بین آنها زیادتر می گردد و بسا بین خط اول با خط آخر صد فرسخ فاصله شود. پس چطور ممکن است همه این خطوط با کعبه تماس پیدا کند؟

بنابراین، کافی است یکی از این خطوط به جزئی از کعبه برخورد نماید و این امر مسلم تا ده درجه انحراف از طرف راست و چپ تحقق پیدا می کند. از این رو نیازی نیست گفته شود که منظور از قبله بودن کعبه، جهت کعبه است یا مطلق حرم برای کسی که از کعبه دور است.

اگر در بعضی روایات هم حرم، قبله گرفته شده، شاید با توجه به درك سائل است که نمی توانسته این مطلب را درك کند.

از طرفی ائمه اطهار (علیهم السلام) به این جهت آگاه بودند که اگر کسی رو به حرم بایستد، مسلماً یکی از این خطوط مذکوره به کعبه اصابت می کند.

چگونه می توان دانست که به کعبه رو شده است؟

به چه طریق می توان علم به اصابت به کعبه پیدا کرد ولو به همین اندازه که ذکر گردید؟

در پاسخ می گوئیم: در علم هیئت علایمی برای تعیین قبله ذکر شده که

موجب علم یا ظن قوی به اصابت می گردد. از این رو تحری واجب است؛ یعنی لازم است هرچه بیشتر در بدست آوردن جهت قبله بکوشد.

هم چنین علایمی در شرع از طریق روایات ذکر شده است، مانند مساجد و قبور مسلمانان. البته قطب نما و قبله نما نیز برای این امر کافی است، اگر درجه انحراف از جنوب را تعیین نماید، مانند قبله نمای رزم آرا و امثال آن.

اهل کتاب و آگاهی آنها

(وإن الذين أوتوا الكتاب يعلمون أنه الحق من ربهم)

پیش تر بیان کردیم که اهل کتاب توسط اخبار پیامبران الهی و کتاب های خود می دانستند که قبله این پیامبر، کعبه خواهد بود و یا به واسطه معجزات آن حضرت، نبوت و حقانیت او بر آنها ثابت و محقق شده بود و بعد از ثبوت این امر می دانستند که هرچه می گوید و انجام می دهد صدق و حق است، ولی از روی عناد و عصبیت انکار می کردند.

(وما الله بغافل عما تعملون)

معنای غفلت و تفسیر این جمله پیش تر بیان شد.

ص: ۳۵۱

اشاره

ولئن أتيت الذين أوتوا الكتاب بكل آية ما تبعوا قبلتك وما أنت بتابع قبلتهم وما بعضهم بتابع قبلة بعض ولئن اتبعت أهواءهم من بعد ما جاءك من العلم إنك إذا لمن الظالمين (۱۴۵)

و اگر هر آیه و نشانه و دلیلی برای اهل کتاب بیاوری، از قبله تو پیروی نخواهند کرد و تو نیز هیچ گاه از قبله آنان پیروی نخواهی نمود و حتی بعضی از اهل کتاب پیرو قبله بعضی دیگر نیستند و اگر تو پس از این آگاهی، از هوس های آنها پیروی کنی، در آن صورت از ستمگران خواهی بود.

اهل کتاب و لجاجت در برابر پیامبر

(ولئن أتيت الذين أوتوا الكتاب بكل آية ما تبعوا قبلتك)

در این قسمت از آیه خداوند متعال لجاجت و قساوت اهل کتاب را بیان می کند که آنها دلیل پذیر نیستند و شما هر دلیل و نشانه ای برای آنها بیاوری آنها مصمم هستند که نپذیرند و سخنان شما در آنان اثر ندارد گرچه با هزار دلیل همراه باشد.

از طرفی، شما نیز چون از جانب خدا مأموریت پیدا کرده اید که به طرف کعبه نماز بخوانید و تکلیف الهی برای شما همین است حتما از آنها متابعت نخواهید

کرد.

آن دو گروه یهود و نصاری نیز از دیر زمان با هم اختلاف داشتند و هیچ کدام

تابع برنامه یکدیگر نشده اند. بنابراین، امید به پذیرش آنها نداشته باشید و با قاطعیت برنامه خود را ادامه دهید.

تهدید به قطع امید از اهل کتاب

(ولئن اتبعت أهواءهم من بعد ما جاءك من العلم إنك إذا لمن الظالمين)

در این قسمت از آیه خداوند به دو مطلب اشاره فرموده است:

۱. بعد از آن که برای یهود و نصاری نسخ شریعت آنها و حقانیت اسلام ثابت و محقق شد، دیگر دنبال نمودن و مجادله درباره قبله سابق خود، از روی هوای نفس و خودخواهی است.

۲. هر که برای او ثابت و معلوم گردد که آنها روی هوای نفس و عصبیت قومی بر قبله خود اصرار دارند و در آن صورت باز از آنها پیروی بکنند، مسلم) به خود و در حق خود ظلم کرده است.

تهدید در این آیه که خطاب به پیامبر شده، برای قطع طمع یهود است، مثل آیه شریفه ای که می فرماید:

(لئن أشركت لیحبطن عملك) (۱)

اگر شرک بورزی تمام اعمال تباه می شود.

که این آیه شریفه برای قطع طمع مشرکان است.

ص: ۳۵۳

الذین آتیناهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون أبناءهم وإن فريقا منهم ليكتمون الحق وهم يعلمون (۱۴۶)

کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده ایم، او (پیامبر) را هم چون فرزندان خود می شناسند؛ ولی گروهی از آنان، حق را آگاهانه کتمان می کنند.

شأن نزول آیه

شأن نزول این آیه شریفه را یک حدیث نورانی بیان می کند. در تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده که امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

نزلت هذه الآیه فی اليهود والنصارى، يقول الله تبارك وتعالى: (الذین آتیناهم الكتاب يعرفونه) یعنی يعرفون رسول الله (صلی الله علیه و آله) كما يعرفون أبناءهم، لأن الله عزوجل قد أنزل عليهم فی التورات والإنجیل والزبور صفه محمد (صلی الله علیه و آله)، وصفه أصحابه و مهاجرته. وهو قول الله تعالى فی سورة الفتح: (محمد رسول الله والذین معه أشداء علی الكفار رحماء بینهم تراهم ركعا سجدا يبتغون فضلا من الله ورضوانا سیماهم فی وجوههم من أثر السجود ذلك مثلهم فی التوراه

ومثلهم فی الإنجیل كزرع) (۱) الآیه.

وهذه صفه رسول الله (صلی الله علیه و آله) فی التورات وصفه أصحابه .

فلما بعثه الله عزوجل عرفه أهل الكتاب كما قال جل جلاله: (فلما

ص: ۳۵۴

جاءهم ما عرفوا كفروا به (۱)

این آیه در حق یهود و نصاری نازل شده است. خداوند می فرماید: اهل کتاب پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) را هم چون فرزندانشان می شناسند؛ زیرا خدای سبحان ویژگی های حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و یاران او و چگونگی مهاجرت او را در تورات، انجیل و زبور نازل کرده بود. این همان سخن خدا در سوره فتح است که می فرماید: «محمد (صلی الله علیه و آله) فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کافران سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند؛ نشانه آنها در صورت شان از اثر سجده نمایان است. این توصیف آنان در تورات است و مثل آنها در انجیل...».

این ویژگی های پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و یاران او در تورات است. هنگامی که خدای متعال او را مبعوث کرد اهل کتاب او را شناختند، همان طور که خداوند می فرماید: «همین که آنچه که اوصافش را می شناختند نزد آنها آمد، به او کفر ورزیدند».

چرا از اهل کتاب به فریق تعبیر شده است؟

(وإن فریقا منهم لیکتمون الحق)

چرا خدای سبحان از کتمان کنندگان اهل کتاب به فریق و گروهی تعبیر فرموده است؟ دو دلیل دارد:

ص: ۳۵۵

۱- تفسیر قمی: ج ۱ ص ۳۲.

۱. برای این که منظور از کتمان کنندگان، علمای اهل کتاب می باشند، نه تمام اهل کتاب؛ زیرا حق برایشان ثابت شده و باز کتمان می کنند، ولی عوام آنها که از کتاب خبر ندارند انکار آنها از روی جهل است.

مؤید این وجه، جمله «وهم یعلمون» است.

۲. برای این که بعضی از اهل کتاب ایمان آورده و بعد از آنکه حق برایشان روشن شد، آن را کتمان نمودند.

آیه (۱۴۷)

اشاره

الحق من ربك فلا تكونن من الممترین (۱۴۷)

این حکم حقی از طرف پروردگار توست. بنابراین، هرگز از تردید کنندگان در آن مباش.

میزان حق و باطل چیست؟

میزان حق و باطل همین است که قرآن کریم می فرماید: آنچه از جانب پروردگار باشد حق است؛ زیرا از روی حکمت و مصلحت و به مقتضای عدل است و آنچه از روی هوی و هوس و القای شیاطین و قیاس و استحسان باشد باطل است.

طریق تشخیص آن، آیات قرآن و روایاتی است که به طور قطع از پیامبر خدا و ائمه اطهار (علیهم السلام) صادر شده و برهانهای عقلی قطعی است.

کوتاه سخن این که پس از آن که به یکی از این سه طریق ثابت شد که این حکم از جانب پروردگار است دیگر جای شک در آن نیست، اگرچه ما به حکمت و

ص: ۳۵۶

مصلحت آن پی نبریم و یا مطابق با نظریه ما نباشد؛ زیرا اجتهاد در مقابل نص غلط است.

خطاب در این آیه شریفه اگرچه متوجه نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) است، ولی مقصود امت است؛ زیرا ساحت قدس پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و مقام عصمت آن بزرگوار مانع از شک است، چنان که اکثر خطاب های قرآنی از این قبیل هستند.

آیه (۱۴۸)

اشاره

ولکل وجهه هو مولیها فاستبقوا الخیرات این ما تکونوا یأت بکم الله جمیعا إن الله علی کل شیء قدیر (۱۴۸)

برای هر امتی قبله‌ای است که خداوند آنها را به طرف آن قبله گردانیده. پس نسبت به خوبی ها سبقت بگیرید و بشتابید و هر جا باشید خداوند همه شما را می آورد و جمع می کند همانا خداوند بر همه چیز توانا است.

سه محور بحث

در این آیه شریفه در سه محور بحث می کنیم.

محور نخست. معنای (ولکل وجهه هو مولیها) چیست؟

محور دوم. (فاستبقوا الخیرات) یعنی چه؟

محور سوم. مراد از بخش سوم آیه (این ما تکونوا یأت بکم الله) چیست؟

ص: ۳۵۷

محور نخست. اکثر مفسران این آیه را از آیات قبله و متمم آن آیات می دانند و آیه را این طور معنا می کنند: وجهه به معنای «ما یتوجه علیه»؛ یعنی قبله آمده و مرجع ضمیر خداوند است بنابراین مفاد آیه این گونه است:

هر امتی قبله ای دارد که خداوند آنان را به طرف آن گردانیده و به آن امر فرموده است. بنابراین، نزاع و مشاجره در این باره را کوتاه کرده و به خوبی ها مبادرت کنید.

ولی ظاهر آیه چنین است که «وجهه» به معنای طریقه و مشی است و مرجع ضمیر «هو» لفظ «کل» است؛ یعنی هر کسی دارای طریقه و مسلکی است که او رو آورنده به آن روش و سیر کننده آن مسلک است.

نظیر آیه شریفه ای که در سوره بنی اسرائیل می فرماید:

(قل کل یعمل علی شاکلته) (۱)

بگو: هر کس طبق روش و خلق و خوی خود عمل می کند.

در «مجمع البحرین» «شاکلته» به معنای طریقه آمده است. (۲)

این واژه در بعضی از اخبار به نیت تفسیر شده است (۳). یعنی هر کس مطابق نیت و اندیشه خود کار می کند. در روایتی هم آمده:

إنما الأعمال بالنیات (۴)

ص: ۳۵۸

۱- سوره اسراء، آیه ۸۴.

۲- مجمع البحرین: ج ۵ ص ۴۰۲، ماده شکل.

۳- همان: ص ۴۰۳

۴- همان، ج ۱ ص ۴۲۴، ماده نوی.

همانا اعمال در گرو نیت هاست.

این معنا با «فاء» تفریع در جمله (فاستبقوا الخیرات) مناسب دارد. چون خطاب به مسلمانان است که چون هر کس روشی را اتخاذ نمود شما خیرات را روش خود گردانید.

در این جا از دو جهت اشکال وارد است:

۱. کلمه «الخیرات» جمع محلی به الف و لام و مفید عموم و شامل همه خوبی ها از واجبات و مستحبات می شود و امر در «فاستبقوا» ظاهر در وجوب است و وجوب استباق با استحباب سازش ندارد.

۲. استباق به جمیع مستحبات از قدرت انسان خارج است.

این اشکال از بین می رود به این که امر «فاستبقوا» ارشادی است، نه مولوی؛ یعنی به حکم عقل بر انسان لازم است که هر قدر که می تواند به خیرات بشتابد.

سبقت در خیرها

بحث دوم در معنای (فاستبقوا الخیرات) است. در بحث نخست بیان کردیم که امر ارشادی از جانب عقل است و خداوند نیز همان ارشاد عقل را تأیید فرموده است که باید در همه کارهای خوب از دیگران پیشی گرفت و این مطلوب شارع مقدس است.

تفسیر روایی آیه

اما بحث سوم. در از این قسمت آیه شریفه (أین ما تکنونوا یأت بکم الله

ص: ۳۵۹

جميعا) است.

این بحث را با چند حدیث نورانی پی می گیریم و تفسیر آن را این روایات بیان می کنند.

یاران امام عصر (علیه السلام)

حدیث اول. در تفسیر «نور الثقلین» از کتاب «کمال الدین و تمام النعمه» چنین نقل شده است:

سهل بن زیاد از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی نقل می کند که عبدالعظیم حسنی می گوید:

قلت لمحمد بن علی بن موسی (علیه السلام)::: إني لأرجو أن تكون القائم من أهل بيت محمد (صلى الله عليه وآله) الذي يملأ الأرض قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما.

فقال (عليه السلام): يا أبا القاسم! ما منا إلا وهو قائم بأمره عزوجل وهاد إلى دين الله، ولكن القائم الذي يطهر الله عزوجل به الأرض من أهل الكفر والجحود ويملاً عدلا وقسطا هو الذي تخفى على الناس ولادته ويغيب عنهم شخصه ويحرم عليهم تسميته وهو سمي رسول الله وكنيه (صلى الله عليه وآله)، وهو الذي تطوى له الأرض ويذل له كل صعب؛ يجتمع عليه أصحابه عده أهل بدر: ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلا من أقاصي الأرض، وذلك قول الله عزوجل: (أين ما تكونوا يأت بكم الله جميعا إن الله على كل شيء قدير).

ص: ۳۶۰

فإذا اجتمعت له هذه العده من أهل الإخلاص أظهر الله أمره، فإذا كمل له العقد وهو عشرة آلاف رجل خرج باذن الله عزوجل، فلا يزال يقتل أعداء الله حتى يرضى الله تعالى.

قال عبد العظيم: فقلت له: يا سيدي! كيف يعلم أن الله عزوجل قد رضى؟

قال: يلقي في قلبه الرحمه، فإذا دخل المدينه أخرج اللات والعزى فأحرقهما،^(۱)

به امام جواد (عليه السلام) عرض کردم: امیدوارم که شما قائم آل محمد (علیهم السلام) از اهل بیت آن حضرت باشید که زمین را از عدل و داد پر کنید بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده است.

حضرت در پاسخ من فرمودند: ای ابوالقاسم! همه ما معصومین قائم به امر خدا هستیم و هادی به دین خداوند، ولی آن قائمی که زمین را از اهل کفر و عناد پاک می نماید و آن را از قسط و عدل پر می کند، او کسی است که ولادتش بر مردم مخفی می ماند، شخص او غائب می شود. نام بردن از او برای آنها حرام می شود که او هم نام و هم کنیه پیامبر است. او دارای طی الارض است، هر مشکلی برای او آسان می شود و اصحاب او که سیصد و سیزده نفر به شمار اصحاب بدر هستند از اطراف عالم، دور او جمع می شوند و این است معنای آیه شریفه ای که می فرماید: «هرجا باشید خدا شما را جمع می کند و

ص: ۳۶۱

۱- تفسیر نورالثقلین: ج ۱ ص ۱۱۶، به نقل از کمال الدین: ص ۳۷۸ حدیث ۲.

خدا بر همه چیز تواناست.»

وقتی این عده که همه اهل اخلاص هستند جمع شدند خداوند امر آن حضرت را ظاهر می کند. وقتی عدد ده هزار نفر کامل شد او به اذن خداوند قیام می کند و دشمنان خدا را می کشد تا خدا راضی شود. عبد العظیم می گوید: به آن حضرت عرض کردم: آقای من! چگونه آن حضرت می فهمد که خدا راضی شده است؟

فرمود: در قلب آن بزرگوار رحمت القا می شود که نشانه رضایت خداوند است.

و وقتی که داخل مدینه شد آن دو بت لات و عزی را از قبر بیرون می کشد و آتش می زند.

حدیث دوم. ابو خالد کابلی می گوید:

سیدالعابدین علی بن الحسین (علیهما السلام) می فرماید:

المفقودون عن فرشهم ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلا عده أهل بدر، فيصبحون بمكة وهو قول الله عزوجل: (أين ما تكونوا يأت بكم الله جميعا) وهم أصحاب القائم (عليه السلام) (۱)

آن سیصد و سیزده نفر مردی که از جایگاه خود ناپدید میشوند و در مکه اجتماع میکنند که عدد آنها عدد اصحاب بدر است. در این آیه شریفه خداوند آنها را ذکر می کند و می فرماید: «هرجا باشید خدا شما را جمع می کند»

ص: ۳۶۲

آنها همان اصحاب حضرت قائم (علیه السلام) هستند.

حدیث سوم. مفضل بن عمر می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

لقد نزلت هذه الآیة فی المفتقدین من أصحاب القائم (علیه السلام) قوله عزوجل: (أین ما تكونوا یأت بکم الله جمیعا) إنهم لیفتقدون عن فرشهم لیلا، فیصبحون بمکه وبعضهم یسیر فی السحاب یعرف اسمه واسم أبیه وحلیته ونسبه.

قال: فقلت: جعلت فداک، أیهم أعظم ایمانا؟

قال: الذی یشیر فی السحاب نهارا (۱)

این آیه در ناپدید شوندگان از اصحاب امام زمان (علیه السلام) نازل شده که هر جا باشید خدا شما را جمع می کند، چون که آنها شب هنگام در خوابگاه های خود، ناگاه مفقود می شوند و در صبحگاهان در مکه حاضر می شوند و بعضی از آنها با ابرها حرکت می کنند و اسم همه آنها با اسم پدرانشان و حسب و نسب هایشان معین است. می گوید: به آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم، ایمان کدام یک از آن اصحاب بالاتر است؟

فرمودند: آن که با ابرها در روز حرکت می کند.

حدیث چهارم. در تفسیر علی بن ابراهیم قمی (رحمه الله) آمده: ابن ابی عمیر از منصور بن یونس از ابو خالد کابلی نقل می کند، او می گوید:

امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

ص: ۳۶۳

والله، كاني انظر إلى القائم (عليه السلام) وقد أسند ظهره إلى الحجر، ثم ينشد حقه .. إلى أن قال:

هو والله المضطر في كتاب الله في قوله: (أمن يجيب المضطر إذا دعاه ويكشف السوء ويجعلكم للقاء الأرض). (١)

فيكون أول من يبایعه جبرئیل ثم ثلاث مائه وثلاثه عشر رجلا. فمن كان ابتلی بالمسیر وافی ومن لم یتل بالمسیر فقد عن فراشه، وهو قول أمير المؤمنين (عليه السلام): هم المفقودون عن فرشهم، وذلك قول الله: (فاستبقوا الخيرات أين ما تكونوا يأت بكم الله جميعا).

قال: الخيرات: الولایه؛ (٢)

به خدا سوگند، می بینم قائم آل محمد را که بر حجرالاسود تکیه زده، سخن می گوید.

... تا آنجا که فرمود: او همان مضطر است که خدا در کتاب خود می فرماید: «یا کسی که دعای مضطر را اجابت می کند و گرفتاری را برطرف می سازد، و شما را خلفای زمین قرار می دهد.»

پس اولین کسی که با او بیعت می کند حضرت جبرئیل امین است، بعد از آن سیصد و سیزده نفر اصحاب آن حضرت هستند که برای بیعت با آن حضرت از راه رسیده اند و عده دیگر که از بستر خود مفقود شده اند که آن فرموده امیر مؤمنان علی (عليه السلام) است که فرمود:

ص: ۳۶۴

۱- سوره نمل، آیه ۶۲.

۲- تفسیر نورالثقلین: ج ۱ ص ۱۱۷ حدیث ۴۲۶، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۱۶ حدیث ۱۰.

آنان از بستر خود مفقود می شوند و آن همان سخن خداوند است که فرمود: «در خیرها پیشی گیرید هر جا باشید خدا شما را جمع می کند.»

فرمود: خیرها یعنی ولایت .

حدیث پنجم. در کتاب «روضه الکافی» آمده:

علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از منصور بن یونس از اسماعیل ابن جابر از ابو خالد نقل می کند که امام باقر (علیه السلام) درباره سخن خدا تعالی (فاستبقوا الخیرات این ما تکونوا یأت بکم الله جمیعا) فرمود:

الخیرات الولایه،

وقوله تبارک وتعالی: «فاستبقوا الخیرات این ما تکونوا یأت بکم الله جمیعا (۱).»

یعنی أصحاب القائم الثلاث مائه والبضعه عشر رجلا.

قال: وهم والله، الأمه المعدوده.

قال: یجتمعون والله فی ساعه واحده قزع کقزع الخریف (۲).

خیرات؛ یعنی ولایت

(یعنی دستور خدا است که در رفتن به سوی ولایت اهل بیت (علیهم السلام) از هم سبقت بگیرید و مسابقه در سرعت رفتن به سوی آنها بگذارید که کدام یک از شما بیشتر مطیع آنها هستید که اطاعت از آنها

ص: ۳۶۵

۱- سوره بقره، آیه ۱۴۸.

۲- تفسیر نورالثقلین: ص ۱۳۹ حدیث ۴۲۷

اطاعت از خداوند عالم است.)

و مراد از «هر جا باشید شما را جمع می کند» اصحاب امام زمان هستند که سیزده نفرند.

بعد حضرت فرمود: والله آنان عده معدودی هستند که با سرعت در ساعت معین جمع می شوند مثل ابرهای پراکنده پاییزی که فوری به هم متصل می شوند.

حدیث هفتم. در تفسیر «مجمع البیان» آمده: حضرت امام رضا (علیه السلام) فرمود:

وذلك والله، أن لو قام قائمنا يجمع الله إليه جميع شيعتنا من جميع البلدان (۱)

به خدا سوگند، اگر قائم ما قیام کند خداوند جمیع شیعیان عالم را از همه شهرها به سوی او جمع میکند.

حدیث هفتم. را از تفسیر ارزشمند «تفسیر العیاشی» نقل می کنیم.

جابر جعفی می گوید: حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) به من می فرمود:

ألزم الأرض لا تحركن يدك ولا رجلك أبدا حتى ترى علامات أذكريها لك في سنة وتري مناديا ينادي بدمشق وخسف بقريه من قراها ويسقط طائفه من مسجدها، فإذا رأيت الترك جازوها فأقبلت الترك حتى نزلت الجزيرة وأقبلت الروم حتى نزلت الرمله وهي سنة اختلاف في كل أرض من أرض العرب، وإن أهل الشام يختلفون عند ذلك على ثلاث آيات الأصبه والأبقع والسفياي مع بني ذنب

ص: ۳۶۶

الحمار مضر ومع السفيناني أخواله من كلب. فيظهر الفياني ومن معه على بنى ذنب الحمار حتى يقتلوا قتلا- لم يقتله شىء قط ويحضر رجل بدمشق فيقتل هو ومن معه قتلا- لم يقتله شىء قط وهو من بنى ذنب الحمار، وهى الآيه التى يقول الله تبارك وتعالى: (فاختلف الأحزاب من بينهم فويل للذين كفروا من مشهد يوم عظيم) (١)

ويظهر السفيناني ومن معه حتى لا- يكون له همه إلا- آل محمد(صلى الله عليه و آله) وشيعتهم. فيبعث بعثا إلى الكوفه فيصاب بأناس من شيعة آل محمد(صلى الله عليه و آله) بالكوفه قتلا وصلبا.

ويقبل رايه من خراسان حتى ينزل ساحل الدجله، يخرج رجل من الموالى ضعيف ومن تبعه فيصاب بظهر الكوفه ويبعث بعثا إلى المدينه، فيقتل بها رجلا ويهرب المهدي (عليه السلام) والمنصور منها ويؤخذ آل محمد(عليهم السلام)صغيرهم وكبيرهم لا يترك منهم أحد إلا حبس.

ويخرج الجيش فى طلب الرجلين ويخرج المهدي منها على سته موسى خائفا يترقب حتى يقدم مكه، ويقبل الجيش حتى إذا نزلوا البيداء وهو جيش الهملات خسف بهم فلا يفلت منهم إلا مخبر.

فيقوم القائم بين الركن والمقام فيصلى وينصرف ومعه وزيره فيقول:

يا أيها الناس! إنا نستنصر الله على من ظلمنا وسلب حقتنا من يحاجنا فى الله فإننا أولى بالله، ومن يحاجنا فى آدم (عليه السلام) فأنا أولى الناس بادم.

ص: ٣٦٧

١- سورة مريم، آيه ٣٧.

ومن حاجنا فى نوح (عليه السلام) فإننا أولى الناس بنوح.

ومن حاجنا فى إبراهيم (عليه السلام) فإننا أولى الناس بإبراهيم.

ومن حاجنا بمحمد (صلى الله عليه وآله) ، فإننا أولى الناس بمحمد (صلى الله عليه وآله) .

ومن حاجنا فى النبیین فنحن أولى الناس بالنبیین.

ومن حاجنا فى كتاب الله فنحن أولى الناس بكتاب الله إنا نشهد وكل مسلم اليوم أنا قد ظلمنا وطرشنا وبغى علينا وأخرجنا من ديارنا وأموالنا وأهالينا وقهرنا إلا أنا نستنصر الله اليوم وكل مسلم ويجىء، والله ثلاث مائه وبضعه عشر رجلا فيهم خمسون امرأه يجتمعون بمكة على غير ميعاد قزع كقزع الخريف يتبع بعضهم بعضا وهى الآيه التى قال الله: (أين ما تكونوا يأت بكم الله جميعا إن الله على كل شىء قدير) (١)

فيقول رجل من آل محمد (صلى الله عليه وآله): وهى القرية الظالمه أهلها.

ثم يخرج من مكة هو ومن معه الثلاثمائة وبضعه عشر يبائعونه بين الركن والمقام معه عهد نبى الله (صلى الله عليه وآله) ورايته وسلاحه ووزيره معه فينادى المنادى بمكة باسمه وأمره من السماء حتى يسمعه أهل الأرض كلهم اسمه اسم نبى ما أشكل عليكم فلم يشكل عليكم عهد نبى الله (صلى الله عليه وآله) ورايته وسلاحه والفس الزكيه من ولد الحسين (عليه السلام) ، فإن أشكل عليكم هذا فلا يشكل عليكم الصوت من السماء باسمه وأمره، إياك وشاذ من آل محمد (صلى الله عليه وآله) ، فإن لآل محمد وعلى رايه ولغيرهم

ص: ٣٦٨

رايات.

فألزم الأرض ولا تتبع منهم رجلا أبدا حتى ترى رجلا من ولد الحسين (عليه السلام) معه عهد نبي الله ورايته وسلاحه، فإن عهد نبي الله صار عند علي بن الحسين (عليه السلام) ثم صار عند محمد بن علي ويفعل الله ما يشاء.

فألزم هؤلاء أبدا وإياك ومن ذكرت لك فإذا خرج رجل منهم معه ثلاثمائة وبضعة عشر رجلا ومعه رايه رسول الله (صلى الله عليه وآله) عام فدا إلى المدينة حتى يمر بالبيداء حتى يقول: هذا مكان القوم الذين يخسف بهم وهي الآية التي قال الله: (أفأين الذين مكروا السيئات أن يخسف الله بهم الأرض أو يأتيهم العذاب من حيث لا يشعرون * أو يأخذهم في تقلبهم فما هم بمعجزين) (١)

فإذا قدم المدينة أخرج محمد بن الشجر على سنه يوسف، ثم يأتي الكوفة فيطيل بها المكث ماشاء الله أن يمكث حتى يظهر عليها.

ثم يسير حتى يأتي العذراء هو ومن معه وقد ألحق به ناس كثير، والسفياى يومئذ بوادى الرملة حتى إذا التقوا وهم يوم الإبدال يخرج أناس كانوا مع السفياى من شيعه آل محمد (صلى الله عليه وآله) ويخرج ناس كانوا مع آل محمد إلى السفياى، فهم من شيعته حتى يلحقوا بهم ويخرج كل ناس إلى رايتهم وهو يوم الإبدال.

قال أمير المؤمنين (عليه السلام): ويقتل يومئذ السفياى ومن معهم حتى لا

ص: ٣٦٩

یدرک منهم مخبر والخاب یومئذ من خاب من غنیمه کلب.

ثم یقبل إلى الکوفه فیکون منزله بها فلا یترک عبد مسلم إلا اشتراه وأعتقه ولا غارما إلا قضی دینه ولا مظلمه لأحد من الناس إلا- ردها، ولا- یقتل منهم عبد إلا أدى ثمنه ديه مسلمه إلى أهله ولا یقتل قتیل إلا قضی عنه دینه، وألحق عیاله فی العطاء حتی یملاً الأرض قسط وعدلا كما ملئت ظلم وجورا وعدوانا.

ویسکنه هو وأهل بیته الرحبه والرحبه إنما کانت مسکن نوح وهی أرض طیهه ولا یسکن رجل من آل محمد(علیهم السلام) ولا یقتل إلا بأرض طیهه زاکیه فهم الأوصیاء الطیبون (۱)

در جای خود بنشین و حرکتی از خود نشان مده، تا آن گاه که علائمی را که در سالی روی می دهد و من اکنون برای تو ذکر می کنم ببینی. و آن اینکه کسی از دمشق صدایی می زند، و در یکی از دهات آن فرورفتگی پدید می آید، و قسمتی از مسجد آن فرو می ریزد، و می بینی که طایفه ترک از آن جا (دمشق) می گذرند و در جزیره (موصل) فرود می آیند. رومیان هم در رمله فرود آیند و آن سالی است که در تمام سرزمین عرب اختلافات روی می دهد.

اهل شام بر گرد سه پرچم مختلف جمع می شوند، یکی زرد و سفید و دیگر سرخ و سفید و سومی پرچم سفیانی است.

سفیانی با هوادارانش که از قبیله کلب هستند خروج می کند و بر قبیله

ص: ۳۷۰

بنی ذنب الحمار از قبیله مضر حمله می آورد و جنگی می کند که تا آن روز چنان جنگی به وقوع نپیوسته است.

سپس مردی از بنی ذنب به دمشق می آید و با همراهانش طوری کشته می شود که کسی را بدان گونه نکشته باشند. این است معنای آیه شریفه که می فرماید: «گروه هایی از میان مردم به جان هم می افتند. وای بر کفاری که آن روز بزرگ در آن جنگ شرکت می جویند».

سفیانی و پیروانش خروج می کنند و قصدی جز کشتن و آزار اولاد پیامبر و شیعیان آنها ندارد. او یک لشکر به کوفه می فرستد، و جمعی از شیعیان آن جا را می کشد و گروهی را به دار می زند، و لشکری از خراسان آمده در ساحل شط دجله فرود می آیند.

مرد ضعیفی از شیعیان با طرفدارانش برای مقابله با سفیانی به بیرون کوفه می رود و مغلوب می گردد، سپس سفیانی لشکر دیگری به مدینه می فرستد مردی در آن جا کشته می شود و مهدی و منصور فرار می کنند، سفیانی هم بزرگ و کوچک سادات و ذریه پیامبر را گرفته و حبس می کند. آن گاه لشکری برای پیدا کردن مهدی و منصور از مدینه بیرون می رود.

مهدی همچون موسی بن عمران (که هراسان از مصر خارج شد) هراسان و نگران از مدینه بیرون می رود، و بدین گونه وارد مکه می شود. لشکر اعزامی هم به دنبال وی می آیند، ولی وقتی به بیابان مکه و مدینه می رسند، به زمین فرو می روند و جز یک نفر که خبر

آنها را می برد باقی نمی ماند.

قائم در بین رکن و مقام می ایستد و نماز می خواند. وزیر او نیز با وی است.

در آن وقت مهدی (علیه السلام) می گوید: ای مردم! من از خداوند می خواهم که مرا بر آنها که بر ما آل محمد (علیهم السلام) ظلم کردند و حق ما را گرفتند نصرت دهد، هر کس درباره خدا با من گفت و گو دارد (بیاید و به من بگوید) زیرا ما از هر کس به خداوند نزدیکترم. و هر کس درباره آدم گفت و گو دارد به من بگوید، زیرا ما از هر کس به آدم نزدیکترم و هر کس درباره نوح گفت و گو دارد به ما بگوید، که ما از هر کس بوی نزدیکترم.

و هر کس درباره ابراهیم گفت و گو دارد به ما بگوید، زیرا ما از هر کس به ابراهیم نزدیکترم.

و هر کس درباره محمد گفت و گو دارد به ما بگوید که من از هر کس به محمد (صلی الله علیه و آله) نزدیکترم.

و هر کس در باره پیامبران با ما گفت و گو دارد به من بگوید، زیرا ما از هر کسی به پیامبران نزدیکترم.

و هر کس در خصوص کتاب خدا (قرآن) گفت و گو دارد به من بگوید، زیرا ما در این خصوص از هر کس سزاوارتریم. ما و هر مسلمانی گواهییم که به ما (خاندان پیامبر) ستم نمودند، و ما را آواره کردند، و از خانه و وطن خود بیرون نمودند و اموال ما را ضبط کردند، و ما را از همه چیز محروم و مقهور نمودند، ما هم اکنون از خدا و هر

مسلمانی یاری می طلبیم.

سپس امام محمد باقر (علیه السلام) فرمود: به خدا سوگند سیصد و سیزده مرد که پنجاه زن نیز در میان آنهاست مانند قطعه های ابر در فصل پاییز، در غیر موسم حج در مکه معظمه جمع می شوند. چنان که خداوند می فرماید: «هر جا باشید خداوند تمام شما را گرد آورد، خداوند بر هر چیز تواناست».

در آن موقع مردی از خاندان پیامبر می گوید: این شهر مکه مردمی ستمگر دارد.

سپس آن سیصد و سیزده نفر در بین رکن و مقام با مهدی بیعت می کنند. او عهد پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، پرچم و سلاح او را همراه دارد.

آنگاه با لشکر و وزیرش از مکه بیرون می آیند. در آن وقت منادی در مکه از آسمان او را به نام صدا می زند و مردم را به ظهورش اطلاع می دهد. به طوری که تمام مردم روی زمین آن صدا را می شنوند.

نام وی، نام پیامبری است. اگر این برای شما مشکل باشد، پیمان پیامبر و پرچم و سلاح او و این که او (مهدی) مردی پاکدل از اولاد حسین (علیه السلام) است باعث اشتباه و اشکال نخواهد بود.

اگر این هم موجب اشتباه گردد، آن صدای آسمانی که او را به اسم و ظهورش صدا می زند باعث اشتباه نخواهد شد.

آنگاه حضرت به جابر جعفی راوی این حدیث فرمود:

مبادا به معدودی از سادات که مدعی مهدویت می شوند اعتنا کنی.

ص: ۳۷۳

زیرا دولت پیامبر و علی یک بار است (و یک وقت ظاهر می شود) ولی دیگران دولتها دارند. پس خودداری کن و اصلاً از این مدعیان پیروی مکن تا آنکه مردی از اولاد امام حسین (علیه السلام) را به بینی که عهدنامه پیامبر و پرچم و سلاح وی با اوست.

زیرا عهدنامه پیامبر به علی بن الحسین رسید و بعد از او به محمد بن علی رسید و بعد هم خدا هر چه خواهد می کند.

پس همیشه با اینان باش و از آنان که برای تو ذکر کردم جد آبرهیز مگر هنگامی که مردی از خاندان پیامبر قیام کند که سیصد و سیزده نفر مرد و پرچم پیامبر با اوست، و آهنگ مدینه نماید، و موقعی که از بیابان «بیداء» عبور کند می گوید: اینجا جای کسانی است که زمین آنها را فرو برد، چنان که خدا می فرماید: «به یقین، پرهیزگاران در باغ های سرسبز بهشت) و در کنار چشمه ها هستند. (فرشتگان به آنها می گویند: داخل این باغ ها شوید با سلامت و امنیت»

وقتی وارد مدینه گردید محمد بن شجری را مانند یوسف از زندان آزاد می کند، سپس به کوفه می آید و مدتی طولانی در آن جا توقف می کند و بعد از آن مدت به اراده خداوند بر کوفه غلبه می نماید.

آن گاه با همراهانش به «عذرا» می رود در آن جا مردم بسیاری به وی می پیوندند. در آن اوقات سفیانی در بیابان رمله است سپس، دو لشکر باهم رو به رو می شوند، آن روز، روز تغییر و تبدیل است به این معنا که جمعی از لشکر سفیانی به اصحاب قائم ملحق می شود، و جمعی از کسانی که به قائم پیوسته اند، به سفیانی می پیوندند (البته این

عده غیر از آن سیصد و سیزده نفر است چرا که آنها در حقیقت از پیروان سفیانی هستند، چنان که آن عده که به قائم ملحق می شوند در باطن شیعه هستند.

در این وقت هر کسی به صف واقعی خود می پیوندد. آن روز روز تبدیل است.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: آن روز سفیانی با تمام اتباعش کشته میشود. به طوری که یک نفر نمی ماند که خبر آنها را بیاورد. بدبخت کسی که آن روز از غنیمت قبیله کلب بی نصیب بماند آنگاه قائم به کوفه می آید و آنجا جایگاه او خواهد بود.

سپس هر جا مسلمانی را به بردگی فروخته باشند. قائم او را می خرد و آزاد می کند، و هر جا قرض داری باشد، قرض او را می دهد، و هر کس مظلومه ای به گردن داشته باشد، آن را رد می کند اگر یک نفر از آنها کشته شود دیه مسلم او را گرفته به ولی او می دهد، و اگر مقتولی قرض داشته باشد قرض او را می پردازد، و به کسان او کمک می کند، تا جایی که زمین از عدل و داد پر می شود چنان که از ظلم و ستم و تجاوزات پر شده باشد او (قائم) و خانواده اش در رجه سکونت می ورزد. رجه پیش تر مسکن حضرت نوح (علیه السلام) و سرزمین پاکی بوده است، محل سکونت و شهادت فرزندان پیامبر همیشه زمین های پاکیزه بوده است. زیرا آنها جانشینان پاک سرشت پیامبر هستند.

حدیث هشتم. مفضل بن عمر می گوید:

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

ص: ۳۷۵

إذا أودن الإمام دعا الله بإسمه العبراني الأ-كبر فانتحيت له أصحابه الثلاثمائة والثلاثه عشر قزعا كقزع الخريف، وهم أصحاب الولاية ومنهم من يفتقد من فراشه ليلا فيصبح بمكه ومنهم من يرى يسير في السحاب نهارا يعرف باسمه واسم أبيه وحسبه ونسبه.

قلت: جعلت فداك، أيهم أعظم إيمانا؟

قال: الذي يسير في السحاب نهارا وهم المفقودون وفيه منزلت هذه الآية: (أين ما تكونوا يأت بكم الله جميعا) (1)

وقتی از جانب خداوند اجازه داده شد برای ظهور خداوند اسم آن حضرت را به لغت عبرانی ذکر می کند و سیصد و سیزده نفر اصحاب آن حضرت که اهل ولایت هستند مثل ابرهای پراکنده ای که فوری به هم متصل می شوند آنها هم فوری یک شبه از خانه های خود ناپدید می شوند و همه در مکه جمع می شوند.

بعضی از آنها دیده می شوند که در روز با ابرها حرکت می کنند و نام آنها و نام پدر و حسب و نسب آنها بیان می شود.

راوی می گوید: فدایت شوم، عظمت ایمان کدام یک از آنها بیشتر است؟

فرمود: آن که در روز با ابرها حرکت می کند و آنها همان ناپدید شدگان هستند که این آیه درباره آنها نازل شده است: «هرجا باشید خدا شما را جمع می کند».

ص: ۳۷۶

۱- تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۶۷، بحار الأنوار: ج ۱۳ ص ۱۹۵، البرهان: ج ۱ ص ۱۶۳.

با عنایت به این هشت روایت معنای کامل این آیه شریفه روشن می شود و این روایت ها ظاهر آیه را معنا می کنند و به بطون آیه ربطی ندارند که بعضی از مفسران چنین گمان کرده اند.

آیه (۱۴۹)

ومن حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام و إنه للحق من ربک وما الله بغافل عما تعملون (۱۴۹)

آیه (۱۵۰)

اشاره

ومن حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام و حیث ما کنتم فولوا و جوهکم شطره لئلا یکون للناس علیکم حجه إلا الذین ظلموا منهم فلا تخشوهم و اخشونی و لأیم نعمتی علیکم و لعلکم تهتدون (۱۵۰)

و از هر کجا بیرون آمدی (به هنگام نماز) صورت خود را به طرف مسجد الحرام بگردان و البته این فرمان حق است و از جانب پروردگار توست و خدا از آنچه عمل می کنی غافل نیست.

و از هر کجا بیرون آمدی صورت خود را به طرف مسجد الحرام بگردان و هر کجا بودید روی خودتان را به جانب مسجد الحرام بگردانید، تا برای مردم به غیر از ستمگرانشان - علیه شما دلیل و حجتی نباشد. بنابراین از آنها نترسید و از من بترسید. (و این تغییر قبله برای این بود) که نعمت خود را بر شما تمام کنم و شاید شما هدایت شوید.

ص: ۳۷۷

این دو آیه با آیه ۱۴۴ به هم شبهات دارند، ولی با دقت کامل معلوم می شود که این ها با هم فرق می کنند. فیض کاشانی (رحمه الله) نگارنده تفسیر «الصادق» در این باره چنین می نویسد:

قیل : کرر الحکم لتعدد علله، فإنه تعالى ذکر للتحویل ثلاث علل:

تعظیم الرسول ابتغاء لمرضاته.

وجرى العاده الإلهیه علی أن یولی أهل كل مله وصاحب دعوه جهه یستقبلها ویتمیز بها.

ودفع حجج المخالفین - كما یأتی - وقرن بكل عله معلولها، كما یقرن المدلول بكل واحد من دلائله تقریباً و تقریراً مع أن القبلة لها شأن والنسخ من مظان الفتنة والشبهه، فبالحرى أن یؤكد أمرها ویعاد ذکرها مره بعد اخرى؛(۱)

بعضی از علما گفته اند: تکرار این حکم به جهت متعدد بودن علت ها و حکمت های آن است؛ زیرا خداوند عالم برای تحویل قبله سه علت و حکمت ذکر کرده است. ۱. تعظیم و احترام به شخص رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، با طلبیدن رضای آن حضرت و اجابت خواسته قلبی آن جناب.

۲. شیوه خداوند عالم بر این است که برای اهل هر ملت و آیینی و صاحب دعوتی جهتی را قرار دهد که آنها روی به آن طرف کنند و

ص: ۳۷۸

بدین وسیله از دیگران امتیاز داده و مشخص و معین شوند؛ مثل امت حضرت موسی (علیه السلام) و امت حضرت عیسی (علیه السلام) و امت حضرت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله)

۳. برای دفع حجت مخالفان پیامبر و هر معلولی را قرین علت آن و با آن بیان کرده است.

دیدگاه آیت الله طیب (رحمه الله)

آیت الله طیب (رحم الله) در توضیح این مطلب می نویسد:

آنچه به نظر می رسد . والله اعلم - این است که آیه پیشین؛ یعنی آیه ۱۴۴ برای اتمام علاماتی است که در کتاب های انبیا برای معرفی این پیامبر ذکر شده بود که همان نماز خواندن به دو قبله باشد و تا این حکم نیامده بود می گفتند: «این، آن پیامبری نیست که ما اوصاف او را دیده ایم» اگرچه بعد از آن هم ایمان نیاوردند، ولی راه عذر برای آنها بسته شد. این نکته از جمله (إن الذین أوتوا الكتاب لیعلمون أنه الحق من ربهم) استفاده می شود.

و آیه دوم برای اثبات همیشگی قبله دوم؛ یعنی کعبه است که این قبله مانند قبله سابق که قبله بودن آن، موقت و محدود بود، نیست؛ بلکه الی الابد ثابت و محقق است، مانند شریعت محمدی که تا قیامت باقی خواهد بود، برخلاف شرایع پیشین که مدت آنها موقت بوده است. این نکته از جمله (أنه الحق من ربهم) استفاده می شود، زیرا حق به معنای ثابت و غیرقابل زوال است. (۱)

ص: ۳۷۹

۱- اظیب البیان: ج ۲ ص ۲۴۵، ذیل آیه مورد بحث. نقل با تصرف و تغییر .

آیه سوم وعده می دهد که تشریح این حکم به منظور اتمام نعمت است و این وعده در آیه شریفه سوره مائده انجاز شده است. آن جا که می فرماید:

(الیوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الإسلام ديناً) (۱)

امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.

در بیان این مطلب می گوئیم:

موضوع اکمال دین و اتمام نعمت الهی؛ یعنی ولایت امیرمؤمنان (علیه السلام) البر و ائمه طاهرين مقدماتی داشته که از آن جمله همین تشریح قبله است، زیرا کعبه خانه ای است که حضرت ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام) بنا نمودند و در وقت بنای آن از خدا درخواست کردند که از ذریه او امت مسلمان قرار دهد و از این جهت باید مردم متوجه این خانه شده و اهمیت آن را دریابند.

مقدمه دیگر فتح مکه بوده که در سوره فتح بیان شده و وعده اتمام نعمت را داده که فرمود:

(إنا فتحنا لك فتحا مبينا * ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر ويتم نعمته عليك) (۲)

ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم. تا خداوند گناهان گذشته و آینده ای را که به تو نسبت می دادند ببخشد و نعمتش را به تو به

ص: ۳۸۰

۱- سوره مائده، آیه ۳.

۲- سوره فتح، آیه های ۱ و ۲

برای این که خانه خدا را از بتها و ارجاس پاک نماید و برای حج عمومی آماده سازد.

مقدمه دیگر حج عمومی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بوده که از آن به حجه الوداع تعبیر شده که همه مسلمانان از اطراف جمع شدند و پس از اتمام مراسم حج، امر مهم ولایت که صراط مستقیم، دین حنیف و اساس دین و مایه اکمال و اتمام شرع مبین است به مردم ابلاغ شود و این وعده الهی تحقق پذیرد.

دلیل دیگری برای تحویل قبله

(لئلا یکون للناس علیکم حجه)

این فراز از آیه علت دیگری برای تحویل قبله به طرف کعبه بیان می فرماید که قطع حجت اهل کتاب باشد، زیرا اهل کتاب یکی از علامات پیامبر موعود را نماز خواندن به دو قبله می دانستند و تا تحویل قبله نشده بود می گفتند: این، آن پیامبر موعود نیست و این تحویل احتجاج آنها را دفع نمود.

اگر کسی ایراد کند و بگوید: این حجت در آیه ۱۴۴ بیان شد علت تکرار آن چیست؟

در پاسخ می گوئیم: در آیه اولی این مطلب ذکر شد که اهل کتاب از این تحویل قبله - که حق است و این همان پیامبر موعود است . آگاه هستند.

در این آیه یکی از علل تحویل قبله را - که دفع احتجاج اهل کتاب است. متذکر می شود، از این جهت تکرار نیست.

چرا ستمگران اهل کتاب استننا شده اند؟

(إلا الذين ظلموا منهم)

مفاد این فراز از آیه استننا این موضوع نیست که ظالمان از اهل کتاب بعد از تحویل قبله باز هم بر مسلمانان حجتی داشته باشند، بلکه استننا منقطع است؛ یعنی عدم انقطاع عذر ظالمان از اهل کتاب نه از باب این است حجتی داشته باشند، بلکه به واسطه این است که در پی هوای نفس و شهوت و ریاست و جاه طلبی هستند.

از این رو اگر هزار دلیل برای آنان اقامه شود از مخاصمه و مخالفت دست برنخواهند داشت که هم به خود ظلم می کنند که خود را مستحق عذاب ابدی می نمایند، هم به دیگران که در مقام اضلال و گمراهی آنان بر می آیند و هم به مسلمانان که در صدد آزار و اذیت آنان هستند، ظلم خواهند نمود.

پس شما از آنان نترسید، زیرا آنها ستمکارند و خدا شر آنها را دفع خواهد کرد؛ ولی از خدا بترسید و در مقام مخالفت با اوامر او نباشید که گرفتار عقوبات دنیایی و عذاب ابدی خواهید شد.

اتمام نعمت و فایده دیگر

(لأتم نعمتی علیکم ولعلکم تهتدون)

فائده دیگر این حکم این است که خداوند متعال می خواهد نعمت، خود را برای شما تمام کند، چنان که پیش تر بیان کردیم.

ص: ۳۸۲

هدایت و فایده دیگر

فایده سوم بعد از قطع حجت اهل کتاب و تمامیت نعمت هدایت یافتن است.

یعنی مسلمانان در صراط مستقیم ولایت که سعادت دنیا و جهان آخرت آنان را تأمین می کند قرار گیرند تا به مقصد و غایت مطلوب نائل شوند.

شاید برای بیان غرض و رجاء نسبت به مقام مخاطب یا به ملاحظه مخاطبین است؛ نه این که عاقبت کار برای خدا نامعلوم باشد که به طور ترجیحی بیان فرماید.

کعبه و ولادت منحصر به فر دایمیر مؤمنان علی (علیه السلام)

اکنون مناسب است مهم ترین ولادتی که در عالم - پیش از اسلام - رخ داده و با اعجاز دیوار کعبه شکافته شده، بیان کنیم. در این رخداد از جانب خدای متعال با صدای بلند به مادر امیر مؤمنان علی (علیه السلام) از آسمان چنین ندا داده شده:

فاطمه ادخلی؛

فاطمه وارد شو!

دیوار کعبه با اعجاز دوباره به هم متصل شد و حضرت فاطمه بنت اسد سه روز در کعبه میهمان خداوند بود و غذای بهشتی تناول کرد. بعد از سه روز این خبر، جهانی شد، باز جای دیوار با اعجاز شکافته شد و فاطمه بنت اسد با در بغل داشتن یک فرزند نورانی بیرون آمد. خدا به او وحی کرد: نام این فرزند از نام من مشتق است و من علی اعلی هستم و نام او را علی بگذار.

مادر به امر الهی این نام را بر پسر خود می گذارد و او را به دست پدرش حضرت ابوطالب می دهد و این فرزند به پدر سلام می کند و با ورود پیامبر

ص: ۳۸۳

اکرم (صلی الله علیه و آله) آن طفل نورانی حرکت می کند و با تبسم به صورت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به آن حضرت سلام می کند و قرآنی که هنوز به آن حضرت نازل نشده می خواند و می فرماید:

(بسم الله الرحمن الرحيم * قد أفلح المؤمنون ...)^(۱)

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر، مؤمنان رستگار شدند ...

آنگاه پیامبر می فرماید:

قد أفلحوا بک؛

رستگاری مؤمنان به وسیله شماست ای مولود زیبا!

اینک متن آن حدیث نورانی را از کتاب «غایه المرام» نقل می کنیم.

حدثنا الشيخ أبو جعفر محمد بن الحسن بن علی بن الحسن الطوسی ، قال: أخبرنا أبو الحسن محمد بن أحمد بن الحسن بن شاذان، قال: حدثني أحمد بن محمد بن أيوب، قال: حدثنا عمر بن الحسن القاضي، قال:

حدثنا عبد الله بن محمد، قال: حدثني أبو حبيب، قال: حدثني سفيان بن عيينه، عن الزهري، عن عائشه.

قال محمد بن أحمد بن شاذان: وحدثني سهل بن أحمد، قال: حدثنا أحمد بن عمر الربيع، قال: حدثنا زكريا بن يحيى، قال: حدثنا أبو داود، قال: حدثنا شعبه، عن قتاده، عن أنس بن مال، عن العباس بن عبد المطلب.

ص: ۳۸۴

قال ابن شاذان: وحدثني إبراهيم بن علي، بإسناده عن أبي عبد الله

جعفر بن محمد (عليهما السلام)، عن آبائه (عليهم السلام) قال:

كان العباس بن عبد المطلب و يزيد بن قعنب جالسين ما بين فريق بنى هاشم إلى فريق عبد العي بإزاء بيت الله الحرام، إذ أتت فاطمه بنت أسد بن هاشم أم أمير المؤمنين (عليه السلام)، وكانت حاملا بأمير المؤمنين (عليه السلام) لتسعه أشهر، وكان يوم التمام.

قال: فوقفت بإزاء البيت الحرام، وقد أخذها الطلق، فرمت بطرفها نحو السماء، وقالت:

أى رب، إني مؤمنة بك، وبما جاء به من عندك الرسول، وبكل نبى من أنبيائك، وبكل كتاب أنزلته، وإني مصدقه بكلام جدى إبراهيم الخليل، وإنه بنى بيتك العتيق، فأسألك بحق هذا البيت ومن بناه، وبهذا المولود الذى فى أحشائى الذى يكلمنى ويؤنسنى بحديثه، وأنا موقنه أنه إحدى آياتك ودلائلك لما يشرت على ولادتى.

قال العباس بن عبد المطلب و يزيد بن قعنب: لما تكلمت فاطمه بنت أسير ودعت بهذا الدعاء، رأينا البيت قد انفتح من ظهره، ودخلت فاطمه فيه، وغابت عن أبصارنا، ثم عادت الفتحة والترقت بإذن الله تعالى.

فرمنا أن نفتح الباب لى صل إليها بعض نساءنا، فلم يفتح الباب، فعلمنا أن ذلك أمر من أمر الله تعالى، وبقيت فاطمه فى البيت ثلاثة أيام.

ص: ٣٨٥

قال: وأهل مكة يتحدثون بذلك في أفواه السكك، وتحدث المخدرات في خدورهن.

قال: فلما كان بعد ثلاثه أيام انفتح البيت من الموضع الذى كانت دخلت فيه، فخرجت فاطمه ÷÷÷وعلی (عليه السلام) على يديها.

ثم قالت: معاشر الناس! إن الله عز وجل اختارنى من خلقه، وفضلنى على المختارات من مضى قبلى، وقد اختار الله آسياه بنت مزاحم فإنها عبت الله سرافى موضع لا يحب أن يعبد الله فيه إلا اضطرارا ومريم بنت عمران حيث اختارها الله، ويسر عليها ولاده عيسى، فهرت الجذع اليبس من النخله فى فلاه من الأرض حتى تساقط عليها رطبا جنيا.

وإن الله تعالى اختارنى وفضلنى عليهما، وعلى كل من مضى قبلى من نساء العالمين، لأنى ولدت فى بيته العتيق، وبقيت فيه ثلاثه أيام آكل من ثمار الجنة وأوراقها. فلما أردت أن أخرج وولدى على يد هتف بى هاتف وقال: يا فاطمه! سميه عليا، فأنا العلى الأعلى، وإنى خلقتة من قدرتى، وعز جلالى، وقسط عدلى، واشتقت اسمه من اسمى، وأدبته بأدبى، وفوضت إليه أمرى، ووقفته على غامض علمى، وولد فى بيتى، وهو أول من يؤدن فوق بيتى، ويكسر الأصنام ويرميها على وجهها، ويعظمنى ويمجدنى ويهللنى، وهو الإمام بعد حيبى ونبىى وخيرتى من خلقى محمد رسولى، ووصيه،

ص: ٣٨٦

فطوبى لمن أحبه ونصره، والويل لمن عصاه وخذله وجحد حقه.

قال: فلما رآه أبو طالب سره وقال على (عليه السلام): السلام عليك يا أبت ورحمه الله وبركاته.

قال: ثم دخل رسول الله (صلى الله عليه وآله)، فلما دخل اهتزله أمير المؤمنين (عليه السلام) وضحك في وجهه، وقال: السلام عليك، يا رسول الله، ورحمه الله وبركاته.

قال: ثم تنحنح بإذن الله تعالى، وقال:

(بسم الله الرحمن الرحيم * قد أفلح المومنون* الذين هم فى صلاتهم خاشعون ... (١))

فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله): قد أفلحوا بك، وقرأ تمام الآيات... (بسم الله الرحمن الرحيم * قد أفلح المومنون * الذين هم فى صلاتهم خاشعون * والذين هم عن اللغو معرضون * والذين هم للزكاة فاعلون * والذين هم لفروجهم حافظون * إلا على أزواجهم أو ما ملكت أيمانهم فإنهم غير ملومين * فمن ابتغى وراء ذلك فأولئك هم العادون * والذين هم لأماناتهم و هم راعون * والذين هم على صلواتهم يحافظون * أولئك هم الوارثون * الذين يرثون الفردوس هم فيها خالدون) (٢)

فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله): أنت والله أميرهم، تميزهم من علومك

ص: ٣٨٧

١- سورة مؤمنون، آيه هاى ١ و ٢.

٢- همان آيه ١- ١١.

فيمتارون، وأنت والله دليلهم وبك يهتدون.

ثم قال رسول الله (صلى الله عليه و آله) لفاطمه: اذهبي إلى عمه حمزه فبشره به.

فقلت: فإذا خرجت أنا، فمن يرويه.

قال: أنا أرؤيه.

فقلت فاطمه: أنت ترويه؟

قال: نعم.

فوضع رسول الله (صلى الله عليه و آله) لسانه في فيه، (فانفجرت منه اثنتا عشرة عينا.)^(١)

قال: فسمى ذلك اليوم يوم الترويه.

فلما أن رجعت فاطمه بنت أسد رأت نورا قد ارتفع من على (عليه السلام) إلى عنان السماء .

قال: ثم شدته وقمطته بقمط فبتر القمط.

قال: فأخذت فاطمه قمطا جيدا فشدته به فبتر القمط، ثم جعلته في قمطين فبترهما، فجعلته ثلاثة فبترها، فجعلته أربعة أقمطه من رق مصر لصلابته فترها، فجعلته خمسة أقمطه ديباج لصلابته فبترها كلها، فجعلته ستة من ديباج وواحدة من الأدم فتمطى فيها فقطعها كلها بإذن الله.

ثم قال بعد ذلك: يا أمه لات شدى يدى، فإنى أحتاج إلى أن أبصص الربى بإصبعى

ص: ٣٨٨

١- سورة بقره، آيه ٦٠.

قال: فقال أبو طالب عند ذلك: إنه سيكون له شأن ونبأ .

قال: فلما كان من غد دخل رسول الله (صلى الله عليه و آله) على فاطمه.

فلما بصر على (عليه السلام) برسول الله (صلى الله عليه و آله) سلم عليه، وضحك في وجهه، وأشار إليه أن خذني إليك واسقني مما سقيتني بالأمس.

قال: فأخذه رسول الله (صلى الله عليه و آله)

فقال فاطمه: عرفه ورب الكعبة.

قال: فلكلام فاطمه، سمى ذلك اليوم يوم عرفه - يعني أن أمير المؤمنين (عليه السلام) عرف رسول الله (صلى الله عليه و آله)

فلما كان اليوم الثالث، وكان العاشر من ذى الحجة، أن أبو طالب في الناس أذانا جامع، وقال: هلموا إلي وليمة ابني علي .

قال: ونحر ثلاث مائه من الإبل وألف رأس من البقر والغنم، واتخذ وليمة عظيمه، وقال: معاشر الناس! ألا من أراد من طعام علي ولدي فهلموا وطوفوا بالبيت سبعا، وادخلوا وسلموا علي ولدي علي فإن الله شرفه. ولفعل أبي طالب شرف يوم النحر(1)

شيخ ابوجعفر طوسی در کتاب امالی خود از ۱۵ راوی از عباس بن عبد المطلب نقل می کند. ابن شاذان می گوید: ابراهیم بن علی با اسناد خودش از امام صادق (عليه السلام) و آن بزرگوار از آباء گرامی خود چنین نقل می کند:

عباس بن عبد المطلب و یزید بن قعنب بین گروهی از بنی هاشم و

ص: ۳۸۹

۱- الأمالی، شیخ طوسی: ص ۷۰۶، غایه المرام: ج ۱ ص ۴۸

عبد الغری در مقابل بیت الله الحرام نشسته بودند. ناگاه فاطمه بنت اسد بن هاشم مادر امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در حالی که به علی (علیه السلام) باردار بود و آخرین روزهای نه ماه بود. او در مقابل بیت الله الحرام ایستاد و در حالی که درد زایمان به آن بزرگوار عارض شده بود گفت:

خدایا! من به تو مؤمن هستم و به آنچه از جانب تو نازل شده است و بر پیامبرت و همه پیامبران الهی و به هر کتابی که بر آنها نازل کرده‌ای و به کلام جدم ابراهیم خلیل الرحمان تصدیق دارم که او خانه تو را بنا کرده است.

به حق این خانه قسم می‌دهم و کسی که خانه را بنا کرده و به حق این مولودی که در شکم من است و با من سخن می‌گوید و او با سخنان خود مونس من است و من ایمان دارم که او یکی از آیات و دلایل توست؛ این ولادت را بر من آسان کن.

عباس بن عبد المطلب می‌گوید: من و یزید بن قعب دیدیم وقتی فاطمه بنت اسد این دعا را خواند خانه خدا از پشت شکافته شده فاطمه بنت اسد داخل خانه شد و از چشم‌های ما غائب شد و دیوار شکافته شد و دوباره با اذن خداوند عالم به هم چسبید.

ما هرچه کوشیدیم که درب خانه خدا را باز کنیم نتوانستیم. چون می‌خواستیم چند زن به عنوان کمک برای فاطمه بفرستیم. معلوم شد این امر الهی است و درب خانه باز نخواهد شد.

فاطمه بنت اسد سه روز در خانه خدا بود و اهل مکه همه سخنانشان فقط پیرامون این معجزه و مسئله بی نظیر بود. مردها در کوچه ها و جاهای متعدد از سکوه‌های مکه و زنها در خانه های خود در این باره سخن می گفتند؛ تا این که سه روز به پایان رسید. بعد از سه روز باز همان دیوار بسته شده، شکافته شد و فاطمه بنت اسد با یک فرزند نورانی که لباس بهشتی بر تن داشت و در بغل مادر آرمیده بود از کعبه خارج شد و با سخنان خود مردم را نورانی کرد و گفت:

ای مردم! خدا مرا از بین مردم انتخاب کرد و برتری داد و مرا بر زنان دیگر از گذشتگان فضیلت بخشید. خداوند آسیه بنت مزاحم را انتخاب کرد که در نهان خداوند را عبادت بکند؛ در موضعی که جز به اضطرار عبادت نمی شد و مریم بنت عمران را مزیت داد که از درخت خشک برای او خرماي تازه به زمین ریخت.

و خداوند عالم مرا بر او فضیلت و برتری داد و بر همه زنهایی که پیش از من از زنان جهانیان بودند. من در خانه خدا سه روز دعوت شدم که غذای من از غذاهای بهشتی و میوه من از میوه های بهشتی بود.

بعد از سه روز هاتفی در آن خانه ندا کرد و گفت:

ای فاطمه! نام فرزندت را علی بگذار که من علی اعلی هستم. من فرزند تو را از قدرت خودم خلق کردم و از عز و جلال خود و از قسط عدل خود نام او را از نام خودم گرفتم و او را به ادب خود ادب

کردم... او اول کسی است که روی کعبه خانه من اذان می گوید و بتهایی که آنجا بت پرستها نصب کرده اند می شکند و آنها را به روی زمین می اندازد و او مرا تعظیم میکند و عظمت مرا به مردم معرفی می کند و مرا تمجید می نماید و به من تهلیل می گوید و او بعد از حیب من و انتخاب شده از خلقم محمد بن عبدالله رسول من، امام و پیشوا است و او وصی آن حضرت است.

خوشا به حال کسی که او را دوست بدارد و او را یاری کند.

و وای به حال کسی که با او مخالفت بکند و او را خوار سازد و حق او و امامت او را انکار کند.

هنگامی که این مولود را به دست پدرش ابوطالب دادند خوشحال شد و علی (علیه السلام) به پدرش سلام کرد و گفت: السلام علیک یا ابه و رحمه الله و برکاته .

سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمدند، وقتی داخل خانه شدند علی (علیه السلام) حرکتی کردند و به صورت پیامبر خندیدند و گفتند: السلام علیک یا رسول الله و رحمه الله و برکاته. بعد حرکتی کردند و به اذن خداوند سوره مؤمنون را خواندند.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر * مؤمنان رستگار شدند.»

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

رستگاری مؤمنان به واسطه توست ای علی!

و بعد بقیه آیه را تا (هم فیها خالدون) خواندند.

ص: ۳۹۲

بعد از آن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: ای علی! تو و الله امیر مؤمنان هستی با علم خود آنها را آقا می کنی پس آنها آقای مردم می شوند و تو و الله راهنمای همه آنها هستی و به واسطه تو هدایت می شوند.

سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: ای فاطمه بنت اسد! برو پیش عمویش حمزه و این مولود را به او مزده بده.

فاطمه فرمود: اگر من رفتم برای این بشارت چه کسی بچه مرا شیر می دهد تا من از آن جا برگردم.

پیامبر فرمودند: من او را شیر میدهم.

فاطمه از روی تعجب گفت: شما شیر میدهید!؟

فرمودند: بلی. و این آیه را تلاوت فرمودند:

ناگاه دوازده چشمه آب از آن جوشید».

بنابر این، آن روز را که این دوازده چشمه ظاهر شدند و آن روز را روز ترویبه نامیدند. هنگامی که فاطمه بنت اسد برگشت دید در خانه نوری هست که تا بالای آسمانها ادامه دارد. وقتی آن فرزند را در قنداقه پیچید بچه آن قنداقه را پاره کرد. دو بند دیگر به قنداقه اضافه کرد باز هر دو را پاره کرد تا سه و چهار بند اضافه کرد، آن طفل همه آنها را پاره کرد و از پارچه های مصری که محکم تر است با پنج بند قنداقه او را بست باز همه را پاره کرد.

آن گاه شش پارچه دیباج که محکم تر بود به او بست که یکی از آنها

چرمی بود. باز همه را به اذن خدا پاره کرد و گفت: ای مادر! مرا به این چیزها میبچ و دست های مرا میند، من با این انگشت ها خدا را. «تبصص؛ اظهار کوچکی کردن با حرکت دادن انگشت ها» می کنم.

ابوطالب با دیدن این منظره و صحبت نورانی فرزندش گفت: این کودک شأن و مقام بلندی دارد.

چون فردای آن روز شد، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) باز به خانه فاطمه بنت اسد آمدند. هنگامی که چشم امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به چهره زیبای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) افتاد به آن حضرت سلام کرد به صورتش خندید و اشاره کرد که پیامبر مرا بغل کنید و از آن چیزی که دیروز مرا تغذیه کردید امروز هم سیراب بکنید.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را بغل گرفتند.

فاطمه بنت اسد گفتند: به خدای کعبه فرزندم را شناختم.

پس با این کلام فاطمه این روز را روز عرفه نامیدند که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در روز چهارم و پنجم تولد پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) را شناخت و سلام کرد.

پس روز سوم خروج از کعبه که روز دهم ذی الحجه بود به دستور حضرت ابوطالب پدر بزرگوار امیر مؤمنان علی (علیه السلام) مردم را به ولیمه دعوت کردند. در این ولیمه سیصد شتر و هزار گاو و گوسفند نحر و ذبح کردند و ولیمه بی نظیری که عظیم ترین ولیمه ها بود، تهیه کردند. حضرت ابوطالب (علیه السلام) فرمودند: هر که می خواهد از ولیمه فرزندم

علی (علیه السلام) بهره مند شود هفت دور کعبه را طواف کند و بر فرزندم علی (علیه السلام) سلام نماید که خداوند این شرافت را نصیب فرزند من کرد.

به همین جهت روز عید قربان با این کار حضرت ابوطالب (علیه السلام) شرافت خاصی پیدا کرد.

اینک جا دارد گزیده این حدیث نورانی منحصر به فرد را بیان کنیم تا ایمان خوانندگان قوی تر شود.

۱. دیوار کعبه بعد از دعای فاطمه بنت اسد هاشمی شکافته شد.

۲. از آسمان ندا آمد:.

فاطمه ادخلی؛

فاطمه بیا داخل کعبه.

۳. فاطمه سه روز داخل خانه خدا بود و در آن جا غذای بهشتی می خورد.

۴. لباس های این مولود نورانی از بهشت آمد.

۵. این خبر در آن روز با این که وسائل موجود امروز نبود، ولی جهانی شد، چون بسیار با اهمیت و با عظمت بود.

۶. بعد از ورود فاطمه بنت اسد هاشمی به درون خانه خدا، دوباره با اعجاز دیوار به هم چسبید.

۷. بعد از سه روز که فاطمه بنت اسد هاشمی میهمان خدا در کعبه بود، دوباره همان موضع قبلی شکافته می شود.

۸. فاطمه بنت اسد هاشمی با در بغل داشتن یک فرزند نورانی منحصر به فرد که لباس بهشتی بر تن داشت از داخل کعبه بیرون می آید.

ص: ۳۹۵

۹. نام این مولود را خود خدای متعال تعیین کرد که به فاطمه بنت اسد وحی شد: من علی اعلی هستم نام این فرزند را از نام خودم گرفتم، اسم او را علی بگذار.

۱۰. ندای دیگری از عالم غیب این گونه آمد: این اولین کسی است که در اسلام روی بام کعبه اذان خواهد گفت.

۱۱. این مولود بت شکن است و در آینده نزدیک همه بت های داخل کعبه را خواهد شکست.

۱۲. او عظمت خداوند عالم را به مردم معرفی خواهد کرد.

۱۳. او بعد از پیامبر من امام و وصی بلافضل پیامبر خاتم است.

۱۴. خوشا به حال کسی که او را دوست بدارد و او را یاری کند.

۱۵. وای به حال کسی که با او مخالفت کند و امامت او را انکار نماید.

۱۶. مولود سه روزه به پدرش حضرت ابوطالب (علیه السلام) سلام می کند.

۱۷. مولود سه روزه به صورت خاتم الأنبياء محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) می خندد و سلام می کند.

۱۸. مولود سه روزه قرآنی که هنوز بر پیامبر خاتم نازل نشده و ده سال دیگر نازل خواهد شد، می خواند و این آیه ها را تلاوت می کند:

(بسم الله الرحمن الرحيم * قد أفلح المومنون الذين هم في صلاتهم خاشعون * والذين هم عن اللغو مغضون * والذين هم للزكاه فاعلون * والذين هم لفروجهم حافظون * إلا- على أزواجهم أو ما ملكت أيمانهم فإنهم غير ملومين * فمن ابتغى وراء ذلك فأولئك هم العادون

* والذین هم لأماناتهم و عهدهم راعون * والذین هم علی صلواتهم یحافظون * أولئک هم الوارثون * الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون (۱)

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر. مؤمنان رستگار شدند. آنها که در نمازشان خشوع دارند. و آنها که از لغو و بیهودگی روی گردانند. و آنها که زکات را می پردازند. و آنها که دامن خود را (از آلوده شدن به بی عفتی) حفظ می کنند. تنها با همسران و کنیزانشان آمیزش دارند، که در بهره گیری از آنان ملامت نمی شوند. و کسانی که غیر از این طریق را طلب کنند، تجاوزگرند. و آنها که امانتها و عهد خود را رعایت می کنند. و آنها که بر نمازهایشان مواظبت می نمایند. آنها وارثان هستند. وارثانی که بهشت برین را ارث می برند و جاودانه در آن خواهند ماند.

۱۹. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بعد از شنیدن این یازده آیه نورانی می فرماید:

قد أفلحوا بک؛

به وسیله تو یا علی! مردم رستگار خواهند شد.

۲۰. اگر کسی بگوید: این حدیث، زیباترین حدیث در ولایت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) است، بسیار حرف درست و نورانی گفته است.

۲۱. اگر کسی بگوید: زیباترین مولود در عالم وجود بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این مولود است، حرف او کاملاً مورد تأیید همه عقلای بشر است.

ص: ۳۹۷

۲۲. اگر کسی بگوید: این مکان از تمام مکانهایی که دیگران در آن متولد شده اند بهتر است، سخن صحیح گفته است.

۲۳. اگر کسی بگوید: این زیباترین تولد در عالم وجود است، سخن به جا گفته است.

۲۴. اگر کسی بگوید: این زیباترین معجزه در تولد یک امام معصوم است، سخن نیکو و صحیح گفته است.

۲۵. اگر کسی بگوید: اسمی که خدا بر کسی بگذارد، زیباترین اسم است، سخن نورانی گفته است.

۲۶. اگر کسی بگوید: زیباترین و بزرگ ترین ولیمه داده شده برای مولودی این ولیمه است، سخن خوبی گفته است.

۲۷. اگر کسی بگوید: زیباترین مادری که در کعبه غذای بهشتی خورده و او مادر منحصر به فرد امیرمؤمنان علی (علیه السلام) است، درست سخن گفته است.

۲۸. اگر کسی بگوید: بزرگترین مادری که دعای سریع الاجابه داشته این مادر است، صحیح گفته است.

۲۹. اگر کسی بگوید: این مادر منحصر به فرد فرزندی زاییده که در روز سوم تولد قرآن نازل نشده را خوانده، سخن درستی گفته است.

۳۰. اگر کسی بگوید: این فرزند، فرزند منحصر به فردی است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «او پرچمدار فلاح و رستگاری بشر است»، درست گفته است.

كما أرسلنا فيكم رسولا منكم يتلوا عليكم آياتنا ويزكيكم ويعلمكم الكتاب والحكمة ويعلمكم ما لم تكونوا تعلمون (۱۵۱)

همان گونه رسولی از خودتان در میان شما فرستادیم؛ تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را پاک کند و به شما، کتاب و حکمت بیاموزد؛ و آنچه را نمی دانستید، به شما یاد دهد.

آیا این آیه تکمیل کننده آیه قبلی است؟

در تفسیر این آیه شریفه دو احتمال وجود دارد:

نخست آن که این آیه، مکمل آیه قبلی باشد که فرمود:

(ولأتم نعمتی علیکم ولعلکم تهتدون * كما أرسلنا فيکم رسولا منکم يتلوا علیکم آياتنا ويزکیکم ويعلمکم الكتاب والحكمة ويعلمکم ما لم تكونوا تعلمون)

نعمت خود را بر شما تمام کنم، شاید هدایت شوید؛ همان گونه رسولی از خودتان در میان شما فرستادیم تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را پاک کند؛ و به شما، کتاب و حکمت بیاموزد و آنچه را نمی دانستید، به شما یاد دهد.

بنابر این، عامل در کاف «كما أرسلنا فيکم» و «ولأتم نعمتی علیکم» است. پس نباید بر «تهتدون» وقف کرد؛ بلکه بر «تعلمون» باید وقف کرد.

دوم آنکه این آیه مکمل آیه قبلی نیست و مستقل است و ابتدای کلام است و

جمله ای که در آیه بعدی (فاذکرونی اذکرکم) است خبر این مبتداء است و معنای آیه این گونه می شود:

بعث رسولی از شما نعمتی بر شما است، چون که شما با آمدن این رسول عزت پیدا کردید و این نعمتی که من به شما دادم و عزیز شدید:

فاذکرونی واشکروالی واعبدونی أنعم علیکم بالجزاء والثواب؛

پس به یاد من باشید، و ذکر مرا بگویید و شکر مرا بکنید بر این نعمت و عبادت مرا بکنید که من باز به شما جزا و ثواب خواهم داد.

طبق احتمال دوم بر «تعلمون» نباید وقف کرد، بلکه (فاذکرونی اذکرکم) دنبال آیه است و بر جمله (ولا تکفرون) باید وقف بشود که آخر آیه می شود.

آیت الله طیب اعلی الله مقامه الشریف در تفسیر این آیه کاف «کما» را برای تشبیه و حرف «ما» را مصدریه گرفته است که معنای این گونه می شود

إنعام علیکم بجعل البیت قبله کإرسالنا فیکم رسولا...

چنانکه انعام کردیم به شما به این که کعبه را قبله شما قرار دادیم تا هدایت شوید؛ همین طور در میان شما پیامبری فرستادیم که از انواع هدایت او بهره مند شوید. بنابراین، آیت الله طیب له معنای اول را انتخاب کرده است که باید بر

«تهتدون» وقف نشود، بلکه بر «تعلمون» وقف شود.

پیامبری از شما

(رسولا منکم)

یعنی نسب این پیامبر از شما عرب هاست.

جهت این که خدای متعال پیامبر را از عربها قرار داد این بود که اگر پیامبر از غیر عربها بود آنها زیر بار غیر عرب نمی رفتند. چون نخوت و جهالت عرب ها بسیار بالا بود.

پیامبر و تزکیه و تعلیم امت

(یتلوا علیکم آیاتنا)

مراد از این آیات، آیات قرآن کریم است.

(و یزکیکم)

یعنی شما را در معرض تزکیه شدن قرار داد که به طاعت خدا و متابعت او فرمان داد که شما با این دستورات الهی تزکیه شدید و این لطف از جانب خداوند به شما شد.

(و یعلمکم الكتاب والحکمه)

مراد از کتاب در این جا قرآن و مراد از حکمت، بیانات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است که آن بیانات هم از کتاب است و منظور آیات شریفه را بیان می کند.

(و یعلمکم ما لم تکنوا تعلمون)

یعنی چیزی را که شما قادر بر فهم آن نبودید به شما تعلیم داد که اگر آن از و جانب خداوند نبود کسی قادر بر فهم آنها نبود؛ چنان که با ملاحظه دستورات من الهی این مطلب به طور کامل روشن و این لطف الهی بسیار با اهمیت است.

اشاره

فاذکرونی اذکرکم واشکروا لی ولا تکفرون (۱۵۲)

پس به یاد من باشید، تا به یاد شما باشم و برای من شکر گزار باشید و کفران نکنید.

حقیقت ذکر یعنی چه؟

حرف «فاء» برای تفریع است؛ یعنی چون این نعمت ها را به شما عنایت کردیم پس مرا یاد کنید و شکر گزارید.

ذکر به معنای به یاد خدا و متوجه او بودن در جمیع حالات است؛ یعنی انسان در نعمت و بلا، صحت و بیماری و ثروت و فقر و در همه این حالات به یاد خدا بوده و متوجه اوامر و نواهی او باشد و حقیقت ذکر همین است. البته ذکر لسانی نیز فرع بر آن است.

(اذکرکم)

بیان فائده ذکر و جزای «ذکر» است. یاد کردن خدا به تفضل و انعام، افاضه خیرات، رفع بلیات، توفیق بر اعمال صالح، نیل به سعادت و نجات از هلاکت انجام می پذیرد.

حقیقت شکر چیست؟

(واشکروا لی ولا تکفرون)

شکر عبارت است از:

۱. شکر لسانی است که انسان به زبان، خدا را سپاس گوید.

۲. شکر جوارحی که اعضا و جوارح خود و هر نعمتی را که خدا به او داده در مورد خود و برای همان غرضی که خدا به او عنایت فرموده صرف نماید.

۳. شکر قلبی که همه نعمت ها را از جانب خدا بداند که قرآن می فرماید:

(وما بکم من نعمه فمن الله) (۱)

و آنچه از نعمت ها دارید، از خداست.

انسان شکر گزار، باید واقعا خود را از ادای شکر نعمت های الهی عاجز بداند.

کفران نعمت چیست؟

کفران نعمت این است که انسان نعمت الهی را در غیر غرض الهی صرف کند که موجب عذاب الهی و از دست رفتن نعمت اوست. خداوند در سوره ابراهیم (علیه السلام) می فرماید:

(لئن شکرتم لأزیدنکم ولئن کفرتم إن عذابی لشدید) (۲)

اگر شکرگزاری کنید، (نعمت خود را بر شما خواهم افزود؛ و اگر ناسپاسی کنید، به راستی که مجازاتم شدید است.

ذکر خدا از منظر روایات

در تفسیر «الصفی»، تفسیر «نورالثقلین» و تفسیر العیاشی در ذیل این آیه شریفه روایات متعددی ذکر شده که ما برای بیشتر روشن شدن تفسیر این آیه

ص: ۴۰۳

۱- سوره نحل، آیه ۵۳.

۲- سوره ابراهیم، آیه ۷.

آنها را ذکر می کنیم.

در تفسیر الصافی به نقل از کتاب الکافی و تفسیر العیاشی از امام صادق (علیه السلام) و در تفسیر قمی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که این دو بزرگوار فرموده اند:

ذکر الله لأهل الطاعة أكبر من ذكرهم إياه ألا ترى أنه يقول: (فاذكروني أذكرکم) (۱)

ذکر کردن خدا اهل طاعت را بزرگ تر است از ذکر اهل طاعت خدا را، مگر نمی بینی که خدا می فرماید: «یاد کنید مرا که من یاد کنم شما را»

هم چنین در تفسیر الصافی از «الخصال» چنین نقل شده است: امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرمود:

اذكروا الله في كل مكان فإنه معكم (۲)

خدا را در همه مکان ها یاد کنید، چون که او با شماست.

در روایت دیگر امام صادق (علیه السلام) فرمود: خدای تعالی می فرماید:

يا بن آدم! اذكرني في الملاء أذكرک في ملاء خير من ملئک (۳)

مرا در ملاعام یاد کنید که من شما را در جمعی بهتر جمع شما یاد کنم.

در سخن دیگری امام صادق (علیه السلام) فرمود:

ص: ۴۰۴

۱- تفسیر الصافی: ج ۱ ص ۲۰۲.

۲- همان، الخصال: ص ۶۱۳

۳- همان.

در حدیث قدسی آمده:

یا عیسی! اذکرنی فی نفسک اذکرک فی نفسی واذکرنی فی ملئک اذکرک فی ملاء خیر من ملاء الادمیین (۱)

یا عیسی! یاد کن مرا در خودت من هم یاد می کنم تو را در خودم و مرا در ملاء و بین عموم مردم یاد کن که من هم تو را در جمعی که بهتر از جمع آدمیان است یاد کنم.

در حدیث دیگری می خوانیم: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

إن الله لم يذكره أحد من عباده المؤمنين إلا ذكره بخير، فاعطوا الله من أنفسكم الاجتهاد في طاعته؛ (۲)

خداوند را احدی از بندگان مؤمن را یاد نمی کند مگر آنکه خدا او را بهتر یاد می کند. پس کوشش کنید در طاعت خدا که آن ذکر خدا است.

در روایت دیگری آمده: امام باقر (علیه السلام) فرمود: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

إن الملك ينزل الصحيفة من أول النهار وأول الليل يكتب فيها عمل ابن آدم. فأملوا في أولها خيرا وفي آخرها خيرا، فإن الله يغفر لكم ما بين ذلك إن شاء الله ، فإنه يقول: (فاذکرونی اذکرکم) (۳)

فرشته ای در اول روز و اول شب نامه عمل انسانها را می آورد که در

ص: ۴۰۵

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان.

آن همه کارهای هر انسانی در آن نوشته شده است. پس در اول روز کارتان را با خیر شروع کنید و در آخر روز هم کارتان را با خیر تمام کنید. خداوند ما بین این دو خیر را می بخشد ان شاء الله. چون خداوند در قرآن می فرماید: «مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم».

روایت دیگر را در این باره از «الخصال» نقل می کنیم. امام باقر (علیه السلام) فرمود:

فی البلاء من الله الصبر فريضة وفى القضاء من الله التسليم فريضة، وفى النعمة من الله الشكر فريضة؛(۱)

در بلاهایی که از جانب خداوند است، صبر واجب است. در قضا و قدرهای الهی تسلیم به آن واجب است و در نعمتهای الهی شکر آن واجب است.

در روایتی دیگر امام سجاد (علیه السلام) می فرماید:

من قال (الحمد لله) فقد أدى شكر كل نعم الله (۲)

کسی که بگوید: «الحمد لله» شکر همه نعمت های الهی را به جا آورده است.

در حدیث دیگری امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرمود:

شكر كل نعمه الورع عما حرمه الله (۳)

شکر هر نعمتی ورع و پارسایی است نسبت به آنچه خداوند آن را

ص: ۴۰۶

۱- همان: ص ۲۰۳.

۲- همان.

۳- همان.

حرام کرده است.

در حدیث دیگری در تفسیر العیاشی آمده: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند:

هل للشکر حد إذا فعله الرجل کان شاکراً؟

قال: نعم.

قیل: وما هو؟

قال: الحمد لله علی کل نعمه أنعمها علی وإن کان فیها أنعم علیه حق أتاه، ومنه قوله: (الذی سخر لنا هذا وما كنا له مقرنین) (۱) ...الآیات (۲)

آیا برای شکر خدا حد و اندازه ای هست که اگر انسان آن را انجام دهد او شاکر باشد؟

فرمودند: آری.

گفته شد: اندازه آن چیست؟

فرمودند: بگوئید: حمد برای خدا است بر هر نعمتی که به من انعام کرده ولو اینکه در آن نعمت حقی را بر من واجب کرده است (مثل نماز، روزه و سایر عبادات که همه نعمت است و از جمله آنها آیات شریفه قرآن است که می فرماید:

پاک و منزّه است کسی که این را مسخر ما ساخت، وگرنه ما توانایی تسخیر آن را نداشتیم...

در حدیث دیگری در تفسیر نورالثقلین آمده است: محمد بن مسلم در

ص: ۴۰۷

۱- سوره زخرف، آیه ۱۳.

۲- تفسیر الصافی: ج ۱ ص ۲۰۳

حدیث طولانی می گوید:

تسبیح فاطمه ؑ من ذکر الله الكثير الذي قال الله: (فاذكروني أذكرکم) (۱)

تسبیح فاطمه زهرا ؑ همان ذکر الله کثیر است که خداوند در قرآن می فرماید: «مرا یاد کند تا شما را یاد کنم».

حدیث دیگری را حویزی در تفسیر «نورالثقلین» چنین نقل می کند: ابو عمرو زبیری می گوید:

امام صادق (علیه السلام) در حدیث طولانی فرمود:

الوجه الثالث من الكفر، كفر النعم قال: (فاذكروني أذكرکم واشكروا لي ولا تكفرون) (۲)

وجه سوم از کفر، کفر نعمت هاست که خداوند در قرآن می فرماید: پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و مرا سپاس گوید و مرا کفران نکنید».

در حدیث دیگری آمده:

وفيما علم أمير المؤمنين (عليه السلام) أصحابه: اذكروا الله في كل مكان فإنه معكم (۳)

در چیزهایی که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به اصحاب خود تعلیم فرمود

ص: ۴۰۸

۱- تفسیر نورالثقلین: ج ۱ ص ۱۱۸ حدیث ۴۲۹.

۲- همان: ج ۱ ص ۱۴۰ حدیث ۴۳۰ به نقل از الکافی: ج ۲ ص ۳۹۰.

۳- همان: ج ۱ ص ۱۴۱ حدیث ۴۳۸.

این بود که خدا را در هر مکانی یاد کنید و حال آنکه خداوند عالم در همان مکان با شماست.

آیه (۱۵۳)

اشاره

یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر والصله إن الله مع الصابرين (۱۵۳)

ای افرادی که ایمان آورده اید! از صبر و نماز، کمک بگیرید؛ به راستی که خداوند با انسان های صابر است.

خطاب آیه به چه کسانی است؟

در این آیه شریفه، گرچه خطاب به عموم مؤمنان است، ولی در درجه اول خطاب به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و فرزندان معصوم آن بزرگوار (علیهم السلام) است. در این باره در تفسیر برهان روایاتی نقل شده است. در حدیثی آمده است: ابن عباس می گوید: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

ما أنزل الله آیه فیها (یا ایها الذین آمنوا) الأوعلی رأسها وأمیرها؛(۱)

هر آیه ای که در قرآن «ای کسانی که ایمان آورده اید» دارد علی (علیه السلام) در رأس آن آیه و امیر مؤمنان هستند.

بنابراین، همه آیات قرآنی که «یا ایها الذین آمنوا» دارند به نور امیر مؤمنان علی (علیه السلام) منور هستند.

نظیر این حدیث را سنی ها نیز نقل کرده اند. برای نمونه عکرمه از ابن عباس

ص: ۴۰۹

چنین نقل می کند:

ما أنزل الله آیه فی القرآن یقول فیها: (یا أیها الذین آمنوا) إلا کان علی بن أبی طالب شریفها وأمیرها(۱)

آیه ای در قرآن نیست که «ای کسانی که ایمان آورده اید مگر این که علی ابن ابی طالب (علیه السلام) شریف و امیر آن مؤمنان است. آری، هرچه ایمان انسان غیر معصوم بیشتر باشد شمول این آیه نسبت به او بیشتر است.

صبر و نماز در روایات

اینک چند حدیث درباره صبر و نماز می آوریم.

فضیل می گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود:

یا فضیل! بلغ من لقیتم من موالینا عنا السلام وقل لهم: إنی أقول: لا أغنی عنکم من الله شیئا إلا بورع. فاحفظوا ألسنتکم وکفوا أیدیکم بالصبر والصلاه، إن الله مع الصابرين(۲)

ای فضیل! وقتی شیعیان ما را ملاقات کردی سلام ما را به آنها برسان و به آنها بگو: هیچ چیز شما را در دنیا از خدا بی نیاز نمیکند مگر آن که با ورع و پارسا باشد. پس زبان های خود را حفظ کنید و دستهای خود را نگاه دارید و شما را به دو چیز سفارش میکنم:

ص: ۴۱۰

۱- شواهد التنزیل: ج ۱ ص ۶۵.

۲- تفسیر العیاشی: ج ۱، ص ۶۸، حدیث ۲۳

صبر و نماز که خداوند حتما با صابران است.

در حدیث دیگری عبدالله بن طلحه می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

الصبر هو الصوم (۱)

صبر همان روزه است.

حدیث سوم را از تفسیر الصافی به نقل از «مصباح الشریعه» نقل می کنیم. امام

صادق (علیه السلام) در سخنی فرمود:

فمن صبر کرهه ولم یشکک إلى الخلق ولم یجزع بهتک ستره فهو من العام ونصیبه ما قال الله: (و بشر الصابرين) أی بالجنه.

ومن استقبل البلیا بالرحب و صبر علی سکینه و وقار فهو من الخاص و نصیبه ما قال: (إن الله مع الصابرين) (۲)

کسی که با تحمل صبر کند و به خلق شکایت نکند و جزع ننماید و هتک ستر نکند او داخل در عموم است و نصیب او بشارت از جانب خدا است که می فرماید: «صابران را به بهشت» بشارت بده».

و کسی که به استقبال بلاها برود و با صبر و آرامش و سکینه و وقار آنها را استقبال کند، پس او از جانب خدا بشارت خاص دارد و نصیب او این است که خدا می فرماید: «به راستی خدا با صابران است».

حدیث چهارم را از «مجمع البیان» در ذیل همین آیه نقل می کنیم. امیر مؤمنان

ص: ۴۱۱

۱- همان: حدیث ۱۲۴.

۲- تفسیر الصافی: ج ۱ ص ۲۰۳.

علی (علیه السلام) فرمود:

الصبر صبران: صبر علی ما تکره، وصبر عما تحب (۱)

دو نوع صبر هست :

صبر بر آنچه که انسان آن را کراهت دارد؛ مثل صبر بر بلاها.

دوم صبر بر آن چیزی که آن را دوست دارد که همان طوری که خدا دستور داده از آن استفاده کند.

گفتنی است که بعضی مفسران صبر در این آیه را به دعا تفسیر کرده اند و بعضی دیگر آن را به فرائض و نوافل، بلکه صلوات مبتدئه تفسیر کرده اند و در معانی الأخبار» روایاتی هم برای آنها ذکر شده است. (۲)

منظور از «با خدا بودن» چیست؟

منظور از معیت و همراهی خدا با صابران نصرت و اعانت، توفیق و ارشاد، هدایت خاصه و افاضه خیرات، دفع بلیات و انجاح مقاصد و دیگر تفضلات اوست که شامل حال صابران می شود و بالاتر از همه اجر و پاداش اخروی است که درباره آنها می فرماید:

(إنما یوفی الصابرون أجرهم بغير حساب) (۳)

صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می دارند.

ص: ۴۱۲

۱- مجمع البیان: ج ۱ ص ۴۳۶.

۲- ر.ک: تفسیر الصافی: ج ۱ ص ۱۲۶.

۳- سوره زمر، آیه ۱۰.

ولا تقولوا لمن يقتل في سبيل الله أموات بل أحياء ولكن لا تشعرون (۱۵۴)

و به آنها که در راه خدا کشته می شوند، نگویید مرده اند؛ بلکه آنان زنده اند، ولی شما نمی فهمید.

شهیدان در راه خدا و زندگی دیگر

در تفسیر این آیه حدیثی در کتاب های «الکافی» و «تهذیب الأحکام» آمده که این آیه را بیان می کند. بنابراین حدیث یونس بن ظبیان می گوید: امام صادق (علیه السلام) به من فرمود:

ما يقول الناس في أرواح المؤمنين؟

فقلت: يقولون: تكون في حواصل طيور خضر في قناديل تحت العرش.

فقال أبو عبدالله (عليه السلام): سبحان الله! المؤمن أكرم على الله من أن يجعل روحه في حوصله طير.

یا یونس، إذا كان ذلك أتاه محمد (صلى الله عليه و آله) وعلی و فاطمه و الحسن و الحسين (عليهم السلام) و الملائكة المقربون، فإذا قبضه الله تعالى صير تلك الروح في قالب كقالبه في الدنيا، فيأكلون ويشربون، فإذا قدم عليهم القادم عرفوه بتلك الصورة التي كانت في الدنيا؛ (۱)

مردم درباره ارواح مؤمنان چه می گویند؟

ص: ۴۱۳

عرض کردم که می گویند: آنها در چینه دان پرندگان سبز رنگ جا دارند و آن پرندگان در قندیل های زیر عرش لانه دارند.

حضرت فرمود: سبحان الله! مؤمن در نزد خداوند بزرگوار تر از این است که روحش را در چینه دان پرندگان جای دهد.

ای یونس، وقتی مؤمن می خواهد از دنیا برود، حضرت محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین صلوات الله علیهم أجمعین و فرشتگان مقرب نزد او می آیند. وقتی خداوند روح او را گرفت آن را در قالب و صورتی مانند کالبد دنیایی اش قرار می دهد و آنها در عالم برزخ میخورند و می آشامند. وقتی روح کسی بر آنها وارد می شود، او را با همان صورتی که در دنیا داشته، میشناسند.

حدیث دوم را از «تهذیب الأحکام» نقل می کنیم. از امام صادق (علیه السلام) درباره ارواح مؤمنان پرسیدند. فرمود:

فی الجنة علی صور أبدانهم، لو رأیته لقلت فلان(۱)

آنها در بهشت و به همان شکل و قیافه دنیوی هستند که اگر آنها را ببینی می گویی این فلان شخص است که در دنیا دیده بودم.

کشته شدگان در راه خدا چه کسانی هستند؟

(لمن یقتل فی سبیل الله)

کشته شدن در راه خدا شامل حال کسانی است که در میدان جنگ در کنار

ص: ۴۱۴

۱- تهذیب الأحکام: ج ۱ ص ۴۶۶ حدیث ۱۷۲.

پیامبر یا امام یا نائب خاص امام شهید شده باشند و هم چنین شامل هر کسی می شود که در راه اسلام و ترویج دین شهید گردد.

شأن نزول آیه اگرچه در مورد شهدای بدر است و این آیه درباره آنها نازل شده است، ولی مورد، مخصص نیست و عموم کشته شدگان در راه خدا را شامل می شود، مانند ائمه طاهرین (علیهم السلام) و فرزندان و اصحاب آنها و علما و مؤمنان، چنان که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در «نهج البلاغه» در خطبه ای می فرماید:

فإنه من مات منكم على فراشه وهو على معرفة حق ره وحق رسوله (صلى الله عليه وآله) وأهل بيته مات شهيدا ووقع أجره على الله واستوجب ثواب ما نوى من صالح عمله وقامت النية مقام اصلاته لسيفه فإن لكل شيء مده وأجلا؛(۱)

هر کس از شما با معرفت حق پروردگار و حق پیامبر (صلى الله عليه وآله) و اهل بیت او در بسترش بمیرد شهید از دنیا رفته است و اجر او به عهده خداوند است و سزاوار و لایق ثواب اعمال صالحی است که قصد داشته آنها را انجام دهد و همان نیت او جایگزین شمشیر کشیدنش می گردد.

بنابراین هم شهدای در جبهه و معرکه قتال، شهید هستند و هم شیعیانی که موفق به جنگ نشده و در خانه با معرفت و میل به شهادت، از دنیا رفته اند. پس هر شیعه طبق این فرمایش امیرمؤمنان علی (علیه السلام) شهید است.

ص: ۴۱۵

منظور از زندگی بعد از مرگ چیست؟

حیات بعد از مرگ، حیات برزخی است که به شهدا اختصاص ندارد، بلکه همه انسانها زندگی برزخی دارند و آیه شریفه، شهدا را ذکر می کند، ولی «اثبات شیء نفی ما عدا» نمی کند، مثل این که بگویند: حسن عادل است. این، عدالت را در او منحصر نمی کند، بلکه عدالت او را فقط ثابت می کند، ولی عدالت دیگران را نفی نمی کند.

این آیه شریفه می فرماید: شهدا زنده هستند و نزد خدا رزق و روزی دارند و ما دلیل قاطع داریم که زنده شدن در عالم برزخ برای همه هست؛ خوبان در نعمت های الهی به سر می برند و بدان معذب به عذاب هستند که در سوره مؤمنون می فرماید:

(حتی إذا جاء أحدهم الموت قال رب ارجعون لعلى أعمل صالحا فيما تركت كلاً إنها كلمة هو قائلها ومن ورائهم برزخا لى يوم يبعثون) (۱)

تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرارسد، می گوید: «پروردگار من، مرا باز گردانید! شاید به تلافی آنچه ترک کردم و کوتاهی نمودم عمل صالحی انجام دهم.» چنین نیست. این سخنی است که او به زبان می گوید و پشت سر آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.

ص: ۴۱۶

اشاره

(بل أحياء)

در توضیح این فراز از آیه می‌گوییم: ما چهار نوع حیات و زندگی داریم:

۱. حیات نباتی.

۲. حیات حیوانی.

۳. حیات انسانی

۴. حیات ایمانی.

۱. حیات نباتی

حیات نباتی همان قوه رشد و نمو است که مشترک بین نباتات، حیوانات و انسان هاست و موت، زوال این حیات است.

۲. حیات حیوانی

حیات حیوانی نیرویی است که به واسطه آن، حس و حرکت ارادی واقع می‌شود و آن مشترک بین حیوان و انسان است و موت، زوال آن است.

۳. حیات انسانی

حیات انسانی همان قوه تعقل و ادراک کلیات است که این مایه امتیاز انسان از حیوانات است و این نیز به واسطه آن روح مجرد و نفس ناطقه انسانی است که مدبر این بدن است. موت آن هم قطع تدبیر و تعلق او از این بدن است، ولی

زوال و نابودی ندارد و بعد از قطع علاقه از این بدن باز هم باقی است و وقتی حشر قیامت شد باز به آن بدن تعلق می گیرد.

۴. حیات ایمانی

حیات ایمانی عبارت است از آرامش دل و اطمینان نفس و روشنی قلب که در اثر ایمان و معرفت به خدا برای مؤمن پیدا می شود.

انسان در پرتو آن در روح و راحت و انبساط و لذت زندگی می کند و آلام و مکاره دنیا و مصائب آن برای او ایجاد خوف و ناراحتی نمی کند؛ زیرا اعتماد او به مبدئی است که جز خیر و جمیل از او صادر نمی شود و این همان «حیات طیبه» است که در سوره نحل می فرماید:

(من عمل صالحا من ذکر أو أنثی وهو مؤمن فلنحیینه حیاه طیبه) (۱)

هر کس به از مرد یا زن - عمل شایسته ای انجام دهد و مؤمن باشد، او را با زندگی پاک، حیات حقیقی می بخشیم.

و هم چنین در سوره انفال می فرماید:

(یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله وللرسول إذا دعاکم لما یحییکم) (۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید، چون خدا و پیامبر، شما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات می بخشد، آنان را اجابت کنید. حکما می گویند: الفاظ برای معانی عام وضع شده و میزان صدق لفظ بر

ص: ۴۱۸

۱- سوره نحل، آیه ۹۷

۲- سوره انفال، آیه ۲۴

معنایی است که از آن لفظ متوقع است. برای مثال، کلمه «سراج؛ چراغ» وضع شده برای هر چیزی که در تاریکی از نور آن استفاده شود و اشکال مختلف آن فرق نمی کند و به همه سراج و چراغ گفته می شود.

حیات در این آیه هم معنای عامی دارد که عبارت است از ظهور آثار متوقعه و مورد انتظار از آن. به این معنا، این کلمه بر ذات اقدس خدای متعال نیز اطلاق می شود چنان که می فرماید:

(الله لا إله إلا هو الحي القيوم) (۱)

معبودی جز خداوند یگانه زنده و پایدار و نگهدارنده، نیست.

یعنی ذاتی که آثار علم و قدرت از او ظاهر است و از این جهت گفته اند:

حیات خدا عین علم و قدرت اوست و ذات عالم و قادر حتما حی و زنده است.

البته هر جا آثار حیات باشد، گفتن آن صحیح است و لازم نیست همه حیاتها با هم یکسان و مساوی باشند.

از این رو حیات در عالم برزخ سنخ همان عالم است. از این رو افراد عالم دنیا نمی توانند حیات عالم برزخ را درک کنند تا این که خودشان به عالم برزخ بروند، مثل طفلی که در رحم مادر حیات دارد، اما نمی تواند حیات و زندگی در دنیا را درست درک کند.

شعور چیست؟

(ولکن لا تشعرون)

ص: ۴۱۹

شعور، ادراک اولیه ای است که مسبوق به جهل باشد. از این رو، این کلمه بر خداوند اطلاق نمی شود.

بعضی گفته اند: شعور توجه به لطائف و دقایق امور است و از این جهت که شاعر به دقایق و لطائف امور توجه دارد، او را شاعر می گویند.

عموم مردم و حتی بسیاری از اهل ایمان، حیات شهدا را نمی توانستند درک کنند، و حیات برزخی را هم نمی توانند درک کنند.

آیه (۱۵۵)

اشاره

ولنبلونکم بشيء من الخوف والجوع ونقص من الأموال والأنفس والثمرات وبشر الصابرين (۱۵۵)

به یقین همه شما را به چیزی از قبیل ترس، گرسنگی، و کاهش در مالها و جانها و میوه ها، آزمایش می کنیم و بشارت ده به صبر کنندگان.

بهترین تفسیر آیه

بهترین تفسیر برای این آیه شریفه، حدیثی است که در تفسیر «نورالثقلین» به نقل از کتاب «کمال الدین» آمده است. محمد بن مسلم می گوید:

سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: إن قدام القائم (عليه السلام) علامات تكون من الله عزوجل للمؤمنين.

قلت: وما هي جعلني الله فداك؟

قال: ذلك قول الله عزوجل: (ولنبلونکم) یعنی المؤمنین قبل خروج

ص: ۴۲۰

القائم (بشيء من الخوف والجوع ونقص من الأموال والأنفس والثمرات و بشر الطائرين)».

قال: يبلوهم بشيء من الخوف من ملوك بني فلان في آخر سلطانهم والجوع بغلاء أسعارهم.

(و نقص الأموال)

قال: كساد التجارات و قله الفضل.

(ونقص من الأنفس).

قال: موت ذريع

(ونقص من الثمرات، قال: قله ريع ما يزرع.

(و بشر الصابرين) عند ذلك بتعجيل فروج القائم (عليه السلام)

ثم قال لى: يا محمد، هذا تأويله، إن الله عزوجل يقول: (وما يعلم تأويله إلا الله والراسخون فى العلم به [\(١\)\(٢\)](#))

از امام صادق (عليه السلام) شنيدم كه مى فرمودند: براى قيام قائم آل محمد (صلى الله عليه و آله) علامتى هست كه از جانب خداوند متعال براى مؤمنان قرار داده شده است.

عرض كردم: آن علامت ها چيست؟ خدا مرا فداى شما كند.

فرمود: آن قول خداوند است كه مى فرمايد « و به يقين مى آزماييم »

يعنى مؤمنان را قبل از خروج قائم به چيزى از ترس، گرسنگى و

ص: ٤٢١

١- سوره آل عمران، آيه ٧.

٢- كمال الدين: ص ٦٤٩ حديث ٣، تفسير نور الثقلين: ج ١ ص ١١٩.

جان ها و میوه ها می آزماییم و به صابران مزده بده.

فرمودند: شما را آزمایش می کنیم به ترس از بنی فلان در آخر سلطنت آنها و به گرسنگی که از گرانی قیمت ها به وجود می آید.

و هم چنین به کم شدن اموال.

فرمودند: تجارتها کم سود می شود و انسانهایی کشته می شوند به وضع فجیعی و زراعتها کم حاصل می شود.

و بشارت بده صابرین را که در این وقت، فرج نزدیک است.

بعد حضرت فرمودند: ای محمد! این تأویل این آیه شریفه است که خداوند می فرماید: «در حالی که تفسیر آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی دانند»

در تفسیر این آیه حدیث دیگری در تفسیر «نور الثقلین» آمده که تفسیر این آیه را بیان می کند.

ابوحمره ثمالی می گوید:

سألت أبا جعفر (عليه السلام) عن قول الله (ولنبلونكم بشيء من الخوف والجوع).

قال: ذلك جوع خاص وجوع عام.

فأما بالشام فإنه عام.

وأما الخاص بالكوفة يخص ولا يعم، ولكنه يخص بالكوفة أعداء آل محمد (عليهم السلام) فيهلكهم الله بالجوع.

وأما الخوف، فإنه عام بالشام وذاك الخوف إذا قام القائم (عليه السلام).

وأما الجوع فقبل قيام القائم (عليه السلام)، وذلك قوله: (ولنبلونكم بشيء من الخوف والجوع) (١)

من از امام باقر (عليه السلام) از این آیه شریفه پرسیدم.

حضرت فرمودند: گرسنگی خاص و گرسنگی عام هست.

در شام گرسنگی عام هست.

و در کوفه گرسنگی خاص هست و عمومیت ندارد.

در کوفه دشمنان آل محمد (عليهم السلام) دچار گرسنگی می شوند و خدا آنها را با گرسنگی هلاک می کند و اما خوف عام در شام هست، وقتی که قائم آل محمد (عليهم السلام) قیام می کند.

و اما گرسنگی قبل از قیام آن حضرت در همین آیه بیان شده است.

حدیث سوم را باز از تفسیر «نورالثقلین» می آوریم.

سماعه بن مهران می گوید: امام صادق (عليه السلام) فرمود:

إن في كتاب علي (عليه السلام): أن أشد الناس بلاء النبيون ثم الوصيون ثم الأمثل فالأمثل وإنما يتلى المؤمن على قدر أعماله الحسنه. فمن صح دينه وحسن عمله اشتد بلاؤه، وذلك أن الله عزوجل لم يجعل الدنيا ثواب لمؤمن ولا عقوبه لكافر.

ومن سخر دينه وضعف عمله فقد قل بلائه، وإن البلاء أسرع إلى المؤمن التقى من المطر إلى قرار الأرض (٢)

ص: ٤٢٣

١- همان: ج ١ ص ١٢٠.

٢- الكافي: ج ٢ ص ٢٥٩ حدیث ٢٩، علل الشرائع: ج ١ ص ٤٤ حدیث ١.

در کتاب علی (علیه السلام) آمده است: شدیدترین مردم از حیث بلا پیامبران هستند و بعد از آنها اوصیای پیامبران و بعد از آنها هر آدمی که در عمل به دین بیشتر به آنها شباهت داشته باشد و هر مؤمنی ابتلاش به قدر اعمال حسنه اوست. پس کسی که دین صحیح و عمل صحیح داشته باشد بلای او بیشتر است و این مطلب به این جهت است که خداوند متعال دنیا را برای مؤمن نواب و برای کافر عقوبت قرار نداده است.

و کسی که دین او در درجه پایین و عمل او ضعیف باشد بلای او کمتر است و بلا با سرعت زیاد که سرعت آن از آمدن باران تند، بیشتر است متوجه مؤمن می شود.

حدیث دیگر را از «نهج البلاغه» نقل می کنیم: امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرمود:

إن الله يبتلي عباده عند الأعمال السيئه بنقص الثمرات وحبس البركات وإغلاق خزائن الخيرات ليتوب تائب، ويقلع مقلع ويتذكر متذكر ويزدجر مزدجر.. (۱)

خداوند عالم بندگان خود را آزمایش می کند وقتی آنها گناه می کنند و اعمال گناه انجام می دهند به اینکه نمرات و میوه جات آنها را کم می کند، برکات را حبس می نماید و خزائن خیرات را به روی آنها می بندد تا گناه کاران توبه کنند و دست از گناه بردارند و متوجه اشتباهات خود بشوند و خود را بر کارهای خلاف خود توبیخ کنند.

ص: ۴۲۴

در «مصباح الشریعه» آمده: امام صادق (علیه السلام) در کلام طولانی فرمود:

فمن سترها ولم يشك إلى الخلق ولم يجزع بهتك ستره فهو من العام ونصيبه مما قال الله: (وبشر الصابرين) أي بالجنة؛(۱)

کسی که بلاهایی را که به او رسیده بپوشاند و نزد دیگران سخن به شکایت باز نکند و جزع و فرع ننماید که این سر فاش بشود، پس، او از افراد این عموم است که خداوند می فرماید: «صابران را مزده» بهشت بده».

موارد تفسیری آیه

بعد از ذکر این چند حدیث نورانی در تفسیر این آیه شریفه چند موضوع ذکر شده که در این موارد سخن بیشتر لازم است.

امتحان و آزمون الهی

(ولنبلونکم)

این عبارت از «بلی بلوا» گرفته شده است، به معنای اختبار و آزمایش نمودن و در شدت و سختی و ناملايمات قرار دادن است و چون دنیا دار تراحم، تصادم و حوادث است انسان دائما در معرض این بلیات و مورد اختبار و امتحان است.

ص: ۴۲۵

۱- تفسیر نور الثقلین: ج ۱ ص ۱۴۳ حدیث ۴۴۹.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید:

دار بالبلاء محفوفه وبالغدر موصوفه: (۱)

دنیايي که به بلا پیچیده شده و به فریب شناخته شده است.

بلیات و شداید این دنیا از دو قسم بیرون نیست.

قسم اول ناملایماتی است که انسان به سوء اختیار خود و از روی جهالت، حماقت، اشتباه کاری و خیالات واهی متوجه خود می گرداند. این قسم از بلاها جز بدبختی دنیا و گرفتاری آخرت چیزی ندارد که قرآن می فرماید:

(خسر الدنيا والآخرة ذلك هو الخسران المبين) (۲)

در دنیا و جهان آخرت زیان کار است و این، همان زیان روشن و آشکار است.

فواید برخی بلاها

قسم دوم بلاهایی است که از جانب خدا و لازمه حیات این دنیاست و مورد آیه شریفه این گونه بلاهاست. البته این گونه بلاها دارای حکمت و مصلحت بوده و فوایدی دارد که به بعضی از آنها اشاره می کنیم.

۱. اکثر این گونه بلاها؛ اگرچه به ظاهر بلا و شدت است، ولی در حقیقت تفضل و نعمت است، مانند مداوای مریض و معالجه و تحت عمل آوردن او که

ص: ۴۲۶

۱- عیون الحکم و المواعظ : ص ۱۴۴.

۲- سوره حج، آیه ۱۱

هر چند به ظاهر برای او ناملایم و سخت است، ولی وسیله شفا و راحتی اوست، چنان که در حدیث قدسی آمده است:

إِن مِّنْ عِبَادِي مَن لَّا يَصْلِحُهُ إِلَّا الْفَقْرُ فَلَوْ أُغْنِيَتْهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ.. (۱)

به راستی در میان بندگان کسی است که جز فقر او را اصلاح نمی کند، اگر او را ثروتمند کنم موجب فساد او خواهد شد

۲. بسیاری از اخلاق حمیده و صفات حسنه در نتیجه ابتلا به بلیات و گرفتار شدن به مصائب و ناملایمات حاصل و کامل می شود، مانند صبر و رضا، تسلیم و

حلم و امثال اینها.

این موارد را خداوند برای تربیت خلق، ابتلا می کند، مانند فرمانده سپاهی که سربازان را به کارهای سخت و امور شاقه وامی دارد؛ برای این که ورزیده و کار آزموده شوند.

۳. بعضی از کارها موجب توجه بنده به خدا می گردد و غفلتی را که غالباً در اثر متنعم بودن برای انسان حاصل می شود برطرف می کند و انسان را به دعا، بسیاری از عبادات و تحصیل علم که در نعمت برای او میسر نمی شود، موفق می گرداند.

۴. با امتحان و آزمودن انسان است که بر خود بنده و دیگران حد معرفت و مقام او معلوم می گردد.

۵. بسیاری از بلاها موجب پاداش اخروی است که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید:

ص: ۴۲۷

مراره الدنيا حلاوه الآخره وحلاوه الدنيا مراره الآخره: (۱)

تلخی دنیا موجب شیرینی جهان آخرت و شیرینی دنیا موجب تلخی جهان آخرت است.

۶. عقوبت دنیوی معاصی است، چنان که می فرماید:

(وما أصابکم من مصیبه فبما کسبت أیدیکم ویعفوا عن کثیر) (۲)

هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده اید، و بسیاری را نیز عفو می کند.

۷. موجب غفران گناهان و کفاره معاصی است، چنانچه مفاد بسیاری از روایات همین است و هم چنین مکافات است که

باعث عبرت و تنبه دیگران و رسانیدن حق به صاحبان حق و انتقام از ظالم می گردد.

البته بلاها حکمت های بسیار دیگری نیز دارند که از فهم و ادراک بشر خارج است.

خوف چیست؟

(بشیء من الخوف)

در این جا کلمه «شیء» که به طور مبهم ذکر شده به بلاهایی اشاره دارد که در این آیه شریفه ۵ مورد از آنها ذکر شده است.

اول خوف که همه اقسام خوف را شامل می شود، مثل خوف از زوال نعمت،

ص: ۴۲۸

۱- بحار الانوار: ج ۷۰ ص ۱۳۱.

۲- سوره شوری، آیه ۲۹

خوف از نزول بلا، خوف از مرگ، خوف از قبر و عالم برزخ و عذاب، خوف از ستمگر و ظالم و امثال اینها.

اما خوف از خدا، خوف از سوء عاقبت، گناه و عذاب الهی ممدوح است و آیات و روایات زیادی در مدح این گونه خوفها وارد شده است که از این عنوان خارج است، زیرا بهترین نعمت و موهبتی است که از جانب خدا به بنده عطا می شود که در سوره الرحمان می فرماید:

(ولمن خاف مقام ربه جنتان) (۱)

و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو باغ بهشتی است.

حد این خوف این است که به یأس نرسد که از فعل طاعت مانع گردد، چنان که حد رجا و امید این است که به ایمن شدن از عذاب الهی نرسد که این هر دو موجب یأس و نومیدی از روح الله و ایمنی از مکر خداست و از گناهان کبیره به شمار آمده است.

دوم جوع و هم چنین عطش؛ یعنی گرسنگی و تشنگی که اگر از مسامحه بنده در تحصیل معاش باشد مستند به خود اوست و از مورد آیه خارج است، ولی اگر به واسطه تهی دستی یا ظلم ستمکاران باشد مورد آیه است و اگر از جهت زهد در دنیا و ریاضت مشروعه باشد از عنوان بلا خارج است.

منظور از نقص اموال چیست؟

سوم نقص اموال که شامل سرقت مال، یا اخذ ظالم، یا آفت زراعت، یا کسر

ص: ۴۲۹

تجارت یا خرابی خانه ها و از بین رفتن مال به واسطه زلزله، سیل، حریق و نحو این ها را شامل می شود.

اما انفاقات واجب، مانند خمس، زکات و نفقه واجب النفقه و هم چنین انفاقات مستحبی از صدقه و احسان و غیره از عنوان بلا خارج است، هر چند از جهت این که وسیله اختبار و امتحان است عنوان بلا به معنای آزمایش بر آنها صادق است.

منظور از نقص انفس چیست؟

چهارم نقص انفس که شامل تلفات نفوس در اثر تصادمات، غرق، هدم، آتش سوزی، قتل، امراض جسمانی و از دست دادن اولاد و بستگان و هم چنین نقص بعضی از اعضا مانند کوری، کری و قطع بعضی از اعضا و جوارح و مانند اینها را شامل می گردد.

اما شهادت در راه دین و مرگ طبیعی برای مؤمنان مانند انفاقات واجب و مستحب از جهتی از عنوان بلا خارج و از جهتی داخل در عنوان بلا است.

منظور از نقص در ثمرات چیست؟

پنجم نقص در ثمرات. اگر مراد از ثمرات، فواکه، اشجار، حبوب و نباتات باشد از باب عطف خاص به عام است، زیرا اموال شامل ثمرات هم می شود و اگر مراد از ثمرات، میوه های دل که عبارت از اولاد باشد، انفس شامل آن می شود و باز از قبیل عطف خاص به عام است و اگر مراد مطلق فواید و نتایجی است که

بر افعال و اعمال مترتب می گردد نسبتش با اموال و انفس عموم من وجه است.

بعضی از مفسران گفته اند: این آیه برای استنهاض مسلمانان به جهت جنگ و قتال است و به آنان خبر می دهد که بسا در معرکه قتال چنین مصائب و بلیات رخ می دهد و کسی به رحمت و هدایت حق و سعادت نائل می شود که در قبال آن صبر ورزد.

هم چنین گفته اند: در آیه قبل که سخن از حیات کشته شدگان در راه خدا به میان آمد، تلویحی به این معناست، ولی در خود این آیه دلیلی بر این معنا نیست

مژده بر صابران

(وبشر الصابرين)

در این باره حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در عظمت صبر نقل می کنیم و این که خداوند در قرآن کریم، پیامبر عظیم الشان، ائمه طاهرين (علیهم السلام) و همه پیامبران را به صبر امر فرموده است. (۱)

حفص بن غیاث می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

یا حفص! إن من صبر صبر قليلا وإن من جزع جزع قليلا؛

ثم قال: عليك بالصبر في جميع أمورك، فإن الله عز وجل بعث محمدا (صلى الله عليه و آله) فأمره بالصبر والرفق فقال: (واصبر على ما يقولون والهجرهم هجرا جميلا وذرنى والمكذبين أولى النعمة). (۲)

ص: ۴۳۱

۱- سفینه البحار: ج ۲ ص ۴ ماده «صبر».

۲- سوره مزمل، آیه های ۱۰ و ۱۱.

وقال تبارك وتعالى: (ادفع بالتي هي أحسن السيئه) (١) (فإذا الذى بينك وبينه عداوه كأنه ولى حميم وما يلقاها إلا الذين صبروا وما يلقاها إلا ذو حظ عظيم) (٢) فصبر رسول الله (صلى الله عليه و آله) حتى نالوه بالعظام ورموه بها فضاقت صدره فأنزل الله عز وجل عليه: (ولقد تعلم أنك يضيق صدرك بما يقولون فسبح بحمد ربك وكن من الساجدين) (٣) (٣)

ثم كذبوه ورموه فحزن لذلك، فأنزل الله عز وجل: (قد تعلم إنه ليحزنك الذى يقولون فإنهم لا يكذبونك ولكن الظالمين بآيات الله يجحدون ولقد كذبت رسل من قبلك فصبروا على ما كذبوا أودوا حتى أثامهم نصرنا) (٤) (٤)

فألزم النبى (صلى الله عليه و آله) نفسه الصبر فتعدوا، فذكر الله تبارك وتعالى وكذبوه فقال قد صبرت فى نفسى وأهلى وعرضى ولا صبر لى على ذكر إلهى. فأنزل الله عز وجل: (ولقد خلقنا السماوات والأرض وما بينهما فى ستة أيام وما مسنا من لغوب) (٥) (٥) (فاصبر على ما يقولون) (٦) (٦)

فصبر النبى (صلى الله عليه و آله) فى جميع أحواله. ثم بشر فى عترته بالأئمه ووصفوا

ص: ٤٣٢

١- سورة مؤمنون، آيه ٩٦

٢- سورة فصلت، آيه هاى ٣٤ و ٣٥.

٣- سورة حجر، آيه هاى ٩٧ و ٩٨.

٤- سورة انعام، آيه هاى ٣٣ و ٣٤.

٥- سورة ق، آيه ٣٨.

٦- سورة طه، آيه ١٣٠.

بالصبر فقال جل ثناؤه: (وجعلنا منهم أئمة يهدون بأمرنا لما صبروا و كانوا آياتنا يوقنون) (١)

فعند ذلك قال (صلى الله عليه و آله): الصبر من الإيمان كالرأس من الجسد.

فشكر الله عزوجل ذلك له، فأنزل الله عز وجل: (وتمت كلمت ربك الحسنى على بنى اسرائيل بما صبروا ودمرنا ما كان يصنع فرعون وقومه وما كانوا يعرشون) (٢) فقال (صلى الله عليه و آله): إنه بشرى وانتقام.

فأباح الله عز وجل له قتال المشركين، فأنزل الله: (فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم واقعدوا لهم كل مرصد) (٣)

(واقتلوهم حيث) (٤)

فقتلهم الله على يدى رسول الله (صلى الله عليه و آله) وأحبائه وجعل له ثواب صبره مع ما ادخر له فى الآخرة.

فمن صبر واحتسب لم يخرج من الدنيا حتى يقر الله له عينه فى أعدائه مع ما يدخر له فى الآخرة؛ (٥)

ای حفص! هر که صبر کند، اندکی صبر کرده و هر که بیتابی کند، اندکی بیتابی کرده (زیرا عمر کوتاه است و مصیبات کوتاه تر).

ص: ۴۳۳

۱- سوره سجده، آیه ۲۴

۲- سوره اعراف، آیه ۱۳۷.

۳- سوره توبه آیه ۵.

۴- سوره بقره، آیه ۱۹۱.

۵- الکافی: ج ۲ ص ۸۷

سپس فرمود: در هر کاری صبر را از دست مده، زیرا خدای متعال محمد (صلی الله علیه و آله) را مبعوث فرمود و به او به صبر و مدارا دستور داد و فرمود: «بر آنچه می گویند صبر کن و از آنها بپرهیز، بریدنی نیکو، مرا با تکذیب کنان نعمت دار و گذار».

خدای تبارک و تعالی فرمود: «بدی را به آنچه نیکوتر است دفع کن»، «پس آن گاه که میان تو و او دشمنی است، مانند دوستی مهربان شود، و این خصلت را جز کسانی که صبر کنند بر نخورند و جز بهره دار بزرگ درنیابد».

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم صبر و شکیبایی نمود تا او را به امور بزرگی (هم چون سحر، جنون و...) نسبت دادند و او دلنگ شد، خدای عزوجل این آیه نازل فرمود: «ما می دانیم که تو سینه ات از آنچه می گویند تنگ می شود، با ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از سجده گزاران باش»

سپس تکذیبش کردند و متهمش نمودند، از آن رو غمگین شد و خدای عزوجل نازل فرمود: «ما می دانیم که سخنان آنها تو را غمگین می کند، آنها تو را تکذیب نمی کنند، بلکه ستمگران آیات خدا را انکار می کنند پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند و بر تکذیب شدن و اذیت دیدن صبر کردند تا نصرت ما به آنها رسید».

پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) خود را به صبر ملزم ساخت، تا آنها تجاوز کردند و

خدای تبارک و تعالی را به زبان آوردند و او را تکذیب کردند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: درباره خودم و خاندان و آبرویم صبر کردم، ولی نسبت به بد گفتن به معبودم صبر ندارم.

خدای متعال نازل فرمود: «ما آسمانها و زمین و فضا را در شش روز آفریدیم و هیچ خستگی به ما نرسد»، «پس بر آنچه می گویند صبر کن»..

پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) در همه احوال صبر کرد، تا به امامان از عترتش به او مژده دادند و آنها را به صبر معرفی کردند و خدای متعال فرمود: چون صابر بودند و به آیات ما یقین داشتند، ایشان را پیشوایانی ساختیم که به امر ما هدایت کنند»

در این هنگام پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: صبر نسبت به ایمان مانند تر است نسبت به تن، پس خدای متعال هم از صبر او شکرگزاری کرد و نازل فرمود: «کلمه نیکوی پروردگارت درباره پسران اسرائیل به پاداش صبری که کرده بودند، انجام یافت و آنچه را فرعون و قومش می ساختند و (اشجار و کاخ هایی که بر می افراشتند. واژگون کردیم».

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: این بشارت است و انتقام.

پس خدای متعال نبرد و کشتار مشرکان را به او اجازه فرمود و نازل کرد: «مشرکان را هر جا یافتید بکشید و بگیرید و محاصره کنید، و در هر کمین گاهی سر راهشان بنشینید آنها را بکشید هر جا یافتید».

پس خدا آنها را به دست پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دوستانش بکشت و آن را

پادشاه صبرش قرار داد، علاوه بر آنچه در آخرت برایش ذخیره کرد، بنابر این هر که صبر کند و به حساب خدا گذارد، از دنیا نرود تا آنکه خدا چشمش را درباره سرکوبی دشمنانش روشن کند، علاوه بر آنچه در آخرت برایش ذخیره کند.

اقسام صبر و اسامی آنها

البته برای صبر اقسامی ذکر کرده اند که هر کدام از آنها اسم خاصی دارد، برای مثال می گوییم:

صبر در جنگ، شجاعت است.

صبر بر کف نفس از محرمات، تقوا و پرهیزکاری است.

صبر از شهوات، عفت است. صبر بر فضول عیش، زهد است.

صبر بر زحمت عبادات، طاعت است.

صبر بر ترک شبهات، ورع و پارسایی است.

صبر بر اذاعه سر، کتمان است...

از این بیان معنای این کلام که می فرماید: «الصبر رأس الإیمان؛ صبر رأس ایمان است.» واضح می شود. چون که اکثر اخلاق حمیده از نتایج صبر بوده و خود صبر، ثمره ایمان است.

ص: ۴۳۶

آیه (۱۵۶)

الذین إذا أصابتهم مصيبة قالوا إنا لله وإنا إليه راجعون (۱۵۶)

آیه (۱۵۷)

اشاره

أولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمه وأولئك هم المهتدون (۱۵۷)

صابران کسانی هستند که وقتی مصیبتی به آنها رسید می گویند: ما برای خدا هستیم و ما به سوی او باز خواهیم گشت.

آنها کسانی هستند که درود از جانب خدا و رحمت شامل حالشان شده و آنها همان هدایت یافتگان هستند.

تفسیر روایی آیه

در تفسیر این دو آیه شریفه که کامل کننده آیه قبل هستند، ده روایت در تفسیر نورالثقلین» ذکر شده که نخست برخی از آن روایات ذکر می شود و بعد،

توضیحات لازم بیان خواهد شد.

عبد الله بن سنان می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

قال رسول الله (صلى الله عليه و آله) : قال الله جل جلاله:

إني أعطيت الدنيا بين عبادي فيضا فمن أقرضني منها قرضا أعطيته بكل واحد منهن عشرة إلى سبعمائه ضعف وما شئت من ذلك ومن لم يقرضني منها قرضا فأخذت منه قسرا أعطيته ثلاث خصال لو و أعطيت واحد منهن ملائكتي لرضوا الصلاه والهدايه والرحمه، إن

ص: ۴۳۷

الله ع وجل يقول: (الذين إذا أصابتهم مصيبة قالوا إنا لله و إنا إليه راجعون أولئك عليهم صلوات من ربهم)، واحده من الثلاث ورحمه اثنتين اثنتان (وأولئك هم المهتدون).

ثم قال أبو عبد الله (عليه السلام): هذا لمن أخذ الله منه شيئاً فصبّر(۱)

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: خداوند می فرماید:

من دنیا را به بندگانم به صورت مبادله ای عطا کردم، پس هر کس به من قرض بدهد، در برابر هر یک از آن ده تا هفتصد برابر و آنچه بخواهم می دهم، و کسی که به من قرض ندهد و من چیزی را به جبر از او بگیرم، به او سه خصلت می بخشم که اگر یکی از آنها را به فرشتگانم می بخشیدم خشنود می شدند: درود و هدایت و رحمت.

خداوند می فرماید: «کسانی که چون به آنان مصیبتی رسد می گویند: «ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم، برای آنان است درودهایی از پروردگارشان» این یک خصلت از آن سه خصلت، «و رحمت» می شود دو خصلت، «و آنان هدایت شدگانند» این سه خصلت.

سپس امام صادق (علیه السلام) فرمود: این سه خصلت برای کسی است که خداوند چیزی را از او بگیرد و او شکیبایی ورزد.

در حدیث دیگری عمرو بن ابی المقدام می گوید: امام صادق (علیه السلام) از پدر بزرگوارش نقل می کند که فرمود:

قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): أربع من كن فيه كان فيه نور الله الأعظم:

ص: ۴۳۸

من كانت عصمه أمره شهادة أن لا إله إلا الله و أنى رسول الله.

ومن إذا أصابته مصيبه قال: إنا لله وإنا إليه راجعون.

ومن إذا أصاب خيرا قال: الحمد لله رب العالمين.

ومن إذا أصاب خطيئه قال: أستغفر الله وأتوب إليه (۱)

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: چهار چیز است که هر کس داشته باشد در نور بزرگ خداوند قرار می گیرد:

کسی که سرانجام کار او شهادت بر این است که خدایی جز خدای یگانه نیست و این که من فرستاده خدا هستم.

و کسی که چون مصیبتی به او رسد می گوید: ما از خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم.

و کسی که اگر خیری به او رسد می گوید: سپاس خداوندی را که پروردگار جهانیان است.

و کسی که چون خطایی از او سرزند می گوید: از خدا آمرزش می طلبم و به او توبه می کنم.

در حدیث زیبای دیگری هارون بن فضیل می گوید:

رأيت أبا الحسن علي بن محمد (عليهما السلام) في اليوم الذي توفي فيه أبو جعفر (عليه السلام) فقال: «إنا لله وإنا إليه راجعون»

مضى أبو جعفر (عليه السلام): فقيل له: وكيف عرفت؟

ص: ۴۳۹

قال: لأنه تداخلى ذله لله لم أكن أعرفها: (١)

روز شهادت حضرت ابو جعفر امام جواد (علیه السلام) ابو الحسن علی بن محمد امام هادی (علیه السلام) را دیدم که فرمود: «ما از خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم» ابی جعفر امام جواد (علیه السلام) در گذشت.

به حضرت عرض شد: از کجا دانستید؟

فرمود: زیرا فروتنی و خضوعی نسبت به خدا در دلم افتاد که برایم سابقه نداشت.

در حدیث دیگری معروف بن خربوذ می گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود:

ما من عبد یصاب بمصیبه فیسترجع عند ذکره المصیبه و یصبر حین تفجأه إلا غفر الله له ما تقدم من ذنبه و كما ذکر مصیبه فاسترجع عند ذکر المصیبه غفر الله له کل ذنب اکتسب فیما بینهما؛ (٢)

هر مؤمنی که عزیز خود را از دست بدهد ولی صبر و شکیبایی خود را از دست ندهد، و به یاد عزیز از دست رفته اش بگوید: «ما برای خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم» خداوند، گناهان گذشته او را می آمرزد.

داوود بن رزین می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

من ذکر مصیبه ولو بعد حین فقال: «إنا لله وإنا إليه راجعون والحمد لله رب العالمین اللهم اجرنی علی مصیبتی وأخلف علی أفضل

ص: ۴۴۰

۱- الکافی: ج ۱ ص ۳۸۰.

۲- همان: ج ۳ ص ۲۲۲

منها» كان له من الأجر مثل ما كان عند أول صدمه (١).

هر کس مصیبتی را به خاطر آورد؛ و هر چند بعد از زمانی دراز باشد، پس بگوید: «إنا لله وإنا إليه راجعون والحمد لله رب العالمین اللهم اجرنی علی مصیبتی وأخلف علی أفضل منها» برای او از اجری مثل آنچه در ابتدای صدمه برای او بوده، خواهد بود.

صالح بن ابی حماد در روایت مرفوعه ای می گوید:

جاء أمير المؤمنين (عليه السلام) إلى الأشعث بن قيس بعزیه بأخ له يقال له: عبدالرحمان، فقال له أمير المؤمنين (عليه السلام): إن جزعت فحق الرحم أتيت، وإن صبرت فحق الله أديت، علی أنك إن صبرت جرى عليك القضاء و أنت محمود و إن جزعت جرى عليك القضاء و أنت مذموم.

فقال له الأشعث: إنا لله وإنا إليه راجعون.

فقال أمير المؤمنين (عليه السلام): أتدری ما تأويلها؟

فقال الأشعث: لا أنت غايه العلم ومنتهاه.

فقال له: أما قولك: «إنا لله» فإقرار منك بالملك وأما قولك: «وإنا إليه راجعون» فإقرار منك بالهلاك (٢).

روزی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) برای تسلیت گویی به اشعث بن قیس که برادرش عبد الرحمان فوت کرده بود، نزد او رفت و فرمود: اگر در

ص: ۴۴۱

۱- همان: ج ۳ ص ۲۲۲.

۲- همان: ج ۳ ص ۲۵۰.

مرگ برادرت جزع کنی حق صله رحم را به جا آورده ای و اگر صبر کنی حق خدا را به جا آورده ای؛ چرا که تو اگر شکیبایی ورزی قضای الهی بر تو جاری است و تو در پیشگاه خدا جایگاه پسندیده ای داری و اگر جزع کنی نیز قضای الهی بر تو جاری است و تو مورد سرزنش الهی هستی.

در این هنگام اشعث گفت: «إنا لله و إنا إليه راجعون»..

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: آیا می دانی تأویل این آیه چیست؟

اشعث گفت: نه.

حضرت فرمود: اینکه گفتی: «ما از خداییم» اقرار توست به این که مالک تو خداست. و اینکه گفتی «به سوی خدا برمی گردیم» اقرار توست به این که هلاک میشوی.

منظور از مصیبت چیست؟

(الذین) کلمه موصول صفت برای «الصابرین» است که در آیه قبل ذکر شد.

کلمه «اصابت» به معنای اصطکاک و برخورد دو چیز با یکدیگر است و مصیبت در اصطلاح عرف، بلایی است که بر انسان وارد می شود.

و مراد از مصیبت در آیه شریفه مصائب پنجگانه ای است که در آیه قبل ذکر شده است و خداوند عالم مردم را در برخورد با مصیبت ها به دو دسته تقسیم می کند.

دسته اول که مورد بشارت و مشمول صلوات و رحمت پروردگارند همان

صابران هستند که وقتی مصیبتی بر آنها وارد می شود کلمه استرجاع را می گویند.

دسته دوم که مفهوم آیه بر آن دلالت دارد، کسانی هستند که در برخورد با مصائب، بی صبری و بی تاب می کنند و کلمات نادرست بر زبان جاری می نمایند

که کاشف از ضعف ایمان آنهاست.

کلمه استرجاع

(إنا لله وإنا إليه راجعون)

این جمله، کلمه استرجاع است که مستحب است هر گاه مصیبتی بر انسان وارد شد این کلمه را تکرار کند. معنای این کلمه به طوری که از روایات گذشته استفاده می شود این گونه است:

انسان اقرار و اعتراف می کند به این که مملوک پروردگار متعال است و بداند که اختیار ملک با مالک است که هر گونه تصرفی بخواهد در آن انجام می دهد.

این معنای جمله اول است و مفاد جمله دوم اشاره به عدم بقای دنیا است که انسان بداند این جا، خانه عبور است و کسی در این جا نخواهد ماند و همه چیز مال مالک الملوک؛ یعنی خداوند عالم است که خداوند در سوره نحل می فرماید:

(عبدا مملو کا لا یقدر علی شیء) (۱)

بنده مملوک خدا که قدرت بر چیزی ندارد.

یعنی بنده مملوک خدای متعال که قدرت بر چیزی ندارد؛ مگر با اراده خداوند عالم.

ص: ۴۴۳

۱- سوره نحل، آیه ۷۵.

(أولئك عليهم صلوات)

اولئك» اشاره به صابرائی است که در آیه قبل بیان فرموده و در این آیه نتیجه شکیبایی آنها را بیان می کند و اگر در فضیلت صبر نبود مگر همین آیه، کافی بود. چون همه خیرات دنیا و آخرت را در بر دارد.

در نخستین حدیث از احادیث پیشین ذکر شد که حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود: خدای متعال فرمودند:

این سه خصلتی است که در آیه شریفه برای صابران ذکر شده که اگر یکی از آنها را به فرشتگان می دادم همه به آن راضی می شدند.

خصلت اول این است که می فرماید: (صلوات من ربهم).

معنای صلوات، اراده خیر است؛ یعنی همه خیرات دنیایی و اخروی را شامل می شود و اراده خداوند عالم جدای از وقوع آن اراده نیست. پس همه خیرها از جانب خداوند شامل حال صابران می شود.

خصلت دوم این است که می فرماید: (و رحمه)

در شمول رحمت دو چیز لازم است:

اولی از جانب خداوند عالم که به آن تصریح شده، آن جا که می فرماید:

(ورحمتی وسعت کل شیء) (۱)

و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است.

دومی لیاقت کسی است که رحمت باید به او برسد که آیه لیاقت صابران را

ص: ۴۴۴

تأیید فرموده است.

خصلت سوم اهتدا به معنای قبول هدایت است؛ یعنی اینها به جمیع نعمت های الهی - از نعمت های دینی، مانند ایمان، تقوا و اخلاق حمیده و نعمت های دنیایی که اهم آنها اطمینان نفس و عدم تشویش خاطر است و نعمت های اخروی که بهشت و روح و ریحان است - هدایت یافته و نائل می شوند.

آیه (۱۵۸)

اشاره

إن الصفا والمروه من شعائر الله فمن حج البيت أو اعتمر فلا جناح عليه أن يطوف بهما ومن تطوع خيراً فإن الله شاکر عليم (۱۵۸)

به راستی «صفا» و «مروی» از شعائر خداست. بنابراین، کسی که حج خانه خدا یا عمره انجام می دهد، مانعی نیست که میان آن دو سعی به جا آورد و کسی که علاوه بر فریضه، کار نیکی کند، خداوند از او شکر گزار، و از افعال خوب او آگاه است.

تفسیر روایی آیه

درباره این آیه شریفه چند روایت وارد شده که آنها را ذکر می کنیم تا فرمایشات معصومین (علیهم السلام) در مورد این آیه شریفه کاملاً معلوم شود. در تفسیر نورالثقلین آمده:

عبد الحمید بن ابی الدیلم می گوید: حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود:

ص: ۴۴۵

سمى الصفا صفا، لأن المصطفى آدم هبط عليه فقطع للجبل اسم من اسم آدم (عليه السلام) يقول الله تعالى: (اصطفى آدم ونوحا و آل إبراهيم و آل عمران على العالمين) (١)

وهبطت حواء على المروه، وإنما سميت المروه، لأن المرأة هبطت عليها فقطع للجبل اسم من اسم المرأة. (٢)

صفا را از این روی صفا خوانده اند که مصطفی و برگزیده شده آدم بر کوه صفا هبوط کرد. از این رو از اسم آدم (یعنی از کلمه مصطفی) نامی و اسمی برای کوه گرفته شد و دلیل بر این که آدم مصطفی است آیه شریفه ای است که می فرماید: «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید.»

حوا هم بر کوه مروه فرود آمد و این کوه را به این نام خواندند؛ چرا که مرأه یعنی (زن) که حوا باشد بر آن فرود آمد. پس برای کوه نامی از اسم مرأه گرفته شد. معاویه بن عمار می گوید: حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود:

إن إبراهيم (عليه السلام) لما خلف إسماعيل بمكة عطش الصبي و كان فيما بين الصفا والمروه شجر فخرجت أمه حتى قامت على الصفا فقالت: هل بالوادي من أنيس؟ فلم يجبها أحد فمضت حتى انتهت إلى المروه فقالت: هل بالوادي

ص: ٤٤٤

١- سوره آل عمران، آیه ٣٣.

٢- تفسیر نور الثقلین: ج ١ ص ١٢٢، به نقل از علل الشرائع: ج ٢ ص ٤٣١

من أنیس؟

فلم یجبها أحد ثم رجعت إلى الطفا فقالت كذلك.

حتى صنعت ذلك سبعا فأجرى الله ذلك سنه.. (۱)

حضرت ابراهیم (علیه السلام) وقتی اسماعیل را در دوران شیرخوارگی در مکه گذارد وی تشنه شد. بین کوه صفا و مرو درختی بود، از این رو مادر اسماعیل بیرون آمد تا به کوه صفا رسید. کسی را در آنجا ندید و صدا زد: آیا در این وادی انیسی هست؟

کسی جوابش را نداد.

از آن جا گذشت تا به مروه رسید. در آنجا نیز احدی را مشاهده نکرد و صدا زد: آیا در این جا انیسی هست؟

هیچ جوابی نشنید.

پس به صفا برگشت و دوباره صدا زد و جوابی نیامد. سپس به مروه برگشت و این عمل هفت بار تکرار شد.....

پس حق تعالی آن را سنت قرار داد که حاجیها بین صفا و مروه هفت مرتبه سعی کنند.

در روایت دیگری معاویه بن عمار می گوید: حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود:

صار الشعی بین الصفا والمروه لأن إبراهیم (علیه السلام) عرض له إبلیس فأمره جبرئیل (علیه السلام) فشد علیه.

ص: ۴۴۷

فهرب منه فجرت به السنه: یعنی بالهروله (۱)

سعی بین صفا و مروه به خاطر این تشریح شد که ابلیس سر راه حضرت ابراهیم (علیه السلام) ظاهر شد. جبرئیل به حضرت فرمان داد بر او حمله کند.

ابراهیم (علیه السلام) چنین کرد؛ یعنی به صورت هروله و شتاب در عقب ابلیس دوید. ابلیس هم فرار کرد. از این رو هروله در بین این دو کوه سنت گردید.

حلبی می گوید: از حضرت امام صادق (علیه السلام) پرسیدم:

لم جعل السعی بین الصفا و المروه؟

قال: لأن الشيطان تراءى لإبراهيم (عليه السلام) في الوادي، فسعى و هو منازل الشيطان (۲)

چرا سعی بین صفا و مروه تشریح شده است؟

حضرت فرمودند: زیرا شیطان در این وادی به نظر حضرت ابراهیم (علیه السلام) آمد. ابراهیم سعی کرد و به دنبالش دوید و او را از خود دور نمود. جناب ابراهیم (علیه السلام) پیکار کننده با شیطان است.

معاویه بن عمار گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

إن رسول الله (صلى الله عليه و آله) أقام بالمدينه عشر سنين لم يحج، ثم أنزل الله عليه: (وأذن في الناس بالحج يأتوك رجالا و على كل ضامر يأتين من

ص: ۴۴۸

۱- همان.

۲- همان.

فأمر المؤمنين أن يؤنوا بأعلى أصواتهم بأن رسول الله (صلى الله عليه و آله) يحج في عامه هذا.

فعلم به من حضر المدينة و أهل العوالى و الأعراب و اجتمعوا لحج رسول الله (صلى الله عليه و آله)، و إنما كانوا تابعين ينظرون ما يؤمرون و يتبعونه أو يصنع شيئاً فيصنعونه.

فخرج رسول الله (صلى الله عليه و آله) في أربع بقين من ذى القعدة، فلما انتهى إلى ذى الحليفة زالت الشمس، فاغتسل ثم خرج حتى أتى المسجد الذى عند الشجرة، فصلى فيه الظهر و عزم بالحج مفرداً، و خرج حتى انتهى إلى البيداء عند الميل الأول.

فصف له سماطان، فلبى بالحج مفرده و ساق الهدى ستا و ستين أو أربعة و ستين حتى انتهى إلى مكة فى سلخ أربع من ذى الحجة.

فطاف بالبيت سبعة أشواط. ثم صلى ركعتين خلف مقام إبراهيم (عليه السلام)، ثم عاد إلى الحجر فاستلمه وقد كان استلمه فى أول طوافه.

ثم قال: (إن الصفا و المروه من شعائر الله)، فأبدأ بما بدأ الله تعالى به.

وإن المسلمين كانوا يظنون أن السعى بين الصفا و المروه شىء صنعه المشركون، فأنزل الله (عز وجل): (إن الصفا و المروه من شعائر الله فمن حج البيت أو اعتمر فلا جناح عليه أن يطوف بهما).

ص: ٤٤٩

ثم أتى الطفا فصعد عليه و استقبل الركن اليماني ، فحمد الله و أثنى عليه و دعا مقدار ما يقرأ سورة البقره مترسلا، ثم انحدر إلى المروه فوقف عليها كما وقف على الصفا. ثم انحدر و عاد إلى الصفا فوقف عليها ثم انحدر إلى المروه حتى فرغ من سعيه.

فلما فرغ من سعيه وهو على المروه أقبل على الناس بوجهه ، فحمد الله و أثنى عليه، ثم قال:

إن هذا جبرئيل - وأوماً بيده إلى خلفه - يأمرني أن أمر من لم يسق هدياً أن يحل، ولو استقبلت من أمرى ما استدبرت لصنعت مثل ما أمرتكم، و لكنى سقت الهدى و لا ينبغي لسائق الهدى أن يحل حتى يبلغ الهدى محله. (١)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ده سال در مدینه ماند و نتوانست حج گزارد. آن گاه خداوند (عزوجل) این آیه را بر او نازل فرمود: « و مردمان را دعوت عمومی به حج کن تا پیاده و سوار بر هر شتر لاغری از هر راه دوری به سوی تو بیایند » .

پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داد تا نداکنندگان با صدای بلند ندا کنند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در این سال عازم حج است.

مردم مدینه و روستاهای پیرامون آن و بادیه نشینان عرب همه از این ندا آگاه شدند و برای همراهی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مدینه گردهم آمدند، و همگی پیرو و منتظر فرمان بودند که آنچه آن حضرت

ص: ۴۵۰

۱- تفسیر نور الثقلین : ج ۱ ص ۱۲۲ حدیث ۴۶۴، به نقل از الکافی .

انجام دهد آنها نیز انجام دهند.

چهار روز از ماه ذی قعدة مانده بود (یعنی روز بیست و ششم) که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) از مدینه خارج شد. وقتی به منطقه ذی الحلیفه (۱) رسید وقت ظهر بود. حضرتش غسل نمود و حرکت کرد تا آنکه به مسجد شجره رسید و نماز ظهر و عصر را به جای آورد و تصمیم گرفت که حج را به صورت مفرده بی آنکه عمره ای داشته باشد انجام دهد.

حضرتش حرکت کرد تا آن که به سرزمین بیداء رسید.

همراهان آن حضرت در دو طرف راه صف کشیدند تا ببینند آن حضرت چه می کند.

آن حضرت با صدای بلند تلبیه گفت و شصت و شش - یا شصت و چهار شتر با خود روان ساخته بود تا آنکه در آخرین ساعات روز چهارم ماه ذی حجه وارد شهر مکه شد.

آن گاه هفت دور کعبه را طواف کرد، سپس در پشت مقام ابراهیم (علیه السلام) دو رکعت نماز گزارد. سپس به جانب حجر الأسود بازگشت و به آن دست کشید با آن که در آغاز طواف نیز به آن دست کشیده بود.

آن گاه فرمود: «همانا صفا و مروه از نشانه های خداست». اینک من آغاز می کنم به آنچه خداوند به آن آغاز کرده است، یعنی کوه صفا. مسلمانان گمان می کردند که سعی میان صفا و مروه از اختراعات

ص: ۴۵۱

۱- ذی الحلیفه: مکانی است در دو فرسخی مدینه .

مشرکان است. از این رو خداوند (عزوجل) این آیه را نازل فرمود: « به راستی که صفا و مروه از نشانه های خداست. پس کسی که حج (تمتع) خانه کعبه یا عمره را انجام داد ، گناهی بر او نیست که به آن دو طواف کند »

آنگاه حضرتش به طرف کوه صفا آمد و بر آن بالا رفت و رکسن یمانی را در پیش رو قرار داد و خدای را حمد و ثنا گفت، و به اندازه ای که سوره بقره را با تائی و آهسته می خواند ، دعا کرد. سپس به سوی مروه سرازیر شد و بر آن ایستاد همچنان که بر صفا ایستاده بود، و آن گاه به صفا باز گشت و بر آن ایستاد و پس از آن به مروه باز گشت تا آنکه از سعی خود فارغ شد.

هنگامی که از سعی بین صفا و مروه فارغ شد، حضرتش بر مروه رو به مردم کرد و پس از حمد و ثنای الهی اشاره به پشت سر کرد و فرمود: این جبرئیل است که به من فرمان می دهد تا هر کس که با خود قربانی شتر، گاو یا گوسفند نرانده است من دستور دهم تا تقصیر کرده و از احرام خارج شود.

اگر من نیز قربانی نرانده بودم البته چنان می کردم که به شما فرمان میدهم، ولی من قربانی آورده ام و برای کسی که قربانی آورده است ، شایسته نیست که از احرام خارج شود تا آن گاه که قربانی به جایگاه ذبح برسد.....

در حدیث دیگری عبد الله بن سنان می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

ذكر رسول الله (صلى الله عليه وآله) الحج فكتب إلى من بلغه كتابه ممن دخل في الإسلام: أن رسول الله (صلى الله عليه وآله) يريد الحج يؤذنه بذلك لبجج من أطاق الحج.

فأقبل الناس فلما نزل الشجره أمر الناس بئف الإبط و حلق العانه والغسل والتجرد فى إزار و رداء أو إزار و عمامه يضعها على عاتقه من لم يكن له رداء و ذكر أنه حيث لى، قال: « لبيك اللهم لبيك لبيك لا شريك لك لبيك إن الحمد و النعمه لك و الملك لا شريك لك»

وكان رسول الله (صلى الله عليه وآله) يكثر من ذى المعارج.

وكان يلى كلما لقى راكبا أو علا أكمه أو هبط واديا ومن آخر الليل وفى أدبار الصلوات. فلما دخل مكه دخل من أعلاها من العقبه وخرج حين خرج من ذى طوى.

فلما انتهى إلى باب المسجد استقبل الكعبه - و ذكر ابن سنان أنه باب بنى شيبه - فحمد الله و أثنى عليه و صلى على أبيه إبراهيم، ثم أتى الحجر فاستلمه .

فلما طاف بالبيت صلى ركعتين خلف مقام إبراهيم (عليه السلام) و دخل زمزم فشرب منها ثم قال: « اللهم إنى أسألك علما نافعا و رزقا واسعا و شفاء من كل داء و سقم »

فجعل يقول ذلك و هو مستقبل الكعبه، ثم قال لأصحابه: ليكن آخر عهدكم بالكعبه استلام الحجر.

فاستلمه، ثم خرج إلى الصفا، ثم قال: أبدأ بما بدأ الله به.

ثم صعد على الصفا فقام عليه مقدار ما يقرأ الإنسان سورة البقره (۱)

عبد الله بن سنان می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) انجام مراسم حج را یادآور شد، آن حضرت امر فرمود تا به تمام مسلمان ها نوشتند: همانا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خواهد مراسم حج را به جا آورد و به مردم اعلان می نماید که هر کس توانایی انجام حج را دارد در این مراسم شرکت کند.

مردم روی آوردند و به اتفاق حضرتش حرکت کردند. وقتی به مسجد شجره رسیدند، حضرتش به مردم دستور داد که موی زیر بغل خود را کنده و موی پشت زهار را بتراشند، غسل کنند و با یک لنگ و ردایی، احرام ببندند و کسی که ردا ندارد لنگ بسته و عمامه ای را مانند ردا بر دوش خود بیفکند. این برای کسی بود که ردایی نداشت.

امام (علیه السلام) فرمود: آن حضرت به هنگام تلبیه چنین می فرمود: «لبيك اللهم لبيك لبيك لا شريك لك لبيك إن الحمد و النعمة لك والملك لا شريك لك»

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) عبارت «لبيك ذی المعارج» را بسیار تکرار می کرد. و هر زمان که با یک سواری ملاقات می کرد، یا در تله ای بالا می رفت، یا به درهای فرود می آمد، در پایان شب و در تعقیب نمازها

ص: ۴۵۴

البیک می گفت.

هنگامی که حضرتش وارد مکه شد از بالای آن از راه عقبه وارد شد، و هنگام خروج از ذی طوی - که پایین مکه است به خارج شد. وقتی حضرتش کنار در مسجد الحرام رسید رو به کعبه کرد - ابن سنان گوید: آن در و ورودی بنی شیبه بود. پس حمد و ثنای الهی به جای آورد و بر پدر خود ابراهیم (علیه السلام) درود فرستاد، سپس به نزد حجرالاسود آمد و دست بر آن سایید و پس از آنکه خانه کعبه را طواف نمود در پشت مقام ابراهیم (علیه السلام) دو رکعت نماز به جای آورد و وارد زمزم شد و از آن نوشید، سپس این دعا را خواند:

« خدایا! من از تو علمی که نفع رساننده باشد و روزی ای که فراخ باشد و شفای هر درد و بیماری را می خواهم »

آن حضرت در برابر کعبه همواره این دعا را مکرر می خواند. آن گاه به اصحاب خویش فرمود: باید آخرین دیدار شما از کعبه دست ساییدن بر حجر الأسود باشد.

سپس حضرتش بر آن دست سایید، آن گاه به سوی صفا روانه شد و فرمود: به آنچه خداوند آغاز فرموده است آغاز می کنم. (یعنی ابتدا از کوه صفا به سعی می پردازیم که در قرآن اول صفا آمده است.) آن گاه بر صفا بالا رفت و به مدت زمانی که انسان سوره بقره را می خواند، آن جا ایستاد...

در حدیث دیگری آمده: یکی از اصحاب ما می گوید:

ص: ۴۵۵

سئل أبو عبد الله (عليه السلام) السعي بين الصفا والمروه فريضة أم سته؟

فقال: فريضة.

قلت: أوليس قال الله عز وجل: (قلا جناح عليه أن يطوف بهما)؟

قال: كان ذلك في عمره القضاء، إن رسول الله (صلى الله عليه وآله) شرط عليهم أن يرفعوا الأصنام من الصفا والمروه، فتشاغل رجل وترك السعي حتى انقضت الأيام وأعيدت الأصنام.

فجاءوا إليه فقالوا: يا رسول الله! إن فلانا لم يسع بين الصفا والمروه وقد أعيدت الأصنام.

فأنزل الله عز وجل: (فلا جناح عليه أن يطوف بهما) أى : وعليهما الأصنام. (١)

از امام صادق (عليه السلام) در مورد سعي بين صفا و مروه سؤال شد كه آيا واجب است و يا مستحب؟

فرمود: واجب است.

گفتم: مگر نه اين است كه خداى متعال فرمود: «بر او (حج و يا عمره گزار) گناهی نيست كه بين صفا و مروه سعي كند»؟

حضرت فرمود: اين حكم مربوط به عمره قضا بود. رسول خدا (صلى الله عليه وآله) با مشركان قریش شرط نمود كه بت ها را در زمان بجا آوردن عمره از صفا و مروه بردارند. مردى به كارى مشغول شد و نتوانست سعي را انجام دهد تا اين كه ايام مقرر گذشت و بت ها باز گردانده شدند.

ص: ۴۵۶

مردم خدمت آن حضرت آمدند و گفتند: ای رسول خدا! به راستی که فلانی سعی بین صفا و مروه نکرده و بت ها برگردانیده شده اند. در این هنگام خدای عزوجل نازل فرمود: «بر او (حج و یا عمره گزار) گناهی نیست که بین صفا و مروه (با وجود بتها) سعی کند».

در حدیث دیگری حماد بن عثمان می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

كان على الصفا والمروة أصنام، فلما أن حج الناس لم يدرؤا كيف يصنعون.

فأنزل الله هذه الآية. فكان الناس يسعون والأصنام على حالها. فلما حج النبي رمى بها(1)

بر کوه صفا و مروه بتهایی بود و مردم به هنگام انجام حج نمی دانستند چه کنند. در این هنگام این آیه نازل شد و مردم طبق آیه، در حالی که بت ها در آن جا بود، سعی را انجام می دادند. هنگامی که پیامبر پس از فتح حج انجام داد آن بت ها را به کناری انداخت.

نگاهی به اعمال حج و عمره

اینک جا دارد نگاهی گذرا به اعمال حج و عمره داشته باشیم.

صفا و مروه دو کوه در مکه هستند و سعی بین صفا و مروه یکی از اعمال حج و عمره است و آن هفت شوط است که از صفا شروع و به مروه ختم می شود، به این طریق که چهار مرتبه از صفا به طرف مروه و سه مرتبه از مروه به صفا

ص: ۴۵۷

می روند.

عمل سعی بین صفا و مروه بعد از طواف کعبه و نماز طواف است و در عمره باید در حال احرام سعی نمایند و پس از سعی، تقصیر کنند و از احرام خارج شوند.

و در حج باید در حالی که از احرام خارج می شوند سعی را انجام دهند. چون اعمال عمره پنج چیز است.

۱. احرام،

۲. طواف،

۳. نماز طواف،

۴. سعی بین صفا و مروه،

۵. تقصیر.

بعد از تقصیر از احرام خارج می شوند.

اعمال حج عبارتند از :

۱. احرام،

۲. وقوف در عرفات،

۳. وقوف در مشعر،

۴. رمی جمره عقبی،

۵. ذبح،

۶. تقصیر یا حلق (کسانی که سال اول آنهاست حتما باید حلق کنند و کسانی که سال دوم یا بیشتر است، مخیر هستند که حلق کنند یا تقصیر نمایند).

ص: ۴۵۸

پس از حلق یا تقصیر از احرام خارج می شوند و لباس احرام را بیرون می آورند و بقیه اعمال حج را بدون لباس احرام انجام می دهند که عبارتند از :

۱. طواف حج،

۲. نماز طواف

۳. سعی بین صفا و مروه،

۴. بیتوته دو شب یازدهم و دوازدهم در منی

۵. رمی جمرات ثلاث،

۶. طواف نساء،

۷. نماز طواف نساء،

۸. توقف در منی روز دوازدهم تا ظهر،

۹. رمی جمرات ثلاث در روز سیزدهم،

و بعضی از مواردی که تفصیل آن در مناسک حج ذکر شده است.

حکمت سعی بین صفا و مروه

درباره راز و حکمت سعی بین صفا و مروه بعضی چنین گفته اند:

چون هاجر در طلب آب یا در طلب انیس که رفع وحشت از او شود، هفت مرتبه از این کوه به آن کوه رفت، این عمل تشریح گردید، چنان که هر دو مورد مستفاد از اخبار است.

ممکن است یکی از حکمت های آن اشاره به صحرای قیامت و سرگردانی و حیرانی مردم در طلب پناهگاه و راه نجاتی باشد که از این طرف به آن طرف

می روند و می دوند و نمی یابند.

اصل صفا به معنای سنگ نرم و سخت و مروه به معنای سنگ سپید درخشان، یا سنگ بسیار سخت است.

شعائر یعنی چه؟

(من شعائر الله)

به شعائر جمع «شعیره» به معنای علامت و نشانه است.

شعائر الله؛ یعنی چیزهایی که نشانه دین و ایمان به خداوند متعال است.

بنابراین هرچه نشانه و علامت دین و ایمان باشد جزو شعائر الهی است و از همین قبیل است مشعر الحرام، تمام مقامات حج، اماکن مشرفه و مجالس موعظه و بیان احکام و فضائل خاندان پیامبر و مساجد و اعیاد و سوگواری ها همه از شعائر دین هستند و تعظیم شعائر مذهبی نه تنها امری پسندیده، بلکه در بسیاری از موارد لازم و نشانه تقوا است، چنان چه خدای سبحان می فرماید:

(ومن يعظم شعائر الله فإنها من تقوى القلوب (۱))

و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دلهاست .

حکم سعی بین صفا و مروه

(فمن حج البيت أو اعتمر)

کسی که حج خانه خدا کند، یا عمره انجام دهد؛ چه حج واجب باشد که به

ص: ۴۶۰

۱- سوره حج، آیه ۳۳.

استطاعت یا نذر یا نیابت و نظیر اینها واجب شده باشد، چه حج مستحب و چه عمره مفرده.

(فلا جناح علیه أن يطوف بهما)

واژه «جناح» به معنای گناه است و نفی جناح افاده تجویز و ترخیص می کند. تعبیر به این عبارت با این که سعی بین صفا و مروه لازم و واجب است برای دفع توهم حذر است، چنان که در حدیثی که در «الکافی» از حضرت امام صادق (علیه السلام) نقل شده می فرماید:

وإن المسلمین كانوا یظنون أن السعی بین الصفا والمروه شیء صنعہ المشركون، فأُنزل الله (إن الصفا والمروه من شعائر الله) الآیه: (۱)

در حدیث دیگری آمده:

مشركان بتی را در صفا به نام «اساف» و بتی را در مروه به نام «نائله» نصب کرده بودند و در موقع سعی آنها را لمس می کردند و چون پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در عمره القضاء با مشركان شرط کرد که در موقع سعی مسلمانان بت ها را بردارند. وقتی پیامبر و مسلمانان سعی نمودند آنها بت ها را برگرداندند و مردی از مسلمانان که هنوز سعی ننموده بود توهم کرد که دیگر سعی لازم نیست. در این هنگام این آیه نازل شد.

نظیر این در مورد قصر است که می فرماید:

(وإذا ضربتم فی الأرض فلیس علیکم جناح أن تقصروا من الصلاه.. (۲)

ص: ۴۶۱

۱- الکافی: ج ۴ ص ۲۴۵.

۲- سوره نساء، آیه ۱۰۱.

هنگامی که سفر می کنید، گناهی بر شما نیست که نماز را کوتاه کنید ...

در این مورد هم مسلمانان توهم نمودند که در مسافرت و در مورد خوف لازم است نماز را تمام کنند، این آیه نازل شد و تریخ قصر را بیان نمود با این که بنا بر مذهب شیعه لازم است انسان نماز را شکسته بخواند.

معنای طواف

طواف و تطوف به معنای دور چیزی گردیدن است، مانند طواف حول بیت و تعبیر از سعی بین صفا و مروه به تطوف به اعتبار این است که سعی کننده رفت و آمد می کند گویی دور می زند، ولی سعی اعم است از ذهاب و ایاب و ذهاب تنها و از این جهت تعبیر به طواف، احسن و افصح است.

تطوع یعنی چه؟

(ومن تطوع خیرا)

کلمه «تطوع» از «طوع» به معنای طاعت است و «تطوع خیر» به معنای عمل خوبی است که از روی طوع انجام شود. از این جهت گفته اند: تطوع در مورد عمل مندوب و مستحب استعمال می شود.

بنابراین، ظاهر این است که مراد از «تطوع خیر» سعی بین صفا و مروه‌های است که در ضمن اعمال حج و عمره مستحبی انجام می شود؛ زیرا حج و عمره مستحب هم بدون سعی، صحیح نیست.

البته مراد خصوص سعی بین صفا و مروه نیست، زیرا بر استحباب سعی بین صفا و مروه به تنهایی و مستقلا و بدون این که در ضمن اعمال حج و عمره باشد، دلیلی در اخبار و فتاوی علمای نداریم. هم چنین مراد از «تطوع خیر» بجا آوردن جمیع خیرات و طاعات نیست؛ زیرا با جمله‌های آیات؛ تناسبی ندارد.

ص: ۴۶۲

چرا تعبیر به شاکر؟

(فإن الله شاکر علیم)

این فراز از آیه جواب جمله شرط است و تعبیر به شاکر از باب لطف و عنایت است، و گرنه کسی نعمتی به خدا نمی دهد و نفعی از اعمال کسی عائد خدا نمی شود که شکر و قدردانی آن را به جا آورد.

یعنی خداوند به اعمال بندگان جزای نیکو می دهد و عالم به افعال آنهاست و هیچ فعلی را بدون جزا نمی گذارد و هیچ عمل خیری در پیشگاه او از بین نمی رود.

آیه (۱۵۹)

اشاره

إن الذین یکتُمون ما أنزلنا من البینات والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب أولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون (۱۵۹)
کسانی که دلایل روشن و وسیله هدایت و رهنمونی را که نازل کرده ایم، بعد از آنکه ما آنها را در کتاب برای مردم توضیح داده ایم، پنهان می کنند خدا آنها را لعنت میکند و لعنت کنندگان نیز آنها را لعنت می کنند.

تفسیر روایی آیه

تفسیر این آیه شریفه را با چند روایت پی می گیریم و آنگاه خلاصه ای از معنای آیه شریفه را بیان می کنیم.

ص: ۴۶۳

حدیث نخست. در تفسیر العیاشی آمده است:

ابن ابی عمیر از یکی از راویان نقل می کند که امام صادق (علیه السلام) فرمود:

(إن الذین یکتُمون ما أنزلنا من البینات و الهدی) فی علی (علیه السلام) (۱)،

منظور از دلایل روشن و وسیله هدایت و رهنمونی که خداوند نازل کرده و منافقان آنها را کتمان می کنند و از تبیین آن جلوگیری می کنند، آیات و نشانه هایی است که درباره امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نازل شده است.

حدیث دوم. حمران می گوید:

امام باقر (علیه السلام) درباره این آیه کریمه فرمود:

یعنی بذلک نحن، والله المستعان (۲).

مراد از دلایل روشن و وسیله های هدایت که خداوند نازل کرده و منافقان آنها را کتمان می کنند، ما هستیم.

در حدیث سوم آیه بر معنی دیگری تطبیق شده، چنان که آمده است:

عن بعض أصحابنا عن أبی عبدالله (علیه السلام) قال: قلت له: أخبرنی عن قول الله تعالی: «إن الذین یکتُمون ما أنزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بیناه للناس فی الكتاب»

قال: نحن یعنی بها، والله المستعان إن الرجل منا إذا صارت إلیه لم

ص: ۴۶۴

۱- تفسیر نورالثقلین: ج ۱ ص ۱۲۵ حدیث ۴۷۲.

۲- همان: حدیث ۴۷۴.

يكن له أو لم يسعه إلا أن يبين للناس من يكون بعده (۱)

یکی از اصحاب ما می گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: مرا از معنای این سخن خدا آگاه کنید.

فرمود: مقصود از این آیه ما امامان هستیم. هرگاه امامت به یکی از ما برسد، او وظیفه دارد که امام بعد از خود را به مردم معرفی کند و او را پوشیده ندارد.

در حدیث چهارم آمده:

عبدالله بن بکیر عن حدثه عن أبي عبدالله (عليه السلام) في قوله: (أولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون).

قال: نحن هم وقد قالوا هوام الأرض (۲)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: ما همان لعنت کنندگان هستیم که به پیروی خداوند، کسانی را که دلایل روشن و وسیله هدایت را کتمان می کنند، لعنت می کنیم. حدیث پنجم. طبرسی (رحمه الله) در کتاب «الاحتجاج» می نویسد:

امام حسن عسکری (علیه السلام) در حدیثی طولانی می فرماید:

قيل لأمير المؤمنين (عليه السلام): من خير خلق الله بعد أئمة الهدى ومصابيح الدجى؟

قال: العلماء اذا صلحوا.

ص: ۴۶۵

۱- همان: حدیث ۴۷۵.

۲- همان: حدیث ۴۷۷.

قیل: فمن شرار خلق الله بعد إبليس وفرعون و نمرود و بعد المتسمین بأسمائکم و المتلقین بألقابکم و الآخذین لأممکتکم و المتأمرین فی ممالکم؟

قال: العلماء إذا فسدوا، هم المظهرون للأباطيل، الكاتمون للحقائق، وفيهم قال الله عز وجل: «أولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون) (إلا الذين تابوا) (۱)

به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) گفتند: بهترین خلق خدا بعد از ائمه هدی و چراغ های هدایت، چه کسانی هستند؟
فرمود: علما هر گاه که اهل صلاح و اصلاح باشند.

گفته شد: کیست بدترین خلق خدا بعد از شیطان و فرعون و نمرود و بعد از کسانی که القاب شما را بر خود بیستند (مثل لقب امیرالمؤمنین و خلیفه الله و خلیفه الرسول) و جایگاه شما را غصب کردند و به زور به فرمانروایی پرداختند.

فرمود: بدترین خلق خدا بعد از آن هایی که ذکر کردید، علمای فاسد بی تقوایی هستند که باطلها را ترویج می کنند و حقایق را می پوشانند و خدای متعال درباره آنها فرموده است: « آنان را خدا و لعنت کنندگان لعنتشان می کند، مگر کسانی توبه کردند و اصلاح نمودند و حقایق را تبیین و آشکار سازند».

حدیث ششم. در «مجمع البیان» آمده که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

ص: ۴۶۶

من سئل عن علم يعلمه فكتمه لجم يوم القيامة بلجام من نار؛ (۱)

کسی که از چیزی که می داند سؤال شود، ولی در جواب، آن علم را کتمان کند و بگوید: نمی دانم، فردای قیامت لجامی از آتش به دهان او می زنند. حدیث هفتم. در تفسیر العیاشی آمده: زید شحام می گوید:

سئل أبو عبدالله (علیه السلام) عن عذاب القبر.

قال: إن أبا جعفر (علیه السلام) حدثنا أن رجلاً أتى سلمان الفارسی فقال: حدثنی.

فسکت عنه، ثم عاد فسکت.

فأدبر الرجل وهو يقول ويتلوا هذه الآية: (إن الذين يكتُمون ما أنزلنا بين البينات و الهدى من بعد ما بيناه للناس فی الكتاب).

فقال له: أقبل إنا لو وجدنا أميناً لحدثناه، ولكن أعد لمنكر و نكير إذا أتباك فی القبر فسألاك عن رسول الله (صلی الله علیه و آله)، فإن شككت أو التويت ضرباك على رأسك بمطرقة معهما تصير منه رمادا.

فقلت: ثم مه؟

قال: تعود ثم تعذب.

قلت: وما منكر و نكير؟

قال: هما قعيدا القبر.

قلت: أملكان يعذبان الناس فی قبورهم؟

ص: ۴۶۷

فقال: نعم؛ (۱)

از امام صادق (علیه السلام) درباره عذاب قبر پرسیدند.

حضرت فرمود: امام باقر (علیه السلام) فرمودند: مردی نزد سلمان آمد و گفت:

حدیثی برای من بخوان.

سلمان ساکت شد و جوابی نداد.

دوباره تکرار کرد و گفت: حدیثی برای من بخوان.

باز سلمان ساکت شد و سخنی نگفت.

آن مرد برگشت در حالی که این آیه را تلاوت می کرد: «کسانی که دلایل روشن، و وسیله هدایتی را که نازل کرده ایم، بعد از آن که در کتاب برای مردم بیان نمودیم، کتمان کنند، خدا آنها را لعنت می کند و همه لعن کنندگان نیز، آنها را لعن می کنند».

سلمان به او گفت: برگرد. ما اگر فرد امینی را پیدا کنیم برای او حدیث می گوئیم. وقتی منکر و نکیر در قبر می آیند و از تو درباره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سؤال می کنند، جوابی آماده کن که اگر شك داشته باشی، یا از جواب امتناع کنی با گرز آهنین که در دست دارند چنان به سر تو می زنند که خاکستر شوی.

گفتم: بعد از آن چه میشود؟

سلمان فرمود: دوباره به صورت اول برمی گردی و آنها تو را عذاب می کنند.

ص: ۴۶۸

گفتم: منکر و نکیر چه کسانی هستند؟

سلمان گفت: دو همنشین و مراقب در قبر.

گفتم: آیا دو فرشته مردم را در قبر عذاب می کنند؟

گفت: آری، عذاب می کنند.

اینک بعد از نقل احادیث هفت گانه دوباره تفسیر این آیه شریفه را با توضیحاتی لازم ادامه می دهیم.

کتمان چیست؟

کتمان به معنای اخفا و پنهان کردن چیزی است که حق و واقع باشد و نیز انکار و ترک اظهار آن چیز است.

کتمان در بعضی از موارد، واجب و در برخی مستحب است. کتمان سر دیگران که به اختلاف مواردش واجب یا مستحب می شود، نظیر کتمان سر برادران دینی و کتمان سزائمه اطهار (علیهم السلام) و موارد تقیه.

اخبار بسیاری هم در مدح کتمان آمده است.

اذاعه و فاش کردن سر که ضد کتمان است، عملی بسیار مذموم است و بسا موجب قتل نفس و فساد انگیزی بین مسلمانان و بسا موجب قتل امام (علیه السلام) هم می گردد.

کتمان در روایات

در «سفینه البحار» آمده که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید:

ص: ۴۶۹

جمع خیر دنیا و الآخرة فی کتمان السر و مصادقه الأخیار و جمع الشر فی الاذاعه و مؤاخاه الأشرار(۱)

خیر دنیا و آخرت در کتمان سر و دوستی صادقانه با نیکان، و شر دنیا و آخرت در فاش کردن رازها و برادری با بدان جمع شده است.

باز در حدیث دیگری در «سفینه البحار» آمده است:

عیسی بن ابی منصور می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

نفس المهموم لنا المغتم لظلمنا تسبیح، وهمه لأمرنا عباده، و کتمانہ لسرنا جهاد فی سبیل الله (۲)

نفس کشیدن کسی که از ظلمی که به ما روا شده غمگین و مهموم است، تسبیح، و اندوه او بر امر ما عبادت و کتمان سما جهاد در راه خداست.

البته در بعضی از موارد، کتمان حرام و از گناهان کبیره به شمار می رود، بلکه موجب کفر و جاودانگی در عذاب می شود و آن کتمان علم است در جایی که اظهار آن واجب است و مورد تقیه نیز نیست.

در این مورد حدیثی از حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) نقل شده است. حضرت می فرماید: امیر مؤمنان علی (علیه السلام) از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل می کنند که فرمودند:

من سئل عن علم فکتمه حیث یجب إظهاره و تزول عنه التقیه جاء

ص: ۴۷۰

۱- سفینه البحار: ج ۲ ص ۴۶۹.

۲- همان.

کسی که از او درباره چیزی پرسشی شود که جواب آن واجب باشد و مورد تقیه هم نباشد، ولی او کتمان کند و بیان نکند، فردای قیامت با دهانه و لجامی آتشین به محشر می آید.

منظور از بینات چیست؟

(ما أنزلنا من البينات و الهدی)

مراد از کلمه «بینات» در این آیه شریفه طبق احادیث گذشته، ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) است که در غدیر خم به زبان نورانی پیامبر عظیم الشأن اسلام (صلی الله علیه و آله) بیان شد.

اما دشمنان دین و آن چهارده نفری که چهار مرتبه تصمیم گرفتند پیامبر را بکشند و نتوانستند، منکر این امر عظیم شدند و امیرمؤمنان علی (علیه السلام) را با بقیه معصومین (علیهم السلام) خانه نشین کردند و خط باطل را حاکم نمودند که هنوز ادامه دارد و تا ظهور حضرت بقیه الله الأعظم امام مهدی (علیه السلام) ادامه خواهد داشت و ان شاء الله آن حضرت بیایند و با دست نورانی خود همه این باطل ها را جمع کنند و اسلام حقیقی را در سراسر جهان حاکم کنند.

ص: ۴۷۱

إلا الذين تابوا واصلحوا وبنوا فأولئک أتوب علیهم وأنا التواب الرحیم (۱۶۰)

مگر کسانی که از این کار توبه کنند و خود را اصلاح نمایند و حقیقت را بیان نمایند، پس من توبه آنها را می پذیرم و من بسیار توبه پذیر و رحیم هستم.

پذیرش توبه کتمان کنندگان

این آیه شریفه مکمل آیه پیشین است که هشت روایت در تفسیر آن ذکر شد و روشن شد که مهم ترین مورد آن آیه، کتمان ولایت اهل بیت (علیهم السلام) است و این کتمان کنندگان ولایت اهل بیت و کنار گذارندگان معصومین (علیهم السلام) مورد لعنت خدا هستند که خدا به صراحت آنها را لعنت می کند.

ولی اگر از آن راه کج و باطل و کتمان کردن، واقعا و از روی حقیقت دست بردارند و اقرار کنند که تا به حال راه ما باطل بوده و خود را اصلاح کنند و کسانی را که فریب داده و از راه اهل بیت (علیهم السلام) جدا کرده اند به ولایت اهل بیت برگردانند و بیان کنند و بگویند که راه غیر اهل بیت (علیهم السلام) باطل و اشتباه بوده، خداوند توبه آنها را قبول خواهد کرد.

البته تسامح و تساهل در تبیین معانی آیات شریفه اشتباه است و باید با صراحت طبق فرموده معصومین (علیهم السلام) مراد از آیات را بیان کرد و اقوال و گفته های مفسران مخالف اهل بیت (علیهم السلام) اعتباری ندارد. چون آنها به تمام معنای کلمه جاهل هستند و کلمات آنها در تفسیر آیات قرآن باطل است. فقط باید آیه ها را

معصومین (علیهم السلام) معنا کنند و هیچ فرد دیگری معنای واقعی آیات را نمی داند؛ بلکه از روی جهل سخن می گوید و بیان احتمالات نیز غلط است.

آیه (۱۶۱)

إن الذین کفروا وماتوا وهم کفار أولئک علیهم لعنه الله والملائکه والناس أجمعین (۱۶۱)

آیه (۱۶۲)

اشاره

خالدین فیها لایخفف عنهم العذاب ولا هم ینظرون (۱۶۲)

به راستی کسانی که کافر شدند و با حالت کفر مردند لعنت خدا، فرشتگان و همه مردم بر آنها باد.

آنها در آتش جاودانه هستند و تخفیفی در عذاب آنها داده نمی شود و هیچ گونه نظر رحمتی به آنها نمی شود) و مهلتی به آنها داده نمیشود.

مستحقان سه لعنت بزرگ

این دو آیه مکمل آیه پیشین (آیه کتمان) است، یعنی آنهایی که آیات خدا را کتمان کردند و نگذارند مردم حقیقت اسلام و ولایت اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) را بفهمند و با کج اندیشی خود، نور خدایی را که در چهره رسول اکرم و چهارده معصوم (علیهم السلام) بود پوشاندند و با کفر به خدا و دستورات الهی از دنیا رفتند مستحق سه لعنت بزرگ هستند:

۱. لعنت خدا؛

۲. لعنت فرشتگان خدا؛

ص: ۴۷۳

۳. لعنت همه مردم از اول خلقت تا روز قیامت .

فیض کاشانی صاحب تفسیر «الصادق» با بیان زیبایی خود می گوید:

(إن الذین کفروا): فی ردهم نبوه محمد (صلی الله علیه و آله) وولایه علی (علیه السلام) .

مراد از «کافران» در این جا کسانی هستند که نبوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ولایت علی (علیه السلام) را انکار کردند. (۱)

به عبارت دیگر، خدای سبحان اینها را کافر می داند.

صاحب تفسیر «جوامع الجامع» نیز در تفسیر این آیه می نویسد:

أی إن الذین ماتوا من هؤلاء الکاتمین ولم یتوبوا «اولئک علیهم لعنه الله» ذکر سبحانه لعنهم احياء ثم ذکر لعنتهم أمواتا؛ (۲)

العن خداوند برکتمان کنندگان حقیقت در آیه ۱۵۹ مربوط به دوران زندگی آنها و در این آیه مربوط به بعد از مرگ آنهاست.

این آیه شریفه به منزله استثنا از استثنا است؛ یعنی کسانی که توبه کردند و خود را اصلاح نمودند (ما أنزل الله) را بیان کردند از مورد لعن بیرون هستند به شرط این که در این عالم، توبه و جبران مافات کنند.

اما کسانی که پیش از مرگ به توبه موفق نشوند و با حال کفر از دنیا بروند مورد لعن خدا و فرشتگان و همه مردم خواهند بود، گرچه در هنگام مرگ یا بعد از مرگ یا در قیامت، پشیمان شوند که چنین پشیمانی ای برای آنها سودی نخواهد داشت و مسلما همه کافران و منافقان در روز قیامت نادم می شوند و این ندامت برای آنها سودی نخواهد داشت.

یکی از نام های قیامت «یوم الحسره» است، ولی توبه و ندامت و حسرت در

ص: ۴۷۴

۱- تفسیر الصادق: ج ۱ ذیل آیه مذکور

۲- تفسیر جوامع الجامع: ج ۱ ص ۹۳.

آن روز نتیجه ای نخواهد داشت.

این مطلب از آیات بسیاری در قرآن استفاده می شود، مثل آیه شریفه سوره نساء که می فرماید:

(ولیست التوبه الذین یعملون السیئات حتی إذا حضر أحدهم الموت قال إنی تبت الآن ولا الذین یموتون وهم کفار) (۱)

و برای کسانی که کارهای بد انجام می دهند و آن گاه که مرگ یکی از آنها فرا رسد می گوید: اکنون توبه کردم، توبه پذیرفته شده ای نیست و نه برای کسانی که در حال کفر می میرند.

در آیه شریفه سوره یونس درباره توبه فرعون می فرماید:

(الآن وقد عصیت قبل) (۲)

الآن؟! در حالی که قبلاً عصیان کردی، و از مفسدان بودی.

کلمه «اجمعین» تأکید برای کلمه «الناس» است و عموم مردم را شامل می شود. از این رو، این اشکال توهم می شود که عموم مردم، کفار را لعنت نمی کنند؛ زیرا بسیاری از مردم کافر هستند و کار خودشان را لعنت نمی کنند.

از این اشکال، سه پاسخ داده شده است گفت:

نخست آنکه مفاد این آیه با آیات پیشین متفاوت است؛ زیرا آیه قبل از لعن خدا و لعنت کنندگان خبر می دهد، ولی مفاد این آیه انشای لعن است؛ یعنی لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر اینان باد؛ خواه لعنت بکنند یا لعنت نکنند.

دوم آنکه لعن به معنای طرد و دوری از رحمت حق است و عمده آن در قیامت است، زیرا در دنیا رحمت رحمانی حق شامل حال کفار هم می شود. و

ص: ۴۷۵

۱- سوره نساء، آیه ۱۸.

۲- سوره یونس، آیه ۹۱.

فردای قیامت حتی خود کنار یکدیگر را لعن می کنند، چنانکه صریح آیه شریفه در سوره عنکبوت می فرماید:

(ویلعن بعضکم بعضا) (۱)

آن گاه روز قیامت... و بعضی از شما کافران بعضی دیگر را لعنت می کنند.

سوم آنکه کفر به معنای ستر و پوشاندن حق است و این، خوی زشت و بدی است که عقلا- آن را بد می دانند، مانند ظلم، بخل، کبر و سایر اخلاق رذیله. بنابراین، کفار هم کفر را مذموم می دانند و کافر را مذمت می کنند و اختلاف در مصداق کفر است. از این رو کافر هم کفار را لعنت می کند، اگرچه خود و هم کیشان خود را کافر نمی داند.

شاید مفاد حدیثی که از امام باقر (علیه السلام) نقل شده همین باشد که می فرماید:

إن اللعنه إذا خرجت من فی صاحبها ترددت بینهما فإن وجدت مساعا وإلا رجعت إلی صاحبها(۲)

وقتی لعن از دهان گوینده در آمد، بین لعن کننده و لعن شونده مردد و در رفت و آمد است. پس اگر لعن شونده را مستحق و سزاوار لعن دید که به او می رسد و گرنه به سوی گوینده اش باز می گردد.

زیرا جای مناسب لعن، شخص کافر است و اگر صاحب لعن خودش کافر باشد لعن به خود او برمی گردد.

نکته ای که از این آیه استفاده می شود این است که قبولی توبه، وجوب عقلی ندارد، بلکه وجوب آن از باب وعده خداوند متعال است که تخلف آن محال

ص: ۴۷۶

۱- سوره عنکبوت، آیه ۲۵

۲- بحار الأنوار: ج ۶۹ ص ۲۰۸، الکافی: ج ۲ ص ۳۶۰ حدیث ۷.

است و وعده خدا به قبل از مرگ مربوط است.

(خالدین فیها)

یعنی خلود در لعنت، یا خلود در جهنم که هر دو احتمال وجود دارد و بعید نیست که منظور هر دو مورد باشد.

(لا یخفف عنهم العذاب)

یعنی عذاب آنها تخفیف داده نمی شود، همان طور که در آیه ای از سوره نساء می فرماید:

(کلما نصحت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب (۱))

هرگاه پوست بدنشان بریان گردد، پوست های دیگری به جای آن قرار می دهیم تا عذاب را بچشند.

(ولا هم ینظرون)

یعنی این ها مورد نظر رحمت الهی واقع نمی شوند، چنان که در سوره آل عمران می فرماید:

(أولیک لا خلاق لهم فی الآخرة ولا یکلمهم الله ولا ینظر إلیهم یوم القیامه (۲))

آنان در آخرت بهره ای نخواهند داشت و در روز رستاخیز خدا با آنان سخن نمی گوید و به آنان نمینگرد.

ص: ۴۷۷

۱- سوره نساء، آیه ۵۶.

۲- سوره آل عمران، آیه ۷۷.

وإلهكم إله واحد لا إله إلا هو الرحمن الرحيم (۱۶۳)

اشاره

إن في خلق السماوات والأرض واختلاف الليل والنهار والفلک التي تجرى في البحر بما ينعف الناس وما أنزل الله من السماء من ماء فأحيا به الأرض بعد موتها وبث فيها من كل دابة وتصريف الرياح والسحاب المسخر بين السماء والأرض لآيات لقوم يعقلون (۱۶۴)

معبود شما معبود یگانه ای است که معبودی جز او نیست و او دو رحمت بزرگ دارد: یکی رحمت رحمانیت که در دنیا است و دیگری رحمت رحیمیت که در جهان آخرت است.

به یقین در خلقت آسمانها و زمین و رفت و آمد شب و روز و کشتیهایی که در دریا در حرکتند با آنچه به مردم سود می رساند و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده و با آن، زمین را پس از مردنش زنده گردانیده و هرگونه جنبنده ای را در آن گسترده و نیز در حرکت بادها و ابرهای مستر بین زمین و آسمان، در همه اینها آیات و نشانه های خداشناسی است برای کسانی که می اندیشند.

توحید و دلایل آن

در این آیات به ما قبل و ما بعد خودشان متصل هستند، مثل اتصال حسنه به سیئه که حسنه بعد از سیئه، آثار آن سینه را محو و نابود می کند. آیات پیشین درباره

کفار و منافقانی بود که در مقابل اهل بیت (علیهم السلام) قرار داشتند بود. این آیات درباره توحید و دلایل آن است.

شأن نزول

مفسر نامی شیخ طبرسی (رحمه الله) در تفسیر «جوامع الجامع» می نویسد:

در روایتی آمده که مشرکان در اطراف کعبه سب و شصت بت داشتند. وقتی این آیه شریفه را شنیدند به پیامبر گفتند: اگر راست می گویی که خدا یکی است آیه ای بیاور که صدق گفتار تو را با آن بشناسیم.

در این هنگام این آیه شریفه نازل شد. (۱)

تفسیر روایی آیه

تفسیر این دو آیه شریفه را با چند حدیث از معصومین (علیهم السلام) آغاز می کنیم، آنگاه به تفسیر مفردات و عبارات خواهیم پرداخت.

شیخ صدوق (رحمه الله) حدیثی را از امیر مؤمنان (علیه السلام) من به این صورت نقل می کند:

إن أعرابيا قام يوم الجمل إلى أمير المؤمنين (عليه السلام) فقال: يا أمير المؤمنين:

أقول: إن الله واحد؟

قال: فحمل الناس عليه وقالوا: يا أعرابي، أما ترى ما فيه أمير المؤمنين (عليه السلام) من تقسم القلب؟

فقال أمير المؤمنين (عليه السلام): دعوه، فإن الذي يريده الأعرابي هو الذي

ص: ۴۷۹

۱- جوامع الجامع: ج ۱ ص ۹۴، ذیل آیه ۱۶۴ بقره.

نریده من القوم.

ثم قال: يا أعرابي! إن القول في أن الله واحد على أربعة أقسام: فوجهان منها لا يجوزان على الله عزوجل ووجهان يثبتان فيه.

فأما اللذان لا يجوزان عليه فقول القائل: واحد، يقصد به باب الأعداد.

فهذا مما لا يجوز، لأن ما لا ثاني له لا يدخل في باب الأعداد. أما ترى أنه كفر من قال ثالث ثلاثة.

وقول القائل: هو واحد من الناس، يريد به النوع من الجنس. فهذا ما لا يجوز عليه لأنه تشبيه وجل ربنا عن ذلك و تعالی.

وأما الوجهان اللذان يثبتان فيه، فقول القائل: هو واحد ليس له في الأشياء شبه، كذلك ربنا.

وقول القائل: إنه احدي المعنى، یعنی به أنه لا ينقسم في وجود ولا عقل ولا وهم، كذلك ربنا عزوجل (۱).

در این حدیث نورانی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به بیان چهار نوع وحدت پرداخته اند که دو نوع آن در مورد خداوند عالم ممنوع و دو نوع آن در مورد خدا را است.

آن دو نوع که در مورد خدا ممنوع است:

یکی وحدت عددی است که همان یک، اثین دو، سه و... است که این وحدت درباره خدا ممنوع است و عوام هم می گویند: یکی بود و یکی نبود، غیر

و از خدا هیچ کس نبود.

ص: ۴۸۰

دیگری وحدت نوعی است که واحد نوعی فردی از آن نوع است که با افراد دیگر نوع با هم مشترک هستند، مثل انسان که افراد آن با هم در انسانیت مشترک هستند و حیوان که افرادش با هم در حیوانیت مشترک هستند.

چون در این دو قسم، ترکیب وجود دارد و ترکیب با واجب الوجود بودن مغایرت دارد، در مورد خداوند، ممنوع است.

دو قسم دیگر وحدت در مورد خدا روا است:

یکی واحد به معنای بی همتا؛ یعنی کسی که شبیه، نظیر و عدیل ندارد.

اطلاق این معنا بر خداوند عالم رواست؛ چرا که او شبیه و نظیری ندارد.

معنای دیگر واحد که درباره خدا درست است این است که او احدی المعنی و بسیط است. یعنی او واحد بلا ترکیب و بسیط محض است و اجزائی ندارد و هیچ ترکیبی در او نبوده و نخواهد بود.

حدیث دیگری در تفسیر «نورالثقلین» از اصول الکافی چنین نقل شده است:

هشام بن حکم می گوید: امام ابو الحسن موسی بن جعفر (علیه السلام) به من فرمود:

يا هشام! إن الله تبارك وتعالى أكمل للناس الحجج بالعقول ونصر النبيين بالبيان ودلهم على ربوبيته بالأدلة، فقال: «وإلهكم إله واحد لا إله إلا هو الرحمن الرحيم * إن في خلق السماوات والأرض واختلاف الليل والنهار والفلک التي تجري في البحر بما ينفع الناس وما أنزل الله من السماء من ماء فأخيا به الأرض بعد موتها وبث فيها من كل دابة و تصريف الرياح و السحاب المسخر بين السماء والأرض آيات

ای هشام! خداوند تبارک و تعالی برای مردم حجت های خود را با عقل ها تکمیل کرد و پیامبران را با قدرت بیان یاری نمود و با ادله، آنها را به ربوبیت خود دلالت کرد و فرمود: «خدای شما خدای واحد و یگانه است که خدایی جز او نیست و او رحمان و رحیم است. به راستی در خلقت آسمانها و زمین و رفت و آمد شب و روز و جریان کشتی ها در دریاها با آنچه به مردم سود می رساند و آبهایی که خدا از آسمان نازل کرده و با آن زمینها را بعد از آنکه خشک و مرده بودند زنده گردانده و جنبنده های گوناگون را در آن پراکنده کرده و بادهای وزنده و ابرهای مسخر بین زمین و آسمان در همه اینها آیات و نشانه ها و دلایلی است برای کسانی که می اندیشند.

در حدیث سوم از تفسیر نورالثقلین» آمده که امام صادق (علیه السلام) در سخنی طولانی فرمود:

ثم نظرت العين إلى العظيم من الآيات مثل السحاب المسخر بين السماء والأرض والجبال يتخلل الشجر فلا يحرك بينها شيئاً ولا يقصر منها قصناً ولا يتعلق منها شيء يتعرض الركبان فيحول بين بعضهم وبين بعض من ظلمته و كثافته و يحمل من ثقل الماء و كثرته ما لا يقود على صفته مع ما فيه من الصواعق الصادمة، والبروق اللامعة، والرعد و الثلج و البرد ما لا يبلغ الأوهام نعتة ولا تهتدي

ص: ۴۸۲

القلوب إليه، فخرج مستقلا في الهواء يجتمع بعد تفرقه ويتفجر بعد تمسكه؟...

إلى أن قال (عليه السلام) :

ولو أن ذلك السحاب والثقل من الماء هو الذي يرسل نفسه بعد احتمالها لما مضى به ألف فرسخ و أكثر و أقرب من ذلك و أبعد ليرسله قطره بعد قطره بلاهده و لافساد و لا صار به إلى بلده و ترك الأخرى (١)

آن گاه چشم، آیات عظیم الهی را نگاه می کند، مثل ابرهائی که بین زمین و آسمان مسخر است و بین کوهها و لابه لای درختان حرکت می کند و درخت ها را حرکت می دهد و چیزی از آن ابرها کم نمی شود و نه آنها به چیزی می چسبند، نه چیزی به آنها می چسبد و سواره ها از بین ابرها می روند و همدیگر را از زیادی و سیاهی ابرها نمی بینند و ابرها آبهای سنگین را حمل می کنند، ولی کسی آن آبها را مشاهده نمی کند مگر وقتی که بارش آن بارانها شروع شود و ذهن ها صاعقه را با رعد و برق و برف می بینند، اما نمی فهمند چگونه برف می شود؟ چگونه تگرگ می شود؟ چگونه این ابرها این همه تولید مختلف دارند؟ و چگونه این طور می شود و این ابرهای پراکنده چگونه به هم وصل می شوند؟ و این تولیدات از کجای آنها تولید می شود؟

ص: ۴۸۳

۱- همان: ج ۱ ص ۱۲۶ حدیث ۴۸۲.

تا اینکه آن حضرت فرمود: و اگر این ابرها با این آبهای سنگین خودشان بودند که این آبها را پخش می کردند بعد از اینکه هزار فرسخ آمده اند و جایی آنها را پخش نکرده اند و جاهایی که آنها را پخش کرده اند، جاهای مخصوصی هست. پس معلوم می شود این کار، کار خود آنها نیست و دستور دهنده ای است که دستور ریزش باران را می دهد، نه خود ابرها.

در حدیث چهارم می خوانیم: امام رضا (علیه السلام) در سخنی طولانی می فرماید:

إني لما نظرت إلی جسدی فلم یمكنی فیہ زیاده ولا- نقصان فی العرض والطول ودفع المکاره عنه وجر المنفعه إلیه علمت أن لهذا البیان بانیا.

فأقررت به مع ما أرى من دوران الفلك بقدرته وإنشاء السحاب وتصريف الرياح ومجرى الشمس والقمر والنجوم وغير ذلك من الآيات العجيبات المتقنات علمت أن لهذا مقدر ومنشأ (۱)

من وقتی به بدن و جسد خود نگاه می کنم من نمی توانم آن را کوچک کنم یا آن را بزرگ تر از آنی که هست بکنم، یا طول و عرض آن را تغییر دهم، یا مکروهات و بدیها را از آن دفع کنم، یا منفعتی را به آن جلب نمایم، از این ناتوانی خودم در این امور دانستم که برای این بنیان، بانی هست که آن خداوند عالم است.

پس به او اقرار کردم، علاوه بر این، دوران فلک، انشعاب ابرها،

ص: ۴۸۴

حرکت بادها، حرکت شمس و قمر و ستاره ها و غیر این ها را از آیات عجیب و متفن دانستم که همه اینها منشأ و مقدری دارد که آن خداوند عالم است و غیر از او کسی نیست.

حدیث پنجم در کتاب «التوحید» آمده: هشام می گوید:

فكان من سؤال الزنديق أن قال: فما الدليل عليه؟

قال أبو عبد الله (عليه السلام): وجود الأفاعيل دلت على أن صانعه صنعها. ألا ترى أنك إذا نظرت إلى بناء مشيد مبني علمت أن له بانیا وإن كنت لم تر البانی ولم تشاهده: (۱)

زندیقی پرسید: دلیل بر وجود خدا چیست؟

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: وجود کارهای انجام شده دلالت دارد که صانعی این صنعت ها را انجام داده است، مگر نمی بینی شما وقتی به یک ساختمان بزرگ ساخته شده نگاه میکنی یقین داری که این ساختمان را کسی ساخته و خود به خود نمی تواند ساخته شود با اینکه سازنده آن را ندیده ای.

چکیده احادیث و بیان توحید

خلاصه این پنج حدیث شریف بیان یکی بودن خدای سبحان است و این که یکی بودن او با یکی بودن اعداد و افراد فرق می کند. آنها دو و سه هم دارند، ولی خدا ندارد، آنها غیر مستقل هستند، ولی خدا مستقل است، آنها مثل و نظیر

ص: ۴۸۵

دارند، ولی خدا مثل و نظیر ندارد.

و دیگر این که در همه جا و در همه چیز دلیل خداشناسی موجود است؛ در خلقت آسمان و زمین، در رفت و آمد شب و روز، در حرکت کشتی ها و دریاها، در باران هایی که نازل می شود، در زنده شدن زمین با این بارانها، در وزیدن بادهای، در حرکت ابرها که هر عاقلی خود می تواند از این ادله روشن و واضح خدا را بشناسد.

امام حسین (علیه السلام) می فرماید:

عمیت عین لا تراک علیها رقیبا؛^(۱)

کور است چشمی که تو را مراقب خود نبیند.

یعنی با این ادله روشن توحید و خداشناسی هر که عقل دارد خدا را با چشم دل می بیند و به چیز دیگری برای اثبات توحید نیاز ندارد.

دانشمند گرامی آیت الله طیب اعلی الله مقامه الشریف در تفسیر «اطیب البیان» در ذیل آیه ۱۶۴ سوره بقره در این باره می نویسد:

آیاتی را که خداوند در این آیه شریفه برای خداشناسی ذکر فرموده از باب نمونه است؛ نه این که آیات الهی به اینها منحصر باشد؛ زیرا آیات حق و آثار قدرت و حکمت او زیاد است و کسی نمی تواند همه آنها را جمع کند که:

وفی کل شیء له آیه

تدل علی أنه واحد^(۲)

از این رو امام المتقین و امام الموحدین علی بن ابی طالب (علیهما السلام) می فرمایند:

ص: ۴۸۶

۱- بحار الأنوار: ج ۹۵ ص ۲۲۶

۲- تفسیر صافی: ج ۴ ص ۳۶۵.

ما رأيت شيئا إلا ورأيت الله قبله وبعده ومعها (۱)

چیزی را ندیدم مگر اینکه خدا را پیش از آن، بعد از آن و با آن دیدم.

تنها معرفت و رشد عقلی و فکری لازم است که انسان در هر چیزی آیات حق را مشاهده کند و وجود پروردگار و صفات او از علم، قدرت، حکمت، کبریایی و عظمت او را دریابد.

در این جا مطلب زیبایی را از تفسیر «صفوه التفاسیر» نقل می کنیم :

کلمه «ریاح» جمع «ریح» به معنای باد است، ولی در قرآن هر جا کلمه «ریح» آمده همراه قهر و عذاب است، مثل آیه ای که می فرماید:

(بریح صرصر) (۲)

با تندبادهای طغیانگر.

ولی هر جا کلمه «ریاح» آمده همراه باران و لطف الهی است. از این رو در حدیث می خوانیم که هر گاه بادی می وزید پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرمودند:

اللهم اجعلها رياحه ولا تجعلها ريحا (۳)

خداوند! این باد را ریاح رحمت خود قرار بده، نه ریح عذاب.

ص: ۴۸۷

۱- اللمه البيضاء: ص ۱۶۹.

۲- سوره الحاقه، آیه ۶.

۳- تفسیر نور: ج ۱ ص ۲۵۲ به نقل از تفسیر صفوه التفاسیر: ج ۱ ص ۱۱۳.

بعد از ذکر پنج روایت، به تفسیر واژگان این آیات می پردازیم.

سماوات» جمع «سما» است و مراد سماوات سبع است که در بسیاری از آیات تصریح شده است.

اصل کلمه «سما» به معنای علو و طرف بالا است. هم چنین به این فضای وسیعی اطلاق شده که کسی جز علام الغیوب انتهای آن را نمی داند و خالق متعال این فضای پهناور را هفت قسمت قرار داده و هر قسمتی را یک سما نامیده؛ به جهت خصوصیات و امتیازاتی که هر قسمتی دارا بوده و از حیث مخلوقات و اوضاع متفاوتی که دارد.

خدای متعال در آیه ای می فرماید:

(إنا زينا السماء الدنيا بزينة الكواكب) (۱)

ما آسمان نزدیک (پایین) را با ستارگان آراستیم.

طبق این آیه تمام این منظومه های شمسی، ستارگان و کهکشان هایی که ممکن است به وسیله تلسکوپ ها و وسایل دیگر مشاهده شوند همه در آسمان اول هستند، چون خداوند متعال می فرماید: ما آسمان نزدیک تر را به ستارگان زینت داده ایم.

اما سایر قسمت ها و خصوصیات آنها تاکنون از دسترس علم بشر بیرون بوده، جز مقداری که از ناحیه وحی و اخبار معصومین (علیهم السلام) رسیده که درک حقیقت آنها نیز مقدور نبوده است، مانند بیت المعمور، سدره المنتهی، جته

ص: ۴۸۸

المأوی، کرسی، عرش و نظیر اینها.

خدای سبحان در آیه شریفه ای می فرماید:

(وسع کرسیه السماوات والأرض) (۱)

کرسی او آسمانها و زمین را در بر گرفته است.

از ظاهر این آیه شریفه و بعضی اخبار استفاده می شود که کرسی بر آسمانها احاطه دارد.

هم چنین عرش اعظم بر کرسی و همه آسمانها محیط است. البته فضا همسر چند بسیار وسیع و پهناور است - به حدی که وسعت آن از حیطة علم بشری خارج است. ولی متناهی است، زیرا مخلوق است و مخلوق غیر متناهی معقول نیست.

کلمه «ارض» در قرآن کریم به صورت جمع و با تصریح به سبع نیامده، مگر در آیه شریفه سوره طلاق که می فرماید:

(الذی خلق سبع سماوات و الأرض مثلهن) (۲)

خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفرید، و از زمین نیز همانند آنها را.

این آیه هم نسبت به «مماثلت» همانندی در عدد، صراحت ندارد و ممکن است مماثلت و همانندی در جهات دیگر باشد، زیرا در مماثلت و همانندی کمترین مشابهت، کفایت می کند؛ ولی در روایات و دعاها به «أرضین سبع»

ص: ۴۸۹

۱- سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۲- سوره طلاق، آیه ۱۲.

تصریح شده، مانند ذکر وارد شده در قنوت و نظیر آن.

ممکن است مراد از «أرضین سبع» این زمین و شش زمین دیگر باشد که در منظومه دیگری قرار دارد. والله العالم.

آمد و شد شب و روز

(واختلاف الليل والنهار)

مراد از «اختلاف» یا قرار دادن شب پس از روز و روز پس از شب است، یا مراد اختلاف آنهاست در طول و قصر به اختلاف فصول که در اثر قرب و بعد خورشید به سمت الرأس حاصل می شود.

حرکت کشتیها

(والفلك التي تجرى في البحر بما ينفع الناس)

به قرار دادن کشتی ها از آیات خداشناسی با این که به حسب ظاهر از مصنوعات دست بشری است، ممکن است به دو جهت باشد.

نخست این که مصنوعات بشری اگرچه به دست او ساخته شده و برای انتفاع از آن آماده می گردد، ولی اگر دقت شود به وسیله بشر، تنها تغییر شکل و ترکیب و تألیفی حاصل می شود، اما ایجاد مواد آن و قرار دادن خواص آن و اعطای فکر و قدرت بشر همه از قدرت کامله حق است که اگر یکی آنها نباشد بشر نمی تواند آن مصنوع را درست کند.

دوم این که مصنوعات بشری در عین اینکه فعل اوست، اما در تحت اراده حق

و مستند به پروردگار عالم است و بشر در انجام کاری در این عالم مانند دیگر اسباب و وسایطی است که خداوند عالم در نظام این جهان قرار داده که بقای ذات و فعل آنها به اراده حق تبارک و تعالی است و مسبب الاسباب و موجد و مؤثر حقیقی اوست و این کلام با فاعل مختار بودن بشر منافات ندارد.

منظور از «سما» چیست؟

(وما أنزل الله من السماء من ماء)

مراد از «سما» جهت بالا است و باران به وسیله بخارهایی است که از دریا متصاعد می شود و در فضای بالا متراکم می گردد و به صورت ابر در می آید و به توسط باد در اطراف زمین منتشر می شود و در اثر اصطکاک با یکدیگر تولید رعد و برق می کند و بالاخره در اثر تنزل درجه حرارت تبدیل به آب می شود و به صورت باران، قطره قطره فرود می آید و یا منجمد می شود و به صورت برف و تگرگ نازل می شود و به واسطه باران گیاهان روئیده شده و جنبنده ها در زمین منتشر می شوند که در قرآن می فرماید:

(فأحيا به الأرض بعد موتها و فیها من کل دابه) (۱)

و با آن، زمین را پس از مرگ، زنده نموده، و انواع جنبندگان را در آن گسترده است.

آری همه اینها به اراده و مشیت پروردگار و قدرت و حکمت اوست.

ص: ۴۹۱

گردش بادها

(وتصريف الرياح)

تصريف همان حرکت بادها از سویی به سوی دیگر است و اصل پیدایش باد به واسطه این است که هوا در اثر حرارت منبسط شده و از وزن آن کم می گردد، و سردی رطوبت ذرات آن متراکم و سنگین می گردد، روی این اصل در دو نقطه مجاور اختلاف حاصل شده و هوای سنگین متوجه قسمت سبک شده و تولید باد می نماید.

برای بادها خواصی هست، مانند این که هوا را تلطیف می کند، میکروب ها را برطرف می سازد، ابرها را منتشر می نماید و در دریاها امواج تولید می کند.

بعضی از ابرها خاصیت تلقیح دارند و درختان را آبستن می کنند.

بعضی از ابرها عقیم بوده که غالباً در مورد عذاب نازل شده و خرابی ها و هلاکت های اقوام گذشته به واسطه آنها بوده است.

ابرهای تسخیر شده

(والسحاب المسخر بين السماء والأرض)

مراد از تسخیر ابرها در میان آسمان و زمین مقهور بودن آنها در حرکت و باریدن آنها به اراده و مشیت خدای متعال است.

نشانه های خدانشناسی برای خردمندان

(ولآيات لقوم يعقلون)

ص: ۴۹۲

این آیاتی که ذکر شد نشانه وجود، قدرت و حکمت پروردگار است برای کسانی که می اندیشند و عقل خود را به کار می اندازند.

سعدی می گوید:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقش دفتری است معرفت کردگار
در جای دیگری می گوید:

آفرینش همه تدبیر خداوند دل است

دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار

کوه و دریا و درختان همه در تسبیحند

نه همه مستمعی فهم کند این اسرار

عقل حیران شود از خوشه زرین عنب

فهم عاجز شود از جبه یاقوت انار

پاک و بی عیب خدایی که به تقدیر عزیز

ماه و خورشید مسخر کند و لیل و نهار

ولی اگر کسی نیندیشد و هم چون ناشنویان و نابینایان از کنار آیات الهی بگذرد به حال او سودی نمی بخشد.

از این جمله استفاده می شود که منکر صانع یا عقل ندارد، یا عقل خود را به کار نمی اندازد و یا این که آن را لگدکوب امیال و شهوات نفسانی نموده است.

ص: ۴۹۳

ومن الناس من يتخذ من دون الله أندادا يحبونهم كحب الله والذين آمنوا أشد حبا لله ولؤ يرى الذين ظلموا إذ يرون العذاب أن القوه لله جميعا وأن الله شديد العذاب (۱۶۵)

بعضی از مردم کسانی هستند که امثال و اضدادی از غیر خدا اتحاد نموده و آنان را مانند دوست داشتن خدا دوست دارند و کسانی که ایمان آوردند دوستی آنان نسبت به خدا شدیدتر است و اگر کسانی را که ستم نمودند ببینی هنگامی که عذاب را می بینند این که همه قوت و توانایی از آن خداوند است و این که خدا سخت عذاب کننده است.

تفسیر روایی آیه

در تفسیر این آیه شریفه چند حدیث وارد شده که پیش از توضیح واژگان و عبارات آیه، روایات را می آوریم.

جابر می گوید:

سألت أبا جعفر (عليه السلام) عن قول الله عزوجل: (ومن الناس من يتخذ من دون الله أندادا يحبونهم كحب الله).

قال: هم والله أولياء فلان و فلان اتخذوهم أئمه من دون الإمام الذي جعله الله للناس إماما.

وكذلك قال: (ولو يرى الذين ظلموا إذ يرون العذاب أن القوه لله جميعا و أن الله شديد العذاب * إذ تبرأ الذين اتبعوا من الذين اتبعوا و

رأوا العذاب و تقطعت بهم الأسباب * وقال الذين اتبعوا لو أن لنا كرة ففتبراً منهم كما تبراء منا كذلك يريهم الله أعمالهم حسرات عليهم وما هم بخارجين من النار)

ثم قال أبو جعفر (عليه السلام): والله يا جابر! أئمة الظلمه وأشياعهم،(۱)

جابر می گوید: از امام باقر (علیه السلام) درباره این آیه (ومن الناس من يتخذ من دون الله أندادا يحبونهم كحب الله) پرسیدم:

حضرت فرمودند: آنها والله دوستان عمر و ابابکر هستند که آنها را امام خود قرار داده اند بر غیر از آن ائمه ای که خدا آنها را برای مردم امام قرار داده و هم چنین خدا فرموده است: «اگر ظالمان می دیدند وقتی که عذاب بر آنها نازل می شود و این که همه قدرتها از آن خدا است و خدا شدید العقاب است. آن وقتی را که تابعین و متبوعین هر دو از یکدیگر با دیدن عذاب الهی براءت می جویند و با هیچ سببی نمی توانند آن عذاب را از خود دفع کنند».

تابعین ظالمان و منافقین می گویند: اگر ما به دنیا برمی گشتیم از کسانی که ما از آنها پیروی می کردیم براءت می جستیم؛ همان طوری که آنها در این جا از ما براءت جستند و همه اعمال زشت آنها که مردم را فریب داده بودند آن جا برایشان حسرت و پشیمانی می آورد، ولی این پشیمانی برای آنها فایده ندارد و از آتش غضب الهی نمی توانند خارج شوند».

ص: ۴۹۵

۱- تفسیر نورالثقلین: ج ۱ ص ۱۲۷ حدیث ۴۸۶.

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: به خدا سوگند ای جابر! منظور از اینها رؤسای ظالمان و تابعان آنها هستند.

حدیث دوم را با این سند نقل می کنیم

عن زراره و حمران و محمد بن مسلم عن أبي جعفر و أبي عبدالله (عليه السلام) في قوله: (ومن الناس من يتخذ من دون الله أندادا يحبونهم كحب الله و الذين آمنوا أشد حبا لله).

قال: هم آل محمد (صلى الله عليه و آله) (۱)

زراره، حمران و محمد بن مسلم می گویند: امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) در باره این آیه فرمودند: آنها آل محمد (صلی الله علیه و آله) هستند.

در حدیث سوم منصور بن حازم می گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم:

این آیه شریفه که «آنها نمی توانند از آتش بیرون آیند» درباره کیست؟

آن حضرت فرمودند:

أعداء علي (عليه السلام) المخلدون في النار أبد الأبدین و دهر الداهرين (۲)

آنها اعدا و دشمنان علی (علیه السلام) هستند که ابد الابدين و دهرالداهرين مخلد در آتش هستند.

حدیث چهارم را از «مجمع البيان» نقل می کنیم. امام باقر (علیه السلام) فرمود:

هم أئمة الظلمه و أشیاعهم؛ (۳)

ص: ۴۹۶

۱- همان: حدیث ۴۸۷.

۲- همان: حدیث ۴۸۸.

۳- مجمع البيان: ج ۱ ص ۴۶۲.

مراد از این آیه رؤسای ظالمان و تابعان آنها هستند.

در تفسیر این آیه روایتی را از «حق الیقین» علامه مجلسی اعلی الله مقامه الشریف بدین صورت می آوریم:

حضرت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرمودند:

برای اهل جهنم نقب ها در میان آتش زده می شود، پاهای ایشان را زنجیر و دست های آنها را در گردن غل و بر بدنهای پیراهن ها از مس گداخته و جبهه ها از آتش پوشانیده و درهای جهنم بر روی آنها بسته و هرگز نسیمی بر آنها داخل نشود و غم از آنها برطرف نگردد و پیوسته عذابشان شدید و عقابشان تازه و جدید است، نه خانه خراب می شود و نه عمر به سر می آید.

آنان از مالک جهنم درخواست می کنند که از خدا بخواهد عمر آنان پایان یابد.

جواب گوید: شما همیشه این جا هستید. (۱)

ص: ۴۹۷

إذ تبرأ الذين اتبعوا من الذين اتبعوا ورأوا العذاب وتقطعت بهم الأسباب (۱۶۶)

اشاره

وقال الذين اتبعوا أو أن لنا كره فتبرأ منهم كما تبرءوا منا كذلك يريهم الله أعمالهم حسرات عليهم وما هم بخارجين من النار (۱۶۷)

وقتی که کسانی که پیروی شدند از کسانی که پیروی آنان را کردند و عذاب را مشاهده نمودند و همه اسباب از آنها بریده شد بیزاری می جویند.

کسانی که پیروی می کردند می گویند: ای کاش می شد که برای ما برگشتی بود تا از شما بیزاری جویم چنانچه شما از ما بیزاری جستید. این چنین خداوند کارهای آنان را که اسباب حسرت برایشان است به آنان ارائه می دهد و اینان از آتش بیرون نخواهند رفت.

تفسیر روایی آیه

این دو آیه شریفه به آیه پیشین مربوط و در پی همان آیه هستند. از این رو چهار حدیثی که پیش تر ذکر کردیم به این آیه نیز مربوط می شود.

افزون بر این، چهار حدیث دیگری نیز به آن چهار حدیث پیشین اضافه می شود که به طور کامل معنای این سه آیه روشن شود.

در حدیث یکم منصور ابن حازم می گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: معنای این آیه (وما هم بخارجین من النار) چیست؟ و مراد از این آیه چه کسانی هستند؟

حضرت فرمودند:

أعداء علي (عليه السلام) المخلدون في النار أبد الأبدین و دهر الداهرين؛

مراد دشمنان علی (علیه السلام) هستند که آنها در آتش برای همیشه تا عالم به پاست جاودانه هستند.

حدیث دوم را از کتاب شریف «الکافی» نقل می کنیم:

أحمد بن أبي عبدالله عن عثمان بن عيسى عن حدثه عن أبي عبد الله (عليه السلام) في قول الله عز وجل: (كذلك يريهم الله أعمالهم حسرات عليهم).

قال: هو الرجل يدع ماله لا ينفقه في طاعة الله بخلا، ثم يموت فيدعه لمن يعمل فيه بطاعة الله أو معصية الله.

فإن عمل به في طاعة الله رآه في ميزان أعمال غيره فرآه حسره وقد كان المال له وإن كان عمل به في معصية الله قواه بذلك المال حتى عمل به في معصية الله (۱).

راوی می گوید: امام صادق (علیه السلام) درباره این آیه شریفه (کذلک یریهم الله أعمالهم حسرات علیهم) فرمودند:

این آیه شریفه درباره کسی است که مالش را از روی بخل در راه طاعت خدا صرف نمی کند و از دنیا می رود و این مال به دست دیگران می افتد، آن دیگری مال را یا در راه طاعت خدا مصرف می کند، یا در راه معصیت خدا: اگر در راه طاعت خدا مصرف کرد فردای قیامت در اعمال او ثبت شده و در میزان اعمال او می بیند و

ص: ۴۹۹

حسرت می خورد که چرا من این مال را در راه خدا مصرف نکردم با اینکه این مال از من بود.

و اگر آن دیگری این مال را در راه معصیت خدا صرف کرده باز آن صاحب مال حسرت می خورد که من با مال خودم که باقی گذاردم او را در راه معصیت خدا تقویت کردم.

حدیث سوم را از «نهج البلاغه» نقل می کنیم :

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرمایند:

إن أعظم الحسرات يوم القيامة حسره رجل كسب مالا في غير طاعة الله فورثه رجلا فأنفقه في طاعة الله سبحانه فدخل به الجنة و دخل الأول به النار؛(۱)

به راستی بزرگترین حسرت فردای قیامت برای کسی است که مالی را از غیر راه خدا (یعنی حرام) به دست می آورد و آن مال به کسی ارث می رسد که او آن مال را در راه اطاعت خدا صرف می کند و به وسیله آن بهشت می رود و کسی که آن مال را اول پیدا کرده در آتش جهنم می رود.

حدیث چهارم را از تفسیر «مجمع البیان» درباره آیه چنین نقل می کنیم :

ما رواه أصحابنا عن أبي جعفر(علیه السلام) أنه قال:

هو الرجل يكتسب المال ولا يعمل فيه خيرا فيرثه من يعمل فيه عملا صالحا فيرى الأول ما كسبه حسره في ميزان غيره؛(۲)

ص: ۵۰۰

۱- تفسیر نورالثقلین: ج ۱ ص ۱۲۷ حدیث ۴۹۰، نهج البلاغه: ج ۴ ص ۱۰۰.

۲- همان: ج ۱ ص ۱۲۷ حدیث ۴۹۱، مجمع البیان: ج ۱ ص ۴۶۵.

بعضی از اصحاب ما از ابی جعفر امام باقر (علیه السلام) نقل کرده اند که آن حضرت فرمودند:

معنای آیه این است که مردی مالی را کسب می کند و با آن مال کار خیری نمی کند. پس آن مال به شخص دیگری ارث می رسد که او با آن مال عمل صالحی را انجام می دهد. شخص اول فردای قیامت ثواب آن کار خیر را که با مال او انجام شده در میزان عمل دیگران می بیند و حسرت می خورد که چرا من با این مال این کار خیر را نکردم و دیگران با پول من کار خیر کردند.

آیه (۱۶۸)

يا أيها الناس كلوا مما في الأرض حلالا طيبا ولا تتبعوا خطوات الشيطان إنه لكم عدو مبين (۱۶۸)

آیه (۱۶۹)

اشاره

إنما يأمركم بالسوء والفحشاء أن تقولوا على الله ما لا تعلمون (۱۶۹)

ای مردم، از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه را بخورید و از گام های شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شما است. او شما را فقط به بدی و اعمال زشت امر می کند و نیز دستور می دهد که چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت دهید.

شأن نزول

این دو آیه شریفه به یکدیگر مربوط هستند و شأن نزول آن را ابن عباس چنین بیان می کند:

ص: ۵۰۱

أنها نزلت في ثقيف وخزاعه وبنی عامر بن صعصعه وبنی مدلج لما حرموا علی أنفسهم من الحرث والأنعام و البحیره و الصائبه و الوصيله فنهاهم الله عن ذلك (۱) چهار طایفه ثقیف، خزاعه، بنی عامر و بنی مدلج وقتی بعضی زراعتها و دامها و بحیره و سائبه و وصیله چیز را بر خود حرام کردند، این آیه شریفه در این باره نازه شد و آنها را از این کار نهی کرد.

تفسیر روایی آیه

بعد از بیان شأن نزول این آیه، چند حدیث از تفسیر العیاشی ذکر می کنیم که در تفسیر این دو آیه شریفه ذکر شده است.

حدیث یکم را با این سند نقل می کنیم:

عن العلاء بن رزین عن محمد بن مسلم عن أحدهما (عليهما السلام) أنه سئل عن إمرأه جعلت مالها هديا وكل مملوك لها حر إن كلمت اختها أبدا.

قال: تكلمها وليس هذا بشيء، إنما هذ وأشباهه من خطوات الشياطين (۲)

محمد بن مسلم می گوید: از امام باقر یا امام صادق (علیهما السلام) در باره زنی سؤال شد که می گوید: اگر تا ابد با خواهرم سخن بگویم، همه مالم

ص: ۵۰۲

۱- مجمع البیان: ج ۱ ص ۴۶۵.

۲- تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۷۳ حدیث ۱۴۶.

هدیه و همه بنده هایم آزاد باشند (یعنی آیا شرط او نافذ است و اموالش هدیه می باشد و بنده هایش آزاد می شوند اگر با خواهرش سخن گفت).

حضرت فرمودند: با خواهرش سخن بگویند و این سخنی که گفته شرط او هم اثری ندارد. این سخن او و نظایر آن مصداق گامهای شیاطین است که خداوند از پیروی آن نهی کرده است.

بنابر حدیث دوم محمد بن مسلم می گویند:

إن امرأه من آل مختار حلفت علی اختها أو ذات قرابه لها، قالت: أدنوی یا فلانه! فکلی معی.

فقلت: لا. فحلفت علیها بالمشی إلی بیت الله وعتق ما تملک إن لم تدنوی فتأکلی معی إن أظل و إیاک سقف بیت أو أکلت معک علی خوان أبدا.

قال: فقالت الأخری مثل ذلک.

فحمل عمر بن حنظله إلی أبی جعفر (علیه السلام) مقاتلتهما.

فقال: أنا اقضی فی ذاء، قل لهما: فلتأکل ولیظلها وإیها سقف بیت ولا تمشی ولا تعتق و لتتق الله ربهما، ولا تعود إلی ذلک، فإن هذا من خطوات الشیاطین (۱)

زنی از خاندان مختار به خواهر یا یکی از بستگان خود گفت: بیا با من غذا بخور.

ص: ۵۰۳

او گفت: نمی آیم.

گفت: اگر با من غذا نخوری قسم یاد می کنم که پیاده به خانه خدا بروم و همه بندگانم آزاد شوند و من با تو هرگز زیر سایه یک سقف نخواهم نشست و سر یک سفره هرگز با تو غذا نخواهم خورد.

آن خواهر دیگر هم همین حرفها را تکرار کرد.

عمر بن حنظله سخن این دو خواهر را خدمت امام باقر (علیه السلام) نقل کرد.

فرمودند: من بین این دو قضاوت می کنم. به آن دو نفر بگو: با هم غذا بخورید، هر دو زیر سایه یک سقف بنشینید، لازم نیست پیاده به بیت الله الحرام برود و بردگان خود را آزاد نکند و از خدا بترسند و دیگر از این سخنان نگویند که این سخنان، مصداق گامهای شیاطین است و نباید از گام های شیاطین پیروی کرد.

حدیث سوم. منصور بن حازم می گوید: امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

أما سمعت بطارق؟ إن طارقا كان نحاسا بالمدينة فأتى أبا جعفر (عليه السلام) فقال: يا أبا جعفر! إني هالك، إني حلفت بالطلاق و العتاق و النذور.

فقال له: يا طارق! هذا من خطوات الشيطان؛

آیا سخن طارق را شنیدی؟ طارقی که در مدینه مس فروش (یا سفیدگر) بود، او خدمت امام باقر (علیه السلام) آمد و گفت: یا اباجعفر! من هلاک شدم با سه قسم: قسم به طلاق همسرم، قسم به آزادی بندگان خودم و نذر کردم.

حضرت فرمودند: هر سه اینها از خطوات شیطان است به آنها اعتنا مکن.

در حدیث چهارم عبدالرحمان بن ابی عبدالله می گوید:
سألت أبا عبدالله (عليه السلام) عن رجل حلف أن ينحر ولده.

فقال: ذلك من خطوات الشيطان (۱).

از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: مردی سوگند یاد کرده که فرزند خود را مثل شتری که نحر می کنند، نحر کند.
حضرت فرمود: این از خطوات شیطان است.

در حدیث پنجم محمد بن مسلم می گوید: از امام باقر (علیه السلام) شنیدم که می فرمود:
لا تتبعوا خطوات الشيطان.

قال: كل يمين بغير الله من خطوات الشيطان؛ (۲)

از خطوات شیطان پیروی نکنید.

آن گاه حضرتش فرمود: هر سوگندی که به غیر خدا باشد، از خطوات شیطان است.

در تفسیر روح البیان آمده است:

شیطان در وسوسه خود مراحلی را طی می کند:

ابتدا به کفر دعوت می کند؛ اگر موفق نشد به بدعت؛ اگر موفق نشد به گناهان کبیره؛ اگر موفق نشد به گناهان صغیره؛ اگر موفق نشد به کارهای مباح به جای عبادات، اگر باز هم موفق نشد به عباداتی دعوت می کند که پایین تر است تا شخص از مرحله بالاتر باز بماند. (۳)

ص: ۵۰۵

۱- همان: حدیث ۱۴۹.

۲- همان: ص ۷۴ حدیث ۱۵۰.

۳- ر.ک: تفسیر آلوسی: ج ۸ ص ۳۹ و ج ۱۸ ص ۱۲۴.

اکنون به تفسیر مفردات و عبارات این دو آیه شریفه می پردازیم.

عبارت «یا ایها الناس» خطاب به مردم است. چون پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه و آله) به همه مردم مبعوث شده است و همه محکوم به احکام او هستند.

فعل «کلوا» اگرچه فعل امر و ظاهر در وجوب است، ولی در این مقام مفادش فقط ترخیص است. چون در مقام توهّم حذر است و امر در چنین موردی مفید اباحه است.

حرف «من» در عبارت «مما فی الأرض» تبعیضی است؛ یعنی از بعضی چیزهایی که در زمین است بخورید، زیرا همه چیزهای زمین قابل خوردن نیست.

کلمه «حلا» حال است از «ماء» موصوله؛ یعنی در حالی که آنچه در زمین است، حلال است.

بین علما اختلاف شده که آیا اصل در اشیا اباحه است یا حذر؟

مقتضای اصل اولی اباحه است؛ مگر آنکه منعی از طرف شارع برسد.

یا این که بنابر این مقتضا اصل اولی حذر است مگر این که ترخیصی از شارع برسد.

این اختلاف چندان ثمره علمی ندارد، چون از آیات و روایات، مسلم و مبرهن شده که اصل ثانوی بر حلیت اشیا است تا منعی ثابت شود.

نظیر همین آیه، آیه شریفه سوره انعام است که می فرماید:

(قل لا أجد فی ما أوحی إلی محرما علی طاعم یطعمه إلا أن یکون

بگو: در آنچه بر من وحی شده، هیچ غذای حرامی نمی یابم؛ مگر این که مردار باشد، یا خونی که بیرون ریخته .

کلمه «طیبه» حال بعد از حال است، به معنای گوارا و ملایم طبع انسان است که خداوند همه مأكولات از حیوانات، فواکه، حیوانات حلال گوشت، لبنیات و غیر این ها را پاکیزه و ملایم طبع آدمی قرار داده مگر این که عارضه ای هم چون بیماری و نظیر آن برای انسان عارض شود.

مقابل طیب، خبیث است؛ یعنی چیزی پلیدی که منافر طبع باشد و خبائث برای خوردن خلق نشده است، بلکه فواید دیگری در آنها لحاظ شده و از این جهت خوردن آنها حرام شده است، چنان چه در آیه دیگری می فرماید:

(ویحل لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبائث) (۲)

پاکیزه ها را برای آنها حلال می شمرد و ناپاکی ها را تحریم می کند. البته برای «اکل؛ خوردن» اطلاق دیگری است که آن مطلق تصرف است،

چنان چه در آیه ای از سوره نساء می فرماید:

(لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل إلا أن تكون تجاره عن تراض منکم) (۳)

اموال یکدیگر را به باطل در میان خود نخورید مگر اینکه تجارته با

ص: ۵۰۷

۱- سوره انعام، آیه ۱۴۶.

۲- سوره اعراف، آیه ۱۵۶.

۳- سوره نساء، آیه ۳۳

رضایت شما انجام گیرد.

هم چنین برای طیب و خبیث اطلاقات دیگری وجود دارد؛ نظیر اطلاق بر مؤمن و کافر، عادل و فاسق، معصوم و غیر معصوم، خوش خلق و بد خلق، خوش بو و بدبو و نظیر اینها، مانند آیه شریفه سوره نور که می فرماید:

(الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات والطیبات للطیبین والطیبون للطیبات) (۱)

زنان ناپاک از آن مردان ناپا کند، و مردان ناپاک نیز به زنان ناپاک تعلق دارند؛ و زنان پاک از آن مردان پاک، و مردان پاک از آن زنان پاک هستند.

منظور از خطوات شیطان چیست؟

کلمه «خطوات» جمع «خطوه» به معنای گام است؛ یعنی قدم در جای قدم شیطان نگذارید و دنبال او نروید و از او پیروی ننمایید.

مراد از خطوات شیطان، اموری است که مطابق هدف و مقصد شیطان و خلاف هدف الهی باشد و منظور از خطوات شیطان مورد نظر آیه این است که بعضی از انسانها حلال های خدا را بر خود حرام کنند، مانند ریاضت های باطلی که بعضی از صوفیها دارند. برای مثال مأكولات حیوانی را نمی خورند، یا آمیزش زنان را بر خود حرام می نمایند و یا رهبانیت اختیار می کنند و امثال اینها.

ص: ۵۰۸

البته اخبار بسیاری در تفسیر خطوات به این معنا و مذمت آن وارد شده، چنان که پیش تر روایتی را نقل کردیم که حضرت امام باقر (علیه السلام) به شخصی به نام طارق که بر طلاق دادن و عتق و نذر قسم خورده بود فرمود:

یا طارق! هذا من خطوات الشيطان؛

ای طارق! اینها از خطوات شیطان هستند.

هم چنین در روایتی از امام صادق (علیه السلام) درباره کسی که قسم خورده بود عملی را که انجام دادنش بهتر است، ترک کند، فرمود:

هذا من خطوات الشيطان؛

این از خطوات شیطان است.

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) درباره عده ای از صحابه که به نحوی لذائذ دنیا را ترک نموده بودند فرمود:

ما بال أقوام من أصحابي لا يأكلون اللحم ولا يشمون الطيب ولا يأتون النساء؟! أما إني آكل اللحم وأشم الطيب وأتى النساء، فمن رغب عن سنتي فليس مني؛^(۱) چرا گروهی از اصحابم گوشت نمی خورند، عطر استشمام نمی کنند و با همسرانشان آمیزش ندارند؟! هان که من گوشت می خورم، عطر استشمام می کنم و با همسرانم ارتباط دارم. پس هر کس از سنت و روش من روی گرداند از من نیست.

هم چنین خوردن چیزهایی که حرام است و امروزه متداول شده از خطوات

ص: ۵۰۹

شیطان است، بلکه مطلق معاصی و ارتکاب فحشا و منکرات و قبایح عقلی و عرفی همه از خطوات شیطان است، و نباید از آنها پیروی کرد، چنانکه خدای

متعال می فرماید:

(إنما الخمر و المیسر و الأنصاب و الأزلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه) (۱)

همانا شراب و قمار و بتها و ازلام (نوعی بخت آزمایی)، پلید و از عمل شیطان هستند. پس از آن ها اجتناب کنید.

عداوت شیطان با انسان

(إنه لکم عدو مبین)

عداوت و دشمنی شیطان با فرزندان آدم، آشکار و هویداست، چنان که قرآن کریم از او نقل می کند که قسم یاد کرده و گفته:

(فبعزتک لأغوینهم أجمعین * إلا عبادک منهم المخلصین) (۲)

پس به عزت تو سوگند، به یقین همه آنها را گمراه خواهم کرد. مگر بندگان خالص تو، از میان آنها.

هم چنین شیطان در جای دیگری گفته:

(ثم لاتینهم من بین أیدیهم ومن خلفهم وعن أیمانهم وعن شمائلهم

ص: ۵۱۰

۱- سوره مائده، آیه ۹۰

۲- سوره ص، آیه ۸۲ و ۸۳

ولا تجد أكرهم شاكرين (۱)

سپس از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ آنها به نزدشان می روم و بیشتر آنها را سپاس گزار نخواهی یافت.

خدای متعال درباره شیطان می فرماید:

(ولقد صدق عليهم إبليس ظنه فاتبعوه إلا فريقا من المؤمنين) (۲)

و به یقین ابلیس گمان خود را درباره آنها محقق یافت. پس جز گروه اندکی از مؤمنان از او پیروی کردند.

آیه (۱۶۹)

اشاره

إنما يأمركم بالسوء والفحشاء وأن تقولوا على الله ما لا تعلمون (۱۶۹)

همانا شیطان شما را فقط به بدی و اعمال زشت امر می کند و نیز دستور می دهد که چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت دهید.

منظور از امر شیطان چیست؟

امر شیطان، عبارت از وسوسه اوست، نه این که امر معمولی باشد که مافوق به مادون و مقام بالاتر به مقام پایین تر امر می کند.

ص: ۵۱۱

۱- سوره اعراف، آیه ۱۶.

۲- سوره سبأ، آیه ۱۹.

این همان خطور در قلب است که منشأ اولیه فعل اختیاری است و از آن به خیال سوء تعبیر می شود، در مقابل الهام ملک و فرشته که آن هم خطور قلبی است و از آن به خیال خیر تعبیر می شود.

در تفسیر این آیه و بیان آن چند پرسش مطرح می شود

۱. ارتباط شیطان با انسان و ورود او به قلب انسان به چه صورت است؟

۲. چگونه ممکن است یک نفر با میلیونها افراد بشر که در اطراف عالمنند، در زمان واحد تماس بگیرد و هر یک از آنها را به گونه ای اغوا کند؟

۳. آیا تسلط شیطان بر افراد انسان از جانب خدای حکیم، خلاف حکمت و عدل نیست؟

چگونگی ارتباط شیطان با انسان

اینک به پاسخ این پرسش ها در چند محور می پردازیم.

نخست آنکه. مراد از قلب، روح انسانی است، نه قلب صنوبری جسمانی. ارتباط شیطان و وسوسه او نسبت به انسان و هم چنین الهام فرشتگان، چون جنبه روحانی دارد با وسایل مادی و جسمانی نمی توان آنها را تشخیص داد؛ ولی آثار وسوسه و الهام در روح انسان نمایان می شود.

چون وسوسه شیطان و وساوس نفسانی انسان که منشأ آن قوه واهمه است، در طول یکدیگرند و در عرض و مقابل هم نیستند، بسا انسان همه را به خود مستند می داند و متوجه وسوسه شیطان نمی گردد، در حالی که او مراقب و مترصد انسان است و آدمی او را نمی بیند و متوجه او نیست، چنان که خدای

سبحان در قرآن کریم می فرماید:

(إنه يراكم هو وقبيله من حيث لا ترونهم) (۱)

شیطان و همکاران و قبیله اش شما را می بینند از آن جا که شما آنها را نمی بینید.

بنابراین، ارتباط دو چیز روحانی، مانع و محذوری ندارد.

دوم آنکه. شیطان دارای افراد و اعوان بسیاری است، چنان که در آیه شریفه می خوانیم:

(إنه يراكم هو وقبيله) (۲)

شیطان و همکاران و قبیله اش شما را می بیند.

و از آیات و اخبار بسیاری هم این مطلب استفاده می شود، بلکه طبق بعضی از آیات و اخبار افراد آنها از افراد انسان بیشتر است، چنان که در آیه شریفه سوره انعام می فرماید:

(يا معشر الجن قد استكثرتم من الإنس) (۳)

از این آیه استفاده می شود که شمار شیاطین بسیار است، زیرا شیاطین از طایفه جن هستند.

امام صادق (علیه السلام) درباره صدقه می فرماید:

... فإنها تفك عن لحي سبع مائه شیطان (۴)

ص: ۵۱۳

۱- سوره اعراف، آیه ۲۷.

۲- همان.

۳- سوره انعام، آیه ۱۲۸.

۴- الفروع من الکافی: ج ۴ ص ???

...صدقه هفتصد شیطان را.....

علاوه بر این که احاطه شیطان از قبیل احاطه ملک است و این گونه تزاحمات در امور مادی و جسمانی مانند افراد بشر است. سوم آنکه شیطان تسلطی بر افراد بشر به طوری که آنان را ملزم به اعمال زشت کند، ندارد؛ بلکه عمل او وسوسه و خطور در قلب است و به هیچ وجه سلب اختیار از انسان نمی شود. منتهای امر این است که نفوس شریره و دل‌های ناپاک به اختیار خود دنبال وسوسه او می روند، چنان که خود شیطان می گوید:

(وما كان لي عليكم من سلطان إلا أن دعوتكم فاستجبتم لي فلا تلوموني ولوموا أنفسكم) (۱)

مرا بر شما هیچ تسلطی نبود، جز این که شما را فراخواندم و شما اجابتم نمودید و دعوت مرا پذیرفتید. پس مرا سرزنش نکنید و خودتان را سرزنش کنید.

و وجود او در عالم کبیر مانند قوه واهمه در عالم صغیر (انسان) است، و همان فوایدی که بر وجود قوه واهمه در انسان مترتب است بر وجود شیطان در عالم نیز مترتب است.

منظور از سوء و فحشا چیست؟

(بالسوء والفحشاء)

کلمه «سوء» به معنای بدی و واژه «اسائه» به معنای بد کردن و کلمه «سیئه» به

ص: ۵۱۴

۱- سوره ابراهیم، آیه ۲۷.

معنای عمل بد آمده است و بدی عمل از دو طریق به وجود می آید:

۱. به واسطه قبح ذاتی عقلی، مانند ظلم و بسیاری از رذائل اخلاقی؛

۲. به واسطه قبح شرعی، مانند نوع معاصی.

و بسا بدی عمل به واسطه زشتی آن در نظر عرف است که از این گونه اعمال به کارهای خلاف مروت تعبیر می کنند.

فحشا» عمل زشتی است که زشتی آن واضح و هویدا است و آن را خیلی زشت می دانند، مثل زنا که در عرف آن را بسیار زشت می دانند. از این جهت زنا کار را فاحشه می گویند و کسی که کلام زشت و رکیک از او صادر می شود او را فحاش می گویند.

نسبت بین سوء و فحشا عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی هر فحشایی بد است؛ ولی هر بدی فحشا نیست و بعضی از اعمال بد، فحشا است.

افترا چیست؟

(وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ)

نسبت دادن چیزی به خدا که از طریق عقل و شرع ثابت نشده باشد، افترا و کذب بر خداوند متعال است. بدعت نیز - که به معنای زیاد کردن چیزی در دین

است که از دین نبوده . از این قبیل است.

حکم بدعت گذار

از نظر شرایع الهی، مبدع و بدعت گذار، کافر و مستوجب آتش است و آیات و اخبار فراوانی در مذمت و نکوهش و عقوبت اهل بدعت وارد شده است

ص: ۵۱۵

چنان که در کتاب «الکافی» آمده که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

کل بدعه ضلاله و کل ضلاله فی النار؛^(۱)

هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی در آتش است.

در سوره یونس نیز می فرماید:

(قل الله أذن لم أم على الله تفترون * وما ظن الذين يفترون على الله الكذب يوم القيامة ^(۲))

بگو: آیا خداوند به شما اجازه داده، یا بر خدا افترا و دروغ می بندید (و از پیش خود، حلال و حرام می کنید؟) آنها که بر خدا

افترا می بندند، درباره مجازات روز رستاخیز، چه می اندیشند؟!

در این آیه از گفتار بدون علم به شدت نهی شده است.

در کتاب شریف «الکافی» «باب النهی عن القول بغير علم» آمده که حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

أنهاك عن خصلتين فيهما هلاك الرجال: أنهاك أن تدین الله بالباطل وتفتی الناس بما لا تعلم ^(۳)

تو را از دو خصلت هلاک کننده باز می دارم: اینکه خدا را با باطل دین داری کنی و آنچه را نمیدانی به مردم فتوا دهی .

و در «فرائد الأصول» در باب هفتم در ضمن حدیثی که قضات را تقسیم می کند و یکی از آنها را از اهل آتش می شمارد می

فرماید:

ص: ۵۱۶

۱- الکافی: ج ۱ ص ۵۶ حدیث ۱۲.

۲- سوره یونس، آیه های ۵۹ و ۶۰

۳- الکافی: ج ۱ ص ۴۲ حدیث ۱.

رجل قضی بالحق وهو لا یعلم (۱)

مردی که به حق داوری می کند؛

در حالی که نمی داند. بنا بر این حتی مجرد عدم علم در قضاوت و لو مطابق با واقع باشد سبب دخول در آتش است و حتی اگر انسان روزه دار در روز به طور جزم چیزی را به خدا و رسول نسبت دهد و حال آن که نمی داند، کذب بر خدا و رسول و امام به شمار می آید و سبب بطلان روزه او می شود.

آیه (۱۷۰)

اشاره

وإذا قیل لهم اتبعوا ما أنزل الله قالوا بل نتبع ما ألفینا علیه آباءنا أو لو کان آباؤهم لا یعقلون شیئا ولا یهتدون (۱۷۰)

وقتی به آنها گفته شود: از دستورات نازل شده از جانب خدا پیروی کنید، می گویند: ما از آنچه پدرانمان به آن عمل می کردند پیروی می کنیم. آیا هرچند پدران آنها چیزی نمی فهمیده و به راه هدایت نمی رفته اند، باز از آنها پیروی می کنند؟

شأن نزول آیه

شأن نزول این آیه را مفسر عالی قدر طبرسی (رحمه الله) در تفسیر «مجمع البیان» از ابن عباس چنین نقل می کند:

ص: ۵۱۷

دعا النبي (صلى الله عليه و آله) اليهود إلى الإسلام.

فقالوا: بل نتبع ما وجدنا عليه أباؤنا فهم كانوا أعلم منا. فنزلت هذه الآية.

وفي روايه الضحاك عنه: إنها نزلت في كفار قريش (١)

پیامبر اکرم (صلى الله عليه و آله) يهود را به اسلام دعوت نمود.

آنها در پاسخ گفتند: از آنچه پدران ما بر آن بودند پیروی می کنیم؛

چون آنها از ما آگاه تر بودند.

در این هنگام این آیه نازل شد.

در روایت ضحاك آمده: این آیه درباره کفر ورزان قريش نازل شده است.

گوینده این سخن چه کسانی هستند؟

(وإذا قيل)

قائل این «قيل» پیامبران الهی و مؤمنان به آنها هستند که وظیفه مهم آنها، ارشاد و هدایت است. مرجع ضمیر «لهم» همه کفار و مشرکان هستند.

امر به تبعیت آنچه خدا نازل کرده با صیغه «اتبعوا» امر ارشادی است؛ یعنی به حکم عقل پیروی از دستورات الهی لازم است، مانند امر به اطاعت خدا و

رسولش که حکم عقل است، چنان که می فرماید:

(طیعوا الله و أطیعوا الرسول) (٢)

از خدا و فرستاده اش، اطاعت کنید.

ص: ۵۱۸

۱- مجمع البیان: ج ۱ ص ۴۷۰، ذیل آیه مذکور

۲- سوره آل عمران، آیه ۳۲.

منظور از نازل شده ها چیست؟

(ما أنزل الله)

کلمه «ما» معنای عموم دارد و شامل همه قرآن، و همه احکام و دستورات الهی از واجب و مستحب و معاملات و دیگر موارد می شود؛ بلکه شامل همه کتاب های آسمانی و دستورات الهی است، زیرا این، سخن همه پیامبران الهی و پاسخ همه منکران آنها بوده است.

تقلید از روی عصبیت

(قالوا بل نتبع ما ألفينا عليه آباءنا)

این جواب کفار به پیامبران الهی است که آنها حاضر به پیروی از دستورات الهی نبودند.

کلمه «الفینا» به معنای «وجدنا» و «صادفنا» است؛ یعنی ما از طریق ای که آبا و اجدادمان را بر آن یافتیم، پیروی می کنیم و توجهی به سخنان شما نداریم.

این همان تقلید از روی عصبیت است که قرآن کریم به شدت آن را مذمت و تقبیح نموده است؛ زیرا مقام، مقامی است که عقل می تواند از روی برهان و دلیل حقیقت را دریابد؛ به ویژه بعد از آن که به بیان پیامبران و معجزات آنها آشکار و معلوم گردید که طریق آبا و اجدادشان فاسد و باطل بوده است، که دیگر تقلید از آنها بی خردی است.

از این جهت دانشمندان اسلامی می گویند که در اصول اعتقادات، تقلید روا نیست؛ بلکه عقاید مذهبی را باید از راه دلیل و برهان پذیرفت.

ص: ۵۱۹

اما در فروع دین چون تحقیق از روی دلیل برای همه افراد بشر میسر نیست به حکم عقل باید از اهل خبره (یعنی کسانی که هم خود را صرف استنباط احکام شرعی نموده و دارای روح پاک و فضیلت هستند) تقلید و پیروی نمود.

به سخن دیگر، باید از مجتهد مطلق عادل زنده اعلم با شرایطی که در کتاب های فقهی آمده، تقلید نمود.

(أولو کان آبؤهم لا یعقلون شیئا)

همزه برای استفهام تقریری و «واو» برای عطف و «لو» برای شرط است تقدیر آن این گونه می شود :

أیتبعون آبائهم ولو کانوا لایعقلون شیئا؟

آیا آنان از پدرانشان پیروی می کنند اگر چه آنان چیزی نمی فهمیده و به راه هدایت نمی رفته اند.

مراد از «لا- یعقلون» این است که جاهل بودند، نه این که عقل نداشتند؛ چرا که متعلق جهل، معارف و احکام الهی است که پدران آنان از آن دور بودند.

کلمه «شیئا» نکره در سیاق نفی است و عموم را می رساند و از آن استفاده می شود که پدران آنها به کلی از شرایع الهی عاری بوده اند و حتی یهودیان از دستورات حضرت موسی (علیه السلام) و احکام تورات و مسیحیان از دستورات حضرت عیسی (علیه السلام) و احکام انجیل برکنار بودند و اعمال و وظایفی که بین آنها معمول بوده اختراعات و بدعتهایی بوده که مطابق هوئ و میل خود جعل نموده بودند.

ص: ۵۲۰

(ولا يهتدون)

«اهداء» به معنای راه یافتن و هدایت پذیرفتن است؛ یعنی اگر پدران آنان در مقام استعلام برنیامده و راه را نیافته و هدایت هادیان را نپذیرفته باشند، باز دنبال آنان می روند.

از این جمله استفاده می شود که هدایت و هادیان الهی در هر عصر و زمانی بوده، ولی اکثر مردم از آنان اعراض می کرده و هدایت آنان را نمی پذیرفته اند، همان طور که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در (نهج البلاغه) می فرماید:

اللهم بلی، لا تخلو الأرض من قائم لله بحجه، إما ظاهره مشهورا أو خائفا مغمورا (۱)

بلی، زمین از حجت خدا، خالی نیست؛ حجتی که یا آشکار و شناخته شده است، یا بيمناک و پنهان.

بلکه بقای دنیا به واسطه بقای حجت الهی است که در روایتی امام رضا (علیه السلام) می فرماید:

لو خلت الأرض طرفه عین من حجه لساخت بأهلها؛ (۲)

اگر به اندازه چشم به هم زدنی، حجت روی زمین نباشد زمین اهلش را در خود فرو می برد.

ص: ۵۲۱

۱- نهج البلاغه: ج ۴ ص ۳۷، حکمت ۱۴۷، تحف العقول، ص ۱۷۰

۲- بصائر الدرجات: ص ۴۸۹ ح ۸

ومثل الذين كفروا كمثل الذي ينعق بما لا يسمع إلا دعاء ونداء صم بكم عمى فهم لا يعقلون (۱۷۱)

و مثل کسانی که کفر ورزیدند مانند مثل کسی است که حیوانی را که جز صدا و ندایی چیزی نمی شنود، بانگ می زند. این کافران، کر، لال و کورند. از این رو، تعقل نمی کنند و چیزی نمیفهمند.

مثل کفرورزان

دعا به معنای خواندن از نزدیک و ندا به معنای خواندن از راه دور آمده است.

« ینعق » صدایی که چوپان، چهارپایان را به آن برای راندن یا توقف صدا می زند. حیوان صدا را می شنود، ولی معنای آن را درک نمی کند و بسیار دیده می شود که چوپان ها با حیواناتی مانند گاو، گوسفند، اسب، استر و الاغ کلماتی می گویند مثل این که با آدم تکلم می کنند و آنها صدا را می شنوند، ولی معانی کلمات را درک نمی کنند.

خداوند متعال در این آیه شریفه کفار را به چهار پایانی مثل زده که سخن پیامبر را می شنوند و آیات قرآن را استماع می کنند، ولی توجهی به آن نداشته و ترتیب اثر نمی دهند، نه دعوت او را اجابت می کنند، نه از نصایح او پند می گیرند و نه از انذار او بیمی به خود راه می دهند؛ گویا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با چهارپایان تکلم می کنند.

اینان ابواب تعقل را به روی خود بسته اند، نه می شنوند، نه جواب می دهند و نه می بینند.

(صم بکم عمی فهم لا یعقلون)

ارزش چشم و گوش و زبان به آن است که مقدمه تعقل باشد و گرنه، حیوانات نیز چشم و گوش دارند. از این رو می فرماید: این ها از چشم، گوش و زبان خود استفاده نمی کنند و تعقل را کنار گذارده اند.

خداوند اهل تعقل و فهم را ستوده و کسانی را که تعقل نمی کنند مذمت و نکوهش کرده است چنان که هشام بن حکم گوید: موسی بن جعفر (علیه السلام) به من فرمود:

یا هشام! إن الله تبارک و تعالی بشر أهل العقل والفهم فی کتابه فقال:

(بشر عباد * الذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه.. (۱) ثم ذم الذین لا- یعقلون، فقال: «وإذا قیل لهم اتبعوا ما أنزل الله...» (۲) وقال: (مثل الذین کفروا) (۳)

به راستی که خدای تبارک و تعالی در کتاب خود به اهل عقل و فهم مژده داد و فرمود: «مژده بده به بندگان من؛ همان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند». و خداوند کسانی را که تعقل نمی کنند سرزنش کرد و فرمود: «و آن گاه که به آنها گفته شود از آنچه خدا نازل کرده، پیروی کنید، می گویند: ما از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم پیروی می کنیم. آیا هر چند پدران آنها

ص: ۵۲۳

۱- سوره زمر، آیه ۲۰.

۲- سوره بقره، آیه ۱۷۱.

۳- الکافی: ج ۱ ص ۱۳ حدیث ۱۲.

چیزی نمی فهمیده و به راه درست نمی رفته اند، باز از آنها پیروی می کنند؟» و فرمود: «متل کافران چون مثل کسی است که چهارپایی را که جز صدا و ندایی چیزی نمی شنود، بانگ می زند. این کافران، کر، لال و کورند. از این رو تعقل نمی کنند و چیزی نمی فهمند.»

پنج صفت زشت بی تفاوتان در برابر حق

کوتاه سخن اینکه افراد بی تفاوت در برابر حق، پنج صفت زشت دارند:

۱. مثل حیوان هستند.

۲. کورند.

۳. کر و ناشنوا هستند.

۴. لال و گنگ اند.

۵. تعقل نمی کنند.

آیه (۱۷۲)

اشاره

یا أيها الذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم واشکروا لله إن کتم إیاه تعبدون (۱۷۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید! از چیزهای پاکیزه ای که به شما روزی کرده ایم بخورید و خدا را شکر گزارید اگر تنها او را پرستید.

تفسیر آیه با حدیث قدسی

در تفسیر «الصفی» آمده: در روایتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، می فرماید:

ص: ۵۲۴

يقول الله تعالى: إني والجن والإنس في نأ عظيم، أخلق و يعبد غيري وأرزق و يشكر غيري؛(۱)

خدا می فرماید: من با جتیان و انسانها حکایتی عجیب دارم: من آنها را خلق می کنم و آنها غیر مرا عبادت می کنند، من به آنها رزق می دهم و آنها غیر مرا شکر می کنند.

خطاب به مؤمنان و عنایت الهی

(یا أيها الذین آمنوا)

انصراف خطاب از عموم مردم به خصوص مؤمنان از باب تطف و عنایت خاصه خدای تبارک و تعالی نسبت به آنهاست و اشعار به این دارد که مقصود اصلی و اولی از ایجاد طیبات و نعمت های الهی، برخورداری مؤمنان از آنهاست و بهره برداری کفار و معاندان ثانیه و بالعرض است، چنان که غرض از اصل خلقت بشر پیدایش مؤمنان از اولیا و پیروان واقعی آنها بوده که در این جهان و جهان دیگر به نعمت های الهی متنعم شوند. این موضوع مفاد بسیاری از دعاها و زیارت ها به خصوص زیارت جامعه است.

بهره برداری از پاکبها

(کلوا)

فعل امر «کلوا» در این جا ظاهر در ترخیص دارد و تعریض بر کسانی است که خود را از خوردن طیبات محروم می کنند و رهبانیت اختیار می نمایند. در حدیثی

ص: ۵۲۵

۱- تفسیر جوامع الجامع: ج ۱ ص ۹۷ ذیل آیه؛ تفسیر الصافی: ج ۱ ص ۲۱۲.

از معصوم آمده است که می فرماید:

إن الله يحب أن يؤخذ برخصه كما يحب أن يؤخذ بعزائمہ (۱)

به راستی خدا دوست دارد که به رخصتها و مباحهای او عمل شود، همان طور که دوست دارد به واجبات احکام او عمل شود.

در روایت دیگری حضرت امام هادی (علیه السلام) می فرماید: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

إن الله يغضب على من لا يقبل رخصه؛ (۲)

به راستی خدا بر کسی که احکام مجاز و مباح او را نمی پذیرد، خشم می گیرد.

(من طيبات ما رزقناكم)

حرف «مین» تبعیضی است. این تعبیر برای این است که خوردن همه طیبات، بلکه رسیدن به همه آنها مقدور نیست؛ یعنی هر مقداری که مایل باشید و در دسترس شما گذارده شده، بهره ببرید.

تعبیر به «طیبات» در این جا برای تعریض و اشاره به نهی از خبائث نیست، زیرا مقام مناسبت ندارد، بلکه مقام، مقام امتنان و تفضل است که می فرماید: مأکولات شما را مطابق حکمت و مصلحت، طیب و پاکیزه قرار دادیم تا از آنها لذت ببرید و سازگار و مناسب طبع شما باشد و موجب شود که منعم خود را سپاسگزار باشید.

تعبیر به «رزقناکم» نیز برای اظهار تلطف و ازدیاد شکر است، زیرا با این تعبیر

ص: ۵۲۶

۱- وسائل الشیعه: ج ۱ ص ۱۰۸.

۲- بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۱۲۷ ضمن حدیث ۴.

مخاطب بی درنگ متوجه منعم خود می شود، برخلاف «رزقتم» که این خصوصیات را ندارد. این جمله به منزله بیان علت برای جمله بعدی است که می فرماید: «واشکروا»

انواع شکر و سپاس گزاری

اشاره

(واشکروا الله)

شکر منعم به حکم عقل، لازم و واجب است. در آیه شریفه ای می خوانیم:

(لئن شکرتم لأزیدنکم) (۱)

اگر شکر گزاری کنید، (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود.

این آیه شکر را سبب زیاد شدن نعمت بیان می کند.

البته شکر نعمت های الهی اقسامی دارد که در این جا می آوریم.

۱. شکر قلبی

شکر قلبی به این معناست که انسان قلب معتقد باشد که همه نعمت ها از جانب خداوند و مستند به اوست و به اسباب ظاهری از مال، جاه، علم، قدرت، مقام، منصب، ریاست، داد و ستد و سایر وسایل به دست نمی آید.

چنین شکرگزاری نباید مثل بیشتر مردم باشد که به زبان اظهار می کنند که همه نعمتها به حق مستند است؛ ولی در باطن، به این امور ظاهری مستند می دانند. آنها هنگام آزمایش الهی باطن خود را ظاهر می کنند و مثل قارون پاسخ

ص: ۵۲۷

می دهند. وقتی به قارون گفته شد:

(أحسن كما أحسن الله إليك)

همان گونه که خدا به تو نیکی کرده، نیکی کن.

قارون پاسخ داد:

(إنما أوتيته على علم عندي) (۱)

این ثروت را به وسیله دانشی که نزد من است به دست آورده ام.

۲. شکر عملی

شکر عملی؛ یعنی انسان هر نعمتی را برای آن غرضی که خداوند متعال عنایت فرموده، مصرف کند.

۳. شکر لسانی

شکر لسانی؛ یعنی انسان به زبان اظهار کند و ممنون خداوند و قدردان او باشد.

۴. شکر جوارحی

شکر جوارحی؛ یعنی انسان خدا را عبادت و پرستش کند، نماز، روزه و سایر واجبات و مستحبات را به جای آورد، مخصوصاً سجده شکر کند که در بعضی از اخبار، فضیلت بسیاری برای سجده شکر ذکر شده و در پنج مورد مستحب

ص: ۵۲۸

شمرده شده است.

۱. به هنگام افاضه نعمت.

۲. در مورد برطرف شدن بلا.

۳. موقع تذکر نعمت های الهی .

۴. وقت دفع بلیات سابقه.

۵. به هنگام موفقیت به عبادت .

ترغیب به شکرگزاری

(إن كنتم إياه تعبدون)

معنای این قضیه شرطیه این نیست که اگر او را عبادت نمی کنید شکر او هم لازم نیست؛ بلکه این شرط از باب ترغیب و تحریص مؤمنان به شکرگزاری خداوند است؛ یعنی شما اگر به خدا و منعم حقیقی خودتان ایمان آورده اید و تنها او را پرستش می کنید لازمه این ایمان، این است که شکرگزار او باشید و از مثل شما انتظار نمی رود که کفران نعمت کنید.

اما کفار و مشرکان اگر شکرگزاری نمی کنند برای چند جهت است:

نخست آنکه به خدا ایمان نیاورده اند و او را منعم حقیقی نمی دانند.

دوم آنکه غیر خدا را مؤثر می دانند و پرستش می کنند.

سوم آنکه بر فرض شکرگزاری برای آنها فایده ای ندارد، زیرا لازمه قبول عبادت و شکر حق، ایمان به خدای سبحان است.

ص: ۵۲۹

از این آیه شریفه چند پیام نورانی می توانیم استفاده کنیم:

نخست. خودسازی و زهد و تقوا با بهره گیری از طیبات، منافاتی ندارد.

دوم. در مکتب اسلام، مادیات می تواند مقدمه معنویات هم باشد اگر طبق دستورات خدا تحصیل شود.

سوم. اسلام در تغذیه به بهداشت توجه دارد.

چهارم. شکر نشانه خدا پرستی و توحید ناب است. اگر انسان رزق را نتیجه فکر اقتصادی، تلاش و مدیریت سرمایه و اعتبارات خود بداند و برای منعم اصلی که خداوند است سهمی قائل نباشد تا شکر او را به جای آورد او از مرحله انسانیت به دور است و همیشه در مشکلات غوطه ور خواهد بود.

پنجم. شکر، نمونه روشن عبادت است.

ششم. شکر خدا واجب است.

هفتم. خداپرست آنچه را خدا حلال شمرده از پیش خود حرام نمی کند.

اشاره

إنما حرم علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و ما أهل به لغير الله فمن اضطر غیر باغ و لا - عاد فلا إثم علیه إن الله غفور رحیم
(۱۷۳)

خداوند تنها مردار، خون، گوشت خوک و آنچه را به هنگام ذبح و سربریدن، نام غیر خدا بر آن برده شده بر شما حرام کرده است. ولی کسی که برای حفظ جان خود به خوردن آنها مضطر و ناچار شود، در حالی که متجاوز و سرکش نباشد، گناهی بر او نیست. به راستی خداوند آمرزنده و مهربان است.

تفسیر روایی آیه

در تفسیر این آیه شریفه روایاتی از معصومین (علیهم السلام) نقل شده که در آغاز تفسیر این آیه آنها را ذکر می کنیم.
در کتاب «عیون اخبار الرضا (علیه السلام)» در باب نامه ای که حضرت اما رضا (علیه السلام) در جواب سؤال های محمد بن سنان درباره فلسفه احکام، نوشته اند چنین آمده
است:

وحرمت المیتة لما فیها من فساد الأبدان والآفة..(۱)

میتة و مردار به این جهت حرام شده، که بدنها را فاسد و تباه می کند و به آن آسیب و زیان می رساند.

دیگر اینکه خداوند عالم خواسته نام خودش را سبب حلال شدن و

ص: ۵۳۱

جدا کننده بین حلال و حرام قرار دهد.

هم چنین خدای متعال خون را مثل میته حرام کرد؛ چون در خون ضررهایی وجود دارد.

۱. بدن را فاسد می کند.

۲. زردی می آورد.

۳. دهان را بدبو و متعفن می کند.

۴. انسان را بداخلاق می کند.

۵. موجب قساوت قلب و کمی مهربانی و رأفت می گردد.

و گوشت خوک را حرام کرد؛ چون چیزهای پلید و ناپاک و کثافتها را می خورد.

هم چنین خداوند آنچه به هنگام سر بریدن نام غیر خدا بر آن برده شده، حرام کرده است؛ چون در بردن نام خداوند، اقرار به ربوبیت و توحید او نهفته و در بردن نام غیر خدا بر قربانی، شرک به خدا و تقرب به شیاطینی نهفته است. جهت دیگر اینکه خداوند خواسته بردن نامش بر قربانی، جدا کننده حلال خدا از حرام او باشد و بین حلال و حرام و بین آنچه سبب تقرب به خداوند است و آنچه سبب تقرب شیاطین است.

در حدیث دیگری راوی از امام باقر (علیه السلام) سؤال می کند: به چه علت خداوند و عزو جل خمر و میته و گوشت خوک را حرام کرده است؟

آن حضرت فرمودند:

ص: ۵۳۲

إن الله تبارك وتعالى لم يحرم ذلك على عباده..(۱)

خداوند تبارک و تعالی حرام نکرده بر بندگان خود چیزی را و حلال نکرده بعض دیگر آنها را به جهت رغبتی که به آنها داشته یا تنفری که از بعض دیگر داشته، بلکه خداوند متعال خلق فرمود خلق را و میدانست چه چیز برای آنها نافع است و به مصلحت آنهاست پس آن چیز را بر آنها حلال و مباح کرد.

هم چنین چه چیزی به ضرر آنهاست پس آنها را از آن چیزها نهی کرد و بر آنها حرام دانست. آن گاه آن چیزهای حرام را برای شخص مضطر در وقت اضطرار به مقدار رفع اضطرار حلال کرد. از این رو امر کرد از آنها به قدر ضرورت نه بیشتر استفاده شود.

از مردار، کسی استفاده نمی کند مگر اینکه بدن او ضعیف می شود، قوت او کم می شود، نسل او قطع می شود و به مرگ ناگهانی دچار می شود.

خون، موجب زردی، چیزی شبیه جنون و قساوت قلب می شود و رأفت و رحمت انسان را کم می کند؛ به طوری که به خویشان خود هم محبت نمی کند و هیچ رفیقی نمی تواند از دست او ایمن باشد.

درباره خوک، خدای تعالی قومی را در صورت های مختلف مثل خوک، خرس و میمون مسخ کرد، آن گاه از خوردن گوشت آنها نهی کرد..

ص: ۵۳۳

۱- نور الثقلین: ج ۱ ص ۱۲۸ حدیث ۴۹۷ به نقل از علل الشرائع: ج ۲ ص ۴۸۳ حدیث ۱.

حدیث سوم را از کتاب «الخصال» نقل می کنیم. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

عشره أشياء من الميتة ذكیه: العظم والشعر والصوف والريش والقرن والحافر والبيض والأنفخه واللبن والسن؛^(۱)

ده چیز از میتة پاک است: استخوان، مو، پشم، پر، شاخ، سم، تخم، شیردان، شیر و دندان.

در حدیث چهارم آمده:

علی بن مغیره می گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: قربانت گردم، آیا مردار نفعی دارد که بتوان از آن استفاده کرد؟

فرمود: نه.

گفتم: می گویند: روزی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) گوسفند مرده ای را دیدند و فرمودند: چرا صاحبان این گوسفند اگر از گوشت آن بهره نمی برند از پوست آن استفاده نمی کنند؟

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

تلک شاه کانت لسوده بنت زمعه زوجة النبی (صلی الله علیه و آله) و کانت شاه مهزوله لا ینتفع بلحمها فترکوها حتی ماتت.

فقال رسول الله (صلی الله علیه و آله): ما کان علی أهلها اذا لم ینتفعوا بلحمها أن ینتفعوا باهابها ای ترکی^(۲)

آن گوسفند مال سوده دختر زمعه همسر پیامبر بود و گوسفند بسیار

ص: ۵۳۴

۱- الخصال: ص ۴۳۴ حدیث ۱۹.

۲- تفسیر نورالثقلین: ج ۱ ص ۱۲۹ حدیث ۴۹۹

لاغر و استخوانی بود که نمیشد از گوشت آن استفاده کرد. از این رو آن را در کوچه رها کردند تا اینکه مرد. در این هنگام پیامبر فرمود: صاحبان این گوسفند اگر نمی توانند از گوشت آن بهره ببرند چرا آن را رها کردند که بمیرد؟ چرا آن را ذبح نکردند تا بتوانند از پوست آن بهره ببرند.

حدیث پنجم را با این سند نقل می کنیم

محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن حماد بن عیسی عن حریر عن محمد بن مسلم قال:

سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن الرجل والمرأه يذهب بصره، فيأتيه الأطباء فيقولون: نداويك شهر أو أربعين ليلة مستلقيا كذلك تصلي.

فرخص في ذلك وقال: (فمن اضطر غير باغ ولا عاد فلا إثم عليه) (۱)

محمد بن مسلم گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: مرد یا زنی که نابینا شده اند و اطبا می گویند: یک ماهه یا چهل روزه او را مداوا می کنیم به شرطی که به پشت بخوابد و زیاد حرکت نداشته باشد، آیا می تواند نماز را به پشت خوابیده بخواند؟

آن حضرت اجازه دادند و این آیه را دلیل جواز آن بیان فرمودند.

در حدیث ششم آمده:

عبدالعظیم حسنی می گوید: به امام جواد (علیه السلام) عرض کردم: معنای این آیه شریفه چیست؟ فرمود:

ص: ۵۳۵

العادی: السارق. و الباغی الذی یبغی الصيد بطره أو لهو لا یعود به علی عیاله لیس لهما أن یأکلا المیتة إذا اضطرأ، هی حرام علیهما فی حال الاضطرار کما هی حرام فی حال الاختیار،^(۱)

عادی؛ یعنی سارق و باغی کسی است که از روی لهو و لعب؛ نه برای تهیه غذا برای خانواده اش، صید کند. این دو حق ندارند به هنگام اضطرار از میتة بخورند، آن در حال اضطرار برای آنها حرام است؛ همان طور که در حال اختیار نیز حرام است.

در حدیث هفتم امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

من اضطر إلى المیتة والدم و لحم الخنزیر فلم یأکل شیئا من ذلك حتی یموت فهو کافر،^(۲)

کسی که به خوردن میتة، خون یا گوشت خوک مضطر شد و از آنها استفاده نکرد تا این که مرد، پس او کافر است.

در حدیث هشتم امام صادق (علیه السلام) درباره این آیه فرمود:

الباغی الذی یخرج علی الإمام و العادی الذی یقطع الطریق لا یحل لهما المیتة؛^(۳)

باغی؛ یعنی کسی که بر امام خروج می کند و عادی یعنی راهزن که برای این دو گروه میتة حلال نیست.

ص: ۵۳۶

۱- همان: ج ۱ ص ۱۵۴ حدیث ۵۰۱.

۲- همان: ج ۱ ص ۱۵۵ حدیث ۵۰۲.

۳- همان: ج ۱ ص ۱۵۵ حدیث ۵۰۳.

حدیث نهم را با این سند نقل می کنیم

الحسین بن محمد عن معلى بن محمد عن الوشا عن حماد بن عثمان عن أبي عبدالله (عليه السلام) في قول الله عزوجل: (فمن اضطر غير باغ ولا عاد فلا إثم عليه)

قال: الباغى باغى الصيد و العادى السارق ليس لهما أن يأكلا الميتة إذا اضطررا إليها هي حرام عليهما ليس هي عليهما كما هي على المسلمين؛(۱)

حماد بن عثمان می گوید: از امام صادق (علیه السلام) درباره این آیه شریفه پرسیدم. حضرت فرمود:

باغی کسی است که از روی تفریح، نه برای احتیاج و خانواده خود صید می کند.

عادی یعنی سارق که هر دو حق ندارند از میتة در حال اضطرار استفاده کنند، ولی برای بقیه مسلمانان در حال اضطرار مانعی ندارد.

حدیث دهم را از «من لا يحضره الفقيه» چنین نقل می کنیم:

محمد بن عمرو بن سعید در روایت مرفوعه ای می گوید: در زمان عمر زنی نزد او آمد و اعتراف به عمل منافی عفت کرد و گفت: بر من حد جاری کن.

عمر دستور داد او را سنگسار کنند. در آن مجلس امیرمؤمنان علی (علیه السلام) حضور داشت و فرمود: از او پرس چگونه این عمل انجام یافته است؟

از او پرسیدند، او گفت: من در بیابانی بودم، تشنگی بر من غلبه کرد، خیمه ای

ص: ۵۳۷

۱- همان: ج ۱ ص ۱۵۵ حدیث ۵۰۴.

دیدم و به طرف آن رفتم. دیدم عرب بادیه نشینی در آن خیمه است از او آب تقاضا کردم، او مرا در ازای آب به عمل منافی عفت دعوت کرد. من از دست او فرار کردم. تشنگی بر من چیره شد به گونه ای که چشم هایم در گودی افتاد، زبانم از کار افتاد. در این حال به نزد او رفتم و به خواسته او تن دادم تا از تشنگی نجات یابم. علی (علیه السلام) فرمود:

هذه التي قال الله عزوجل: (فمن اضطر غير باغ ولا عاد) هذه غير باغية ولا عادية؛

این زن مصداق روشن این آیه است که می فرماید: «پس کسی که مضطر شود در حالی که متجاوز و سرکش نباشد گناهی بر او نیست».

او را رها کنید.

عمر او را رها کرد و گفت:

لولا علی لهلك عمر؛

اگر علی نبود عمر نابود میشد. (۱)

حدیث یازدهم را از «تهذیب الاحکام» با این سند نقل می کنیم:

الحسين بن سعيد عن الحسن بن زرعه عن سماعة قال:

سألته عن الرجل يكون في عينه الماء إلى قوله: و ليس شيء مما حرم الله إلا قد أحله لمن اضطر إليه (۲)

ص: ۵۳۸

۱- همان: ج ۱ ص ۱۳۰ حدیث ۵۰۵.

۲- همان: حدیث ۵۰۶.

سماعه می گوید: از معصوم (علیه السلام) سؤال کردم: چشم مردی آب آورده تا این که فرمود: هیچ چیز از چیزهای حرام نیست مگر این که در وقت اضطرار حلال می شود.

حدیث دوازدهم را از «مجمع البیان» چنین نقل می کنیم: مفسر نامی شیخ طبرسی (رحمه الله) در تفسیر آیه می گوید:

فيه ثلاثة أقوال ... إلى قوله:

وثالثها غير باغ على إمام المسلمين ولا عاد بالمعصية طريق المحقين و هو المروى عن أبي جعفر وأبي عبدالله (عليهما السلام)

(۱)

در این باره سه قول هست.

سومی این که بر امام باغی نباشد و نه تجاوز کننده به سبب معصیت از راه حق است، این قول سومی از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) روایت شده است.

چرا انحصار در محرّمات؟

کلمه «إما» از ادات حصر است و دلالت دارد بر این که محرّمات منحصر در این چهار چیز است: مردار، خون، گوشت خوک و حیوانی که برای بتها ذبح می کنند. از این رو اشکال شده که محرّمات شرعی بسیارند و وجه انحصار به این چهار چیز چیست؟

بعضی گفته اند: مراد «محرم الأكل؛ خوردن حرام» از اشیاء است.

ص: ۵۳۹

۱- همان: ج ۱ ص ۱۵۵ حدیث ۵۰۷، مجمع البیان: ج ۱ ص ۴۷۶

بعضی گفته اند: مراد «محرم الأكل؛ خوردن حرام» از حیوانات است.

ولی هیچ کدام از این دو وجه، صحیح نیست، چون که محرم الأكل از اشیاء بیش از این هاست و محرم الأكل از حیوانات نیز بیش از اینهاست.

بهترین وجه این است که انحصار در این آیه درباره طیبات مذکور در آیه قبل است و چون امور مذکوره در این آیه به نظر عموم مردم طیب و ملائیم با طبع است، اگرچه به حسب واقع از خبائث هستند، از این رو می فرماید: خوردن همه طیبات قابل اکل و خوردن جایز است مگر این چهار چیز یاد شده.

شرایط تذکیه

میته مقابل مذکی است؛ یعنی هر حیوانی که بمیرد و شرایط تذکیه در آن نباشد؛ خواه به مردن طبیعی باشد یا غیر طبیعی.

شرایط تزکیه چند چیز است:

۱. اسلام ذبح کننده.

۲. به طرف قبله ذبح نمودن.

۳. با آهن ذبح کردن.

۴. چهار رگ را قطع نمودن.

۵. بسم الله گفتن در حال ذبح.

۶. نحر نمودن در شتر.

البته بعضی از علماء، بلوغ ذبح کننده را نیز شرط کرده اند که تفصیل این شرایط در کتاب های فقهی بیان شده است.

ص: ۵۴۰

در علم فقه بحثی ذکر شده که حیوانی که مشکوک باشد که میته است یا مذکی، محکوم به میته است؛ یعنی اصل عدم تذکیه است مگر این که اماره شرعی مانند ید مسلمان و بازار مسلمانان بر تذکیه داشته باشیم.

حکم خون

(والدم)

خوردن خون مطلقاً حرام است؛ خواه خون حرام گوشت باشد، یا حلال گوشت، صاحب نفس سائله (خون جهنده) باشد یا نباشد، ولی نجاست آن منوط به این است از صاحب نفس سائله باشد.

نجاست خونی که در ذبیحه و در تخم مرغ است و حرمت خوردنش محل خلاف است و حق، تفصیل است.

بلی خون پاک اگر مستهلک شود، خوردن آن مانعی ندارد.

حرمت گوشت خوک

(والحم الخنزیر)

ذکر کردن خوک در ضمن چیزهایی که خوردن آنها حرام است با این که حیوانات حرام گوشت بسیارند برای این است که نصاری و تابعان آنها گوشت خوک می خوردند و از آن لذت می بردند و گوشت آن را از گوشت همه حیوانات لذیذتر می دانستند.

ص: ۵۴۱

اهلال یعنی چه؟

(وما اهل به لغیر الله)

اهلال به معنای بلند نمودن صوت است و اهلال محرم رفع صوت و بلند نمودن صدای او به تلبیه است و اهلال طفل، هنگام ولادت بلند کردن صدا به گریه است.

منظور در این جا نام غیر خدا را بردن بر حیوانی است که ذبح می کنند. نظیر این که به جای نام خدا، نام بت یا درخت یا غیر اینها که مورد پرستش مشرکان و بت پرستان است برده شود. هرگاه نام غیر خدا را هنگام ذبح ببرند. چنان چه رسم بت پرستان بوده به خوردن آن ذبیحه حرام و در حکم میته است.

اضطرار و شرایط آن

(فمن اضطر)

یعنی کسی که برای او در خوردن یکی از این موارد یاد شده اضطرار پیدا شود در صورتی که سرکش و تجاوزگر نباشد باکی بر او نیست.

اضطرار یکی از آن نه موردی است که در حدیث رفع به سند معتبر از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است. در آن حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

رفع عن أمتی تسعة أشياء: الخطاء والنسيان وما أكرهوا عليه وما لا يعلمون، وما لا يطيقون، وما اضطروا إليه، والحسد، والطيره، والتفكر في الوسوسة في الخلق ما لم ينطقوا بلسانه؛^(۱)

ص: ۵۴۲

۱- وسائل الشیعه: ج ۱۵ ص ۳۶۹ حدیث ۱.

این حدیث از احادیث مشکله است، چون به یقین رفع این موضوعات بنفسه منظور نیست، چون وجود آنها در میان امت وجدانی و حسی است.

مراد از رفع یا دفع مؤاخذة است یا رفع آثار و آثار هم بعضی از آثار مناسب هر کدام و آن آثار هم باید آثاری باشد که رفع آن از امت بر آنها امتنان باشد و نفعی را متوجه آنان بکند؛ نه آثاری که خلاف امتنان باشد.

البته درباره این حدیث به صورت مفصل بحث شده که بایستی به علم اصول، بحث براءت مراجعه کرد.

منظور از باغی و عادی کیست؟

(غیر باغ و لا عاد فلا إثم علیه)

باغی به معنای سرکش و طغیان کننده در عمل زشت و معصیت و نافرمانی است.

عادی به معنای تعدی و تجاوز کننده از حدود الهی است که خداوند برای هر چیزی حدودی معین فرموده و نباید از آن تجاوز کرد.

کوتاه سخن این که آیه دلالت دارد بر این که خوردن میته، خون، گوشت خوک و ذبیحه ای که اسم بت ها بر آن برده شده از روی اضطرار به اندازه ضرورت جایز است در صورتی که خورنده باغی و عادی نباشد.

غفران از روی تفضل

(إن الله غفور رحيم)

همانا خداوند آمرزنده گناهان است. این غفران و آمرزش از روی تفضل و رحمت در دنیا و جهان آخرت خواهد بود.

ص: ۵۴۳

آیه (۱۷۴)

إن الذين يكتُمون ما أنزل الله من الكتاب و يشترون به ثمنا قليلا أولئك ما يكلون في بطونهم إلا النار و لا يكلمهم الله يوم القيامة ولا يزكهم و لهم عذاب أليم (۱۷۴)

آیه (۱۷۵)

أولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى و العذاب بالمغفرة فما أصبرهم على النار (۱۷۵)

آیه (۱۷۶)

اشاره

ذلك بأن الله نزل الكتاب بالحق و إن الذين اختلفوا في الكتاب لفي شقاق بعيد (۱۷۶)

به یقین کسانی که آنچه خدا از کتاب نازل فرموده کتمان می کنند و آن را به بهای کم می فروشند، اینان جز آتش نمی خورند و به جز آتش در شکم های خود وارد نمی کنند و خداوند در روز قیامت با آنها تکلم نمی نماید و آنان را ترکیه نمی کند و برای آنها عذابی دردناک خواهد بود.

اینها کسانی هستند که گمراهی را به هدایت و عذاب را به آمرزش خریدند پس چه چیز اینها را بر آتش صبر داد.

این امور به واسطه این است که خداوند کتاب را به حق نازل فرموده و به یقین کسانی که درباره کتاب اختلاف نموده اند البته در جدایی و اختلاف عمیق هستند.

شأن نزول آیه

شأن نزول این سه آیه شریفه درباره یهود است؛ بلکه درباره عده خاصی از

آنهاست که علمای آنها هم چون کعب بن الأشرف، حی بن اخطب و کعب بن اسد هستند. این ها هدایا و پول های فراوانی را از مردم می گرفتند و امیدوار بودند که پیامبر خاتم هم از بنی اسرائیل باشد.

وقتی پیامبر اسلام حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) مبعوث شدند و از بنی اسرائیل نبودند آن علمای یهود خوف داشتند که دکان پول آنها تعطیل شود. از این رو امر پیامبر اسلام و بشارت تورات را درباره آن حضرت کتمان کردند. در این هنگام این سه آیه در مذمت و سرزنش آنها نازل شد.

البته با این که این سه آیه درباره علمای یهود نازل شده، ولی مورد، مخصص نیست و عمومیت دارد و شامل هر کسی می شود که احکام، اوامر، نواهی و مطالبی را که خداوند در کتاب های آسمانی بر پیامبران خود نازل فرموده، کتمان کند.

بنابراین، کسانی که فضایل اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام)، یعنی امیرمؤمنان علی (علیه السلام)، فاطمه زهرا ؑ و دیگر ائمه طاهرین (علیهم السلام) را که در قرآن کریم تصریحا یا تلویحا بیان شده، کتمان کردند و آیات قرآن را به نحو غلط و باطل تأویل نمودند مشمول این آیه شریفه هستند که خدا می فرماید: اینان با این روش غلط شکم های خود را در دنیا و جهان آخرت از آتش پر کرده اند و حتما آنها در جهنم خواهند بود.

توضیح واژگان

(ما أنزل الله من الكتاب)

ص: ۵۴۵

کلمه «ماء موصوله است و شامل جميع آنچه خداوند نازل فرموده، می شود.

حرف «من» بیانی است که «ما أنزل الله» را بیان می کند و الف و لام «الکتاب» جنس است و شامل همه کتب آسمانی می شود، نه این که الف و لام عهد و

مقصود خصوص تورات باشد.

آیا منظور بیع ظاهری است؟

(ویسترون په ثمننا قلیلا)

مراد بیع، ظاهری نیست که مثلا کتاب خدا را در معرض بیع قرار داده و به بهای کم بفروشند، زیرا با کتمان مناسبت ندارد، بلکه مراد این است که برای منفعت های دنیوی حق را کتمان نموده و دین را به دنیا فروختند.

مقید نمودن ثمن به قلیل نه از این جهت است که اگر به ثمن کثیر فروخته بودند مورد نکوهش قرار نمی گرفتند؛ بلکه برای این معناست که دنیا هرچه کثیرهم باشد در مقابل بهشت آخرت و دین قلیل است.

حرام خواری همان آتش خواری است

(أولئك ما يأكلون فی بطونهم إلا النار)

عبارت «أكله» و «وَأَكَلَ فِي بطنه» یک معنا دارد، ولی استعمال «أَكَلَ فِي بطنه» ابلغ است.

ممکن است فعل مضارع «يَأْكُلُونَ» به معنای حال باشد؛ یعنی اینان در همان حال که مال حرام از رشوه و دین فروشی می خورند در حقیقت آتش می خورند

ص: ۵۴۶

و شکم خود را از آتش پر می کنند. این آیه مانند آیه شریفه سوره نساء است که می فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا) (۱)

به راستی کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، (در واقع) تنها آتش می خورند.

احتمال هم می رود که مراد، جزای عمل آنها در جهان آخرت باشد؛ یعنی اینان به جزای خوردن این اموال حرام، در جهان آخرت آتش می خورند.

عدم تکلم خدا با آنان همان بی اعتنایی است

(ولا يكلمهم الله يوم القيامة)

تکلم نکردن خدا با آنها اشاره به بی اعتنایی به آنهاست و این که مورد قهر و غضب الهی هستند و خداوند هیچ گونه توجهی به آنها ندارد.

در قرآن کریم درباره مکالمات بین آنها و مالک دوزخ و فرشتگان عذاب، آیاتی آمده که به دو مورد اشاره می کنیم. طبق آیه ای فرشتگان در پاسخ آنها می گویند:

(إنکم ماکثون) (۲)

شما در این جا ماندنی هستید.

ص: ۵۴۷

۱- سوره نساء، آیه ۱۰.

۲- سوره زخرف، آیه ۷۷

در جای دیگر می فرماید:

(قال اخسوا فيها ولا تكلمون) (۱)

می گوید: دور شوید در دوزخ، و با من سخن مگویید.

منظور از تزکیه چیست؟

(ولا یزکیهم)

تزکیه به معنای پاک کردن است و اگر تزکیه در دنیا باشد مراد عدم تزکیه آنان از عقاید باطل، اخلاق رذیله، صفات خبیثه و معاصی است.

و اگر تزکیه در جهان آخرت باشد منظور این است که آنان مشمول رحمت، مغفرت و شفاعت نمی شوند.

آیا عذاب به این گروه اختصاص یافته؟

(ولهم عذاب أليم)

«لام» برای اختصاص است؛ یعنی عذاب دردناک خاص ایشان است.

بنابراین معنا، اشکالی پیش می آید که همه اهل عذاب، گرفتار عذاب دردناک هستند و وجهی برای اختصاص عذاب دردناک به اینها نیست.

در پاسخ می گوئیم: مفاد آیه بیانگر بهره و نصیب آنان در روز قیامت است که جز عذاب دردناک، بهره و نصیبی ندارند؛ نه این که عذاب دردناک به اینان اختصاص داشته باشد و برای غیر اینها نباشد و این معنا در زبان عرب متداول

ص: ۵۴۸

است چنان که در هنگام منع عایشه از دفن حضرت مجتبی (علیه السلام) در جوار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) یکی از بنی هاشم به عایشه گفت:

لک التسع من الثمن؛

بهره تو یک نهم از یک هشتم است.

نه این که تنها تو این بهره را داری و دیگر همسران پیامبر ندارند.

خدای سبحان در قصه حضرت داوود (علیه السلام) و آن دو فرشته می فرماید:

(له تسع وتسعون نعجه ولی تغجه واحده) (۱)

او نود و نه میش دارد و من یک میش دارم.

یعنی بهره او این مقدار و بهره من این مقدار است.

(اولئک) به «الذین یکتمون» در آیه قبل اشاره دارد.

خرید گمراهی به جای هدایت

(الذین اشتروا الضلالة بالهدی)

این فراز بیان چکیده عمل این هاست که همه اسباب هدایت که برای آنان جمع بود . نظیر درک زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، تشرف به حضور او، مشاهده معجزات، استماع آیات الهی، دیدن صفات و اخلاق و اعمال او و موافقت و مطابق آنها با آنچه در کتاب های پیامبران پیشین دیده بودند و موارد دیگر به همه را رها نموده و خود را به ضلالت و گمراهی افکندند و برای ریاست چند روزه دنیا و حب مال و جاه دین خود را به دنیا فروختند.

ص: ۵۴۹

البته معنای «اشتراء» در ذیل آیه ۱۵ از همین سوره گذشت.

(والعذاب بالمغفرة)

یعنی این که اسباب مغفرت و آمرزش را که برای آنها آماده و در دسترس آنها بود ترک کردند و عذاب را به واسطه کفر و اعمال ناشایسته برای خود خریدند؛ چرا که اگر اینان ایمان می آوردند طبق حدیث نبوی «الإسلام یجب ما قبله»^(۱) گناهان آنان آمرزیده می شد و مشمول رحمت حق می گشتند، ولی نه تنها ایمان نیاوردند تا از گناهان گذشته نجات یابند؛ بلکه به واسطه عناد و دشمنی بار خود را سنگین تر و عذاب خود را بیشتر نمودند.

صبر بر آتش دوزخ!

(فما أصبرهم علی النار)

در تفسیر این فراز از آیه در کتاب شریف «الکافی» چنین روایت شده: امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه می فرماید:

ما أصبرهم علی فعل ما یعملون أنه یصیرهم إلی النار؛^(۲)

چه صبری دارند بر کارهایی که انجام می دهند که آنها را به سوی آتش می کشاند.

در تفسیر «مجمع البیان» از علی بن ابراهیم قمی نقل شده که حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود:

ص: ۵۵۰

۱- مستدرک الوسائل: ج ۷ ص ۴۴۸ حدیث ۲.

۲- الکافی: ج ۲ ص ۲۶۸ حدیث ۲.

ما أجرئهم على النار؛(۱)

چه جرئتی بر آتش دارند.

در روایت دیگری حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود:

ما أعملهم بأعمال أهل النار؛(۲)

چه اعمالی نظیر اعمال اهل آتش دارند.

روشن است که مفاد همه این تفاسیر یکی است و آن، تعجب از این که چگونه اینان به خود جرأت می دهند و بر خود هموار می کنند که اعمالی را مرتکب شوند که قطعاً آنها را به آتش خواهد کشانید.

بنابراین کلمه «ما» در «ما أصبرهم» تعجیبیه است، نه استفهامیه، چنان که از ابن عباس نقل شده و چون تعجب در حق خداوند روا نیست معنا این است که افعال اینان جای تعجب است، چنانچه این تعبیر در فارسی می شود و می گویند: کار فلانی جای تعجب است.

منظور از آتش، اسباب آتش است؛ یعنی معاصی که سبب دخول در آتش می شود.

منظور از کتاب چیست؟

(ذلك بأن الله نزل الكتاب بالحق)

این آیه بیان علت برای دو آیه قبل است، مثل این که سؤال می شود که چرا

ص: ۵۵۱

۱- مجمع البیان: ج ۱ ص ۴۷۹

۲- همان.

اینان مورد این عقوبات واقع شدند و ضلالت و عذاب را بر هدایت و مغفرت برگزیدند.

ذلک» به مطالب مذکوره اشاره دارد.

به نظر می رسد منظور از کتاب، قرآن مجید است.

البته بعید نیست که مطلق کتاب های آسمانی منظور باشد، چنانکه «ما أنزل الله» در آیه قبل بر عموم حمل می شود.

یعنی چون خداوند متعال، قرآن کریم و کتاب های آسمانی را به حق و مطابق با واقع و فطرت بشری نازل فرموده که در پرتو احکام و دستورات نورانی آن، سعادت خود را تأمین کنند و به رحمت و مغفرت و آمرزش حق تعالی نائل شوند؛ اینان برخلاف هدف الهی، آنها را کتمان نمودند و راه ضلالت، شقاوت و عذاب را پیمودند. از این جهت خداوند متعال آنها را به عذاب های مختلف معذب می کند.

اختلاف در چه مسیری؟

(وإن الذين اختلفوا فی الكتاب)

اختلاف سیر در طرق متعدد است که یکی از طریقی برود و دیگری از طریق دیگر. استعمال اختلاف در مذاهب متعدد هم از باب تشبیه به طریق است، بلکه: در همه اموری که با یکدیگر تفاوت و افتراق داشته باشند مانند الوان، اشکال، و اخلاق، افعال و غیر آن استعمال می گردد و اختلاف در کتاب در صورتی که

مقصود از کتاب قرآن باشد، مراد نسبت های ناروایی است که به قرآن کریم

ص: ۵۵۲

می دادند.

گاهی می گفتند: سحر است.

گاهی می گفتند: از دیگران تعلیم گرفته .

گاهی می گفتند: اقاویل و اساطیری است که به هم بافته است و غیر اینها.

شفاق یعنی چه؟

(لفی شفاق بعید)

کلمه «شفاق» به معنای اختلاف و جدایی و معادات است و از همین باب است که در قرآن کریم می فرماید:

(ومن یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی) (۱)

و کسی که بعد از آشکار شدن هدایت، با پیامبر مخالفت کند.

در آیه دیگری می فرماید:

(ذلک بأنهم شاقوا الله ورسوله) (۲)

این به خاطر آن است که آنها با خدا و پیامبرش دشمنی ورزیدند.

و در آیه دیگری می خوانیم:

(ویا قوم لا یجر منکم شقاقی ...) (۳)

ای قوم من! دشمنی و مخالفت با من سبب نشود .

ص: ۵۵۳

۱- سوره نساء، آیه ۱۱۵.

۲- سوره انفال، آیه ۱۳.

۳- سوره هود، آیه ۹۱

اصل کلمه از «شق» به معنای شکاف گرفته شده است. از همین معناست آیه ای که می فرماید:

(إذا السماء انشقت) (۱)

در آن هنگام که آسمان شکافته شود.

در آیه دیگری می فرماید:

(اقتربت الساعة وانشق القمر) (۲)

قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت.

این کلمه به معنای دشواری و صعوبت نیز آمده است. آن جا که می فرماید:

(وما أريد أن أشق عليك) ، (۳)

من نمی خواهم کار سنگینی بر دوش تو بگذارم.

در آیه دیگری می فرماید:

(لم تكونوا بالغيه إلا بشق الأنفس) (۴)

جز با مشقت زیاد به آن نمی رسیدید.

در آیه دیگری می خوانیم:

(بعدت عليهم الشقه) (۵)

راه بر آنها دور و پر مشقت است.

ص: ۵۵۴

۱- سوره انشقاق، آیه ۱.

۲- سوره قمر، آیه ۲.

۳- سوره قصص، آیه ۲۷.

۴- سوره نحل، آیه ۷.

۵- سوره توبه، آیه ۴۲

البته آیات دیگری نیز در این زمینه در قرآن کریم آمده است.

(بعید) یعنی چه؟

کلمه «بعید» به معنای دور است در مقابل قریب، «شقاق بعید»؛ یعنی دشمنی و جدایی و اختلافی که قابل ائتلاف و اقتراب و التیام نباشد.

یعنی اینان به قدری خود را از حقایق کتاب دور انداخته اند و جدایی و فاصله گرفته اند که قرب به آن حقایق، بسیار مشکل و سخت شده است. چون کلمه بعید» صفت مشبهه است و بر دوام و ثبات دلالت دارد.

ص: ۵۵۵

ملاحظات....

ص: ٥٥٦

ملاحظات.....

ص: ٥٥٧

ملاحظات.....

ص: ٥٥٨

برخی آثار منتشر شده مؤسسه فرهنگی صاحب الامر (عج)

- ۱- التشریف بالمنن (الملاحم و الفتن) : سید ابن طاووس .
- ۲- الهدایه فی الاصول : علامه آیه الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی / چهار جلد.
- ۳- کشف الالتباس عن موجز ابی العباس : شیخ مفلح بن حسن صیمری / سه جلد
- ۴- اجود التقریرات : علامه آیه الله العظمی سید ابوالقاسم خویی / چهار جلد. (چاپ دوم)
- ۵- رساله فی العداله : آیه الله العظمی سید محمد شریف تقوی شیرازی .
- ۶- شوق وصال : سلسله درس های اخلاق و معارف حضرت آیه الله آقای حاج شیخ حسن صافی اصفهانی / دو جلد. (چاپ سوم)
- ۷- مجموعه نرم افزار فقه و اصول : یک دوره درس خارج اصول حضرت آیه الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی. (نوبت پنجم)
- ۸- سعود الایام : منصور الجشی.
- ۹- مناقب عرشیان : ترجمه کتاب مائه منقبه ابن شاذان «فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام». (چاپ پنجم)
- ۱۰- مدارک العروه الوثقی : آیه الله سید محمد باقر خوانساری (دام ظلّه).
- ۱۱- غدیر، امتداد توحید : ترجمه خطبه غدیر، گردآورنده مصطفی واسعی.
- ۱۲- رساله استعاذه : تقریر درسهای فقیه ربانی آیه الله صافی اصفهانی .
- ۱۳- غروب مهر: شمه ای از مصائب حضرت فاطمه زهرا علیها السلام (چاپ دوم)
- ۱۴- سی سال شمر : گزارش مصور معماری دو اثر ماندگار مدینه العلم قم و مدرسه علمیه مشهد
- ۱۵- نقد فلسفه داروین: ترجمه آیه الله صافی اصفهانی و آیه الله مجدالدین نجفی
- ۱۶ - تفسیر احسن الکلام: آیه الله محمد علی ابراهیمی / سه جلد

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

